تفسیر

رَوحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۶۰۰ ریال

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

۹

کتابفروشی اسلامیه

تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد نهم

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

۱۳۹۸ هجری

(چاپ اسلامیه)

(((سورة العنكبوت)))

گروهی گفتند این سوره مکّی است . قتاده گفت عشر اول مدنی ، و باقی مکّی.مجاهد گفت جمله مکّی است ؛ و شصت و نه آیت است بی‌خلاف ، و در تفصیل آیات خلاف کردند ، و هزارو نهصد و هشتاد و یك کلمه است ، وچهار هزار وصد ونود وپنج حرفست ، و روایت‌است ازابوامامه از اُبی ّکعب که رسول ﷺ گفت هر که اوسوره عنکبوت بخواند خدای تعالی‌او را بعدد هرمؤمنی ومنافقی که بودند وباشند تابدامن قیامت ده حسنه بنویسند .

(((سورة العنكبوت تسع و ستون آيه وهى مكية)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ (١) أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لاٰ يُفْتَنُونَ (٢)

آیا پنداشتند مردمان‌که واگذاشته شوندکه میگویند گرویدیم وآنها آزموده نمیشوند

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ

وبتحقیق آزمودیم کسانی‌راکه ازپیش‌آنها بودند پس‌هرآینه میداند خدا آنان راکه‌راست‌گفتند ومی‌داند

الْكاذِبِينَ (٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا ساءَ ما يَحْكُمُونَ (٤)

دروغگویان‌را آیا پنداشتندآنانکه میکنند بدیهاراآنکه‌پیشی‌میگیرندمارا بداست‌آنچه‌حکم‌میکنند

مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٥) وَ مَنْ

کیست باشد امیدوار ملاقات خدا پس‌بتحقیق وعده خداوندآینده‌است واوست شنوای آگاه و هر که

جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (٦) وَ الَّذِينَ آمَنُوا

کوشید پس جز این نیست میکوشد برای خودش بتحقیق‌خدا بی‌نیازاست ازجهانیان وکسانیکه گرویدند

وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحسَنَ الَّذي كانُوا

وکردند خوبیها را هرآینه تکفیر نمائیم ازآنها لغزشهای آنهارا وهرآینه‌مرد دهیم آنهارا نیکوتر آنکه‌بودند

يَعمَلُونَ (۷) وَ وَصَّينَا الإنسانَ بِوالِدَيْهِ حُسناً وَ إنْ جاهَداكَ لِتُشرِكَ بِي ما

میکردند ووصیت کردیم آدمی‌را بپدر ومادرش نیکوئی‌را واگر بکوشند باتو که‌شریك‌سازی بمن‌چیزی‌را

لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ فَلا تُطِعْهُما إلَيَّ مَرجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعمَلُونَ (۸)

که‌نیست‌مرترا بآن آگاهی پس‌فرمان‌مبرآنهارا بسوی‌منست بازگشت‌شما پس‌خبردهم شمارا بآنچه‌بودید‌میکردید

وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النّاسِ

وکسانیکه‌گرویدند وکردندکارهای نیکو هرآینه درآوریم آنهارا در شایسته‌گان و از مردمان

مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللهِ فَإذا أُوذِيَ فِي اللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النّاسِ كَعَذابِ اللهِ وَ لَئِنْ

کسی‌است‌که میکوید گرویدیم‌بخدا پس‌چون اذیت‌کشند درخدا گرداند ایذای مردم‌را چون‌شکنجهٔ‌خدا وهرآینه

جاءَ نَصرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إنّا كُنّا مَعَكُمْ أَوَ لَيسَ اللهُ بِأعلَمَ بِما في

اگرآمد مددی ازپروردگارتو هرآینه میکویند البته بتحقیق‌ما بودیم‌باشما آیا ونیست خدا آگاه‌تر بآنچه در

صُدُورِ العالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعلَمَنَّ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ لَيَعلَمَنَّ المُنافِقِينَ (۱۱) وَ قالَ

سینه‌های جهانیانست وهرآینه البته میداندخدا کسانیرا که‌گرویدند والبته‌میداند دورویان‌را وگفتند

الَّذينَ كَفَرُوا لِلَّذينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبيلَنا وَلْنَحمِلْ خَطاياكُمْ وَ ماهُمْ بِحامِلِينَ

کسانیکه‌کافرشدند مرآنان‌را که گرویدند پیروی‌کنید راه مارا وباید برداریم‌لغزشهای‌شمارا ونیستید بردارنده

مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۱۲) وَ لَيَحمِلُنَّ أَثقالَهُمْ وَ أَثقالاً

از لغزشهای‌آنها هیچ چیزرا بتحقیق‌آنها هرآینه دروغ‌گویانند وهرآینه بردارند بارهاشان‌را و بارهائی را

مَعَ أَثقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَومَ القِيمَةِ عَمّا كانُوا يَفتَرُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ أَرسَلْنا

با بارهاشان را و هرآینه پرسیده شوند روز رستخیز ازآنچه بودند بهم می‌بستند وبتحقیق فرستادیم

نُوحاً إلىٰ قَومِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلفَ سَنَةٍ إلّا خَمسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ

نوح‌را بسوی‌گروه او پس‌ماند درآنها هزار سال مگر پنجاه سال پس‌گرفت آنهارا طوفان و آنها

ظالِمُونَ (۱۴) فَأَنجَيناهُ وَ أَصحابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلناها آيَةً لِلعالَمِينَ (۱۵)

ستمکارانند پس رهانیدیم اورا و یاران کشتی را و گردانیدیم اورا آیتی برای جهانیان

وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
و ابراهيم را چون گفت مرقوم خودرا بپرستيد خدارا وبترسيد اورا اين‌تان بهتراست مرشمارا اگر هستيدكه

تَعْلَمُونَ (١٦) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
ميدانيد جزاين نيست كه ميپرستيد ازغيرخدا بت‌هارا و بربنديد دروغى‌را بتحقيق كسانيكه ميپرستند

مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا
از غير خدا مالك نميشوند براى شما روزى‌را پس بجوئيد نزد خدا روزى‌را وبپرستيد اورا و شكركنيد

لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١٧) وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ ما عَلَى
مراورا بسوى‌او برميگرديد واگرتكذيب كنيد پس‌بتحقيق‌تكذيب كردند گروهى ازپيش‌ازشما ونيست‌بر

الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ (١٨) أَ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
پيغمبر (ص) مكر رسانيدن آشكارا آيا نبينند چگونه پديد آورد خدا خلق را پس بازميگرداند اورا

إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ (١٩) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ
بتحقيق اين برخداوندآسان‌است بگو سير كنيد در زمين پس بنگريد چگونه پديد كرد آفرينش را

ثُمَّ اللهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٠) يُعَذِّبُ مَنْ
پس خدا پديد آورد نشاۀ آخرت را بتحقيق خداوند بر هر چيز توانا است شكنجه‌ميكند هركه‌را

يَشاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (٢١). وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ
ميخواهد ورحم‌ميكند هركه‌راميخواهد وبسوى‌اوبازگشته‌ميشويد و نيستيد شما عاجز كنندگان در زمين

وَ لا فِي السَّماءِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (٢٢) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا
ونه درآسمان ونيست مرشمارا از غير خداوند هيچ دوستار و نه ياورى و كسانيكه كافر شدند

بِآياتِ اللهِ وَ لِقائِهِ أُولٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (٢٣)
بآيات خدا وملاقات او آن‌گروه نااميد شدند ازرحمت من وآن‌گروه مرآنهارا شكنجۀ دردناك است

فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجاهُ اللهُ مِنَ النّارِ إِنَّ
پس نبود جواب گروه او مگر آنكه‌گفتند بكشيداورا يا بسوزانيداورا پس‌رهانيداورا خدا ازآتش بتحقيق

فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٢٤) وَ قالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ
در اين هرآينه آيتها است براى‌گروهيكه ميگروند و گفت جز اين نيست گرفتيد از غير خدا

أوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ

بت ها را دوستی میان شما در زندگانی دنیا پس روز رستخیز کافر میشود بعضی شما ببعضی و

يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْويٰكُمُ النّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ (۲۵) فَآمَنَ

لعنت میکند بعضی‌ازشما بعضی‌را و منزل شما آتش‌است ونیست‌مرشمارا هیچ یاوری‌کننده پس گروید

لَهُ لُوطٌ وَقالَ إنّي مُهاجِرٌ إلىٰ رَبّي إنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَ وَهَبْنا

مراورا لوط وگفت بتحقیق‌من‌بیرون‌رونده‌ام بسوی‌پروردگارم‌بتحقیق اواست‌غالب درست‌کار و بخشیدیم

لَهُ إسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ وَ آتَيْناهُ أجْرَهُ فِي الدُّنْيا

مراورا اسحق‌را ویعقوب‌را وگردانیدیم درفرزندان‌او پیغمبری وکتاب را ودادیم اورا اجر اورا در دنیا

وَ إنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ (۲۷) .

وبتحقیق او درآخرت هرآینه ازشایستگان است

قوله تعالى (الٓمٓ أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ)
قتاده و شعبی گفتند که این آیات در گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند مشرکان پیش آمدند ایشان بازگشتند و بـا مکه شدند این آیت فرود آمد در ایشان ، چون بشنیدند بیرون آمدند و با مشرکان برآویختند گروهی را بکشتند وگروهی بجستند وبمدینه شدند ، ابن جریج و ابن عمیر گفتند این آیت درعمّار یاسر آمد چون مشرکان او را بمکه عذاب کردند و او بر آن صبر کرد . مقاتل گفت این‌آیه در مردی‌آمد نام او مهجع او را روز بدر کشتند مادرو پدر او جزع کردند خدای تعالی این‌آیت فرستاد . ورسول ﷺ گفت‌او اول کسی است از شهیدان بدر که او را با بهشت خوانند . و قوله « الم » بیان کردیم این کلمه را در اول سورهٔ بقره « أحسب الناس » صورة استفهام است و معنی تقریع گفت مردمان میپندارند که ایشان رارها خواهند کردن بآنکه ایشان میگویند ازسر زبان کما ایمان‌آوردیم وایشان‌را امتحان نکنند یعنی نباشدبل هر که این معنی دعوی کند اورا امتحـان کنند وقوله «أن‌یترکوا» محل او نصب‌است به«حسب» که مفعول او است و قوله « أن یقولوا» . وقوله « وهم لا یفتنون » واو حال راست و این جمله در محل نصب است بمفعول‌دوم أحسب آنکه گفت :

(وَلَقَدْ فَتَنّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) ما امتحان کردیم آنان را که پیش ایشان‌بودند چه کار ما در تکلیف این است و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان این کرده‌ایم چند جایگـاه

(فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) تا بداند خدای تعالی آنانکه راست گویند و بداند دروغ زنان‌را . چون لفظ امتحان گفت آن گفت که مقتضای امتحان بود برای آنکه امتحان برای آن کنند تا آنچه ندانند بدانند و این برسبیل مناسبت گفت وحقیقت آن برخدای تعالی‌روا نیست چنانکه لفظفتنه متاوّل باشد لفظ«فليعلمنّ»هم متاوّل باشد ومثله قوله عليه السلام « إن الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها فناظر كيف تعلمون » و این حدیث هم صورت امتحان دارد ، و گفتند چون صدق و کذب ایشان حادث بود علم بآن علی ما هو به الا آنگه نباشد که دروجود آید برسبیل توسّع عالمی را چون صادقی نهاد (١) بعضی دگر گفتند معنی آنست تا خدای تعالی رسول را باز نماید صدق صادق و کذب کاذب . نقاش (٢) گفت و جبائی معنی آن است تا خدای تعالی تمیز کند صدق را از کذب و این تأویلاتی است متقارب .

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا) آنگه گفت برسبیل تهدید و وعید یا میپندارند اینان که سیّئات و معاصی میکنند و مخالفت من در فرمان من که مرا سبق خواهند بردن و از من فوت شدن (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) بد حکم میکنند و غلط گمان میبرند و « ما » مصدری است والتقدیر بئس الحکم حکمهم .

(مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللهِ) گفت هر که اوامید دارد لقای خدای تعالی‌یعنی لقاء ثواب خدای، و گفتندرجاء بمعنی خوف‌است یعنی هر که ترسد از عذاب خدای‌و این برای آن گفت تا مناسب بود آیات اول را که مورد او وعید است واگر برظاهر حمل کنند هم نیك باشد تایك آیت وعید باشدویکی وعد (فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ) آنوقت که خدای‌موقّت کرد ثواب وعقاب را لامحال آمدنی است (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) و او شنوا و دانا است و هر کس را بگفته و کردهٔ خود جزا دهد .

(وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ) آنگه گفت هر که او مجاهده کند برای‌خود

---

(١) یعنی راست گفتن و دروغ گفتن حادث‌است نه‌قدیم وعلم خدا قدیم‌است چون ازازل میدانست صادق کیست وکاذب کیست ، اما علم بآنان در وقت وقوع و وجودآنان مانند معلوم حادث است ، ازاین جهت عالمی یعنی عالم بودن خداوند را مانند صادقی یعنی صادق بودن آنان با وصف حدوث ذکر کرد وصفت معلوم را برای علم اثبات فرمود مجازاً چون درحقیقت علم قدیم است وثابت ومعلوم حادث است ومتغیر وهمچنانکه علم گویند وازآن معلوم خواهند مجازاً همچنان وصف معلوم‌را برای‌علم‌آورند مجازاً.

(٢) ظاهراً یکی از مشایخ معتزله است .

کند یعنی ثمره آن و ثواب آن او را باشد و جهاد در شرع مصابره و مکابده باشد با دشمن در صف کارزار و مقاسات اوامر خدای را و بر آن صبر کردن‌را بر توسّع مجاهده گویند . آنگه برای بیان و حجّت‌این حدیث گفت دلیل بر صحّت این آنست که خدای تعالی از جهانیان مستغنی و بی‌نیاز است .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) گفت‌وآنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ماسیّئات و معاصی ایشان‌مکفّر کنیم نه بمعنی إحباط برای آنکه بادلّهٔ عقل و شرع درست شده است بطلان احباط چون آیتی مانند این آیه آنرا تأویلی باید کردن که مطابق ادلّهٔ عقل باشد و تأویل آیت آن است که بافضل و کرم خود گناه ایشان عفو کنیم و این را برای آن تکفیر خواند که خدای تعالی این عفو عند این اعمال کندبمنزلهٔ آنست که‌چیزی کفّارت چیزی کنند (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) وپاداشت دهیم ایشان‌را بآنچه کرده باشند نکوتر آنچه کرده باشند تا در آیت هم بیان فضل باشد وهم بیان‌عدل آنگه گفت :

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً) گفت اندرز کردیم آدمی را درحق مادروپدرش بنیکوئی و معنی وصایت ازخدای تعالی امر باشد یا نهی. و نحویان درنصب حسناً دوقول گفتند: یکی آنکه منصوب است بآنکه مفعول وصایت است یقال وصیّته‌الخیر وبالخیر و چون وصایت متضمن باشد بمعنی امر، تقدیر آن باشد که ألزمناه حسناً ، و این قول بصریان است . کوفیان گفتند بفعلی مضمر یعنی وصیّناه بأن یفعل حسناً ، آنگه خطاب کرد با مخاطبی مبهم و گفت (وَإِنْ جَاهَدَاكَ) و اگر برتو سختی کنند و با تو مجاهده کنند تا بمن شرك آری وبمن‌انباز گیری و در من چیزی گوئی که ندانی (فَلَا تُطِعْهُمَا) طاعت ایشان مدار و فرمان ایشان مبر گفتند این آیه در سعدأبی‌وقّاص آمد که چون او اسلام آورد مادرش را خبر دادند و مادر او جمیله بنت أبی‌سفیان بن امیّة بن عبد الشمس بن عبد مناف بود او را گفت یا سعد صابی شدی والله که هیچ سقف خانه مرا ساتر نکند از آفتاب و باد و هیچ طعام و شراب نخورم تاتو بمحمد کافر نشوی او گفت نشوم یکروز و دو روز تا سه روز طعام و شراب نخورد و رنجور شد ومردم او را ملامت کردند گفتند مادرت رنجور شدو بیم آنست که‌هلاك شود او بیامد و رسول را بگفت خدای تعالی این آیت فرستاد اگر درست شود که آیت در حق او است مراد او باشد وجزاو از آنان که ایشان را مثل این حال باشد. رسول عليه‌السلام گفت برو وبا او بهمه چیز بسازواحسان کن و رضاء او نگهدار جز دراین یك چیز که در این باب رضای خدای نگه باید داشت‌ورضای

مادر و پدر رها باید کرد. آنگه گفت برسبیل تهدید و وعید (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ) مرجع وباز گشت شما با من است خبر دهم شما را بآنچه کرده باشید یعنی جزا دهم‌شمارا بکردهٔ شما. بهز ابن حکیم روایت کرد از پدرش و جدّش که گفت رسول را پرسیدم که من با که نیکوئی کنم؟ گفت بامادرت. گفتم پس با که؟ گفت با مادرت. گفتم پس با که؟ گفت با مادرت. گفتم‌پس با که؟ گفت با پدرت گفتم پس با که؟ گفت‌الأقرب‌فالأقرب گفت با آنکه نزدیکتر باشد. أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت «الجنّة تحت أقدام الامّهات» بهشت در زیر پای مادران است.

(وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) گفت آنانکه ایمان آرندوعمل صالح کنند ایشان را در جمله صالحان آریم و این را دو معنی باشد یکی از طریق حکم و تسمیه و یکی‌از طریق لطف وهدایت، وگفتند معنی آنستکه فی‌مدرج الصالحین و مدخلهم، یعنی الجنّة‌مااایشان را در جای صالحان بریم یعنی در بهشت و لفظ صالحین شامل باشد انبیاء و أولیاء و شهداء و جملهٔ نیکان را.

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ) آنگه حقتعالی در این آیت وصف منافقان کرد وگفت «ومن‌الناس» از جمله مردمان کس هست که میگوید که ما بخدای ایمان داریم ولیکن بزبان میگوید بدل نداردبیانش آنکه (فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللهِ) چون‌اورا درحق خدای برنجانند فتنه و رنج و امتحان مردمان چون عذاب خدای کند یعنی گمان برد که آن‌رنج مردمان‌برابر عذاب خداست یا با آن راست است نمیداند که این در جنب آن و باضافت بآن هیچ نباشد. (وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ) و اگر شما را نصرتی بود از خدای تعالی و فتحی‌وظفری گویند ما با شما بودیم در کارزار مارا هم چندان نصیب باشداز غنیمت که شما را هست حقتعالی گفت (أَوَلَیْسَ اللهُ بِأَعْلَمَ) نه خدای داند که در دلهای جهانیان‌چیست؟ مفسران درسبب نزول آیت‌خلاف کردند، مجاهد گفت آیه در جماعتی آمد که بزبان اظهار ایمان کردند چون بلائی بایشان رسید و رنجی از قبل‌مردمان، برگشتند و با کفر شدند. عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیت در شأن گروهی آمد که مؤمنان ایشانرا با خود بغزاء بدر بردند چون آن‌قتل و شبیخون دیدند مرتد شدند و ایشان آنان بودند که در حق ایشان آمد که «الّذین‌تتوفّیهم الملائکة ظالمي أنفسهم» و قصهٔ ایشان برفته است، مقاتل وکلبی گفتند آیت در شأن عیاش بن أبی‌ربیعة بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم القرشی آمد و سبب آن بود که چون اسلام

آورده با رسول ﷺ با مدینه رفت مادرش اسماء بنت مخزمة بن أبی‌جندل بن نهشل سوگند خورد که در هیچ سایه ننشیند و هیچ طعام و شراب نخورد و سر نشوید تا او باز نیاید ، و أبو- جهل بن هشام و حارث بن هشام پسران او بودند وبرادران عیاش از مادر ، برخاستند و ازپس او بمدینه رفتند و او را بنشاندند ، و اینحال با او شرح دادند ابوجهل گفت تو دانی که مادر ترا از ما همه دوست تر دارد و تو همیشه یار بودی با او و او سوگند خورده است که طعام و شراب نخورد و سر نشوید و در هیچ سایه نشود و تو میگوئی که در دین ما برّ والدین موقعی عظیم دارد برخیز و بیا تااو ترا باز بیند ودل او خوش کن که این خدای را که بمدینه‌میپرستی بمکه توان پرستیدن و از این معنی بسیار بگفتند تا او را نرم کردند او سوگند داد ایشان را و عهد و میثاق کرد با ایشان که او را در راه نرنجانند و با او حدیث دین و اعتقاد نکنند ، سوگندان مغلّظه خوردند و عهد و پیمان کردند تا او برخاست و با ایشان از مدینه بیرون آمد چون ببعضی راه برسیدند او را بگرفتند و دست و پایش ببستند و هریکی‌ازایشان‌اورا صدچوب بزدند وگفتند محمد را ناسزاگوی او از خوف ضرر محمد ﷺ را ناسزا گفت خدای‌درحق او این آیت فرستاد .و از آن دو برادر حارث برو جانی‌تر بود اوسوگند خورد که اگروقتی او را بیند نه در حرم بکشدش پس از آن‌چون رسول ﷺ هجرت کرد عیـاش نیز هجرت کرد و اسلام آورد و اسلامش نیکو بود ، پس از آن ببعضی سفرها رفت حارث را در دل افتاد که ایمان آورد و بیامد و ایمان آورد بررسول ، و عیاش خبر نداشت از اسلام او و یك روزاو را دید بغتة برآهیخت (۱) و او را گردن بزد که از اسلام او بی‌خبر بود ، مردم گفتند چرا کردی که او مسلمـان بود او پشیمان شد و بگریست و بیامد رسول ﷺ را از اینحال‌بگفت خدای تعالی این آیت فرستاد « وما کان لمؤمن أن یقتل مؤمناً إلاّ خطأ » .

(وَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِینَ - الآیة) آنکه گفت که خدای تعالی می‌داند آنان‌را که ایمان دارند وآنها که منافق‌اند .

(وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا) آنکه حکایت کرد که کافران مؤمنان را گفتند که ره ماگیریدتا ماگناهان شما برگیریم،فرّاء گفت لفظ امراست و معنی جزا،وتقدیر آنکه ان‌اتّبعتم سبیلنا نحمل خطایاکم . و مثله‌قوله « فلیلقه الیمّ بالساحل» وقوله«لایحطمنّکم سلیمان و جنوده » چه لفظش نهی است و معنی جزاء و این آیات متضمن است بمعنی جزاء

(۱) آهیختن وآختن کشیدن نیزه وشمشیر است وحمله‌کردن بدانها است ، شاعرگوید : «ای‌که شمشیر جفا برسر ماآخته‌ای ».

والتقدير إن اتّبعتم سبيلنا نحمل. و كذلك في سورة طه « فاقذ فيه في اليم »فانّك ان تقذفيه في اليمّ يلقه اليمّ بالساحل .وسورة النمل «لايحطمنّكم» «فانّكم ان لم تدخلوا مساكنكم يحطمنّكم سليمان و جنوده.و خداى تعالى ايشان را دروغ زن كرد گفت (وَمَاهُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ) ايشان از گناه اينان هيچ برنگيرند (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) ايشان دروغ زن اند در آنچه ميگويند آنگه گفت (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا) گفت بردارند بارهاى گران ايشان و بارهاى ديگر با بار خود و مراد وزر و وبال است يعنى گناه خود بر گيرند و گناه ديگران هم بر گيرند. اگر گويند اين مناقض آيت اول باشد و مناقض آنكه گفت «ولاتزر وازرة وزر اخرى» جواب گوئيم كه مراد نه آنست كه ايشان گناه ديگرى بر گيرند يا ايشان را بگناه ديگران بگيرند مراد آنست كه ايشان گناه خود بر گيرند يعنى عقوبت گناه ايشان بر ايشان باشد ومثل عقوبت آنان كه ايشان را اضلال و اغواء كرده باشند چه آن ضلالت و غوايت بدعوت و اغواى اينان بوده باشد برتوسّع مثل آنرا آن خواند چه بحسب آن و مقدار آن باشد و برحقيقت ايشان بجرم و گناه خود مأخوذ باشند از اضلال و اغواء جز كه باندازه عقوبت مضل آن باشد لقوله عليه السلام « من سنّ سنّة سيّئة فله وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيامة من غير أن ينقص من وزره شيء » و مثله قوله تعالى « ليحملوا أوزار هم كاملة يوم القيمة ومن أوزار الذين يضلّونهم بغير علم ألاساء ما يزرون » عوف روايت كرد از حسن بصرى از رسول عليه السلام كه او گفت أيّما داع دعى إلى هدى فاتبع عليه و عمل به فله مثل اجور الذين اتّبعوه لا ينقص ذلك من اُجورهم شيئاً . و أيّما داع دعى الى ضلالة فاتبع عليها فعمل بها فعليه مثل أوزار الذين اتّبعوه لا ينقص ذلك من أوزارهم شيئاً. ثم قرأ الحسن «وليحملنّ أثقالهم وأثقالاً مع أثقالهم » گفت هر داعى كه دعوت كند با راه راست و او را بر آن متابعت كنند و بر آن عمل كنند او را مثل مزد آنان باشد كه آن عمل كرده باشند بى آنكه از مزد ايشان چيزى بكاهند . و هر داعى كه دعوت كند باضلالت و او را بر آن متابعت كنند و بر آن عمل كنند مانند آن وزر كه بر ايشان بود بر او بود بى آنكه از وزر ايشان چيزى بكاهند . آنكه حسن اين آيت برخواند (وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ) بپرسند ايشانرا روز قيامت از آن دروغى كه مى گويند .

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ) حق تعالى گفت ما فرستاديم نوح را بقومش در ميان ايشان مقام كرد براى اداء رسالت و گذاردن پيغام خداى ، هزار سال كم پنجاه سال ،

عبدالله عباس گفت خدایتعالی نوح را بفرستاد و او را چهل سال بود و هزار سال کم پنجاه‌سال پیش از طوفان دعوت کرد وپس‌از طوفان‌چندانی بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیارشدند و شیخ ابوجعفر بابویه رحمه‌الله در کتاب النبوة گفت نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت وفاتش بود ملك الموت او را گفت یا شیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا ؟ قال کبیت له بابان دخلت بأحدهما و خرجت من‌الاخر. گفت چگونه یافتي دنیا را گفت چون خانه‌ای که دو در دارد بیك در در آمدم وازدیگر بیرون شدم .

(فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ) ما برهانیدیم او را و اصحاب کشتی را یعنی آنان را که با او در کشتی بودند و آن کشتی را آیتی کردیم و دلالتی و علامتی عالمیان را .

(وَإِبْرَاهِيمَ) و نصب او بر عطف است علی قوله نوحاً و التقدیر و أرسلنا ابراهیم و نیز بفرستادیم ابراهیم را . و نصب او شاید تا بر فعلی مقدر باشد و هو اذکر ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوالله و اتّقوه . ویاد کن ابراهیم را چون گفت قومش را که خدایرا پرستید واز اوبترسید و از معاصی‌اواجتناب کنید (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) چه این به باشدشما را اگر دانید .

(إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَوْثَاناً وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً) شما بدون خدای بتان جماد را می‌پرستید و دروغ فرا می‌بافید براو و آنچه می گوئید اینان انبازان خدا اند در عبادت . مجاهد گفت معنی و تخلقون افکا آنست که بدست خود بتان را میتراشید و بدروغ نام ایشان را نام خدای می‌نهیدنظیره قوله « أتعبدون ما تنحتون » (إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً) آنان را که شما می‌پرستید بدون خدای ایشان مالك روزی‌شما نیستند و از روزی شما هیچ بدست ایشان نیست و ایشان قادر نه‌اند بر آنکه شما را روزی دهند (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ) روزی از نزدیك خدای طلب کنید (وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ) و او را پرستید و شکر او کنید بر نعمتها که با شما کرد (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) چه شما را مرجع ومعاد با اوست .

(وَإِنْ تُكَذِّبُوا) اگر کافران‌ترا بدروغ‌دارندپیش ازایشان امتان بودند که پیغامبران را بدروغ داشتند و نه بر تو و نه بر ایشـان و نه بر هیچ پیغامبری هیچ نیست مگر بلاغی و رسانیدني روشن .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) کوفیان بتاء خطاب خواندند«تروا» و باقی‌قرّاء بیاء خبراً عن الغائب نه بینند ایشان‌یانمی‌بینیدشما (كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) که خدایتعالی‌چگونه

ابداء کرد خلقان را و آنگه اعادهٔ کند ایشان را و باز آفریند (إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ) این براو خوار و آسانست از آنجا که اوقادر الذات است جمله مقدورات مقدور اوست علی کلّ وجه یصحّ أن یکون مقدوراً له .

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ) آنگه گفت ای محمّد بگوی مشرکان را و منکران را که در زمین بروید وبنگریدواندیشه کنید (فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ) تا خدایتعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را . یعنی بنگرید در دیار و آثار و احوال امتان گذشته که از ایشان بازمانده است تا بدانی که ایشان چه مردمان بوده اند و چه قوتو شوکت داشتند و من ایشانرا بیافریدم و آنگه هلاك کردم . آنگه باز آفرینم ایشان را تا بدانی که آنکه ابتدا بر اومتعذّر نباشد اعادت بر اومتعذّر نباشد. والنشاء و النشأة ابتداء الخلق یقال انشأالله الخلق فنشأوا . ودراین لفظ دو قراءت است ابن کثیر و أبوعمرو خواند النشاء بمد باقی قرّاء بقصر و سکون شین ونشأ دو است : یکی نشأ اول که اول بار بیافرید ، و دوم نشأ آخرت که اعادت کند (إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) خدایتعالی برهمه چیز قادر است .

(يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ) هر که را خواهد عذاب کند ازمستحقّان عذاب آنرا که خواهد یعنی آنرا که خواهد تعجیل عقوبت کند و آنرا که خواهد تأخیر کند برحمت. و أما معنی آن بود که آنرا که خواهداز مستحقان عذاب بقیامت عقوبت کند.وآنرا که خواهدعفو کند ، چه اوراهست که عقوبت کند ، و هست که عفو کند. چه عقاب حق او است و قبض و استیفاش بر او است و باستیفاش (۱) مضرتی تعلق ندارد و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست . باید تا اسقاطش نیکو باشد«کالدّین» (وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ) و شما را بازگشت با اوست .

(وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ) و شما عاجز نتوانید کردن خدای را در آسمان‌وزمین،فرّاء گفت‌تقدیر ومعنی آنست وماأنتم بمعجزین‌الله فی‌الأرض‌ولا فی‌السماء یعجزه أیضاً شما عاجز نتوانید کردن خدایرا در آسمان و زمین . فرّاء گفت تقدیر و معنی آنست وما أنتم بمعجزین الله فی‌الارض ولا فی‌السماء یعجزه‌أیضاً نه شما در زمین خدایرا عاجز توانید کردن ونه نیز آنانکه درآسمانها اند خدایرا عاجز توانند کردن ، گفت این ازجمله غوامض عربیه است ضمیری که در جمله اول ظاهر باشد و در جمله دوم ظاهر نشود ، و گفت مثال این قول حسّان است :

---

(۱) یعنی استیفای حق .

فَمَنْ يَهْجُو رَسُولَ اللهِ مِنْكُمْ   وَ يَمْدَحُهُ وَ يَنْصُرُهُ سَوَاءٌ (۱)

أراد ومن يمدحه و ينصره . و عبدالرحمن زید این تأویل گفت . قطرب گفت معنی و تقدیر آنست ولا في السماء لو كنتم فيها يعنی شما عاجز نکنید خدایرا در زمین و نه در آسمان اگر شما در آسمان باشید چنانکه یکی از ما گوید لا يفوتني فلان في بلدي ولافي البصرة، و التقدير لوكان بها و صار اليها چنانکه یکی از ما گوید تو این کار نتوانی کردن و اگر بر ـ آسمان شوی چنانکه شاعر گفت :

وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ المَنَايَا يَنَلْنَهُ   وَ لَوْ نَالَ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بِسُلَّمِ (۲)

(وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) وشما را بدون‌خدای تعالی‌هیچ یار وناصر نباشد .

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ وَلِقَائِهِ) و آنانکه کافر شدند بآیات خدای و لقای او ، یعنی جزای او مکلفان را بر أفعال ، ایمان ندارند بآیات خدای و آنکه ایشانرا با پیش خدای میباید شدن (أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي) ایشان آنان اند که‌ازرحمت‌من نا امیداند وایشان را عذابی باشد سخت،حق‌تعالی این چند آیت در میان قصه ابراهیم بگفت‌اعتراضی بروجه (۳) اعذارو انذار،آنکه با قصه إبراهيم رفت، گفت:

(فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ)نبود جواب قومش إلا آنکه بکشید او را یا بسوزید او را ، در کلام محذوفی هست و آن آنست ففعلوا ذلك (فَأَنْجَيهُ اللهُ مِنَ النَّارِ) آنچه گفتند بکردند و اسباب و آلات آن بساختندخدای‌تعالی‌او را برهانید از آتش بآنکه آتش برو بَرْدٌ وسلام کردچنانکه قصه آن برفت تاآتش ازوهیچ نسوخت مگر بند او (٤) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) در این آیاتی وبیّناتی هست قومی را که ایمان آرند .

(وقالَ)و گفت‌یعنی ابراهیم عليه السلام (إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَوْثَاناً) شما بدون خدای‌تعالی‌بتانی گرفته اید بخدائی (مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الحَيَوةِ الدُّنيا) قراء خلاف کردند

---

(۱) آیا آنکه رسول خدارا هجا گوید باآنکه‌مدح گوید و یاری‌کند مساوی‌هستند ؟!.

(۲) این بیت از زهیر است در معلقه مشهوره ، یعنی هر کس ازسبب مرگ بیم دارد البته مرگ او را دریابد هرچند وسیلهٔ رفتن بآسمان داشته باشد بنردبان .

(۳) یعنی بطور جملهٔ معترضه .

(۴) عبارت عربی عرائس چنین است : « ولا أحرقت النار يومئذ شيئاً الا وثاق ابراهيم » .

در این لفظ أبوعمرو و کسائی و ابن کثیر و یعقوب خواندند مودة بینکم برفع تاء وجر بینکم بالاضافه . آنکه در رفع مودة دو وجه گفتند . یکی خبر مبتداء محذوف باشد و التقدیر هی مودّةبینکم و مثله قوله «لم‌یلبثوا إلاّ ساعة من نهار بلاغ» والتقدیرهو بلاغ ، و قوله لایفلحون متاع و التقدیر و هو متاع . و وجه دوم آنکه خبر إنّ باشد و براینوجه إنّ مفصول است وما موصوله بمعنی الذی و تقدیر ان الذی تعبدونه من دون‌الله مودّة بینکم و این قول نیك نیست برای آنکه أوثانا ضایع ماند بی‌عاملی ناصب و وجه اول درست است که خبر مبتداء محذوف است، وعاصم در بعضی روایات خواند مودّةٌ مرفوع منون و بَيْنَكُمْ نصب‌برظرف است‌ومعنی راجع با معنی‌قراءت‌اولست. وحمزه«خواند«مودّة» بنصب و«بینکم»مجرور باضافه و نصب او بر- مفعول له باشد واین روایت حفص است‌عن عاصم و باقی قراء خواندند مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ بنصب و تنوین و نصب بینکم علی الظرف و نصب مودة هم بر مفعول‌له باشد چه مفعول له هم معرفه باشد و هم نکره تقول : فعلت ذلك مخافة الشر وضربته تأدیباً له ومعني آیت آن است که‌شما این بتان را که میپرستید برای‌مودّة و دوستی حیاة دنیا است بقیامت هیچ ثمر نبود آنرا(ثُمَّ يَوْمَ القِيٰمَةِ) پس روز قیامت کافر شوند بعضی ببعضی و لعنت کنند بهری بهری را و مثله‌قوله «الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلاّ المتّقین» آنکه گفت (وَمَأْوٰيكُمْ النّارُ) و مأوا ومصیر شما که بت پرستانید دوزخ باشد و شما را نصیری ویاری نبود .

(فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) ایمان‌آوردبا براهیم‌لوط. گفتند اول کس که‌با براهیم ایمان‌آورد لوط بود چون دید که آتش برو برد وسلام گشت (وَقالَ) گفت یعنی إبراهیم عليه السلام (إِنّي مُهاجِرٌ إِلىٰ رَبّي) من هجرت خواهم کردن بخدای و هجرت او از کوثی بود و آن از سواد کوفه است از آنجا بحرّان‌رفت و ازحرّان بشام و لوط با او بود . بعضی گفتند لوط برادر- زاده او بود ، و بعضی گفتند خواهر زاده او . مقاتل گفت ابراهیم را در وقت هجرت هفتاد و پنج سال بود (إِنَّهُ هُوَالعَزِيزُ الحَكِيمُ) که خدای من عزیز و حکیم است .

(وَ وَهَبْنا لَهُ إِسحٰقَ وَيَعقُوبَ) آنکه گفت ما بدادیم ابراهیم عليه السلام را اسحاق‌و یعقوب ، و یعقوب پسر اسحـاق بود واسحـاق‌پسر ابراهیم بود (وَجَعَلْنا فِي‌ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالكِتابَ) و در فرزندان او نهادیم پیغامبری و کتـاب چه جمله پیغامبران بنی اسرائیل از اسحاق بودند (وَ آتَيْناهُ أَجْرَهُ فِي‌الدُّنيا) و ما بدادیم مزد او دردنیا، عبدالله عباس گفت یعنی ثنای نیکو وفرزندان صالح ،جبائی گفت یعنی آنچه خدا فرموده‌است مکلّفان رااز‌تعظیم

أنبياء عليهم السلام ، و أبوالقاسم بلخي گفت روا باشد که خدای تعالی بعضی ثواب دهدمکلّفان رادر دنیا و این مذهب درست نیست برای آنکه از حق ثواب آن است که خالص باشد از شوائب و مشوب نبود بهیچ رنجی‌ومشقّتی و در سرای تکلیف‌این نبود، دگر آنکه ثواب نفعی بودعظیم که از بالای آن نفعی‌نبود و نفع عظیم عـاجل عقیب فعل مکلف را ملجـاء بکند (۱) . ومراد بکتاب کتب است از توراة و انجیل و زبور و قرآن إلا آن است که بلفظ جنس گفت(وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) و او در آخرت از جمله صالحان باشد و پایهٔ او بنزدیك ما پایه و درجه صالحان بود . قوله تعالی :

وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ

و لوط را چون گفت مر گروه خودرا بتحقیق‌شماهرآینه میآئید زشتی‌راکه‌پیشی‌نگرفته‌شمارا بآن‌هیچیك

مِنَ الْعالَمِينَ (۲۸) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ

از جهانیان آیا بتحقیق‌شماهرآینه میروید مردان را و می برید راه را و می‌آئید در محفل خود

الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹)

ناپسند پس نبود جواب گروه او مگرآنکه‌گفتند بیاورمارا بشکنجهٔخدا اگر هستی از راست‌گویان

قالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى

گفت پروردگارا یاری‌ده مرا برفرقهٔ تباه‌کاران و چون‌آمدند پیغمبران ما ابراهیم را بمژدگانی

قالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَها كانُوا ظالِمِينَ (۳۱) قالَ إِنَّ فِيها

گفتندبتحقیق‌ماهلاك‌کننده‌ایم اهل‌این ده را بتحقیق اهل‌آن باشند ستمکاران گفت بتحقیق در آن

لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ

لوط هست گفتند ما داناتریم بآن‌که درآن هست هرآینه رهائی دهیم‌اورا واهل‌اورا مگر زن اورا بود از

الْغابِرِينَ (۳۲) وَ لَمَّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً

واماندگان وچونکه‌آمدند فرستادگان‌ما لوطرا اندوهگین‌شد بجهةآنها وتنگ‌شد بسبب‌آنها سینهٔ او

---

(۱) اگرچه سلب اختیار نمیکند اما نزدیك بدان است وکسی‌که نفع عاجل درکاری دید و ضرر بسیار درترك‌آن ناچار اقدام بدان خواهدکرد مانندکسی‌که در راهی آتش وچاه و درنده و بلا ها بیند ودر راه دیگر طعام نیك وشادی ، البته این دوم را بر گزینند و این دلالت بر فضل و تقوی او نکند تا مستحق ثواب باشد .

وَقالُوا لاٰ تَخَفْ وَلاٰ تَحْزَنْ إِنّٰا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلّٰا امْرَأَتَكَ كٰانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ (٣٣)

وگفتند مترس واندوه مدار بتحقيق‌ما رهانندهايم ترا واهل‌ترا مگر زن تورا هست از بازماندگان

إِنّٰا مُنْزِلُونَ عَلىٰ أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّمآءِ بِما كٰانُوا يَفْسُقُونَ (٣٤)

بتحقيق‌ما فرودآورندهايم بر اهل اين ده شكنجه را از آسمان بآنچه بودند فسق ميكردند

وَلَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٣٥) وَإِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً

وبتحقيق واگذاشتيم ازآن حجتى روشن براى‌گروهيكه مى‌يابند و بسوى مدين برادرشان شعيب را

فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٣٦)

پس‌گفت ايگروه بپرستيدخدارا واميدوارباشيد روزرستخيزرا وتباهكارى‌مكنيددرزمين فسادكنندگان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ (٣٧) وَعاداً وَثَمُودَا

پس تكذيب‌كردنداورا پس‌گرفتشان زلزله پس‌گرديدند درخانه‌هاشان فروشدگان و عاد را و ثمود را

وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَساكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

وبتحقيق روشن شد مرشمارا ازجاهاى‌آنها وآراسته‌كرد براى‌آنها ديو كارهاشان‌را پس بازداشت‌آنهارا ازراه

وَكانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (٣٨) وَقارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهامانَ وَلَقَدْ جآءَهُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّناتِ

و بودند بينا دلان وقارون را و فرعون را و هامان را و بتحقيق آمد آنها را موسى بمعجزها

فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَما كانُوا سابِقِينَ (٣٩) فَكُلّاً أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ

پس تكبركردند در زمين ونبودند پيشى‌گيرندگان پس‌همه‌را گرفتيم‌ما بگناه‌او پس‌پارۀازآنها كسى‌است

أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا

كه‌فرستاديم براو بارش‌سنگريزه وازآنها كسى‌است‌كه‌گرفت‌اورا‌فرياد هولناك وازآنها كسى‌است‌كه فروبرديم‌ما

بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَما كانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ

اورا بزمين وازآنها كسى‌است‌كه غرق‌كرديم اورا ونبود خداوندكه ستم‌كندآنهارا وليكن بودند خودهاشان‌را

يَظْلِمُونَ (٤٠) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيآءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

ستم ميكردند داستان كسانيكه‌گرفتند از غير خداوند دوستان چون مثل عنكبوت است‌كه گرفت

بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (٤١) إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ

خانۀرا وبتحقيق سست‌ترين خانه‌ها هرآينه‌خانۀ عنكبوت‌است اگربودند ميدانستند بتحقيق خدا ميداند

ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤٢) وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها

آنچه میخوانند از غیر او از چیزی و اوست غالب درستکار و این داستانها را میزنیم

لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ (٤٣) خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي

برای مردم ونمی‌فهمند آنرا مگر دانایان آفرید خداوند آسمانها و زمین را براستی بتحقیق در

ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (٤٤) أُتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلٰوةَ

این‌هرآینه آیت‌است مرگروندگان‌را بخوان‌آنچه وحی‌شود بسوی‌تو از کتاب و بپا دار نماز را

إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ وَ اللهُ يَعْلَمُ

بتحقیق نماز بازمیدارد از زشتی‌ها و بدی و هرآینه یاد خدا بزرگ‌تراست و خداوند میداند

ما تَصْنَعُونَ (٤٥).

آنچه‌را میکنید.

قوله تعالی (ولوطاً إذ قالَ لِقَومِهِ) نصب او بر فعلی‌بود مضمر و تقدیر آنکه واذکر لوطاً یاد کن لوط را چون گفت قومش را (إنَّكُمْ لَتَأتُونَ الفاحِشَةَ) أهل حجاز و ابن عامر و حفص ویعقوب‌خواندند انکم بیك‌ألف‌علی الخبر. و کوفیان مگرحفص‌خواندندءإنّكم بدوهمزهٔ‌مخفّف‌بر استفهام. وأبوعمروخواندبدوهمزه‌میان‌شان‌ألفی‌ومدی آ إنّكم‌حقتعالی گفت یاد کن‌ای‌محمّد‌لوط را چون گفت قومش‌را که‌شما کاری‌می کنیدزشت‌از لواطه، آن کس که براستفهام خواند گفت صورت‌استفهام‌است و معنی تقریع وتوبیخ وآنکه برخبرخواند گفت‌معنی انکاراست نه افاده و اعلام ایشان، برای آنکه ایشان دانستند که چه میکنند. و فاحشه فعلی باشدبغایت شناعت در قبح واینجا باتفاق مراد باو لواطه است (ما سبَقَكُمْ بِها مِنْ أحدٍ مِنَ العالَمِينَ) «ما» نکره موصوفه است یعنی امراً وفعلاً چیزی و کاری که کسی از جهانیان شما را بآن سبق نبرد و پیش‌ازشما نکرد. آنگه تفسیر کرد آن فاحشه‌را گفت (أئِنَّكُمْ لَتَأتُونَ الرِّجالَ) شما خلوت می کنید با مردان چنانکه با زنان کنند بقضای شهوت (وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ) و ره می‌زنید (وتَأتُونَ في نادِيكُمُ المُنْكَرَ) و در مجلسی که نشسته باشید منکرمی کنید، امّ هانی بنت أبی‌طالب گفت از رسول ﷺ پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان کردندی؟ گفت

بر راهها نشستندی و هر یکی کاسه سنگ ریزه بر خود بنهادندی و هر که گذشتی سنگی بـاو انداختی و رسول عَلَیْهِ‌السَّلَامُ گفت «إیّاکم و الخذف فانّه لا ینکا العدو ولا یصیب الصید ولیکن تفقأ العین و یکسر السنّ » گفت احتراز کنید ازسنگ انداختن که آن در دشمن اثر نکند واصابت نکند [شکار را] ولیکن چشم بجهاند ودندان بشکند . ابو القاسم بن محمّد گفت منکر آن بود که ایشان بر یکدیگر ضراط دادندی. مجاهد گفت در مجمع بحضور یکدیگر مجامعه کردندی باغلامان. مکحول گفت ده خصلت که در قوم لوط بود در این امت هست یکی آنکه کندر خائیدندی . و انگشت شکستن ، و ازار پای گشادن (۱) و سر انگشتان بحنا بستن و صفیر زدن و شکنف(۲) باز گذاشتن و کمانگروهه انداختن و سنگ انداختن و لواطه کردن و بر یکدیگر ضراطه دادن(فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) جواب قوم او این بود که گفتند عذاب خدا بما آر اگر از جمله راستگویانی :

(قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ) لوط گفت بار خدایا مرا نصرت و یاری ده براین جماعت مفسدان یعنی قوم او .

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى) و چون آمد رسولان ما یعنی جبرئیل و میکائیل باابراهیم با بشارت ومژده باسحاق و یعقوب (قالوا) گفتند آن رسولان که ما أهل این شهر را هلاك خواهیم کردن که أهلش ظالم وستمکارند . و أهل الرجل خاصّته و جمیع قراباته و أهل البلد المقیمون به و یجمع علی أهلین قال الله تعـالی « شغلتنا أموالنا و أهلونا » و في الحدیث «إنّ لله أهلین قیل من هم ؟ قال : أهل القرآن اهل الله وخاصّته» و بعضی گفتند أهل و جمعه أهْلات و اهَلات کثمرات قال :

فَهُمْ أَهَلاتٌ حَوْلَ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ	إِذا أَدْلَجُوا بِاللَّيْلِ يَدْعُونَ كَوْثَراً(۳)

این فرشتگان چون بنزدیك ابراهیم آمدند ببشارت فرزندان گفتند خدایتعالی مارابدو کار فرستاده است یکی ببشارت تو ویکی بهلاك قوم لوط. ابراهیم گفت لوط در میان ایشانست گفتند ما عالم تریم بآنکه کیست اینجا و ذلك قوله :

(قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ) برهانیم او

(۱) در عبارت عربی بجای این کلمه « وحل الازار » است .

(۲) بنظر میرسد این جمله بجای «حل ازرار القباء » است که درکتب تفسیر عربی مانند درالمنثور ازمنکرات آنان شمرده وشکنف مصحف نباشد یا باشد بمعنی بند قباست یا دکمه وآلت بستن آن .

(۳) آنها بستگان قیس بن عاصمند وبر گرد او وچون شبراه روند مردی کثیرالخیررا میخوانند .

را و اهلش را . حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندندلننجیه بتخفیف من الانجاء و باقی قرّاء بتثقیل‌من‌التنجیه. آنکه‌بتثقیل خواند تکثیر فعل‌خواست و مرادمبالغه باشد(إِلَّا امْرَأَتَهُ) الا زنش را که او از جمله ایشان در عذاب خواهد بود .

و آنگه ازآنجا برفتند وبشهرلوط رسیدند بنزدیك لوط‌آمدند چون ایشان‌را دیدبصورت جوانان أمردان بودند بغایت حسن (سِيءَ بِهِمْ) بایشان وآمدنشان دل تنگ‌شدو اندوهگین از آنکه قوم را شناخت از خبث فعل ایشان و ایشان این معنی را باغربا کردندی ،وگفتندسبب دل تنگی او از آن بود که ایشان گفتند ما با هلاك اینان آمدیم و او در میان ایشان بود و امّت اوازمؤمنان. ایشان گفتند (لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ) ای لوط مترس و اندوه مدار (إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ) ماترا برهانیم و اهلت را. و ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف وابوبکر و یعقوب‌أنّا منجوك بتخفیف من‌الإنجاء و باقی‌قرّاءمنجّوك‌بتشدید من التفعیل ما ترا واهلت را برهانیم جز زنت را که او از جمله آنان است که در عذاب بماند وگفتند در میان ایشان بماند تا عذاب رسیدن .

(إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ) ما فروفرستادیم براهل این شهر (رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ) عذابی از آسمان و آن سنگ بود که بر ایشان بارید بآن فسق که کردند واز فرمان خدای بیرون آمدند .

(وَلَقَدْ تَرَكْنَا) ما بگذاشتیم ازآن شهر آیتی‌و علامتی و عبرتی روشن برای گروه عاقلان یعنی از هلاك ایشان و باریدن سنگ بر ایشان و این قول قتاده است . عبدالله عباس گفت آثار منازل ایشان و خرابی آن . مجاهد گفت آبی سیاه بود که از آن جا برآمد .

(وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا) « إلى » تعلق دارد بمحذوفی گفت و بمدین فرستادیم برادر ایشان شعیب را عطفاً علی قوله « ولقدأرسلنا نوحاً- الی قوله- وکذلك‌أرسلنا إلى مدين أخاهم شعيباً » (فَقَالَ) گفت ای قوم خدای‌را پرستید (وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ) و امیدداريد بروز قیامت یعنی بثواب‌قیامت . یونس نحوی گفت رجا اینجا بمعنی خوف است و از قیامت بترسید(۱)(وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ) ودرزمین فساد مکنید وعیث وعثو أشدالفساد باشد ،ونصب

---

(۱) هیچ علت ندارد رجا را بمعنی خوف گیریم چون ملاحده و کسانی که عالم را منحصر بمحسوس دانندو مردن بمعنی نیستی‌گیرند امیدی بغیر زندگی این جهان ندارند وپیغمبرآنان را فرمود امید بآن جهان داشته باشید ومأیوس نباشید که مأیوس هرچه‌کند فعل خویش را هدر بیند مگر لذاید و شهوات .

مفسدين برحال است از فـاعل .

(فَكَذَّبُوهُ) بدروغ داشتنداهل‌مدين شعيب‌را (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) بعقوبت آن زلزله بگرفت وارجاف از آنجاست سخنی‌باشد كه مردم‌را متزلزل كند (فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ) گفتند اين زلزله در شب بود بامداد همه در خانهای‌خود مرده گفتند مراد باصبحوا صاروا‌ست نه تخصيص صباح و مسا است و اصل جثوم بروك باشد يقال جثا الرجل علی‌ركبتيه و جثم الطائر و برك البعير و ربض الكلب .

(وَعَاداً وَثَمُودَا) نصب است برمعنی « فاخذتهم الرجفة » برای آنكه در او معنی‌اهلاك است و التقدير و أهلكنا عاداً و ثموداً و نيز هلاك كرديم عاد را كه قوم هود بودند و ثمود را كه قوم صالح بودند بجزای كفر وطغيانی كه كردند (وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ) و هلاك ديار ايشان ظاهر شد شما را از خانه‌ها و سراهای ايشان . آنكه بيان كرد كه اعمـال ايشان شيطان بياراست برای ايشان از كفر وفسق و اين‌دليل بطلان قول مجبره است دراضافت آن با خدای تعالی (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) و ايشان را منع كرداز راه‌حق، ايشان راه نمی‌يابند از آنجا كه نظر و تفكر نمی كنند (وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ) بـا آنكه ايشان عاقلان و مميّزان ومستبصرانند خللی كه افتاد ايشان را از اهمال و اغفال در نظر افتاد نه از خلل عقل و بصيرت . مجاهد و قتاده گفتند معنی‌آن است كه ايشان مستبصر بودند در كفر وضلالت وبآن معجب بودند وباطل بصورت حق بخود نمودند .

(وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) نصب او بتقدير فعلی مضمر است يعنی و أهلكنـا أيضاً قارون گفت و همچنين هلاك كرديم قارون و فرعون و هامان را (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ) و موسی بايشان آوردبينّات و معجزات (فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ) و در زمين تكبّر كردند(وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ) و آنكه خدای را سبق نبردند و پيش او نتوانستند رفتن آنكه بيان كرد كه هر يكی رااز آنان بچه هلاك كرديم گفت (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ)هر يكی را ازايشان بگناه خود بگرفتيم (فَمِنْهُمْ) از ايشان‌بعضی‌آن بودند كه ايشان رابحاصب هلاك كرديم و آن بادی باشد سخت كه حصبا آورد و سنگريزه قال الفرزدق :

مُسْتَقْبِلِينَ شِمَالَ الرِّيحِ تَضْرِبُنا بِحَاصِبٍ كَنَدِيفِ الْقُطْنِ مَنْثُورِ (١)

بر سبيل تشبيه تگرگ را حاصب خواند و چنانكه اخطل گفت :

---

(١) روی‌كرديم سوی باد شمال و سنك ريزه‌ای كه چون پنبه‌زده و پراكنده بود يعنی برف و تگرك برما می‌پاشيد .

تَرْمِی العِضاهَ بِحاصِبٍ مِنْ ثَلْجِها حَتّی تَبیتَ عَلَی العِضاهِ جُفالاً (۱)

و آنان را که خدای تعالی بحاصب هلاك کرد قوم لوط بودند در قول عبدالله عباس و قتاده (ومِنْهُمْ)از ایشان بعضی آن بود که ایشان رابصیحهوبانگ‌بگرفت وایشان‌ثمود بودند و قوم صالح (ومِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ)و بهری از ایشان آن بودند که بزمین شان فرو بردیم و آن قارون بود و قومش ، وبهری آن بود که ایشـان را غرق کردیم و آن‌فرعون بود و قومش و قوم نوح ، آنگه گفت (وَما کانَ اللهُ لِیَظْلِمَهُمْ)و خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد چه ایشان مستحق آن بودند بل‌ایشـان بر خود ظلم کردند بکفر و فسق‌ونافرمانی آنگه گفت :

(مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِیاءَ) مثل آنانکه بدون خدای دوستان و معبودان گیرند از اصنام چون مثل کراتین (۲) است که او خـانه کند ضعیف (وَإِنَّ أَوْهَنَ البُیُوتِ) و ضعیف ترین خانه خانه های کراتین باشد اگردانند ، وجه تشبیه و تمثیل آنست که‌خدای تعالی گفت عبادت ایشان اصنام را و گمان‌ایشان‌و امیدایشان‌بعبادت این جمادات در وهن و ضعف با نسج عنکبوت ماند که بهر بادی و آسیبی دریده شود و هیچ از او حاصل‌نیاید و عنکبوت و زن او فعللوت است و جمعش عنـاکب و هم مذکر بـاشد این لفظ و هم مؤنّث قال الشاعر :

عَلا هَطّالَهُمْ مِنْهُمْ بُیُوتٌ کَأَنَّ العَنْکَبُوتَ هُوَ ابْتَناها

ویروی : عَلی هَطّالِهِمْ مِنْهُمْ بُیُوت کَأَنَّ العَنْکَبُوت هُو ابتناها (۳)

و صادق عليه السلام گفت از پدرانش‌از امیرالمؤمنین عليه السلام که‌او گفت خانه‌را ازنسج عنکبوت پاکیزه دارید که‌آن درویشی بار آرد .

(إِنَّ اللهَ یَعْلَمُ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ) أهل‌بصره بیاء خوانند«یدعون» خبراً عن الغائب و راویان از عاصم خلاف کردند و باقی‌قرّاء بتاء خطاب . گفت خدای تعالی

---

(۱) باد بردرخت تاق برف فرو می‌ریزد چنانکه گوئی برآن درختان کفك شیر نشسته است.

(۲) کرتینه پردهٔ عنکبوت‌است چنانکه دربرهان‌گوید، ومرادازکراتین اینجاخودعنکبوت‌است .

(۳)گویند هطال نام‌کوهی است و شاعر خانه‌هائی‌که برآن کوه بوده در سستی بخانه عنکبوت تشبیه‌کرده است اما دو روایت در شعر بنظر چنان می‌رسدکه یکی هوابتناها و دیگر هی ابتنتها تایکی شـاهد مذکر بودن عنکبوت بـاشد و دیگر شـاهد مؤنث بودن امـا اختلاف در علا بالف ویاء ظاهراً صحیح نیست .

داند آنچه شما آنرا خوانیدو پرستید دونا و اگرصنم باشد واگر وثن یاآنچه باشد ازجمله معبودان (وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ) واو خدائی است غالب و قاهر و محکم کار .

(وَتِلْكَ الأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ) آنکه گفت این مثلهائی است که ما میزنیم برای مردمان تا معتبر شوندومتّعظ (وَما يَعْقِلُها إِلّا العالِمُونَ) ونداننند این مثلها مگر عالمان و دانایان که در اواندیشه وتفکّر کنند. جابربن عبداللهالانصاریروایت کرد که رسولعلیه‌السلام این آیت برخواند آنگه گفت «العالممن عقلعنالله‌فعملبطاعته واجتنب سخطه» عالمآنکس باشدکه از خدای بداند أو امر و نواهی و بطاعتاو عمل کند و از خشم او اجتناب کند .

(خَلَقَ اللهُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِالحَقِّ) آنکه گفت خدای تعـالی آسمان و زمین بیافرید بحق نه بباطل ، بحکمت نه بعبث (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً) در این آیتی هست مؤمنان را و علامتی وبیّنتی . آنکه امر کرد رسولرا گفت (أُتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الكِتابِ) بخوان آنچه وحی کرده اند برتو ازکتاب و نماز بپای دارکه نمازنهی کند از فحشاء و بـاز دارد از منکر یعنی ازمعاصی و ناشایست. عبدالله عمر گفت مراد باین صلاة قراءت قرآناست بیانش « ولا تجهر بصلاتك » أی بقراءتك و قوله علیه‌السلام « إقرء القرآن ما نهاك فاذا لم ينهك فلست تقرأ » گفت قرآن میخوان مادامتا ترا نهی می کند چون نهی نکند ترا نخوانده‌باشی ودگر مفسّران گفتند مراد بصلاة نماز است و این مطابق ظاهر بود و بیانش قول رسولعلیه‌السلام « من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنكر لم تزده من الله إلّا بعداً » گفت هرکه نهی نکند او را نماز او از فحشاء ومنکرآن نماز او را از خدای جز دوری نیفزاید . عبدالله مسعود گفتدر نماز منتهی ومزدَجَریاست از معاصی .ودر خبری دیگر از رسول علیه‌السلام آمد که او گفتنماز نباشد آنراکه طاعت نماز ندارد و طاعت نماز آن بود که از فحشاء و منکر باز ایستد. جابر روایت کرد که يك روز رسول را گفتند یا رسول‌الله فلان کس بروز نماز میکند و بشب دزدی گفت نماز او و او را منع کند . انس مالك روایت کرد که رسول را گفتند یا رسول فلان کس پنج نماز با تو جماعت میکند ولیکن هیچ معصیت رها نمیکندکه ارتکاب نمیکند گفت نماز او را منع کند ، پس روزی برنیامدکه توبه کرد از معاصی. بعضیاهل معانی گفتند معنی خبرمطلق نیست معنی آن است که باید نماز او را منع کند از فحشاء و منکر چنانکه گفت « ومن دخله كان آمناً » ای ينبغي أن يكون آمناً (وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ) خلاف کردند در معنی این لفظ بعضیمفسّران گفتند معنی آن است که ذكرالله لنا أكبر من ذكرنا له ذکر خدای تعالی ما را

مهتر و بهتر است از ذکر ما او را چو ذکر او مارا تفضیل و تشریف باشد و ذکر ما اوراتعبّد و تذلّل. دگر آنکه ذکر او ما را بخیر قطع باشد برحمت و مغفرت و ذکر ما او را بر سبیل دعا وتضرّع قطع نباشد در اجابت . ذکر او مارا علامت قبول باشد و ذکر ما او را این وجه ندارد . و عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که گفت ذکرالله ایّاکم أکبر من ذکرکم إیاه ، اهل اشارت گفتند برای آن چنین آمد که ذکر او ما را از سر استغناء است و ذکر ما او را از سر احتیاج . دگر آنکه ذکر او ما را دایم باشد و ذکر ما او را در احیان و اوقات. ذکر ما او را برای جرّ منفعت باشد و دفع‌مضرّت و ذکر او ما را از سر فضل و کرم باشد .

ذوالنون مصری گفت برای آنکه ذکر او ما را مقدّم است بر ذکر ما او را تا او ما را یاد نکرد ما او را یاد نکردیم ذکر او ما را بی‌سالفه است و ذکر ما او را بمقدمه لطف وتوفیق او است . أبوبکر ورّاق گفت برای آنکه ذکر ما او را مشوب است و ذکر او ما را خالص . أبودرداء و قتاده و ابن زید گفتند معنی آن است که ذکرالله أکبر و أفضل من کل شيء ذکر خدای مهتر و بهتر است از همه چیز . عبدالله مسعود روایت کرد از رسول ﷺ گفت در آیت ذکر خدای نکوتر و فاضل تر است بهمه حال و ذکر خدای که بنده کند آن است که او یاد دارد خدای را عندمحرّمات تا اجتناب کند و عند محلّلات تا استحلال کند . معاذ جبل گفت با رسول ﷺ در بعضی راهها میرفتیم مرا گفت یا معاذ این السابقون ؟ گفتم یا رسول‌الله ایشان از پیش رفتند و ما باز ماندیم گفت یا معاذ کجا اند آن سابقون که ایشان بذکر خدای تعالی حریص‌بودند. آنگه گفت هر کس خواهد که درمرغزار-های بهشت چرا کند باید که تا ذکر خدای بسیار کند . معاذ جبل گفت هیچ چیز نیست که بنده را از عذاب برهاند بهتر از ذکر خدای . گفتند ولا الجهاد في‌سبيل‌الله و نه جهاد درسبیل خدای؟ گفت و نه جهاد در سبیل خدای قال‌الله تعالی « و لذكرالله أكبر » أبودرداء گفت خبر دهم شما را ببهترین عملهای شما و دوسترین بنزدیك خدای تعالی و تمامتر در درجات و بهتر از جهاد در سبیل خدای و با دشمنان خدای تیغ زدن و زر و درم‌بصدقه‌دادن گفتند کدامست یا أباالدرداء گفت ذکر خدای تعالی لقوله « و لذكرالله أكبر » معاذ گفت از رسول ﷺ پرسیدم که از عملها کدام فاضل تر است گفت آنکه مرگ بتو رسد و زبان تو بذکر خدای تعالی تر باشد . أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت دنیا ملعون است با آنچه دراواست الاّ ذکر خدای تعالی یا عالمی و یا متعلّمی . أهل اشارت گفتند برای آن چنین آمد که هر-

طاعتی را جزای باشد در قیامت جز ذکر خدای که آن‌را بر سری (١) جزای عاجل است فی‌قوله « فاذكروني أذكركم » و أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت « إنا عند ظن عبدي بي و أنا مع عبدی فاذا ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي و ان ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خير منهم وان تقرب الي شبراً تقربت اليه ذراعاً وان تقرب الي ذراعاً تقربت إليه باعاً ومن أتاني مشياً أتيته هرولة » گفت من بنزدیك گمان بنده‌ام ومن بسا بنده‌ام چون مرا یاد کند در نفس خود یادش کنم در نفس خود ، و اگر مرا یاد کند در مجمعی یادش کنم در مجمعی به از آن و اگر تقرب کند بمن بیك شبر تقرب کنم باو یك ارش و اگر تقرب کند بمن یك ارش تقرب کنم باو یك باع(١) و اگر بمن آید برفتن باو شوم بتاختن. و الفاظ این خبر محمول است و متأول بر تشبیة و مبالغه . أبوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت هیچ مجلسی نباشد که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند جل جلاله والا فرشتگان گرد ایشان در آیند و برحمت ایشان را باز پوشند و خدای تعالی ذکر ایشان کند بر ملاء أعلی . أبومالك گفت در این آیت که ذکر خدای تعالی بنده‌را بهتر است از نماز . عطا گفت معنی آن است که ذکر خدای تعالی در نماز بزرگ تر از آن است که با او چیزی بماند از معصیت یعنی همه را محو کند لقوله «إن الحسنات يذهبن السيئات والله يعلم ما تصنعون » و خدای داند آنچه شما میکنید.

قوله تعالی :

وَلاَ تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ
و خصومت مکنید اهل کتاب را مگر بآنکه آن نیکو تر است مگر کسانی که ستم کردند از آنها و

قُولُوا آمَنّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلٰهُنا وَ إِلٰهُكُمْ واحِدٌ وَ
گوئید گرویدیم بآنکه فرستاده شد بسوی ما وفرستاده شد بسوی شما و خدای ما و خدای شما یکی است و

نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (٤٦) وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ فَالَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ
مائیم مر اورا گردن نهادگان و اینچنین فرستادیم بسوی تو کتاب را پس آنانکه داد یمشان کتاب را

يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ ما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا الْكافِرُونَ (٤٧)
میگروند بآن و ازاین گروه کسی است که میگرود باو و انکار نکنند بآیات ما مگر کافران

وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ (٤٨)
و نبودی تو بخوانی از پیش از او ازکتابی و ننوشتهٔ آنرا بدست خود آنگاه شك کنند باطل ملتان

---

(١) یعنی علاوه برجزای آخرت .

(٢) باع آن است که کسی دو دست بازکند و از سر انگشتان یك دست تاسر انگشتان دست دیگر یك باع است پس باع مقدار دودست است باعرض بدن .

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (٤٩)

بلکه آن آیات روشن است در سینه های آنانکه داده شدند علم و انکار نکنند بآیات ما مگر ستمکاران

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا

وگفتند چرا فرستاده نشد براو آیاتی ازپروردگاراو بگوجز این نیست آیتها نزد خداست وجز این نیست منم

نَذِيرٌ مُبِينٌ (٥٠) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي

بیم کنندهٔ آشکارا　آیا کفایت نکردآنهارا که فرستادیمما برتوکتاب‌راکه خوانده شود برآنها بتحقیق در

ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥١) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا (٥١) يَعْلَمُ

این‌هرآینه رحمت‌است وپندی‌برای‌گروهی‌که میگروند　بگو بس‌است خدا میان‌من ومیان‌شما گواه میداند

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٥٢)

آنچه درآسمانها و زمین است وآنانکه‌گرویدند بناحق وکافرشدند بخدا آنگروه آنها زیان کارانند

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً

وشتاب میکنند ازتو بشکنجه واگر نبود مدت نام‌برده هرآینه آمدشان عذاب وهرآینه‌آمدی‌آنهارا ناگهان

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٣) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (٥٥)

وآنها نمی‌فهمند　شتابان میخواهند ازتو شکنجه را وبتحقیق دوزخ فراگیرنده‌است کافران‌را

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٥٦)

روزی‌که فراگیردآنهارا عذاب از بالاشان و اززیر پاهاشان‌ومیگوید بچشید آنچه‌را بودید میکردید

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (٥٧) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

ای بندگانم آنانکه‌گرویدید بتحقیق زمین‌من فراخ‌است پس‌مرا بپرستید　هر تنی چشندهٔ مرگ است

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (٥٨) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ

پس بسوی‌ما بازگشته‌میشوید　وکسانی‌که‌گرویدند وکردندکارهای شایسته هرآینه جادهیم‌آنهارا ازبهشت

غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (٥٩) الَّذِينَ

غرفه هائی‌که روان است از زیرآن نهر ها جاویدانند درآن خوب‌است مزد کارکنندگان　کسانی‌که

صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٦٠) وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا

شکیباشدند وبر پروردگارشان توکل‌کنند　وبسا ازجنبندهٔ‌که‌بر نمیدارد روزی‌خودرا خدا روزی‌دهد اورا

وَ إِيّاكُمْ وَهُوَالسَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦١) وَلَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ

و شما را و اوست شنوای آگاه وهرآینه اگر پرسی آنهارا که آفرید آسمانها وزمین‌را ومسخر کرد

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّىٰ يُؤْفَكُونَ (٦٢) أَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ

آفتاب وماه‌را هرآینه‌میگویندخدا پس‌کجا بازگشته‌میشوند خدامیگسترد روزی‌را برای هرکه میخواهد

مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٦٣) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ

ازبندگانش وتنگ میگیرد برای‌او بتحقیق خدا بهرچیز داناست وهرآینه اگرپرسی آنهاراکه فرستاد

مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

ازآسمان آبی را پس زنده‌کرد بآن زمین را از پس مردنش هرآینه میگویند خدا بگو سپاس مر خدای را

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (٦٤) وَماهٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا إِلّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدّارَ الْآخِرَةَ

بلکه بیشتر آنها نمی‌فهمند و نیست این زندگانی دنیا مگر بیهوده و بازیچه و بتحقیق سرای آخرت

لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (٦٥) فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ

هرآینه‌آن زندگانی‌است‌اگربودند میدانستند پس‌چون سوارشوند درکشتی خوانندخدارااخالص‌کنندگان

لَهُ الدِّينَ فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ (٦٦) لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ

برای‌او دین‌را پس‌چون رهانیدآنهارا بسوی‌خشکی‌آنگاه‌آنها شرك‌آوردند تاکافرشوند بآنچه‌دادیم آنهارا

وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٦٧) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النّاسُ

وتا بهره‌ور شوند پس زود میدانند آیا ندانستندکه ماگردانیدیم حرم‌را جای‌امن و ربوده شوند مردم

مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ (٦٨) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ

از دور آنها آیا پس بباطل میگروند و به نعمت‌خدا کافر میشوند و کیست ستمکارتر ازآنکه بربست

عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (٦٩)

برخدا دروغی را یا تکذیب‌کرد بحق چون آمد او را آیا نیست در دوزخ جایگاه برای کافران

وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ★ .

کسانی‌که‌کوشیدند درراه‌ما هرآینه راه نمائی‌کنیم راه خودمان‌را وبتحقیق‌خدا بانکوکارانست

قوله تعالی (وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) حقتعالی در این آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که مجادله کنند بااهل کتاب إلّا بروجهی که‌نیکوتر باشد. قتاده گفت آیت منسوخ است به‌آیت قتال ودیگر مفسران گفتند محکم است وحکمش برجای

خوداست برای آنکه ممکن است جمع کردن میان مجادلهٔ نیکو و میان قتال برای آنکه باوّل نوبت دعوت باید کردن و ایشان را بحجّت باراه حق خواندن و آنچه برطریق محاجّه بود و اظهارحجّت برایشان عرض کردن چون قبول نکنند آنگه قتال کردن. پس حق تعالی فرمود رسول را و نایبان اورا که چون دعوت کنی ایشان را و با ایشان محاجّه و مجادله کنی بر وجهی نکوتر کنی تا ایشان بایمان نزدیك شوند و گفت شما ایشانرا لطف بود، و اصل جدل و جدال فتل خصم باشد ازمذهبش بطریق محاجّه . ومنه حبل مجدول ای محکم الفتل(۱) ومنه الاجدل للصقر و الجدیل للزمام المجدول من الادم . و گفتند اشتقاق جدل از جداله است وهی الارض و آن آنست که هریکی از خصمان طلب آن کنند تا خصم را بر زمین زند . مجاهد گفت معنی آنست که اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نیکو گوی و مثله قوله «وجادلهم بالتی هی أحسن» آنگه استثناء کرد جماعتی رااز ایشان گفت مگر آنانکه ظالم باشنداز ایشان، اگر گویند چگونه ظالمان را از ایشان استثناء کرد و ایشان همه ظالم بکفرند؟ گوئیم مراد آنست که إلاّ الذین ظلموك فی الجدال إلاّ آنانکه با تو ظلم کنند در مجادله و انصاف تو ندهند. مجاهد گفت مراد آن است إلاّ آنانکه ظلم کنند، بمنع جزیه . جواب سیم آنست إلاّ آنانکه ظلم کنند باصرار بر کفر و قبول دعوت نکنند، که آنگه قتال ایشان واجب بود. و گفتند إلاّ آنانکه ظلم کنند بابتداء قتال با تو و تن درحجّت گفتن و شنیدن تو ندهند (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذي أُنزِلَ إِلَيْنا وأُنزِلَ إِلَيْكُمْ) گوئی که ما ایمان داریم بآنچه برما فرستاده اندوبرشما فرستاده اند خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمان اورا گردن نهاده ایم .

(وَكَذَلِكَ أَنزَلْنا إِلَيْكَ الكِتابَ) و همچنین کتاب فرستادیم بتو یعنی چنانکه به پیغمبران پیشین فرستادیم از توراة و انجیل و زبور، وقرآن بتو فرستادیم (فَالَّذِينَ آتَيْناهُمُ الكِتابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) آنانکه ما ایشانرا کتاب دادیم باین کتاب ایمان دارند از مؤمنان اهل کتاب ،چون عبدالله سلام و اصحاب او (وَمِنْ هؤُلآءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِه) و ازاینان یعنی اهل مکه کسان هستند که باین قرآن ایمان دارند یعنی مؤمنان عصراو، بعضی دگر گفتند هردو گروه از أهل کتابند مرادباوّل آنان اند که پیش او بودند نعت وصف او در کتب خود دیدند و بآن ایمان آوردند ، وبدوّم أهل کتابند که در عصر او بودند وقول اوّل اولیتر است برای آنکه فعل برلفظ استقبال است و قول دوّم را معنی ماضی باشد (وَما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلّا

---

(۱) فتل پیچاندن است .

الكافِرُونَ) و جحود و انكار نكنند آيات ما راإلاّ كافران . قتاده گفت بعد از معرفت‌باشد.

(وَماكُنْتَ تَتْلوا مِنْ قَبْلِه مِنْ كِتابٍ ـ الآية)حق‌تعالی‌دراين‌آيت برسبيل‌احتجاج حجّت‌انگيخت بركافران و آنانكه نبوت اورا منكر بودند گفت يا محمّد تو پيش از اين كتاب نخوانده‌ای و بدست خود كتابی ننوشته‌ای كه آنگه اين‌مبطلان بشك افتند در تو ونبوّت تو . آنگه أهل معانی دروجه‌شكّ ايشان خلاف كردند بعضی گفتندايشانراممكن بود كه‌شكّ آمدی گفتندی اين‌كتاب انداخته اوست و نوشته و آموخته اوست چو او مردی كتاب خوان و كتاب نويس بوده استچون تو مرد اُمّی‌اين‌تهمت در حق تو زائل باشد ، بعضی دگر گفتند مراد باين مبطلان اهل كتاب اند و وجه‌شكّ ايشان آنست كه ايشان دركتب خود يافتند كه پيغمبر آخر الزمان ﷺ اُمّی‌باشدكتاب نخواند و ننويسد اگر اين كردی ايشان‌را شكّ و تهمت بودی كه تو آن پيغمبری يانه .

(بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ) آنگه بر لفظ اضراب و عدول گفت بل هو يعنی قرآن‌آياتی هست‌روشن و دلائلی واضح . بعضی دگر گفتند هو ضمير محمّد صلی‌الله عليه است بل محمّد ﷺ آياتی است يعنی در او آيات است و خداوند براهين ومعجزات است (فِي صُدورِ الَّذينَ أُوتوا العِلْمَ) در دلهای‌آنان كه ايشانراعلم دادند (وَما يَجْحَدُ بِآياتِنا) و بآيات‌ما جحودنكنند إلاّ ظالمان كه بآن جحودظالم نفس‌خود باشندوباخِس(١)حظ خود ازثواب، واين قول‌عبدالله عباس و قتاده است و در قراءت عبدالله مسعود است «بل‌هی آيات‌بيّنات»آنگه راجع باشد بـا علامات ونعوت وصفات او كه درتوراة و انجيل يافتند جهودان و ترسايان .

(وقالوا) گفتند كافران و جهودان (لَوْلا أُنزِلَ) أی‌هلاّ انزل چرا براين محمّد ﷺ آيتی و معجزی انزال نكردند چنانكه برانبيای متقدم ، ابن كثير وكسائی و حمزه و خلف و عاصم بروايت ابوبكر و در شاذ أعمش و أيوب خواندند آيت برواحد ، و باقی قراء آيات بر- جمع خواندند لقوله « قل انما الايات عندالله » حق تعالی گفت بگو ای محمّد بجواب ايشان كه آيـات و معجزات بدست من نيست بل نزديك خدا است و بفرمان او (وَإِنَّما أَنا نَذيرٌ مُبينٌ) و من ترساننده‌ام شما را بيان كننده (٢) آنگه‌حق‌تعالی برسبيل تقريع وتوبيخ

---

(١) باخس ناقص كننده .

(٢) آياتی كه از پيغمبر ميخواستند وعيد های مهول و ترسناك نظير عذابهائی بود كـه برامم سابقه نازل ميشد چنانكه فرموده«أنذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود» و نيز فرموده«أمنتم ان يخسف بكم جانب‌البر» وفرمود «اناعلی ان نريك مانعدهم لقادرون و اما نرينك بعض‌الذی نعدهم اونتوفينك» و كفار ميگفتند اگر راست ميگوئی وپيغمبری از آن عذابها كه بر امم سابق آمد بر ما نيز وارد آيد پيغمبر هم جواب ميفرمود من بيم ميدهم و فرستادن باخداست .

گفت بصورت استفهام .

(أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ) كفايت نيست ايشان را كه ما كتاب قرآن برتو فرستاديم تا برايشان ميخوانند (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) در اين كتاب رحمتى هست و يادكردى و تذكيرى جماعتى مؤمنان را. ابن جريج گفت سبب نزول آيت آن بود كه جماعتى مسلمانان بر جهودان رفتند وازايشان چيزى بنوشتند آنكه آن نوشته بياوردند تا رسول عليه‌السلام بنگرد رسول عليه‌السلام بينداخت و گفت «كفى بها حماقة قوم وضلال قوم» بس باد حماقت وضلالت قومى كه رها كنند آنچه پيغامبرشان از نزد خداى بايشان آورد و از قومى ديگر چيزى بگيرند وبنويسند. خداى تعالى اين آيت فرستاد« أولم يكفهم » بس نيست ايشان را آنكه ما كتاب قرآن بر ايشان انزال كرديم تا بر ايشان ميخوانند . آنكه گفت بگوى اى محمد :

(قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا) بس است خدا گواه ميان من و شما در آنكه من رسول اويم و قرآن كتاب او است .

(يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضِ) چه‌اوداندهرچه در آسمانها و زمين برود وبباشد (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ) و نيز داند و شناسد آنان‌را كه بباطل بگروند و بخداى‌كافر شوند . آنكه گفت ايشان زيان كار باشند بقيامت « والذين آمنوا » محل او محتمل است دو وجه را : يكى نصب عطفاً على قوله « مافي السموات » و دوم مبتداء و « اولئك هم الخاسرون» جمله باشد در جاى خبر او .

(وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) گفت تعجيل ميكنند مرا بعذاب و از تو عذاب عاجل ميخواهند (۱) . گفت آيت در نضر بن الحارث آمد چون گفت « امطر علينا حجارة من السماء » وگفت «عجل لنا قطنا قبل يوم الحساب » (وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى) و اگرنه وقت آنست مسمى نامزد كرده در نزول عذاب بايشان . عبدالله عباس گفت اگرنه آنستى كه من وعده داده‌ام ترا كه در عهد تو عذاب استيصال نكنم و عذاب كافران عهد تو با قيامت فكنم‌بيانه قوله « بل الساعة موعدهم ـ الاية »ضحّاك گفت اگر نه آنستى كه‌ايشانرا اجلى هست‌مسمّى‌از مدت عمر هريكى كه نهاده ام ونوشته وگفتند مراد بأجل مسمى روزبدر است يعنى تأخيرعذاب ايشان كرده ام تا روز بدر (لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ) لام جواب لولاست . عذاب بايشان آمدى (وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً) و ايشان را ناگاه گرفتى و نصب « بغتة » برحال است (وَهُمْ لَا

(۱) دليل آن است كه گفتيم آياتى كه از پيغمبر ميخواستند عذاب هائى بود نظير آنكه بر امم سابقه نازل شد و آنان را هلاك كرد نه مطلق معجزه و دليل نبوت.

یَشْعُرُونَ) و این «واو» هم حال است در حالی که ایشان بیخبر بودندی از آن .

(یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ) تعجیل میکنند ترا بعذاب (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکافِرِینَ) ودوزخ محیط است بگرد کافران یعنی ازنزدیکی که بدوزخ خواهند شدپنداری که گرد ایشان در آمده است (۱) .

(یَوْمَ یَغْشٰیهُمُ الْعَذابُ) عامل در یوم محیطة باشد یا فعلی‌مقدّر نحو اذکر و این احاطت دوزخ در روزی بود که عذاب ایشان بپوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان (وَنَقُولُ) اهل کوفه خواندند و نافع ویقول بالیاء یعنی یقول‌الله خدا میگوید ، و باقی قراء بنون یعنی مامی گوئیم ومعنی‌یکی باشد (ذُوقُوا ماکُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بچشیدآنچه کرده‌بودید.

(یا عِبادِيَ الَّذِینَ آمَنُوا) کوفیان خواندند جز عاصم بحذف یاءاکتفاءً بالکسرةعنها وباقی قرّاء بفتح یاء « یاعبادی » (إِنَّ أَرْضِي) ابن عامر خواند بفتح یاء وباقی‌قرّاء ساکن خواندند حق تعالی گفت ای بندگان من که ایمان آورده‌اید زمین من‌فراخ است مراپرستید یعنی اختیار معصیت من مکنید در طاعت هیچ مخلوقی . سعید جبیر گفت معنی آنست که چون در زمین معصیت کنند و شما باز نتوانید داشتن از آنجا بروید . عطا گفت چون شما را معصیت فرمایند از آنجا بگریزید که زمین من فراخ است. مجاهد گفت زمین من فراخ است هجرت کنید بیانش « أرض‌الله واسعة فتهاجروا فیها » مقاتل و کلبی گفتند در مستضعفان أهل مکه آمد که اظهار ایمان نتوانستند کردن ایشانرا گفت هجرت کنید که زمین مدینه فراخ استوایمن مطرف عبدالله‌شخّیر (۲) گفت یعنی روزی من‌فراخ است بهر بندگان من در زمین هرکجاباشید بشما رسد . حسن بصری روایت کرد که رسول علیه‌السلام گفت هر که او دین خود بگریزاند از زمینی بزمینی واگرهمه‌یك‌بدست‌باشد(۳) بهشت واجب شود او را و در بهشت رفیق من باشد و رفیق ابراهیم (فَإِیّایَ فَاعْبُدُونِ) مرا پرستید و جز مرا مپرستید .

---

(۱) فاصله زمانی که ما میان خود و قیامت تصور میکنیم از آنجا برخاسته است که آخرت را قیاس بدنیا میکنیم یا آن را عین دنیـا میدانیم در زمان متاخر اما در قرآن باین بعد و فاصله دور اشاره نشده است بلکه همه‌جا قیامت را نزدیك شمرده است خصوصا در این آیه که فرماید هم‌اکنون کافران درجهنم‌اند ، گوئی پرده فاصله.است‌که‌آن‌برداشته شود تا احاطه دوزخ را بر خود ببینند چنانکه فرموده لقدکنت فی غفلة من‌هذا فکشفناعنك غطاءك فبصرك الیوم‌حدید» همان غطاء است‌که‌برای اولیاء مانع‌رؤیت نیست چنانکه فرمود «لوکشف‌الغطاء ماازددت یقنا».

(۲) یعنی مطرف پسرعبدالله پسر شخیر .　(۳) یعنی یك وجب

(كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ المَوْتِ) آنگه گفت هر نفسی مرگ بچشد و کس از این دام نجهد در هر زمین که باشد پس آنگه مرجع و مآلش با من باشد پس چه باشدبزمین شرك مقام کردن .

(والَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ)آنگه گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند (لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الجَنَّةِ غُرَفاً) ما ایشان راجای دهیم ومقام‌سازیم از بهشت‌در غرفهای بلند و درجات رفیع . أهل کوفه خواندند مگر عاصم «لنثوِّينّهم» بالثاء من الاثواء من قولهم ثوی فلان بالمنزل و أثويته أنا ما بداریم ایشانرا و مقام دهیم وباقی قرّاء «لنبوّئنّهم » من التبوئة يقال تبوّءالمكان وبوّأته المكان (تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ) که در زیر آن غرفها جویهای روان‌باشد (خالِدينَ فيها) وایشان‌در آنجامخلّد ومؤبّدباشند (نِعْمَ أجرُ العامِلينَ) نیك جزاء است و ثواب و مزد بهشت کار کنندگان را .

(ألّذينَ صَبَرُوا) آنانکه شکیبائی کنند برنجها از تحمل مشاقّ وتكليف واذیت‌وبليّت کافران وتوکّل برخدای خود کنند .

(وَكَأيِّنْ مِنْ دابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَها) سبب نزول آیت آن بود که رسول عليه السلام گفت آن جماعتی راکه در مکه مانده بودند از مسلمانان و هجرت نکرده بودند که هجرت کنید با مدینه و با مشرکان مجاورت مکنید گفتند بمدینه چون آئیم و ما را آنجای سرای و ملکی و عقاری نیست آنجا نان ازکجا آریم و وجه معاش ما از چه باشد . خدای تعالی این آیت فرستاد گفت «وکأيّن‌من دابّة لا تحمل رزقها » بس جانور رونده که خدای را هست که او آنجاکه رود روزی خود با خود برنگیرد خدایش روزی دهدآنجا که باشد از طیور وبهایم و أنواع مرتزقه (اللهُ يَرْزُقُها وَإيّاكُمْ) و نیزخدای شما را روزی دهد (وَهُوَ السَّميعُ) لأقوالكم(العَليمُ)بأحوالکم و شنود آنچه‌میگوئیدومیداند آنچه دردل‌دارید . عبدالله عمر گفت با رسول‌الله عليه السلام در حائطی رفتم از آن بعضی أنصار رسول عليه السلام آن خرما که در بن درختان بود برمیگرفت و میخورد مرا گفت بخور یابن عمر گفتم مرا نمیباید یا رسول‌الله گفت مرا میباید که چهار روز است تا هیچ نخورده‌ام گفتم‌إنّالله والله المستعان گفت یابن عمر اگرمن از خدای بخواهم مرا مانند ملك کسری و قیصر بدهد و بیش از آن ولکن اختیار من آنست که روزی سیرباشم‌وروزی گرسنه ، ولیکن حال توچگونه باشد آنگه که تو بمانی باروزگاری که اهل آن روزگار حثاله و نفایه مردم باشندروزی یك ساله بنهند و یقین ایشان ضعیف بود

خدای تعالی این آیت فرستاد « و كأين من‌دابّة لا تحمل رزقها» علی بن الاقمر گفت « تحمل رزقهـا » معنی آنستکه برای فرداذخیره ننهند. سفیان گفت هیچ جانوری نیست مگر آدمی و موش و مورچه ، آنگه گفت :

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) اگر بپرسی از این کافران که آسمان‌و زمین که آفرید ؟ آفتاب و ماه را که مسخر کرد تا بفرمان او در فلك خود میروند ؟ بگویند که‌خدای .چه ببدیهه عقل دانند که بتان جمـاد که ساخته و کردهٔ ایشان باشد این‌نتوانند کردن (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) چگونه میگردانند اینان را و بکجا میبرند از ره حق یعنی شیطان و رؤسای ضلالت ، و اگر او کردی نگفتی «فأنّی یؤفکون » آنگه گفت‌قوت آیات‌متقدّم را .

(اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ) خدای تعالی بگستراند روزی بر آنکه خواهد از بندگانش وقدر و تضییق کند بر آنکه او خواهد بحسب مصلحت چه او بهمه چیز عالمست بعواقب و مصالح امور بندگان .

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) اگر به پرسی ازین کافران (مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً) که‌فرستاد از آسمـان آبی که زمین را زنده کرد بـا نبـات پس از آنکه مرده بود و خشك شده (لَيَقُولُنَّ اللهُ) بگویند و اقراردهند که خدای کرد (قُلِ الحَمْدُ لِلّٰهِ) بگوی سپاس خدای را براین نعمت که با ما کرد .آنگه اضراب فرمود ببل گفت « بل » بیشترین ایشان این‌ندانند از آنجـا که امعان نظر نکنند . آنگه برسبیل وعظ در آمد و احوال دنیا و معایب او گفتن گرفت و محامد آخرت گفت :

(وَما هٰذِهِ الحَيٰوةُ الدُّنيا إِلّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ) گفت نیست این زندگانی دنیاإلاّ بازی و فرق میان لهو و لعب آن باشد که لهو آن باشد که جوانان کنند از سر نشاط ازجمله ملاهی برای قضای شهوت و لعب بازی که کودکان کنند واین هیچ کدام را بعاقبت ثمره نباشد (وَإِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ) و سرای باز پسین سرای زندگانی است زندگانی که‌با او مرگ نباشد . آنگه آن‌را بر توسع حیوان خواند و حیوان جانور باشد گفت او زنده‌است یعنی زندگانی‌است مؤبّدمخلّد . أبوعبیده گفت حیوان وحیوة یکی‌باشد (لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ) اگر دانند جز آن است که نمیدانند .

(فَإِذا رَكِبُوا فِي‌الفُلْكِ) حق‌تعالی گفت در شرح احوال ایشان که چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود و بادهای مخالف جستن گیرد و ایشان بر هلاك مشرف و از جـان

و مال نومید شوند یا بترسند غایت ترس (دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) خدای را بخوانند باخلاص و خواندن و طاعت او را خالص کنند و وتره (۱) و شرك از پیش خاطر بردارند باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگار شوند (إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ) که بنگری باسر کفر و شرك شوند .

(لِيَكْفُرُوا)این برای آن کنندتا کافر باشند نعمتهای‌مرا که‌بایشان‌دادم (وَلِيَتَمَتَّعُوا) و تا متمتع و برخوردار باشند بآن نعمت که بایشان داده‌اند . حمزه و کسائی و خلف واعمش و ایوب خواندند بسکون لام وباقی قراء بکسر لام واین‌لام غرض‌است عطفاً علی‌قوله«لیکفروا» بعضی دگر گفتند لام امر غایب است چنانکه لیفعل زید و کلام محتمل است هردو را و روایت از عاصم و نافع و ابن کثیر مختلف است در سکون این لام و کسر او و معنی کسر غرض باشد ومعنی سکون‌امر غایب. آنکه بجزم‌خواند احتجاج کردبقراءت اُبیّ تمتّعوا أمرحاضرمخاطب (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) گفت بدانند پس از این برسبیل تهدید ووعید .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) هم برسبیل منّت و تذکیر نعمت گفت « أولم یروا » نمیبینند اینان و نمیدانند اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن یعنی مأمون فیه من باب قولهم نهار صائم و لیل قائم (وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ) و از پیرامن ایشان مردمان را میربایند قویترند آنانکه بر ضعیفان ستم و غارت و قتل میکنند. وخطف و اختطاف وتخطّف هم ربودن باشد بسرعت و از آنجا گویند چاه جوی (۲) را خطاف که باو دلو از چاه‌برآرند. آنگه گفت (أَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ) آیا بباطل می بگروند و بنعمت خدای تعالی جحود میکنند مراد بباطل کفر است و آنچه بدون خدای میپرستند . آنگه گفت :

(وَمَنْ أَظْلَمُ) کیست ظالم تروستمکار تر از آن کس که او برخدای دروغ نهدباضافت قبایح باو و حوالت امر قبیح بر او فی‌قوله « و إذافعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیه آباءنا والله أمرنا بها » (أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُ) یا دروغ دارد حق را چون باو آید یعنی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و کتاب قرآن (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ) در دوزخ‌جای نیست کافران

(۱) شاید نزه صحیح باشد یعنی خار و خاشاك که باید از دانه های گندم جدا کنند تا خالص شود و اینجا کنایه از هر آلودگی نیت است که عبادت را از اخلاص بیرون برد

(۲) در برهان گوید چاه جو بروزن ماه رو بمعنی چاه یوز است که قلابی باشد که بدان‌چیزی که بچاه افتد برآرند .

را. برسبيل جحد گفت يعنى جاى هست ايشان‌را آنجا .

(وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا) گفت آنانكه مجاهده كنند در ما ما بنمائيم ايشان را راه راست . خلاف كردند دراين. مجاهده و هدايت ابوسوره گفت مراد بجهاد غزوه است ما ايشان را ره شهادت و مغفرت باز نمائيم . و گفت مراد بهدايت توفيق‌است و الطافى كه بآن ثبات كنند برجهاد. سفيان بن عبيد گفت چون مردمان درمقالات مختلف‌شوند بنگريد تا اهل ثغور برچه اند طريقه ايشان گيريد لقوله « والذين جاهدوا فينا ـ الاية » فضل گفت « جاهدوا فينا » آنانكه جهد كنند درطلب علم ما ايشانرا توفيق دهيم تا برعلم خودعمل كنند . أبوسليمان الدارانى گفت مراد باين مجاهده آنستكه برعلم خود كار كنند تا ماايشان را هدايت دهيم بآنچه ندانند . گفتند روزى عمر عبدالعزيز كلمتى حسنه گفت و جماعتى‌علما حاضر بودند يكى از ايشـان گفت اين علم از كجا آمد ترا اى ابا مروان ؟ گفت يا هذا اين قصور ما در علم از قصور ما است در عمل چه اگر ما عمل كردمانى و با آنچه دانيم كـار كرديمى چندان علم حاصل شدى ماراكه تنهاء ما بآن قيام توانستى نمود . عبدالله زبير گفت حكمت ميگويد هر كه مرا طلب كند و نيابد گومراد و جايگاه طلب كن يكجا آنجا كه كار كند بر نيكوتر علم كه داند تا رّها كند بدترعمل كه ميكند.عبدالله عباس گفت آنانكه‌مجاهده كنند در طاعت ما ما هدايت كنيم ايشان را بره بهشت و ثواب . گفتند جاهدوا بالثبـات على الايمان‌لنهدينّهم سبلنا إلى الجنان . ضحاك گفت والذين جاهدوا فينا بالصبر على المصائب و ـ النوائب لنهدينّهم سبل الوصول إلى المواهب . سهل بن عبدالله گفت جاهدوا فى إقامة السنّة لنهدينّهم‌سبل‌الجنّة . حسين بن فضل گفت در كلام تقديم و تأخيرى هست تقدير آنكه والذين لنهدينّهم‌سبلنا جاهدوا فينا آنانكه ماايشان را هدايت وتوفيق دهيم ايشان مجاهده كنند‌درطاعت ما (وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) و خداى با نيكوكاران باشد بنصرت و معونت در دنيا و بثواب و مغفرت در عقبى .

(((سورة الروم)))

بدانکه این سوره مکی است و شصت آیت است . و هشتصد و نوزده کلمه است ، و سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف است . أبوأمـامه روایت کرداز اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره روم بخواند خدایتعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هرفرشته که خدای را در میان آسمان و زمین تسبیح میکنند وهر طاعت که آن روز و آن شب کند بموقع قبول‌افتد و أبوبصیر روایت کرد از صادق علیه‌السلام که او گفت هر که او سورة العنکبوت و الروم بخواند در شب بیست و سیّم رمضان « فهو والله من أهل‌الجنّة » و او از اهل بهشت بـاشد بخدای در این قول استثناء نمیکنم و نمیترسم که خدای تعالی در این‌سوگندحرجی وبزه‌ای‌برمن‌نویسد.

(((سورة الروم ستون آیة وهی منزولة فی مکة)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ (١) غُلِبَتِ الرُّومُ (٢) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (٣)

مغلوب شدند روم در نزدیکترین زمین وآنها ازپس مغلوب شدن‌آنها زود غالب شوند

فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (٤)

در اندك سال مر خدارا است امر از پیش و از پس و این روز شاد شوند گروندگان

بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٥) وَعْدَ اللهِ لَا يُخْلِفُ اللهُ

بیاری‌خدا مدد میکند هرکه‌را میخواهد واوست عزیز مهربان وعده کرد خدا خلف نکند خـدا

وَعْـدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦) يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا

وعـدهٔ خود را و لیکن بیشتر مردم نمیـدانند میدانند آشکارائی از زندگانی دنیا را

وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ (٧) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ

و آنهـا از رستخیز آنها بیخبرانند آیا نه تفکرکنند درخودهاشان نه‌آنچه‌راآفرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ

و زمین را و آنچه میان آنها است جز براستی و مدت نام برده و بتحقیق بسیاری از مردم بملاقات

رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ (٨) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ

پروردگار خود کافرانند　آیا و نه سیر کردند درزمین پس بنگرند چگونه بوده باشد انجام

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمّا

آنانکه از پیش آنها بودند سخت‌تر ازآنها بتوانائی وشیار کردند زمین را وآباد کردند آنرا بیشتر ازآنچه

عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ

آبادکردندآنرا وآمدآنهارا فرستادگانآنها بمعجزات پس‌نبودخداکه ستم‌کندآنهارا ولیکن‌بودندخودهاشانرا

يَظْلِمُونَ (٩) ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّوآىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ وَ كانُوا

ستم میکردند　پس بود عاقبت کسانیکه بدکردند بد تررا که تکذیب‌کردند بآیتهای‌خداوند وبودند

بِها يَسْتَهْزِؤُنَ (١٠) أَللهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١١) وَ

بآن‌استهزاء میکردند　خداوند پدیدآوردآفرینش‌راپس‌بازمیگرداننداورا پس‌بسوی‌اوبرمیگردید　و

يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (١٢) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعٰؤُا

روزیکه برپا شود رستخیز نومید شوند گنهکاران　و نباشد مر آنها را از شریکان آنها شفیعان

وَ كانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ (١٣) وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (١٤)

و بودند بشریکان آنها کافران　و روزیکه برپا شود رستخیز آن روز متفرق شوند

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (١٥) وأَمَّا الَّذِينَ

پس اما کسانیکه گرویدند وکردند کارهای نیکو پس‌آنها دربوستانی مسرور میشوند　واما کسانیکه

كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ فَأُولٰئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ (١٦)

کفر ورزیدند وتکذیب‌کردند بآیتهای ما وملاقات قیامت پس آنگروه درشکنجه حاضر شدگانند

فَسُبْحانَ اللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (١٧) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰواتِ

پس تسبیح خدا را است هنگام که شام‌کنید و هنگام‌که صبح‌کنید　و مر اورا سپاس است در آسمان‌ها

وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (١٨) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ

و زمین و شامگاه و هنگامی که ظهرمیکنید　بدر آورد زنده را از مرده و بیرون آورد

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ (١٩) وَ مِنْ

مرده را از زنده و زنده میکند زمین را بعد از مردنش وهمچنین بیرون‌آورده میشوید　و از

آيا تِهِ أنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَ مِنْ آياتِهِ أنْ
آیات قدرت او اینکه آفرید شمارا ازخاك پس آنگاه شما آدمیانید که پراکنده میشوید وازآیات او آنکه
خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أنْفُسِكُمْ أزْواجاً لِتَسْكُنُوا إلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً
آفرید برای شما از نفسهای شما زنان را تا میل کنید بسوی آنها وگردانید میان شما دوستی‌را و رحمت‌را
إنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّمٰواتِ وَالْأرْضِ
بدرستیکه دراین هرآینه آیاتی‌است برای گروهیکه تفکر کنند و از آیات او آفریدن آسمانها و زمین است
وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ (۲۲) وَ مِنْ آياتِهِ
واختلاف زبانهای شما ورنگهای شما بدرستیکه در این هرآینه آیتهاست برای جهانیان و از آیاتش
مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳)
خواب کردن شماست بشب وروز وجستن شماروزی‌را ازفضل او بدرستیکه دراین هرآینه آیتهاست برای قومیکه میشنوند
وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيي بِهِ
وازآیات او مینماید بشما برق را بجهت ترس و طمع و فرو میفرستد ازآسمان آب را پس زنده میکند بآن
الْأرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲٤) وَ مِنْ آياتِهِ أنْ تَقُومَ
زمین‌را بعدازمردنش بدرستیکه دراین هرآینه آیاتی‌است ازبرای قومیکه درمی‌یابند وازآیاتش آنکه برپا ایستاده
السَّماءُ وَ الْأرْضُ بِأمْرِهِ ثُمَّ إذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأرْضِ إذا أنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)
آسمان و زمین بفرمان او پس چون بخواند شمارا خواندنی از زمین آنگاه شما بیرون‌آئید ازقبرها
وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْأرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۲٦) وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ
ومر اوراست آنکه درآسمانها و زمین‌است همه مر اورا فرمانبردارند واوست آنکه آفریند خلق را
ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ أهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأعْلىٰ فِي السَّمٰواتِ وَ الْأرْضِ وَ هُوَ
پس برمیگرداند اورا واین اعاده آسان‌تراست براو و مر اوراست داستان بلند در آسمانها و زمین و او
الْعَزِيزُ الْحَكيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ أنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ
غالب درست کرداراست زد خدا برای‌شما داستانی ازنفسهای‌خودتان آیامرشماراست ازآنچه مالك شده
أيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ في ما رَزَقْناكُمْ فَأنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
دستهای‌شما ازشریکان درآنچه روزی‌کردیم شمارا پس‌شما درآن یکسان‌باشید ترسیدن‌ایشان‌چون ترسیدن‌شماست

أَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

نفس‌خودرا همچنان بیان میکنیم آیات‌را برای گروهیکه درمی‌یابند بلکه‌پیروی کنندآ انکه ستم کردند

أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

خواهشهارا بدون دانش پس‌کیست راه نماینده آنکه فروگذاردخدا ونیست‌آنهارا هیچ یاری‌کننده‌ای

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ

پس راست‌کن روی خودرا برای دین پاکیزه خلقت خدا را که آفرید مردمان را برآن نیست بدل کننده

لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۰).

مرخلق خدارا ، این دین راست‌است ولیکن بیشتر مردم نمیدانند .

قوله تعالى (الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ) سخن در «الم» در حروف مقطع رفته باستقصا وجهی ندارد گفتن‌آن« غلبت الروم » گفت غلبه کردند رومیان را در نزدیك ترین زمین (وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) وایشان‌ازپس غلبه یعنی پس ازآنکه مغلوب باشند غالب باشند .

(فِي بِضْعِ سِنِينَ) در اند سال و غلب و غلبه یکی باشد . و بعضی دگر گفتند لغت معروف غلبه است الا آنکه تاء از او بیفکند چنانکه از اقامت بیفکند فی‌قوله « و اقام الصلوة » و قوله « من بعد غلبهم » اضافت مصدر است با مفعول و قوله « فی‌بضع سنین » بضع از سه باشد تا ده یقال بضع‌رجال وبضعة عشر رجلاً (لِلّٰهِ الْأَمْرُ) فرمان خدای راست (مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) مبنی‌اند بر ضم بنای عارضی برای قطع مضاف إلیه از او چون مضاف الیه براو برند با حال‌جر شود یقال من‌قبلِ زید ومن‌بعدِه اما اختیار ضم برای آن کردند که این حرکت در حال اعراب براو صورت نبندد (۱) (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) و.آن روز که غلبه روم باشد بر فارس مؤمنان شاد شوند بنصرت‌خدای، وقصّه این‌آن است که مفسران گفتند که در فارس زنی بود که فرزندان او همه پادشاه بودند و شجاع ؛ کسری این زن را بخواند و گفت من می‌خواهم که لشکری بروم فرستم و بر ایشان امیری‌کنم از فرزندان تو تو احوال فرزندان خود مرا بگوی تا من بدانم که‌کیست که اینکار را شاید ؟ گفت اما پسر من فلان ازگرگ حذر تر است و از روباه محتال تر اما پسر دیگر که فرخان نام است از تیغ و سنان

(۱) چون فاعل و مبتدا و مانند آنها واقع نشوند بلکه ظرف باشند ومنصوب یا مجرور باشند بحرف‌جار.

درکارها رونده تر است اما پسر دیگر شهریزاد (۱) بغایت حلیم است خصال فرزندان من این است که گفتم کسری گفت که من پسر حلیم تورا بأمیری لشکر قبول کردم لشکری باو داد و اورا بجانب روم گسیل کرد آنجا رفتند وقتال کردند وظفر یافتند و قتل بسیار کردند وشهرشان خراب کردند و درختان زیتون ببریدند وامیر لشکر روم از جهت قیصر مردی بود نام‌نجیش و این کار زار بآذرعات و بصری کردند و این نزدیکتر زمینی است از شهر شام بزمین عرب و عجم . چون خبر غلبه فارس بر روم برسول ﷺ رسید رسول ﷺ دلتنگ شد برای آنکه رومیان اهل کتاب بودند و مجوس را کتاب نبود . مشرکان شاد شدند و بفال گرفتند گفتند فارسیان کتاب ندارند وما کتاب نداریم رومیان کتاب‌دارند وشما کتاب داریدو مجوس بر کتابیان روم غلبة کردند و ظفر یافتند بس برنیامد که ما نیز برشما ظفر یابیم . رسول ﷺ ازاین‌سبب دلتنگ شد خدای این آیات فرستاد « الم غلبت الروم في أدنى الأرض » تا آخر آیات أبوبکر بکافران رفت و گفت همانا شاد شدید بغلبهٔ فارس بر روم بس بر نیاید که رومیان بر فارسیان غالب شوند گفتند از کجا میگوئی ؟ گفت مرا رسول ﷺ خبر داد ، اُبيّ بن‌خلف الجمحی برخاست و گفت کذبت یا أبافضل أبوبکر گفت بل‌دروغ تو گوئی‌یاعدوالله اُبيّ خلف گفت اگر راست میگوئی وقتی بر زن و بیاتا گرو بندیم اگر بآنوقت رسد و چنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم و اگر نباشد توبدهی، گرو بستند بر سه سال برده شتر ، ابوبکر بیامد و رسول ﷺ را خبر داد رسول ﷺ گفت خطا کردی‌چون بضع سه سال نباشد از سه باشد تاده برو درگرو بیفزای و در اجل ، و این پیش از آن بود که گرو بستن و حظ ستدن بر آن حرام نبود او برفت و آن سخن باز راند و گفت بیا تا در حظ و أجل بیفزائیم شتر بصد کرد و مدت به نه سال‌وقت، آنگه ابوبکر از مکه بخواست رفتن، اُبيّ خلف بیامد و ملازمت کرد با او و گفت رها نکنم تا ضامنی نبدهی که چون وقت در آید و اینکه تو گفتی نبوده باشد صد شتر که بدهد ؟ اوپسرش‌را عبدالله بضمان‌بداداُبيّ خلف خواست که بجنگ احد رود عبدالله بن أبی‌بکر بیامد ودراو آویخت گفت‌رها نکنم تاضمان‌نبداری(۲) چنانکه مرا بضمان‌بستدی‌ازپدر، او پایندان (۳) بداد و باُحد رفت و مجروح شد و با مکه آمد و از آن جراحت بمرد و آن

---

(۱) صحیح آن شهر براز است یعنی خوك کشور و براز و وراز در لغت پهلوی بمعنی گراز بوده است و انسان را بدین نامها میخواندند چنانکه عرب ذئب وکلب و فهد مینامند

(۲) نبدهی .

(۳) پایندان ضامن وکفیل است ومیانجی را نیزگویند ودر برهان گوید بمعنی رهن وگرو هم آمده است .

ضربت رسول ﷺ زده بود او بمرد سال نهم . اینقول بیشتر مفسرانست ، أبوسعید خدری و مقاتل گفتند روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همانروز خبر آمد که رومیـان غالب آمدند بر فارسیان و مسلمانان شاد شدند بدان فتح .شعبی گفت مدت بسر نیامدتارومیان ظفر یافتند بر فارسیان و ابوبکر گرو ببرد و مال خطیر بستد و این پیش از تحریم مراهنهبود ابوبکر آن مال پیش رسول ﷺ آورد گفت چه کنم این را گفت بصدقه بده . اما سبب غلبهٔ رومَ بر پارس آن بود که عکرمه گفت و جماعتی مفسران که شهریزاد (١) چون بروم غالب شد و ولایت ایشان خراب میکرد و درختانشان میکند و میسوخت تـا بخلیج (٢) برسید یك روز بمجلس شراب با برادرش فرخان نشسته بود بر عادت ایشان فرخان گفت در میانه ، من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته بودمی ، این سخن نقل کردند بکسری ، کسری نامه نوشت بشهریزاد (١) که چون این نامه بتو رسد در حال برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن وسرش پیش من فرست او نامه نوشت و گفت ایّها الملك فرخان مردی شجاع و بکار آمده است و ما در زمین دشمنیم و از مردی چون او گزیر نیست تعجیل مفرمای که او در دست تو است هر گه که خواهی این سطوت توان فرمود ، کسری دگر باره نـامه نوشت که او را در لشکر فارس عوض بسیار باشد او را بکش و سرش پیش من فرست ، او دگر باره جواب نامه نوشت و دفعی کرد تـا سه بار نامه بنوشت او را فرمود که برادر را بکش او دفع میکرد. ببار چهارم رسولی فرستاد بلشکر که من شهریزاد (١) را معزول کردم فرخان را والی کردم و ملطفه برسول داد گفت چون شهریزاد (١) معزول گشته باشد وفرخان امیر. این ملطفه بدوده او برفت و پیغام بداد درحال شهریزاد (١) از تخت فرود آمد و گفت سمعاً و طاعة و امارت رها کرد فرخان بر جای او بنشست چون کار بدو مستقیم شد رسول ملطفه بداد در آنجا نوشته بود که چون نوشته را بر خوانی درحال برادرت را گردن بزن و سرش را پیش من فرست او بفرمود تا برادر را بگرفتند و خواست تا برادر را گردن بزند برادر گفت تعجیل مکن تا من کاری ترا معلوم کنم. آنگه کس فرستاد و آن نـامها که

(١) صحیح شهر براز است وغالباً درکتب عربی هم چنین یا شهریراز بیاء دونقطه بجای باء یك نقطه وشهرزاد درکتب فارسی تصحیف کاتبان وغلط است .

(٢) در تاریخ طبری وغیرآن همچنین «بخلیج» آمده است ومقصود ازآن دریای نزدیك قسطنطنیه است .پس ادنی الارض یعنی نزدیکترین زمین به پایتخت قیصر ومقصود آنکه فارسیان غالب گشتند در نزدیك قسطنطنیه .

کسری فرستاده بود بیاورد سه نامه بود و عرض کرد گفت او سه نامه بمن نوشت در کشتن تو ترا نکشتم ، تو بیك نامه مرا بخواهی کشتن ؟ فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملك را ببرادر داد و شهریزاد رسولی روان کرد بقیصر ملك روم که مرا با تو سرّی هست و جز مشافهه راست نیاید جائی موعد کن که من آنجا آیم با پنجاه مرد تو نیز آنجا آئی باپنجاه مرد تا بیك جای بگوئیم ملك روم موعدی کرد و لشکر را برگرفت از آنکه ترسید کهمبادا فارسیان غدری کنند و شهریزاد برفت با پنجاه مرد چون عیون و جواسیس برفتند بدیدند که از فارسیان لشکری نیست قیصر نیز با پنجاه مرد بر خاست و آنجا که موعد بود خیمه زده بودند در آنجا رفتند هردو تنها و میان ایشان ترجمانی بنشست و هریك از ایشان کاردی داشت با خود شهریزاد گفت دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم و برادرم . کسری مرا حسد کرد مرا فرمود تا برادرم را بکشم من فرمان نبردم مرا معزول کرد و برادرم را والی گردانید و او را فرمود تا مرا بکشد اکنون ما خلع طاعت او کردیم و بطاعت تو در آمدیم ما را لشکری ده تا برویم و با کسری کارزار کنیم . آنگه اشارت کرد و گفت سرّ از میان دو کس باشد چون سه گشتند آشکارا شود ترجمان را باید کشتن ترجمان را بکشتندوقیصر لشکر بداد و اینان آمدند با پارسیان کار زار کردند و شهرها میکندند و میسوختند در آن میان کسری باکرانه شد و اینان ملك پارس بگرفتند خبر برسول ﷺ آمد در روز حدیبیه رسید رسول ﷺ ومسلمانان شاد شدند فذلك قوله :

« الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ » یعنی زمین شام که نزدیکتر بودبزمین فارس جائی که آنرا الاذرعات گویند . عبدالله عباس گفت طرف شام است. مجاهد گفت زمین جزیره است . مقاتل گفت اردن و فلسطین. عکرمه گفت اذرعات و گویند کسکر ، مقاتل حیّان گفت سواد شام است . أبوحیْوَة الشامی خواند «وهم من بعد غَلْبِهِم » بسکون لام وهما لغتان کالطعن و الطعن. عبدالله عمر و أبوسعید خدری وحسن بصری و عیسی بن عمر خواندند« غَلَبَتِ الروم في ادنی الارض وهم من بعد غَلَبِهِمْ سَيُغْلَبُونَ » برعکس قراءت عامّه چنانکه باول رومیان غالب باشند و بآخر مغلوب . و گفتند آیت آنگه آمد که خدای تعالی خبر داد از غلبهٔ روم پارس را، وسعید جبیر و طلحة بن مصرف خواندند في أداني الأرض علی الجمع . ابودرداء گفت گروهی آیند از پس ما که خوانند « الم غَلَبَتِ الروم » وانما هی غُلِبَتِ یعنی بضم الغین علی اضافة الفعل الی المفعول . أبوعمرو الشیبانی گفت که رسول ﷺ گفت پارس را یکدو نطحه

باشد يعني يك دو سروزنند يك دو بار جوله باشد ايشان را آنكه دگر دولت نبود ايشان را، و روم ذات القرون باشند هر گه كه قرني بروند قرني بيايند الى آخر الابد .

و قوله (بِنَصْرِ اللهِ) با تعلق دارد به « يفرح » آنكه گفت (يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ) خداي تعالى نصرت كند آنرا كه خواهد بحسب مصلحت (وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) و او عزيز و غالب است باقهر وغلبه وعزت و رحيم است و بخشاينده .

(وَعْدَ اللهِ) نصب او بر مصدر است تقدير آنكه وعدالله وعداً. آنگه فعل بيفكنند ومصدر را اضافه كرد با فاعل يعني اين نصرت وعده خداست و خداي تعالى خلف وعده نكند كه كذب باشد و او منزه است ار قبيح (وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ) وليكن بيشتر مردمان ندانند .

(يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنيا) بيشتر مردمان ظاهري دانند آن زندگاني دنيا چون تجارات و انواع صناعات و معاملات و حرف و كشت و بزر و آنچه راجع باصلاح معاش ايشان باشد (وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) و ايشان از آخرت غافلند و باوجاهلند يانداننند اگر دانند فراموش كارند . آنگه جهت انكار برايشان و غفلت ايشان گفت :

(أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا) چرا تفكر نميكنند در خود كه من ايشان را چگونه آفريدم تا از آن تفكر مرا بشناسند (ما خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ) خداي تعالى آسمان و زمين نيافريد الا بحق نه بعبث ولغو و بازي و بيفائده ، و إنّما براي آن آفريد تامكلّفان در او نظر كنند و باو استدلال كنندبروجود او وتوحيد او (وأجلٍ مُسَمًّى) تا بوقت مسمى كه قيامت است چون آنوقت بسر آيد فنا بيافريند وفاني گرداند. آنگه گفت(وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ) بسياري از مردمان بلقاي خداي يعني بباز گشت با پيش خداي براي جزاي اعمال إمّا ثواب و إمّا عقاب على حسب أعمالهم كافرند ونميگروند. آنگه تذكير و تنبيه كرد ايشان را و گفت :

(أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) نميروند اينان درزمين تابنگرند عاقبت آنانكه پيش ايشان بودند از امم سلف (كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً) بقوت از ايشان سخت تر بودند چون قوم عاد و ثمود (وَأَثارُوا الْأَرْضَ) و ايشان زمين سپردند و بر گردانيدند براي كشت (وَعَمَرُوها) و عمارت كردند زمين را بيش از آنكه اينان ميكنند چون قوّت ايشان بيشتر بود ، و عمر ايشان دراز تر و اميد فسيح تر (وَجاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ) و پيغمبران ايشان آمدند وايشان را دعوت كردند ومعجز نمودند وحجّت انگيختند . اينجا در كلام محذوفي هست براي دلالت

کلام براو بیفکند وهوفلم یؤمنوا وأهلکهم‌الله بذنوبهم ایشان ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را هلاك کرد(فَما کانَ اللهُ لِیَظلِمَهُم)خدایتعالی برایشان ظلم نکردچه عذاب ایشان باستحقاق بود (وَلٰکِنْ کانوا أنفُسَهُمْ یَظلِمُونَ) ایشان برخود ستم کردند از آنجا که جر وجذب ایشان کردند آن عذاب را بخود باصرار بر کفر وترك نظر وتفکّر.

(ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذینَ أساؤا السُّوآی) آنکه گفت پس عاقبت اینان که بدی کردند از کفرو معصیت بدی بود از آن بدترو آن عذاب دوزخ است وسُوْی تأنیث أسوء باشد کالحسنی فی تأنیث الاحسن و مثله قوله « للّذین أحسنوا الحسنی » پس«سُوءی»اسم کان باشد و « عاقبة » خبر او باشد ، وگفته اند السُّوءی نامی است از نامهای دوزخ چنانکه طوبی اگر تأنیث أطیب باشد در لغت عرب نام درختی است در بهشت چنانکه حسنی گفتند نامی از نامهای بهشت است (أنْ کَذَّبوا)یعنی لأن کذّبوا (بِآیاتِ الله) برای آنکه بآیات خدای تکذیب کردند و بعضی مفسران گفتند تفسیرسوءی آنستکه از پس او آید من قوله «أن کذّبوا » و أن مع الفعل در تأویل مصدر باشد یعنی کذبهم وتقدیر آیه چنین باشد ثم کان السوءی التي هي الکذب بآیات‌الله عاقبة الذین أساؤا گفت آنانکه اساءت کردند عاقبتی بود بدتر از اساءت ایشان و آن تکذیب بود بآیات ما. تأویل اینقول خذلان باشد و تخلیه از میان ایشان وفعل ایشان و ایشان راباخود رها کردن و این نیز وجهی باشد جز آنکه متأوّل بود و قول اول ظاهر تر است چه حاجت نیست در او بعدول از ظاهر ، و قولی دیگر آنستکه السوءی در جای مفعول أساؤا باشد و قوله « أن کذّبوا» در تأویل مصدر است فی محل خبر کان أو اسمه علی اختلاف قراءتین که اهل کوفه و ابن عامر «عاقبة » بنصب خواندند علی خبر کان مقدّماً علی اسمه وباقی قرّاء عاقبة برفع علی اسم کان والسوءی في محلّ النصب علی انّه خبره وکذلك عاقبة و التکذیب في القول الاخیر (۱) فی کونهما تارة اسم کان و اخری خبره (وَکانوا بِها یَستَهزِؤُنَ) و برای آنکه بآیات ما استهزاء کردند. آنکه برسبیل تذکیر نعمت گفت :

(اللهُ یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعیدُهُ) خداست که ابتداء خلق آفرید و باز هم او اعانت کرد و مآل و مرجع با او هست یعنی با جائی که جز او را آنجا حکمی نباشد. آنکه برسبیل وعید گفت :

(وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ) وآن روز که قیامت برخیزد (یُبلِسُ المُجرِمُونَ) گناهکاران

(۱) قول اخیر آن است که السوءی مفعول اساؤا وان کذبوا که بتأویل تکذیب میرود خبر کان باشد وعاقبت اسم آن یا بالعکس .

مبلس باشند در معنى او خلاف كردند . مجاهد گفت حزين واندوهناك باشند .أبويحيى گفت رسوا شوند . قتاده و مقاتل و كلبى گفتند نوميد شوند . ابن زيد گفت مبلس آن باشد كه بلا باو فرود آيد. فرّاء گفت منقطع‌الحجّة أبوعبيده گفت پشيمان باشد و أنشد على ما قال :

يا صاحِ هَلْ تَعْرِفُ رَسْماً مُكْرَساً قالَ نَعَمْ أَعْرِفُهُ وأَبْلَسا(١)

اى ندم . و مراد بمجرمان كافران اند لقوله :

(وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعؤُا) ايشان را شريكان خود يعنى‌معبودان كه بدون خداى كه ايشان را شريك‌او كردند شفيعانى نباشد يعنى آن ظن كه ايشان بردند كه‌اين بتان شفيعان ما خواهند بود فى قوله « هؤلاء شفعآؤنا عندالله » آن گمان دروغ شود و ايشانرا شفاعت نبود (وَكانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ) وباين رها نكنندتا ايشان كافرشوند وتبرّا كنند و گويند ما از ايشان و عبادت ايشان بيزاريم و اين عبادت نه برضا و فرمان و اختيار ما رفت و اين محمول باشد برمعبودان احياء چون عيسى بن مريم وجز او .

(وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ) و آن روز كه قيامت برخيزدايشان متفرق شوند پس از آنكه امروز مجتمعند برباطل .

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ) آنگه چون طرفى ذكر كافران گفت و احوال ايشان و اعمال ايشان ، با ذكر مؤمنان آمد و گفت امّا آنانكه ايمان آرند و كارهاى نيكو كنند (فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ) ايشان‌در روضه‌و مرغزارى باشند از بهشت محبور ودرمحبور قولها گفتند . عبدالله عباس گفت يحبرون اى يكرمون ايشان را آنجا إكرام كنند و گرامى دارند . مجاهد وقتاده گفتند منعم باشند. ابوعبيده گفت‌شادمانه باشند ومنه قوله ﷺ «ما امتلاءت دارحَبرة إلاّ امتلاءت‌عَبرة » وقال‌العجّاج :

فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي أَعْطَى الحَبَرْ مَوالِيَ الحَقِّ إنِ المَوْلَى شَكَرْ (٢)

اى اعطى السرور ، و بعضى دگر گفتند حبرة هر نعمتى باشد حسن من التحبير و هو التحسين و منه الحبرة البرد اليمانى ، و منه الحبر لانه يحبر به الاوراق ، و منه الحبر للعالم لانّه‌يتحبّر بالاخلاق‌الحسنة قال الشاعر : « يُحَبِّرُهاالكاتِبُ الحِمْيَرِىُّ »

أى يحسنها و ينمقها. و گفتند معنى‌يحبرون آنست كه‌يلتذون بالسماع وايشان را بسماع

---

(١) اى يارمن آيا منزلگاه وآثار ستوران را ميشناسى ؟ گفت آرى ميشناسم وپشيمان شد .

(٢) سپاس خدايرا كه دوستان حق را نعمت داد اگر شكر گزارند .

خوش لذت دهند. یحیی بن ابی کثیر راپرسیدنداز این آیه گفت هوالسماع في الجنّة،واوزاعی را پرسیدند هماین گفت. آنگه گفت چون ایشان سماع کنند هیچ درخت در بهشت نماند والا بکشی (۱) درآید،هم اوزاعی گفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید خوش آواز تر ازاسرافیل چون اوبسماع در آید برأهل هفت آسمان تسبیح‌ببرد. عطاء بن یسار روایت کرد ازابوهریره از رسول ﷺ که او گفت بهشت صد درجه است میان هر درجه چندان که از آسمان تازمین و درجهٔ برترین او فردوس است ، وجویهای‌بهشت ازو فرود میآید ، و عرش روز قیامت برو نهاده باشد ، و مردی بر پای خاست گفت یا رسول‌الله من مردی‌ام که آواز خوش دوست‌دارم در بهشت‌هیچ آوازخوش باشد؟ گفت إي والذي نفسي بيده آری بدان‌خدای که جان من‌بدست اوست که خدای را در بهشت درختی است وحی کند بآندرخت که سماعی بشنوان بندگانی‌را که دردنیا خود را دور داشتند از سماع ملاهی ومعازف باطل‌از بربط و مزامیر ، آندرخت‌بآواز آید بتسبیح و تحلیل آوازی که خلایق مانند آن نشنیده باشند .ابودرداء روایت کرد که‌روزی رسول ﷺ ذکر بهشت میکرد و أنواع نعمت او ، أعرابی بآخر قوم نشسته بود در زانو افتاد و گفت یا رسول الله در بهشت سماع باشد گفت بلی در بهشت جوئی است در کنار آن جوی نباتی رسته است حوصان آن نبات آوازی دهد و سماعی کند که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فاضلتر نعمتی باشد در بهشت . گفت أبودرداء را پرسیدند که آن آواز بچه کند گفت بتسبیح خدای و حوصان در لغت نباتی باشد سر او تیز و اصل او ضخم و قیل حوصانی . در اثر آمد از مغیره از إبراهیم که او گفت در بهشت درختانست که چون اهل بهشت را سماع باید خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد بر آن درختان آید و برگهای آنرا بجنباند و بر یکدیگر زنداز آنجا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند . وابوهریره را پرسیدند که در بهشت سماع باشد گفت بلی در بهشت درختی است اصل آن از زر است و شاخهای آن از سیم و میوهٔ آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت خدای تعالی بادی بفرستد تا بر آن درخت آید وشاخ و برگ او را برهم زند ازآنجا آوازی آید که شنوندگان مانند آن‌نشنیده باشند . و اما تخصیص‌روضه برای آن کرد که هیچ چیز نیست بنزدیك عرب ازروضه‌نکوتر وخوشتر تا شاعر گوید :

مَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الحُسْنِ مُعْشِبَةٌ ‌ ‌ خُضْرٌ أَجَادَ عَلَيْهَا مُسْبِلٌ هَطِلٌ

---

(۱) کشی بمعنی نشاط است وشادی .

يُضاحِكُ الشَّمْسَ مِنْها كَوْكَبٌ شَرِقٌ مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ النَّبْتِ مُكْتَهِلُ
يَوْماً بِأَطْيَبَ مِنْها نَشْرَ رائِحَةٍ وَلا بِأَحْسَنَ مِنْها إِذْ دَنَا الأُصُلُ (١)

آنگه ذکر جزا ومآل کافران کرد گفت :

(وَأَمّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآياتِنا وَلِقاءِ الآخِرَةِ) اما آنانکه کافر باشند و دروغ دارند لقاء آخرت رایعنی باز گشت باآنجا (فَأُولئِكَ فِي العَذابِ مُحْضَرُونَ)ایشان را درعذاب حاضر کنند .

(فَسُبْحانَ اللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ)أی سبّحوا الله تسبیحاً حین تمسون چنانست که بیان کردیم فی قوله وعدالله و کتاب‌الله جز آنستکه اینجا فعل بیفکندند و اضافت فعل با مفعول کردند و آنجا با فاعل ، معنی آنستکه نماز کنید آنگه که در شب آئیدو آنگه که در روز آئید یعنی نماز شام و نماز بامداد (وَعَشِيًّا) و نماز خفتن (وَحِينَ تُظْهِرُونَ) و آنگه که در نیمهٔ روز آئید یعنی نماز پیشین یقال أصبح و أمسی و أضحی و أظهر إذا دخل في‌ـ الصباح والمسآء والضحی والظهر . بعضی دگر گفتند حین تمسون نماز دیگر خواست و نماز شام و حین تصبحون نماز بامداد و عشاء (٢) و نافع بن الازرق پرسید عبدالله بن عباس را که ذکر پنج نماز در قرآن هست در هیچ آیت ؟ گفت بلی فی قوله « فسبحان‌الله حین تمسون و حین تصبحون ـ إلی قوله ـ و حین تظهرون »عبدالله بن عباس روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر کس که او این آیات وآخر سورهٔ والصافات در عقب هر نماز فریضه بخواند خدای تعالی بنویسد او را از حسنات عدد ستاره آسمان وقطره باران و برگ درختان و عدد خاک زمین چون بمیرد او را بعدد هر حسنتی ده حسنه بنویسند ، وهم عبدالله عباس روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که بامداد وشبانگاه بگوید «فسبحان‌الله حین تمسون و حین تصبحون ـ إلی قوله ـ و کذلك تخرجون » این گفتار تلافی و تدارك هر عبادت باشد که او را در آن روز و آنشب فائت شود مراد سنن و نوافل و تسبیحات و دعوات است . و انس مالك روایت کرد از رسول

---

(١) شعر از اعشی است هیچ باغی از باغهای زیبا ، که گیاه بسیار آورده وابر بارنده برآن بسیار باریده است روئیدنی آن شاداب در روی خورشید میخندد وهمه آنها را سبزه ها فرو گرفته است مانند چادری وبغایت نمو رسیده است وقتی آفتاب بغروب گراید هرگز خوشبوی تر ازآن زن و زیبا تر ازاو نیست .

(٢) شاید کلمه عشا زائداست ونماز ظهر وعشارا بوضوح آن گذاشته وشاید نیز درعبارات سقطی است ودر اصل چنین بوده‌است وعشیا نمازعشا وحین تظهرون نمازپیشین .

که او گفت هر که خواهد که او را فردای قیامت بکیل تمامتر دهند باید تا بگوید « فسبحان‌الله حین تمسون و حین تصبحون ـ الی قوله ـ وکذلك تخرجون » و قوله « سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله ربّ العالمین » ضحاك روایت کرد که هر که این آیات بخواند ثواب او برابر ثواب آنکس باشد که دویست برده آزاد کرده باشد از فرزندان اسماعیل . کعب الاحبار گفت هر که این آیات بخواند چون در روز در آید و در شب هیچ خیر از او فائت نشود و هیچ شر از او در وجودنیاید، و إبراهیم عليه السلام اینکلمات هرروز شش بار بگفتی .

(يُخْرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ) زنده از مرده بیرون آرد و مرده از زنده و تفسیر این در سورهٔ آل عمران رفته است (وَيُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها) و زمین را زنده کند به نبات پس از آنکه مرده باشد (وكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ) و شما را همچنین از گورها بر آرند که نبات اززمین .

(وَمِنْ آياتِهِ) گفت از آیات و دلائل وبیّنات او آنست که شما را بیافرید از خاك یعنی آدم را که پدر شما بود (ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ) پس آنکه دیدید که شما خلقی بسیار بودید منتشر و پراکنده درزمین، این « إذا » مفاجات است یعنی بس روزگار بر-نیامد میان خلق آدم و میان آنکه فرزندانش بسیار شدند و درزمین پراکنده شدند .

(وَمِنْ آياتِهِ)واز دلائل او (أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً) آنستکه‌برای شما آفرید هم از شما و از جنس شما جفتان و زنان شما را تا شما را بایشان سکون و آرام باشد (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) و از میان شما دوستی و رحمت نهاد قوله « من أنفسكم » یعنی از استخوانهای پهلوی آدم و گفتند هم از آب شما و گفتند هم از جنس شما. راوی خبر گوید که مردی بنزدیك رسول عليه السلام آمد و گفت یا رسول‌الله مرا از کاری عجبست و آن تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را ندیده و نشناخته چون میان ایشان مناکحتی رودو یك روز بایکدیگر صحبت کنندیکدیگر راچنان دوست گیرند که از آن‌عظیمتر ممکن نباشد . رسول عليه السلام گفت آن از قبل خداست و این آیت بخواند « و جعل بینکم‌مودّة و رحمة » (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) در این آیتی و دلالتی هست آنان‌را که اندیشه کنند .

(وَمِنْ آياتِهِ) از دلائل و عجایب او (خَلْقُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) آفریدن آسمان و زمین است (وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوانِكُمْ) و اختلاف زبانها و لغتهای شما از

تازى و پارسى و هندى و رومى و جز آن إلى مالا يحصى كثرة و اختلاف ألوان شما از سياه و سفيد و سرخ و زرد و أسمر و شما همه از يك مادر و پدر از آدم وحوّا (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ) در اين دلائلى هست عالميان و جهانيان را . حفص تنها خواند للعالمين بكسر لام يعنى دانايان را .

(وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ) اين ازآن جمله است كه گفتيم إنّ العرب تلفّ الخبرين لفّاً فترمى بهما رمياً ثقة بأن المخاطب يضع كلاًّ منهما موضعه عرب دو خبرمختلف بگيرد و بينداذد درهم پيچيده چون داند كه مخاطب هريك بجاى خود بداند نهادن، تقدير آيت آنست كه منامكم بالليل و ابتغاؤكم من فضله بالنهار واز آيات او آنست كه شما را شب پديد كرد تا در او بخسبيد و روز پديد كرد تا در او طلب معاش كنيد (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) دراين آيتى وعلامتى هست آنان را كه بشنوند.

(وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا) از اين آيت أن بيفكند لدلالة الكلام عليه كقول طرفة :

ألا أيُّهذا الزّاجري أحضُرَ الوغا وأن أشهدَ اللذّاتِ هل أنتَ مُخلِدي(١)

أراد أن أحضر چه اگر آن تقدير نكنند لازم آيد كه فعل مخبر عنه بود و اين صورت نبندد چو فعل خبر باشد و مخبر عنه نبود و بعضى علماء گفتند در كلام تقديم و تأخيرى هست والتقدير « يريكم البرق من آياته » گفت و از عجايب و آيات او آنست كه بشما نمايد برق را خوفاً و طمعاً براى خوف وطمع تا از او خائف باشيد ازصاعقه اش و طمع داريد بباران ش ونصب او بر مفعول له باشد (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) و از آسمان آبى فرود آرد يعنى آب باران و زنده كند زمين راباو پس از آنكه مرده باشددر اين آيتى و علامتى هست گروه خردمندان را

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ) واز آيات و عجائب او آنست كه آسمان و زمين بفرمان او ايستاده است (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ) چون شمارا بخواند از زمين شما اجابت كنيد و از زمين بيرون آئيد يعنى روز قيامت و بعث براى حساب و جزاء بعضى گفتند در كلام تقديم و تأخيرى هست و التقدير ثم إذا دعاكم دعوة إذا أنتم تخرجون من الارض و إذاء أول ظرفى است متضمن شرط ودوم إذاء مفاجاتست .

(١) اى كسيكه برمن سخت ميگيرى ونهى ميكنى از اينكه درجنگ حاضر شوم يا در بزم شادى آيا توميتوانى مرا جاودان زنده نگاه دارى تاكار فوت شده را پس از اين انجام دهم .

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ) آنگه گفت او راست هرچه‌در آسمانها و زمین است و همه او را قانت ومطیع باشند .

(وَهُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) آنگه گفت او آن خدا است که ابتدا خلق او کرد بی‌آنکه هیچ بود و باز اعادت هم او کند پس ازآنکه بمیراند ایشانرا . عبدالله مسعود خواند«يُبدء الخلق»حملاً على قوله «ثم يعيده» وقوله «إنّه هويُبدء و يعيد»ودلیل عامّه‌قرّاء«كمابدأكم‌تعودون»(وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) و آن یعنی اعادت براو‌آسانتر باشد از ابتداء. ربیع خثیم وحسن بصری و عوفی از عبدالله عباس گفتند معنی آنست که هیّن‌بی‌زیادت وتفضیلی، و أفعل در کلام عرب بسیار آمد که اگر چه صورت او أفعل تفضیل است معنی او تفضیل نیست چنانکه گویند المالك‌أولى بملكه ،و اگرچه هیچکس رادر آن‌ولایت‌وملکیّت شرکت نباشد ، وقال الفرزدق :

إنَّ الَّذي سَمَكَ السَّماءَ بَنىٰ لَنا بَيْتاً دَعائِمُهُ أعزُّ وَأَفْضَلُ (۱)(أطول خ ل)

ای عزیز فاضل « طویل نسخه » برای‌آنکه من‌کذا نمیگوید و قال‌آخر :

لَعَمْرُكَ إنَّ الزِّبْرِقانَ لَنازِلٌ بِمَعْرُوفِهِ عِنْدَ السِّنِينَ وأفضَلُ (۲)

أي . فاضل‌مجاهد گفت أهون عليكم‌في‌العادة والاختيار برای آنکه‌آنکس از ما که‌کاری کند دوم باربراو آسانتر باشد ازآنکه ابتدا کند. بعضی دگر گفتند أهون عليه من حيث‌الصور اعادة آسانتر است از روی صورت برای آنکه در بدایت نطفه آفرید ، آنگه علقه‌کرد ،آنگه مضغه ، آنگه عظام آنگه خلقی دگر آفرید از خلق حیاة در او و اعادت بیکبار بود بصیحهٔ اسرافیل و نفخ او در صور و این‌برتوسّع باشد. واینهمه معنی روایت کلبی است از أبو صالح از عبدالله عباس (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلىٰ) واوراست مثل بلند ترو وسیعتر یعنی اوراست صفات‌برتر عبدالله عباس گفت یعنی مثل أعلى، در آنکه اورا مثل نیست في‌قوله « ليس كمثله شيء»، او راست . قتاده گفت مثله أن لا إله غيره و معنی یکی است (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و او عزیز و حکیم است .

(ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنَ أَنفُسِكُمْ) آنگه حق تعالی در این‌آیت مثل‌زد اهلیّت و توحید خود را گفت خدای تعالی مثلی زد برای شما از شما و آن آنستکه گفت شما راست از

---

(۱) آنکه آسمان را برافراشت برای ما خانه ساخت که پایه‌های آن استوار و نیکو است .

(۲) بجان توسوگند که زبرقان درسالهای قحطی مهمان نواز وبخشنده است .

این بندگان و پرستاران که شما دارید و ملك یمین شماست شرکتی و انبازی در آن مالی و ملکی که من شما را روزی کردم چون بندگان شما که مملوك شمااند با شما شرکت‌ندارند‌در ملك شما از کجا که آنچه آفریده و مخلوق من است بامن شریك باشد . قتـاده گفت چنانکه نپسندی که بندگان و زیردستان شما بنزدیك‌شما باشند در فراش همچنین مپسندید که بندگان من بامن شریك باشند درمعبودی. و مورد آیت مورد انکار و تقریع است مرمشرکان را. وقوله (تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ) از ایشان چنان میترسی که‌از خود . ابومجلز گفت مراد آنستکه از ایشان ترسی که اتلاف مال کنند چنانکه ازجهةخودترسی. وقیل کخیفةبعضکم بعضاًمن‌الشرکاء . عبدالله عباس گفت ترسی که میراث بایشان رسد چنانکه بعضی از بعضی‌میراث میگیرند. و گفتندمیترسید از ایشان که مشارکت کنند با شما در مالهاتان چنانکه از خودمی‌ترسید (كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ) ما آیاتدا چنین تفصیل دهیم برای عاقلان .

(بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ) آنگه این کافران این معنی را کار بستند که تابع هوای نفس خود اندبی‌علمی و بصیرتی هوا پرستیدند و مثله قوله «أفرأيت من‌اتّخذ إلٰهه هواه» و از آنجا که علمی نیست ایشـانرا که در ادلّه نظر نکرده اند گفت (فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللهُ) که ره نماید آنرا که خواهد اورا گمراه کند؟ یعنی که‌توفیق دهدآنرا که خدای تعالی‌اورا خذلان کند؟ یاکه مؤمن خواند آنرا که خدای حکم کندبضلال او ؟ و یا که‌ره‌نمایدببهشت‌آنرا که‌خدای‌تعالی گمراه کند بقیامت از ره‌بهشت؟ (وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ) و ایشانرا هیچ یاری و ناصری نباشد . آنگه امر کرد رسول را و گفت :

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) خطاب بااو و مراد او و اُمّت، گفت راست داررُوی خود بدین او در آن حال که مسلمان و مستقیم باشی یعنی از عبادت خـالص دار خدای را و توجّه درعبادت کن باو و باو در عبادت انباز مگیر . وَ نصب حنیفاً بر حالست از فاعل و بیان کردیم که حنیف از اضداد است هم میل باشد وهم استقامت .

(فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها) مجاهد گفت فطرت خدای اسلام است و و نصب او براغراء است بفعلی مضمر یعنی الزم واتّبع‌دین‌الله الاسلام یعنی ملازم‌ومتّبع‌مسلمانی باش ، و أصل فطر شکافتن باشد و ابتداء خلق کردن و خمیر سرشتن و اصل هرسه شقّ‌است و الفطرة الخلقة و الفطرة الملّة و منه زكاة الفطرة ، و قيل معناه يرجع إلى معنى الخلقةلأنّهـا زكاةالرؤوس . و ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت« كلُّ مولود يولد على‌الفطرة فأبواه يهوّدانه وينصّرانه ويمجّسانه كماتنتج البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء » گفت هر-

مولود وفرزند که زاید بر فطرة اسلام زاید پدر و مادر او را جهود و ترسا و گبر کنند چنانکه بهیمه بچه که زاید گوش بریده نباشد خداوند (۱) گوش ببرد. آنکه أبوهریره گفت اگر خواهی این از قرآن برخوانی «فطرة الله الّتي فطر الناس عليها» در خبر دیگر هم ازابوهریره و حدیثی مانند او و در آخرش گفتند یـا رسول‌الله چه گوئی آنان را که از این کودکان در طفولیت بمیرند؟ گفت «الله أعلم بما كانوا عاملين» خدای تعالی عالم‌تر که ایشان‌چه کردندی اگر بماندندی. اسود بن سریع گفت با رسول‌الله چهار غزا کردم قومی از ما کودکان‌مشرکان را میکشتند رسول ﷺ گفت چرا کودکانرا میکشتی و ایشان اطفال و بیگناه‌اند؟ گفتند یـا رسول‌الله مشرك زاده‌اند گفت «والّذي نفسي بيده مامن‌مولود إلاّ يولدعلى هذه‌الفطرة فمايزال عليهاحتّى‌تبيّن عنه لسانه و أبواه‌يهوّدانه‌وينصّرانه» عیاض بن عمار روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی مرا فرمود که بیاموزم شما را آنچه ندانید و خدای تعالی گفت‌مرا که آنچه بندگان خود داده‌ام حلالست ایشانرا من بندگان خودرا همه را مسلمان آفریده‌ام شیطان میآید ایشانرا میفریبد و برایشان حرام میکند آنچه من حلال کرده ام‌ایشانرا، ومی‌ـ فرماید ایشانرا تا بمن‌شرك آرند (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ) تبدیل و تغییر نیست خلق‌خدای را صورة نفی است و معنی نهی. یعنی تغییر مکنید خلق خدای را بخصی کردن و گوش چهار پای‌بریدن‌و مانند‌این (ذٰلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ) این دین‌راست‌است و طریق مستقیم ولیکن بیشترمردمان نمیدانند. قوله تعالی:

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَلاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱)

برگردندگانند بسوی‌او وبترسید ازاو وبپا دارید نمازرا و نبوده باشید از مشرکان

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَإِذَا

ازآنانکه پراکنده‌کردند دین‌خودرا وبودند برکیشی هرگروهی بآنچه‌نزد ایشانست شادمانند و چون

مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا

برسد مردم را ضرری بخوانند پروردگارشانرا بازگشتگان‌باو پس‌هرگاه‌بچشاندآنهارا ازآن رحمتی آنگاه

فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ

گروهی ازآنها بپروردگارشان شرك‌آورند تاکافرشوند بآنچه‌دادیم‌آنهارا پس‌بهره‌یابند پس‌زودباشد

(۱) یعنی صاحب چهارپا گوش اورا ببرد واین سخن رد آنان است که پندارند خداوند بعضی را بطینت پاك آفرید وبعضی را پلید.

تَعلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلنا عَلَيهِمْ سُلطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشرِكُونَ (۳۵)
بدانید یا فرستادیم برایشان حجتی‌را پس‌او سخن‌کند بآنچه بودندکه‌بآن شرك میآوردند

وَإذا أَذَقْنَاالنّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيدِيهِمْ إذا هُمْ
وچون بچشانیم مردم‌را رحمتی شادشوند بآن واگر برسد آنهارا بدی بآنچه‌پیش‌داشته دستهایشان آنگاه‌آنها

يَقنَطُونَ (۳۶) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ يَبسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إنَّ في
نا امید شوند آیا ندیدندآنکه خدا پهن‌میکند روزی‌را برای‌هرکه میخواهد وتنگ‌میکند بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
اینهر آینه‌نشانهائیست‌برای‌گروهیکه‌میگروند پس‌بده‌خداوندنزدیك‌راحق‌اورا وبیچارگان‌را وراه‌گذاران‌را

ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجهَ اللهِ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَما آتَيتُمْ مِنْ
این بهتراست مر آنان‌که میخواهند ذات خدارا وآنها ایشانند رستکاران و آنچه میدهید از

رِباً لِيَرْبُوَا في أَموالِ النّاسِ فَلا يَرْبُوا عِندَ اللهِ وَما آتَيتُمْ مِنْ زَكوةٍ تُرِيدُونَ
حرام تا بیفزاید در مالهای مردم پس زیاد نمیشود نزد خدا و آنچه میدهید از زکاة میخواهید

وَجهَ اللهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضعِفُونَ (۳۹) أَللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ
ذات خدارا پس‌آنها ایشانند صاحبان افزونی خداست‌آنکه‌آفرید شمارا پس روزی داد شمارا پس

يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَفعَلُ مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ
میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا آیا هست از شریکان شما کسیکه بکند از این خلق شما از چیزی

سُبحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشرِكُونَ (۴۰) ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ
پاکست او و برتر است ازآنچه شرك میآورند ظاهر شد تباهی در بیابان و دریا بآنچه کرده

أَيْدِي النّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرضِ
دستهایشان تا بچشاندآنهارا پاره‌ای‌ازآنچه‌کردند تاشاید آنهابرگردند بگو سیر کنید در زمین

فَانظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبلُ كانَ أَكثَرُهُمْ مُشرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ
پس بنگرید چگونه بود سرانجام کارآنانکه پیش‌ازایشان‌بودند بیشترایشان‌مشرکین پس راست‌کن

وَجهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبلِ أَنْ يَأْتِيَ يَومٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ يَومَئِذٍ
روی خودرا برای دین راست پیش ازآنکه بیاید روزی که نیست بازگشت مر اورا از خدا در آن روز

يَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)

مردم جدا شوند ازهم هر که کافر شد پس بر اوست کفر او و کسیکه کرد کار شایسته برای خود میگسترانند

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ (۴۵)

تا جزا دهد آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته از فضل خود بدرستیکه او دوست ندارد کافرانرا

وَمِنْ آياتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ

و از آیات قدرتش اینکه میفرستد بادهارا مژده دهنده و تا بچشاند شمارا از رحمت خود و تا بروند کشتی ها

بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَلَقَدْ أَرْسَلْنا

بامر او و تا طلب کنید از فضل خدا و تا شاید شما شکر کنید و هرآینه بتحقیق فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلىٰ قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا

پیش از تو پیمبرانرا بسوی گروهشان پس آمدند بمعجز ها پس انتقام کشیدیم از آنانکه کافر شدند

وَكانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷).

وهست سزاوار برما یاری کردن گروندگان

قوله تعالی (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) منصوب است برحال من قوله «فأقم وجهك للدّين» برای آنکه خطاب با رسول است عليه السلام و مراد رسول عليه السلام و امّت كأنّه قال فأقم وجهك للدّين أنت ومن معك من المؤمنين «منيبين إليه» ای تائبين راجعين منقطعين إليه در آنحال که توبه کننده باشید و با درگاه اوشوید، و گفتند اشتقاق او از قطع است. و منه الناب لقطعه (وَاتَّقُوهُ) از او بترسید و از عقاب او و از معاصی او اجتناب کنید (وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ) نماز بپای دارید در مواقیت خود و ادا کردن او بحدود و ارکان و شرایطش علی ما أُمر تم به (وَلا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و از جملهٔ مشرکان مباشید که باو انباز گیرید.

(مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ) حمزه و کسائی خواندند فارقوا دينهم بألف و تخفيف راء من المفارقه، و باقی قرّاء خواندند «من الذين فرّقوا دينهم» من التفريق از آنانکه دين خود پاره پاره کردند (وَكانُوا شِيَعاً) ای فرقاً و گروه گروه شدند. قتاده گفت مراد جهودان و ترسایان اند، و بعضی دگر گفتند بدلست از مشرکان. عمر خطاب روایت کرد که رسول عليه السلام گفت عایشه را «إنّ الذين فرّقوا دينهم و كانوا شيعاً هم أهل البدع والضلالة من هذه الامّة إن لكلّ صاحب ذنب توبة إلّا صاحب البدع والاهواء فانه ليست لهم توبه انا منهم بريء و هم منّي برءاء» گفت مراد باین آیت اهل بدع و ضلالت اند از این امت و هر گناه کاری را توبه

است جز ایشانرا که صاحب بدعت‌اند و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من.
آنگه گفت:(كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) هر گروهی شاد باشند بآنچه نزدیك ایشان است از اعتقادشان که کرده باشند درحقّی ودرستی آن . آنگه گفت ؛

(وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ) احوال آدمی و تکوّن‌او در حالات و تاراتش گفت چون برسد بآدمی سختی[وناس‌اسم جنس است] ومحنتی و بیماری ودرویشی و مانند این(دَعَوْا رَبَّهُمْ) خدای را بخوانند باخلاص منیبین إلیه با درگاه او گریزند بازچون از آن محنت کرانه‌شوند (ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً) چون رحمتی بچشاند خدای ایشانرا از عافیت و نعمت و تندرستی و دست فراخی

(إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) «إذا» مفاجاتست. که‌تو بینی گروهی‌از ایشان بخدای کافر شوندوباسر شرك شوند .

(لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ) تا کفران کنند آن نعمت را که من‌بایشان عطا کرده باشم آنگه گفت ایشانرا بصیغت امر ومعنی تهدید برداری وتمتّع کنی که پس‌از این بدانی که‌عقاب وجزاء کردهٔ شما چه خواهد بود .

(أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً) یا فرو فرستادیم بریشان‌سلطانی‌وبیّنتی. عبدالله‌عباس و ضحاك گفتند یعنی حجّتی و عذری . قتاده و ربیع گفتند کتابی . دیگر مفسّران گفتند رسولی یعنی ما هیچ بیّنت وحجّت بر ایشان فرستاده هستیم که او سخن میگوید برای ایشان و بعذر ایشان در شرکشان و ایشان را شرك میفرماید ؟ یعنی نفرستادیم ، پس چرا باید تاایشان مشرك شوند بی عذری و علّتی وبهانه‌ای آنگه گفت :

(وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ) و اگر رنجی و بلائی و نکبتی رسد بایشان بآنچه کرده باشند و مستحق آن شده (إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ) که تو نگه کنی ایشان نومید شده باشند از من واز رحمت من .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) نمیبینند یعنی نمیدانند که خدای تعالی روزی بگستراند آنان را که خواهد (وَيَقْدِرُ) ای یقتر و یضیق و تنگ گرداند و سخت بر آنکه او خواهد بحسب مصلحت ایشان .

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) و در این آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که ایمان آرند ، و برای آن تخصیص کرد مؤمنان را که منتفع ایشان باشند از آنجا که نظر

واندیشه ایشان کنند .

(فَآتِ ذَاالقُرْبىٰ حَقَّهُ) آنکه گفت بده یامحمد ، خطاب باو ومراد اوو امت ،خویشان و نزدیکان‌را حقّشان ، و نیز درویش را حق او باو ده (وَابْنَ السَّبِيلِ) رهگذری را و این شامل بود زکاة و صدقات و نفقات و وجوه برّ و احسان و صلت رحم را بر همه وجه (ذٰلِكَ خَيْرٌ) آنکه گفت این‌دادن بهتر باشدآنان‌را که‌روی‌خدای‌جویند (وأُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ) وایشان ظفریافتگان باشند بمراد خود .

(وَمااتَيْتُمْ مِنْ رِباً) ابن کثیرخواند أتیتم مقصوراً من‌الاتیان وهو عبارة عن الفعل يقال أتيت بالامر إذا فعلته و منه قول الشاعر :

« وَلَمْ يَأتِ ما يَأتي مِنَ الأَمرِ هائِباً » (۱)

یعنی آنچه کنید از ربا، وباقی قرّاء بمدخواندندآتیتم من الایتاء وهوالاعطاء ،وآنچه دهیداز ربا (لِيَرْبُوَا في أَموالِ النّاسِ) تا بیفزاید درمالهای‌مردمان(فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللهِ) نیفزاید نزدیك‌خدای.مدنیان، خواندند«لتربوا»بتاء مضموم علی‌الخطاب للجماعة و سکون و او بیفزاییدشرکت‌درمال مردمان، بنزدیك‌خدای نیفزاید(وما اتَيْتُمْ مِنْ زَكوٰةٍ) وآنچه بدهید از زکاة وبآن روی خدای خواهی یعنی‌برای خدای دهید (فَأُولٰئِكَ هُمُ المُضْعِفُونَ) آنان که این کنند یعنی زکاة دهندایشان‌خداوندان‌ضعف‌باشند وایشان را ثواب مضاعف بود. درآیت تزهید است از رباء و ترغیب‌در زکاة بخلاف آنکه مردمان گمان برند که ربا در مال‌بیفزاید و زکاة ازمال بکاهد. خدای تعالی درباب ربا وزکاة میگوید « يمحق‌الله‌الربوا ويربي‌الصدقات» مفسّران‌در معنی آیت خلاف کردند سعید جبیر و مجاهد و طاووس وقتاده وضحّاك گفتند این مردی باشد که عطائی بکسی دهد یاهدیه‌بطمع . آنکه زیادت آن بستاند آن ربای است حلال خداوندش را در او مزدی نبـاشد و بزه نباشد، وگفتند این معنی رسول عليه‌السلام نکردی و او را نشایستی کردن لقوله « ولا تمنن تستكثر » شعبی گفت این مردی باشد که خویشتن در سفر برکسی بندد و خدمت او کند تا از او قوتی و نفقاتی باو رسد تا آن مرد بازرگان گوید از این مزد که مرا باشد براین مال تورا چندین نصیب است تا مرا معاونت کنی در این سفر . این نه برای خدا کند. نخعی گفت معنی آنست که در جاهلیت چنین عادت بودی که مردبسیار مال چیزی بخویشاوندان خود دادی تا بدان تجارت کردی غرض او نه خدای بودی اوقـاتی

---

(۱) یعنی کاری‌که میکند با ترس نمیکند .

ازاو چیزی بستدی بمرابحهٔ آن. سدی گفت آیت در بنی‌ثقیف آمد که ایشان ربا دادندی‌خدای تعالی گفت آنرا زیادتی نباشد و زکاة بیفزاید نزدیك خدای و قوله «فاولئك هم المضعفون» أی‌هم أصحاب ضعف من قولهم أجرب الرجل اذا صارذا ابل جربی و أعطش اذا صار ذا ابل عطاش‌قال : «كَـقِرْبَةِ ذِي البِـلَّةِ المعطِش» (١)

(أللهُ الَّذي خَلقَكُمْ) گفت او آن خداست که بیافرید شمارا در بدایت و روزی‌داد در میانه و بمیراند بآخر و زنده کند درآخرت . این بر سبیل تذکیر نعمت گفت (هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ) هیچ کس هست از این انبازان که شما گرفتید باخدای که چیزی کند یا قادر باشد بر بعضی ازاین؟ (سُبْحانَهُ وَتعالى) منزّه‌ هست او ومتعالی از آنکه با او همتا و انباز گزینید . آنکه گفت :

(ظهَرَ الفَسادُ فِي‌البَرِّ وَالبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيدِي النّاسِ) گفت فساد آشکارا شد در زمین و دریا با آنچه مردمان میکنند از کفر ومعاصی. فساد برّ بقحط و قلّت باران و گیاه بود .و فساد بحر بآنکه آبش کم شود و منافعی که‌از او بودی کمتر شود بشومی گناه بنی‌آدم قتاده گفت این پیش از مبعث رسول بود ﷺ چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اهل‌برّ که اهل بیابان و خیمه‌ها بودند ببرکت او بر خصب ونعمت شدند، و آنان که اهل بحربودند از اهل ریف و دهها وشهرها که بر کنار دریا باشد همه برخیر شدند، مجاهد گفت مراد باین بحر نه دریاست بل مراد هر شهری و دیهی است که آنرا آب روان باشد . عطیه گفت هر آن سالی که باران کم باشد غوص کم باشد. عبدالله عباس گفت لؤلؤ در شکم صدف از قطره‌باران بود که آن روز که باران بیاید دهن باز کند هر قطره باران که در دهن او افتد در شکم‌او درّی‌شود . حسن بصری گفت مراد بدریا شهرها است که در کنار دریا بود . عبدالله عباس و عکرمه ومجاهد گفتند فساد که آشکارا شد در زمین بقتل قابیل بود هابیل راو در دریابغضب آن پادشاه که بر کنار دریا کشتیها می‌ستد بغصب فی‌قوله « و کان و راءهم ملك یأخذ كلّ سفينة غصباً » گفتند نام جلندار بود از قبیلهٔ ازد (لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذي عَمِلوا) تا بچشاند ایشان را بعضی آنچه کرده باشند یعنی جزای آنچه کرده باشند، چه‌آنچه ایشان کردندبدون ایشان نشاید. سلمی درشادّ بنون‌خواند وجمله‌قرّاءبیاءرد ّ إلی‌اسم‌الله (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

(١) معطش اسم فاعل است از أعطش وصفت ذی‌البلة است یعنی صاحب آب اندك و شتران تشنه و قربه مشك است وتشبیه است کسی‌را که مال اندك دارد و مصرف بسیار .

تا باشد که باز آیند و رجوع کنند و لطفی شود ایشان را که عند آن توبه کنند.

(قُل)بگو ای محمد این کافران را(سِيرُوا فِي الأَرْضِ) درزمین بروید وبنگرید تاچگونه بود عاقبت آنان که پیش شمابودند از کافران (مِنْ قَبْلُ) یعنی من قبلکم وقبل زمانکم (كانَ أَكْثَرُهُم مُشْرِكِينَ)بیشتر ایشان مشرك بودند .

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ) راست کن رویت برای دین اسلام یعنی ازدین اسلام هیچ میل مکن و عدول منمای(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ) پیش از آنکه روزی آید که آنرا ازخدای تعالی مردّی ومدفعی نبود، وآن روزقیامت است. آنکه گفت (يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ) ای یتصدّعون ای یتفرقون . آن روز مردم متفرق شوند بدو فرقه « فريق في الجنّة وفريق في السعير » گفت :

(مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ) هر که کافر شد کفرش بر واست یعنی وبال و عقاب کفر او براو باشد بر دگر کس نبود ، و مضرّت آن بااو گردد نه باجز او (وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً) و هر که او کار نیکو کند آنچه میکند ازتمهید کار و ساز جای نشست و خفت برای خود کند و قوله (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) عبارت است از اینکه گفتیم و اصل او من قولهم مهّد فراشه اذا أفرشه ، وگفتند معنی آنست که برای خود و مضجع خود در گور بستری نرم می‌سازد از عمل صالح .

(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا) برای آنکه تا پاداش دهد خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند (مِنْ فَضْلِهِ) از بهشت وثواب او که نهاده است ایشان را (إِنَّهُ لا يُحِبُّ الكافِرِينَ) او کافران را دوست ندارد وخیر ندهد ایشان را .

(وَمِنْ آياتِهِ)گفت از دلائل و عبر و علامات او آنست که بفرستد بادهارا مژده دهنده یعنی بباران . بيانه قوله « بشرى بين يدي رحمته » (وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ) تا شما را بچشاند از رحمت خود یعنی از باران (وَلِتَجْرِيَ الفُلْكُ بِأَمْرِهِ) و نیز غرض او در باد فرستادن جز آنکه ابر را جمع کند و بیفشارد و باران از او بدر آرد آن است تا کشتیهارا در دریا براند و بگذراند بفرمان او و تا شما طلب روزی کنید و آنرا وجه معاش روزی سازید و باوتوسّل کنید به بسیاری منافع (وَلَعَلَّكُم تَشْكُرُونَ) وتا باشد که شکر گزارید .

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ) آنکه برای تسلیه رسول گفت ای محمد ما پیش از تو

پیغامبران فرستادیم بقوم ایشان (فَجَآؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) وآمدند وحجتها ومعجزات و دلائل آوردند بایشان. اینجا إضماری هست من قولهم فکفروا بهم، قوم بایشان کافر شدند (فَانْتَقَمْنَا) ما انتقام کشیدیم از آن کافران و مجرمان و برما واجب است نصرت مؤمنان کردن إمّا بدلیل وحجّت یا بقهر و غلبه برحسب مقام و وفق مصلحت ، و گفتند معنی آنست که این نصرت در عاقبت کنیم چنانکه گفت « والعاقبة للمتّقین » و گفتند بقیامت باشد. ابودرداء گفت ازرسول عليه‌السلام شنیدم که او گفت هیچ مرد نباشد که از عرض برادر مسلمانش دفعی کند إلا بر خدای واجب شود که آتش دوزخ از او دفع کند روز قیامت . آنگه این آیت بخواند (وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ). وقوله تعالی :

اللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَآءِ كَيْفَ يَشَآءُ

خداست که میفرستد باد ها را پس برمی‌انگیزاند ابررا پس‌میگستراند آنرا درآسمان چنانچه میخواهد

وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ

ومیگرداند اورا پاره‌پاره پس‌می‌بینی باران‌را که بیرون میآید ازمیان آن پس‌چون برساند خدا باران‌را

مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ

هر که خواهد از بندگانش آنگاه ایشان شادمان میشوند وبدرستیکه بودند پیش‌از آنکه فرستاده‌شود

عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ

برایشان از پیش‌آن نا امیدان پس نگاه‌کن بسوی‌آثار رحمت‌خدا چگونه زنده میکند زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَ لَئِنْ

بعد ازمردنش بدرستیکه آن‌هرآینه زنده‌کنندهٔ مردگان‌است واو برهرچیزی توانا است و اگر

أَرْسَلْنَا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ

میفرستیم‌ما بادرا پس بینند زراعت‌را زرد شده هرآینه گردند بعدازاین‌کافر بنعمت گذشته پس‌بدرستیکه‌تو

لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لاَ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ

نتوانی شنوانی مردگان‌را ونشنوانی کران‌را خواندن چون برگردند پشت‌کنندگان و نیستی تو

بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلاَلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاَّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

براه نماینده‌کوران ازگمراهی ایشان نمیشنوانی مگر آنکه میگرود بآیات‌ما پس‌آنها گردن نهندگانند

اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

خداست آنکه آفرید شمارا از چیز سست پس گردانید از بعد سستی توانائی پس گردانید بعد از

قُوَّةٍ ضَعفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ ما يَشآءُ وَ هُوَ الْعَليمُ الْقَديرُ (٥٤) وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ

قوهٔجوانی سستیوپیری میآفریندخدا هرچهرامیخواهد واو دانائیاست قادر وروزیکه برپا شود قیامت

يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ (٥٥) ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ كَذٰلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ (٥٦)

قسم میخورند گناهکاران درنگ نکردند جز ساعتی همچنین بودند دروغگویان

وَ قالَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ في كِتابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذا

وگفتند آنانکه داده شدند دانشرا وایمانرا هرآینه درنگ کردید درلوح محفوظ خدا تاروزقیامت پس این

يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (٥٧) فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ

روز بعث است ولیکن شما هستیدکه نمیدانید پس‌درآنروزسود ندهدآنانراکه ستم کردند عذرآنها

وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٥٨) وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ في هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ

ونهایشان رضای‌خدارا توانند جست و هرآینه بتحقیق زدیم برای مردمان در این قرآن از هر

مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلّا مُبْطِلُونَ (٥٩)

داستانی واگربیاوری آنهارا بآیتی‌هرآینه گویندآنانکه‌کافرشدند نیستید شما مگر تزویرکنندگان

كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ (٦٠) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ

همچنین مهر نهد خدا بر دلهای آنان که نمی دانند پس‌صبرکن بدرستیکه وعدهٔ خدا حقست

وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذينَ لا يُوقِنُونَ (★) .

وسبکسارندارند توراآنانکه یقین ندارند

و قوله تعالی (اَللّٰهُ الَّذي) حقتعالی در این آیت برسبیل تذکیر نعمت گفت او آن‌خدا است که بفرستد بادها را از مهاب خود شمال و جنوب وصبا و دبور تاآن بادها ابررا برانگیزد وهب منبه گفت حقتعالی ابررا برشبیه غربال آفریده است بین‌السماء والارض تاآب از آسمان بیاید ابر دفعة بستاند بتدریج قطره قطره از او فرودآید . چو اگرنه چنین بودی زمین‌خراب شدی چنانکه درطوفان‌نوح، ولفظ سحاب هم واحد استوهم جمع چنانکه گفتیم (فَيَبْسُطُهُ) برای آن گفت که برلفظ حمل کرد بگستراند ابررا درهواچنانکه‌خواهد (وَيَجْعَلُهُ كِسَفاً) آنرا پاره پاره کند (فَتَرَى الْوَدْقَ) تو باران بزرگ قطره قطره بینی که از میان آن بیرون

میآید (فإذا أصاب به) چون برساند آن باران‌را بکشت هر که او خواهد از بندگانش ، یعنی بزمین کشت وولایت و باغ وبستان ایشان (إذاهم یستبشرون) که بنگری که ایشان شادمانه باشند این «إذا» مفاجات است .

(وإن کانوا من قبل أن ینزّل علیهم من قبله لمبلسین) و اگر چه آن بود که ایشان پیش از آنکه باران بایشان‌رسد نومیدباشندو«إن»مخفّفه است ازثقیله ولام‌برای این بجواب بازآمد و کوفیان گفتند. تقدیر آنستکه ماکانوا من قبل أن‌ینزّل علیهم إلا مبلسین چنانکه «إن» نافیه باشد «ولا» بمعنی إلا ، و قول اول مذهب بصریان است و این را بیـان رفته است. قطرب گفت«قبل»برای‌اختلاف معنی تکرار کرد یکبار که راجع است‌با انزال ، ودیگر بامطر أی من قبل الانزال علیهم من قبل المطر . وگروهی دگر گفتند تکرار برای تأکید است کقوله « لاتحسبنّ الّذین یفرحون بماأتوا و یحبّون‌أن‌یحمدوا بما لم یفعلوافلاتحسبنّهم» برای تأکید تکرار کرد و قال الشاعر :

إذا أنا لم أومن علیك ولم یکن لقاؤك إلا من وراء وراء (١)

در مصحف عبدالله مسعود در هیچ روایت تکرار نوشته نیست بل چنین است « لاتحسبنّ الّذین‌یفرحون بما أتوا ویحبّون أن یحمدوا بمالم یفعلوا بمفازة و «إن کانوامن‌قبل‌أن‌ینزّل علیهم لمبلسین » واختلاف اقوال در أبلس برفت .

(فانظر إلی آثار رحمت الله) کوفیان و شامیان آثار خواندند بجمع ، و دگر قرّاء أثر خواندند برواحد جز عاصم که راویان ازاو خلاف کردند. یك راوی برجمع‌روایت کرد ، و یکی برواحد ، و مراد برحمت اینجا باران است بلاخلاف، حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت بنده در آثار رحمت من نگرد یعنی در آثار باران که خدایتعالی چه خیر در او نهاده است و چه منافع باومتصّل است (کیف یحیي‌الأرض بعد موتها) و چگونه خدایتعالی زمین مرده را باو زنده میکند . آنگه باین تذکیر تنبیه‌کرد براحیاء موتی گفت (إنّ ذلك لمحیي الموتی) او هم آن خداست که مردگان را بقیامت زنده خواهد کردن . یعنی آن خدای که قادر است بر این إحیاء قادر است برآن إحیاء . بل هرچیز که در مقدور او صحیح باشد برآن قادراست .

(ولئن أرسلنا ریحا) آنگه گفت که اگر چنان باشد که ما بادی بفرستیم‌سرد وآن

(١) وقتی من برتو ایمن نباشم وملاقات باتو نباشد مگر ازپشت حاجب ومانع .

زرع و نبات را که بآن باران رویاننده و پرورانده باشیم خشك کنیم یا باد سموم که آن‌را خشك گرداند و زرد تا ایشان زرد بینند آنرا (لَظَلّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ) کافر شوند این نعمت را و شکر نکنند و همه کفران میکنند و شکر نعمت من نمیکنند . آنگه مثل این کافران زد بمردگان گفت :

(فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ المَوْتَى) توای محمد مردگان را چیزی‌نتوانی‌شنوانیدن.این‌کافران در قلّت فهم و اندیشه با مردگان مانندازآنجا که منتفع نه اند با آنچه می‌شنوند، ومثل الآية فی‌المعنی قول الشاعر :

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نادَيْتَ حَيّاً وَلٰكِنْ لا حَيٰوةَ لِمَنْ تُنادي (۱)

(وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ «الدُّعآءَ)إبن کثیرخواند«یَسمع الصمُّ الدّعاء»بیاءمفتوح‌ومیم‌مفتوح ورفع‌صمّ برفاعلیّت چنانکه فعل‌باشد ایشان‌را یعنی کر آوازدعانشنود. وباقی قرّاء بتاء مضموم وکسر میم و نصب‌صمّ خواندند ، و تو نشنوانی کران‌را دعاء . براین‌قراءت متعدّی‌باشد بدو مفعول (إذا وَلَّوا مُدْبِرِينَ) خصوصاً در آن‌حال که گوش با دعاء و آواز تو نکنند و از تو روی بر گردانند .

(وما أَنْتَ بِهادِ العُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ)آنگه‌مثل‌زدایشان‌رادرره‌حق‌نادیدن‌بکوران گفت تو کوران را ره نتوانی نمودن‌وایشان‌راازگمراهی‌با ره‌راست‌نتوانی‌آوردن(إِنْ تُسْمِعُ إلاّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا) تو إلاکسی راکه بآیات ما ایمان دارد نشنوانی یعنی او باشد که حدیث تو بشنود و اندیشه‌کند و منتفع شود بآن (فَهُمْ مُسْلِمُونَ) و آنانکه چنین باشند ایشان مسلمانان باشند ، و تاویل مثل این آیت برفته است با شواهد نظم و نثر . چه معلومست که کافران برحقیقت کور و کر نه أند .

(اللهُ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ) او آنخداست که بیافرید شما را از ضعف . عاصم و حمزه خواندند ضعف‌بفتح ضاد ، وأعمش ویحیی‌بن وثاب در شاذ ، وروایت کردند وگفتند این لغت پیغامبر استﷺ وباقی‌قرّاءضُعف خواندندبضمّ ضاد وهمالغتان .کالرُّعب والرَّعب والکُرْه والکَرْه ، فرّاء گفت ضم لغت قریش است وفتح‌لغت تمیم .خدایتعالی گفت او آن خداست که‌بیافریدشمارا ازضعف یعنی‌از نطفه ضعیف. آنگه‌شمارا بعدازضعف‌قوّةداد وجوانی. آنگه پس ازقوّة برنائی شما را ضعف داد و موی سفید (يَخْلُقُ ما يَشآءُ) میآفریند آنچه خواهد

(۱) اگر زنده‌را میخواندی سخن‌خودرا باو شنوانیده بودی اما آنکه‌را تو ندا میکنی‌زنده‌نیست.

چنانکه خواهد (وُهوَ العَلِیمُ القَدِیرُ) و او عالم است و قادر ودانا و توانا بر کمال ، و فعیل در این باب بناء مبالغت باشد .

(وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ) گفت آن روز که قیامت برخیزد و کافران سوگند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند جز یك ساعت و این بر سبیل مبالغت گویند نه برطریق حقیقت از دو وجه را یکی آنکه آنچه پوسیده باشد و فانی شده اگر چه بسیار باشد آن اندك بود چه آن ساعت ناچیز بود . دگر باضافت بابقاء أبد و عذاب أبد یك ساعت باشد . مقاتل و کلبی گفتند یعنی مادر گور مقام نکردیم جز یك ساعت چه ایشان گمان بردند که در گور یك ساعت بوده‌اند برای آنکه ایشان مرده باشند از مرور ایام واعوام خبر ندارند (١) پس ایشان خبر از گمان و اعتقاد خود دهند و چون چنین باشد اینخبر اگر چه مخبر بخلاف خبر باشد قصد ایشان نه دروغ باشد و براین تأویل سؤال سائل ساقط شود که گوید روا نبود که ایشان دروغ گویند ، و ایشان ملجأ بترك قبایح باشند (کَذٰلِكَ کانُوا یُؤْفَکُونَ) در دنیادروغ همچنین گفتندی و الإفك الکذب یقال: أفك الرَّجل أي کذب کأنّه صرف عن الصدق و وجه الحقّ واصل الإفك الصرف .

(وَقالَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلْمَ وَالإیمانَ) گویند آنانکه ایشان را علم و ایمان داده باشند یعنی خداوندان علم و ایمان باشند (لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي کِتابِ اللهِ) شما مقام کردید در نوشته خدای یعنی در حکم خدای ، و گفتند در آنچه شما را نوشت در لوح محفوظ و شاعر گفت در کتاب بمعنی حکم .

وَ مالَ الوَلاءِ بِالبَلاءِ فَمِلْتُمُ　　　وَما ذاكَ قالَ اللهُ إذْ هُوَ یَکْتُبُ (٢)

ای یحکم . قتاده و مقاتل گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آنکه و قال الذین اوتوا العلم فی کتاب‌الله و الایمان. گفتند آنان که ایشان علم کتاب و ایمان دارند « لقد

(١) مردگان ازمرور ایام این عالم خبر ندارند روح هم آنها که باقی ودر نعمت یاعذاب برزخی است مدت و زمان در بارهٔ او نیست مانندکسی که خواب رود و بیدار شود و پندارد یك ساعت بیشتر نخوابیده بود اما اگر از عالم برزخ بعالم دیگر منتقل شود شاید عالم برزخ را فراموش کند و شاید بیاد داشته باشد و این از اموری است که ما را بدانستن آن راه نیست چنانکه فرمود « و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا » .

(٢) ولایت وحکمرانی بیلا کشاند وشما بدان رغبت کردید وخداوند چون حکم کرد چنین حکم نکرده بود .

لبثتم إلى يوم ألبعث» شما تا بروز قيامت مقام كرديد (۱) (فَهٰذا يَوْمُ الْبَعْثِ)اين روز قيامت است (وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) ولكن شما ندانستيد كه شما را بقيامت زنده كنند و براعمال جزادهند . آنكه گفت :

(فَيَوْمَئِذٍ) آن روز يعنى روز قيامت روزى باشد كه سود ندارد كافران و ظالمان را عذرشان (وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) و ايشان را استعتاب واسترضاء نكنند ، وگفتند معنى آنست كه ايشان طلب توبه كنند و توبه قبول نكنند .

(وَلَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ في هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) گفت ما براى مردمان در اين كتاب قرآن ازهر نوعى مثل زديم (وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ) و اگر تو كه محمدى آيتى و دليلى و معجزى برايشان نمائى . كافران گويند نيستى تو و امت و اتباع تو إلا مبطلان، و برباطل مقام كردگان .

(كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ) چنين مهر نهد خدايتعالى بر دلهاى آنانكه ندانند . تفسيرختم و وجوه وتأويل آن پيش از اين گفته‌ايم براى آن تكرار نميكنيم .و جمله آنكه مراد علامت و نشان است و علامت منع نباشد از ايمان و جز ايمان .

(فَاصْبِرْ) صبر كن اى محمد بر بلاى اين كافران كه وعده‌اى كه خداى تعالى ترا داد از فتح و ظفر در دنيا و ثواب و منزلت و مغفرت درآخرت حقّست وصدق ، و نبايد تا بگفت اين كافران ومشركان سبكسار شوى بل چنان بايد كه حلم و وقار كار بندى

((سورة لقمان))

بدانكه اين سوره مكى است وسى و چهار آيت است ، و پانصد وچهل و هشت كلمه‌است و دو هزار و صد و ده حرف است ، و روايت استاز زرّ حبيش ازاُبيّ كعب ازپيغامبر ﷺ كه هر كه سوره لقمان بخواند در قيامت رفيق لقمان باشد و بعدد هر كس كه در دنيا معروف كند ومنكر خدايتعالى او را ده حسنه بنويسد قوله تعالى :

(۱) تقدير واندازهٔ زمان را اهل دنيا كه زمان بآنها احاطه دارد ميدانند و اگر ديگرى گويد بيان حال اهل دنياست نظير آنكه درخواب گفتيم كه چون گويند ده ساعت خوابيد يعنى براى بيداران ده ساعت گذشت وقتى كسى خواب بود ، ودرنگه مردگان در عالم برزخ يا درقيامت براى مقايسهٔ اهل دنيا است نه براى خودآنها .

(((سورة لقمان اربع وثلاثون آية وهي مكية)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ (١) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (٢) هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ (٣) أَلَّذِينَ

این آیات قرآن‌است خداوندحکمت راه‌نماینده ورحمت مرنیکوکاران را آنانکه

يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (٤) أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدًى

بپا میدارند نمازرا ومیدهند زکوةرا وایشان بآخرت ایشان یقین کننده‌اند آنها بر راه راست اند

مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ

از پروردگارشان وآنها ایشانند رستگاران و از مردمان کسی هست‌که میخرد سخن‌بازی بیهوده‌را

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

تاگمراه سازد مردم‌را ازراه دین‌خدا بغیردانش وفرامیگیرد راه‌خدارا بسخریه‌آنها مرایشان‌راست شکنجهٔ

مُهِينٌ (٦) وَ إِذَا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلّىٰ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا

خوارکننده وچون خوانده شود براوآیات‌ما روگردانَد درحالتیکه گردن‌کش‌بودگویا هرگز نشنیدآنرا

كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٧) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

گویا در دوگوش‌اوسنگینی‌است پس‌مژده ده‌اورا بعذاب دردناك بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (٨) خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللهِ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ

کارهای شایسته مرآنهاراست بوستان پرنعمت همیشه در آنند وعدهٔ خدا راست است و او غالب

الْحَكِيمُ (٩) خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ

درست‌کردار است آفرید آسمانهارا بدون ستونی‌که ببینید آنرا و انداخت در زمین کوههای ثابت

أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَنْبَتْنَا

آنکه‌حرکت‌ندهدشماراواوپراکنده‌نمود درزمین‌هرجنبنده‌ای را وفرو فرستادیم از آسمان‌آب را پس رویانیدیم

فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (١٠) هٰذَا خَلْقُ اللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ

درآن از هر صنف گیاهی نیکو این است مخلوقات خدا پس‌بنمائید مراکه‌چه‌چیز آفریده‌آنانکه از

دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (١١) وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ

غیرخدایند بلکه ستمکاران درگمراهی ظاهرند و هرآینه دادیم لقمان را حکمت اینکه شکر کن

لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

برای خدا وهرکه شکرکند پس‌جزاین‌نیست‌که شکرکند نفس خودرا وهرکه‌کافر شد پس بدرستیکه‌خدا بی‌نیاز

حَمِيدٌ (١٢) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ

ستوده‌است وچون‌گفت‌لقمان مرپسرخودرا واوپندمیداد اورا ای‌پسرکمن‌شرکمیاوربخدا بدرستیکه شرک

لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (١٣) وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا

هرآینه‌ستمی‌بزرگست ووصیت‌کردیم ما آدمی‌را نیکی‌بپدرومادرش برداشت‌اورا مادرش‌که سست بود

عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (١٤)

بربالای سستی وجدا کردن‌او ازشیردرمدت دوسال اینکه‌شکرکن‌مرا وپدرومادرخودرا بسوی‌منست‌بازگشت

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ

واگرکوشش‌کنندترا براینکه شرك‌آری تو بمن‌آنچه نیست مرترا بآن دانشی پس فرمان مبر ایشانرا و

صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

مصاحبت‌کن ایشانرا در دنیا بوجه شرع وپیروی‌کن راه‌آنکه بازگشته بمن پس بسوی‌من بازگشت شمااست

فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (١٥) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ

پس‌خبردهم شمارا بآنچه بودید که میکردید ای پسرك من بدرستیکه‌آن اگر باشد هموزن یکدانه

مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمٰوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

از سپند پس باشد در اندرون سنگ یا در آسمانها یا در زمین می‌آرد بآن خدا بدرستیکه‌خدا

لَطِيفٌ خَبِيرٌ (١٦) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلٰوةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ

باریك بین آگاه‌است ای پسرك من بپا دار نماز را و امر کن به نیکی و باز دار ازخلاف شرع

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (١٧) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ

وصبر کن برآنچه رسید ترا بدرستیکه این از مفروضات کارها است و بیکسو مبر روی خود را

لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (١٨)

برای‌مردمان و راه مرو در زمین بسیار شاد بدرستیکه خدا دوست ندارد هرمتکبر فخرکننده را

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (١٩)

ومیانه‌رو باش دررفتارخود وکم‌گردان ازآوازخود بدرستیکه بدترین‌آوازها هر آینه آواز خراست .

قوله تعالی (الۤمۤ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ) حقتعالی گفت بحق این سوره یااین کتاب که این آیات کتابی است محکم یعنی کتاب قرآن ، و اختلاف اقوال در مثل این کلمه برفت .

(هُدىً وَرَحْمَةً) جملهٔ قرّاء خواندند منصوب برحال از کتاب ، و حمزه تنها خواند هدی ورحمةٌ برخبر ابتدای محذوف أی هو هدی و رحمة ، بیانست و لطف این کتاب نیکو- کاران را ، آنان را که نماز بپای دارندوزکاة مال بدهند در قیامت شك نکنند .

(أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ایشان بربیان‌ولطف‌اند از خدای ، و ایشان ظفر یافتگان باشند بقیامت ، و مثل این آیات در سورة البقره رفته است باستقصاء (١) .

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ) گفت ازجمله مردمان کس هست که اولهو حدیث می بخرد (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) تا مردمان راگمراه کند از راه خدایتعالی به بیدانشی . مقاتل گفت و کلبی آیت در نضر بن الحارث آمد که او بپارس رفتی بتجارت ازکتابهای أخبار و قصص پارسیان و سیر و مقامات و حروب ایشان بخریدی و با مکه آمدی بر مشرکان میخواندی و میگفتی آنچه محمّد میگوید هم از این جنس است . این‌قصّه‌عاد و ثمود است ، و این‌قصّه رستم و اسفندیار، و عرب را آن خوش میآمد برای آنکه غریب بود بآن مشغول میشدند وسماع قرآن رها میکردند . و مجاهد گفت مراد آنست که کنیزکان مطرب‌میخریدندو کسهائی(٢) که‌علم‌مزامیر و معازف داشتند . و براین تاویل تقدیر آن باشد که یشتري ذوات لهو الحدیث برای آنکه کنیزکان لهو حدیث نباشند خداوندان لهو حدیث باشند و این از باب حذف مضاف باشد و إقامت مضاف إلیه بجای او . أبوامامه روایت کرد از رسول عليه السلام که او گفت حلال نباشد تعلیم‌مغنّیات و زنانی که غنا آموزند بیعشان روا نباشد و بهای ایشان حرام باشد ، وگفت این آیت در مانند این فرود آمد که خدای میگوید « و من النّاس‌من یشتري لهو الحدیث » تا بآخر آیت . آنکه گفت هیچ کس نباشد که آواز بغنا بر- دارد و إلا دو شیطان بیایند وبر دوش او بنشینند و او را بپای میزنند تا خاموش شدن ، و بعضی

(١) ونیز مصلحت تکرار بعض آیات ولطفی که درآن است . (٢) کنیزکهائی

گفتند مراد باشتری استبشار واستبدال و اختیار است . یعنی کس هست که غنا و مزامیر وسماع آن برسماع قرآن اختیار میکند ، وبر این قول مراد به « سبیل‌الله » قرآن باشد. أبوالصهباء گفت عبدالله مسعود را پرسیدم از این آیت گفت هو الغنا والله . سرود است آن بخدایتعالی ابن جریج گفت طبل باشد. ضحاك گفت شرکست ، و هم او گفت غنا مفسده‌مال است و جای سخط‌خداست . عبدالله عباس گفت‌این آیت در مردی آمد که کنیزك خنیاگر بخرید تابرای او غنا میگفت پیوسته . وهر حدیث که ترا از ذکر خدای مشغول کند آن لهو باشد .قتاده گفت همه لهو و لعب در تحت این شود . عطا گفت ترّهات است و حدیث بی‌فائده . مکحول گفت هر کس که او کنیزك خنیاگر خرد تا برای او غنا گوید و بر آن اصرار کند تا بمردن من بر او نماز نکنم . قال‌الله تبارك و تعالی «و من الناس من یشتري لهوالحدیث ـ الایة »أبو-أمامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت که خدای تعالی مرا بفرستاد تاهدی و رحمت‌عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و معـازف و اوتار و بتان را محو کنم و کارهای جاهلیّت را ، و خدای سوگند خورد بعزّت‌خود که هیچ بنده‌ای نباشد که او شربت خمر باز خورد (۱) بقصد إلاّمانند آن شربت صدید دهم او را در قیامت اگر آمرزیده باشد و اگرمعذّب ، و هیچ کس نباشد که کودکی‌را شربت خمر دهدیا ضعیفی را و إلامانند آن شربت صدید او را اگرمعذب و اگر مغفور بود، و هر کس خمر رها کند برای من اورا از حوضهای قدس آب دهم ،آنگه گفت آلات مزامیر خریدن و فروختن وبهای آموختن و تجارت کردن بآن حرام بـاشد . حمّادبن إبراهیم گفت غنا نفاق در دل رویاند ، واصحاب مـا را عادت آن بود که هر کجا دیدندی بشکستندی . محمّد بن المنکدر گفت در أخبار چنین شنیدم که خدای تعالی روز قیامت گوید کجا اند آنانکه‌سمعهای خود منزّه‌داشتند از لهو و مزامیر شیطان ایشان را در ریـاض مسك من برید . فرشتگان را گوید بندگان مرا حمد وثناء و تمجید بشنوانید و بگوئیدایشان را « لا خوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون » شما را امروز هیچ غمی و اندوهی نخواهد بودن [(لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) تامردمان راازراه‌خدای گمراه کند بی‌علم](۲) (وَيَتَّخِذَهَا هُزُواً) و آنرا فسوس وسخریّت گیرد. حمزه و کسائی‌وخلف و یعقوب خواندند بنصب ذال عطفاً علی قوله«لیضلّ» و باقی‌قرّاء برفع خواندند علی الاستیناف أو عطفاً علی‌قوله « یشتري » (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) ایشانرا عذابی بود خوار کننده .

(۱) بازخوردن چنانکه پیش ازاین گفتیم بمعنی نوشیدن استعمال شده‌است .

(۲) ما بین قوسین مکرراست برای ربط جمله بعدازآن .

(وإذا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنا) و چون آيات ما براوخوانند (وَلّىٰ مُسْتَكْبِراً) پشت بروكنداز روى تكبّر(كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها) پندارى كه نشنيدآنرا (كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً) پندارى در گوش اوازآن شنيدن گرانى هست چون حديث لغو شنوند و سماع لهو كنند گوشش يكى دو شود، وچون آيات من خوانند براو خويشتن كر سازد تا پندارى در گوش او گرانى دارد و از روى معنى قول شاعر بدين نسبتى دارد :

صُمٌّ إذا سَمِعُوا خَيْراً ذُكِرْتُ بِهِ　　وإنْ ذُكِرْتُ بِسُوءٍ عِنْدَهُمْ أذِنُوا(١)

آنگه گفت:(فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أليمٍ)اين كس‌را بشارت‌ده بعذابى أليم‌مولم،وبيان كرديم كه‌بشارت‌در عذاب مجاز باشد ازروى عرف واگر چه ازروى وضع‌رواست كه در هردو حقيقت بودچو او خبرى باشد كه اثرآن بر بشره پيدا شود .

(إنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ) گفت آنانكه ايمان آرند و عمل صالح كنند ايشان را بهشت نعيم باشد از جمله هشت بهشت نعيم است .

(خالِدِينَ فِيها) درآنجا هميشه باشند و نصب او برحال است (وَعْدَ اللهِ) اى‌وعدهم‌الله ذلك وعداً (حَقّاً) خداى ايشانرا وعده داد وعده درست (وهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ) و او عزيزو غالب و حكيم و داناست (خَلَقَ السَّمٰواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وألقىٰ في الأرْضِ رَواسِيَ أنْ تَمِيدَ بِكُمْ) لئلاّتميد بكم (وأنْزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأنبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ـ الاية) أى‌من كل‌نوع حسن از هر نوعى از أنواع نبات نيكو برويانيم بآن باران ، و مثل اين آيات را يك‌دوجا تفسير رفته است باستقصا .

(هٰذا خَلْقُ اللهِ) اينجمله كه خبر داد خلق خداست كه خداى آفريد بنماى مرا تا اين بتان راكه شما مى‌پرستيد بدون او چه آفريده اند چون ميدانند كه چيزى نيافريدند و نتوانند . بدانيد كه شما در عبادت ايشان برضلالت وگمراهى روشن ميباشيد .

(وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الحِكْمَةَ) ما لقمان را حكمت داديم يعنى عقل و علم و فهم و إصابت و سداد رأى (٢) محمّد بن إسحاق بن يسار گفت هو لقمان بن باعور بن ناحود بن تارخ

(١) يعنى چون مرا به‌نيكى يادكنند ايشان كر باشند وچون ببدى يادكنند گوش فرا دهند .

(٢) خداوند باين‌آيه براى مسلمانان بيان‌كرد كه حكمت نعمتى‌است بزرگ كه خداوند بهركس ندهد وكسيكه لايق‌آن باشد نعمت بزرگى باو داده‌است وعقل و فهم‌كه بدان چيزها را بداند و حقائق اشياء را دريابد مذموم نيست . اگرگوئى اهل شرع ازحكمت مذمت ميكنند گوئيم محال است مسلمان درمقابل نص قرآن سخنى مناقض‌آن گويد واگر كسى ازعقل وحكمت مذمت كنددرحقيقت‌مخالفت‌قرآن *

أبی إبراهیم‌وهب گفت پسرخواهر ایّوب بود . مقاتل گفت پسر خـالهٔ‌أیّوب بود. واقدی گفت قاضي بنی‌إسرائیل بود ، و علماء اتفاق کردند برحکمتش و کس نگفت پیغامبر بود إلاعکرمه که او گفت پیغامبر بود. عبدالله‌عمر گفت ازرسول ﷺ شنیدم که‌او گفت‌حقاًأقول حقّست اینکه من میگویم لقمان پیغمبر نبود ولیکن بنده بود دماضی‌درکارها بجدواجتهاد بسیار تفکر ، نیکو یقین، أحبّ الله وأحبّه الله خدای‌را دوست‌داشت‌وخدای‌اورادوست‌داشت وخدای منت‌نهاد براو بحکمت ، درنیمه روز خفته بود ندائی شنید که او را گفتند یا لقمان خواهی تا ترا خدای بخلیفه کند در زمین‌تا میان مردمان حکم کنی بحق ؟ جواب داد که اگر خدای تعالی مرا مخیّربکند من اختیـار عافیت کنم نه اختیار بلا ، و اگر مرا فرماید وایجاب کندبسمع‌وطاعت برابر کنم(۱) چه دانم که اگر با من این بکند مرا معاونت کند و عصمت دهد . او را ندا کردندبا آوازی که‌اوشنود و شخصی را ندید : چرا ای لقمان ؟گفت برای آنکه حاکم را حوادث پیش آید و باشد که‌در ظلمات شبهات افتد اگر مدد توفیق و معونت او را در یابد نجات یابد از آن و اگر خطا کند درآن. ره بهشت خطا کرده باشد ومن آن دوست‌تر دارم که دردنیا ذلیل باشم از آنکه شریف باشم ، و دانسته ام که هر که دنیا برآخرت اختیار کند بدنیا نرسد و آخرت از وفائت شود . فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق‌و حکمت‌او ، بخفت خفتنی چون بر خاست خدای او را حکمت داده بود . خلافت راپس از آن‌بداود عرض کردند قبول کرد و در محنت افتاد یکروز داود ولقمان بیك جای حاضر آمدند داود گفت طوبی لك یا لقمان خنك ترا ای لقمان که‌ترا حکمت دادند وبلا ازتو بگردانیدند و مرا بخلافت امتحان وإبتلا کردند ، بعضی گفتند. لقمان بنده بود حبشی صنعت او درودگری بود . سعید بن المسیّب گفت درزی (۲) بود اما آنچه روایتکردند از حکمت لقمان محمّد بن عجلان روایت کرد که از کلمات حکم او یکی اینست که گفت « لیس‌مال کصحّة ، ولا نعیم کطیب نفس » هیچ مال چون تندرستی نیست ، و هیچ‌نعمت چون دل خوشی نیست . أبوهریره گفت روزی مردی بلقمان بگذشت و خلقی عظیم بر وی جمع شده بودند و او حکمت میگفت از او می‌شنیدند و مینوشتند گفت تو آن بنده‌ای که فلان جای شبانی ما میکردی ؟ گفت بلی ! گفت بچه اینجا رسیدی ؟ گفت « بصدق الحدیث و اداء

---

* کرده‌است و اگر گوئی‌مراد ازاین حکمت احکام شریعت‌است گوئیم صحیح‌نیست زیراکه لقمان پیغمبر نبود وآنچه میگفت بوحی نمیگفت بلکه بفهم و عقل میگفت و اگر گوئی بعضی بمتابعت عقل طبیعی و دهری شدند گوئیم آن بمتابعت وهم است نه عقل.

(۱) ترجمه اقابله

(۲) یعنی خیاط بود و درزی خیاط است و اما درزیگر صحیح نیست .

الامانة و ترك مالا يعنيني » براست گوئی و اداء امانت و ترك آنچه مرا بكار نيـايد . خالد ربعي گفت لقمان بنده بودحبشي يك روز خواجه‌اش او را گفت برو گوسفندی بكش و آنچه از او پاكتر باشد بيار ، او برفت و گوسفندی بكشت و دل و زبان پيش او برد ، گفت از اين پاكتر هيچ نديدی ؟ گفت نه گفت برو و ديگری بكش و آنچه پليد تر باشد از او بيار ، او برفت و گوسفندی ديگر بكشت و هم دل و زبانش پيش او آورد ، گفت عجب از كار تو چون ترا گفتم پاكتر چيزی بيار دل و زبانش آوردی. چون گفتم پليدتر چيزی بيار هم دل‌وزبان آوردی چرا چنين آمد ؟ گفت بلی چون پاك باشد ازين دو پاكتر نباشد . و چون پليد باشد از اين دو پليد تر نباشد . انس مالك گفت يك روز لقمان پيش داود آمد داود درع می‌بافت و او نديده بود خواست تا بپرسد از او كه‌اين چيست وچه‌كار راشايدو برای چه می كنی‌حكمتش رها نكرد كه بپرسد چون تمام بكرد برخاست و بپوشيد و گفت نيك پيراهن كارزار است اين، لقمان گفت «إن من الحكم الصمت و قليل فاعله » خاموشی از حكمتست وليكن كم كس كار بندد . عكرمه گفت لقمان غلامی بود ازان دهقانی و او را جز او غلامان دگر بودندايشان را بباغ فرستادی تا ميوه آرند ايشان ميوه نيكوتر بخوردندی و لقمان هيچ نخوردی او گفت چرا ميوه بد می‌آريد همانا آنچه نيك است از آن می‌خوريد و آنچه ردی است پيش من می‌آريد؟ گفتند لقمان‌می‌خورد. لقمان گفت‌بفرمای تاپاره‌ای‌آب گرم‌آرند وما را ده تا بازخوريم تا هر كس آنچه خورده باشد قی كند همچنين كردند ازگلوی لقمان جز آب تهی بر نيامد و ازگلوی ايشان آنچه خورده بودند بر آمد، گفتند اول چيزی كه از حكمت لقمان شنيدندآن بود كه خواجه‌اش در طهارت جای رفت و دير مقام كرد چون بر آمد لقمان گفت‌يا سيدی‌دير مقام مكن اينجا كه جگر از آن رنجور شود و ناسور آرد و حرارت بر سر دهد بفرمود تا اين كلمـات را بر در طهارت جا بنوشتند تـا هر كه در او شود بخواند و كار بندد . عكرمه گفت روزی خواجهٔ او مست بود با مقامران ومخاطران خود گرو بست كه آب بحيره جمله بازخورد چون هشيار شد بدانست كه بد گفته است در گرو بماند و مقمور شد ، لقمان را بخواند و گفت ترا برای كارهای مشكل دارم چه تدبير دانی اينرا ؟ گفت رها كن تا بيايند و مطالبت كنند آمدند و مطالبه كردند لقمان گفت اوگرو بر آب بحيره بست آنچه اين ساعت دروست،شما برويد و ماده رودها ازو بگردانيد تا او باقی‌باز خورد . گفتند مـا نتوانيم ماده ازو بازبريدن گفت او نيز نتواند باز خوردن اورا ماده رودها زيادت می كند . بكر بن عبدالله المزنی گفت

زدن پدر فرزند را هم چنان نافعست که رود کشت را . عبدالله بن دینار گفت لقمان ازسفری در آمد همسایه خود را دید در راه گفت از پدرم چه خبر داری گفت بمرد گفت الحمدلله ملکت أمري ، من مالك کار خود شدم . از خانه‌ام چه خبر داری ؟ گفت بمرد گفت جدّد فراشي بسترم نو شد ، از خواهرم چه خبر داری ؟ گفت بمرد گفت عورة سترهاالله عورتی بود که خدای‌بپوشید، گفت خبر برادرم چه داری ؟ گفت بمرد گفت انقطع ظهری پشتم شکسته شد (أَنِ اشْكُرْ) التقدير و قلنا له گفتیم او را که شکر کن خدایرا (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ) و هر که شکر خدای کند برای خود کند چه نعمت اینجا بر او زیادت شود و آنجا ثواب شاکران یابد پس مراعات نصیب خود کرده باشد این سرای و آنسرای (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که او کفران نعمت کند و بخدای کافر شود (فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) خدایتعالی از شکر او بی‌نیاز است وحمید است یعنی مستحق شکر است اگر او شکر کند واگر نکند و این فعیل بمعنی مفعول است و اول فعیل است بمعنی فاعل . مجاهد گفت لقمان بنده سیاه سطبر لب پاشنه کفیده بود .

(وَإِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ) یاد کن ای محمّد چون لقمان پسرش‌را گفت در آنحال که او را پند می‌داد اول پندش این بود که (لا تُشْرِكْ بِاللهِ) نگر تا بخدای شرك نیاوری و با او أنباز نگیری (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)که شرك ظلمی باشد عظیم یك معنی ظلم در او آن باشد که شریك نه بجای خود نهاده باشد و ظلم در تازی وضع الشیء فيغير موضعه بود . یکی آنکه برخود ظلم کرده باشد بجلب مضرّت‌عقاب باین قول و این اعتقاد. مفسّران گفتند نام پسر او أنعم بود . آنگه خدای تعالی گفت :

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ) ما أندرز کردیم آدمی را بمادر و پدرش یعنی در حق هردو (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ) مادر باو بارگرفت ضعفی بر ضعفی . گفتند ضعف‌نطفه پدر خواست بر ضعف نطفهٔ مادر ، وگفتند آن ضعف خواست که بمادر رسد در حال حمل مرة بعد أخرى ، و گفتند آن ضعف خواست که باو رسد فيحالتي الحمل و الوضع ، وگفتند آن ضعف خواست‌که بمادر و فرزند رسد فی حالة الوضع ، و گفتند ضعف فرزند خواست در رحم مادر تارة نطفة‌ثمّ علقة‌ثمّ مضغة إلى آخر الایه عبدالله عباس گفت‌شدّة علی‌شدّة جهد و سختی رنج خواست چو وهن در کلام عرب ضعف باشد و حبل واهن و أمر واهن أی ضعیف . قال زهير شعر :

فَكَمْ تَقَوَّوْا بِحَبْلٍ واهِنٍ خَلِقٍ لَوْ كانَ قَوْمُكَ فِي أَسْبابِهِ هَلَكُوا(۱)

(وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ) و از شیر باز کردن او در دو سال باشد ، و آیت دلیلست بر ـ آنکه[رضاع]شرعی دوسال بود پس از آن هر شیر که دهد حکم رضاع ندارد و تحریم ندارد (أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ) اینکلمه موصی بهاست وصیّت این بود که شکر من کن و شکر مادر و پدرت (إِلَيَّ الْمَصِيرُ) چو باز گشت شما و همه خلقان با منست تاهر کسی را بسزا جزا دهم . آنکه خبر داداز آنچه ترادر آن باب طاعت ایشان نبایدداشت گفت :

(وَإِنْ جاهَداكَ) و اگر برتو زور کنند (عَلى أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما) وترا بر آن حمل کنند که شرك آر بمن چیزیکه ترابآن علم نباشد طاعت ایشان مدار (وَصاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً) و در دنیا بـا ایشان بمعروف و نکوئی صحبت میکن (وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ) وره آنان سپر که ایشان بامن گریختند (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ) پس بازگشت شما با منست من خبر دهم شما را بآنچه کرده باشید ، گفتند آیت درسعد أبووقّاص آمد و مادرش و آنکه او نذر کرد که طعام نخورد تا از مسلمانی برنگردد وسه روز طعام نخورد واین قصّه رفته است در سورة العنکبوت .

(يا بُنَيَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ) این از کلام لقمانست که خدای تعالی ازاوحکایت کرد که گفت پسررا .

« یابنی » ابن کثیر خواند در روایت راویان الا ابن فلیح یا بنی بسکون یاء ، و بـاقی قرّاء بیای مشدّد إلاّ که حفص مفتوح خواند و باقی قرّاء بکسر یاء باتشدید. گفت ای پسرك من « إنّهاإن تك مثقال حبّة » مدنیان مثقال خواندند برفع بر آنکه کان تامّه باشد بمعنی حدث و باقی بنصب علی أنّه خبر کان و قوله « فتکن » جزم است علی العطف علی قوله « إن تك » و جزاء شرط قوله « يأت بها الله » و قوله «إنّها» در ضمیر خلاف کردند . بعضی گفتند ضمیر قصّه است چنانکه در مذکر ضمیر شأن و کار باشد، و کوفیان این را عمادمیخوانند، و گفتند ضمیر قبل الذکر علی شریطة التفسیر است ، و گفتند کنایت است از خطیئه یا از فعل که اقتضاء جزا کند، و برای آن فعل مثقال را تأنیث کرد که مضاف است با مؤنّث کقولهم ذهبت بعض أصابعه و خربت سور المدینة،و کقول الشاعر :

---

(۱) چه بسیار خودرا نیرومند خواستند بریسمان سست وکهنه واگر قوم تو بدان ریسمانهامتوسل بودند هلاك میشدند .

وَتَشْرَقُ بِالقَوْلِ الَّذي قَدْ أَذَعْتَهُ كَمَا شَرِقَتْ صَدْرُالقَنَاةِ مِنَ الدَّمِ (۱)

أما معنی آیت . مقاتل گفت که پسر لقمان گفت پدر را که اگر من درسرّ خطیئتی کنم کوچك ، خدای با روی من آرد ؟ او بجواب گفت «یابنیّ إنّها» آن‌خطیئه اگر بخردی چندان باشد که سپندان دانه (۲) (فَتَکُنْ فِي صَخْرَةٍ) آنکه در میان‌سنگی‌بپوشند که تادر آسمان یا در زمین پوشیده و پنهان باشد بوقت جزا و حساب خدایتعالی آن با میان آرد وبر-آن حساب کند وجزادهد، وقوله «فی‌صخرة » قتاده گفت فی‌جبل درضمن کوهی باشد .عبدالله عباس گفت مراد بصخره آن سنگ است که درزیر هفتم زمین است که‌أعمال‌فجّار بر آن‌نویسند و آنسنگ سبز است (۳) و خضرت آسمان ازو است. سدّی گفت خدایتعالی زمین را برسرو(٤) و سنام گاوی نهاد و قوایم او را جای قرار نبود ماهی را بیافرید او پایها بر پشت ماهی نهاد وشکم‌ماهی بر آب‌نهادودرزمین آب قرار گاهی‌ازسنگ کردو آن‌سنگ‌بر کتف‌فرشته نهادوقدم آن فرشته برین‌صخره‌است که‌لقمان گفت پسرش‌را «إنّهاإن تك‌مثقال‌حبّة من‌خردل‌فتکن‌في‌صخرة» و آن صخره بر باد نهاد و باد بقدرت او ایستاده است قوله (يأتِ بِهَااللهُ) خدای بیارد آنرا برای جزا و مکافات (إنّاللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) که خدای تعالی لطیف و لطف کننده است و دانا .

(یا بُنَيَّ) ای پسرك من (أَقِمِ الصَّلوٰةَ) نماز بپای‌دار در اوقات خودبأرکان وشرایطش (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) وأمر بمعروف کن ونهی منکر کن (وَاصْبِرْ عَلىٰ مٰاأَصَابَكَ) وصبر کن بر آنچه بتو رسد (إنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ) این‌کارهااز جمله عزم امور است‌یعنی از کارها واجب . عبدالله عباس گفت من حزم الامور از احتیاط کارها است .

(وَلا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) نافع وأبو عمر وحمزه و کسائی خواندند تصاعربألف من المصاعرة و در شاذ نخعی وابن محیصن و یحیی بن وثاب و اعمش همچنین خواندند وباقی قرّاءولا تصعّر من التصعیر . عبدالله عباس گفت معنی آنست که تکبّر مکن‌بر مردمان وروی از ایشان مگردان در آن وقت که با تو سخن گویند . مجاهد گفت این کسی باشد که میان او و دیگری کینه باشد چون او را بیند از او اعراض کند و روی‌بگرداند. عکرمه گفت آن

---

(۱) شعر ازاعشی‌است یعنی سرخ‌رو شوی‌بسخنی‌که انتشاردادی چنانکه‌بالای‌نیزه بخون‌سرخ‌شود .

(۲) سپندان دانه ترجمهٔ حبهٔ خردل است .

(۳) معلوم نیست عبدالله عباس این سخن ازکه شنیده‌است باری سخن اوحجت نیست وبنظرمیرسد درمقام تمثیل نظر بسنگ معین نباشد .

(۴) سرو شاخ‌است وسدی هم این تفسیررا ازمعصوم روایت نکرده‌است .

باشد که از کبر کردن می‌پیچد مؤرّج گفت یعنی روی ترش مدار بر مردمان، وأصل کلمه از میل است یقال رجل أصعر إذا کان مایل العنق و جمعه صعر ومنه الصعر الداء الذی یأخذ الابل فی أعناقها حتی تلفت أعناقها قال الشاعر یصف ابلاً .

وَرَدْناهُ فِي مَجْرَى سُهَيْلٍ يَمانِيا ... بِصُعْرِ البُرى مِنْ بَيْنِ جَمْعٍ وخارِجِ (١)

أی مایل البری . وقال آخر :

وكُنّا إذا الجَبّارُ صَعَّرَ خَدَّهُ ... أَقَمْنا لَهُ مِنْ دَرْئِهِ فَتَقَوَّما (٢)

(وَلا تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً) در زمین مرو ببطر . مصدری است در جای حال أی مرحاً (إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ) که خدای دوست ندارد هرمتکبّری فخور یعنی فخر کننده . و مختال مفتعل است از خیلاء و هي الکبر ، و فخور بنای مبالغت است . عبدالله عمر گفت مردی بیرون آمد از سرای تبختر کنان میرفت در جاهلیت حلّه پوشیده و بخود فرو مینگرید خدایتعالی زمین را فرمود تا او را فرو برد فهو یتجلجل فیه إلی یوم القیمة تا بروز قیامت بزمین فرو میشود .

(وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ) گفت قصد کن در رفتنت، و قصد میانه کارها باشد بین الاسراف و التقتیر یعنی بشتاب مرو و به تبختر مرو . میان این و آن رفتنی گزین . عبدالله عمر گفت رسول ﷺ گفت شتاب کردن در رفتن بهاء و جمال مرد ببرد (وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) أی اخفض وانقص آواز کم کن وبلند مدار که منکر ترین بانگی بانگ خر باشد. مجاهدوقتاده گفتند مراد بأنکر اقبح است یعنی زشت تر بانگی بانگ خر باشد اولش زفیر باشد و آخرش شهیق (٣) . ابن زید گفت اگر در بلندی آوازی فخر بودی خدا نگفتی « إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر » سفیان گفت در این آیت آواز همه چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که بانگ او بی‌فایده باشد. أم سعد روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت سه آواز خدای دشمن

---

(١) بری جمع بره حلقه‌ایست که در بینی شتر نهند ومهار در آن کنند و اگر گردن شتر به بیماری کج شود مهار وحلقهٔ آنهم از یکسوی کج شود وصعر جمع اصعر شتری است که این بیماری دارد و سهیل یمانی ستاره‌ای است معروف چون در بلاد جنوبی دیده میشود آنرا یمانی گویند و مقصود از مجری سهیل ناحیهٔ جنوب است راهی که سهیل میرود .

(٢) ما چنان بودیم که چون ستمگر تکبر میکرد و روی بر میگردانید ما کجی او را راست میکردیم و او درست میشد .

(٣) آخر سخن لقمان است ، لقمان نام عربی است و بدین مناسبت این حکیم را باید از عرب دانست اما نظیر وی در سایر امم بوده است که حکمت را درضمن حکایات وامثال وسخنان کوتاه وبلیغ ادا *

دارد بانگ خربانگ سگ باشدو آوازمویه گر و قوله تعالی :

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ

آیا نمی‌بینید آنکه خدا رام کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه درزمین است وتمام ساخت بر شما

نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدًى وَلا كِتابٍ

نعمتهای ظاهر وپنهان را وازمردمان کسی است که مجادله کند درراه خدا بغیر دانش ونه راهنمائی و نه کتابی

مُنِيرٍ (۲۰) وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ

روشن وچون گفته شود ایشان را که پیروی کنید آنچه فرستاده خدا گفتند بلکه پیروی کنیم آنچه یافتیم ما بر آن

آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ عَذابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَ مَنْ يُسْلِمْ

پدران خودرا یا اگر بود دیو که میخواند ایشانرا بسوی آتش سوزان وکسیکه واگذارد

وَجْهَهُ إِلَى اللهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ وَ إِلَى اللهِ عاقِبَةُ

روی خودرا بدرگاه خدا واو نیکوکارباشد پس بتحقیق که چنگ‌زده بدستهٔ محکمی و بسوی خداست انجام

الْأُمُورِ (۲۲) وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ

کار هـا وهرکه کافر شد پس اندوهگین نکندترا کفراو بسوی ما است بازگشت آنها پس خبردهیم آنهارا

بِما عَمِلُوا إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ

بآنچه کردند بدرستیکه خدا داناست بحقیقت سینه‌ها برخوزداری آنها اندکست پس ناچار کنیم آنهارا

*میکردندوشایدسخنان هریك درذهن شنوندگان با یکدیگرآمیخته حکایت یکیرا نسبت بدیگری دهند. دریونانیان مردی بنام « ازوپ » مشهوراست که قصص وحکایات او شبیه بحکایات لقمان است اما اهل تاریخ معتقدند وی مردی افسانه‌ای است نظیر ملا نصرالدین اما لقمان عرب با اینکه در قرآن آمده مجله لقمان یعنی صحیفه‌ای که نصایح وی درآن مندرج بوددر جاهلیت بین عرب معروف بود ، ودر سیرهٔ ابن هشام است که پیغمبر «ص» مردی سوید نام را به اسلام خواند، او گفت شاید آنچه تو داری مانند آن باشد که من دارم رسول «ص» فرمود توچه داری ؟ گفت مجله لقمان یعنی حکمت لقمان . رسول «ص» فرمود برمن بخوان او بخواند . فرمود این سخن نیکواست وآنچه من دارم نیکوتر است . و طنطاوی درتفسیرخود لقمانرا با یکی ازحکمای بسیار قدیم مصر منطبق ساخته که ۵۵۰۰ سال پیش ازاین میزیست و قدیمترین کتابی که امروز در دست بشر موجود است کتاب او است مشتمل برپند و نصایح و مارا باین تدقیقات حاجت نیست وهمان که درقرآن است مارا کافیست وحکمت لقمان درقرآن مشتمل است بر مبدء و معاد بدلیل عقلی و اینکه واجب بودن شکر نعمت مارا بشناختن حق میکشاند چنانکه متکلمان استدلال میکنند و در حکمت عملیه امرکرده‌است بنماز یعنی عبادت پروردگار بوجهی که عقل بدان راه داشته باشد وامر بمعروف و صبر در بلاها و تواضع ومیانه روی که همهٔ حکما آنرا اصل درهر فضیلت شمرده‌اند .

إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (٢٤) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ

بسوی شکنجهٔ درشت و اگر پرسی تو ازکفار چه کسی آفرید آسمانها و زمین را هرآینه گویند

اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٢٥) لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

خدا بگو سپاس مرخدار است بلکه بیشتر ایشان نمیدانند برای خدا است آنچه درآسمانها و زمین است

إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٢٦) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ

بدرستیکه خدا اوست بی‌نیاز ستوده واگر اینکه بود آنچه درزمین است از درختان قلمان و دریا

يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٧)

مرکب او از پس فنای هفت دریای دیگر تمام نشد سخنان خدا بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (٢٨)

نیست آفریدن شما ونه برانگیختن شما مگر مانند یك نفس بدرستیکه خدا شنوندهٔ بیناست

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا میآورد شب را در روز و میآورد روز را در شب و رام گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٢٩) ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ

همه میروند تا مدت نام برده شده وبدرستیکه خدا بآنچه میکنید آگاه است این بجهة آنست که خدا

هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٣٠)

اوست ثابت وبدرستیکه آنچه میخوانند بجز ازخدا بیهوده است وبدرستیکه خدا اوبلندمرتبهٔ بزرگوار است

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

آیا ندیدی اینکه کشتی میرود در دریا بنعمت خدا تابنماید شمارا ازآیاتش بدرستیکه دراین هرآینه نشانهاست

لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٣١) وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ

برای هرصبرکنندهٔ شکرگوینده وچون فروگیرد ایشانرا موجی که چون سایبانست بخوانند خدا ازروی اخلاص

لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا

مراوراست دین پس چون رهانید ایشانرا به‌بیابان پس ازایشانست راست برطریق عدل وانکارنمیکنند بآیات ما

إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (٣٢) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي

مگر هرغدرکنندهٔ ناسپاس ای مردمان بپرهیزید از پروردگارتان و بترسید از روزیکه جزا ندهد

وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا (٣٣) إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ

پدر بفرزندش ونه از پسران که او بازدارنده است ازپدرش چیزی را وعدهٔ خدا حقست

فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنيا وَ لاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ (۳٤) إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ
پس نفريبد شما را زندگانی دنيا و نفريبد شمارا بخدا ديو فريبنده بدرستيكه‌خدا نزد اوست
عِلْمُ السّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ
دانستن قيامت وميفرستد باران را وميداند آنچه دررحمها است و آنچه نميداند نفسی كه چه كسب ميكند
غَداً وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (★) .
فردا ونميداند نفسی‌كه بكدام زمين می‌ميرد بدرستيكه خدا دانای آگاه است .

قوله تعالى (أَلَمْ تَرَوا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ) خدايتعالى‌مسخّر كرد برای شما آنچه در آسمان‌وزمين‌است آنچه‌در آسمان‌است‌از آفتاب‌وماه‌وستارگان‌وابروبادوباران‌وآنچه‌از آن‌راجع است بامنافع دين و دنيای شما و آنچه در زمين از جمله اشياء از جماد و حيوان و كشتي ودريا و جز آن (وأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً و باطِنَةً) ابوعمرو و حفص و نافع و ابو- جعفر خواندند نعمه بر جمع نعمت واضافه باضمير نام خدای ، وباقی‌قرّاء بتاءمنوّن برواحد در معنی بسيار قولها گفتند مجاهد گفت و سفيان آن نعمت گفتن لا إله إلاالله است و توحيد و عبدالله عباس گفت نعمت ظاهر دين است و حسن الحال ، ونعمت باطن نعمتي است كه‌خدای داند . مقاتل گفت نعمت ظاهر اين خلق مستوی است و روزی و اسلام ، و باطن آنچه خدای پوشد ازگناه بنی‌آدم و پرده بر نمی‌دارد و اطلاع نميدهد كسی را بر آن و عقوبت نميكند بنده رابر آن. ضحّاك گفت نعمت ظاهر حسن صورت است و امتداد قامت و تسويت اعضاء ، و نعمت باطن معرفت است. محمّد بن كعب گفت نعمت ظاهر محمّد است ﷺ ، و باطن معرفت‌است ربيع گفت ظاهر جوارح است و باطن دل . عطاء خراسانی گفت نعمت ظاهر تحقيق شرايع‌و باطن شفاعت . مجاهد گفت نعمت ظاهر اظهار اسلام است و نصرت بر دشمنان دين ، و بـاطن مدد فرشتگانست. ضحّاك گفت‌عبدالله عباس را پرسيدم ازآيت گفت من ازرسول خدای‌پرسيدم رسول ﷺ گفت اما نعمت ظاهر اسلام است و حسن خلق و روزی ، و نعمت باطن پرده كه‌بر- تو و گناه تو فرو گذاشت . آنكه گفت يا ابن عباس خدايتعالی مرا گفت من مؤمن‌را سه خير دادم يكي آنكه پس از انقطاع عملش دعاء مؤمنان با او صرف كنم تا كفّارت گناه او باشد ، و دوم در در مرگ ثلث مال او را دهم تا بخيراتي كند،سه‌ام‌پرده‌ای بلو فرو پوشيدم و گناهان او را بپوشانيديم كه اگر بعضی از آن مردم را آشكار شدی عزيز تر كسی از آن او و او را بينداختی از اهل و ولد . محمّد بن علی ترمدی گفت نعمت ظاهر اينست كه‌«اليوم اكملت لكم

دينكم و أتممت عليكم نعمتي»، و باطن آنكه«ورضيت لكم الاسلام ديناً » حارث بن الاسد گفت نعمت‌ظاهر دنيا استو نعمت باطن عقبى. آنكه اهل اشارت در او بسيار گفتند عمرو بن عثمان الصدفى گفت نعمت ظاهر تحقيق شرايعست و نعمت باطن تضعيف منافع ، و گفتند نعمت ظاهر تسويۀ ظواهر است و باطن تسويۀ سرائر ، و گفتند ظاهر تبيين است فى قوله «يبيّن الله لكم أن تضلّوا» و باطن تزيين است فى قوله « وزيّنة فى قلوبكم » گفتند نعمت ظاهر الرزق المكتسب و باطن اعطاؤه من حيث لا يحتسب ، گفتند ظاهر مدخل غذاست و باطن مخرج اذى ، و گفتند ظاهر جوارح است و باطن مصالح ، و گفتند ظاهر خلق است و باطن خُلق ، و گفتند ظاهر تنعيم است فى قوله « أنعمت عليهم » وباطن تعليم فى قوله «ويعلّمكم مالم تكونوا تعلمون » و گفتند ظاهر عطا است و باطن صرف بلا، و گفتند نعمت ظاهر دعوت است فى قوله « والله يدعوا إلى دار السلام » ونعمت باطن هدايت في قوله « ويهدي من يشاء إلى صراط مستقيم » و گفتند نعمت ظاهر آنستكه چون ذكر طاعت تو كرد مفصّل كرد فى قوله « التائبون العابدون» وفى قوله «إن المسلمين والمسلمات» و فى قوله « قدافلح المؤمنون ـ الايات » چون بذكر گناه رسيد مجمل گفت در دعوت با توبه « وتوبوا إلى الله جميعاً أيّها المؤمنون » و گفتند نعمت‌ظاهر توفيق طاعتست وباطن عصمت ازريا و سمعه ، و گفتند نعمت ظاهر ذكر زبان است و نعمت باطن ذكر اودر دل‌وجان . گفتند نعمت ظاهر تلاوت قرآنست وباطن علم اوست، و گفتند ظاهر روشنائى روز براى معاش وباطن تاريكى شب براى خفتن وفراش، و گفتند نعمت ظاهر آنستكه اينجا ذكر كرد برتو و باطن آنستكه ذكر در شكم مادر كرد باتو، و گفتند نعمت ظاهرعطايا است وباطن غفران خطايا، و گفتند نعمت ظاهر رفع ذكر است ووضع و زر وباطن شرح صدراست، و گفتند نعمت ظاهر علوّ است وباطن دنوّ أمّا العلوّ ففى قوله«وانتم الاعلون» واما الدنوّ ففى قوله «اولئك المقرّبون» . (وِمِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ) آنكه گفت ازمردمان كسان اند كه جدل ميكنند و منازعت در خدايتعالى بى‌علمى و پيامى و كتابى روشن كه ايشان را هست . گفتند آيت در نضر بن الحارث آمد آنكه كه گفت الملائكة بنات الله فرشتگـان دختران خدا اند .

(وإذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ماأَنْزَلَ اللهُ) چون گويند ايشان را كه پى آن گيريد كه خدايتعالى بشما فرستاد (قالوا) گويند (بَلْ نَتَّبِعُ) بل ما تبع آن باشيم كه پدران خود را برآن يافتيم (أَوَلَوْ كانَ الشَّيْطانُ) گفتندمعنى آنستكه‌چون خدايتعالى گفت‌ره من گيريد ايشان گفتند ما راه دين پدران گيريم حق تعالى گفت و اگر چه آن راه دين پدران شمارا

با عذاب دوزخ خواند یعنی نباید آن راه رفتن و آن متابعت اختیار کردن ، و التقدیر اتفعلون ما قلتم و لو دعاکم ذلك الی عذاب السعیر. أبوعبیده گفت جواب محذوفست تقدیر آنکه ولو کان الشیطان یدعوهم إلی عذاب السعیر فیتّبعونه اگر دیو ایشان را با عذاب دوزخ خواند هم یتّبعونه پی او گیرند.

(وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إلى اللهِ) آنگه گفت هر که او روی خود بنهد بخدای و تن تسلیم کند بخدای و عمل و طاعت خود خالص بکند اورا و کار خود باو تفویض کند (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالعُرْوَةِ الوُثْقى) او دست بجانبی منیع و رکنی وثیق زده باشد که ایمن باشد که منقطع و منهدم نشود . عبدالله عباس گفت عروة وثقی گفتن لا إله إلاّ الله باشد ، و عروه در کلام عرب طرف و جانب باشد و انکه (۱) پیراهن را برای آن عروه گویند که بر طرف باشد و وثقی تأنیث اوثق باشد (وَإِلَى اللهِ عاقِبَةُ الأُمُورِ) و عاقبت کارها با خدای شود یعنی در عاقبت کارها را مرجع با او باشد .

(وَمَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ) آنگه رسول را عليه‌السلام گفت برسبیل تسلیه و دل خوشی دادن هر کس که او کفر آرد بخدای، نباید تا کفر او ترا اندوهگین کند (إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ) که مرجع و بازگشت اینکافران با من است خبر دهیم ایشانرا بآنچه کرده باشند (إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) خدایتعالی عالمست بآنچه در دلهاست یعنی بأسرار وضمائر.

(نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً) گفت ما ایشانرا تمتّع کنیم و بر خورداری دهیم زمانی أندك و آن مدت حیاة دنیا باشد (ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ) آنگه ملجأ و مضطر گردانیم ایشانرا باعذاب دوزخ چو اگر او را بدوزخ برند او مختار نباشد مضطر باشد .

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) و اگر تو بپرسی از ایشان ای محمد که آسمان و زمین که آفرید؟ گویند خدای آفرید، بگو (الْحَمْدُ لِلَّهِ) سپاس خدای را که اقرار از شما بستدم باین و خدای برین محمود و مشکور است . آنگه گفت (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ) بیشتر این کافران ندانند که این آسمان وزمین خدای آفرید از آنجا که نظر نکرده باشند .

(لِلَّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) گفت خدای راست آنچه در آسمانها و زمینست از ملك و ملك و دردست هر که هست ازو عاریتست (إِنَّ اللهَ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ) که او بی‌نیاز و پسندیده است « ولو أنّ ما في الأرض من شجرة أقلام» مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بود که جهودان رسول عليه‌السلام را پرسیدند از روح، خدایتعالی آیت فرستاد « قل الروح من أمر ربّي

(۱) انکه حلقه ایست که تکمه را از آن گذرانند .

الاية » چون رسول ﷺ با مدينه آمداحبارجهودان بيامدند و گفتند تو ميگوئى«وماأوتيتم من العلم إلّا قليلاً» مارا مى‌خواهى يا قوم‌خودرا ؟ گفت همه را گفتند نه در كتاب تو هست كه ما راتوراة داده و در آنجا همه علمى است رسول ﷺ گفت‌توراة‌با آنكه در او علم بسيار است باضافت با علم خداى اندكست وخداى تعالى شما را از آن چيز داده است از آنكه اگر بر او عمل كنيد منتفع شويد . باز گفتند نه توميگوئي «و من يؤت الحكمة فقداوتي خيراً كثيراً» آنرا كه حكمت دهند او را خير بسيار داده باشند واين در علم اندك نباشد خدايتعالى اين آيت فرستاد .

(وَلَوْ أَنَّ ما فِي الأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقلامٌ) گفت اگر هرچه درختست قلمها باشد يعنى قلم كنند (وَالبَحْرُ يَمُدُّهُ) ابوعمرو ويعقوب خواندند والبحر برفع برابتدا و باقى قرّاء بنصب عطفاً على موضع « ما » دريا مدد كند آنراو زيادت دهد هفت دريا پس در كلام محذوفى هست اينجا و آن آنست فتكتب بها فتنفد (مانَفِدَتْ كَلِماتُ اللهِ) كلمات خداى بآن مينويسند آنرابـُن درآيد و برسد ودر كلام خداى نرسد مراد مقدور او است از كلام قديم جل جلاله . چو خدايتعالى از كلام وجز كلام و ساير مقدورات قادر است از هرجنسى الى‌مالا يتناهى گفتند مراد معانى و وجوه و حكم و غير آنست ، وگفتند اين تناهى برسبيل مثل‌است و مبالغة درباب كثرت على أبلغ‌الوجه نه برسبيل تحقيق (إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) خدايتعالى عزيز وحكيمست، درآيت خلاف كردند كه مكيست‌يامدنى عطاء بن‌يسار گفت مدنيست و دگر مفسّران گفتند مكيست والله اعلم.

(ما خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ إِلّا كَنَفْسٍ واحِدَةٍ) آنكه گفت آفريدن شما اول بار وبعث و بر انگيختن شما دوم بازبراو نيست الا چون آفريدن و بر انگيختن يكنفس‌براى آنكه در هيچ دو او را رنجى وتعذّرى نيست . و در كلام مضاف محذوفست و تقدير آنكه‌إلّا كخلق نفس‌واحدة و بعثها ومثله قوله «تدور أعينهم كالّذي يغشى عليه من الموت » أى كدوران عينه . ومثله كثير منها قول الشاعر :

حَسِبْتَ بُغامَ راحِلَتي عِناقاً   وَما هِيَ وَيْبَ غَيْرِكَ بِالعِناقِ (۱)

أى صوت عناق (إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) كه خدا شنوا وبينا است .

(۱) تو ما را سست گرفتى و خرد انگاشتى بانگ‌مركوب راهوار مرا آوازبزغاله‌اى پنداشتى واى بر غير تو كه آن بزغاله نيست.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) آنكه گفت نمی‌بینی یا محمد یعنی نمیدانی خطاب با او و مراد او و امت بر سبیل تذکیر و تنبیه . که خدایتعالی شب در روز می‌آورد و روز در شب بر تفسیری که در آل عمران گذشته (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هر یکی از ایشان روند تا بوقتی مسمّاة نامزد کرده که آنرا مقدر کرده‌اند علی وتیرة واحدة . حسن بصری گفت مراد بأجل اینجا قیامت است (وأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) و خدایتعالی بآنچه شما میکنید دانا است .

(ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) گفتندمعنی آنستکه اواین بآن توانست کرد که خدای است بدرستی و راستی و آنچه شما بدون او می‌پرستید و میخوانید از بتان و سایر طواغیت و معبودان همه بر باطل اند (وأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و خدای بزرگوار وبزرگست .

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ) و تو نمیدانی که کشتی دریا که میرود بامر و فرمان و تسخیر و تذلیل و نعمت و منت اومیرود (لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ) تا با شما نماید بعضی آیات و عجایب خود (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) در این علامات و عجایبی هست هر صابر شاکر را که بربلا صابر باشد و برنعمت شاکر. وفعّال و فعول هردوبناء مبالغتست ، و گفتند مراد آنست لایات لکلّ مؤمن برای آنکه هر مؤمنی صبور و شاکر باشد . چه ایمان مشتملست برین دو خصلت من قوله عليه السلام « الايمان نصفان نصفه شكر ونصفه صبر » گفت ایمان دونیمه است یك نیمه شکر ویك نیمه صبر .

(وإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ) آنکه حدیث راکبان دریا کرد و نعمت او بایشان و کفران ایشان بآن نعمت گفت چون برسد ایشان را یعنی چون بنزدیك ایشان رسد موجی در دریا نزدیك آن باشد که بسر ایشان در آیدو ایشان راباز پوشد (كَالظُّلَلِ) مقاتل گفت کالجبال چون کوهها . کلبی گفت کالسحاب چون ابر، و ظلل جمع ظلّة باشد و ظلّة سایبان‌بود. موج‌را بآن تشبیه کرد در کثرت و ارتفاعش چنانکه نابغه گفت در صفت دریا :

يُما شبهِنّ أخضَرُ ذُو ظِلالِ   عَلَى حافاتِهِ فِلَقُ الرِّبابِ (۱)

و موج را با آنکه واحد است تشبیه بجمع از چند وجه باشد یکی ابعاض و اجزاء او خواست چه موج متراکب بود ، و وجهی دگر آنکه موج مصدر است واحد و جمع او یکی باشد (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) عند آن حال خدای را بخوانند باخلاص و دعا وعبادت

(۱) مراد ازاخضر دریای کبود است و ذو ظلال صاحب امواج و فلق الرباب پاره وقطعه‌ابرسفید یعنی باآن ابرها همراه است دریای سبز مواج پاره ابرهای سفید که درکنار آن روانند.

او را خالص دارند و دین اینجا طاعت است و تذلّل (فَلَمَّا نَجَّیٰهُمْ إِلَی الْبَرِّ) چون ایشانرا برهاند و با زمین خشك برد دو گروه شوند بهری از ایشان مقتصد باشند . عبدالله عباس گفت یعنی وفا کنندبا آنچه گفته باشند . ابن کیسان گفت مؤمن باشند . مجاهد گفت در قولمقتصد باشند نه در ایمان. کلبی گفت میانه باشند چوکافران در کفر و کفران مختلفند همه یك طریق ندارند . بعضی هستند که کافر ترند و این لایق تر است بظاهر . آنگه آنچه معادل اینست از کلام بیفکندللدلالة علیه و التقدیر و منهم جاحد للنعمة ، و بهری ازیشان جاحد و کافر نعمت باشند (وَما يَجْحَدُ بِآیاتِنا) آنگه گفت بآیات ما جحود نکنند إلا هرغدّاری کافری ، و گفته اند ختر بلیغتر ازغدرباشد قال عمروبن معدی کرب :

فَإِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَ أَبا عُمَيْرٍ مَلَأْتَ يَدَيْكَ مِنْ غَدْرٍ وَخَتْرٍ(۱)

آنگه در آمدودروعظ مردم گرفت گفت:

(يا أَيُّهَا النّاسُ) ای مردمان از مؤمن و کافر و برّ و فاجر (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسیداز خدای خود و اجتناب کنید از معاصی او (وَاخْشَوْا يَوْماً) و بترسید از روزیکه (لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ)که هیچ پدر غنی نکند از فرزندش و او را سود نتواند کردن و بجای او نبایستد و خویشتن فدای او نکند (وَلا مَوْلُودٌ) و نیز هیچ فرزندی غنی نکند از پدرش .

(إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ) وعده خداحق است ودرست(فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا) نبایدتازندگانیدنیا شما را مغرور کند و بفریباند(وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ) و شما را مغرور مکناد بخدا شیطان . و الغرور الکثیر الاغترار بنـاء مبالغتست . بیشترمفسّران گفتند مراد شیطاناست. سعید جبیر گفت غرور آن باشد که معصیت کند و بر خدای تمنای مغفرت کند . آنگه گفت :

(إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ) مفسّران گفتند آیت در مردی آمد نام او وارث بن عمرو از أهل بادیه بیامد و رسول را پرسید که قیامت کی خواهد بود ، و خبر ده مارا تـا باران امسال چند خواهد آمد که دل مـادر آن بسته است برای مواشی . و أهل من آبستن است بگو تا چه زاید چون بار بنهد ، و بگو تا حال ما فردا چه خواهد بودن ؟ و بگو تا من بکدام زمین خواهم مردن؟ خدایتعالی این آیت فرستاد. عبدالله عمر گفت که رسول عليه السلام گفت مفاتیح الغیب خمس فیقوله « و عنده مفاتح الغیب » آنگه این آیت بر خواند « إنّ الله عنده علم الساعة » تا بآخر . عمرو بن سعید گفت رسول را که یا رسولالله علمی هست کهترا

(۱) اگر اباعمیر را بینی دو دست خودرا از کید و حیله پر کردهای.

نداده‌اند؟ گفت مرا علم بسیار نیکو داده اند ولیکن بسیارعلم است که مرا نداده اند ، آنگه این آیت برخواند و گفت این پنج چیزجز خدای نداند حق تعالی گفت در این آیت که‌علم قیامت بنزدیك خدا است، وعلم آنکه باران کی فرود آورد (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) واوداند که در رحم آبستن چیست از نر و ماده ، وکس نداند که‌فردا چه خواهد کردن. قوله(وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ) وکس‌نداند که بکدام زمین فرمان‌خدا باو رسد ،وقوله « بأی أرض » با آنکه زمین‌مؤنث است در او چند قول گفته اند : یکی‌آنکه‌اُبیّ‌کعب‌بأية أرض خواند جز آنستکه این شاذ است ، وجهی دیگر در او آنستکه أرض را تأنیث حقیقی نیست‌هم تذکیر روا باشد وهم تأنیث واگرچه تأنیث غالب، وگفتند مرادبزمین مکانست رجوعاً إلى المعنى وعلى هذا قول الشاعر :

فَلا مُزْنَةٌ وَدَقَتْ وَدْقَها و لا أَرْضٌ أَبْقَلَ إِبْقالَها (۱)

(إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) خدایتعالی عالمست و دانا، و تکرار برای اختلاف‌لفظ کرد

((سورة السجده))

و این سوره مکی است و عدد آیات او سی است در کوفی ، و بیست و نه عدد در بصری، و سیصد و هشتاد کلمتست ، و هزار و پانصد حرفست . عبدالله عباس روایتکرد از ابیّ کعب که رسول علیه‌السلام گفت هر که او سورة السجدة بخواند چندان ثواب دهند او را مثل ثواب آنکس که شب قدر در عبادت با روز آرد . جابر عبدالله أنصاری گفت رسول علیه‌السلام هیچ شب نخفتی تا این سوره و سورة الملك بر نخواندی و گفتی این دو سورت زیاد است بر دیگر سوره‌های قرآن بهفتاد حسنه ،و هر که‌این‌دوسورت بخواند اورا هفتاد حسنه بنویسند وهفتاد سیّئه‌بسترند وهفتاد درجه برفع کنند .

(۱) هیچ ابری نبارد چنانکه باید و هیچ زمین سبزه نرویانید .

(((سورة السجده ثلاثون آيه وهى منزلة فى مكة)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

الٓمٓ (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ

فروفرستادن قرآنى است كه نيست شكى در آن از پروردگار جهانيان　ميگويند اهل مكه

افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ

كه بافته محمد قرآنرا بلكه قرآن حقست از پروردگارت تا بيم كنى قومى را كه نيامد ايشانرا هيچ بيم كننده پيش از تو

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) أَللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ

تا شايد ايشان راه يافته شوند　خداست آنكه آفريد آسمان ها و زمين را و آنچه ميان آن دواست در شش

أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا شَفِيعٍ أَفَلا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

روز پس مستولى شد برعرش نيست براى شما ازغير او هيچ دوستى ونه شفيعى آيا پس پند پذير نميشويد

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ

ميسازد كار دنيا را از آسمان بسوى زمين پس بالا ميرود بسوى او در روزى كه هست مقدارش هزار

سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ (۵) ذٰلِكَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) أَلَّذِي أَحْسَنَ

سال از آنچه ميشماريد　اين است خداى مدبر نهان وآشكارا غالب مهربان است　آنكه نيكوئى كرد

كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ

بهرچيزى آفريد اورا و آغاز كرد آفرينش آدمى را از خاك　پس گردانيد فرزند اورا از خلاصه بيرون آورده

مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوّٰيهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصارَ

از آب حقير　پس راست كرد اورا ودميد در او از روح خود وگردانيد براى شما گوش و چشم ها را

وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ (۹) وَ قالُوا ءَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ ءَ إِنّا لَفِي خَلْقٍ

و دل ها را درزمان اندكى شكر ميكنيد　و گويند آيا گم شويم در زمين كه ما هرآينه در آفرينش

جَدِيدٍ (۱۰) بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ (۱۱) قُلْ يَتَوَفّٰيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي

تازه ايم　بلكه آنها بملاقات خدايشان كافرانند　بگو جان بگيرد شمارا فرشتهٔ مرگ كه

وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۲) وَ لَوْ تَرٰى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا

موكل شد بشما پس بسوى پروردگار شما برگردانيده شويد　واگر بينى چون گناهكاران بزير افكنده باشند

رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنّا

سرهای خودرا نزد پروردگارشان گویند پروردگارا دیدیم وشنیدیم پس برگردان مارا بکنیم کارشایسته‌ای بدرستیکه ما

مُوقِنُونَ (۱۳) وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي

یقین دارندگانیم واگرمیخواستیم هرآینه میدادیم هر نفسی‌را آنچه هدایت اوست ولیکن ثابت شد گفتار از من

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ (۱٤) فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ

هرآینه پرکنم دوزخ را از دیوان و آدمیان همه پس بچشید بآنچه فراموش کردید شما رسیدن امروز را

هٰذا إِنّا نَسِيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) إِنَّما يُؤْمِنُ

بدرستیکه ما فراموش کردیم شمارا وبچشید عذاب جاویدرا بآنچه بودید شما میکردید جز این نیست میگرود

بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ

بآیات ما آنها که چون پند داده شوند بآن بروی افتند سجده کنندگان وتسبیح کنند بحمد پروردگارشان و آنها

لا يَسْتَكْبِرُونَ (۱٦) تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً

سرکشی نکنند دور میشود پهلو ها شان ازخوابگاه‌ها میخوانند پروردگارشانرا ازروی ترس وطمع

وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۷) فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ

واز آنچه روزی دادیم ایشانرا نفقه کنند پس نمیداند هیچ نفسی آنچه پنهان داشته برای ایشان ازروشنی چشمها

جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸).

پاداش بآنچه بودند میکردند

قوله تعالی(الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتابِ) تنزیل مرفوع است بخبر ابتدای محذوف. بعضی گفتند «ألم» درمحل رفعست وتنزیل خبر اوست (لا رَيْبَ فِيهِ) دراوشکی نیست، وگفتند صورت خبر است ومعنی نهی أی لاترتابوا فیه ، شك‌مکنید دراو (مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ) من‌تعلّق دارد به «تنزیل» یعنی ازقبل خداست وازنزدیك اوست وبهیچوجه معقول نیست اضافت کلام را بااو جز آنکه فعل اوست و گفتهٔ او .

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ) گفتند«أم» بمعنی بل است بل یقولون أفتریه ، وگفته‌اند میم صله أست ، والتقدیر أیقولون میگویند این کافران که محمد قرآن‌را فرابافته است (بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ)بل این قرآن حق وصدق است ازخدایتعالی (لِتُنْذِرَ قَوْماً) تابترسانی قومی‌را که ایشان را نذیری وپیغمبری نیامد پیش‌ازتو . قتاده گفت امتی بودند امی پیش‌ازمحمد ایشان‌را پیغمبری نبود، عبدالله‌عباس گفت و مقاتل این‌درزمان‌فترت بود میان‌عیسی ومحمد علیهماالسلام(لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ)

تاهماناراه یابند و مهتدی شوند .

(أللهُ الّذي خَلَقَ السّمٰوات وَالأرضَ) خداست آنکه بیافرید آسمانها وزمین وآنچه میان ایشانست در شش روزیعنی درمقداری اززمانی که تقدیر آن شش روز باشد .چو پیش ازخلق آسمان وزمین وآفتاب روز وشب نبود (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى العَرْشِ) آنکه مستولی شد برعرش (مالَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ ولا شَفيعٍ أفلا تَتَذَكَّرُونَ) شمارا بدون او ولی شفیع وشفاعت خواهی ویاری نیست شما أندیشه نمیکنید .

(يُدَبِّرُ الأمرَ مِنَ السّماءِ إلى الأرضِ) تدبیر کارها اومیکند از آسمان تا بزمین گفتند معنی آنستکه وحی اومی‌فرستد از آسمان بزمین بردست جبرئیل عليه السلام (ثُمَّ يَعْرُجُ إليهِ) آنکه بربالاشود باو وبنزدیك او یعنی بآسمان وآن‌جائی است که کسی‌را در آنجا ملکی و ملکی نباشد جزاورا . مختص است قدیم تعالی بتصرف دراو نه آنکه او بر آسمانست ومثله « إنّي ذاهب الی ربّي » درحکایت ابراهیم ، که گفت من بخدای میشوم وخدای بشام نبود وقوله « ومن يخرج من بيته مهاجراً إلى الله و رسوله » یعنی الی المدینه وخدای بمدینه نبود، و(في يَوْمٍ) أی من أیام الدنیا (كانَ مقدارُهُ) یعنی مقدار طریقه (ألفَ سَنَةٍ) در روزی ومسافتی که مقدار آن هزار ساله بود پانصدساله راه بفرود آمدن وپانصدساله راه بصعود وبرشدن یعنی اگر یکی ازبنی‌آدم خواهد تا قطع این مسافت کند بهزار سال قطع تواند کرد براین تأویل . معنی آیت وصف عروج فرشتگان باشد بآسمان ومقدار مدت نزول ایشان. أمّا قوله «تعرج الملائکة والرّوح إليه في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة » براین تأویل مدت مقدار قطع مسافت باشد از زمین تا بسدره منتهی که مقام جبرئیل است ، گفت جبرئیل وفرشتگانی که با او باشند از ساکنان سدره منتهی پنجاه هزار ساله قطع مسافت کنند در روزی ازروزهای دنیا این قول مجاهد استو قتاده و ضحاك . و أبوهریره روایتکرد که رسول عليه السلام گفت یکروز فرشته‌ای آمد بنزدیك من از خدای تعالی پیغامی آورد و چون پیغام بگذارد پای بر گرفت و بر آسمان نهاد ودیگر پایش برزمین بود . بعضی دگر گفتند معنی آیت آنستکه خدایتعالی تدبیر میکند کارهای دنیا را از آسمان تا بزمین در مدت ایّام بقای دنیا آنگه کار و تدبیر کار با او شود پس از انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال بود و آن روز قیامت است ، و أمّا قوله « خمسين ألف سنة» و جمع میان این دو آیت گفتند که معنی آنستکه این روز بر کافر چنین باشد و بر مؤمن چندانکه مردی نمازی از نمازهای فریضه بگزارد ، و گفتند روز قیامت روزی است که آنرا آخر

نباشد ، ممتنع نبود که اوقاتی را از او هزار سال نام نهند . و اوقاتی را پنجاه هزار سال ،و روا بود که این خبر بود از اهوال او وشدّت او بر طریق مبالغه چو عرب ایّام شدّت ومکاره را بطول وصف کنند وایّام سرور را بقصر و این شایع است بنزدیك عرب و عجم در نظم ونثر ایشان فقال بعضهم :

شَكَوْنا إلىٰ أحبابِنا طُولَ لَيْلِنا فقالوا لَنا ما أقصَرَ اللَّيْلَ عِنْدَنا(۱)

و این معنی برفته است جای دگر قوله (مِمّا تَعُدُّونَ) یعنی ازسالیان شما که میشمارید سالی دوازده ماه سیصد و شصت روز .

(ذٰلِكَ عالِمُ الغَيْبِ وَالشَّهادَةِ العَزيزُ الرَّحيمُ) اوست که دانای نهان و آشکار است و عزیز وبخشاینده است .

(أَلَّذي أَحسَنَ كُلَّ شَيْءٍ) آن خدائی که نیکو کرد هر چیزی را (خَلقَهُ)نافع خواند و أهل کوفه«خلقه»علی فعل الماضی ، و معنی آن باشد که نیکو آفرید آنچه آفرید و قوله « خلقه » بر این قراءت جمله باشد از فعل و فاعل در محل خبر بر صفت شيء . و باقی قرّاء خلْقَه خواندند. آنگه دروجه اعراب و معنی او خلاف کردند ، و قول نیکوتر آن است که نصب او بر بدل بود بدل الاشتمال ، وتقدیر آنکه أحسن خلق الشيء ومثله قوله«یسئلونك عن الشهر الحرام قتال فیه » أی عن قتال الشهر. وقول الشاعر :

لَقَدْ كانَ في حَوْلٍ ثواءٍ ثَوَيْتُهُ تَقَضّي لُباناتٍ و يَسْأمُ سائِمُ (۲)

أي في ثواء حول ثوبته . عبدالله عباس گفت مراد باحسان إحكام واتقان است . چو در خلق او بعضی آنست که صورت نیکو ندارد جز آنست که محکم خلق ومتقن است بحسب مصلحت قتاده گفت معنی آنست که بعلم آفرید من قولهم فلان یحسن هذه الصنعة أي یعلمها (وَبَدَأَ خَلْقَ الإِنْسانِ مِنْ طِينٍ) وابتداء خلق آدم از گل کرد .

(ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ) آنگه نسل وفرزندان او را بیافرید از(سُلالَةٍ) یعنی از نطفه و جعل بمعنی خلق است و اصل او هر چیز باشد که از چیزی بیرون آید ؛ و فرزند را سلاله خوانند لانسلاله من الاب والامّ قال الشاعر شعر :

---

(۱) نزد دوستان ازدرازی شب شکوه کردیم گفتند چه اندازه شب برای ما کوتاه بود کوتاه گذشتن شب کنایه از شادی است .

(۲) شعر از أعشی بنی ثعلبه است یعنی در یك سال که آنجا بودم حاجتها بر آورده شد هرچند ملول شونده‌ای ازاین مقام ملول میگردد .

فَجاءَتْ بِهِ عَصْبَ الأَدِيمِ غَضَنْفَراً　　سُلالَةَ فَرْجٍ كانَ غَيْرَ حَصِينِ (۱)

و مثله السليلة قال الشاعر :

سَلِيلَةُ سابِقَيْنِ تَنا جَلا ها　　إذا نُسِبا يَضُمُّهَا الكُراعُ (۲)

(مِنْ ماءٍ مَهِينٍ) از آبی ضعیف و أصله من المهنة و هی الخدمة (ثُمَّ سَوّيهُ) آنگه آدمی را خلقی سواء تمام بیافرید (وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) و روح در او دمید و جان دراو آفرید (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبصارَ وَالأَفئِدَةَ) و شما را چشم و گوش و دل بیافرید (قَلِيلاً ماتَشكُرُونَ) آنگه گفت اندك شکر میکنید او را بر نعمتها که با شما کرد ،و «ما» مصدری است.

(وَ قالُوا ءَإذا ضَلَلْنا فِي الأَرْضِ) ای هلکنا و بطلنا وصرنا تراباً . گفتند چون ما در زمین هلاك و ناچیز و ناپدید شده باشیم و این اصل ضلال است در لغت یقول العرب ضلّ الماء فی اللبن إذا ذهب فیه فلم یظهر ولم یتمیّز و قولهم أضلّ المیّت أی دفنه وقال الشاعر :

و ابَ مُضِلّوهُ بِعَيْنٍ جَلِيَّةٍ　　وَغُودِرَ بِالجَوْلانِ حَزْمٌ وَنائِلُ (۳)

ای دافنوه. وابن محیصن خواند «ضللنا» بکسر لام، وحسن بصری خواند صللنا بصاد غیر معجم من قولهم صلّ اللحم و اصل اذا أنتن چون ما در زمین مردار شویم (ءَ إنّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) مارا دگر باره خلقی نو خواهند آفریدن این منکران بعث و نشور گفتند، حکایت قول ایشان است . آنگه حقتعالی گفت درحق ایشان :

(بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ) ایشان بلقاء خدای وباز گشت باسرای جزاء کافرند.

(قُلْ) بگو ای محمد (يَتَوَفّيكُمْ مَلَكُ المَوْتِ الّذي وُكِّلَ بِكُمْ) که جان

---

(۱) عصب بصادمهمله درهم پیچیده کنایه ازسختی و استحکام پوست و عضلات است و در بعضی کتب بضاد معجمه است یعنی مولودی آورد محکم و نیرومند مانند شیر بچه که ازماده شیر متولد شود، شعر از حسان بن ثابت است. پیشتر گذشته است

(۲) کراع نام زنی است که پسرش از دلیران نامی عرب بود مدح کسی میکند که از دو تن متولد شد و هردو نسب بکراع میرسانیدند واین بیت درصفحه ۱۲۷ جلد هشتم گذشت .

(۳) شعر از نابغه ذبیانی است در رثاء نعمان بن حارث غسانی وجولان جائی است درشام که نعمان را بخاك سپردند و بعین جلیه یعنی حقیقة واضح و مضلوه بضاد معجمه پنهان کنندگان و بصاد بی نقطه نیز روایت کرده اند بمعنی نمازگزاران و راهبان که هنگام دفن او دعا میکردند یا بمعنی خبرآورنده دوم که ازآن یقین بموت وی حاصل میشود و مراد از حزم ونائل خودنعمان است که خردمندوبخشنده بود واورا درزمین جولان رها کرده و مشیعیان خود بر گشتند .

شما بردارد ملك الموت که او را برشماموكّل کرده اند یعنی بقبض روح شما . در خبر است که رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند انواع فرشتگان را میدیدم همه در روی من میخندیدند بابشر وبشاشت وطلاقة وجهفرشتهای‌رادیدم با سهم و هیبت بر کرسی نشسته و لوحی در دست گرفته و در او مینگرید براو سلام کردم مرا جواب داد و در رویمن تبسّم نکرد و چشم با لوح‌افکند، من گفتم یا جبرئیل این کیست که مرا هیچ بشاشتی ننمود ودرروی من بنخندید ؟ گفت این ملك الموت است تا خدای او را بیافریده است هر گز نخندیده‌است من براو فراز شدم و گفتم یا ملك الموت تو بیکساعت بهمه جهان چگونه رسی ؟ گفت من از اینجا که تو بینی که هستم نجنبم ولیکن حق تعالی دنیا در پیش من چنان نهاده است چون خواني در پیش کسی بنهند چنانکه دست او هرجا که خواهد برسد من در زمین نگرم هرجا خواهم دست دراز کنم ، و نیزمرا اعوان باشند ازملائکه رحمت وعذاب آنجا که خواهم ایشان‌را بفرستم . گفتم این لوح چیست ؟ گفت براین لوح نام آنانست که آجال ایشان در این سال خواهد بودن مینگرم هر که را وقت درآمده باشد جان‌او بردارم . مجاهد گفت زمین‌درپیش‌او چون طشتی‌است هر کجا خواهد دست دراز کند.مقاتل و کلبی روایت کردند که نام ملك‌الموت عزرائیل است و او را چهار پر است یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی بأقصای عالم آنجا که مهب باد صباست ویکی بدگر أقصاء آنجا که مهب باد جنوب است و یك پای بمشرق ویك بمغرب دارد و خلقان ازپیش اودنیا چنانست که کف دست یکی ازما درپیش دیگر دست که‌بی رنج آنچه خواهد از او بگیرد او جان خلق هم چنان بردارد ، واورا اعوان اند ازفرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب . عبدالله عباس گفت یك گام‌او چندان باشد که ازمشرق تابمغرب.معاذ جبل گفت ملك‌الموت‌را حربه‌ایست که‌ازمشرق تا بمغرب برسد و اودرروی مردم مینگرد هر-روز دوبار چون کسی‌را بیند که‌أجل اونزدیك‌رسیده باشد سرش‌را بآن حربه بزند و گویدپس از این زیارت او درمیان مرده کنند . شهربن حوشب گفت یکروز ملك‌الموت در نزدیك سلیمان شد، ازجمله‌همنشینان او دریکی‌مینگرید، تاچند بار باونگرید، چون برفت آن‌مرد سلیمان را گفت یارسول‌الله این مرد که بود ؟ گفت ملك‌الموت بود گفت درروی من‌بسیار مینگرید ترسم مرا أجل‌نزدیك رسیده است ولیکن یارسول‌الله اگر باد رابفرمائی تامرا بزمین هندبردسلیمان بادرا بفرمود تااورا بزمین هند برد وبنهاد وبردگر روز ملك‌الموت پیش سلیمان‌آمد سلیمان گفت یا ملك الموت دیروز درفلان مرد از همنشینان من بسیار نگریدی ، چرا ؟ گفت‌تعجّب آنرا که خدا مرا فرموده بود که جان او را بردار بزمین هند من اورا بنزدیك تو دیدم گفت

پس چه کردی گفت بزمین هند جانش برداشتم ندانم تاچون‌رسید بمدتی نزدیک‌آنجا. وهوقوله عليه السلام «إذا أراداللّه قبض عبد بأرض جعل فيهاله حاجة» چون‌خدای خواهد تاجان‌بنده بزمینی بردارد اورا آنجا حاجتی کند. اگر گویند چگونه جمع کنی میان این آیات تا مناقض نشود؟ «اللّهيتوفّىالأنفس حين موتها» وقوله «قل يتوفّيكمملكالموت» وقوله «توفّته رسلنا» و قوله «وهوالذي يتوفّيكم بالليل والنهار» یکجای میگوید جانها من بردارم، یکجا میگوید ملك الموت بردارد، و یکجای میگوید فرشتگان، و یکجا میگوید بشب جانها بردارم نه این ظاهراً مناقضه است؟ جواب گوئیم أما توفّی فرشتگان بمعنی قبض ونزع باشد، و أماتوفّیملك‌الموت بمعنی دعوت واشارت باشد که درخبر چنین است که اودعا کند جانها او را اجابت کنند(١)وتوفّی‌خدایتعالی‌بتخریب‌بنیهٔ‌حیاة‌باشد،وتوفّی‌الليل‌مرادخواب‌اوست‌آنراتوفّی خواند برسبیل‌مجاز، وتوفّی‌تمام بستدن‌باشدیقال: توفّيت‌الشيء واستوفيته.

(وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ) گفت و اگر بینی یا محمّد چون گناهکاران بنزدیك خدای‌سرها در پیش افکنده از شرم گناهان که کرده باشند (رَبَّنا أَبْصَرْنا) أيیقولون: ربّنا. این از جمله آن جایها است که قول محذوف باشد. اینها میگویند بار خدایا ما بدیدیم و بشنیدیم (فَارْجِعْنا) ما را با دنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل شد و جواب«لو»از کلام محذوف‌است، و تقدیر آنکه لرأيت أمراً فظيعاً اگر این بینی کاری عظیم دیده باشی.

(وَلَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها) اگر خواستمانی هر نفسی را هدا بدادیمی یعنی اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی و إلجاء بر ایمان و افعالی کردیمی با او که عند آن ملجأً شدی بایمان ولیکن مصلحت در تکلیف خلاف این‌اقتضا میکند چومکلّف بباید تا ایمان باختیار خود آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد برآن وبر ترك کفر. چو اگر ما او را إلجاء کنیم برآن اورا برآن ثوابی نباشد، و معنی آیت اخبار است از قدرت اوجلّ جلاله براین؛ و آنکه این متعذّرنیست بر او و چون نمیکند نه از جهةتعذّر

(١) روایات پیش متضمن این بود که جهان در پیش ملك الموت چون طشتی است هر کجا خواهد دست درازکند، باری اجزای جهان همه بیکدیگر مربوطند یا طولا بعلیت و معلولیت یا عرضاً باینکه چند چیز معلول یك علت باشند همچون بدنْ آدمی که یك‌فعل را مانند دیدن بچشم نسبت دهند و بعصب وملتقى العصبتين وحس مشترك و نفس‌ناطقه. همچنین ملك الموت بفرمان الهی قبض روح کند وفرشتگان آلات وسائط اویند ونسبت قبض روح بهمه صحیح و حقیقت است.

نمیکند (وَلٰكِنْ حَقَّ القَوْلُ مِنّي) وليكن قول رااز من سبق شده است وواجب كەدوزخ پر كنم از آدميان وجنّيان و هو قوله لابليس« لأملأنّ جهنّم منك و ممّن تبعك منهم أجمعين » و تقدم اين قول براى آن بود كه او عـالم بود باستحقاق ايشـان عذاب را علّت اين است نـه سبق قول .

(فذُوقوا) أي ثمّ يقال لأهل النّار ذوقوا پس گوئيم أهل دوزخ رابچشيد (بما نَسيتُمْ) أى بما تركتم بآنچه رها كرديد فرمان خداى و فراموش كرديد جزاى خدايتعالى و بيان لقاء كرده‌ايم درمواضعى و(هذا)اشارت است بروز (إنّا نَسينا كُمْ) ما فراموش كرديم شما را در دوزخ يعنى رها كرديم شما را تا از جملهٔ فراموشان شديد ، ونسيان را كه مضاف است باخداى تعالى چند تأويل باشد يكى ترك كه نسيان در كلام عرب ترك باشد ، و دوم آنكه بـا ايشان معامله فراموشان كند از طول عذاب چنانكه يكى از ما گويد فلان در زندان از فراموشـان است چون او را مخلّد در زندان كرده باشند . ديگر آنكه مراد جزاى نسيان است آنرا نسيان خواند بر طريق ازدواج كقوله « و مكروا ومكر الله » « والله يستهزىء بهم » و قوله «فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» (وَ ذُوقوا عَذابَ الخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) و بچشيدعذاب جاويدانى بآنچه كرده ايد ، وكعب الاحبار گفت چون روز قيامت باشد و خلايق را درصعيد سياست بدارند و أهل دوزخ را بدوزخ بسپارند فرشتگان برخيزند و شفاعت كنند شفاعت ايشان مقبول شود جماعتى را از دوزخ بيـارند بشفاعت ايشان . آنگه پيغمبران برخيزند و شفاعت كنند بشفاعت ايشـان گروهى ديگر بيارند. آنگه شهيدان شفاعت كنند . آنگه مؤمنان شفاعت كنند تا آنگه كه شفاعت شفيعان برسد (۱) رحمت بيايد، و اين برسبيل توسّع باشد، وگويد بار خدايا مرا نيز شفاعتى ميرسد ؟ حقتعالى گويد بلى شفاعت كن گويد بار خدايا در كه ؟ گويد در هر بنده و پرستارى كه مرا ياد كرده درهر مقامى يا از من ترسيد يا بمن اميدداشت يا در همه عمر مرا يكبار بخواند بخوف يا برجاء او را از دوزخ برآر ايشان را از دوزخ بر- آرند جمله تادر دوزخ نماند إلاّ آنكه خدايتعالى باو مبالات نكند . آنگه خدايتعالى فرمايد كه‌درِ دوزخ در بندند از آن پس هيچ راحت دراو نشود وهيچ غم از او بيرون نشودو گويند فرشتگان عند آن حـال« فذوقوا بما نسيتم لقآء يومكم هذا إنّا نسينا كم - الاية »

(إنّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الّذينَ إذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً) آنگه گفت بحقيقت

---

(۱) يعنى بآخر رسد .

ایمان آنان آرند بآیات ما که چون ایشان را تذکیر کنند ، و ذکر من یاد دهند ایشان را بروی در آیند بسجده و تسبیح کنند بحمد و شکرمن . و استکبار نکنند و استنکاف نکنند از آن ، و بنزدیك اصحاب مـا این جایگاه سجده واجبست بر خواننده و مستمع أمّا سامع براو واجب نیست سجده .

(تَتَجافى جُنُوبُهُم عَنِ المَضاجِعِ)آنگه گفت ازصفت ایشان این بود که پهلوهای ایشان بر بستر نیارامد و « تنجافی » تفاعل باشد از جفا و آن نبوّ و ارتفاع باشد یقول العرب جاف ظهرك عن الجدار . وجفت عینه عن الغمض إذا لم تنم . مالك دینـار گفت از انس مالك پرسیدم ازاین آیت و گفتم که بودند آنانکه پهلوها از بستر برداشتند و چه بود عبادت ایشان ؟ گفت جماعتی از أصحاب رسول عليه السلام ازمیان نماز شام و خفتن نماز کردند آیت در حق ایشان آمد (١) عبدالله عمر گفت رسول عليه السلام گفت هر که اوتعقیب خواند میان نماز شام و خفتن خدای تعالی برای او دو کوشك بنا کند دربهشت هر یکی یك ساله راه، دراوچندان درختان میوه باشد که أهل دنیا از مشرق تامغرب اگر حاضر آیند ایشان را کفایت باشد وآن نمـاز تائبان باشد و آنرا ساعت غفلت گویند ، و از جمله دعاء مستجاب که آنرا رد نکنند دعائی بود که میان نماز شام و خفتن کنند. هشام بن سالم روایتکرد ازصادق عليه السلام که او گفت هر که او میان نماز شام و خفتن دو رکعت نمـاز کند و در رکعت اول الحمد بخواند و این آیت « وذاالنون إذ ذهب مغاضباً ـ إلى قوله ـ وكذلك ننجي المؤمنين » و دردوم الحمد و این آیت « وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلاّ هو ويعلم مافي البرّ والبحر وما تسقط من ورقة إلاّ يعلمها ولاحبّة في ظلمات الارض ولارطب ولا يابس إلاّ في كتاب مبين » آنگه دست بقنوت بردارد وبگوید« اللهمّ إنّي أسئلك بمفاتح الغيب الّتي لا يعلمها إلاّ أنت أن تصلّي على محمّد وآل محمّد اللهمّ أنت وليّ نعمتي والقادر علي طلبتي تعلم حاجتي فأسئلك بحق محمّد وآله عليه و عليهم السلام أن تصلّي على محمّد وآل محمّد وأن تفعل بي كذا» هیچ حاجت ازخدای نخواهد والا روا کند .

وصادق عليه السلام روایت کرد ازپدرانش از أمیرالمؤمنین عليه السلام از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت وصایت میکنم شمارا بدو رکعت نماز بین العشائین دررکعت اول الحمد یکبار وسیزده بار إذا زلزلت

(١) از علائم سعادت امت آنست که ساعت اول شب به عبادت بپردازند چون این وقتی است که دزدان و راهزنان وزانیان ودیگر اهل منکرات و فواحش آماده معصیت میشوند و وسائل آنرا فراهم میکنند و این ساعتی است که شیاطین برای وسوسه مردم پراکنده میشوند و اگرعامه مردم دراین هنگام بعبادت پردازند البته توطئه برای جنایت ومعاصی بسیارکم خواهد بود .

الارض ، ودر دوم یکبار الحمد وپانزده بار قل‌هوالله احد هر کس که این نماز هرسال بکند از محسنان‌باشد. اگر هرماه بکند ازموقنان‌باشد. اگر هرشب آدینه بکند از صالحان باشد اگر هرشب بکند«زاحمني في‌الجنّةولم يحص ثوابه الاالله» مرا دربهشت مزاحمة کند و عدد ثواب‌او جزخدای‌نداند. عطا گفت مرادآنستکه ازنمازخفتن نخسبند . أبان روایت کرد که زنی‌بنزدیك انس بن مالك آمد گفت یا أنس وقت هست که من نماز خفتن ناکرده بخسبم گفت نگر تااز نماز خفتن نخسبی که این آیت درباب نماز خفتن آمد « تتجافى جنوبهم عن المضاجع». ابو ـ العاليه وحسن و مجاهد وابن زید گفتند قیام شب است بنماز شب برخاستن . معاذ جبل‌روایت کرد که رسول ﷺ گفت« تتجافى جنوبهم عن المضاجع » این آیت در حق آنان‌آمد که‌نماز شب کنند. معاذ گفت در بعضی سفرها با رسول‌ﷺ بودم گفتم یارسول‌الله مرا علمی بیاموز که مرا ببهشت نزدیك کند و از دوزخ دور کند، گفت یا معاذ از چیز عظیم پرسیدی و این سهل است برآنکه خدای براو سهل کند: خدای را پرستی و با او شرك نیاری و نماز بپای داری و زکاة مال بدهی و ماه رمضان روزه داری وحج خانه بکنی . آنگه گفت ترا ره نمایم بردرهای خیر ؟ گفتم بلی یا رسول الله گفت روزه سپر است و صدقه خشم خدای بنشاند و نماز شب در میانه شب. آنگه این آیت برخواند «تتجافى جنوبهم عن المضاجع »تا بآخر آیه آنگه گفت ترا خبر دهم بملاك و قوام این‌جمله؟ گفتم بلی یا رسول‌الله زبان خود بدست بگرفت و گفت أكفف لسانك زبان خود نگه دار .من گفتم یارسول‌الله مارا بخواهند گرفتن بگفتار زبان گفت « یا معاذ ثكلتك امك‌هل‌يكبّ الناس في‌النار على وجوههم إلا حصائدألسنتهم» مردم رادر دوزخ أفکند الا آفت زبانشان ؟ ضحاك گفت که مراد نماز شام و نماز خفتن و نماز بامداد است که مرد بجماعت بکند . شهربن حوشب روایت کرد از أسماء بنت عمیس که گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت چون روز قیامت باشد و خلایق را در موقف عرض بدارند منادی ندا کند از قبل ربّ العزّة ندائی که همه‌اهل جمع بشنوند « ليقم‌الذين‌كانت تتجافى‌جنوبهم عن المضاجع» برخیزند آنانکه شب خاستگان بوده اند در دنیا جماعتی برخیزند اندك ایشان رابه بهشت برند ، آنگه حقتعالی در حساب خلایق گیرد . آنگه حق تعالی وصف ایشان کرد و گفت (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً) ایشان خدای را خوانند بخوف و طمع یعنی بترس و امید. گاه‌از عقابش می‌ترسند، وگاه برحمتش امید می‌دارند (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) و از آنچه ایشان‌را روزی کرده باشیم نفقه کنند آنگه حق تعالی برای‌ترغیب و تحریص‌مؤمنان

و سـاير مكلفان برأفعال خير گفت :

(َفلاْ تَعْـلَمُ نَفسٌ) هيچكس نداند (ما أُخفِيَ) كه چه نهاده‌اند و خفيه كرده اند براى ايشان از ثواب ونعمتى كه چشم اوبآن روشن شود و«ما» موصوله است ، وگفتند ابهامى و اين ابهام است برسبيل تعظيم . حمزه و يعقوب خواندند ما اخفى باسكان ياء على‌أنّه مضارع أخفيت كه چه خواهم نهادن وبجاردن براى ايشان‌وقوّت اين قراءت حرف عبدالله مسعوداست كه او خواند نخفى على‌أنّه مضارع أخفينا ، و محمّد بن كعب در شاذ خواند أخفى على الماضى إضافة إلى‌الله تعالى يعنى‌أخفى‌الله، و باقي‌قرّاء خواندندأُخفي على مالم يسمّ‌فاعله من‌الماضي .

ابوصالح روايت كرد از ابوهريره از رسول ﷺ كه او گفت خدايتعالى گفت « أعددت لعبادى الصالحين مالا عين رأت ولا أُذن‌سمعت ولا خطر على قلب بشر » بنهاده ام براى بندگان صالح آنچه هيچ چشم نديده‌است وهيچ گوش چنان نشنيده است ازآنچه كس رابرآن اطلاع‌نداده‌اند آنگه رسول ﷺ گفت اگر خواهى اين آيت بخوانى « فلا تعلم نفس ماأُخفي لهم من‌قرّة أعين» عبدالله مسعود گفت در توراة نوشته است« لقدأعدّ‌الله‌للّذين تتجافى جنوبهم عن المضاجع مالا عين رأت ولاأُذن سمعت ولاخطر على قلب بشر ولا يعلمه ملك مقرّب، وانّه لفي القرآن فلا تعلم نفس ما أُخفي‌لهم من قرّة أعين »گفت خدايتعالى در توراة فرستاده است كه خداى بنهاده است و بجارده براى آنانكه پهلو از بستر بردارند براى خداى آنچه هيچ چشم چنان نديده است و هيچ گوش چنان نشنيده است و بر خاطر هيچ آدمى چنان نگذشته است و هيچ فرشتهٔمقرّب نداندو اين معنى در قرآن هست فى‌قوله «فلاتعلم نفس‌ماأُخفي لهم من‌قرّةأعين» وقوله (جَزآءً بِما كانوُا يَعمَلوُنَ) آنگه بيان كرد كه اين‌براى آن كردم كه جزاء ومكافات بود برآنچه كردند يعنى بواجب واستحقاق . قوله تعالى :

أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لاٰ يَسْتَوُونَ (١٩) أَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ

آيا پس آنكه باشد گرونده‌چون كسى‌هست كه‌فاسق‌ميباشد برابر نيستند اما آنانكـه گرويدند و

عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (٢٠) وَ أَمَّا الَّذينَ

كردند كار شايسته پس‌آنهاراست بوستانها جايگاه كه مهياشده بسبب آنچه كه ميكردند و اما آنان كه

فَسَقُوا فَمَأْويٰهُمُ النّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فيها وَ قيلَ

بيرون‌رفتند ازدين پس‌جاى‌آنها آتش‌است‌هرگاه‌خواهند كه‌بيرون‌روند از آتش برگردانيده‌شوند درآن‌وگفته‌شود

لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى

آنهارا که بچشید شکنجهٔ آتش را که بآن تکذیب میکردید و هرآینه بچشانیم آنهارا ازشکنجهٔ نزدیکتر

دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ

جز شکنجهٔ بزرگتر تا شاید آنها برگردند وکیست ستمکارتر از آنکه پند داده شد بآیات

رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها إِنّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى

پروردگارخود پس رو گردانید ازآنها کهماازگناهکاران انتقام‌کشندگانیم و هرآینه دادیم موسی را

الْكِتابَ فَلا تَكُنْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدًى لِبَني إِسْرائيلَ (۲٤) وَ جَعَلْنا

کتاب پس مباش در شك از ملاقات او وگردانیدیماورا راه‌نماینده‌برای بنی‌اسرائیل وگردانیدیم

مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ (۲٥) إِنَّ

ازآنها پیشوایان راه‌نمودندخلق‌را بفرمان‌ما چون صبر کردند وبودند بآیات‌ما یقین‌کنندگان بدرستیکه

رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲٦) أَ وَ لَمْ يَهْدِ

پروردگارتو اوحکم‌کند میان‌ایشان روز قیامت درآنچه‌بودندکه‌درآن‌اختلاف‌میکردند آیا راه ننمود

لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ في مَساكِنِهِمْ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ

مرآنهارا که‌چند هلاك کردیم پیش‌ازایشان ازقرنها که میروند درمسکنهاشان بدرستیکه دراین‌هرآینه‌آیات‌است

أَ فَلا يَسْمَعُونَ (۲۷) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ

آیا پس نمیشنوند آیا نمی‌بینند بدرستیکه ما میرانیم‌آب‌را بسوی‌زمین‌خالی ازگیاه پس بیرون‌آریم

بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۲۸) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا

بآن زراعتی که‌میخورند ازآن چهارپایان‌آنها وخودآنها آیاپس نمی‌بینید و میگویند کی باشد این

الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۲۹) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَ لا هُمْ

فتح اگر هستید راست‌گویان بگو روز فتح سود ندهد آنان‌راکه‌کافر شدند ایمان شان و نه ایشان

يُنْظَرُونَ (۳۰) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (★).

مهلت داده شوند پس‌روبگردان‌ازایشان ومنتظر نصرت‌باش بدرستیکه آنهامهلت‌داده‌شدگان‌دنیایند

قوله تعالى (أَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاًلا يَسْتَوُونَ) گفت آنكس كه مؤمن بود چنان باشد كه آنكس فاسق باشد بهم راست نباشند. مفسّران گفتند آيت در امير- المؤمنين آمد والوليدبن عقبة بن ابي‌معيط كه برادر عثمان‌بود ازمادروسبب نزولش آن بودكه ميان ايشان‌چيزى برفت ، وليد علي عليه السلام را گفت تو كودكي وانا ابسط منك‌لساناً وأحدُّ سناناً واملاء منك حشواً في‌الكتيبة من ازتو بزبان فصيح ترم وبسنان تيزتر ودرميان لشكر پايدارتر اميرالمؤمنين اورا گفت اسكت فانك فاسق خاموش باش كه توفاسقي‌خدايتعالى اين‌آيت‌فرستاد و گفت «أفمن‌كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لايستون» آنكس كه مؤمن بود چنان باشد كه آنكس كه‌فاسق، راست‌نباشند براى‌آن لايستون گفت ولا يستويان نگفت كه‌آيت اگرچه درايشان دو آمد اما حكم آيت عام است درجمله مكلفان . هيچ مؤمن باهيچ فاسق راست نباشد و نظم كلام اقتضاى آن كند كه فاسق درآيت بمعنى‌كافراست براى‌آنكه جمع بين‌ايمان‌و كفر درست‌نباشد بين ايمان وفسق درست باشد. چه يك شخص هم مؤمن باشد هم‌فاسق. بايمان مؤمن باشدوبفسق فاسق و اين مناقضه كه از ميان كفر و ايمان است از ميان فسق و ايمان نيست ، و اين وليد عقبه آنستكه در عهد عثمان‌عفّان از جانب او بر كوفه عامل بود شبي از شبها همه شب خمر خورد و بامداد مست بمسجد آمد و بمحراب رفت ومست نماز بامداد چهار ركعت بكردآنكه باز نگريد بـا قوم، هم در نماز گفت أزيدكم فانّي‌نشيط برچهار ركعت بيفزايم كه من‌بنشاطم مردمان دانستند كه او مست است وآنچه ميگويد نه بعقل ميگويد نامه‌اى بعثمان نوشتندعثمان او را باز خواند جماعتى از صالحان كوفه بااو برفتندو بروى گواهى دادند كه او خمرخورد ومست‌بوددرنمازآمد ونمازبامداد چهارركعت كردو گفت‌أزيدكم‌فانّي‌نشيط عثمان بـاعلي عليه السلام مشورت كرد اميرالمؤمنين عليه السلام گفت حد بايدزدن اورا هشتاد تازيانه عثمان‌باشارهٔ اميرالمؤمنين اورا حد زد (١) و اين حال دركوفه شايع شد و در آن اشعار گفتند ازآن جمله اباتى كه حطيئة العبسى گفت :

شَهِدَ الحُطَيْئَةُ يَوْمَ يَلْقَىٰ رَبَّهُ	إنَّ الوَلِيدَ أحَقُّ بِالعُـذْرِ
نادَىٰ و قَدْ تَمَّتْ صَـلوتُهُم	ءَ أزِيدُكُمْ ثَمِلاً وَ ما يَدْرِي

(١) أبوالفرج قصه حدزدن وليدرا مشروح‌آورده‌است وگويد درنمازبيانگ بلند خواندعلق‌القلب الربابا بعد ماشابت و شابا و ابيات را باختلاف روايت كرده است و تفصيل آن مناسب نيست و بعض‌ابيات حطيئه‌نيز بابعض ديگرمناسب نيست، بنظر ميرسداز ديگرى در آن وارد كرده‌اند چنانكه از بعض‌روايات أغانى ظاهر ميشود .

فأبوا أبا وهب و لو فعلوا ... لقرنت بين الشفع و الوتر
حبسوا عنانك إذ جريت و لو ... تركوا عنانك لم تزل تجري (۱)

و قال الاخر من أهل الكوفة .

تكلم في الصلوة و زاد فيها ... علانية و جاهر بالنفاق
وفاح الخمر من سنن المصلي ... و نادى والجميع إلى فراق
أزيدكم لكيما تحمدوني ... وما لكم ومالي من خلاق
فبؤساً للوليد و ما أتاه ... إلى يوم التغابن والتلاق (۲)

و حسّان ثابت گفت در حادثه او با امیرالمؤمنین درعهد رسول و نزول این آیت درباب او ومعنی آیت :

ليس من كان مؤمناً عرف الله ... كمن كان فاسقاً خوّاناً
سوف يجزى الوليد خزياً وناراً ... و علي لا شك يجزى جناناً
فعلي يجزى هناك جناناً ... و وليد يجزى هناك هواناً (۳)

واین ولیدبن عقبه در اول عهد امیرالمؤمنین عليه السلام چون مهاجر و انصار براو بیعت کردند او بیعت نکرد و مروان بن الحکم و سعید بن العاص ، امیرالمؤمنین کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت چرا توقف میکنید در بیعت من و خاص و عام و مهاجر و انصار بیعت کردند مرا .این بیعتی باشد لازم در گردن حاضر وغایب، ولید گفت برای آنکه تومارا بکینه آورده‌ای.

---

(۱) أبووهب کنیه ولیداست شاعر گوید : حطیئه یعنی او خود درروز لقای پروردگار گواهی میدهد که ولید سزاوار عذر و پوزش است وقتی نمازشان تمام شده بود فریاد زد آیا بر رکعات نماز بیفزایم و در آنحال مست بود و نمیدانست چه‌میگوید. ای أباوهب نخواستند که زیاد کنی وگرنه شفع و وتررا بهم میپیوستی افسار ترا گرفتند واگر نگرفته بودند همواره میرفتی .

(۲) در نماز سخن گفت و بر رکعات افزود آشکار و نفاق خویش ظاهر نمود و بوی شراب بر آمد و آنهم از سنتهای نماز گزار است که بوی شراب دهد. در حالیکه مردم پراکنده میشدند فریاد زد که آیا بیشتر نخوانم تا مرا سپاس گوئید در حالیکه شما را با من هیچ رابطه و نسبت نیست . بدا بحال ولید و آنچه‌کرد تا روز قیامت. درأغانی و استیعاب این أبیات را هم بحطیئه نسبت داده اند بـا اندك تغییر و بجای فاح الخمر الخ در استیعاب چنین است «و مج الخمرفی ستر المصلی» یعنی قی کرده شراب را در سجاده‌که درمحراب گسترده بود والبته این صحیح است .

(۳) آن مؤمن که خدا را شناسد مانند فاسق خیانتکار نیست . بزودی جزای ولید رسوائی آتش باشد و جزای علی (ع) باغهای بهشت. علی درآن جا پاداش بهشت یابد وولید پاداش خواری .

اما کینهٔ من با تو از آنستکه پدرم را روز بدر بکشتی و پدر سعید عاص را همچنین ، و امّا مروان حکم چون عثمان او را با مدینه آورد تواورا عتاب وملامت کردی . ما ترا بچند شرط بیعت کنیم : یکی آنکه مارا بردیگران مزیدی باشد درآنچه ما خواهیم ، دگر آنکه چون‌از تو ترسیم بشام رویم بر معاویه. سه‌ام آنکه کشندگان عثمان را بکشی . امیرالمؤمنین‌جواب‌داد گفت امّا برآنچه گفتی تو مارا بکینه آوردی من‌نیاوردم ، خدا ورسول و دین حق و شرع اسلام شمارابکینه آورد ،وامّا آنچه گفتی مارا مزیدی باشد هرگزشمارا مزیدی نباشد جزآنکه شرع راه دهد . امّا ترس شما از من ؟ این توانم کردن‌که شما را ایمن کنم ، وامّا کشندگان عثمان را آنچه شرع راه دهد باایشان بکنم نه بگفت شما ولیّ‌دم مطـالبت کند و بر گروهی معیّن درست شود . گفتند اگر بیعت نکنیم چه کنی باما ؟ گفت محبوس کنم شمارا تابیعت کنید و اگر طغیان کنید عقوبت کنم شمارا برآن تا دراین بیعت آئید که مسلمانان در آمدندجمله، چون این بشنیدند بیعت کردند ولید بن عقبه این بیتها بگفت :

تَقَدَّمتُ لَمّا لَمْ أَجِدْ لِي مُقَدَّماً ... أمامي وَلا خَلْفِي سِوَى‌المَوْتِ مَرْحلا
وأَوْدي ابْنُ أُمّي وَالحَوادِثُ جَمّةٌ ... نُوا فِي المَنايا وَ الكِتابَ المُؤَجَّلا
أَتَيْتُ عَلِيّاً غَيْرَ راضٍ بِأَمْرِه ... وَ لا ناظِرٍ فِيهِ مُحِقّــا و مُبْطِلا
فَبايَعْتُهُ لَما رَأى النّاسُ غَيْرَهُ ... وَ لَمْ أَكُ فِيمـا كانَ مِنْ ذاكَ أَوَّلا
وَلا تَجْفُوانِي فَالمَدِينَةُ بَلْدَةٌ ... أُقِيمُ بِهــا حَتّى أَرى مُتَحَوَّلا
و بِالشّامِ أَمْرٌ واسِعٌ و مُعَوَّلٌ ... وَشَيْخٌ سَيَبْغِي لِلْخُطوبِ مُرَجّلا(۱)

آنگه حق تعالی‌بیان جزای هردوقوم کرد گفت :

(أَمَّاالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ‌المَأْوىٰ) گفت اما آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا هست بهشتها مأوی و مقـام و مستقر (نُزُلاً) یعنی خیراتی و منافعی‌وثوابی که باایشان فرودآرند وقیل«لهم جنّات‌المأوی نزلاً»یعنی جای‌نزول ایشان‌بهشت باشد (بِما كانُوا يَعْمَلُونَ) بآنچه کرده باشند .

---

(۱) پیش آمدم و راه پیشرفتن ندیدم و در پشت سر خود جز مرگ نیـافتم پسر مادرم یعنی عثمان هلاك شد و حوادث روزگار بسیار است ما بمرگ و اجل نوشته میرسیم . نزد علی آمدم و بکاراو راضی نبودم و نظر نکردم که آیا حق است یـا باطل ، با او بیعت کردم وقتی مردم بغیر آن معتقد بودند و من نخستین کس نیستم در این کار . مرا آزار ندهید و نامهربان مباشید که مدینه شهری است که در آن میمانم تا وسیله انتقال از آن بیابم . در شام گشایش کار و پشتیبان هست مردی بارای درآنجا است ونیرومندکه بزودی بکارهای بزرگ طلبند نورا.

(وأَمّا الَّذِينَ فَسَقُوا) واما آنانكه فاسق باشند (فَمَأْوٰيهُمُ النّارُ) جای ایشان بدوزخ باشد (كُلَّما أرادُوا أنْ يَخرُجوا مِنْها أُعيدُوا فيها) هرگه كه خواهندتا برون آيند از آنجا باز پس برند ایشانرا (وَقيلَ لَهُمْ) وگويند ايشانرا بچشيد عذاب آن دوزخ كه بآن تكذيب كرديد و بدروغ داشتيد. و آنكه گفت:

(وَلَنُذيقَنَّهُمْ) ما بچشانيم ایشانرا ازعذاب كمتر ونزديكتر (دُونَ العَذابِ الأَكْبَرِ) جز عذاب مهتر بزرگتر، اُبیّ كعب وابوالعاليه و ضحّاك و حسن وابراهيم گفتند عذاب ادنى رنجها ومصائب دنیااست وبيماريهاوبلاء دنيا. عكرمه گفت حدّاستورجم وتعزير. عبدالله مسعود گفت و عبدالله ابی‌الحارث قتل بتيغ است در روز بدر. مقاتل گفت قحط است كه در مكه بود هفت سال تا مردم هر مردار واستخوان و آنچه يافتند بخوردند. مجاهد گفت عذاب ادنی‌عذاب گور است و عذاب اكبر باتفاق عذاب دوزخست. باقر عليه‌السلام گفت عذاب أكبر خروج مهدی آل محمد بود ايشانرا (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) تا همانا باشدكه باز آيند وتوبه كنند واين عذاب ادنى لطف شود ايشان را در آنچه ايمان آرند و اختيار طاعت كنند تا عذاب اكبر از ايشان بگردد.

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعرَضَ عَنْها) گفت كيست ظالمتر از آنكس كه اورا ياد دهند آيات من، آنكه اعراض كند از آن و عدول نمايد يعنی‌ازاوظالمتر برنفس خود و جالب ترمضرّت را بخويشتن كس نباشد. آنكه گفت (إنّا مِنَ المُجْرِمينَ مُنْتَقِمُونَ) ما از گناهكاران انتقام خواهيم كشيدن. گفتند مراد بمجرمـان مشركانند در آيات. معاذ جبل روايت كرد كه رسول عليه‌السلام گفت سه كار است كه هر كس بكند مجرم شود هر كس كه رايتي ببندد بناحق، يا درپدر ومادر عاق‌شود، يا باظالمی برود تا اورا ياری كند آنكه برخواند «إنّا من‌المجرمين منتقمون»

(وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الكِتابَ) گفت بدرستی كه ما موسی را كتاب داديم يعنی توراة (فَلا تَكُنْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ) بشك مباش‌ازلقاء جزاءوثواب خدای. سدّی گفت مراد آنست كه شك مكن در آنكه او توراة از من تلقّی كرد بقبول و رضا. عبدالله عباس گفت مراد بلقاء آياتي و دلالاتی است كه رسول عليه‌السلام شب معراج ديد، وگفتند ضمير راجع است با موسی يعنی شك مكن در آنكه موسی را خواهی ديد در قيامت، وگفتند «هاء» ضمير است از نامذكوری و هو الاذی يعنی شك مكن در آنكه تو از قوم خود رنج خواهی ديدن چنـانكه موسی ديد

(وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ) گفتند ضمير راجع است باموسی و«هدی» بمعنی هاديست يعنی ما موسی را براه نمای بنی إسرائيل كرديم، وگفتند راجع است با كتـاب يعنی ما كتاب او را بلطف و بيان بنی إسرائيل كرديم .

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا) از ايشان يعنی ازبنی اسرائيل إمامانی كرديم و مقتدايانی چون صبر كردند . زجّاج گفت معنی كلام شرط است يعنی اگر شما نيز صبر كنيد از شما امامانی كنيم چنانكه از بنی اسرائيل كرديم چون صبر كردند . حمزه وكسائی خواندند لما صبروا بكسر لام و تخفيف ميم ، ومـا مصدری أی بصبرهم برای آنكه ايشان صبر كردند (وكانُوا بِآيَاتِنا) بحججنا (يُوقِنُونَ) و ايشان آيـات مـا را منكر نبودند بل مستيقن بودند و شاك نبودند در او . يقين آن باشد كه خود را واثق يابد برخلاف آنچه براو بوده است از اضطراب و حيرت . آنگه رسول را برسبيل تسليه گفت :

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ) خدای تو ای محمّد فصل كند و حكم ميان ايشان روز قيامت درآنچه خلاف ميكنند. تسليه رسول است ووعيد ايشان .

(أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا) صورت استفهام است و مرادتقريع، و فاعل « يهد » معنی «كم اهلكنا » است يعنی اولم يهد لهم كثرة من أهلكنا ، ره ننمود ايشان را ومتّعظ نشدند به بسياری آنانكه ايشانرا اهلاك كرديم ازامّتانی كه پيش ايشان بودند (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ) اينان در سرايهای ايشان ميروند و می‌بينند آثار و علامات ايشان كه چون بودند و امروز از ايشان جز اثر مانده نيست ، وگفتند «يمشون في مسا كنهم » حكايت هلاك شدگان است ای وهم يمشون فی‌مسا كنهم آمنين. و ايشان ايمن ميرفتند درشهرهای خود (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ) دراين آيتی و علامتی و عبرتی هست .

(أَفَلَا يَسْمَعُونَ) نمی‌شنوند اخبـار ايشان ، وگفتند نميشنوند آيات خدای تا متعظ شوند .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) نمی‌بينند يعنی نميدانند كه ما آب را بزمين خشك درشت رانيم كه بر او هيچ نبات نباشد . و اصل كلمه (۱) از قطع باشد يعنی باران و نبات از او منقطع بود من قولهم سيف جرّاز أی قطّاع ، ناقة جرّاز اذا كانت تأكل كلّ شيء ، و رجل جروز أی أكول قال الراجز: « خَبٌّ جَرُوزٌ وَإِذا جاعَ بَكا »

---

(۱) يعنی كلمه جرز درالارض الجرز .

و دراوچهار لغت است جَرَز، وجُرُز، وَجرْز، جُرْز عبدالله عباس گفت مراد آنست که ما بسیل رود آب بر زمینها بالا رانیم و آن دهائی است بربلندی نهاده میان شام ویمن(فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً) باو زرعی و کشتی برون آریم که ایشان و چهار پایان ایشان از آن میخورند(أَفَلاَ تُبْصِرُونَ) نمی‌بینید یعنی اندیشه نمیکنید وتفکّر تا بدانید .

(وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ) و میگویند کافران این فتح کی خواهد بودن ؟بعضی مفسّران گفتند مراد بفتح حکم است ، یعنی این روز فصل وقضا و حکم که شما دعوی میکنید کی خواهد بودن؟و از اینجا است که حاکم را فتّاح گویند . کلبی گفت فتح مکه خواستندی سدّی گفت فتح روز بدر خواستند که رسول ﷺ ایشانرا تهدید نموده بود بآن و انذار کرده وگفتند که خدایتعالی ما را در این روز برشما ظفر خواهد دادن .

(قُلْ) بگو یا محمد (يَوْمَ الْفَتْحِ لاَ يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ) روز فتح کس را ایمان سودندارد، و آنانکه گفتند مراد روز بدر است گفتند یعنی عند معاینهٔ عذاب و گرفتار شدن ایشان در چنگال شما بر وجهی که دانند محیص نیست و خلاصی چو مثل این حال حال إلجاء باشد (وَلاَ هُمْ يُنْظَرُونَ) و نه ایشانرا نیز امهال دهند و تأخیر کنند ، و روا بود که کلمه از نظر باشد یعنی رحمت کقوله تعالی « ولا ينظر إليهم يوم القيمة » یعنی با ایشان ننگرند و بر ایشان رحمت نکنند . و فعل مضارع از فعل و أفعل در مالم یسمّ فاعله یك صورت دارد اول از أفعل بود و دوم از فعل و مثله«یوعد»روا باشد که از وعد بود و روا بود که از أوعد باشد .

(فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ) از ایشان برگرد و رها کن ایشانرا (وَانْتَظِرْ) و انتظار نزول عذاب بایشان کن که ایشان نیز انتظار میکنند . گفتند انتظار دولت میکنند .که ایشان را باشد بر شما ، وگفتند انتظار در حق ایشان مجاز است یعنی عذاب بایشان آید لامحال تابآن ماند که پنداری منتظر بودند ، و مثله فی‌المعنی قول الشاعر :

جَرَتِ الرِّيَاحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادِ (۱)

---

(۱) بادها بر آثار منزل آنان گذشتند گوئی با صاحبان آنجا وعده گذاشته بودندکه آنها بروند و اینان بیایند .

(((سورة الاحزاب)))

این سوره مدنی است و هفتاد و سه آیت است ، و هزار و دویست و هشتاد کلمت است ، و پنجهزار و هفتصد و نودحرف است . از أبوامامه ازاُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الاحزاب بخواند و أهلش را بیاموزد وزیر دستان را اورا ازعذاب گور أمان دهند .

(((سورة الاحزاب ثلاث وسبعون آیه وهی مکیه)))

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً

ای پیغمبر برگزیده بترس ازخدا واطاعت مکن کافران و منافقان را بدرستیکه‌خدا باشد دانای

حَكِيماً (٢) وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ

درست‌کردار وپیروی‌کن‌آنچه وحی‌کرده بسوی‌تو ازپروردگارت بدرستیکه‌خدا باشد بآنچه میکنید

خَبِيراً (٣) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَ كَفى بِاللهِ وَكِيلاً (٤) ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ

آگاه و توکل نما بر خدا وبس‌است خدا کارسازی‌را نیافرید خدا برای‌مردی از دو دل

فِي جَوْفِهِ وَ ما جَعَلَ أَزْواجَكُمُ اللّائِي تُظاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهاتِكُمْ وَ ما جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ

در درون او ونگردانید زنان شمارا که ظهار میکنید از ایشان مادران شما ونکرد پسرخواندگان شما را

أَبْناءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْواهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (٥)

پسران‌شما این‌سخنهای‌شما گفتارشماست بدهنهای‌شما وخدامیگوید سخن‌راست واو راه‌نماید براه راست

اُدْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُكُمْ فِي

بخوانید ایشان‌را باسم پدرشان آن راست‌تراست نزد خدا پس‌اگر ندانید پدرشان‌را پس‌برادران شمایند در

الدِّينِ وَ مَوالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دین و دوستان شما ونیست برشما گناهی در آنچه خطاکردید بآن و لیکن آنچه عمداً دلهای شماقصدکند

وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً (٦) اَلنَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ

و باشد خدا آمرزندهٔ مهربان پیمبر برگزیده سزاوارتراست‌بگروندگان از خود ایشان و زنان او

أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
مادران آنهایند و خویشاوندان پاره‌ای ایشان سزاوارترند بپاره‌ای در کتاب خدا از گروندگان و

الْمُهاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيآئِكُمْ مَعْرُوفاً كانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً (۷)
هجرت‌کنندگان مگر اینکه بکنید بسوی دوستان شما نیکوئی باشد این در لوح نوشته شده

وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسَى
وهنگامی که گرفتیم از پیمبران پیمانشان‌را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی

ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (۸) لِيَسْئَلَ الصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ
پسر مریم و گرفتیم ما ازایشان پیمان‌را محکم سؤال کند راست‌گویان‌را ازراستی آنها و آماده کرد

لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً (۹) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جآءَتْكُمْ
مرکافران‌را شکنجهٔ دردناك ای آنانکه گرویدید یاد کنید نعمت خدارا برخودتان چون آمدشمارا

جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۱۰)
لشکرهای کفار پس‌فرستادیم برایشان بادی‌را ولشکرهائی که نمیدیدید آنانرا و بوده باشد خدا با آنچه‌میکنید بینا

إِذْ جآؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ
چون آمد شمارا ازبالای شما واززیر وادی شما لشکرها و چون خیره شد چشم ها و رسید دلهای مؤمنان

الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا (۱۱) هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً
بحنجرها و گمان‌نمودند بخدا انواع گمانها آنجا آزموده شدند گروندگان وجنبانیده‌شدند جنبانیدنی

شَدِيداً (۱۲) وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ
سخت وچون گفتند منافقان وآنانکه در دلهایشان مرض‌است وعده‌نکرد مارا خدا وفرستادهٔ او

إِلَّا غُرُوراً (۱۳) وَ إِذْ قالَتْ طآئِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا
مگر فریب وچون‌گفتند گروهی ازایشان ای اهل مدینه نیست‌جای‌بودن‌برای‌شما پس برگردید

وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ
ورخصت طلبید گروهی از ایشان ازپیمبر میگفتند بدرستیکه خانه‌های‌ماخالی‌است ونیست که آنهاخالی باشد

إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِراراً (۱۴) وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ
نمی خواستند مگر گریختن‌را واگر داخل‌شوند بر ایشان ازاطراف‌مدینه پس خواسته‌شوند فتنه را

لَآتَوْها وَما تَلَبَّثُوا بِها إِلَّا يَسِيراً (١٥) وَلَقَدْ كانُوا عاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ

هرآينه بيايند آنرا ودرنگ نكنند بآن مگر اندكی را وبتحقيق بودند جمعی كه عهد كردند باخدا پيش از آنكه

لا يُوَلُّونَ الْأَدْبارَ وَكانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولًا (١٦) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ

برنگردانند پشتهای خودرا و باشد عهد خدا پرسيده شده بگوهرگزسودندهدشمارا فرار كردن اگر

فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٧) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي

فرار كنيد از مرگ يا ازكشتن وآن هنگام برخوردار نشويد مگر اندكی بگو كيست آنكه

يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللهِ إِنْ أَرادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ

نگاه‌دارد شمارا ازخدا اگرخواهد بشما بدی را يا خواهد بشما بخششی را و نمی يابند آنها از

دُونِ اللهِ وَلِيًّا وَلا نَصِيراً (١٨) قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقائِلِينَ

غير خدا دوستی ونه‌ياری كننده‌ای را بتحقيق ميداند خدا بازدارندگان از شما و گويندگان

لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَلا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (١٩) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ

مر برادران خودرا كه بيائيد بسوی ما ونميآيند منافقان بجنگ مگر اندكی درحالتيكه بخيلانند برشما

فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشى عَلَيْهِ

پس چون آمد ترس ازدشمن ديدی آنهارا كه مينگرند بسوی تو ميگردد چشمهايشان مانند كسی كه پوشيده بر او

مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولئِكَ

از مرگ پس چون برود ترس برنجانند شما را بزبانهای تند در حالتی كه بخيلند بر غنيمت آنها

لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمالَهُمْ وَكانَ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً (٢٠) يَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ

نمی‌گروند پس نابود كرد خدا كردارشانرا وباشد اين بر خدا آسان مى‌پندارند منافقان كه لشكرها

لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِي الْأَعْرابِ يَسْئَلُونَ

نرفته‌اند ازمدينه واگر بيايند لشكرهای كفار دوست‌دارند كه‌ايشان صحرا نشينند درميان عربها ميپرسند

عَنْ أَنْبائِكُمْ وَلَوْ كانُوا فِيكُمْ ما قاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (٢١) لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ

ازخبرهای شما واگربودند درميان شما جنگ نكردند مگر اندكی هرآينه باشد برای شما درذات پيمبرخدا

أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً (٢٢)

خصلتی پسنديده هركسی را كه باشد اميدوار بخدا و روز آخرت و ياد كرد خدارا بسيار

وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ

وچون دیدند گروندگان گروه ها را گفتند این آنچیزیاست که‌وعده کردمارا خدا ورسولش وراست گفت‌خدا

وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً (٢٣) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما

و رسولش و نیفزود آنها را مگر ایمان وگردن‌نهادن‌را　　از مؤمنان مردانند راست گو آنچه

عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا

عهدبستند باخدا براو پس‌ازایشان کسی‌است که‌وفا کندبعهدخود وازایشان کسی‌هست که‌انتظارمیکشدو تغییر ندادند

تَبْدِيلاً (٢٤) لِيَجْزِيَ اللهُ الصّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ إِنْ شاءَ

تغییر دادنی　　تا پاداش‌دهد خدا راست‌گویان‌را بجهت‌راستی‌آنها وشکنجه میکند منافقان‌را اگرخواهد

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (٢٥) وَ رَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

یا قبول توبه‌کند برایشان بدرستیکه‌خدا باشدآمرزندهٔ مهربان　　وبازگردانید خدا آنانکه‌کافرشدند

بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ وَ كانَ اللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً (٢٦)

بخشم‌ایشان نیافتند غنیمت‌ونصرت‌را وبس‌است‌خداگروندگان‌را کارزار و باشد خدا توانای غالب

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ

وفرود آوردآنان‌راکه‌پشتی‌کردند آنان‌را از کسان کتاب　از قلبهای ایشان و انداخت دردلهای ایشان

الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً (٢٧) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ

ترس را گروهی‌را میکشتید واسیر مینمودیدگروهی‌را　　ومیراث‌دادشمارا زمین‌شان را وخانه‌هایشان‌را

وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (٢٨)

ومالهایشان‌را وزمینی‌که گام ننهادید و بوده باشد خدا بر هر چیزی توانا

قوله تعالی (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللهَ ـ الایة) خدای تعالی‌در این آیت خطاب کرد با رسول و مراد رسول و امت . گفت ای پیغامبر برگزیده بزرگ منزلت از خدای بترس و از معاصی او اجتناب کن ، و طاعت کافران و منافقان مدار ، و فرمان ایشان مبر . آیت در أبو-سفیان و صخر بن حرب آمد . و عکرمة بن أبی‌جهل و أبوالاعور السلمی چون بمدینه‌آمدند و بخانه عبدالله أبی‌سلول که سر منافقان بود فرود آمدند و این پس از کارزار احد بود رسول عليه‌السلام ایشان را أمان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند . عبدالله بن أبی‌سرح وطعمة‌بن-

أُبیرق با این جماعت کافران و منافقان برخاستند و بنزدیك رسول آمدند و گفتند دست بدار خداوندان ما را و بگو که ایشان شفیعان ما اند وما را عبادت ایشان نافع است تا ما دست بداریم از تو و خدای تو ، رسول را سخت آمد وصحابه گفتند یا رسول‌الله دستور باشد تا همه‌را گردن زنیم رسول ﷺ گفت نشاید .که من ایشانرا امان داده أم وباامان من اینجا آمده‌اند ولیکن اینان را بیرون کنید از مدینه و گفت ایشانرا « أخرجوا فی لعنةالله و غضبه » خدای تعالی در این باب این آیات فرستاد و گفت طاعت این کافران ومنافقان مدار در آنچه میگویند .واگر چه آیه در این گروه است حکم اوعام باشد در جمله کافران و منافقان (إنَّ اللهَ کانَ علیماً حکیماً) گفت خدای تعالی عالمست و حکیم با آنچه فرماید وگوید جز آن نفرماید که مصالح شما بآن تعلّق دارد .

(وَاتَّبِعْ ما یُوحیٰ إلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ) گفت متابعت کن آن چیزرا که وحی کرده‌اند برتو از خدای تو که خدای عالم است و آگاه از آنچه این کافران و منافقان میکنند از عناد و جحود . ابوعمرو بیاء خواند «یعملون» ردّاً الی الکافرین و المنافقین،وباقی قرّاء بتاء خطاب خواندند خطاباً للنّبیّ والمؤمنین. بعضی دگر گفتند جماعتی ازبنی ثقیف بنزدیك رسول ﷺ آمدند و گفتند یا محمّد ما را یکسال دستوری ده و رخصت تا بخدایان ممتّع شویم باذن تو تا مردمان منزلت و اختصاص ما بدانند آنگه پس سالی بتو ایمان آریم.رسول ﷺ از جهت حرص برایمان ایشان توقّف نمود ودردل گفت اگرخدای دستوری دهد من اینان‌را مهلت دهم خدای آیت فرستاد که نگر تافرمان اینان نبری که دروغ میگویند آنچه میگویند .

(وَتَوَکَّلْ عَلیَ اللهِ) و اعتماد بر خدای کن و ترا خدای وکیل و یار و تکفّل کننده بس .

(ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِي جَوْفِهِ) مفسّران گفتند آیت در مردی آمد نام او جمیل بن معمر بن حبیب بن عبدالله الفهری واومردی بودعاقل وذو رأی وحافظ .مردم گفتند همانا این حفظ که این مرد راست بیك دل نباشد شاید بودن که بدودل باشد . واو نیز باور کرد گفت مرادودل است، واین سخن هروقت میگفت. خدای تعالی این آیت فرستاد .راوی خبر گوید که روزبدر این جمیل‌را دیدم که بهزیمت میرفت . یك تای نعل درپای ویك تای در دست ، و میگریخت ، او را گفتم یا ابامعمر این نعل چرا بدست گرفته ای در پای نمیکنی ؟ گفت من ندانستم که نعل در دستدارم یادرپای . گفتم چون تو مردی باید که دعوی کند که مرا دودل

است که چندانی ضبط ندارد در وقت خوف که نداند که نعل در دست دارد یا درپای . بعضی دگر گفتند کافران را چون ازعلم و حفظ رسول عجب آمد گفتند همانا محمد ﷺ دودلدارد خدای تعالی این آیت فرستاد برای ایشان. زهری ومقاتل گفتند این مثلی است که خدایتعالی زد برای مظاهران که ازأهل خودظهار کردندی و گفتندیأنت عليّ كظهر امّي وبرای متبنّیان که ایشانپسردیگریرا بفرزندی گرفتندی گفت چنانکه محالست که مردیرا دودلباشدمحال است کهیك زن هم زن اوباشد هم مادرش (۱) یا یك شخص هم پسر اوباشد وهم پسر دیگری . آنگه این را برایشان محقق کرد گفت (وَما جَعَلَ أَزْواجَكُمُ اللّٰتي تُظاهِرُونَ مِنهُنَّ أُمهاتِكُمْ) ونکرد آن زنانرا که شما از ایشان ظهارمیکنید مادران شما. أبوجعفرو أبوعمرو وورش اللا (۲) خواندند بیهمزه و بیمد ، ویعقوب ونافع مهموز ممدود خواندند بیياء (۳) واهل کوفه وشام بهمزه ومد وياء(٤) خواندند وأنشدوا على قراءة نافع قولالشاعر :

مِنَ اللّٰاءِ لَمْ يَحْجُجْنَ يَبْغِينَ حِسْبَةً   وَلٰكِنْ لِيَقْتُلْنَ البَرِيءَ المُغَفَّلا (٥)

و راویان ابن کثیر از او خلاف کردند قوله «تظاهرون» اهل شام تظّاهرونبفتح تـاء خواندند و تشدید ظاء و الاصل تتظاهرون بحذف تاء بيإدغام و دراول بادغام و عاصم يظاهرون خواند بضم ياء و تخفيف ظاء من المظاهرة ، وآيت دراوس بن الصامت آمد و زنش خوله بنت تغلب و قصّه آن و حکم ظهار در سورهمجادله بیاید إنشاءالله تعالی .

(وَما جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ أَبْناءَكُمْ) و نکرد پسر خواندگان شماراپسران شما،جمع دعی باشد فعیل بمعنی مفعول یعنی مدعوند بپسری شما. مفسران گفتند آیت در زید بن حارثة ابن شراحيل الكلبيآمد من بني عبدود و اوبندهٔ رسول ﷺ بود اورا آزاد کرد و بپسریشبر خواند پیش از وحی . و در اسلام میان او و میان حمزه عبدالمطلب برادری داد و رسولﷺ زینب بنت جحش الاسدی بزنی کرد ، جهودان و منافقان طعنه زدند گفتند محمّد ما را نهی کند

---

(۱) البته تفسیر زهری و مقاتل بردیگران ترجیح دارد چون باید علت حکم با اصل آن مناسب باشد و مراد از قلب نفس است یعنی یکنفر انسان هرگز دو نفر نیست چون یك تن دو نفس ندارد که بیکی زن باشد و بیکی مادر واز اینجا معلوم میشود که شخصیت انسان بنفس اواست و تعدد شخصیت بتعدد نفس .

(۲)یعنی ازواجکماللاتظاهرون .

(۳) یعنی اللاء خواند .

(۴) یعنی اللائی .

(۵) از زنانیکه حج نروند برای طلب ثواب ولکن تا مرد بیگناه وغافل را بکشند .

از آنكه زن پسررا بزنى كنيم و او زن پسر را بزنى كرد . خداى تعالى اين آيت فرستادوباز نمود كه پسر خوانده پسرنباشد برحقيقت (ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ) اين قوليست كه شماميگوئيد بدهن (وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ) وخداى تعالى حق گويد(وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) او ره نمايد خلقان را بره راست .

(أُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ) ايشانرابپدران خودبازخوانيد كه ايشانرا زاده باشند (هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ) آن بعدل نزديكتر باشد بنزديك خداى (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ) اگر پدران ايشانرا ندانيد (فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ) أى فهم اخوانكم ايشان برادران شما اند دردين (وَمَوٰالِيكُمْ) وآزاد كردگان شما اند،و از أقسام مولى يكى معتق است (وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ) و برشما بزه نيست در آنچه خطا كنيد يعنى چون بظاهر حال كسى را بپدر باز خوانيد واو برحقيقت پسر او نباشد و شما ندانيد برشما در آن حرجى نباشد قتاده گفت اگر فراموش كنيددر حال فراموشى گوئيد فلان بن فلان چنانكه زيد بن رسول الله برشما بزه نباشد (وَلٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) وليكن بزه در آن باشد كه دلهاى شما بآن قصد كند . خبر مبتداء در آيت محذوف است لدلالة الكلام عليه ، و تقدير آنكه ولكن ماتعمّدت قلوبكم فعليكم فيه الجناح (وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً) و خداى تعالى غفور ورحيم آمرزنده و بخشاينده است . در خبر است كه رسول عليه السلام گفت « من ادعى إلى غير أبيه وإلى غير وليّ نعمته فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين » گفت هر كه كسى را باز خواند نه بپدر و نه ولى نعمت او لعنت خداى تعالى و فرشتگان و مردمان بر او باد . راوى گويد كه أبوحذيفة بن عتبة بن عبد الشمس از جمله بدريان بود و او سالم را به پسرى بپذيرفت و دختر برادرش را هند بنت الوليد بن عقبه را باو داد و او مولى زنى انصارى بود او را به پسرى بر خواند چنانكه رسول عليه السلام زيد بن حارثه را . و در جاهليت عادت بودى كه چون كسى پسر خوانده گرفتى او را پسر او خواندندى ، چون بمردى ميراثش باو دادندى ، تا خداى تعالى اين آيت فرستاد«ادعوهم لآبائهم ـ الاية»(النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) گفت رسول عليه السلام أولى‌تر است بمؤمنان از آنكه ايشان بخويشتن يعنى حكم او در ايشان روان تر است بر ايشان كه حكم ايشان بر خود . عبدالله عباس گفت معنى آنست كه چون رسول عليه السلام ايشانرا دعوت كند بچيزى و نفس ايشان دعوت كند ايشانرا با چيزى ايشانرا اجابت رسول بايد كردن و متابعت او نه متابعت هواى نفس خود . مقاتل گفت يعنى رسول عليه السلام را

اطاعت داشتن أولى تر است از آنكه طاعت يكدگر . إبن زيد گفت فرمان رسول ﷺ برامت چنان روان است كه فرمان خداوند بر بنده روان است ،و گفتند معنى آنست كه رسول ﷺ در امضاء احكام وإقامت حدود وفرمان دادن بر امت اوليتراست از آنكه ايشان برخود. براى آنكه مصالح دينى بآن تعلق دارد . و گفتند براى آن فرمان رسول ﷺ بر ايشان روان تر است از هواى ايشان ، چو رسول ﷺ ايشان را با نجات خواند و هواى ايشان ايشانرا با هلاك خواند . بسّام بن عبدالله گفت براى آنكه رسول ﷺ ايشانرا از آتش دوزخ براند و نفس ايشانرا از آتش دنيا برهاند .عطا گفت درقراءت عبدالله عباس چنين است كه النبيُّ أولى بالمؤمنين و هو أب لهم پيغامبر اوليتر است بمؤمنان و او پدر است ايشانرا . عمر خطاب بگذشت بغلامى كه‌او مصحف بر كنار نهاده بود و اين آيت‌ميخواند «النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و هو أب لهم» عمر گفت يا غلام از مصحف ميخوانى گفت آرى گفت حك كن آنرا كه در قرآن نيست گفت اين مصحف اُبىّ است عمر برفت اورا گفت چرا در مصحف چنين نوشتى او گفت آنگه كه شما در بازار ستد و داد ميكرديد همّت من همه مصحف بود و قرآن و علم قرآن طلب كردن . عبدالرحمن بن أبىعمر گفت رسول ﷺ گفت « ما من مؤمن إلا فأنا أولى به في الدنيا والاخرة » گفت هيچ مؤمنى نيست و إلاّ من باو اوليترم در دنيا و آخرت ، و اگر خواهى اين آيت بخوانى «النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم» هر كه از دنيا برود بادينى يا ضياعى‌رها كند گو بمن آئيد كه من مولاى اويم يعنى‌اگر وارث ندارد (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) و زنان او مؤمنان را بمثابت مادر اند در حرمت داشت اى كامّهـاتهم . و مثله قوله « و جنّة عرضها السموات و الأرض» اى كالسموات. بعضى دگر مفسران گفتند سبب نزول آيت آن‌بود كه جماعتى‌منافقان گفتند مابال محمد ﷺ يتزوّج بنسائنا ولا نتزوّج بنسائه؟ چرامحمد زنان مارا بزنى ميكند وما زنان او را بزنى نميكنيم والله اگر او را وفاتى باشد ما زنان او را بزنى كنيم .حق‌تعالى اين آيت فرستاد وگفت زنان رسول شما را مادرانند يعنى نكاح ايشان بر شما حرام است همچو نكاح مادران . دليل تأويل آنست كه در خبر آمده كه زنى عايشه را گفت ياامّه اى مادر ! عائشه گفت لست لك بامٍّ إنّما أنا امّ الرجال من مادر تو نه‌ام مادر مردانم . مراد اين بود كه بر مردان حرامم . و دليل بر آنكه اموميّت حقيقى‌نيست از آنكه مادر را در شرع حجاب نفرمودند از فرزندانش و باتفاق نشايد كه بيگانگان زنان رسول را بينند (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) گفت‌خويشان نزديك كه‌خداوندان رحم اند بهرى ببهرى اوليترند دركتاب خداى ، بعضى مفسران گفتند بميراث . قتاده گفت

مسلمانان بهجرت ميراث گرفتندى و بمواخاة چون خداى تعالى آيت فرستادآن حكم منسوخ شد ميراث بقرابت گرفتند،و هرچه نزديكتر بود بميراث اوليتر باشد، اين آيت دليلست بر آنكه باوجود مادر و دختر هيچكس از برادران و خواهران ميراث نگيرند چو ايشان نزديك ترانند باو . و همچنين دليل ميكند كه با وجود خواهر هيچكس ازاعمام و بنىالاعمام ميراث نگيرند چو ايشان نزديكترند باو . و اما آن خبر كه فقهاء روايتكرده‌اند در اين باب من قوله «إنّما ابقت الفرائض فلا ولى عصبة ذكر » خبر واحد است براى او از ظـاهر قرآن و آيت محكم دست نبدارند (مِنَ المُؤْمِنِينَ وَالمُهاجِرِينَ) ازمؤمنان ومهاجرين كه بايكديگر مواخاة داده باشد رسول ايشانرا از مهاجران يعنى با وجود مواخاة وهجرت. اعتبار در باب ميراث بقرابت است تا كسى گمان نبرد كه اين اعتبار در حق آنانست كه مواخى و مهاجر نباشد (إِلّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفاً) اين استثناء منقطع است بمعنى لكن براى آنكه آنچه با خويشان برّى ومعروفى كند ازوصيت وجز آن نه از باب ميراث باشد .پس مستثنى نه ازجنس مستثنى منه باشد محمّد بن الحنفيه وقتاده گفتند مراد وصيّت است كه كسى وصيتى كند ازاولياء خودوخويشان دورتر را كه كافر باشند روا باشد ودرست بود و اگر چه اهل ايمان و هجرت نباشند .و بيشتر فقهاء را مذهب آنست كه وصيت درست باشد كافران را ،وبنزديك ما مادر و پدر را درست باشد و در حق آن ديگران درست نبود . و ابن زيد و مقاتل گفتند مشروط است اين نيز بهجرت ، مجاهد گفت مراد بمعروف اخوت وحفظ حرمت بسبب ايمان وهجرت (كانَ ذٰلِكَ فِي الكِتابِ مَسْطُوراً) اين در كتاب نوشته است يعنى در لوح محفوظ و گفتند مراد بكتاب توراة است اين قول محمّد بن كعب القرظى است . أصحاب ما گفتند آيت بر عموم است أعنى النبيّ أولى وأولوا الارحام بعضهم اولى ببعض در ميراث و جز ميراث ،و استدلال كردند باين آيت بر امامت أمير-المؤمنين ، ووجه استدلال چنين گفتند كه خداى تعالى گفت «النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم» رسول بمؤمنان اوليتر است از آنكه ايشان بخود يعنى فرمان و حكم او برايشان روان است از فرمان و حكم خود . آنگه در آمد و گفت « و اولواالارحام » يعنى خويشان او بعضى ببعضى اوليترند فى كتاب الله . قيل في القرآن ، و قيل في اللّوح المحفوظ ٠ آنگه آن خويشان را بدو چيز وصف كرد و آن ايمان و هجرت است . پس چون انديشه كرديم اين ولايت و اوليترى موقوف آمد بر سه چيز يكى قرابت ، و يكى ايمان ، و يكى هجرت . و امت دعوى امامت بر سه كس كردند : على عليه السلام ، و أبوبكر ، و عباس اما اگر چه ابوبكر مؤمن و مهـاجر است

قرابت ندارد ، وعباس اگر چه ایمان و قرابت دارد مهاجر نیست طلیق است ، پس از قسمت بنماند إلا امیر المؤمنین عليه السلام که ایمان و قرابت و هجرت داشت . و در خبر است که چون امیرالمؤمنین عليه السلام را گفتند بر ابوبکر بیعت کردند گفت بچه علت ؟ گفتند بعلّت صحبتو مشورة گفت « یکون الخلافة بالصحابة ولا یکون بالصحابة و القرابة»؟ گفت خلافت بصحبت باشد . وبقرابت وصحبت نباشد ؟. آنکه گفت :

فَإنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمورَهُمْ فَكَيْفَ بِهٰذا وَ المُشيرُونَ غُيَّبُ
وإنْ كُنْتَ بِالقُرْبى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ و أَقْرَبُ (۱)

قوله (وإذْ أَخذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ) گفت یاد کن ای محمد چون ما گرفتیم عهد و پیمان از پیغامبران بآنکه وفا کنند بتبلیغ رسالتو بعضی ببعضی بشارت دهند ویکدیگر را تصدیق کنند (ومِنْكَ و مِنْ نوحٍ) و از تو ای محمد این عهد بستدیم و از نوح وإبراهیم و موسی و عیسی عليه السلام و این پنج پیغامبر را برای آن تخصیص کرد که اینان اصحاب شرایع و کتب اندو پیغامبران اولوالعزم‌اندوبا پیغامبری امامانند .

(وأَخذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً) و از ایشان عهدی بستدیم سطبر یعنی عهدی محکم . قتاده روایت کرد از حسن از ابوهریره ازرسول عليه السلام گفت من اول پیغمبرانم در خلقت وآخر ایشانم دربعثت، و ذلك قوله عزّوجلّ : «وإذأخذنا من النبيّين ميثاقهم ومنكومن نوح » . (لِيَسْئَلَ الصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ) این برای آن کرد تا بپرسد صادقان را از صدقشان (وأَعدَّ لِلكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً) و بجارده است و نهاده است برای کافران عذابی مولم و موجع .

(ياأَيُّهاالَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ) حق تعالی گفت ای گرویدگان یاد کنید نعمت خدای برشما (إذْ جاءَتكُمْ جُنُودٌ) چون لشکرها بشما آمدند (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً) ما بفرستادیم برایشان بادی و لشکری از فرشتگان که شما نمیدیدید . و این در کارزار احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول عليه السلام بفرمود تا خندق بکندند از گرد مدینه باشاره سلمان که او گفت یا رسول‌الله ما را عادت بودی که چون دشمنی بدرشهر

---

(۱)ولایت و خلافت بارث‌است وقرابت یاصاحب‌اول‌ملك‌یا بانتخاب مردم وحضرت امیرالمؤمنین فرماید : اگر تو بشوری و انتخاب مردم مالك امر آنها شدی این چگونه باشد و حال آنکه اهل شوری(مسلمانان که‌باید همه رأی دهند) از مدینه دور بودند و اگر بخویشي وقرابت بر مخالف‌حجت آوری دیگری از تو به پیغمبر اولی و نزدیکتر است .

ما آمدندی خندقی بکندندی گرد شهر خود تا دشمن راه نیافتی برما، رسول ﷺ نیزهمچنین کرد بفرمود تا خندقی بکندند وبنفس خود خود آنجا کار کرد چنانکه قصّه آن در سوره آل عمران برفت ، و قصّه این آن بود علی ما رواه محمد بن إسحاق وزهری و عاصم و قتاده و محمد ابن کعب القرظی دخل حدیث بعضهم فی بعض که چون جماعت جهودان در کارزار احزاب مجتمع شدند ورؤساء ایشان سلام بن ابی الحقیق بود وحییّ اخطب و کنانة بن الربیع و هودة بن قیس و ابوعمارة الوائلی با جماعت بنی النضیر و بنی وائل آمدند بمکه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول ﷺ و گفتند بیا تا دست یکی داریم وعهد کنیم که روی از محمّد نگردانیم تا او را و قوم او را مستأصل کنیم، قریش گفتند ای معاشر الیهود شما اهل کتابید و اهل علم ، و احوال ماومحمّد میدانید بگوئید تا دین ما بهتر است یا دین او،وما بحق اولیتریم یا او؟ گفتند لابل شما و دین شما، ایشانرا خوش آمد خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان « ألم تر إلى الّذين اوتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت و يقولون للّذين كفروا هؤلاء أهدى من الّذين آمنوا سبيلا ـ إلى قوله ـ جهنّم سعيراً» آنگه بیامدند وبقبیلهٔ غطفان رفتنداز قیس غیلان و ایشان را با حرب رسول خواندند و گفتند قریش با ما بیعت کردند که برنگردیم تا محمّد رامستأصل نکنیم، اجابت کردندوبیامدند و مجتمع شدند. قریش از مکه بیرون آمدند قائد ایشان ابوسفیان حرب بودند ، و غطفان بیرون آمدند و قائد ایشان عیینة بن حصن بن زید بن حذیفة بن الفزاری بود و الحارث بن عوف المری بود با قبیلهٔ بنی مرّة . مسعر بن رخیله باقوم خود چون رسول ﷺ شنید که اینان همه دست یکی کرده اندوعزم درست کرده برقتال او. ازمدینه بیرون آمد باسه هزار مردودرپیش سلع فرود آمدوسلع کوهیست که باپس پشت ایشان بود ومیان دشمن خندق بودوقریش واحزاب بمجتمع الاسیال بردومة الجندل بر کناروادی با ده هزار مرد و بنوغطفان بنقمی فرود آمدند از جانب احد ورسول ﷺ زنان را و کودکان اهل مدینه را با حصارکی فرستادکه آنجا بود نزدیك . و حییّ بن اخطب النضیری بیامد بحصن کعب بن اسید القرظی فرود آمد و از میان کعب و رسول ﷺ عهدی بود واو بارسول بصلح بودحییّ بن أخطب بیامد و گفت یا کعب در بگشا که من آمده‌ام و ترا عزّ أبد الدهر آورده گفت برو که تو مرد شومی و میان من و محمد عهدی است و من نشکافم و من از او إلاّ وفا وصدق ندیده‌ام روا ندارم عهد شکافتن حییّ بن أخطب بسیار بگفت نشنید ازاو . بآخر گفت تودر حصن از بخل وخسّت ببسته‌ای تا ما از طعام تو چیزی نبخوریم او را سخت آمد گفت‌در

بگشائید در بگشادندو حیي دراورفت واورا گفت یا کعب من آمده‌ام ترا سعادت‌ابد آورده‌ام .
گفت‌والله که تومرا شقاوت ابدآورده‌ای ومن‌عهد محمدنشکافم که‌اومردی باامانت‌ووفا وصدقست
حیي گفت ای عجب این جمع چنین هر گز مجتمع نشوند وترا گمانست که محمد ولشکر او
بااینان مقاومت کنند قریش‌واهل‌مکه وغطفان‌بنی کنانه ومرة وبنی‌فزاره وما که جهودانیم جمله
همدست شده‌ایم وعهد کرده بردمار ایشان این‌دست مارا باشدو آنگه چگونه بود که تودرچنین
کاری با ما دست یکی‌نداری، چون‌تومردی. و چندان بگفت تادل او بگردانید واو عهد رسول
بشکافت و با او عهد کرد اگر دست محمد را باشد من با توبقلعهٔ تو آیم تا آنچه بتورسدبما
نیز همان رسد .چون رسول ﷺ اجتماع وعدد ایشان شنید سعد معاذ را بخواند و اوسیّدأوس
بود . وسعد عباده را بخواند واوسیّد خزرج‌بود ، وعبدالله رواحه‌را وخوات‌بن جبیر را و گفت
بروید واحوال‌این قوم بدانید واین لشکررا ببینید اگر چنانست که میگویند بیائید ومرا بلحن
واشاره بگوئید تامردم دل شکسته نشوند . واگربخلاف این‌باشد بآشکارا بگوئید تا مردم‌قوی
دل شوندونیز بدانید تاعهدشکستن کعب‌بن اسید ازبنوقریظه درست است‌یانه . بیامدند واحوال
معلوم کردند وبیامدند ورسول‌را خبر دادند بروجهی که قوم مطّلع نشدند . رسول ﷺ تکبیر
کرد صحابه پنداشتند که ایشان برعهدند وکار مشرکان واهن است چون خبر متواترشد بقوّت
مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند و خوف سخت شدو منافقان به‌أراجیف‌مؤمنان
را میترسانیدند تامعتب بن قیس گفت عجبست که محمد ما را وعده میدهد که ملك کسری
و قیصر شما را خواهد بودن و امروز حال ما چنانست که بخلوتگاه بقضاء حاجت نمی‌آریم
رفتن و ذلك قوله « ما وعدناالله و رسوله إلاّغروراً » همچنین بر این حالت بماندندتا بیست‌ـ
واند روز که از میان ایشان کار زار نبود جز سنگ انداختن و تیر انداختن چون کار سخت
شد رسول ﷺ سعد عباده را بخواند و گفت من اندیشه میکنم که ما این شهر را باز خریم و
فدیه کنیم وکس فرستیم تا غطفان با این قبائل باز گردند و ثلثی میوهٔ مدینه بایشان دهیم شما
را در این چه ر أییست ؟ گفتندیا رسول‌الله اگر این کاریست که خدای تعالی میفرمایدماسمیع
و مطیعیم و جان ومال ما خدای و رسول خدای‌راست. و اگر چیزیست که برأی خودمیگوئی
حکم آن دگر است. رسول ﷺ گفت درین باب‌وحی نیامد بمن ولیکن من نگاه میکنم‌عرب
همه یك دست شدند و ازیك کمان تیر بما انداختند من میخواهم تـا دفع کنم ایشانرا ازشما و
ازین‌شهر. سعد معاذ گفت یارسول‌الله ما درجاهلیت که بر کفربودیم وعبادت اصنام. هر گز این
قوم تمنّا نکردند که ازین‌میوهٔ ماایشانرا نصیبی باشد مگربرسبیل مهمانی. امروز چون‌خدای

تعالى ما را اکرام کرد باسلام و برگزید بتو و دست داد برایشان مال خود بایشان دهیم والله لانعطیهم إلاّ السیف . بخدای که ایشان را جز شمشیر ندهیم . رسول عليه السلام این حدیث بامتحان گفت تا ایشان را چگونه یابد وچون این بشنید شادمانه شد وبدانست که ایشان دل قوی‌دارند بکار زار ایشـان . چون روزدیگر بود جماعتی‌سواران قریش برنشستند عمروبن‌عبدودّ العامری و عکرمة بن ابی‌جهل و هبیرة بن أبی وهب المخزومیان و نوفل بن عبدالله وضرار بن الخطاب ومرداس أخومحـارب‌بن فهر، و سلاحها بپوشیدند و بیـامدند و گرد لشکرگاه برآمدند و گفتند یـا بنی کنانة بن عامر ساز کارزار بکنید که امروز پدید آید که سوار کیست و آمدند بکنار خندق و چون خندق دیدند و در عرب عادت نبود گفتند إنّ هذه‌المکیدة ماکانت العرب یعرفها‌این کیداست که عرب نشناسد، آنگه مضیقی طلب کردند وبانگ براسبان زدندوبجهانیدند عمروبن‌عبدودّ چون خندق دید گفت :

یا کَیْدِ مِنْ مَکیدَةٍ ما أنکَرَكْ   لا بُدّ لِلمَلْهوفِ مِنْ أنْ یَعْبُرَكْ (١)

واسب بجهانید عندآن حال مسلمانان را حال نماند وقوّت نماند وخوف شد . واین آن حال است که خدای تعالی وصف کرد « وإذ زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر وتظنّون بالله الظنّونا ــ الی آخرالایات » أمیرالمؤمنین عليه السلام بیرون آمد با جماعتی و ره برایشـان بگرفت تاپیشتر نیایند، عمرو بن عبدود از میان ایشان اسب بیرون زد ومبارز خواست ، کس اختیـار نکرد مبارزت او را چو دانستند وشناختند که اوچه مردی است ، واودر میان میدان اسب را ناورد میداد ومبارز میخواست چون کس پیش او نمیرفت گفت :

وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ‌النّداءِ بِجَمْعِکُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزْ

وَوَقفْتُ إذْ جَبُنَ‌المُشَجّعُ مَوْقِفَ القِرْنِ المُناجِزْ

وکَذاكَ إنّي لَمْ أزَلْ مُتَسَرّعاً نَحْوَ الهَزاهِزْ

إنّ الشّجاعَةَ فِي الفَتَی وَالجُودَ مِنْ خَیْرِالغَرائِزْ(٢)

أمیرالمؤمنین عليه السلام بیرون آمد پیش او وبجواب رجز او گفت :

---

(١) عجب مکر و حیله نا آشنائی . ناچار باید مرد اندوهگین ازتو بگذرد.

(٢) صدای من گرفت از بس در میان جمع شما فریاد زدم که آیا جنگاوری هست . وقتی کـه مرد دلیر بیمناك میشود من در جـای هم آورد جنگجو ایستادم همچنانکه همیشه سوی جنگ‌ها می‌شتابم دلاوری و جوانمردی در مرد از بهترین خوی‌هااست.

لا تَعْجَلَنَّ فقد أتاكَ مُجيبُ صَوْتِكَ غيرَ عاجِزْ

ذُو نِيَّةٍ وبَصيرَةٍ وَالصِّدْقُ مَنجا كُلِّ فائِزْ

وَلَقَدْ دَعَوْتَ إلىَ البِرازِ فَتًى يُجيبُ إلىَ المُبارِزْ

يُعْلِيكَ أبْيَضَ صارِماً كَالمِلْحِ حَتْفاً لِلْمُناجِزْ

إنّي أُؤَمِّلُ أنْ تَقُومَ عَلَيْكَ نائِحَةُ الجَنائِزْ

مِنْ ضَرْبَةٍ نَجْلاءَ يَبْقى ذِكْرُها عِنْدَ الهَزاهِزْ (۱)

عمرو او را گفت تو کیستی؟ گفت، من علیّ بن أبي‌طالب، گفت برو ازپیش من نخواهم که تو بردست من کشته شوی که مرا با پدر توصداقتی بوده‌است؛ علی عليه‌السلام گفت و لیکن میخواهم که‌توبردستِ من کشته‌شوی ولکن‌ای عمروشنیدم که تو گفتی‌هیچکس‌مرا باخصلتی‌ازدو خصلت نخواند إلاّ اورا اجابت کنم با یکی، ومن ترا بایك خصلت میخوانم ازدوخصلت گفت وآن کدام است؟ گفت آنکه ایمان آری بخدای و پیغامبرش. گفت مرا باین حاجت‌نیست دگر چه خصلت خواهی؟ گفت پیاده شوی تاکارزار کنیم گفت یا علی مرا دریغ می‌آید که تو کشته شوی، گفت چرا تو کشته نشوی؟ گفت تو کشی مرا؟ گفت ان‌شاءالله بتوفیق خدا عمرو خشم گرفت وازاسب فرود آمد واسب را پی‌بکرد و گفتند تازیانه زد تابرفت آنگه یکدو نوبت بگردیدند او تیغی زد تیغش در سر علی عليه‌السلام گرفت و علی او را ضربتی زد و بکشت. و روایت دیگر آن است که اوضربت اورد کرد تاأمیرالمؤمنین درق درسر گرفت او تیغ‌بگذارد درق برید و مغفر برید وتیغ‌بسر أمیرالمؤمنین رسید أمیرالمؤمنین عليه‌السلام باکنار شد عمرو گمان برد که اورا کشت. دگر مبارز خواست، أمیرالمؤمنین جراحت ببست و باز پیش او شد او گفت تو کیستی؟ گفت همانکه اوّل بودم، گفت هرگز ندانستم که‌کس ازضرب من چنین بجهد، علی گفت یاعمرو نوبت من است گفت بیار. عمروبایستاد أمیرالمؤمنین علی عليه‌السلام حمله برد او سپر در سر کشید أمیرالمؤمنین ضربت با زیر افکند و برران او زد و رانش بیفکند، عمرو از پای درآمد أمیرالمؤمنین باوجست وبر سینه او نشست وسرش ازتن‌جدا کرد، وبردست

---

(۱) شتاب مکن که پاسخ دهنده ندای تو دررسید و ناتوان نیست صاحب‌نیت‌وبصیرت، وراستگوئی سبب نجات هرکسی است که ناجی شود. جوانمردی را بجنگ خودخواستی که اوهم هم‌آورد خود را اجابت میکند بالای سر تو شمشیری می‌افرازد سفید و بران مانند نمك که موجب مرگ هم‌نبرد است من امیدوارم که آواز نوحه‌گران را بر تو انگیزم بزخمی فراخ گشاده‌که ذکر آن در جنگ ها فراموش نشود.

گرفت و این بیتها میگفت :

أَعَلَيَّ تَقْتَحِمُ الفَوارِسُ هٰكَذا عَنّي و عَنْهُمْ أَخِّرُوا أَصحابي
اَليَوْمَ يَمْنَعُني الفِرارَ حَفيظَتي و مُصَمِّمٌ فِي الْهامِ لَيْسَ بِناب
آلیَ ابْنَ عَبْدٍ(۱) حينَ شَدَّ إِليَّةً وَحَلَفْتُ فَاسْتَمِعُوا مِنَ الكَذّابِ
أَرْدَيْتُ عَمْراً إِذْ طَغى بِمُهَنَّدٍ صافي الحَديدِ مُجَرَّبٍ قَضّابِ
فَصَدَرْتُ حينَ تَرَكْتُهُ مُتَقَطِّراً كَالجِذْعِ بَيْنَ دَكادِكٍ و رَوابِ
و عَفَفْتُ عَنْ أَثوابِهِ وَلَوْ أَنَّني كُنْتُ المُقَطَّرَ بِزَّني أَثوابي
عَبَدَ الحِجارَةَ عَنْ سَفاهَةِ رَأْيِهِ و عَبَدْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوابي
لا تَحْسَبُنَّ اللهَ خاذِلَ دينِهِ و نَبِيِّهِ يا مَعْشَرَ الأَحْزابِ (۲)

محمّد بن عمر الواقدی گفت باسناد اززهری که چون عمرو عبدود اسب بخندق بجهانید میان سلع وخندق اسب را ناورد میداد ورجز میگفت؟ رسول عليه السلام أصحاب را گفت : «من لهذا الملعون»؟ کیست که پیش این ملعون شود ، کس برنخاست مگر أمیر المؤمنین علی عليه السلام گفت بنشین دگر باره گفت « من له »؟ کیست اورا؟ هم علی برخاست گفت بنشین ، بازبگفت « من له »؟ هم او برخاست والمسلمون کأنّما علی رؤسهم الطّیر ، پنداشتی که مسلمانان هریکی برسر مرغی دارند نمی‌یارستند باز جنبیدن ، ببار سیّم رسول عليه السلام علی را پیش خواند و عمامه از سر او بگرفت وعمامه خود بدست خود بر سر او بست و تیغ خود باو داد گفت « إمض لشأنك » آنگه گفت « اللّهم أعنه » بار خدایا یار اوباش. جابر عبدالله انصاری گفت باعلی برفتم تا بنگرم که میان ایشان چه باشد چون علی باو رسید گفت یاعمرو تودر جاهلیّت گفتی که هیچکس نباشد که مرا با خصلتی از سه خصلت دعوت کند و إلاّ اجابت کنم اورا بایکی ازآن. گفت آن‌چیست

(۱) ابن‌عبدود را گاه بتخفیف ابن عبد هم‌میگفتند .

(۲) آیاسواران برمن‌تازند یاران من‌از من‌وآنهاعقب‌نشستند. امروز بازمیدارداز گریختن حمیت من و شمشیرتیز که چون درسرفرو روداز بریدن فرو نمی ماند. سوگندخورد پسرعبدودآنگاه که‌حمله کردسوگندی‌و من‌هم سوگندخوردم پس‌بشنوید از دروغگو (ان لایفرولایملل البیت) دربعض کتب ضبط است هلاك کردم عمرو را وقتی‌طغیان نمود بتیغی هندی پاك گوهر آزموده و بران و بازگشتم وقتی که او را افتاده رها کردم میان تل ها و تپه‌ها . و از جامه های او گذشتم و اگر من برزمین افتاده بودم او جامه های مرا میکند . او بسفاهت سنگ پرستید و من باسابت رأی خدای محمد را پرستیدم مپندارید که خداوند دین خود و پیغمبر خودرا تنها رها خواهد کرد ای گروه احزاب.

گفت آنکه اسلام آری و گواهی دهی که خدا یکی است و محمد رسول‌اوست. گفت این راتأخیر کن ، دگرچه ؟ گفت بروی و مارا باینان رها کنی ، گفت تا زنان قریش گویند که عمرو از پسر ابوطالب بترسید ، دگرچه ؟ گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند من این اختیار نکنم که چون تو کریمی را بکشم و میان من وپدرت صداقتی بود . گفت من خواهم تا ترا بکشم و اگر خواهی بیازمای عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد واسب را سربداد (۱)وبا هم برآویختند . جابر عبدالله انصاری گفت چندان غبار پدید آمد که من ایشان را ندیدم از میان گردآواز أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را شنیدم که گفت اللهأکبر من بدانستم که أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام عمرو را بکشت آنان که با عمرو بودند بگریختند و اسبان بخندق بجهانیدند . نوفل بن‌عبدالله در خندق‌افتاد مسلمانان دست سنگ بر اوبگشادند اوگفت اگر مرا بخواهید کشتن ازین‌آسان‌تر توان کشت علی علیه‌السلام گفت دور شوید علی علیه‌السلام بخندق فرو رفتوبا او برآویختندواورا در خندق‌بکشت و ازقفای هبیره‌برفت تیغش در قرپوس زین‌آمد و درعش بیفتاد او بگریخت، وعکرمه‌وابوجهل وضرار بن الخطّاب بگریختند .

محمد بن اسحاق گفت چون امیرالمؤمنین عمرو را بکشت هیچکس از مسلمانان نماند و إلاّ بوسه بر روی و چشم‌او دادند، عمر خطّاب گفت : یا علی چرادرع او بازنکردی که‌در همه عرب کس درعی چنای ندارد گفت نخواستم که کشف سوأة پسرعمّ خود کنم . أبوهارون العبدی روایت کرد از ربیعه سعدی که اوگفت نزدیك حذیفه یمان آمدم گفتم یا أباعبدالله ما فضائل‌علی میگوئیم أهل بصره‌ما را میگویندشماغلو و افراط میکنید درعلی ، تو مراحدیثی بگو تا من بدانم که حدّ منقبت او و پایه او و منزلت او تا کجاست . حذیفه گفت یـا ربیعه اگراعمال جملهٔ اصحاب محمد درکفّه‌ای کنند وعمل‌أمیرالمؤمنین علی در کفّه دیگر نهندعمل علي علیه‌السلام بچربد . ربیعه گفت این سخنی است که کس طاقت گفتن و شنیدن ندارد ، حذیفه گفت یالکع چرا چنین نباشد که آنروز که عمرو عبدودّ اسب بخندق بجهانید ابوبکر وعمر وحذیفه کجا بودند چون مردم را بمبارزه میخواند و مردم از او میگریختند تـا علی پیش او رفت و خدای تعالی اورا بردست علی بکشت . بآن خدای که جان حذیفه بدست اوست که عمل أمیر المؤمنین علی آن روز فاضل‌تر بود از اعمال جمله اصحاب رسول تا بروز قیامت .

---

(۱) یعنی رها کرد

ابوعیّاش گفت دو ضربت زدند در اسلام علي ضربتی زد برپای عمرو عبدود که اسلام بدان عزیز شد واز آن عزیزتر ضربتی نبود. وپسر ملجم علیه لعائن الله أبداً ضربتی زدبرسر أمیرالمؤمنین علي عليه السلام که از آن شوم تر نبود درجهان ضربه‌ای. و سبب هزیمت مشرکان کشته شدن عمرو نوفل بود بردست علي عليه السلام رسول صلى الله عليه وآله گفت «الان نغزوهم ولایغزونا» اکنون ما بغزای ایشان رویم ایشان بغزای ما نیایند ، وحسّان ثابت در کشتن عمرو عبدود بیتی چند گفت :

أمسَى الفَتَى عَمْرُو بْنُ عَبْدٍ يَبْتَغي ... بِجُنُودِ يَثْرِبَ غارَةً (۱) لَمْ تَنْظُرِ
وَلَقَدْ وَجَدْتَ سُيُوفَنا مَشْهُورَةً ... وَلَقَدْ وَجَدْتَ خُيُولَنا لَمْ تَقْصُرِ
وَلَقَدْ رَأَيْتَ غَداةَ بَدْرٍ عُصْبَةً ... ضَرَبُوكَ ضَرْباً غَيْرَ ضَرْبِ المُخْسِرِ
أصْبَحْتَ لا تُدْعَى لِيَوْمِ عَظيمَةٍ ... يا عَمْرُو أوْ لِجَسيمِ أمْرٍ مُنْكَرِ (۲)

چون این شعر ببنی عامر رسید برخواندند جوانی از ایشان جوابی گفت این را در معنی آنکه این کار نه انصار کردند و بدست ایشان نیامد هم بدست مردی قرشی هاشمی بر آمد گفت :

كَذَبْتُمْ وَ بَيْتِ اللهِ لا تَقْتُلُونَنا ... وَلكِنْ بِسَيْفِ الهاشِمِيِّينَ فَافْخَرُوا
بِسَيْفِ ابْنِ عَبْدِ اللهِ أحْمَدَ فِي الوَغَى ... بِكَفِّ عَلِيٍّ نِلْتُمْ ذاكَ فَاقْصُرُوا
فَلَمْ تَقْتُلُوا عَمْرَوبْنَ عَبْدٍ وَلا ابْنَهُ ... وَلكِنَّهُ الكُفُو الكَرِيمُ الغَضَنْفَرُ
عَلِيٌّ الَّذي فِي الفَخْرِ طالَ بَناؤُهُ ... ولا تُكْثِرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنا فَتَفْخَرُوا
بِبَدْرٍ خَرَجْتُمْ لِلْبِرازِ فَرَدَّكُمْ ... شُيُوخُ قُرَيْشٍ جَهْرَةً فَتَأَخَّرُوا
فَلَمّا أتاهُمْ حَمْزَةُ وَ عُبَيْدَةُ ... وَجاءَ عَلِيٌّ بِالمُهَنَّدِ يَخْطُرُ
فَقالُوا نِعَمْ أكْفاءُ صِدْقٍ و أقْبَلُوا ... إلَيْهِمْ سِراعاً إذْ بَغَوْا و تَجَبَّرُوا
فَجالَ عَلِيٌّ جَوْلَةً هاشِمِيَّةً ... فَدَمَّرَهُمْ لَمّا عَتَوْا و تَكَبَّرُوا
فَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ عَلَيْنا بِغَيْرِنا ... و لَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ يُعَدُّ وَيُذْكَرُ (۳)

---

(۱) در بعضی کتب بجای غاره ثأره‌است .

(۲) عمروبن عبد برای لشکریان یثرب غارتی خواست بی‌مهلت، ای عمرو تو تینهای ما را دیدی کشیده و اسبان ما را دیدی کوتاهی نمیکردند .

در روز بدر دیدی گروهی که ترا زدند و در زدن زیان نکردند . اکنون چنان شدی که دیگر ترا برای جنك وکار بزرك و نامطلوب دعوت نخواهندکرد .

(۳) سوگند به خانه خدا که دروغ گفتید شما مارا نمی‌کشید شما بتیغ هاشمیان فخرکنید به*

و أبوالحسن المداینی گفت که چون خبر کشتن عمروبخواهران او رسید گفتند کیست آنکه دلیری کرد بر او گفتند علیّ بن أبي‌طالب گفتند مرگش بر دست کفوی کریم بود تا زنده بود شجاعان را کشت و مبارزت اقران را مقاومت نمود و کشتن او بردست کریم قریشی بود«لارقاد معي إن بکیت‌علیه» اگر بگریم آب چشمم منقطع مباد آنکه این‌بیتها بگفت :

لَوْ كَانَ قاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قاتِلِهِ بَكَيْتُهُ ما أقامَ الرُّوحُ في جَسَدي
لكِنَّ قاتِلَهُ مَنْ لا يُعابُ بِهِ وكانَ يُدعى قَديماً بَيْضَةَ البَلَدِ(۱)

خواهر دگر گفت .

أسدانِ في ضيقِ المَكَرِّ تَصاوَلا فَكِلاهُما كُفْوٌ كَريمٌ باسِلٌ
فَتَخالَسا مُهَجَ النُّفُوسِ كِلاهُما وَسْطَ المَذادِ مُخاتِلٌ و مُقاتِلٌ
وكِلاهُما حَضَرَ القِراعَ حَفيظَةً لَمْ يُثْنِهِ عنْ ذاكَ شُغْلٌ شاغِلٌ
فاذْهَبْ عَلِيٌّ فَما ظَفَرْتَ بِمِثْلِهِ قَوْلٌ سَديدٌ لَيْسَ فيهِ تَحامُلُ
فالثارُ عِنْدي يا عَلِيُّ فَلَيْتَني أدْرَكْتُهُ وَالعَقْلُ مِنّي كامِلٌ
ذَلَّتْ قُرَيْشٌ بَعْدَ مَهْلِكِ فارِسٍ فالذلُّ مُهْلِكُها و خِزْيٌ شامِلُ(۲)

---

*شمشیراحمد فرزند عبدالله در جنك که در دست علی است باینجا رسیدید پس سخن کوتاه‌کنید شما عمروبن عبدود و پسرش را نکشتید بلکه کشنده او همشأن او بود بزرگوارشیردل، علی کسی است که بنایش درفخر بسیاربلنداست ادعا را برما از حد مبرید و فخر نکنید، درروز بدر شما برای جنك بیرون آمدید پیرمردان قریش شمارا بازگرداندند آشکارا و عقب رفتند وقتی حمزه وعبیده‌آمدند و علی با شمشیر هندی میخرامید مردان قریش گفتند آری اینان هم‌شأن ما هستند براستی و شتابان روی بدانها کردند وقتی بغی و تجبر نمودند علی جولانی زد مانند هاشمیان و آنانرا بخاك افکند وقتی سرکشی و تکبر کردند شما را نشاید برما فخر کنید بغیر ما (چون آنچه بما رسید از خود ما بود) و شما را فخری نیست که قابل شماره و ذکر باشد.

(۱) اگر کشندهٔ عمرو غیر آن بود که او را کشته است تا جان در بدن داشتم بر وی میگریستم. لکن قاتل او کسی است که کشته شدن بدست او عیب نیست اوکسی است که از دیرباز اوراسرور شهر می‌شناختند .

(۲) دو شیر درتنگنای مصاف بریکدیگر حمله بردند هردو هم‌شأن و بزرگوار وشجاع بودند . هردو آهنك جان یکدیگر کردند هردو در جای کوشش وکشش مرد غلبه و قتالند هردو بحمیت در میدان جنك حاضر شدند و هیچ چیز آنانرا باز نداشت ای علی بکار خود باش که هرگزبمانند او دست نیافتی . سخنی درست میگویم که در آن مسامحه نیست . خون او پیش من است ای علی کاش من او را در می‌یافتم و عقل من کامل بود . قریش پس از هلاك این سوارکار خوار گشتند خواری ورسوائی هلاك‌کننده قریش‌است .

عایشه گفت ما زنان رسول با جماعتی زنان در حصن بني حارث بودیم واز آن حصین‌تر حصنی نبود در مدینه و مادر سعدمعاذ با مادر حصن بود واین پیش آن بود که آیت حجاب آید سعد درعی مقلّص داشت که دستهایش بیرون بود از آن درع من گفتم اگر درع سعد به ازین بودی‌شایستی ، نبادا که اورا بردست جراحتی آید ، اوبرون آمد واین رجزمیگفت :

لَبِّثْ قَلِيلاً يُدْرِكِ الهَيجا حَمَلْ لاَ بَأسَ بِالمَوْتِ إذا حانَ الأجَلْ (۱)

بجنگ رفت اتفاق چنان افتاد که تیری بردستش زدند . حیّان بن قیس الغرفه گفت خذها و أنا ابن الغرفه سعد گفت غرف الله وجهك في النّار، رگ أكحل اوبریده شد و گفته‌اند هر که را آن رگ بریده شود خون ازاو باز نایستد تا بمردن.سعد عند آن حال دعا کرد گفت بار خدایا اگر میدانی که درقریش‌بقیّتی هستند که بارسول توکارزار خواهند کردن مراباز گذار تانصرت رسول تو کنم تودانی که من قتال ایشان دوست‌تر دارم واگر آن قتال کناره شده است این را سبب شهادت من کن و مرا ازدنیا مبر تا چشم من ازبنی قریظه روشن کنی تا ایشان‌را بمراد خود بینم که ایشان جلفای من بودند درجاهلیّت . خدای‌تعالی اورااز آن‌عافیت داد . محمّدبن اسحاق‌روایت کرد که صفیّه بنت‌عبدالمطّلب مادرزبیردرحصن حسّان ثابت بود با جماعت زنان و کودکان، و گفت حسّان باما بودواین‌حصنی بودنه‌بس‌حصین صفیّه گفت‌مرد کی جهود بیامد و گرد آن حصن میگردید ، ورسول عليه السلام بقتال احزاب مشغول بود ، من‌حسّان را گفتم ای حسّان من از این مرددل مشغول شدم که احوال این حصن بشناخت و میداند که این حصن حصین نیست وباما در اینجا مرد نیست ورسول ازما مشغول است ، اگر برود وجماعتی جهودان را خبر دهد و بیایند ومارا رنجه دارند مصلحت درآن است که بیرون شوی و این‌کافر را بکشی تامااز‌ین خوف ایمن شویم‌حسّان گفت یابنت عبدالمطّلب تودانی که من‌مردی شاعرم مرد کش نباشم واین نه‌کار من‌است ، گفت چون من دیدم که او هیچ نخواهد کردن جامه‌در پوشیدم وروی دربستم و عمودی بر گرفتم و بیرون رفتم وآن جهود را بکشتم وبازآمدم و گفتم یا حسّان اکنون مرد کشته افتاده است برو جامه‌اش بیرون کن که من بر آن نگردم که او مرد است ومن زن، گفت یا بنت عبدالمطّلب این نیزنتوان کردن من سلب اوباوادادم. راویان اخبار گفته‌اند که رسول عليه السلام درمیانه آن‌کار و صحابه رنجور دل می‌بودند واین پیش از کشتن

---

(۱) اندکي درنك کن حمل بمیدان جنك میرسد از مرك بیم نیست چون اجل‌فرا رسد .حمل نام مردی است و این بیت از اوست سعدبن معاذ بدان تمثل جست .

عمرو بود بردست علی‌یکروز. نعیم بن مسعود نزدیك رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله‌من بتو ایمان آورده‌ام در سر ورویِ آن نمیدارم که آشکارا کنم ، واین‌حال کس ازمن نداندجز خدای عزّوجلّ وترا گفتم‌اکنون ، کاری که دانی که مددآن باشم بفرمای . رسول‌ﷺ گفت تو یك مردی اگر نیز اظهارایمان کنی ازیك مرد بیش از آن نیاید که ازاو توقّع کنند . أمّا اگر تو بتوانی کردن که این‌قوم راخذلان کنی وفتوری دهی ازمابکن که کارزار بیشترخدعت است. نعیم بن‌مسعود از آن جابر آمد وبنزدیك بنی‌قریظه رفت واورا باایشان درجاهلیّت‌منادمت بود ، گفت ایشان‌را یابنی قریظه شمادوستی‌ونصیحت من دانسته‌اید درروزگار گذشته وآنچه من گویم برسبیل نصیحت شما مرا در آن متّهم ندارید . گفتند لاوالله که ما دوستی ونصیحت‌تودانیم و بهیچ چیز تو را متّهم نداریم . گفت بدانید که غطفان و قریش بحرب محمّد آمدند وشمارا ازحصن وجای خود برانگیختند و بیاری درخواستند و حکم‌ایشان دیگر است وحکم شما دگر ایشان مردمانی‌اند اینجا غریب وولایتی و مالی ندارند اینجا ، وشما را سرای و خانه و اسباب و املاك اینجاست وزنان و فرزندانتان اینجااند وایشان را زن وفرزندان بزمینی دیگرند اگر فرصتی و غنیمتی باشد بربایند و باشهرهای خود شوند و اگر کسری وشکستی باشد برشماباشد ایشان بروند و شما را با محمّد رها کنندآنگه کشتن وغـارت و آزار بر شما باشد نه برایشان ، وآنگه شما با محمّد طاقت ندارید چون ایشان رفته باشند مصلحت درآن است تاازایشان استظهاری ووثیقتی نستانید بهیچوجه با ایشان دست یکی نکنید در قتال محمّد. گفتند نکو گفتی و نصیحت کردی . آنگه ازآنجا بیامد ونزد ابوسفیان رفت و جماعت قریش و گفت شما که‌قریشید دوستی من شمارا ومیل من بشما شناخته و مفارقت ومباینه با محمّد برای دین ومن امروز سخنی شنیدم واجب دیدم‌شما را ازآن‌آگاه کردن‌تا احتیاط کنیدکار خود را واین‌سرّی است بامن‌عهد کنید که پوشیده دارید گفتند وآن‌چیست ؟ گفت بدانید که‌آن جهودان براین که کردند پشیمانند ومیخواهند تااین‌آمدن شما را بااینجا تلافی کنند پیغام فرستاده‌اند بمحمّد که ما براین آمدن پشیمانیم وازمیان ما وتوعهدی هست ما برسرآن عهدیم اگر ازما راضی شوی بآنکه‌ما ازقریش وغطفان بعلّت وثیقت واستظهار جماعتی اشراف وأماثل رابستانیم وپیش توفرستیم تاهمه‌را گردن بزنی یاآنکه دست با تویکی کنیم تاایشان را از زمین و دیار خود برانیم ، یا بقتل و استیصال هلاك کنیم اوراضی شده است و قرار میان ایشان این است من شما را هوشیار کردم تا برخبر باشید ، کودکی ازآن‌خود بایشان ندهید که ایشان باشما غدر خواهند کردن . آنگه بغطفان

آمد و همچنین بگفت و عهد بستاند که این حدیث پوشیده داری گفتند همچنین کنیم چون او برفت أبوسفیان و جماعتی قریش و رؤسای غطفان کس فرستاند بجهودان که ما چرا اینجا موقوفیم این نه شهر و زمین ماست ومارا هرروز خرجی بسیار است اگر کاری را آمده‌ایم فردا آغاز باید کردن و فردا بااین مرد بقتال بر آویختن . واین شب شنبه بود درماه شوال سنه‌خمس من الهجرة جهودان جواب‌دادند که فردا روزشنبه است و ماعادت نداریم که روز شنبه کاری کنیم که مـا هر وقتي درشنبه کاری کردیم مارا نکبتی برسید که پوشیده نیست و دیگر آنکه‌ماکار زار نکنیم تا وثیقتی وا ستظهاری نداریم وآن نوائی(١) باشد از مردان شما که برما فرستیدتا ما را أمان باشد که‌شمـا نبروید وما را دردست‌محمّد رها نکنید چوما ازین معنی مستشعرمی‌باشیم چو این شهر شهر ماست و شما غریبید اینجا و اگر شما بروید ما را بامحمّد طاقت نباشد باید که ما بربصیرتی باشیم .قریش وغطفان چون این سخن بشنیدند گفتند آنچه نعیم مسعود گفت‌راست گفت . آنگه پیغام دادند و گفتند و الله که‌ما از مردان خود کودکی بشما ندهیم ومارا برشما این امان نیست . جهودان گفتند چون ندهید ما نیز با شما دست یکی نداریم وخذلان در میان ایشان افتاد . وخدای‌تعالی آن‌شب بادی عظیم بفرستاد برایشان سردوسخت چنانکه خیمه‌هاشان بدرید و طنابها بگسست وذلك قوله :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ) گفت یاد کنید ای مؤمنان نعمت‌خدای برشما برسبیل تذکیر و تنبیه گفت (إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) چون آمد بشمـا لشکرهایعنی‌أحزاب وجماعت قریش‌وغطفان‌وبنی‌قریظه وبنی‌نضیر (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً) بفرستادیم بر ایشان بادی . مفسّران گفتند بادصبا بود لقوله عليه السلام « نصرت بالصّبا و أهلكت عاد بالدّبور » گفت مرا بیادصبا نصرت‌کردند وعاد را بباددبور هلاك کردند . وصبا آن بود که روی بدر خانه کعبه داری برابر روی توجهد ودبور برابر صبا باشد (وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا) ولشکرهائی که شماندیدید ایشان را ازفرشتگان . أهل‌سیر گفتند فرشتگان آنروز فرودآمدند ولیکن‌کارزار نکردند ، مفسّران گفتند خدای تعالی بادی بفرستاد سرد وسخت که طنـابشان بگسست و بدرید و آتش ایشان‌بکشت ودیگهای ایشان بفکند واسبان ایشان برمیدند وخدای تعالی خوف در دل ایشان افکند وفرشتگان از جوانب لشکرگاه ایشان تکبیر کردند تا سیّد هرقبیله قوم خود را گفت ازبر من مروید ومرانگاه دارید . محمّد بن كعب القرظي گفت جوانی

(١) نوا بزبان فارسی بمعنی گروگان هم آمده‌است.

ازأهل کوفه گفت حذیفه یمـان را گفتم یاأباعبدالله شما رسول‌خدای‌را دیدیدو بااوصحبت کردید چگونه بودید ؟ حذیفه گفت جهد کردیم درخدمت او این‌جوان گفت اگرما دریافتمانی اورا رها نکردمانی اورا که برزمین‌برفتی‌جز که اورا بر گردن گرفتمانی ودرخدمت اوجان‌بدادمانی حذیفه گفت من شب‌أحزاب‌بالشکر بودم درخدمت رسول عليه‌السلام ، رسول نماز کرد وازشب‌پاره‌ای بگذشت گفت کیست تا برودوأحوال‌بداند ، ازین قوم خبری بازآرد ؟ کس اجابت نکرد و اختیار نکرد باز سر نماز کردن شد ، ساعتی‌دیگر بر آمد گفت کیست که برود وأحوالی‌بداند؟ کس اجابت نکرد . بار سیّم گفت که کیست که برود وخبری بیارد ورفیق من باشد در بهشت، ازسختی باد وسرما و خوف کس جواب، نداد پس‌مرا گفت یاحذیفه گفتم لبّیك یا رسول‌الله و برخـاستم و پیش رسول رفتم ودلم درشکم میلرزید ازترس آنکه مرا گوید ترا بباید رفتن و از أحوال این قوم خبری نزدیك من‌آوردن گفتم فرمان بردارم گفت «أللّهم احفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته » بارخدایا نگاه دار او را ازهمهٔ جوانب وجهات و ازپیش‌وپس وچپ وراست و اززیر وزبر . گفت من برفتم پنداشتی که در گرماوه‌میروم ازگرمی که ازآن بادوسرمـا هیچ‌رنج نبود مرا، برفتم‌باسلاح، تادر میان ایشان رفتم‌بادی‌میآمد که خیمه‌ها را ازجای برمی کند و طنابها می گسست وهیچ رها نمی کرد و الاّ تباه میکردنگاه کردم أبوسفیان را دیدم آتشی برافروخته گرم می‌شد من تیر در کمان نهادم‌تا بزنم دگرباره مرا یاد آمد که رسول عليه‌السلام مرا گفته بود هیچ چیز مکن تا پیش من نیائی . چون ابوسفیان آن بادوسختی دید گفت یا قوم هر کسی دست همنشین حود بگیرد و بنگرد تا کیست من‌دست یکی گرفتم وگفتم تو کیستی ؟ مرا گفت یاسبحان‌الله مرا نمیشناسی ؟من فلان بن فلانم مردی بود ازهوازن پس أبوسفیان گفت یا معشرقریش اینجا که هستیم نه بسرای‌ومقام‌خودیم واسبان و چهار پایان ما سقط شدند ، وبنوقریظه و بنوالنّضیر وعده مـا را خلاف کردند من بخواهم رفتن و [ازپی‌هوسش] برخاست و برشتر نشست عقال اونا گشاده و شتر برانگیخت وخواست تا براند چون شتر نمیتوانست رفتن ازآن پس بدانست که شتر عقال دارد ، وعقال شتر بگشاد وبرنشست و برفت .

و بنوغطفان چون بدیدند که قریش برفتند ایشان نیز برفتند وخدای‌تعالی بترس ایشان را هزیمت کرد من باز آمدم و رسول را خبر دادم رسول شادمانه شد وبخندید ومرا بخویشتن نزدیك کرد وگفت این جا در پایان من بخسب من بخفتم و رسول عليه‌السلام جامه خویش‌برمن افکند ومن پای او برسینه گرفتم وبخفتم وذلك قوله‌تعالی « فأرسلنا علیهم ریحـاً وجنوداً لم

تروها » ـ (وَ كانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً) وخدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا ودانا بوده است .

(إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ) يعني « اذكروا نعمةالله عليكم» یاد کنید نعمت خدای برشما چون آمدند بشما « من فوقكم » از بالای وادی از جانب مشرق ، و آنان که از بالای وادی آمدند مالك بن عوف النّضيری بود وعيينة بن الحصن الفزاری با هزار مرد از غطفان . و طلحة بن جلود الأسدی با ایشان بود با بنی‌أسد وحيي أخطب با جهودان بنی قریظه وبنی‌نضیر (وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ) یعنی من الوادی اززیر وادی وآن ابوسفیان حرب بود باقریش و (وَإِذْ زاغَتِ الأَبْصارُ) وچون کژ شد چشمها (وَبَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَ) و دلها بگلوها رسید ، واين هردو کنايت است از شدّت خوف وشدّت حال خائف ، و گفتند معنی آن است که عرب گوید دل را انتفخ سحره باد درشُش افتد نه دل ، و شش اوبر آید ودل‌بالای آن است چون منتفخ شد دل ببالا بر آید وذلك قوله « و بلغت القلوب الحناجر » (وتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونا) و بخدای تعالی گمانهای‌بدمی‌بردید از خلف‌وعده ومانند این ، ومراد باین منافقانند چو مؤمنان واثقند بوعده خدا و بنصرت وظفر بردشمنان او. قرّاءخلاف کردند في قوله«الظنونا» و آنچه مانند این است من قوله « الرّسولا » و « السّبيلا » أمّا مدنيان الف اثبات کردند در این کلمات در حال و صل ووقف ، شامیان همچنین ، و عاصم بروایت أبوبكر و أبو عمرو بروایت عیّاش ، و کسائی بروایت قتيبه وحجت ایشان آن است که در مصاحف ألف نوشته‌اند لمطابقة رؤس الایه ، و نیز موافقت سر آیات ، و أبوعمرو و ذکوانی وحمزه و یعقوب بی‌الف خواندند در حال وصل ووقف برأصل خود چو ألف در اسمی برند که منوّن باشد درحال وقف چون منصوب باشد نحو رأيت زيداً برای آنکه نگویند رأيت الرّجلا در هیچ حال نه درحال وصل نه در حال وقف، وباقی قرّاء بألف خواندند دروقف وبی‌الف‌دروصل، و گفتندرؤس‌الايات جاری مجری اسجاع‌باشد وجاری‌مجری‌قوافی دراشعارپس‌دروقف‌الف بایدودروصل نبایدچنانکه در میان بیت اگرافتد بی‌ألف گویند .

(هُنالِكَ ابْتُلِيَ المُؤْمِنُونَ) گفت اینجایگه مؤمنانرا امتحان و ابتلا کردند ومعنی ابتلا گفته‌ایم ازخدایتعالی .وآنکه تکلیف‌همه‌صورت امتحان دارد (وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِيداً) وبجنبانيدند ایشان‌را جنبانیدنی‌سخت .

(وَإِذْ يَقُولُ المُنافِقُونَ) عامل در «إذ» درین چند آیت که برفت آن است در اوّل

آیـات گفت « اذکروا نعمة الله علیکم » گفت نیز یاد کنید چون گفتند منافقان یعنی معتب بن قیس و اصحاب او (وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) و آنانکه در دلهای ایشان بیماری بود و شك و ضعف اعتقاد (ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) گفتند خدای تعالی وپیغمبرش مارا وعده ندادند مگر غرور وفریفتن .

(و إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ) و یاد کنید نیز چون گفتند گروهی از ایشان یعنی از منافقان (یا أَهْلَ يَثْرِبَ) ای أهل مدینه . ابو عبیده گفت یثرب نام ولایتی است و مدینه از جمله آن است (لا مَقامَ لَكُمْ)جای مقام نیست شما را باز گردید . حفص عن عاصم خواند «لامقام» بضمّ المیم یعنی لاإقامة لکم . شما را اینجـا ایستادن صلاح نیست بر گردید و بخانهٔ خود شوید،عبدالله عباس گفت این جهودان گفتند منافقان را که شما را چه مهمّ است برای محمّد که خویشتن را هدف تیغ أبو سفیان و قریش کردن بر گردید و با خانه خویش شویدو محمّد را با اینان رها کنید (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ) و گروهی از رسول علیه السلام دستوری خواستند و آن بنوحارثة بن الحارث بودند (يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ) میگفتند خانهای ما عورت است ، یعنی ربطی و دیواری و حصنی ندارد مردی باید که آن رانگاه دارد و بپوشد چنانکه عورت را بپوشند . وقداعور الفارس اذابدا فيدرعه خلل للضرب والطّعن ، قال الشاعر :

مَتى تَلْقَهُمْ لا تَلْقَ فِي البَيْتِ مُعْوِراً وَلاالضَّيْفَ مَفْجُوعاً وَلاالجارَ مُرْمِلا(۱)

حق تعالی ایشـان را تکذیب کرد گفت خـانهٔ ایشان عورت نیست دروغ میگویند (إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً) ایشان نمیخواهند الاّ فرار و گریختن از زحف از سرّ ایشان خبر داد .

(وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها) آنکه گفت اگر چنانکه در سرای های اینان روند از جوانب و کنارهای آن (ثُمَّ سُئِلُوا الفِتْنَةَ) آنکه از ایشـان فتنه خواهند یعنی شرك ، ومنه قوله « و الفتنة أشدّ من القتل » (لَآتَوْها) بآنجا شوند وبکنند وبجای آرند من قولهم أتیت الأمر إذا فعلته . قراءت أهل حجاز بقصر الف است من الاتیان . و دیگران خواندند «لآتوها» من الإیتاء یعنی بدهند . گفتند چون رسول گفت بجواب دادن لایق باشند (وَما تَلَبَّثُوا بِها إِلَّا يَسِيراً) وبر آن کفر وفتنه نیز مقام نکنند الاّ اندك. وبیشتر گفتند

(۱) چون آنانرا درخانه بینی نشانهٔ زخمی نبینی درآنها ومهمان را شکم بسته از گرسنگی وهمسایه را بی توشه نیابی .

معنی آنست که از اوفرو نایستند بل بشتابند باو و درنگ نکنند الاّ اندك روزگار. حسن گفت معنی آن است که پس از کفر بمدینه الاّ اندکی مقام نکنند. آنگه عن قریب ایشان راهلاك کنند ومثله قوله «واذاً لاتمتّعون إلاّ قلیلا».

(و لقَدْ کانوُا عاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ) وپیش از این باخدای عهد کردند که نگریزند و پشت بردشمن نکنند. اینان بنو حارثه بودند که روز احد همّت کردند و عزم بر آنکه بگریزند با بنی سلمه چون آیت فرود آمد درایشان« إذ همّت طائفتان منکم ان تفشلا» ایشان بیامدند و با خدای عهد کردند که نیز مانند آن نکنند خدای تعالی یاداد ایشان را آن عهد. قتاده گفت جماعتی بودند که روز بدر تأخّر و تقاعد کردند ازکار زار چون آن کرامت و نصرت دیدند عهد با خدای کردند که نیز مانند آن نکنند. مقاتل و کلبی گفتند ایشان هفتاد مرد بودند که بارسول عليه السلام در شب عقبه بیعت کردند و گفتند شرطی که خدای راوتراست باما بگوی تا بجای آریم رسول عليه السلام گفت شرط خدای آن است که اورا عبادت کنید و باو شرك نیارید، و شرط من آن است که هر آنچه در حق خود وزن وفرزند خود کنید درحقّ من نیز همان کنید گفتند چون این گروه باشیم ما را چه باشد؟ گفت در دنیا نصرت ودر آخرت جنّت گفتند کردیم.

عهد این بود (وَکانَ عَهْدُاللهِ مَسْئُولاً) وعهدخدا ازآن بپرسند. یعنی خوارمدارید که آن فرو بگذارید، آنگه رسولرا گفت:

(قُلْ)بگو این منافقان را وسست اعتقادان را (لَنْ یَنْفَعَکُمُ الفِرارُ) شما راسود ندارد گریختن اگر بگریزید از مرگ یا از کشتن (وَإذاً لا تُمَتَّعُونَ إلّا قَلیلاً) پس آنگه شما راتمتّع و برخورداری ندهند الاّ اندکی. گفتند وقتی در شهری که عبدالملك مروان در آنجا بود وبائی پدید آمد او برخاست و ازشهر بیرون آمد تابشهری دیگر رود درراه یکی ازپیش او برافتاد اورا گفت چرا از شهر بیرون آمده؟ گفت وبا است آنجا. گفت نه خدای تعالی میگوید « قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أوالقتل ـ الایة ـ » عبدالملك گفت ذاك القلیل نطلب. بطلب آن اندك میرویم ومراد بقلیل در آیت وقت آجال است ودنیا بیکبار نعمت او قلیل است.

(قُلْ مَنْ ذَا الَّذي یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللهِ) بگو کیست که شما را نگهدارد از خدای تعالی (إنْ أرادَ بِکُمْ سُوءً) اگر بشما بدی خواهد از هلاك و نکبات و آنچه تعلّق بخدای

دارد یا بشما رحمتی خواهد (وَلاَ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً) آنگه گفت ایشان خویشتن‌را بدون خدای ولیّ یاری ویاوری نیابند تابدانند واعتماد براو کنندوطمع ازآنکه جز اوست ببرند .

(قَدْ يَعْلَمُ اللهُ المُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ) گفت خدای تعالی داند آنان را که از شما تعویق کنند و تعویق تفعیل باشد ازعوق وآن منع بود و تعویق تثبّط و تبطیه باشد برسبیل تهدید ووعید. گفت خدای شناسد آنان را که مردم را ازکار زار باز میدارند ، و ایشان را منع میکنند ومیترسانند (وَالقائِلِينَ لِإخْوانِهِمْ) و آنان که میگوید برادران ایشان را یعنی‌هم کیشان و هم اعتقادان خود را از منافقان (هَلُمَّ إلَيْنا) بما آئید وبشتابید بما (وَلاَ يَأتُونَ البَأسَ إلّا قَلِيلاً) ایشان بکارزار نیایند مگر اندك از أوقات و أحیان . قتاده گفت آیت در شأن جماعتی منافقان آمد که‌ایشان گفتند أصحاب‌محمّد بیش ازآن‌نه‌اند که ایشان رامر گوسفندی بخوردن کفایت باشد ، واین کنایت باشد از قلّت ، وممکن نیست که اینان بـا این‌جماعت که مجتمع شده‌اند مقاومت توانند کردن شما را . چه مهمّ است جان درسرمحمّد کردن. مقاتل گفت این‌قول جهودان بودند و اخوان منافقان بودند ، و معوّقان عبدالله اُبيّ سلول بود و أصحاب او.ابن زید گفت آیت درشأن مردی آمد که روز أحزاب از پیش رسول عليه‌السلام بیامد برادرش را دید نان و بریان و نبیذ در پیش نهاده گفت تواینجا بنشاط مشغولی ، ودرمیان شمشیرونیزه پیغامبر خدای حرب میکند گفت ای‌ابله تونیز باما بنشین وبنشاط مشغول شو که بخدای که باو سوگند خورند که محمّد هرگز بازنیاید بااین لشکر که جمع شده‌اند، اورا و اصحاب اورا زنده رها نکنند . برادر گفت اورا دروغ میگوئی والله که بروم و رسول خدای را خبر دهم از این که تو گفتی . بیامد ورسول‌راخبرداد وجبرئیل آمده بود واین آیت راآورده .

(أشِحَّةً عَلَيْكُمْ) خدای تعالی وصف کرد ایشان رابـبخل وجبن ، ببخیلی وبددلی والأشحّة جمع شحیح باشد و این از بنای قلّت است . گفت بخیلانند بمال خود برشما چیزی دره خدای و ره جهاد صرف نکنند ، وچون غنیمتی پیدا شود مشـاحّه ومناقشه کنند . ونصب اوبرحال است من قوله« ولایأتون‌البأس إلاّ قلیلاً »(فَإذا جاءَالخَوْفُ)چون وقت‌کارزار آید و خوف از نامهای‌کارزار یکی است (رَأيْتَهُمْ) بینی ایشان را که درتو مینگرند وچشمهای ایشان دور میگردد از ترس و بددلی (كَالّذي) ای کدوران عن‌الّذي،علی حذف المضاف و إقامة المضاف إلیه مقامه . چنانکه چشم کسی دور گردد که اواز هوش بشود از مرگ (فَإذا

ذَهَبَ الخَوْفُ) چون کارزار بشود (سَلَقُوكُمْ) زبانها نیز در شما کشند و دراز زبانی کنند . و مرد فصیح زبان بلندآوازرا رجل مسلق ومسلاق گویند وأصل سلق ضرب باشد.قتاده گفت بسطوا ألسنتهم فیکم، و«حداد» جمع حدیدباشد یعنی تیز، واین در وقت‌قسمت غنیمت‌باشد که گویند ما با شما حاضر بودیم درکارزار از نصیب ما تمام دهید. در وقت کارزار بد دل‌باشند ودر قسمت وغنیمت بخیل‌باشند (أَشِحَّةً عَلَى الخَيْرِ)أي على المال و الغنيمة . بخیلان باشند برمال وغیمت ، ونصب او برحال‌استمن قوله «سلقوكم» (أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا) ایشان ایمان ندارند (فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمالَهُمْ) خدای تعالی عمل ایشان باطل کند یعنی قبول نکند عمل ایشان برای آنکه نه‌بروجه مأمور به‌افتاده‌باشد(وَكانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيراً) واین‌برخدای تعالی آسان‌است .

(يَحْسَبُونَ الأَحْزابَ لَمْ يَذْهَبُوا) می‌پندارند یعنی منافقان که این احزاب وجماعتی که مجتمع شده‌اندبرحرب رسول ازقریش و غطفان و بنی نضیر نرفته‌اند هنوز ، واین آنکه‌بود که ایشان برفته و گریخته و منافقان خبر نداشتند ، وگفتند معنی آنست که ایشان اگرچه دانستند که أحزاب برفتند و هزیمت شدند از فرط جهل پنداشتند و گمان میبردند که هنوز نرفته‌اند .آنگه گفت (وإِنْ يَأْتِ الأَحْزابُ) و اگر دگر باره باز آیند ایشان ـ اینان که منافقان‌اند تمنّا آن کنند که کاشکی ایشان در بادیه یـا بدویان بودندی در میان اعراب (يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ) خبر شما میپرسیدندی که حال شما باأحزاب بکجارسید .یعقوب خواند یسّائلون‌بتشدید سین‌وباألف علی تقدیریتسائلون بعضهم عن‌بعض‌بهری از بهری‌میپرسیدند که گوی حال ایشان‌بچه رسید (وَلَوْ كانُوا فِيكُمْ) واگردرمیان‌شما بودندی قتال وکارزار نکردندی الاّ اندکی‌ازایشان یا قتال اندك علی تقدیر ما قاتلواإلاّ قتالاً قليلاً واین بمعنی‌نظم آیت لایقتر است.

(لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)آنگه‌حق‌تعالی گفت شما را که مسلمانانید در رسول خدای که محمد است ﷺ اسوتی و اقتدائی‌است، وعاصم اینجا خواند ودر سورة الممتحنه اُسوة بضم ألف ، و دیگران بکسر ألف خواندند وآن دو لغت است مثل‌غُدوة و غِدوَة و رُشوة ورِشوة. یعنی‌شمـا رابرسول‌اقتداءاست. صورت‌خبراست‌ومعنی‌أمر. یعنی‌اقتداء کنید باو در اونگرید در ثبات و ترك فرار که چندان مقام کرد تا دندانش بشکستند وجراحتی بربالای ابرویش کردند ونگریخت ، وعمّش حمزه رابکشتند و عبیده حارث را بکشتند

و اوهیچ جزعی نکرد و رضا داد و تسلیم داد ، وأنواع اذیّات و بلیّات باورسانیدند و اوبهیچ چیز بر نگشت و روی برنگردانید . شما نیز همچنین کنید و برسنّت او بروید . پس دراین باب وجز این باب جای اقتداست شما را باوو آنان را که امید دارند بخدای و بروز باز پسین یعنی روز قیامت و ذکر خدای کنند بسیار . یعنی آنکس که بامید ذاکرباشد . آنگه ذکر مؤمنان کرد و آنکه ایشان وعده خدای تعالی تصدیق کردند . گفت چون مؤمنان أحزابرا دیدند گفتند این آن است که خدای تعالی وپیغمبر مارا وعده کردند و این آن بود که پیغمبر علیه السّلام صحابه را خبر داده بود از حادثه أحزاب چون بدیدند و مخبر موافق خبر بود گفتند (هٰذا ما وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ ورَسُولُهُ) این آن است که خدا و پیغامبر ما را وعده داده‌اند و حدای و پیغامبرش راست گفتند در آن وعده که کردند . بعضی دگر مفسّران گفتند این وعده آن است که خدای تعالی گفت « ام حسبتم أن تدخلوا الجنة ولمّا يأتكم مثل الذين خلوا من‌قبلكم ـ الى قوله ـ ألاانّ نصرالله قريب » (وَما زادَهُمْ إِلّا إِيماناًوَتَسْلِيماً) و ایشان را نیفزود الاّ ایمان که تصدیق بدل است و تسلیم که در مسلمانی تن دادن است . آنگه تخصیص کرد بعضی مؤمنان را بخصالی که درایشان بود گفت :

(مِنَ المُؤْمِنِينَ رِجالٌ) گفت از مؤمنان مردانی هستند « من» تبعیض‌راست‌صفت‌آن مردان آنست که (صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ) راست گفتند در آن عهد که با خدای کردند وبآن وفا کردند . آنگه ایشان رابدو فرقه بنهاد گفت (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ) . أی نذره‌وعهده . بهری ازایشان آنانند که نذر وعهد خود تمام کردند و برجهاد صبر کردندتا آنگه که ایشان را شهید کردند چوایشان عهد تا بجان کرده بودند و گفتند نحب مرگ‌است و معنی « قضی نحبه» آن است که «مات»بمرد من‌قول ذی‌الرّمة :

عَشِيَّةَ فَرَّ الحارِثِيُّونَ بَعْدَ ما قَضىٰ نَحْبَهُ فِي مُلْتَقَى القَوْمِ هَوْبَرُ (۱)

أی مات ، مقاتل گفت قضی‌نحبه‌أی أجله ، عمر خود بسر برد و بأجل رسید ، و گفتند قضی نحبه أی بذل جهده في‌الوفاء بعهده من‌قول العرب نحب فلانٌ في سيره يومه وليله أجمع اذا بالغ في‌السير ولم ينزل، قال جرير نطنحقه(۲) .

[بطفخة] جالَدْنَا المُلُوكَ و خَيْلُنا عَشِيَّةَ بِسطامٍ جَرَيْنَ عَلىٰ نَحْبِ

(۱) هوبر نام مردی است و مراد اینجا ابن‌هوبر است و گاه باشد که‌نام پدر برپسر اطلاق کنند نظیر آنکه‌منصور حلاج برحسین‌بن منصور واین ابن‌هوبر درجنگ کشته شده وقوم او گریختند .

(۲) صحیح آن بطفخه‌است‌طفخه بکسر طاء بروزن‌عبرة نام‌جائی‌است‌و بسطام نیز جائی‌است وضمیرجرین باسیان‌مذکور برمیگردد یعنی درطفخه باپادشاهان کارزار کردیم و درشبی که ببسطام بودیم اسبان بجان کوشیدند .

أي علی جدّ وجهد . (وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) و بهری از ایشان منتظر شهادت‌اند (وَما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) و ایشان عهد خدای را تبدیل نکردند . خلاف کردند که آیت در شأن که آمد و مراد « منهم من قضی نحبه » کیست « و منهم من ينتظر » کیست ؟ بعضی گفتند آیت در شأن أنس بن النّضر که او روز بدر حاضر نبود چون بازآمد تأسّف خورد ونذر کرد که اگر پس از این کارزاری بودمن‌جان فدا کنم در او ، چون روز احد بود ومردم بگریختند واو حاضر بود بیامد و خویشتن را درمعر که افکند قتالی کرد سخت تا آنگه که‌اورا بکشتند .
و عایشه گفت آیه در طلحة بن عبيدالله آمد مفسّران و جمهور أصحاب اخبار بر آنند که آیت در أمير المؤمنين علی عليه‌السلام آمد و عبيده و حارثه وحمزهٔ عبدالمطلب وجعفر بن ابی طالب«ومنهم من قضی نحبه »عبیدهٔ حارث که اورا ببدر شهید کردند وقصّهٔ او رفته است وحمزهٔ عبدالمطّلب که اورا باُحدبکشتند و این نیز رفته است و جعفر بن ابی‌طالبست که اورا بمؤته بکشتند .
راویان اخبار گویند که چون رسول عليه‌السلام جعفر بن ابی‌طالب را بمؤته نامزد کرد و اوراوصایت کرد بتقوی و احتیاط و حراست لشکر وصبر کردن بر کار زار اوبرفت تا بمؤته رسید . دشمن پیش آمد آنجا ودر کار زار گرفتند چون چند تن را بکشتند ازبزرگان لشکر. اورایت بدست گرفت وبنفس خود بکارزار رفت . جبرئیل آمد و گفت یا رسول‌الله جعفر در کارزار است وبیك روایت آنست که رسول را عليه‌السلام بکوهی‌بلندبرد وخدایتعالی شعاع اوقوی‌بکرد تااومی‌نگرید و معرکه ایشان میدید و مبارزت شجاعان تاآنگه که جعفر بیرون آمد رایت بدست گرفته و کارزار میکرد تا چند مبارزرا بیفکندآنگه ملعونی در آمد وتیغی بزد و دست راست اوبیفکند اورایت بدست چپ گرفت وکارزارمیکرد تاچند مبارزبیفکند ومیگفت :

لَا بَأْسَ لِي إِنْ قُطِّعَتْ يَمِينِي ... مَعِي شِمَالِي وَ أُقَوِّي دِينِي
أَلْيَوْمَ يَبْدُو غُرَّةُ السَّمِينِ ... وَ يُعْرَفُ الْمَهْزُومُ بَعْدَ حِينِ
أَنَا أَبُو الشِّبْلِ وَ ذُو الْعِرْنِينِ ... أَخُو النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْأَمِينِ (۱)

---

(۱) این ابیات را جای دیگر ندیدم. ابوالشبل کنیه شیر است و عرنین بینی و بلند بودن آن نزد عرب‌نشان‌نجابت و شرافت و سمین فربهی‌کنایه‌از قوت ونیرومندی. گوید باکی برمن نیست اگر دست راست من جدا شد دست چپ با من است و دین خود را تقویت میکنم . امروز سفیدی پیشانی یعنی هنر مرد دلیر آشکار میگردد و هزیمت یافته شناخته‌میشود، من شیرم و نجیب برادر پیغمبر بر گزیده وامین.

کارزار میکرد و رایت میداشت تا ملعونی درآمد و ضربتی دیگر بزد و دست چپش نیز بیفکند چون هردودستش بیفکندند اواز خویشتن طمع برداشت و دانست که بی‌دست قتال‌نتوان کرد روی بجانب مدینه کرد و گفت «السلام‌علیك یارسول‌الله‌سلام‌مودّع لاسلام زائر»واین‌بیتها انشاء کرد :

إِقْرَءِ السَّلامَ عَلَى النَّبِيِّ وَقُلْ لَهُ — إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ قَدْ ثَوَى مَقْتُولاً

بِأَسِنَّةِ الكُفَّارِ تَحْتَ عَجاجَةٍ — تَسْفِي عَلَيْهِ بِهِ الرِّياحُ مَهِيلاً

قُطِعَتْ يَداهُ وَفُصِّلَتْ أَوْصالُهُ — مِنْهُ وَ زايَلَهُ الفُصُولُ فُصُولاً

أَجْلَى العُداةُ وَ غادَرُوهُ بِقَفْرَةٍ — لا يَسْتَطِيعُ مَعَ الغُزاةِ قُفُولاً

فَإِلَيْكَ يُرْسِلُ بِالسَّلامِ مُوَدِّعاً — يا خَيْرَ مَنْ بَعَثَ الإِلٰهُ رَسُولاً (۱)

آنکه گردش درآمدند و تیغ و نیزه براو گرفتند واورا بکشتند و نیزه‌ها بر اوزدندو اورا بنیزه از زمین بربودند و برهوا رفع کردند خدای تعالی اورا زنده گردانید و بجای دو دست اورا دو پرداد تا در هوا بپرید و بر آسمان شد و با فرشتگان در آسمان میپرد و ازآنجا اورا جعفر طیّار خواندند . رسول ﷺ ازآنجـا بیامد دل تنگ و رنجور بکشتن پسر عم و بدر سرای جعفر آمد و اسماء بنت عمیس در خانه جعفر بود و در بزد اسماء گفت کیست ؟ گفت رسول خدا است بدوید و در بگشاد رسول گفت یا اسماء کودکان جعفر را پیش من آر اوکودکان را جامه پوشانید و پیش پیغامبر آورد رسول ﷺ یکی را برران راست نشانید و یکی را برران چپ و دست برسر ایشان فرو میکرد و میگریست اسماء گفت یا رسول‌الله این چیست که با فرزندان میکنی چنانکه با یتیمان کنند ؟ رسول ﷺ بگریست و گفت یااسماء خدای تعالی ترا مزد دهاد بکشتن جعفر طیّار اما بشارت باد ترا که خدای تعالی او را دوپر داد تابپریدواکنون دربهشت بافرشتگان میگردد آنجا که خواهد ، اسماء تعزیهٔ اوبداشت ودر مرثیهٔ او این بیتها بگفت :

يا جَعْفَرُ الطَّيّارُ خَيْرَ مُصَرِّفٍ — لِلْخَيْلِ يَوْمَ تَطاعُنٍ وَ كِفاحٍ

قَدْ كُنْتَ لِي جَبَلاً أَلُوذُ بِظِلِّهِ — فَتَرَكْتَنِي أُمْسِي بِغَيْرِ سِلاحٍ

---

(۱) سلام به پیغمبر برسان و بگوی پسرعمت کشته‌شده، به نیزه کفار در میان گرد و خاك و بادها شن نرم براو ریختند، دو دستش بریده و بندهایش جدا گشتند و بند های او ازاو پاره پاره جدا شد، دور شدند ورفتند دشمنان و اورا در بیابان گذاشتند و نمیتواند از آنجا انتقال‌کند، سلام سوی تو میفرستد ای بهترین کس که خداوند اورا برسالت فرستاد .

قَدْ كُنْتُ ذاتَ حَمِيَّةٍ ماعِشْتَ لي　　أمشي البراز وأنتَ كُنْتَ جَناحي

وَ إذا بَكَتْ قُمْرِيَةٌ شَجَناً لَها　　يَوْماً عَلى فَنَنٍ دَعَوْتُ صِباحي

فَاليَوْمَ أخْشَعُ لِلذَّليلِ وَأتَّقي　　مِنْهُ و أدْفَعُ ظالِمي بِالرّاحِ (۱)

« و منهم من ينتظر » أمير المؤمنين علی است که او گوش بشهادت میداشت (۲) و بیان این حدیث آن است که هر گه که اورا دل تنگ شدی گفتی « ما ینتظر أشقاها أن یخضبها من فوقها بدم » چه انتظار می کشد آن شقی ترین این اُمّت را که بیاید و این محاسن از خون این سر خضاب کند. أبوالطفیل عامر بن واثله روایت کرد که چون أمیر المؤمنین علی علیه السلام مردم را جمع میکرد برای بیعت در کوفه عبدالرّحمن ملجم علیه اللّعنة والعذاب أبداً مخلّداً بیامد تا بیعت کند چند بار اورا منع کرد و بیعت اونمی گرفت آخر بیعت او بگرفت آنگه گفت «ما یحبس أشقاها»؟ که باز داشته است شقی تر مرد اُمّت را از آنکه خضاب کند این محاسن را بخون این سر؟ چون پسرملجم پشت بر گردانید او این بیت بگفت :

أشْدُدْ حَيازِيمَكَ لِلْمَوْتِ　فَإنَّ المَوْتَ لاقِيكَ

فَلا تَجْزَعْ مِنَ المَوْتِ إذا حَلَّ بِوادِيكَ (۳)

معلّی زهیر گفت یك روز پسر ملجم بیامد و گفت یا أمیرالمؤمنین پیاده ام مرا مرکوبی ده، علی علیه السلام در اونگرید و گفت تو پسر ملجمی ؟ گفت بلی گفت مرادی ؟ گفت بلي. گفت یا غزوان آن اسب أشقر من باوده . اسب أشقر باو داد چون برنشست أمیر المؤمنین گفت :

أُرِيدُ حَياتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلي　　عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرادِ (٤)

چون أمیر المؤمنین را ضربت زد اورا بگرفتند و پیش أمیر المؤمنین بردند اورا گفت من آنهمه که باتو میکردم و میدانستم که تو مرا بخواهی کشتن باعلام رسول علیه السلام مرا ازین کار

---

(۱) ای جعفر طیار بهترین گرداننده سواران در روز نیزه زدن و جنك، توکوهی بودی که بسایه آن پناه میبردم مرا واگذاشتی اگر قمری از اندوه بگرید روزی بر شاخ درخت من هم فریاد میزنم .امروز چنانم که نزد هر ذلیلی سر فرو میاورم و از او میترسم و از ستمکار بایدبدست دفاع کنم .

(۲) گوش داشتن کنایه از منتظر بودن است.

(۳) کمربند خودرا برای مرگ استوار ببند که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ اگر در منزل تو فرود آید .

(۴) من زندگی اورا میخواهم و او مرگ مرا بیاور عملی که عذر ترا واضح کند در باره این دوست مرادی .

وليكن خواستم تا بحجّت برتو مستظهر باشم . أصبغ بن نباته گويد أمير المؤمنين را عليه السلام در آن ماه رمضان كه بكشتندش خطبه كرد و در آخر خطبه گفت « أتاكم شهر رمضان وهو سيّد الشهور و اوّل السّنة و فيه تدور رحى السّلطان ألا وإنّكم حاجّ العام صفّاً واحداً و آية ذلك أنّي لست فيكم » گفت ماه رمضان آمد واو سيّد ماهها است ، و اوّل سال است و دراو آسياء سلطان بگردد الاّ و شما امسال بحج رويد و در يك صف بايستيد، وعلامت: آنكه من با شما نباشم. گفتما ندانستيم و او خبر مرگ خود ميداد . عثمان بن المغيره روايت كرد كه چون ماه رمضان در آمدى أمير المؤمنين على عليه السلام شبى نزديك حسن عليه السلام روزه گشادى ، وشبي بنزديك حسين عليه السلام ، و شبى بنزديك عبدالله جعفروبرسه لقمه زيادت نكردى گفتنديا أمير المؤمنين چرا چنين ميكنى ؟ گفت « حتّى يأتيني أمر الله و أنا خميص البطن انّما هي ليلة أوليلتان » گفت تا فرمان خداى بمن آيد ومن تهى شكم باشم مرا يك دو شب بيش نماند آخر ضربتش بنيم شب زدند . امّا كيفيّت قتل او أصحاب سير روايت كردند أبومحنف لوط بن يحيى ، و اسماعيل بن راشد ، و أبوهاشم الرّفاعي ، و ابوعمرو الثقفي روايت كردند كه جماعتى از خوارج بمكّه حاضر آمدند و حديث أميران و أحوال ايشان بگفتند و عيب كردند ايشان را و اظهارتنكّر كردند . آنگه گفتند اگر چنانكه ما حسنتى كنيم وجانهاى خود بفداء كنيم در سبيل خدا برويم و اين أئمّه ضلال را مراقبه كنيم و فرصت جوئيم و ايشان را بكشيم و بكشتن ايشان تقرّب بخدا كنيم ، و اگر چه ما را بكشند روا باشد تا كينه كشتگان برادران خود بنهروان باز خواسته باشيم . عبدالرّحمن بن ملجم گفت من على بن ابي طالب را كفايت كنم ، و برك بن عبدالله التميمى گفت من معاويه را كفايت كنم ، وعمرو بن بكر التميمى گفت من عمرو بن عاص را كفايت كنم . وبعد از آن برين عهد بستند و سوگند خوردند و اتفاق كردند بر آنكه اين كار در شب نوزدهم ماه رمضان كنند . آنگه هر يك روى بكار خود نهادند پسر ملجم عليه اللعنة و العذاب بيامد و عداد اودر كنده بود (۱) وبكوفه فرود آمد و اين كارپوشيده داشت يك روز نزديك دوستى رفته بود زنى را يافت آنجا ازتيم الرّباب نام او قطام بنت الأخضر بود و أمير المؤمنين عليه السلام شوهر و پدر و برادر او را بنهروان كشته بود واو جمال داشت پسر ملجم عليه اللعنة و العذاب او را بديد مشعوف شد بدو، و اورا گفت شوهردارى گفت نه گفت

(۱) در آن محله از اطراف كوفه كه قبيله كنده آنجا بودند اين حكايت ترجمه از ارشاد مفيد است تا آخر قصه .

رغبت کنی که بحکم من‌شوی؟ گفت تو طاقت مهر من نداری . گفت‌مهر تو چند باشد ؟ گفت سه‌هزار درهم و غلامی و کنیزکی و کشتن علي. گفت آن دو را تحمّل کنم امّا کشتن علي چگونه توانم کرد ؟ ! گفت مقصود من خود آن است وا گر درم و غلام و کنیزك نباشد هم رواست چو او شوهر وپدر و برادر من را کشته است . آنگه اورا گفت جهد کن اگراین کار برآیدترا، و تو ازاو بجهی عیش تو بامن خوش بود . و اگر گرفتار شوی ثواب آخرت ترا بهتر از نعیم دنیا بود . پسر ملجم علیه اللّعنة و العذاب گفت بدانکه من باین شهر برای این آمده‌ام پس از آنکه مدّتی ازاین شهر بیرون برفته بودم چه بر اهل این‌شهر مرا امان‌نبود قطام اورا گفت من یاری را بدست آورم که ترا مساعدت کند ویاری دهد بر این کار آنگه کس فرستـاد و وردان بن مجالد را بخواند من تیم الرّبـاب و از اودرخواست و اوقبول کرد که مساعدت کند. پسر ملجم علیه‌اللّعنة بیرون آمد مردی را گفت نام او شبیب بن بجره وآن مرد خارجی بود گفت ای شبیب چه گوئی در شرف دنیا و آخرت گفت آن چیست ؟ گفت کشتن علي بن‌ابی‌طالب گفت هبلتك الهبول لقد جئت شیئاً إدّاً . کاری منکر آوردی چگونه ممکن‌باشد ؟! گفت کمین کنیم در مسجد آدینه چون بنماز بامداد بیرون آید کمین بگشائیم و بکشیم اورا وخویشتن را از این شرف حاصل کنیم . بسیاری بگفت‌تااورانرم کرد آنگه‌بیامدند بمسجد آدینه بنزدیك قطام واواعتکاف گرفته بود و خیمه بزده ، اورا گفتند رأی ما درست‌شد بر کشتن این مرد گفت چون وقت آن باشد مرا خبر کنی و بـا نزدیك من آئی که من اینجایگاهم روزی چند باستادند و آنگه نزدیك او شدند وآن شب شنبه بود شب نوزدهم مـاه رمضان سال برچهل از هجرت رسول عليه‌السلام اوجامهٔ چند حریر بداد و گفت این در سینه بندید همچنان کردند و تیغها بر گرفتند و دربرابر آن در بایستادند که‌أمیرالمؤمنین ازآن درمسجد آمدی و پیش از آن این سرّ با اشعث قیس گفته بود . و او تقویت کرده بود ایشان را . آن شب بیامد تا معاونت کند ایشـان را و حجر بن عدی در مسجد بود و نمازمیکرد باجماعتی که شب آنجانماز کردندی، او از اشعث بشنید که میگفت پسر ملجم‌را النّجاءالنّجاءلحاجتك‌فقد فضحك الصبح بشتاب بشتاب بحاجتی که داری که‌صبح ترا رسوا کند ، حجر بن عدی گفت من بدانستم که آن ملعون چه خواست گفتم قتلته یا اعور و بیامدم تا أمیرالمؤمنین عليه‌السلام را خبر کنم او بد گر راه آمده بود و من بد گر راه رفتم وأمیرالمؤمنین‌در مسجد آمد ومردمانی که خفته بودند بیدار میکرد و این قوم همه شب مراقبه کرده بودند این ساعت خواب ببرده

بود، ایشانرا بیدار کرد و گفت« الصّلوة رحمکم الله » بنماز مشغول باشید . عبدالله بن محمّد الازدی گفت در حال که أمیر المؤمنین این گفت و من برق شمشیر دیدم که گفت: لله الحکم یاعلی لا لك ولا لاصحابك. و آواز أمیر المؤمنین شنیدم که میگفت«لایفوتنّکم الرّجل» مرد نباید که فایت شود وبجهد. و اورا تیغ زده بودند امّا شبیب بن بجره تیغ بزد و تیغش برطاق آمد وکار خود نکرد پسر ملجم علیه اللعنة تیغ بزد برمیان سر أمیر المؤمنین آمد و آوازدر مسجد افتاد که أمیر المؤمنین را بکشتند شبیب بجست و از مسجد بیرون شد باتیغ مردی اورا بیفکند وتیغ ازاو بستد خواست تااورا بکشد مردم بایشان رسیدند بترسید و ایمن نبود که گویند کشنده توئی تیغ بینداخت و اورا رها کرد و بگریخت و شبیب با خانه رفت و جامه بکند و حریر از سینه میگشاد پسر عمّش در سرای شد او را گفت همانا أمیر المؤمنین را تو کشته‌ای خواست تا گوید نه گفت آری پسر عمّش تیغ بر گردنش زده سرش بینداخت ، و پسرملجم میگریخت مردی گلیمی داشت بر او زد و او را بیفکند و تیغش بیفتاد اورا بگرفتند وپیش أمیر المؤمنین بردندو آن سه دیگر (۱) بجست و بمیان مردم درشد و بگریخت این یك روایت است ، روایت دیگر آنست که پسرملجم او را تیغ در نماز بامداد زد و او نماز بسته بود و الحمد برخوانده بود و یازده آیت از سورهٔ انبیاء که این ملعون او را ضربت زد او نماز نبرید بل سبك بکرد و گفت «فزت بربّ الکعبة» بخدای کعبه که ظفر یافتم ، و پسر ملجم را بگرفتند و پیش أمیر المؤمنین آوردند و گفتند یا أمیر المؤمنین «مرنا بأمرك في عدوّ الله» بفرمای آنچه رأی تست تا ما باین دشمن خدای چه کنیم؟ گفت اگر من بمیرم بقصاص او را باز کشید « أنّ النّفس بالنّفس » واگرمن زنده بمانم رأی خود در او بینم . آن ملعون گفت این تیغ بهزار درم خریده‌ام و بهزار درم زهر برو مالیدم فان خانني أبعده الله، امّ کلثوم گفت ای ملعون أمیر المؤمنین را بکشتی گفت پدرت را بکشتم نه أمیر المؤمنین ، را گفت امیدوارم که باکی نباشد اورا پس گفت پس تو برمن گریی ؟ آنکه گفت که ضربتی زده‌ام اورا که اگر برأهل زمین بچشند همه را نیز هلاك کند . أمیر المؤمنین علیه السلام روی بحسن و حسین علیهما السلام کرد و گفت ببرید این را جای نرم و خواب باز کنید براو وطعام نیك دهیدا اورا اسیر شما است. اگرمن بمانم رأی خود در او بینم واگر بمیرم بااو آن کنید که باقاتل پیغامبری کنند بکشید او را و بسوزید أمیر المؤمنین آن روز و آن شب بر

---

(۱) سه دیگر یعنی مرد سیم که وردان نام داشت ودر فارسی آن زمان سه دیگر میگفتند بمعنی سیم چنانکه در شاهنامه و غیر آن دیده شده است .

دگر روز همچنان بود رنجور .

راوی خبر گوید أصبغ بن نباته گفت خواستم که روز دوم در نزدیك أمير المؤمنين عليه السلام شوم تا اورا ببينم حسن بن علی عليه السلام برون آمد و ما جماعتی بوديم گفت باز گرديد که أمير المؤمنين رنجور است . جماعت باز گشتند مرا دل نداد بنشستم ساعتی بود آواز گريۀ کودکان برآمد من نيز بيرون سرای بگريستم آواز بشنيد گفت بنگريد تا کيست ؟ بيامدند و بنگريدند گفتند فلانست گفت در آريد او را مرا در پيش او بردند اورا ديدم عصابه زردی بر سر بسته و خون بسيار ازجراحتش رفته و گونۀ روی زرد شده‌چنانکه نتوانستم فرق کردن ميان روی او وعصابه مرا گفت چرا بامردم نرفتی گفتم يا أمير المؤمنين دلم نداد خواستم تا ترا ببينم گفت مرادوست داری گفتم بلی يا أمير المؤمنين وسرتاپای او بوسه ميدادم و ميگريستم گفت مگری که من ببهشت ميروم . گفتم ياأمير المؤمنين‌دانم‌وليکن برخودميگريم که مرا بی تو چگونه زندگانی باشد . چون آن شب بود که اورا وفات آمد فرزندان را جمع کرد ووصايت بحسن کرده وصايت معروف ، و درجمله وصايت گفت مرا درين خانه بريدودر بر من فراز گيريد و شما بردرخانه بنشينيد . چون آن شب که جان بخدای تسليم کردم از زاويۀ خانه لوحی پديد آيد وبرداريد ومرا برآنجا نهيد و در آستانه خانه کفن وحنوط من پديد آيد مرا برآن لوح بشوئيد واز آن حنوط برمن کنيد ومرا برسرير خود نهيد . چون مقدّمۀسرير از جـای برخيزد مؤخّر آن شما برداريد وکس را خبرنکنيد وهم درشب مرا ببريد وبظهر الغری بريد که آنجا مقدّمۀ سريرفرودآيدآنجا بنهيد وبر کنی‌ازجای‌خودچون‌تـابوتی ازساج پيدا شد و براونوشته هذا ماادّخره نوح النّبی لأخيه علیّ بن‌أبی‌طالب عليه السلام مرا درآنجادفن کنيد و نماز يکبار حسن عليه السلام کند و يکبار حسين عليه السلام . گفت ما اورا برداشتيم ودرآن‌خانه برديم و در او فرو گرفتيم وآواز او جز بلاإله‌إلاّ الله نمی‌شنيديم ازخانه‌آوازی شنيدم که کسی ميخواند«أفمن يلقى في النّار خيرٌ أم من‌يأتي آمناً يوم‌القيمة» هاتفی ديگر آواز داد : مات‌النبيُّ وقتل‌عليٌّ بن‌أبی‌طالب‌الان تضعضع‌رکن‌الاسلام،حسن‌بن‌علی‌عليه السلام گفت صبر نداشتم تـا درخانه بگشادم أمير المؤمنين از دنيا مفارقت کرده بود در تجهيز او گرفتم و انفـاذ وصيّت او چنانکه فرموده بود که سرير او بگرفتم مؤخّر آن و مقدّمۀ آن از جای برخاست واورا بغری دفن کرديم و باز گشتيم و اثر گور ناپيدا کرديم بوصيّت اوچون باز گشتيم جماعتی می‌آمدند برپی ما مارا گفتند چه کرديد گفتيم دفن کرديم وآنچه ديده بوديم‌حکايت کرديم برفتند بآن‌جايگاه چيزی نديدند . از امـام محمّد باقر عليه السلام پرسيدند که أمير المؤمنين را کجا دفن کردند گفت

بناحیة الغری و پیش از صبح دفن کردند اورا ودفن اوحسن وحسین ومحمد حنفیه وعبدالله وجعفر کردند، وحسن علیه السلام را پرسیدند که أمیرالمؤمنین را کجا دفن کردی گفت بره مسجداشعث بیرون بردیم و بظهر الغری دفن کردیم اورا. عبدالله حازم گفت با رشید یعنی با هارون بصید رفتیم بجانب غری گلهٔ آهو دیدیم‌سگان وچرغ وباز برگماشتیم این‌آهوان برفتند وبرپشته‌ای شدند پس بزیر آمدند دگر باره سگان آهنگ کردند و سر بدنبال ایشان در نهادند دگر باره بآن پشته گریختند سگان بجانبی گریختند و چرغان بجانبی و هیچ تعرّضی نکردند هم‌چنین چندبارهر گه که‌آهوان ازآنجا فرودآمدندی سگان بدنبال‌ایشان در فتادندی وهر گه که بدان پشته شدندی سگان برفتندی و تعرّضی نکردندی هارون ازآن بشگفت آمد گفت بروید و هر کس را که بینید بیارید تا بپرسیم ازوی تا این امکنه وپشته چه‌جاست پیریرا یافتند گفت اگر بگویم مرا امان باشد گفت تراست امان و عهد خدای‌را که ترا نرنجانند . گفت پدران من مرا روایت کردند که این پشته گور علیّ بن‌ابی‌طالب است خدای تعالی این را حرمی کرده است که هیچ چیز باو نگریزد الاّ در امان‌باشد، هارون ازاسب‌فرود آمد وآب خواست ووضوء کرد و بسیاری نماز بکرد آنجا ودر خاك بغلطید . محمد بن عایشه گفت مرااین حدیث باور نمی‌آمد تا سالی که بمکّه رفتم یاسر را دیدم رکاب دار رشید او گفت سالی‌بارشید بودم از مکّه می‌آمدیم چون بکوفه رسیدیم شبی ازشبها هارون مرا گفت یا یاسر عیسی بن‌جعفر را بگو تا برنشیند واو نیز نشست و آمدیم تا بغری امّا عیسی بن‌جعفر برفت وبگوشه‌ای‌بخفت و امّا هارون بیامد و برپشته نشست و نماز میکرد هر گه که دو رکعت نماز کردی بگریستی و بر آن‌خاك بغلطیدی و گفتی یاابن عمّ والله إنّي أعرف فضلك و سابقتك في دينك و الله جلست مجلس الّذي لنافيه ولکن ولدك يؤذونني و يخرجون عليّ . گفتی من فضل وسابقهٔ توشناخته‌ام وبآن جاهل نه‌ام و لیکن فرزندان تومرا میرنجانند وبرمن خروج میکنند همه همچنین‌میکرد تاسحر گاه، مرا گفت یا یاسر عیسی را بیدار کن من اورابیدار کردم برخاست و بیامد هارون اورا گفت بیا و بنزدیك گور پسر عمّت نماز کن . گفت چه عمومت است مرا اینجا ؟ گفت نمیدانی که این قبر علیّ بن‌ابی‌طالب است عیسی بن جعفر وضوء کرد ونماز میکردند تاصبح برآمد آنگه فریضه بکردند و برنشستند و باکوفه آمدند این جمله است ازمقتل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام . ودر قتل أمیرالمؤمنین وحدیث قطام‌علیها اللعنة شاعر گفته :

فَلَمْ أَرَ مَهْراً ساقَهُ ذُو سَماحَةٍ كَمَهْرِ قطامٍ مِنْ فَصِيحٍ وأَعْجَمِ

ثلاثة آلاف و عبد و قينة و قتل علي بالحسام المسمم
فلا مهر أغلى من علي و إن غلا و لا فتك إلا دون فتك ابن ملجم(۱)

پس « منهم من قضى نحبه » عبيده حارث است و حمزه عبدالمطّلب و جعفر بن ابی‌طالب « و منهم من ينتظر »علی بن ابی‌طالب عليه السلام .راوی خبر گويدچون عبيدهٔ حارث را ببدر بکشتند و حمزه را بأحد و جعفر بمؤته رسول صلى الله عليه وآله گفت « اللّهم أثكلتني بعبيدة بن الحارث يوم بدر و بحمزة يوم اُحد و بجعفر يوم مؤته اللّهمّ وهذا عليّ بن ابی‌طالب ربّ لاتذرني فرداً وأنت خير الوارثين » گفت بارخدا يا مرا مصيبت زده کردی روز بدر بعبيدة بن الحارث و روز اُحد بحمزه عبدالمطّلب و روز مؤته بجعفر ، بارخدايا واين‌علی بن‌ابی‌طالب است بارخدايا مراتنها رها مکن و تو بهترين وارثانی (وَما بَدّلوا تَبْديلا) واين مردان هيچ تغيير وتبديل‌نکردند فرمانهای مارا .

(لِيَجزيَ اللهُ الصّادِقينَ بِصِدْقِهِمْ) گفت تا جزا دهد خدای تعالی راست گويان را براست گفتن ايشان ، ولام‌تعلّق‌دارد بقوله «ومابدّلوا تبديلا »(وَيُعَذّبَ المُنافِقينَ إنْ شآءَ) و عذاب کند منافقان را اگر خواهد واين دليل است برآنکه ازجهة عقل رواست که خدايتعالی کافران را عفو کند انّما قطع برعقاب کفّار ازجهت سمع‌است في قوله «إنّ الله لايغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك» واجماع‌امّت . (أوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) ياتوبه ايشان قبول کنداگر توبه کننداز کفر ونفاق واخلاص ايمان کنندخدای‌تعالی‌را(إنّ اللهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً) خدای‌تعالی غفور ورحيم است .

(وَرَدّ اللهُ الّذينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً) و خدای تعالی رد کرد وبر گردانيدکافران‌رابخشم ورغم‌مرادبر نيامده‌ومقصود نايافته هيچ خيروغنيمت‌در نيافتند(وَكَفَى اللهُ المُؤْمِنينَ القِتالَ) و خدای تعالی مؤمنان را کفايت بکرد کار زار کردن . و در مصحف عبدالله مسعودچنين است«و كفى الله المؤمنين القتال بعلی‌بن ابی طالب» (وكان اللهُ قَوِيّاً عَزيزاً) و خدای تعالی قوی وعزيزاست .

(وأنْزَلَ الّذينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أهلِ الكِتابِ مِنْ صَياصِيهِمْ) فرود آورد آنان را که ايشانرا معاونت کردند از اهل کتاب يعنی جهودان بنی‌قريظه وبنی النّضير « وهم »ضمير

(۱) نديدم مهری که صاحب بخشش بزنی دهد مانند مهر قطام نه درميان مردم فصيح و نه گنگ سه‌هزار درهم و بنده وکنيز وکشتن علی عليه‌السلام به شمشيرزهرآلود، هيچ مهری هرچند گران باشد گرانتر از علی نيست و هر کشتن در پيش کشتن علی عليه‌السلام بدست ابن‌ملجم ناچيز است .

کافران قریش است و اهل مکه « من صیاصیهم » ای من حصونهم واحدها صیصة وهر بر آمده‌ای را صیصه خوانند ومنه قیل لقرن البقر و شوکة الدّیك و شوکة الحائك صیصة سروی گاو و چنگال خروس و خار بافنده را صیصه گویند قال الشاعر :

« کوَقعِ الصّیاصي في النّسیجِ المُمَدّدِ » (۱)

أهل سیر گفتند چون رسول ﷺ از کار زار احزاب باز آمد و ایشـان بر گشتند وبا جایگاه خود شدند ورسول ﷺ و اصحاب با مدینه آمدند وسلاحها بنهادند چون وقت نمـاز پیشین رسید جبرئیل آمد و عمامهٔ استبرق در سر بسته و برشتری نشسته و رسول ﷺ درحجرهٔ زینب بنت جحش بود سرمی‌شست یك نیمه سر شسته‌بود ، گفت یا رسول‌الله سلاح بنهادی و فرشتگان چهل شبانه روز است که سلاح دارند خدای تعـالی میفرماید که همین ساعت ببنی قریظه روید که من نیز آنجا خواهم رفتن تا میخهای خیمه‌های ایشان بر کنم ودرهای حصن ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب‌اند در زلزله . رسول خدای بفرمود تامنادی ندا کرد ألاوهر کس سمیع و مطیع است خدای میفرماید که نماز دیگر نکند الاّ در بنی قریظه .رسول علیه‌السلام رایت بأمیرالمؤمنین علی ﷺ داده و اورا برمقدّمه گسیل کرد بالشکری ورسول براثر میرفت . أمیرالمؤمنین ﷺ رفت تابزیر حصن رسید ایشان پیغامبر را ناسزا میگفتندبر گردید و بیامد و رسول را گفت یارسول‌الله بزیر این حصن مرو که صلاح نیست . گفت یاعلی مگر چیزی شنیدی از ایشان که ترا خوش نیامد ؟ گفت بلي یـا رسول‌الله گفت چون مرا بینند نگویند بنزدیك حصن آمد و آواز داد « یا اخوان‌القردة و الخنازیر انّا إذا نزلنابساحة قوم فسآء صباح المنذرین » ای برادر خوکان و بوزینگـان ما چون بساحت قومی فرودآمدیم بد باشد بامداد ایشان ، گفتند یا أباالقاسم ما کنت جهولا ولاسابّاً ای محمّد تو هر گز جاهل و دشنام دهنده‌نبودی. و در راه رسول ﷺ بصحابه بگذشت در جائی که آن را صورین خوانند گفت هیچ کس را دیدی که بشما بگذشت گفتند دحیة الکلبی بمابگذشت برشتر نشسته براین هیئت گفت آن جبرئیل است که میرود تا آن حصن متزلزل بکند وترس در دل ایشان‌افکند و رسول ﷺ بیامد و برسر چاهی از چاهها فرود آمد که‌آن راچاهاُ نا گفتند ومردم‌میرسیدند و فرود می آمدند، و مردم بعضی پس از نماز خفتن برسیدند و نماز دیگر نکرده بودند از آنکه رسول ﷺ گفته بود که نماز دیگر نکنند الاّ ببنی قریظه نماز را قضا بـاز

(۲) مانند خار بافندگان در جامه بافته .

کردند و خدای تعالی ایشان را معذور داشت . و رسول عليه السلام این حصن را حصار داد بیست‌و پنج روز تا کار بر ایشان سخت شدوحیي* أخطب بحکم آنکه با کعب اسد عهد کرده بود که بااو باشد تا آنچه رسد بهر دو رسد او نیز در حصن بود کعب أسد گفت یاقوم بدیدید که مارا چه افتاد و مادر چه محنت افتادیم اکنون از سه کار یکی اختیار کنید گفتند آن کدام است ؟ گفت امّا آنکه باین مرد ایمان آرید و اورا تصدیق کنید که شمارا روشن شد که اوپیغامبراست و صادق و فرستاده خدای‌تعالی ونعت‌وصفات اودرتوارة بخوانده وبدیده‌اید تا ایمن شویدبرجان ومال و فرزندان و برجای بمانید . گفتند مـااین نکنیم ازدین بر نگردیم . گفت چون این نخواهید کردن بیائیدتابدست خودفرزندان‌خودرا بکشیم‌و آنگه‌بیرون شویم وباایشان‌قتال کنیم اگر دست مارا باشد زن و فرزند را بدل بود و اگر دست ایشان را باشد برما مارا دل مشغولی نبود ، گفتند چگونه کشیم این بیچارگان بیگناه‌را و کرا دل دهد که این کند. سیّم آن‌است که امشب شب شنبه است و محمّد و اصحاب محمّد از ما ایمن باشند برای آنکه دانند که ما شنبه رها نکنیم ، از اینجا بیرون شویم وبراین قوم زنیم باشد که ماراکاری برآید گفتند این‌هم نکنیم که شنبه برخود تباه نکنیم وحرمت او برداریم و دراوحدثی کنیم که پیش از این نکرده باشیم ما و پدران . وآنانکه در شنبه کار ناشایست کردندی دیدی که ایشان را چه رسید از مسخ . گفت امشب احتیاط کنید و هشیار باشید تا فردا رأی دیگر بینیم . بردگر روز کس فرستادندبرسول و گفتند یامحمّد ابولبابة بن عبدالمنذر که بنی عمرو بن عوف است بما فرست تاباأورأی زنیم در صلاح کار خود وحُلفاء اواز حُلفاء أوس‌بودند. رسول عليه السلام او را بفرستـاد چون درحصن شد مردان و زنان و کودکان پیش او بازرفتند و در او بگریستند اورا دل بسوخت بر ایشان گفتند روا باشد که ما برحکم محمّد فرود آئیم او گفت روا باشد بزبان ولیکن بدست کرد بحلق یعنی اگر فرود آئید بکشد شما را و این بتعریض اعلام کرد . أبولبابه گفت دانستم که آن‌خیانت است باخدای و رسول گفت بیامدم وباپیش رسول عليه السلام نرفتم راست‌بمسجد رسول رفتم‌وخویشتن را برستونی بستم و با خدای عهد کردم در زمین بنی قریظه نباشم و درجای که خدای ورسول را خیانت کردم . چون بازگشتن او دیرشد رسول عليه السلام از احوال او بپرسید قصّهٔ او را گفتند گفت اگر پیش من آمدی اورا استغفار کردمی . اکنون چون برفت و خویشتن ببست من‌او را نگشایم تا خدای توبهٔ او نپذیرد پس از آن خدای توبهٔ او بپذیرفت و جبرئیل عليه السلام رسول را خبر داد اودر حجرهٔ امّ سلمه بود رسول عليه السلام بخندید من گفتم یا رسول الله دندانت خندان

باد چرا بخندیدی گفت خدای قبول توبه أبولبابه فرو فرستاد من گفتم یا رسول‌الله روا باشد که من بروم و اورا بشارت دهم گفت روا باشد واین‌پیش‌از آیت‌حجاب بود(۱) گفت من برفتم تا بدر مسجد که بر حجرهٔ من بود آواز دادم و گفتم یا أبالبابه ابشر فان‌الله قد تاب علیك . جماعتی در مسجد بودند خواستند تااورا بگشایند او گفت نخواهم که باز گشائید تا رسول‌خدای باز گشاید . چون رسول ﷺ بنماز صبح بیرون آمد اورا بگشاد و جماعتی ازبنی‌هلال دراین حصن بودند نه از جملهٔ بنی قریظه از بنی اعمام ایشان ، ایشان ایمان آوردند پیش ازحکم‌سعد معاذ و مردی نام او عمرو بن سعد از جمله بنی قریظه او بر عهد اول بمانده بود که بارسول علیه السلام کرده‌او شب از حصن بیرون آمد و بطلیعه رسول ﷺ بگذشت و آن شب نوبت محمد ابن‌مسلمه بود گفت تو کیستی ؟ گفت من آنم که چون جمله بنی قریظه با محمد غدر کردند و عهد او بشکافتندمن برعهد بایستادم وغدر نکردم عمروبن سعدم محمد بن‌مسلمه گفت‌اللّهمّ لاتحرمنی ثمرات الکرام و دست از او بداشت او بیامد و آنشب بمسجد رسول ﷺ آمد وآنجا بود و بر دگرروز برفت و کس ندانست که او کجا رفت مفقود شد حدیث او رسول ﷺ را بگفتند گفت خدای تعالی او را برهانید بوفایش، چون‌روز شد بنی قریظه بر حکم رسول ﷺ فرود آمدند قوم اوس بیامدند و گفتندیا رسول‌الله اینان موالی وحلفاءماند توقع آن است که بااینان هم آن کنی که باموالی‌خزرج کردی پیش ازین ، ورسول ﷺ پیش ازاین حصار داده بود بنی قینقاع‌را و ایشان درحکم رسول آمده بودند وعبدالله اُبی‌ّسلول ایشان را بخواسته بود ورسول ﷺ ببخشید و قوم أوس همان چشم‌میداشتند ، رسول ﷺ گفت راضی باش که مردی هم از شما که سیّد شماست در شما حکم کند وآن سعد معاذ است . گفتند راضی باشیم یا رسول الله و سعد معاذ در این‌وقت مجروح بود و در مسجد رسول خیمه زده بود واوآنجا بود و زنی‌بودنام او رفیده اورا مداوا میکرد و این‌زن خویشتن‌را براین‌وقف کرده بود و رسول ﷺ اورابرای آن درآن خیمه فرود آورده بود تاهرروز اورا بیند ونزدیك باشد برسول ﷺ واین جراحت اورا در غزاة احزاب رسیده بود چون رسول ﷺ او را حاکم کرد در بنی قریظه قوم اوس

---

(۱) از این روایت معلوم میگردند که حال زنان پیش از آیهٔ حجاب و پس از آن فرق داشت یعنی پیش از آن بر آنها کاری جائز بود که پس از آیه حجاب حرام گشت و جماعتی در عهد مـا گویند زینت خود را اظهار نکنند مگر آنکه در عـادت مردم ظاهر باشد درولایبدین زینتهن الاما ظهر منها، وان روی و دست است بنابر این آیه حجاب چیز تازه حرام نکرد وما تفصیل این کلام را در آیه نور گفتیم صنحه ۱۹۲ و ۱۹۳ ازجلد هشتم .

بیامدند و چهار پای آوردند و اورا برنشاندند ومخدّه در پس‌پشت او نهادند وهمهٔ راه میگفتند اورا یا أباعمرو رسول خدای ترا بحاکم کرد در بنی قریظه وایشان موالی‌تواند، بود بـاایشان احسان کنی؟ چون بسیار بگفتند گفت سعد را وقت آن نیست که اوبرای ملامت لائمان‌جانب خدای بگذارد یکی از ایشان گفت چون من این از سعد بشنیدم دانستم که جزاو بقتل ایشان حکم نکند . چون سعد نزدیك رسول عليه السلام رسید رسول قوم اوس‌را گفت برخیزید و سیّدتان را فرودآرید ایشان سعد رافرود آوردند و گفتند یاأباعمرو سعد ، رسول خدا ترا بحاکم کرد در موالی تو که بنی قریظه‌اند ، سعد روی بایشان کرد و گفت عهد خدای برشما آن است که از حکم من باز نیائید و از جانب رسول همچنین است همه گفتند آری و رسول عليه السلام هم چنین است توحاکمی محکم از قبل من برایشان تاحکم آن باشد که تو کنی گفت چون چنین است لقد حکمت فیهم بقتل الرجال وسبی‌النسآء والذّراری و قسمة الأموال‌من حاکم محکم‌من حکم کردم که مردان ایشان‌را بکشید وزنان و کودکان را ببردگی بیارند و مالشان راقسمت کنند ، رسول عليه السلام گفت لقد حکمت فیهم بحکم الله من‌فوق سبعة ارقعة درایشان بحکم خدای حکم کردی از بالای‌هفت آسمـان . آنگه بفرمود تا ایشان را بزیر آوردند و در سرای‌زنی از بنی نجّار باز داشتند واز آنجا که بازار مدینه است بفرمود تاچند خندق بکندند و ایشان‌را بیاورند وایشان هفتصد مرد بودند و گفتند نهصد وأمیرالمؤمنین علي عليه السلام و زبیررا نصب کردند برآنکه ایشان را گردن میزدند ودر آن خندق می‌انداختند حیيّ اخطب در میان ایشان بود و حلّه‌ای پوشیده داشت برخویشتن پاره کرده بودتا کس ازاو برنکند بیامد و پیش رسول عليه السلام بایستاد و گفت والله مالمت نفسي في عداوتك ولکنه من یخذل‌الله یخذل .آنگه روی بقوم کرد و گفت کتاب وقدروملحة کتبت علی بنی‌اسرائیل آنگه پیش رفت تا گردنش بزنند یکی درحق او گفت نام‌اوجبل بن حوّاس الثعلبی :

لَعَمْرُكَ مالامَ ابْنُ أَخْطَبَ نَفْسَهُ ... وَلٰكِنَّهُ مَنْ يَخْذُلِ اللهَ يُخْذَلِ (۱)

فَجاهَدَ حَتّىٰ بَلَّغَ النَّفْسَ جُهْدَها ... وَقَلْقَلَ يَبْغِي العِزَّ كُلَّ مُقَلْقَلِ (۲)

عروة بن الزّبیر روایت کرد از عایشه گفت درین وقعه ازجمله زنان یك زن رابکشتند

---

(۱) سهیلی«الله» را بنصب گفته است کـه مفعول یخذل باشد یعنی هرکس یاری خـدا نکند مخذول شود .

(۲) قلقل در سیره ابن‌هشام بقاف است یعنی کوشش‌کرد تا توانست و بهروسیله چنك زد و بهر دری روی آورد برای طلب عزت .

و او پیش من بود بازی میکرد و میخندید و حکایت میکرد در میانه یکی ازورای حجره آواز داد که کجاست فلانه گفت اینجاست گفت بیرون آی او برخاست همچنان خندان گفتند این کیست آنکه ترا میطلبد و کجا میبرد ترا گفت بکشتن گفتم چگونه؟ گفت من مردی رااز شما بکشته‌ام بآسیائی که براوافکندم ازحصن ونام آن مرد خلاد بن سوید بود او را بیرون بردند وگرنش بزدند بقصاص خلاد. عایشه گفت مرا از دلیری وطیب نفس اوبقتل فراموش نمیشود که اودانست که اورا بخواهند کشتن و مبالات نمیکرد. محمد بن اسحاق گفت از زهری که زبیر بن باطا القریظی در روزگار جاهلیت در کارزاری بثابت بن قیس بن شمّاس بگذشت واورا أسیر گرفته بودند اورا موی پیشانی بریده و رها کرد و این علامت اسیران بودی در عرب و بآن معنی بر او دست منّتی ثابت کرد، این روز ثابت بن قیس او را دید باز شناخت اورا گفت یازبیر تو مرا می‌شناسی گفت چگونه نمیشناسم توآنی که من تورا درفلان وقعه از کشتن خلاص دادم و رها کردم تورا، ثابت گفت من میخواهم تاتورامکافاتی کنم امروز، بیامد و رسول را گفت یا رسول‌الله زبیر القریظی را بر من دست نعمتی هست و من میخواهم تا مکافاتی کنم، او را بمن بخش بجان، گفت بخشیدم، بیامدو گفت بخواستم، (۱) گفت زندگانی راچکنم بابردگی زن و فرزندان، پس بیامد و گفت یا رسول الله زن وفرزندش را هم بمن بخشی گفت بخشیدم، باز آمد و گفت بخواستم، پس گفت زن وفرزند را چه خواهم کردن با درویشی، برفت و رسول را گفت یارسول‌الله مالش هم بمن بخشی گفت بخشیدم، بیامد و گفت ترا و زن وفرزندت و مالت را از رسول بخواستم و او بمن بخشید، گفت یا ثابت هیچ دانستی تابا سیّد ماکعب ابن اسد چه کردند؟ گفت بکشتند اورا گفت حال سیّد بدو و حضر بچه رسید حیّی أخطب؟ گفت گردنش بزدند. گفت سیّد آل سموأل را چه کردند؟ گفت بکشتند. گفت یاثابت بحق آن منّتی که مرا باتواست که مرا بایشان دررسانی که مرا بی‌ایشان در زندگانی خیر نباشد ثابت دست بداشت تااورا نیز بکشتند ثابت در این باب گفت:

وَفتْ ذِمَّتي أنّي كَريمٌ و أنّني صَبُورٌ إذا ماالقَومُ جازُوا عنِ الصَّبْرِ
وكانَ زُبَيرٌ أعظَمَ النّاسِ مِنّةً عَليّ فلَمّا شُدَّ كُوعاهُ بالأسْرِ
أتَيتُ رَسُولَ اللهِ كَيْما أفُكَّهُ فكانَ رَسُولُ اللهِ يَجْري بِما يَجْري(۲)

(۱) یعنی از رسول صلی‌الله علیه وآله بخواستم و او اجابت کرد وترا ازکشتن آزاد ساخت.

(۲) ذمه من وفا شد وبانجام رسید که من رادمردم و شکیبا وهنگامی‌که‌کسان ازصبر بگریزند. زبیر بزرگترین منت داشت برمن در میان مردم و چون دست های او را با سیری‌بستند نزدرسول*

و رسول عليه السلام فرموده بود تا هر کسی که موی بر آورده باشد او را بکشند عنی موی عانه (۱) آنگه بفرمود تا مالهای ایشان بیاوردند و قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را يك سهم و خمسی از آن بیرون کردند و رسول عليه السلام بر مستحقــان خمسی قسمت کرد ، و در لشکر رسول سی وچهار اسب بود واوّل غنیمت که افتاد رسول را که ببخشیدند وقسمت کردند غنیمت بنی‌قریظه بود ، آنگه‌سبی وبردگان ایشان‌را بردست سعد بن‌زید بنجد فرستاد تابفروختند وبا سب و سلاح بدادند وباپیش رسول آوردند ؟ رسول عليه السلام اززنان ایشان کنیزکی‌بر گرفت نام او ریحانه بنت عمرو بن جنافه و اورا ببردگی میداشت و میخواست تا اسلام آرد تا رسول براو نکاح بندد. او گفت رها کن تا درملك تومیگردم و میباشم که من نمیخواهم تا دین‌جهودی رها کنم . رسول عليه السلام دست از او بداشت و پیرامن او نیز نگشت . ورسول عليه السلام دل دراوبسته بود يك روز ازپس پشت خود آواز نعلي بشنید گفت این ثعلبة بن سعیه است که آمده است تا مرا بشارت دهد باسلام‌ریحانه ، او آمد و بشارت داد که ریحانه اسلام آورد رسول عليه السلام شاد شد چون کار بنی قریظه تمام شد سعد معاذ را وفات رسید و رسول علیه السلام و صحابه بر او بگریستند .

---

*صلی‌الله علیه وآله آمدم تا اورا رها سازم‌وپیغمبر خداصلی‌الله علیه‌وآله آنچه باید بکندمیکند.

(۱) در کارهای مردم که با زندگی اجتماعی مربوط است عهد شکستن زیان‌آور ترین گنـاه است چه کار زشت تر از آنکه کسی عهد بندد بصداقت و امانت و در خانه انسان نشینند و شبانه دزد را بخانه او راه‌دهد، و یهود بنی قریظه که مال دوست و مادی بودند برای حفظ مال خود قباحت عهد شکنی را نمیفهمیدند چنانکه امروز هم مشاهده میکنیم ملاحده و مادیین پای‌بند عهد و پیمـان نیستند و مراعات اصول و قوانین و عهد ها را که بضرر آنها باشد از خرافات می‌دانند و اصول حقوق بین ملل را که بی مراعات آنها زندگی بشر میسر نیست لازم نمیشمارند و جز بقوه و زور اعتماد ندارند. بنی قریظه با پیغمبرومسلمانان پیمان‌صلح و عدم تجاوز بسته بودند و چون مصلحت خودرا در شکستن آن دیدند شکستند و دشمن را بخود راه دادند و جنك احزاب برپا کردند و مجازات آنهـا غیر قتل و اسارت نبود مشرکان عرب با آنهمه توحش و جاهلیت عهد نمی‌شکستند و اگر قومی بـا قومی پیمان می‌بست در جنگ یاری کند هم‌پیمان خودرا بچنگ دشمن رها نمی‌کردند و خود نمی‌گریختند تـا چه رسد بآنکه با دشمن یار شوند و هم‌پیمان خودرا بکشند . باری این‌کشتن برای اکراه در دین نبود بلکه برای آن بود که عهدشکن و بی‌اعتنا باصول و قوانین بین امم باید از زمین برافتد تـا اطمینان بزندگی حاصل‌شود

محمد بن اسحاق گفت روز خندق. از مسلمانان شش تن کشتهٔ شدند وازکافران سه مزد ، و روز بنی‌قریظه یك مرد و آن خلاد بن سوید بود که آن سنگ آسیا را آن زن براوزد . رسول ﷺ گفت روز فتح خندق « الان نغزوهم ولایغزونا » پس ازین مابغزای قریش رویم ایشان بغزای ما نیایند . و فتح بنی قریظه در آخر ذی‌القعده بود سنة خمس من الهجرة و ذلك قوله (وأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ) قوله « من اهل الکتاب» من تبیین راستو « من صیاصیهم » ابتداء غایت است(وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)وخدای‌تعالی‌ترس‌در دل ایشان افکند(فَرِيقاً تَقْتُلُونَ) گروهی را میکشتید (وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً) وگروهی را اسیرمیگرفتید .

(وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ) و خدایتعالی بمیراث بشما داد زمین ایشـان و سرای‌ها و مالهای ایشان (وَأَرْضاً لَمْ تَطَئُوهَا) و زمینی که شما پای بر اوبنهادی ابن‌زید و مقاتل و یزید بن رومان گفتند که زمین خیبر است ، قتاده گفت زمین مکّه است ، حسن گفت بابل است و روم ، عکرمه گفت هرآن زمین است که گشاده شود مسلمانان را تا روز قیامت (وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً) وخدای تعالی برهمه‌چیزتوانابوده‌است. قوله تعالی :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ

ای پیغمبر برگزیده بگومرزنان‌خودرا اگرهستیدشما که‌میخواهید زندگانی‌دنیارا وزینت‌آنرا پس‌بیائید

أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۲۹) وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ

که تمتع دهم شمارا وطلاق دهم شمارا طلاق نیك و اگر هستیدکه میخواهید خدا وفرستادهٔ او و سرای

الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۳۰) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ

آخرت را پس بدرستیکه خدا آماده‌کردبرای نیکوکاران‌ازشما مزدی‌را بزرگ ای زنان پیغمبر

مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ

هرکه بیاید ازشما بکار زشت روشنی دوچندان کرده شود مر اورا شکنجه دوچندان و باشد این بر خـدا

يَسِيراً (۳۱) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ

آسـان وهرکه مداومت‌کند ازشما مرخدارا ورسولش‌را وبکند کارشایسته بدهیم مزد اورا دو مرتبه

وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً (٣٢) يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ

وآماده کردیم مرآنرا روزی نیکو ای زنان پیغمبر نیستید شما مانند یکی از زنان امت اگر بپرهیزید از خدا

فَلا تَخْضَعْنَ بِالقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً (٣٣) و قَرْنَ

پس نرمی ننمائید بگفتار پس طمع کند آنکه درقلب اومرض است وبگوئید گفتار پسندیده وقرار گیرید

فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلوٰةَ وَ آتِينَ الزَّكوٰةَ وَ

درخانه های خود و اظهار نکنید زینت خودرا بنادانی پیشینیان و بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و

أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ

فرمان برید خدا ورسولش را جز این نیست که میخواهد خدا تا ببرد ازشما پلیدی را ای خانواده وپاک کند شمارا

تَطْهِيراً (٣٤) وَاذْكُرْنَ ما يُتْلىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللهَ كانَ

پاک کردنی ویاد کنید آنچه خوانده میشود درخانه‌های شما ازآیات خدا و حکمت بدرستیکه خدا باشد

لَطِيفاً خَبِيراً (٣٥) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَالْقانِتِينَ

مهربانی کنندهٔ آگاه بدرستیکه مسلمانان وزنان مسلمه ومردان گرونده و زنان گرونده و مردان عابد

وَالْقانِتاتِ وَالصّادِقِينَ وَالصّادِقاتِ وَالصّابِرِينَ وَالصّابِراتِ وَالْخاشِعِينَ وَالْخاشِعاتِ

وزنان عابده ومردان راستگو و زنان راستگو ومردان شکیبا و زنان شکیبا ومردان ترسان وزنان ترسنده

وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصّائِمِينَ وَ الصّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ

ومردان صدقه‌دهنده وزنان صدقه دهنده ومردان روزه‌دار وزنان روزه‌دار ومردان نگاهدارنده فرجهای خود

وَالْحافِظاتِ وَ الذّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَ الذّاكِراتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً

وزنان نگاهدارندهٔ خود ومردان ذکرکنندهٔ خدا بسیار وزنان ذکرکننده آماده کرده‌است خدا برای آنها آمرزش

وَأَجْراً عَظِيماً (٣٦) وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ

ومزدی بزرگ ونسزد هیچ مؤمنی ونه مؤمنهٔ را هرگاه حکم کند خدا ورسولش درکاری اینکه باشد

لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً (٣٧)

مرآنهارا اختیاری ازکارایشان وهرکه نافرمانی کند خدا ورسولش را پس بتحقیق گمراه شد گمراه شدنی هویدا

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ

وچون گفتی مرآن کس را که انعام کرد خدا براو وانعام کرده‌ای تو براو نگاهدار برای خود زن خودرا وبپرهیز

اللهَ وَ تُخفي في نَفْسِكَ ما اللهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النّاسَ وَ اللهُ أَحَقُّ

خدارا وپنهان میکردی در نفس خود آنچه‌را خدا ظاهر کننده‌است ومیترسی‌ازسرزنش‌مردم وخدا سزاوارتراست

أَنْ تَخْشٰيهُ فَلَمّا قَضٰى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى

بترس ازاو پس‌آنهنگام‌گذارد زید ازآن‌حاجت‌خودرا وطلاق داد تزویج‌نمودیم‌ترا بزینب‌تانباشد بعدازتو بر

الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ في أَزْواجِ أَدْعِيآئِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً (۳۸)

مؤمنان‌گناهی درخواستن‌زنان‌پسرخواندگان‌خود چون‌گذارده شد ازایشان‌حاجتی وباشدحکم‌خداکرده‌شده

ما كانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيما فَرَضَ اللهُ لَهُ سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كانَ

نیست بر پیغمبر هیچ گناهی درآنچه واجب‌کرد خدا مراورا سنت خدا درآنانکه‌گذشتند از پیش و باشد

أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۳۹) أَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلا يَخْشَوْنَ

فرمان خدا حکم‌گذارده شدهٔ نافذ آنانکه میرسانند پیغامهای خدای و میترسند ازخدا و نمیترسند از

أَحَداً إِلّا اللهَ وَ كَفىٰ بِاللهِ حَسِيباً (۴۰) ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلٰكِنْ

کسی مگر خدا وبس است خدا کفایت‌کننده نیست (پیغمبر) محمد پدر هیچیك ازمردان شما ولیکن

رَسُولَ اللهِ وَخاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۴۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ

فرستادهٔ خدا وخاتم پیغمبرانست و باشد خدا بهر چیزی دانا ای‌آنانکه گرویدید یاد کنید خدا را

ذِكْراً كَثِيراً ★ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲) هُوَالَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلآئِكَتُهُ

یادکردنی‌بسیار وتسبیح کنید اورا بامداد وشبانگاه اوست‌آنکه‌رحمت میفرستد برشما وفرشتگان‌او

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ

تا بیرون آردشمارا ازتاریکی‌ها بسوی روشنی وباشد خدا بمؤمنان مهربان درودخداآنهاراست روزیکه

يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً (۴۴) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ

ملاقات‌کنند اورااسلام‌وآماده‌کردآنهارامزدی‌بزرگ‌ونیکو ای‌پیغمبربرگزیده‌بدرستیکه ما فرستادیم‌ترا

شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (۴۵) وَداعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِراجاً مُنِيراً (۴۶) وَبَشِّرِ

گواه‌راست ومژده‌دهنده وبیم‌کننده وخوانندهٔ مردم بسوی‌خدا بفرمان‌او وچراغی‌روشن ومژده ده

الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلاً كَبِيراً (٤٧) وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ

گروندگان‌را باینکه‌آنهارا ازخدا فضلی‌است بزرگ وفرمان مبر کافران‌را ومنافقان‌را ودست بدار

أَذٰيهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَ كَفٰى بِاللهِ وَكِيلًا (٤٨) .

آزارآنهارا وتوکل‌کن برخدا و بس‌است خدا کارسازی

قوله‌تعالی(یا أَیُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الحَیٰوةَ الدُّنیا)مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که زوجـات رسول ﷺ هر یك بر رسول آرزوی کردند امّ سلمه برده خواست ، و میمونه حلّه خواست ، و زینب بنت جحش بُردی یمنی خواست ، وامّ حبیبه بردی باجامه سحولی خواست، وحفصه جـامه‌مصری‌خواست،وجویریه‌چادری‌خواست و سوده گلیمی خیبری خواست . و رسول ﷺ این نـداشت وقت را (۱) . حتی رسول ﷺ چنین دعا کردی « اللّهمّ أحیني مسکیناً و أمتني مسکیناً و احشرني فيزمرة المساکین » رسول را ﷺ ازآن کراهت آمد .سوگند خورد که یکماه با زنان مقاربة نکنند و اززنان‌هجرت کرد وصحابه نیز. ودرین وقت نه زن بحکم رسول ﷺ بودند ، پنج ازقریش و باقی ازدیگر قبایل . عایشه بنت ابی بکر، وحفصه‌بنت عمر. و امّ حبیبه بنت ابی‌سفیان ، و سوده بنت زمعه ، وامّ‌سلمه بنت ابی اُمیّه . وصفیّه بنت‌حییّ الخیبریة ، و میمونه بنت الحارث الهلالیة ، وزینب بنت جحش الاسدیة ، و جویریه بنت الحارث المصطلقیة . خدای‌تعالی‌این آیت فرستاد و گفت « یا أیّها النّبی» ای پیغامبر بزرگوار بگو زنانت راکه اگر چنان است که شما را دنیاوزینت و متاع او می‌باید بیائید من شما را تمتّع دهم چیزی بدهم شما را وطلاق دهم شما را ورها کنم بروجهی هر کدام نیکو . رسول ﷺ در آمد وزنان را جمع کرد در بعضی حجرات و این‌آیت برایشان قراءت فرمود آنگه گفت مسارعت مکنید تا باپدران وخویشان خود مشورت کنید گفتند یارسول‌الله ما‌رادراین باب باکسی مشورت‌نمی‌باید کردن . خدایتعالی مارا تخییر میکند میان دنیا وآخرت و میان زینت دنیا وخدا ورسول . مارا دراین چه اندیشه باشدیاچه‌مشورتی؟! ما اختیار خدا و رسول و آخرت کنیم . رسول‌ﷺ شاد شد و خدای‌تعالی آیت قصر فرستادو گفت چون ایشان تراختیار میکنند تونیز برایشـان اختیار مکن ،وهو قوله «لایحلّ لك‌النساء من بعد» ـالایه.

(وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ) و این وجه دوم است برای آنکه تخییر میان

(۱) یعنی در آن‌وقت. و در آن زمان حرف را پس از مفعول فیه و مفعول‌له نیزمیاوردند .

دو چیز باشد . گفت و اگر چنان است که خدای را میخواهی و رسول را و سرای آخرت (فإنّ اللّه) خدای تعالی نهاده است وبجارده برای آنانکه محسناتند از جمله شما مزدی عظیم.
عایشه گفت رسول عليه السلام پس از إيلاء به بیست و نه روز در پیش من آمد ، من گفتم یا رسول الله تو ماهی سوگند خوردی و امروز بیست و نه روز است من میشمارم . گفت یاعایشه ماه هم سی روز باشد وهم بیست و نه روز .

فقهاء خلاف کردند در حکم تخییر . عبدالله عمر گفت و عبدالله مسعود که چون مرد زنرا مخيّر کند میان مقام بااو بر نکاح ومیان رفتن ، اگر زن اختیار مقام کند آنرا حکمی نبود و نکاح برجای باشد، و اگر اختیار مفارقت کند طلاق باشد رجعی ، و این مذهب ابوحنیفه است و اصحابش. و زید بن ثابت گفت اگر اختیار شوهر کند يك طلاق باشد و اگر اختیار مفارقت کند سه طلاق باشد و این مذهب مالك است. وشافعی گفت نفس تخيّر را در طلاق اثری نباشد إلاّ بنيّت اگر نیت طلاق کند طلاق باشد و اگر نیت نکند طلاق نباشد . و مذهب ما آن است که تخییر طلاق نباشد و اگر مرد زن را مخيّر کند و اختیار خود کند یا اختیار شوهر نکاح برجای باشد و دلیل ظاهر براین آیت است في قوله(وأسرّحكنّ سراحاً جميلا) چو باتفاق مراد باین تسریح طلاق است لقوله تعالی « امساك بمعروف او تسریح باحسان » واگر تخییر طلاق بودی بتسریح حاجت نبودی ، وتخییر کفایت بودی . حسن بصری گفت این تخییر درطلاق و مقام نبود بل رسول عليه السلام ایشانرا مخيّر بکرد میان دنیاو آخرت . آنکه زنان رسول علیه السلام را گفت برسبیل وعید .

(يا نساءَ النّبي - الآية)ای زنان نبی هر کس که از شما کارناشایست کند یا معصیتی که در اوآزار خدا و رسول بوده باشد (يُضاعَفْ لَهَا العَذابُ ضِعْفَيْنِ)ابن عامرو ابن کثیر خواندند « نُضَعِّفْ » من التضعيف ، و باقی قرّاء « يضاعف » خواندند من المضاعفة و مفاعلةو تفعیل بيك معنی بسیار آمده ، قال الله تعالى « ربّنا باعد بين أسفارنا » وقرِئ « بَعِّدْ » (۱) گفت : عذاب او مضاعف کنند یعنی دو چندان کهعذاب دیگران باشد ، وادرمعنی ضعف خلاف کردند اهل لغت بعضی گفتند ضعف الشيء مثله باشد ، وبعضی دگر گفتند مثلاه مثال أول يقال كان معه درهم فضاعفته أي جعلته در همین ، و مثال دوم ضاعفته أي أعطية در همین حتّى يحصل له ثلاثة دراهم . و أبوعمرو و أبوعبيده گفتند این فرق میان ضاعف است و ضعّف ، يقال

(۱) یعنی « باعدبين اسفارنا» را بعضی «بعد» خواندند .

ضعّف الشيء اذازدت عليه مثله ، وضاعفته إذا زدت عليه مثليه . و قوله « ضعفين » دراوهم اين خلاف كردند ، بعضي گفتند مراد آن است كه مضاعفاً إلي ماحصل لها من العذاب فيكون معه ضعفين . وبعضي دگر گفتند يزيد على الحاصل بمثليه فيكون ثلاثة أمثال غيره (وكانَ ذٰلِكَ عَلى اللهِ يَسيراً) واين برخداي تعالي آسان است، آنكه گفت :

(وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلهِ وَرَسُولِهِ) هر كس كه از شما طاعت خداي و رسول دارد و عمل صالح كند مزدش دوباره بدهيم و براى او بجـارديم مزدى كريم و ثواب جزيل . اگر گويند چرا ثواب و عقاب ايشان مضاعف آمد ؟ گوئيم بعضي گفتند براى علوّ ومنزلت ايشان و اتّصال ايشان بررسول عليه السلام چنانكه در شاهد (١) احسان واساءه مُعتَبران نه به آن منزلت باشد كه كار أراذل ، و جزاى افعال ايشان ازنيك و بد بريك حدّ نبود ، وجواب معتمد ازين آن است كه خداى تعالي دانست كه اعمال ايشان ازنيك وبد بروجهى واقع خواهد بود كه مستحق ضعفي يا دو ضعف ازجزاء شوند ازثواب و عقاب ، چوقلّت و كثرت ثواب برمذهب درست بمجرّد فعل نيست بل بروقوع فعل است علي وجه دون آخر .

و درشاذّ عاصم الجحدري خواند « من تأت » و «من تقنت » بالتّاء فيهما نظراً إلي المعنى و جملة قرّاء برخلاف اين اند . و روايت كرده اند از ابن عامر و يعقوب قراءت تاء في قوله « تقنت »و «مَن » لفظى است صالح مفرد وتثنيه وجمع را ومذكّر و مؤنث را چنانكه رفته است قال الفرزدق في الاثنين :

تَعَشَّ فَإنْ عاهَدْتَني لا تَخُونني تَكُنْ مِثْلَ مَنْ يا ذِئبُ يَصْطَحِبانِ (١)

(يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ) آنكه بمدح ايشان در آمد و تأديبشان . گفت اى زنان پيغامبر نيستيد شما چون يكى اززنان اگر ازخداى بترسيد. فرّاء گفت براى آن نگفت كواحدةٍ من النّساء كه لفظ أحد چون معدول است ازأصل خود صالح باشد واحد و تثنيه وجمع را قال الله تعالي « لانفرّق بين أحد من رسله» و قال « فما منكم

---

(١) در شاهد يعنى در نزد ما در اين جهان مردم معتبر وخردمند را همپايه مردم پست وجاهل ندانند پس در آخرت نيز ثواب و عقاب مردم متفاوت باشد و عبارت نقص ندارد چنانكه در چاپهاى سابق تصور كرده بودند و عبارت وافي بمقصوداست .

(٢) اى گرگ شام بمان اگر پيمان ببندى كه با من خيانت نكنى مانند دوتن هم صحبت باشيم گويند گرگ بر كاروان حمله كرد و فرزدق پاى گوسفند كشته براى آن انداخت ، گرفت و رفت و خورد و باز گشت دست گوسفند براى او انداخت او گرفت و رفت و فرزدق اين شعر گفت:

من أحد عنه حاجزين » آنکه گفت (فَلا تَخْضَعْنَ بِالقَوْلِ)باید تا خضوع نکنید درسخن گفتن با مردان (فَيَطْمَعَ الّذي في قَلْبِهِ مَرَضٌ) که پس طمع بکند آنکس که دردل او ریبتی و تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و بی بصیرت باشد در دین . و گفتند مرض بمعنی فجور است در آیت (وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) و بگوئید گفتاری درست . در خبر است که بعضی زنـان صحابه چون این آیت آمد چون مردی بدر سرای ایشان آواز دادی و در سرای مردی نبودی تا جواب دهد ، آن زن انگشت در دهن نهـادی و آوازی منکر کردی منقّر برای این آیت را .

(وَقَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ) نافع و عاصم و ابوجعفر خواندند « و قَرْنَ » بفتح قاف و باقی قرّاءبکسرقاف ، أمّا حجّت گروه اوّل آن است که گفتند أصل أواقررن بوده است یعنی إلزمن في بیوتکنّ من قررت بالمکان اقرّه . و قرَرْت أقرُّه ، لغتان راء اول که عین الفعل است بیفکندند و حرکت او نقل کردند با قاف تا مفتوح شد کقولهم : ظَلْتُ في ظَلَلْتُ قال الله تعالى « فظلتم تفکهون » وقوله« ظلت علیه عاکفاً » والأصل ظللت ، ودلیل این تأویل قراءت ابن أبي‌عیله است که خواند «و اقررن » علی الأصل من القرار ، فأمّا آنکه بکسر قاف خواند گفت امر است من الوقـار کقولهم عدن من الوعد وصلن من الوصل . یعنی با وقار باشید یقال: و قریقر وقوراً وقاراً إذاسکن و اطمأنّ . أعمش روایت کرد عن أبی الضّحی که او گفت هر گه که عائشه این آیت خواندی چندان بگریستی که مقنعه‌اش ترشدی. یزید بن هارون روایت کرد عن محمّد بن عبدالله که او گفت سوده را گفتند زن رسول را که تو چرا حجّ وعمره نمیکنی چنانکه دیگران میکنند ؟ گفت یکبار که واجب بود کردم از این پس حجّ و عمره من آن است که ازخانه بیرون نیایم چنانکه خدای تعالی فرمود « وقرن في بیوتکنّ ـ الایة» و عزم من آنست که پای از در این حجره که رسول مرا بنشاند بیرون‌ننهم ، تا بمردن‌همچنین کردبیرون نیامد تا جنازه‌اش از در حجره بیرون آوردند (وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِيَّةِ الاُولیٰ) مجاهد و قتاده گفتند تبرُّج تکبّر وتبختر وتغنّج باشد یعنی کرشمه نکنید چنانکه أهل جاهلیت پیشینه کردند، و گفته‌اند اظهار زینت باشد وإبراز محاسن . گفت زینت خودظاهر مکنید و محاسن خود بیرون میآرید تا مردان بینند. ودر معنی جاهلیّت خلاف کردند ، شعبی گفت میان عهد عیسی وعهدمحمّد . أبوالعالیه گفت روزگار داود وسلیمان است که در آن‌روزگار زنان پیراهن نادوخته پوشیدندی اندام ایشان ظاهر بودی . کلبی گفت جاهلیت عبارت است‌از

آن روزگار که ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السلام در او زاد چو در آن روزگار زنان پیرهن از درّ نظم کردندی و درپوشیدندی و جز آن جامه دیگر نداشتندی بیازار و جمع مردان درآمدندی(۱) و این در روزگار نمرود بود و خلقان همه کافر بودند. حکم گفت جاهلیت آن روزگار بود که میان آدم بود و نوح و آن هشتصد سال بود و در آن روزگار زنان زشت بودند و مردان نیکو پس زنان بمردان رغبت کردندی و در مردان آویختندی. عکرمه گفت از عبدالله عباس که جاهلیت میان ادریس بود و نوح علیهما السلام و آن هزار سال بود و دو بطن بودند در آن عهد بطنی ساکنان سهل بود و بطنی ساکنان جبل و مردان کوهستان نیکو روی بودند و زنان زشت. و مردان سهل زشت بودند و زنان نیکو ابلیس بیامد برصورت غلامی و خویشتن بمزدوری بمردی داد از اهل سهل آنکه نای و پیشه (۲) بساخت و آن میزد و مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند براو جمع شدند و آن میشنیدند، خبر در نواحی برفت مردمان کوهستان آنجا آمدند بنظاره آن آمدند وعیدی بساختند وهمه مردم مجتمع شدند آن روز زنان خویشتن بیاراستندی و آنجا آمدندی و مردی از أهل کوه آنجا آمد در روزعیدی، ایشان و زنان را بدید وجمال ایشان. برفت و أهل کوهستان را خبر داد ایشان آمدند وآنجا مقام کردند و زنان بمردان مایل شدید و مردان بزنان و فواحش آشکارا شد و ذلك قوله «ولا تبرّجن تبرّج الجاهلية الأولى» قتاده گفت هرروزگار که پیش اسلام بوده است آن را جاهلیّت گویند. آنگه زنان رسول را امر کرد بآنکه نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و فرمان خدای و پیغامبر او برید.

(إنّما يُرِيدُ اللهُ - الآية) که خدای تعالی میخواهد که رجس از شما که أهل بیت رسولید ببرد و پاك کند شما را پاك کردنی. مقاتل گفت مراد بآیت زنان رسولند و رجس آن گناه است که خدای تعالی نهی کرد از آن زنان را. قتاده گفت زنا خواست ا. بن زید گفت رجس شیطانست و مراد باهل البیت در آیت أهل البیت رسولند علیه وعليهم السلام (وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) در آیت دو قول گفتند یکی آنکه در حقّ زنان رسول است وظاهر آن مانع است از این لقوله

(۱) از این آیه کریمه معلوم گردید که زنان در آغاز تمدن بشر آزاد بودند و هرچه تمدن بیشتر رفت و تجربه ها افزون گشت و عقول کامل شد زنان را بعزلت و حجاب حاجت افتاد ودانستند در معاشرت و آزادی آنان مفاسد است و بتدریج از مردان جدا گشتند برخلاف آنکه بعضی پندارند که در آغاز مقید بودند و بتدریج هرچه متمدن‌تر شدند آزادتر گشتند

(۲)دربرهان گوید قسمتی از نی باشد که شبانان هم نوازند و آنرا توتك خوانند.

« عنکم » و «یطهّرکم » و این خطاب مردان راباشد نه خطاب بازنان . ونیز أخبار متواتره که مخالف و مؤالف روایت کردند از ابوسعید الخدری که رسول علیه السلام گفت این در حق پنج کس آمد . من وعلی و فاطمه وحسن وحسین . عطاء بن ابی ریاح روایت کند که امّ سلمه گفت این آیه در خانه من فرود آمده است وآن آن بود که رسول علیه السلام درحجره من بود فاطمه علیها السلام در آمد و دیگی آورد ودر آنجا حریره بود رسول علیه السلام گفت برو علی را بخوان و حسن وحسین را، اوبرفت وایشان را بخواند و ایشان با رسول علیه السلام ازآن طعام بخوردند و رسول علیه السلام بر سر گلیمی خیبری نشسته بود و آن گلیم بر گرفت و برایشان افکند و دست بر داشت و گفت « اللّهم إنّ لکلّ نبيّ أهل بیت و هؤلاء أهل بیتی فأذهب الرّجس عنهم و طهّرهم تطهیراً » بارخدایا هر پیغمبری را أهل‌بیتی بوده‌اند و اینان أهل‌بیت منند رجس از ایشان ببر وپاك کن ایشان را پاك کردنی درحال جبرئیل آمد و این آیت آورد « إنّما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً » امّ سلمه گفت من گفتم‌یا رسول‌الله من هم باشماام گفت«إنّك علی خیر » توباخیری و لیکن أهل بیت من اینانند .

شهر بن حوشب روایت کرد از پسر عمش مجمع بن الحارث بن میمر گفت در نزدیك عائشه شدم و گفتم یاامّاه‌چرا روز جمل بیرون آمدی و فرمان خدای کار نبستی في قوله «وقرن في بیوتکنّ ـ الایه » گفت آن قدری بوداز‌خدای وبرفت «وَلٰیَکُنْ » آنگه گفتم چه گوئی در علی علیه السلام گفت « تسألنی عن أحبّ الناس کان إلی رسول الله » گفت از کسی میپرسی مرا که رسول خدای ازاو دوست‌تر نداشت من دیدم رسول خدای را جامه درگرد اینان درگرفته و میگفت « اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی و حامّتي فأذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهیراً » خدای این آیت فرستاد «انّما یریدالله » من گفتم یا رسول‌الله من ازأهل بیت تو هستم گفت تنحّی فانّك علی خیر دور باش که تو باخیری و لیکن أهل بیت من اینانند . ابن ملیکه روایت کرد از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار از پدرش که او گفت روزی رسول علیه السلام نگاه کرد دید که رحمت ازآسمان فرود می‌آید گفت یکی برود و علی و فاطمه و حسن و حسین رابمن بخواند زینب گفت من بروم برفت و ایشان را حاضر کرد رسول علیه السلام حسن را بردست راست خود نشاند وحسین رابردست چپ و علی و فاطمه رادر پیش نشاند آنگه گلیمی برایشان افکند و گفت «اللّهمّ لکلّ نبيّ أهل‌وهؤلاءأهلی »در حال خدایتعالی این آیت فرستاد . زینب گفت یـا رسول‌الله من باشما درزیراین کسا نیایم ؟ گفت«إنّك علی‌خیرإن شاءالله» .

شدّادبن ابی عمّار گفت در نزديك واثله بن الاسقع شدم جماعتی آنجا بودند حديث علی عليه السلام بر آمد ايشان علی عليه السلام را دشنام دادند من‌نيز همچنان كردم ، چون ايشان برفتند مرا گفت علی را دشنام دادی گفتم قومی را ديدم كه اين ميگفتند من نيز بگفتم ، گفت‌خبر دهم ترا بآنچه از رسول عليه السلام شنيدم در حقّ او؟ گفتم بلی گفت از فاطمه زهرا شنيدم كه يك روز رسول عليه السلام مرا بخواند وعلی را و حسن وحسين را برزانوهای خود نشاند ومرا وعلی‌را از پيش بنشاند و جامهٔ گرد ما در گرفت و اين آيت برخواند وآنگه گفت « اللّهمّ هؤلاءأهل بيتی وأهلبيتی أحقّ » بار خدا يا اينان أهل بيت منند و أهل بيت من سزاوارترند . ابو داود روايت كرداز ابوالحمراء گفت‌هشت‌ماه بمدينه مقام كردم‌نه‌يك روز بهروقت نمازرسول عليه السلام بدر حجره فاطمه و علی آمدی و گفتی «الصّلوة رحمكم الله وإنّما يريدالله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً »

عنان‌بن[؟] ربعی‌روايت كرد ازعبدالله‌عباس كه گفت ازرسول عليه السلام شنيدم كه او گفت خدای تعالی خلق را بدو قسمت و مرا در بهترين قسم كرد و ذلك قوله و أصحاب اليمين ما أصحاب اليمين من بهترين أصحاب اليمينم وآنگه‌آن دو قسمت راسه قسم كرد و مرا دربهترين أثلاث آن كرد و ذلك قوله « وأصحاب الميمنه ـ إلى قوله ـ اُولئك‌المقرّبون » پس بهترين سابقانم ،آنگه‌آن را بقبايل كرد و مرا دربهترين قبيله كرد و ذلك قوله « و جعلناكم شعوباً و قبائل » من بهترين و تقی‌ترين و گرامی‌ترين فرزندان آدمم‌ولافخر. آنگاه قبائل را ببيوت كرد خانهٔ مرا بهترين خانه كرد . فذلك قوله « إنّما يريدالله‌ليذهب عنكم الرّجس أهل‌البيت و يطهّركم‌تطهيراً» . اين جمله روايـات و طريق مخالفان است كه ثعلبی امام اصحاب الحديث در تفسيرش بياورد و امّا آنچه از طرق و روايات أصحاب ماست و مخـالفان ما درديگر كتابها آنرا حصر و حدّی نيست كتاب بآن مطول شود برين قدر اختصار كرده شد . ابو عبدالله الدامغانی صاحب كتاب سوق‌العروس اين خبر بياورد در كتابش و عقيب خبر اين بيتها بياورد :

إنّ يَوْمَ الطّهُورِ يَوْمٌ عَظيمٌ ‌‌ ‌ فازَ بِالفَضْلِ فيهِ أهلُ‌الكِساءِ (١)

قالَ يا رَبِّ إنهُمْ أهلُ بيْتي ‌ ‌ ‌ فَاسْتَجِبْ فيهِمْ إلهي دُعائي

---

(١) باری حديث كسا نزد عامه و خاصه متواتر است و تشكيك در آن نوعی وسواس نعوذ بالله من‌الشيطان الرجيم و معانی ابيات واضح است .

أذهِبُ الرِّجسَ عَنهُمُ وَ عَنِ — الأَبناءِ مِنهُمْ وعَنْ بَنِي الأبناءِ
رَحمَةُ اللهِ وَ السَّلامُ عَلَيكُمُ — و صَلاةُ الأبرارِ وَ الأتقِياءِ

وهم اوبياورد درين كتاب لبعض الشعراء :

تَطاوَلَ لَيْـلي وَ لَمْ أرقُدِ — فَبِتُّ كَذِي اللَّدغِ وَ الأرمَدِ
بِذِكرِ النَّبِيّ و ذِكرِ الوَصِيّ — و ذِكرِ بَنِي المُصطَفى أحمَدَ
حِسانِ الوُجوهِ عِظامِ الحُلومِ — كِرامِ المَغارسِ وَ المَحتَدِ
ومِنْ دَنَسِ الرِّجسِ قَدْ طُهِّروا — فَفازَ الَّذي بِهِم يَقتَدي
عَلِيٌّ أبو الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ — رَشيدَيْنِ لِلرّاشِدِ المُرشِدِ (۱)

زيد بن ارقم را پرسيدند ازين آيت گفت مراد بنى هاشم‌اند آل على و آل عباس و آل عقيل و اين آنانند كه صدقه بر ايشان حرام باشد و خمس حلال و اين قول‌شاذّ است .

(وَاذكُرنَ ما يُتلى في بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ وَالحِكمَةِ) حق تعالى با خطاب زنان رسول آمد و گفت ياد كنيد آنچه در خانه‌هاى شما ميخوانند از آيات خدا و حكمت مراد بآيات قرآن‌است و بحكمت أحكام قرآن است برقول مقاتل و قتاده (إنَّ اللهَ كانَ لَطيفاً خَبيراً) خداى تعالى لطيف‌ولطف كننده است .

قوله (إنَّ المُسلِمِينَ وَالمُسلِماتِ) مفسّران گفتند سبب نزول آيت‌آن بود كه زنان رسول عليه‌السلام بيامدند و گفتند يا رسول‌الله خداى تعالى درقرآن مردانرا ياد كرد و ماراكه‌زنانيم ذكرى نيست همانا در ما خيرى نيست و طاعت ما قبول نيست ؟ خداى تعالى اين آيت‌فرستاد امّ سلمه گفت اين حديث من گفتم رسول را روز بنماز پيشين نرسيد كه خداى تعالى اين آيت فرستاد و رسول عليه‌السلام اين‌آيت بر منبر بخواند ومن اين درحجره بشنيدم. مقاتل حيّان گفت سبب آن بود كه چون اسماء بنت عميس با شوهرش جعفر بن‌ابى‌طالب از حبشه باز آمد و بازنان رسول او را ملاقات بود ايشان را گفت ازقرآن در حق زنان هيچ فرود آمد؟ گفتند نه بنزديك رسول عليه‌السلام آمد و گفت يا رسول‌الله‌زنان در خيبت وخسارت‌اند رسول عليه‌السلام گفت چرا ؟ گفت براى‌آنكه خداى اينجاكه ذكر مردان ميكند ذكرزنان نميكند حق‌تعالى

(۱) شب من دراز كشيد و نخفتم مانند ماركزيده و كسى كه چشمش بدرد آمده از ياد پيغمبر صلى‌الله عليه و آله و جانشين او و فرزندان مصطفى احمد صلى‌الله عليه و آله نيكورويند و خردمند و بزرگ نژاد و پاك گوهر . از آلودگى پاك‌شده، رستگار آنكه اقتدا بايشان كند على عليه‌السلام پدر حسن و حسين براه درست هدايت شده فرزند آنكه راه يافت و راه نمود .

گفت دراين آيت «إنّ المُسْلِمِينَ وَالمُسْلِماتِ» مردان مسلمان وزنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمنات «وَالقانِتِينَ وَالقانِتاتِ» مردان مطيع و زنان باين صفت، ومردان راستگوى وزنان راستگو، و مردان صابروزنان صابره. و مردان خاشع و تواضع كننده و زنان برين صفت، ومردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دارنده وزنان روزه دارنده و مردان خويشتن نگاهدارنده وزنان بدين صفت. اين جمله مبتدا است «أعدّ الله لهم» درجاى خبر اوست. خداى بجارده است براى ايشان آمرزش و مزدى و ثوابى بزرگوار. أبو سعيد خدرى و أبوهريره روايت كردند كه رسول ﷺ گفت هر آن مردى كه در شب بيدارشودو برخيزد و أهل خود را بيدار كند ووضوء سازند ودو ركعت نماز كنند. «كتب من الذّاكرين الله كثيراً و الذّاكرات» ايشان را بنزديك خداى تعالى بنويسند در جملهٔ آنان كه ذكر خداى كنند بسيار از مردان و زنان. عبدالله عباس گفت يك روز ميكائيل خدمت رسول ﷺ آمده وگفت يا رسول‌الله بگوى «سبحان‌الله والحمدلله و لاإله‌الاّ الله‌والله‌اكبر ولاحول ولاقوّة إلاّ بالله عدد ماعلم وزنة ماعلم و ملء ماعلم» كه هر كس اين بگويد او را شش خصلت نويسند: اوّل نام او در ميان نام آنان بنويسند كه ذكرخداى بسيار كنند و فاضلترين ذاكران باشند، درآن شب و در آن روز براى او دربهشت درختان بنشانند، وگناه ازاو فروريزد همچنانكه‌برگ از درختان، و خداى تعالى باونظر كند وهر كه را خداى تعالى باونظر كند اورا عذاب‌نكنند، مجاهد گفت بنده از جمله ذاكرين الله كثيراً و الذاكرات نباشد تا ذكر خداى نكند در جمله حالاتش از قيام و قعود و اضطجاع. عطاء بن أبى رياح گفت هر كس تفويض كند كار خودبا خداى تعالى داخل باشد في قوله «انّ المسلمين و المسلمات» و هر كه اقرار دهد باآنكه خداى تعالى خداوند اوست و محمّد رسول خداست و دلش موافق زبانش‌باشد او داخل بود في‌قوله (و المُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِناتِ) و هر كه طاعت خداى دارد در فريضه وطاعت دارد در سنّت او داخل باشد في قوله (والقانِتِينَ وَالقانِتاتِ) هر كه زبان را صيانت كند از دروغ داخل باشد في قوله (والصّادِقِينَ والصّادِقاتِ) و هر كه او صبر كند برطاعت و صبر كندازمعصيت و صبر كند بر مصيبت او داخل باشد في قوله (والصّابِرِينَ والصّابِراتِ) و هر كس كه‌نماز كند و آنانرا كه برچپ و راست او باشند بازنشناسد ازآنكه با ايشان ننگرد اوداخل باشد في قوله (وَالخاشِعِينَ والخاشِعاتِ) و هر كس در هر هفته كه يكبار صدقه بدهد داخل باشد في قوله (والمُتَصَدِّقِينَ والمُتَصَدِّقاتِ) هر كس كه ازهرماهى ايّام البيض روزه دارد داخل

باشد في قوله (والصّائِمِينَ والصّائِماتِ) و هر کس که فرج خود را از حرام نگاه داردواو داخل بود في قوله (والحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ والحافِظاتِ) وهر کس پنج نماز باوقات شرایط خود بجـای آرد داخل بود في قوله (والذّاكِرِينَ اللهَ كَثيراً وَالذّاكِرات) آنکه گفت خدایتعالی برای آنـانکه موصوف باشند باین صفات مغفرت و آمرزش نهاده است و مزدی و ثوابی عظیم .

قوله (و ماكان لمؤمن ولامؤمنة ـ الاية) مفسّران گفتند آیت درزینب بنت جحش آمده در برادرش عبدالله بن جحش و این زینب دختر امیمه بودامیمه دختر عبدالمطلب عمّه رسول صلی‌الله علیه و آله وسلّم رسول کس فرستـاد اورا بخواست برای زید بن حارثه اومولی‌رسول علیه السلام بود وآزاد کرده اورا ازسبی‌جاهلیّت خرید در سوق عکاظ آزادش کرد وبفرزندی بپذیرفت چون رسول کسی فرستاد وخطبه کرد زینب پنداشت که رسول اورابرای خودمیخواهد اجابت کرد . چون بدانست که اورا برای زید حارثه میخواهد إبا کردو گفت من دخترعمّه رسولم وازأشراف‌زنان قریشم کی روادارم که زن مولی باشم وبرادرش عبدالله‌جحش‌هم این گفت و این زینب باجمال بود خدای تعالی این آیت فرستاد :

(وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أمراً أنْ يَكُونَ لَهُمُ الخِيَرَةُ مِنْ أمرِهِمْ) نباشد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را که چون خدای تعالی حکمی کند و رسول او بر ایشان ، ایشانرا اختیاری باشد برکار خدای تعالی . أهل کوفه و أهل شام«أن یکون» خواندندبیاء برای آنکه‌میان فعل و فاعل حائلی هست من قوله « لهم » و باقی قرّاء بتاء خواندند لتأنیث « الخیرة» (وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ) گفت و هر کس که او درخدای و رسول عاصی شود او گمراه شده باشد گمراهی روشن ظاهر . زینب چون این آیت بشنید گفت راضی شدم وکار در دست تو کردم آنچه فرمان‌است بفرمای، رسول عليه السلام او را بزیدداد و مهر رسول عليه السلام بداد بده دینار و پیراهني و شصت درم و مقنعی و إزاری و چادری و پنجاه‌مد طعام و سی صاع خرما . ابن زید گفت آیت در امّ‌کلثوم آمد بنت عقبة بن أبي معیط و اواوّل زنی بود که هجرت کرد ازمکّه بمدینه آمدو خویشتن برسول‌دادبهبه رسول عليه السلام اورابپذیرفت و آنگه بزید بن حارثه داد او ابا کرد و برادرش نیز گفت که ما بارسول پیوند خواستیم‌چون اورا بغلامی میدهد رضا ندهیم خدای تعالی این آیت فرستاد او راضی شد و رسول عليه السلام او را بدو داد .

(وإذْ تَقُولُ لِلَّذي أنعمَ اللهُ عَلَيْهِ وأنعمْتَ عَلَيْهِ) امّا مخالفان ما آوردند که سبب نزول آیت آن بود که یك روز رسول ﷺ بسرای زید حارثه بکاری آمد زینب را دید خویشتن را بیاراسته رسول ﷺ او را دوست داشت گفت « سبحان‌الله مقلّب القلوب والابصار » سبحان آن خدای که او دل ها و چشم ها بگرداند چون زید بـاز آمد زن او را بگفت زید بدانست که او در دل رسول افتاده است در حال خدای تعالی کراهت آن زن در دل زید افکند زید بیامد و گفت یا رسول‌الله مرا این زن نمی باید خواهم تا طلاقش دهم رسول ﷺ گفت چرا تورا در حق او تهمتی هست ؟ گفت نه یا رسول الله جز خیر نیست ولیکن مرا با او دل خوش نیست ، رسول ﷺ گفت برو و ابلهی مکن وزن خود را نگاه‌دار و رها مکن و در دلش خلاف این بود برای آنکه دلش باو مشغول بود میخواست تا زید او را طلاق دهد تا او را بزنی کند زید او را طلاق داد چون وعدش بسر آمد رسول ﷺ زید را گفت یا زید من کسی دیگررا نمیدانم از تو استوار تر برسّر خود بدانکه مرا میباید که زینب را بزنی کنم و کس را نمیدانم که این راز باوی توان گفتن مگر تو را اکنون ترا بباید رفتن و زینب را برای من بخواستن زید گفت بیامدم تا زینب را این حدیث کنم او را یافتم که آرد میسرشت تا نان پزد او در چشم من بخلاف آن آمد که بود نیارستم در او نگریدن از حرمت رسول ﷺ را و آنکه رسول ﷺ خواست که بر او عقد بندد پشت بر او کردم و گفتم یا زینب بشارت باد ترا که رسول خدای ترا میخواهد او گفت فرمـان او راست ، رسول ﷺ او را عقد ببست و ولیمه سـاخت خدای تعالی این آیت فرستاد.

اکنون بدانکه آنچه ازین حدیث موافق مذهب ما نیست آنست که رسول ﷺ نشاید که زن بیگانه را چندان بنگرد وتأمّل کند تا عـاشق شود(۱) و نیز خود نشاید کـه برزن

(۱) نیز ممکن نیست پیغمبر صلی‌الله علیه و آله دخترعمه خودرا نشناخته و جمال اورا از آغاز کودکی ندانسته تا وقتی زن زید شد اورا دیده و جمـال او را دانسته عاشق شده باشد . و باید دانست که قریش چندان خویش را بزرگ می‌پنداشتند و مردم دیگر را پست که از کشتن دشمن خود بدست خویش عار داشتند وآنرا بموالی و غلامان حوالت میکردند و زینب از قریش بود و بامر پیغمبر صلی‌الله علیه وآله تن بزوجیت بنده درداد برخلاف عادت قبیله و با اینحال زید از او ناراضی شد و بطلاق وی مصمم گشت وننگی بدتر از این برای زن‌قرشی نیست که بزوجیت بنده تن دهد و بنده از او نفرت جوید و او را طلاق دهد و پیغمبر صلی‌الله علیه و آله چون شفاعت این نکاح کرد و باین عاقبت منتهی گشته‌بود، و جبران دل شکستگی زینب بغیر این ندانست که اورا جزء حرم‌محترم‌خود قرار دهد که*

مردمان عاشق شود اگر چه عشق از قبل خداست و شهوتی باشد سخت بمشتهای مخصوص ولیکن در حقّ پیغمبر منفّر است و ما بیان کردیم که خدای تعالی پیغمبران را ازمنفّرات نگاهدارد تا مؤدّی نبود با نقض غرض او از اجابت دعوت ایشان. فامّا آنچه ازین باب ممتنع نیست که باشد آن است که زید را با زینب زنش وحشتی رفت چنانچه عادت باشد بحکومت نزدیک رسول عليه‌السلام آمدند رسول عليه‌السلام گفت (أَمسِكْ عَليْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللهَ) زن را نگاهدار و از خدای بترس و او را وعظ کرد فذلك قوله تعالی (وَإذْ تَقولُ) یاد کن ای محمد چون گفتی آن کس را که خدای بر او نعمت کرد وتو بر او نعمت کردی یعنی زید حارثه را . امّا نعمت خدای بهدایت بود و امّا نعمت تو بعتق که او را آزاد کردی نگاهدارزنت را و از خدای بترس امّا قوله (وَتخفي في نَفسِكَ مَااللهُ مُبْدِيهِ وَتخشَىالنّاسَ وَاللهُ أَحقُّ أنْ تخْشيهُ) گفت و پنهان میداری در نفس خود آنچه خدای آشکار خواهد کردن و از مردمان می‌ترسی اولیتر آنکه از خدای بترسی آنچه در دل پنهان داشت عشق نبود عزم بود بر نکاح او اگر زید او را دست بدارد که او را بزنی کند چو دختر عمه او بود و ترس او از مردم برای آن که گفتند زن پسر را بزنی کرده است پندارند که آن روا نیست وزید خود پسر او نبود چنانکه گفته‌ایم و آن خود در شرع روا بود امّا قوله « واللهأحقأن تخشيه » دلیل آن نکند که او از خدای نترسد برای آنکه این در حق آن کس هم روا باشد که او از خدا ترسد چنانکه گفت « ياأيّهاالنبّي اتّقالله » و چنانکه گفت « ولئن أشركتليحبطنّ عملك » و این دلیل نکند که رسول عليه‌السلام شرکی خواست آوردن. و در اخبار ما چنان است که خدای تعالی خواست تا آن حکم جاهلیّت را منسوخ کند که نکاح ادعیاء (١) حرام داشتند چون نکاح زنان پسر که ازصلب بودندی. امر کرد رسول عليه‌السلام را که چون زید حارثه زینب را طلاق داد تو برو نکاح بند تا بدانند که زن پسرخوانده را بزنی کردن حرام نیست چنانکه زن پسر حقیقی را . رسول عليه‌السلام این در دل داشت. أعني علم این مسئله و عزم برین کار بفرمان خدای، و ازمردمان ترسید که اورا ملامت کنند حق تعالی این آیت فرستاد و گفت چیزی در دل پنهان میداری که خدای آشکار خواهد کردن و از ملامت مردمان میترسی دراظهار آن و أولیتر آنکه از خدای بترسی

---

* عزت وسلطنت دنیاو فخر و شرف آخرت جمع داشت و هر واسطه که در نکاح ببدبختی انجامد پیوسته منفور هردو طائفه زن و شوهر است مگر بنکاحی دیگر جبران کند که سعادت هردو باشد.

(١) یعنی مردی که دختری را درخانه آرد و نگاهداری کند و زنی که پسری را. و اکنون هم عوام چنین کودکان را بر خود محرم دانند.

در اضمار آن . پس حق تعالی این آیت فرستاد و رسول را فرمود چیزی ازین معنی در دل پوشیده مدار ، و آنچه مؤکّد این حدیث است آن است که روز فتح مکّه عثمان عفّان بیامد و عبدالله بن سعد أبی سرح را بیاورد و درحق او شفاعت کرد تا رسول ﷺ او را عفو کند و پیش ازاین رسول ﷺ خون او باطل کرده بود چون عثمـان را دید ازو شرم داشت سردرپیش افکند وتوقّع میکرد که بعضی حاضران اورا بکشند و مردم انتظار امرمجدّد میکردندآخر رسول ﷺ گفت در میان شما کسی نیست که اورا بکشد عباد بن‌بشر گفت یا رسول‌الله چشم من درچشم تو بسته بود تا هیچ اشارت کنی تا من او را بکشم رسول ﷺ گفت پیغامبران را خائنة الأعین نباشد(فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً) چون‌زید حاجت خود راازاوروا کرد یعنی قضاء شهوت خود ازو بکرد واین برای آن گفت تا بدانند که‌زن پسر خوانده علی کلّ حال حلال باشد قبل‌الدّخول وبعده، أصل وطرحاجت بود و در قضای شهوت استعمال کنند قال الشاعر :

وَدَّعَنِي قَبْلَ أَنْ أُوَدِّعَهُ لَمَّا قَضَى مِنْ شَبَابِنَا وَطَراً(۱)

و قال آخر :

وكَيْفَ ثَوائي بِالمَدينَةِ بَعْدَ ما قَضى وَطَراً مِنْها جَميلُ بْنُ مَعْمَرِ (۲)

(زَوَّجْنَاكَهَا) او را بتو دادیم بزنی آنکه علّت آن بگفت که چرا کردیم (لِكَيْ لاَيَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً) تا بر مؤمنان تنگی نباشد درزنان‌پسرخوانده‌شان‌چون‌قضاء شهوت کرده باشنداز ایشان وبایشان‌دخول کرده ، مراد رفع حرج استونسخ‌عادت وسنّت جاهلیّت درین‌باب(وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً) و کار خدای تعالی کردنی باشد با فرمـان خدای تعالی، واین لفظ محتمل است امر فعل را و امر قول‌را، اگر بر فعل حمل کنند معنی آن باشد که«ما حتم و قدّر واقع» فعل‌خدای چون خواهد که باشد از آن چاره نباشد وکس منع نتواند کردن ، و چون بمعنی قول باشد معنی آن که فرمان خدای کردنی بود و نشاید تا درآن خلل کنند . مسروق گفت از عائشه که اگر رسول ﷺ چیزی از وحی پنهان خواستی کردن این آیات پنهان کردی (۳) گفتندزینب

(۱) مراوداع کرد پیش‌از آنکه من وداع کنم و قتی حاجت خود را از جوانی برآوردیم.
(۲) چگونه در مدینه بمانم پس از آنکه جمیل بن‌معمر حاجت خود را ازآن برآورد.
(۳) این سخن بامام یا پیغمبر منتهی نگشته قول عائشه است ازاجتهاد خود گفته و رأی‌هیچکس برای دیگری حجت نیست بنا براین‌ما سخن عائشه را صحیح نمیدانیم اگر نسبت آن بعائشه‌درست‌باشد .

باین آیت برزنان پیغامبر فخر کردی گفتی أنا أكرمكنّ وليّاً و سفيراً که شما را پدرانشما دادند برسول ومرا خدای داد في قوله « زوّجناكها » محمد بن عبدالله بن جحش گفت عائشه و زینب یك روز مفاخره کردند عـائشه گفت من آنم که عذر من از آسمان فرود آمد زینب گفت من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد . زینبشبی گفت مرا بر توای رسول نازاست بسه چیزیکی آنکه جدّ من وجدّتو یکی است . ودیگر آنکه مرا خدای بتوداد ، وسیم آنکه سفیر جبرئیل بود .

قوله (ما كانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيما فَرَضَ اللهُ لَهُ) که گفت برپیغامبر حرجی و بزه‌ای نباشد درآنچه خدای بروفرض کرد . گفتند « فرض الله » ای قدّرالله . و قیل قطع الله لأجله ، و قیل أجل الله ، و گفتند معنی فرض تقدیر است و اصل او قطع باشد و اینجامراد آن است که خدای تعالی حلال بکرد بر اونکاح زینب که زن‌پسرخوانده اوبود «سنت الله »ای کسنّةالله و مثل سنّة الله و التقدیر فرضاً مثل سنّة اللهصفت مصدری محذوف باشد و معنی آنکه این مانند آنکه با أنبياء مقدّم کرد از تحلیل محرّماتی که بود پیش ازآن برسبیل مصلحت، و گفتند معنی آنکه چنانکه أنبياء مقدّم را مؤاخذه نخواهند کردن و بآنچه ایشان را حلال کرد و بر ایشان حرج نباشد . وگفتند معنی آن‌است که چنانکه‌زن اوریا را بداود عليه السلام دادم زن زید حارثه را بتو دادم . وگفتند نصب اوبرإغراء است ای‌الزم (سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ) ملازم ومتابع باش‌طریقه انبیاء اوّل‌را ، ووجه اوّل درست‌تراست(وَكانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً) وکار خدای تعالی قضای باشد مقدّر کائن وواقع .

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ) محلّ « الّذين » جرّاست برای‌آنکه بدل«الذين» اوّل است یاصفت او في قوله « سنة الله في الّذين خلوا » آنکه وصف کرد پیغامبران گذشته را گفت آنـان بودند که رسالات و پیغامهای خدای برسانند وأداء آن بکنند وازآن هیچ‌پنهان نکنند (وَيَخْشَوْنَهُ) و ازاو بترسند یعنی از خدای ترسند وازجز خدای نترسند (وَكَفى بِاللهِ حَسِيباً) و خدای تعالی بس است محاسب عمل خلقان و حافظ آن . چون رسول عليه السلام زینب را بزنی کرد منافقان زبان برآوردند و گفتند محمد ما رانهی‌میکند ازآنکه زن‌پسررا بزنی کنیم واوزن زید را بزنی کرد خدای تعالی این‌آیت فرستاد و گفت :

(ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ) محمد که‌رسول ماست پدر هیچ کس ازمردان شما نیست نه زید ونه‌جززید برحقیقت تا نکاح زن اوبراو حرام باشد بعد مفارقتش از اووإنّما

او پدر قاسم بود و طيّب و مطهّر و إبراهيم از صلب اواين چهار پسر بودند. از بطن فاطمه عليها السلام او را حسن و حسين بودند و رسول عليه السلام ايشان را براطلاق پسر خواند في قوله « ابنای هذان ريحانتاي من الدّنيا » گفت اين پسران من دوريحان من‌اند ازدنيا . وحديث أمير المؤمنين عليه السلام معروف است كه روزی در صفّين محمّد بن الحنفيّه را گفت « أنت ابني حقاً » تو برحقيقت پسر منی گفتند يا أمير المؤمنين پس حسن و حسين نه‌پسر تواند ؟ گفت « هماابنا رسول‌الله » ايشان پسران رسول خدای‌اند و اين جواب آنان است كه گمان برندكه بآيت تمسّكی است ايشان را درآنكه حسن وحسين پسران رسول خدای نه‌اند ، و ظاهر آيت خودمناقض قول اوست آنجا كه گفت « من رجالكم » ازمردان شما و حسن و حسين عليهما السلام نه از مردان ايشان بودند نه از مردان ما . ودگر اطلاق اين اسم‌برايشان از خدای تعالی في قوله « قل تعالوا ندع أبنائنا و أبنائكم » (وَلٰكِنْ رَسُولَ اللهِ) نصب اوبراضماركان است يعني ولكنّه كان رسول‌الله ولكن محمّد رسول خدای بود (وخاتَمَ النَّبِيِّينَ) وبازپسين پيغامبران تاپنداری كه او مهر نبوّت‌است بنبوّت او در بعثت أنبياء را مهر كردند . محمّد بن حسن روايت كرد از پدرش كه رسول عليه السلام گفت « انا محمّد و أنا أحمد و أنا الحاشر الّذي يحشر الناس على قدمي وأنا العاقب الذي ليس بعدي نبيّ » گفت من محمّدم وأحمدم و حاشرم كه خدای تعالی بربپی و اثر من خلقان راحشر كندو عاقبم كه ازپس من پيغامبری نباشد . و قرّاء در خاتم خلاف كردند عاصم خواند بفتح تاء ای آخر النبيّين و على هذا قراءة مَنْ قرأ« مختوم خاتمه مسك »(١) ای آخره ، وباقی قرّاء خواندند خاتِم بكسر تاء على وزن فاعل‌يعني اوختم كرد ومهرنهاد ، وبعضی دگر گفتند هما لغتان بمعنیٰ واحد كطالِع‌وطالَع وطابِق‌وطابَق (وَ كانَ اللهُ بِكُلِّ شيْءٍ عَليماً)وخدای لم‌يزل بهمه‌چيزها عالم بوده است .

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثيراً) ای مؤمنان و گرويدگان‌ذكر خدای‌كنيد ذكری بسيار . عبدالله عباس گفت خدای ببندگانش هيچ چيز نفرموده الاّ وآن را حدّی معلوم كرد و ايشان را در بعضی أحوال برترك آن معذور داشت الاّ ذكراوكه آن را حدّی ننهـاد و سقوط آن بعذری باز نبست الاّ بزوال عقل بل گفت در جميع أحوال ذكر من بايد كرد كه ممدوح آنانند كه چنين كنند في قوله « الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و على‌جنوبهم » وقال: «اذكروالله ذكراً كثيراً » بشب و روز و گاه وبيگاه در بحروبر وسفر و حضر و توانگری و درويشی و تندرستی و بيماری و سرّ و علانيه . مجاهد گفت آنانكه ذكر

(١) قراءت مشهور اين است رحيق‌مختوم ختامه مسك و قراءت شاذ خاتمه مسك (سوره مطففين)

بسیار کنند آنان‌اند که هرگزاورا فراموش نکنند . أبوسعید خدری گفت دراین آیت ازرسول علیه السلام سؤال کردند گفت ذاکران بسیار آنانند که چندانی ذکر او کنند تامردمان گویند دیوانه‌اند. وذکر بردووجه باشد یکی بدل‌ویکی بزبان(۱) آنچه ذکردل است چنان باید که یك لحظه فراموش نشودچنانکه گفت :

أَللهُ يَعلَمُ أَنّي لَستُ أَذكُرُهُ وكَيفَ أَذكُرُهُ مَن لَستُ أَنساهُ(۲)

و قال آخر :

عَجِبتُ لِمَن يَقُولُ ذَكَرتُ إِلفي وَهَل أَنسى فَأَذكُرَ مَن هَوَيتُ (۳)

و امّا ذکر بزبان هم شرط این است تا علامت محبّت ظاهر باشد که «من أحبّ شيئاً كثر ذكره».

(وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وأَصِيلاً) گفت تسبیح او کنید بامداد وشبانگاه ،مفسّران گفتند نماز بامداد و نماز دیگر خواست . عبدالله عباس گفت نماز بامداد ونماز شام وخفتن خواست مجاهد گفت مراد کلمات تسبیح است من قوله « سبحان‌الله و الحمدلله ولاإله إلا ّالله والله‌أكبر و لاحول ولاقوة إلا بالله العلّي العظيم » چو این کلمات است که طاهر را وجنب را و حایض را و محدث را شاید گفتن پس‌عبارت کرد تسبیح ازجمله این‌کلمات که اخوات اوست(٤).

(هُوَالَّذي يُصَلّي عَلَيكُم) اوآن خداست که‌صلوات‌فرستاد برشما برحمت .سدّی گفت بنی اسرائیل موسی را گفتند أیصلّی ربّنا خدای مارا صلاتی باشدخدای وحی کردبموسی که بگوی اینان را که صلاة من رحمت باشد و رحمت من واسع است بهمه چیز برسد ، و گفتند معنی «یصلّي علیکم» آن است که ذکرجمیل شما درعالم و عالمیان آشکارا کند . أخفش گفت مرادآن است که برشمابرکت کند که اصل کلمه ازلزوم است (وَمَلآئِكَتُهُ)وفرشتگان

---

(۱) بعض اول را ذکر خفی گویند ودویم را ذکر جلی و شرط هرعمل آن است که آمیخته ببدعت نباشد .

(۲) خدا میداند که من او را بیاد نمیاورم و چگونه او رابیادآورم اوکسی است که هرگز فراموشش نمیکنم که حاجت بیادآوردن باشد .

(۳) عجب دارم از کسی که گوید من دوست‌خود را بیادآورم مگر من فراموش میکنم‌معشوقه‌را تا آنکه بیاد آورم .

(۴) تسبیح اصلا اختصاص به سبحان دارد اما مراد اینجا هرکلمه‌ایست‌که همه جاتوان گفت‌مانند الله اکبر ولااله‌الاالله اگرچه‌کلمه سبحان ندارد از همه آنها به تسبیح تعبیر کرد .

باستغفار چو معنى صلاة مختلف بود باختلاف فاعلان . از خداى جلّ جلاله رحمت باشد و از فرشتگان استغفار وازما دعا(لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)تا برون آرد شمارا از تاريكى كفر ومعصيت بنور ايمان وطاعت والطاف وتوفيق واقتدار وتمكين(وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً) وبمؤمنان رحيم بوده است هميشه .

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ) تحيّت ايشان وخطاب ايشان يعنى مؤمنان آنروز كه باجوار رحمت آورند و ملاقات باشد ايشان راسلام بود ازخداى جلّ جلاله و ازفرشتگان وأبوحمزة الثمالى گفت « يوم يلقونه » ضمير راجع است با ملك الموت كناية عن غير مذكور آنروزى كه بيند ملك الموت را وبرقول آن كسى كه گفت ضمير راجع است بانام خداى اين ملاقات خداى است ،تفسير لقا آن باشد كه برفت چند جاى و بيان آنكه كناية راجع است با ملك الموت قوله « والذين تتوفّيهم الملائكة طيّبين يقولون » البراء بن عازب گفت درين آيت مراد آن است كه چون ملك الموت را بەبينند آنگه او جان هيچ بنده مؤمن بر ندارد والاّ سلام كند براو. عبدالله مسعود گفت ملك الموت چون بنزديك بندۀ مؤمن رسد گويد السلام عليك ربّك يقرئك السلام خداى سلام ميكند (وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً) ونهاده وبجارده است براى ايشان مزدى كريم باكرامت واعظام و اجلال . آنگه خطاب كرد بارسول گفت :

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) اى پيغامبر بر گزيده رفيع منزلت(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً) مافرستاديم تورا شاهدتا گواه باشى برخلقان و براى ايشان وبرايشان گواهى دهى چنانكه گفت «فكيف إذاجئنامن كلّ امّة بشهيدوجئنابك على هؤلاء شهيداً»(وَمُبَشِّراً) ومژده دهنده مؤمنان ومطيعان را(وَنَذِيراً) وترسانندۀ كافران را وعاصيان را .

(وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ) و باز خواننده بخدايتعالى بفرمان او (وَسِرَاجاً مُنِيراً) و چراغى روشن تا أهل دين را با و هدايت باشد درظلمت ضلالت ،ونصب جمله برحال است از مفعول به وآن كاف است في قوله « أرسلناك » . جابرعبدالله انصارى گفت چون إنّا فتحنا فرود آمد صحابه گفتند يا رسول‌الله يهنأ لك هذه العارفة اين نعمت ترا گوارنده باد فمالنا نصيب؟مارا چيست ؟ خدايتعالى اين آيت فرستاد :

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً)ومژده‌ده مؤمنان‌را با آنكه ايشان را فضلى بزرگوار خواهدبود وثوابى جزيل .

(وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) و تو اى محمّد فرمان كافران و منافقان را مبر

(وَدَعْ أَذٰيهُمْ) و رها كن آن رنجى كه از ايشان بتورسيد وبر بليت ايشان صبر كن ومكافات مكن ايشـان را تا وقت باشد ، واين آيت پيش از آيت قتال آمد ، وچون آيت قتال آمد اين آيت را منسوخ كرد حكماً (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ) برخداى توكّل كن واعتماد(وكَفَىٰ بِاللهِ وَكيلاً) و خداى بس است تكفّل كننده با آنچه بنده رابايد دردين ودنيا ودر آخرت واولى.

قوله تعالى :

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ

اى آنانكه گرويديد هرگاه نكاح كنيد زنان مؤمنه را پس رها كنيدآنهارا پيش از آنكه مس كنيد آنهارا

فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً

پس نيست مرشمارا برآنها هيچ عده كه بشماريدآنرا پس بهره وركنيدآنهارا و رها كنيد آنهارا رها كردنى

جَميلًا (۴۹) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنّا أَحْلَلْنا لَكَ أَزْواجَكَ اللّاتي آتَيْتَ أُجورَهُنَّ

نيكوئى اى پيمبر برگزيده بدرستيكه ما حلال كرديم براى توزنان ترا آنهائى كه داده‌اى مهرهاى آنهارا

وَ ما مَلَكَتْ يَمينُكَ مِمّا أَفاءَ اللهُ عَلَيْكَ وَبَناتِ عَمِّكَ وَبَناتِ عَمّاتِكَ وَبَناتِ خالِكَ

وآنچه مالك شده دستهاى تو از آنچه گردانيد خدا برتو ودخترعم تو ودختران عمه هاى تو ودختران خالوى تو

وَ بَناتِ خالاتِكَ اللّاتي هاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرادَ

ودختران خاله‌هاى تو كه هجرت كردند باتو وزن مؤمنه را اگر بخشد نفس خود را به پيغمبر اگر خواهد

النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَها خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (۵۰) قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا

پيغمبر اينكه طلب نكاح كند اورا خالص است مرترا از جز گروندگان بتحقيق دانستيم آنچه فرض كرده‌ايم

عَلَيْهِمْ في أَزْواجِهِمْ وَما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ لِكَيْلا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكانَ اللهُ غَفوراً

برايشان در زنانشان و آنچه مالك شده دستهايشان تا نبوده باشـد بر تو تنگى و باشد خدا آمرزندهٔ

رَحيماً (۵۱) تُرْجي مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوي إِلَيْكَ مَنْ تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ

مهربان باز پس دار هركه را خواهى از آنها وجاى ده بسوى خود هركه‌را خواهى وهركه را طلبى

مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَيْكَ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لا يَحْزَنَّ

از آنكه يكطرف رفته‌اند پس نيست گناهى برتو اين نزديكتراست بآنكه روشن شود چشمهايشان واندوهناك نشوند

وَ يَرْضَيْنَ بِما آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللهُ يَعْلَمُ ما في قُلوبِكُمْ وَكانَ اللهُ عَليماً حَليماً (۵۲)

وخشنود شوند بآنچه بدهى آنهارا همگى‌را وخدا ميداندآنچه در دلهاى شماست وباشد خدا داناى بردبار

لاٰ يَحِلُّ لَكَ النِّسآءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْواجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ

حلال نیست مرتورا زنان دیگر بعد ازاین و نه اینکه بدل کنی بآنها از زنان دیگر و اگر بشگفت آرد ترا

حُسْنُهُنَّ إِلّا ما مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً (٥٢) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

حسن آنها مگر آنچه مالك شده دستهای تو و باشد خدا برهر چیز نگهبان   ای آنانکه گرویدید

لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلىٰ طَعامٍ غَيْرَ ناظِرِينَ إِنٰهُ وَ لٰكِنْ

داخل مشوید بخانه‌های پیغمبر مگر آنکه رخصت جوئید شما بخوردن طعام درحالتیکه منتظر نباشید ولیکن

إِذا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لاٰ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ

چون خوانده‌شوید پس‌داخل‌شوید هرگاه‌خورده‌اید پس‌پراکنده‌شوید ودر میائید هنگام‌آرام‌گرفتن برای‌سخن

إِنَّ ذٰلِكُمْ كانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللهُ لاٰ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذا

بدرستیکه این‌شمارا باشدکه میرنجاند پیغمبررا پس‌شرم‌میدارد ازشما وخدا شرم ندارد از راست‌گفتن وچون

سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرآءِ حِجابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ

سؤال کنیدازز‌نان پیغمبرمتاعی را پس بپرسید ایشان‌را ازپس‌پرده واین‌سؤال ازپس‌حجاب شمارا پاکتراست

لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ وَ لاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ

مردلهای‌شمارا ودلهای‌ایشان‌را ونسزد مرشمارا اینکه برنجانید رسول‌خدارا ونه‌اینکه‌نکاح کنید زنان‌پیغمبررا

مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللهِ عَظِيماً (٥٤) إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ

بعد ازآن همیشه بدرستیکه نکاح زنان پیغمبر هست نزد خدا بزرگ   اگر آشکار کنید چیزی‌را یا

تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (٥٥) لاٰ جُناحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبائِهِنَّ

پنهان‌دارید اورا پس‌بدرستیکه‌خدا باشد بهرچیزی دانا   نیست باکی برایشان درروی‌نمودن بپدران خود

وَلاٰ أَبْنائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْناءِ أَخَواتِهِنَّ وَ لاٰ نِسآئِهِنَّ وَ لا

ونه پسران خود ونه برادران خود ونه پسران برادران خود ونه پسران خواهران خود و نه زنان خود و نه

ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ وَ اتَّقِينَ اللهَ إِنَّ اللهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (٥٦) إِنَّ اللهَ

آنچه مالك شده دستهایشان بترسید از خدا! بدرستیکه خدا باشد برهر چیزی گواه   بدرستیکه‌خدا

وَمَلآئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً (٥٧)

وفرشتگان‌او درود میفرستند بر پیمبر ای‌آنانکه‌گرویدید درود فرستید برپیمبر وتسلیم کنید تسلیم کردنی‌را

قوله تعالی (یا أَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا إِذا نَکَحْتُمُ المُؤْمِناتِ ـ الآیة) حق تعالی درین آیت خطاب کرد بامؤمنان وحکمی ازأحکام شرع بیاموخت ایشان را گفت ای مؤمنان و گرویدگان چون نکاح بندید بازنان مؤمنات آنگه طلاق دهید ایشان را پیش از دخول ومماسّه یعنی پیش از خلوت باایشان ، و این الفاظ جمله کنایه است ازجماع (فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ) شمارا نیست برایشان یعنی برآن زنان از عده « من » مؤکد نفی است چنانکه ما في الدار من رجل (تَعْتَدُّونَها) که شما آن را بشمارید از أقراء و یا شهور برایشان نه عده بحیض است وطهر و نه‌عده بماه‌است برایشان بهیچوجه عدّه نیست شمارا، بل درحال‌شوهرتوانند کرد(فَمَتِّعُوهُنَّ) ایشان را متعه بدهید ، و بیان متعه کرده‌ایم در سورة البقرة که آن برقدر دستگاه مرد باشد از درویشی و توانگری فی قوله «فمتعوهن علی‌الموسع قدره وعلی‌المقتر قدره» عبدالله عباس گفت این آیت مخصوص بآنانست که ایشان را مهری مسمّی‌نکرده‌باشند اما آنان را که مهری مسمّی کرده باشند ایشان را نیمه مهر لازم است لقوله‌تعالی «فإن طلقتموهنّ من قبل أن تمسّوهنّ و قد فرضتم لهنّ فریضة فنصف ما فرضتم » و این‌موافق مذهب ماست . سعید بن المسیب گفت که هردو را برجمع نیمه مهر واجب باشد و متعه مستحب . و قتاده گفت آیت منسوخ است بآیهٔ نیمهٔ مهر که گفتم من قوله « فنصف ما فرضتم » و درست آن است که آیت هردو محکم است و منسوخ‌نیست برای آنکه میان ایشان تنافی‌نیست وجمع توان کردن هردو را چو درحکم مختلف است درحق‌دوشخص مختلف یکی‌مدخول‌بها ویکی‌غیرمدخول‌بهاچنانکه شرح آن درسورةالبقره رفته‌است (وَسَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِیلاً) ودست‌ازیشان‌بدارید ورها کنید ایشان‌را رها کردنی نیکو. بعضی مفسّران گفتند سراح جمیل آن باشد که بیرون از نیمه متعه دهد ایشان را برسبیل استحباب . و درآیت دلیل است برآنکه طلاق پیش ازنکاح درست نباشد خلافاً لفقهاء الکوفه فی قوله « نکحتم ثمّ طلّقتم » و ثمّ مهلت وتراخی را باشد حبیب بن ابی ثابت روایت کند که نزدیك حضرت امام‌زین‌العابدین‌علیه‌الصّلاة والسلام نشسته‌بودم مردی‌بیامد و گفت یابن‌رسول‌الله من گفته‌ام که فلانهٔ بنت فلان طالق است از من آن روز که براو نکاح‌بندم اگربندم طلاق واقع شود ؟ گفت نه از برای آنکه خدای تعالی ابتدا بطلاق نکرد ابتدا بنکاح کرد آنگه پس ازنکاح طلاق گفت فی قوله « یا أیّهاالّذین آمنوا إذا نکحتم المؤمنات ثمّ طلّقتموهنّ » و نگفت إذطلّقتم المؤمنات ثمّ نکحتموهنّ . وجابربن‌عبدالله أنصاری روایت کرد ازحضرت رسول ﷺ که او گفت « لا طلاق قبل النکاح » طلاق نباشد پیش ازنکاح . دیگرمن جهةالاعتبار اتفاق است که طلاق

مشروع است لفسخ‌النکاح برای‌آنکه ابطال نکاح وفسخ عقد کند چون طلاق واقع‌آید برزنی که تورا براو عقدی و نکاحی نباشد لغو بود چوچیزی نیست‌آنجا که او فسخ کند واین مذهب شافعی است و اصحاب او ، و مذهب ما همچنین است ومذهب أبوحنیفه وفقهاء کوفه‌آن است که واقع باشد و هر گاه که براو نکاح بندند ازاو هشته شود درحال .

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنّا أَحْلَلْنا لَكَ) آنگه‌خطاب کرد بارسول گفت ای پیغمبررفیع منزلت ما حلال کردیم ترا آن زنانت را که مهر بداده‌ای از زنان‌آزاد که اورا بودند (وَما مَلَكَتْ يَمِينُكَ) و آنچه دست راست تومالك است آنرا از پرستاران چون ماریه و جویریه وصفیّه (مِمّا أَفاءَاللهُ عَلَيْكَ) ازآنان که خدای تعالی بفیء وغنیمت‌بتو داد ایشانرا (وَبَناتِ عَمِّكَ وَ بَناتِ عَمّاتِكَ) و دختران عمّ و عمّهٔ تو از فرزندان عبدالمطّلب و دختران خال و خالهٔ‌تو اززنان بني زهره (اللّاتِي هاجَرْنَ مَعَكَ) اززنان که با تو هجرت کردند . سدّی گفت عن أبي‌صالح که امّ هاني گفت رسول‌ﷺ خطبه کرد ومرا بخواست و من اجابت کردم عقد نابسته این‌آیت‌آمد . رسول‌ﷺ گفت باین آیت تومرا حلال نباشی برای آنکه تو هجرت نکرده‌ای طلیقی(وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً) و زنی مؤمنه نصب اوبرعطف است ازمنصوبات که‌مفعول به است از أحللنا یعني و أحللنا لك امراةً مؤمنة (إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ) وزني‌مؤمن اگر خویشتن‌بهبه برسول دهدبی‌مهر اوراحلال‌باشد، جمله قرّاء خواندند إنْ وهبت بکسرهمزه مگرحسن بصری که اوخواند در شاذ : «أن وهبت» بفتح همزه ومعنی یکی‌باشد کقولهم سرّني أنْ ملكت و إنْ ملكت، وبعضی گفتند إن‌بکسر شرط را باشد و شرط در مستقبل بود و أن فائده ماضی دهد برای‌آنکه تقدیرآن باشد لأن وهبت ای‌لهبتها وذلك‌لایکون إلاّ لهبة حاصلة و بنزدیك ما نکاح بلفظ هبه درست نیست (١) و این خاصّ است برسول ﷺ لقوله تعالی (خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ المُؤْمِنِينَ) چو درآیه بآن‌رها نکرد که گفت خالص رسول‌راست تا ازمؤمنان نفی کرد وگفت بی مؤمنان و اخراج کرد ایشانرا ازین‌حکم. واین قول سعیدبن المسیّب است و زهری وعطاء ومجاهد و مذهب شافعی و مالك وربیعه و ابوعبیده و بیشتر فقهاء

(١) بعضی مردم‌جاهل پندارندکه‌درصیغه معاملات خصوص الفاظ رامدخلیت نیست واصل مقصود تفهیم تراضي است بهر لفظ که‌باشد واین‌آیه ردایشان است چون‌باتفاق فقهاء ذکرمهردرنکاح واجب‌نیست‌اگرچه نکاح بی مهر نباشد بنابر این اگر زن بگوید خویشتن را بتو بخشیدم یـا بگوید بنکاح تـو در آوردم و ذکر مهر نکند هر دو بیك معنی است و مقصود تخصیص زن است بمرد بتراضی و این مقصود بهر دو لفظ فهمیده میشود اگر چه نکاح و هبه مرادف نباشند وآیه رد این سخنان است.

ونخعی گفت و فقهاء کوفه أبوحنیفه وابن‌أبی‌لیلی وابن شبرمه که نکاح بلفظ هبه درست باشد جز که گفتند با مهردرست باشد وچون زن گوید خود را بتودادم بهبه و اوقبول کند و گواهان گواه شوندنکاح درست باشد و مهرلازم، و گفتند اختصاص رسول باین حکم در ترك مهر است.
علماء خلاف کردند درآن که نزدیك رسول هیچ زن بود موهبه که خویشتن بهبه باوداد. عبدالله عباس ومجاهد گفتند که هیچ زن پیش او نبود بطریق هبه و انّما این شرطی است و معنی آنکه اگر بودی روا بودی، ودیگران گفتند بود و این محقّق است. آنکه خلاف کردند در آن که که بود قتاده گفت میمونة بنت‌الحارث بود. شعبی گفت زینب بنت حزیمه‌بود ام المساکین زنی انصاری بود. امام زین‌العابدین علیه‌الصلاة والسلام گفت امّ‌شریك بنت جابر الأسدیّه بود واین قول مقاتل وضحّاك است. عروة بن الزبیر گفت خوله بنت حکم بود من بنی سلیم.

(قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ فِي أَزْواجِهِمْ) گفت ما دانیم آنچه فریضه کرده‌ایم برایشان یعنی بر مردان در باب زنانشان مجاهد گفت مراد آن است که چهار شاید و بیش از چهار نشاید.

قتاده گفت آنکه نکاح نکنند الاّ بولی و گواه و صداق. بعضی دیگر گفتند آنچه لازم باشد ایشان را ازنفقه و کسوه وجزآن ، وآنچه قتاده گفت ازولی و گواه بنزدیك شافعی شرط است در انعقاد عقد و بنزدیك ما شرط نیست (۱) و نیز بنزدیك أبوحنیفه و اگرباشد بهتر بود.
(وَما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ) و آنچه دست ایشان مالك بود آن را ازپرستاران. و «ما» درمحل جرّ است بکونه معطوفاً علی مجرورأی «فی‌أزواجهم» وفی «ما ملکت أیمانهم»(لِكَيْلا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ) این لام تعلّق دارد باوّل آیه «إنّا أحللنا لك أزواجك ـ إلی قوله ـ خالصة لك من دون المؤمنین» ومعنی آنکه ما این زنان که ترا حلال کردیم ازنان مهیره وپرستاران ملك یمین از غنیمت‌آورده وزنی مؤمن که خویشتن بتو دهد این همه برای آن کردیم تا بر تو حرجی‌نباشددر نکاح ایشان(وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً) وخدای‌آمرزنده وبخشاینده‌است.

(تُرْجِي مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ ـ الآية) ای تؤخّر والارجاء التّأخیر ومنه الإرجاء خلاف

(۱) یعنی گواه و ولی هیچیك شرط نیست در مذهب اهل بیت علیهم السلام مگر در دختربکر که پدر دارد یا جد پدری که باید باذن ولی عقد کنند و آنها کـه ولی را در نکاح شرط میدانند مطلقاً شرط میدانند حتی اگر زن ولی از خویشان ندارند حـاکم شرع او را عقد کند و زن در نکاح بمنزله سفیه است دراموال.

الوعيد ،والمرجئه القائلون بالارجاء . ابن كثير وأبوعمرو وابن‌عامر وأبوبكرعن عاصم بهمزه خواندند من أرجأت الأمر إذا أخّرته ، و باقی قرّاء بتخفیف همزه من أرجيت . مفسّران درمعنی آیت خلاف کردند ابن‌زید وابورزین گفتند آیه آنگه آمد که بعضی زنان رسول به‌یکدیگر رشك و حسد می‌بردند و هر کسی تحکّمی میکردند و آرزوئی، گفتند ماچنین و چنان خواهیم رسول ﷺ هجران کرد از ایشان یك ماه تا آیه تخییر بیامد و خدای تعالی فرمود رسول را که ایشان را مخیّر کن میان دنیا و آخرت و هر که ازایشان اختیار دنیا کند ، دست از او بدار، وآنرا که اختیار خدای و پیغمبر ، نگاه دار ، چون قانع شده باشد بآن که مادر مؤمنان باشد و از پس تو شوهر نکند و بحکم توباشد و بقسمت توراضی باشد تاآنرا که خواهی تأخیر کنی وآنرا که خواهی ایواء کنی وباخود گیری ، واگر خواهی در قسمت از کسوه ونفقه وعشرت مساوات کنی واگر خواهی تفضیل دهی بعض را بربعضی ایشان‌را برتواختیاری نباشد . رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم بآن که خدایتعالی اورا رخصت داد از میان ایشان تسویه کرد درهمه چیزها مگر یك زن که رسول خواست که اورا طلاق دهد اوحق خود ازنفقه و کسوه وقسمت رها کرد ونصیب خود ونوبت بعائشه داد وآن سوده بود . بعضی دگر گفتند چون آیت تخییر آمد زنان بترسیدند که مبادا رسول ﷺ طلاق دهد ایشان را گفتند یا رسول‌الله ما بقسمت‌تو راضی شدیم آنچه تورا رأی است میفرمای ومارا رها کن تادر تحت حکم تومیباشم . خدای‌تعالی این آیت فرستاد و گفت این‌تخییر از جهت من است‌رسول ﷺ اززنان‌پنج کس را ارجاءفرمود و آن سوده بود و جویریه و صفیه و میمونه و امّ حبیبه . وچهار ایواء کرد وآن عایشه بود و حفصه و امّ سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات کرد . مجاهد گفت معنی آن است که عزل کنی آنرا که خواهی از ایشان وآنان که عزم کرده باشی اگر خواهی بعضی را بازآری از ایشان بی‌طلاق وآن‌را که خواهی نزدیك گردانی . عبدالله عباس گفت معنی آنستکه طلاق دهی آنرا که خواهی وبازگیری آنرا که خواهی . حسن گفت معنی آنستکه از زنان بیگانه آن را که خواهی عقد بندی و آن‌را که نخواهی عقد نبندی براو ، وآنکه چنان بود که چون رسول ﷺ زنی را بخواستی کس را نبودی که بر او عقد بستی تا رسول اگر خواستی عقد بستی و اگر خواستی دست بداشتی ، و خدای تعالی این آیت را فرستاد و گفت این زنان که در خطبهٔ تواند تو مخیّری آنراکه خواهی بدار و آنرا که نخواهی دست بدار و گفته‌اند مراد آن زنان‌اند که آمدند و گفتند ما خویشتن برسول میدهیم بهبه بی مهری حق

تعالی گفت تو مخیّری آنرا که خواهی قبول کن و آنرا که خواهی قبول نکنی . هشام ابن عروه گفت از پدرش که عائشه از سرغیرت گفت شرم نمیدارند اینان که میآیند ومیگویند که ما خویشتن بتو دادیم بی‌مهر خدای تعالی این آیت فرستاد عائشه گفت یا رسول الله خدای تعالی نیك رضای تو نگاه میدارد (وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَيْكَ) و اگر از آنان که ایشانرا عزل کرده باشی و ازخویشتن دور کرده خواهی که با نزدیك توآیند و طالب ایشان باشی برتوهیچ بزه نیست در این‌جمله برتوحرجی‌نیست تاچنانکه خواهی‌میکنی از ارجاء وتأخیر و ایواء و باخود گرفتن . یقال اویت إلى فلان إذا انضمت اليه ، وآويت‌فلاناً إلیّ أی ضممته إليّ . عبدالله عباس گفت مراد آنست که اگر خواهی که یکی را ازاین زنان دست بداری وبرأوبدلی گیری برتو حرجی نیست (ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ) اینکه رفت نزدیکتر باشد بآن که چشم ایشان بدان روشن شود (وَلا يَحْزَنَّ) و اندوهناك نباشند (وَيَرْضَيْنَ بِما آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ) و تقدیر آنکه ویرضین کلّهنّ بما آتیتهنّ رفع او بر بدل‌است‌ازضمیردر«یرضین».وراضی‌شوندجمله‌بدانچه‌دهی‌ایشان‌را(وَاللهُ يَعْلَمُ ما فِي قُلُوبِكُمْ) و خدای تعالی داند که در دلهای شما چیست ازمیل بزنان وتفضیل بعضی بر بعضی (وَكانَ اللهُ عَلِيماً حَلِيماً) وخدای‌تعالی دانا وبردباربود .

(لا يَحِلُّ لَكَ النِّساءُ مِنْ بَعْدُ) قرّاء بصره خواندند لاتحلّ بتاء تأنیث ، و دیگر قرّاء بیاء خواندند لتقدّم الفعل . گفت حلال نباشد ترا زنان از این پس وقوله « من بعد»ای من بعد هؤلاء النساء التّسع ازپس این نه زن که تو ایشان را اختیار کردی و ایشان خدایرا و تورا اختیار کردند براین قناعت باید کردن ترا این قول‌عبدالله عباس است وقتاده. وعکرمه گفت وضحّاك معنی آن است که حلال نباشد ترا اززنان إلاّ آنان که ما حلال کردیم ترا في قوله « إنّا أحللنالك أزواجك ـ الاية » یکی از جمله انصاریان گفت من اُبیّ‌کعب را گفتم که اگر زنان رسول را یکی یا دورا وفات آمدی رسول ﷺ بعوض ایشان زنی توانستی کردن ؟ گفت چه منع بود اوراازآن؟ گفتم قوله تعالی « لایحلّ‌لك النسآءمن بعد » گفت خدای تعالی ضربی زنان را براو حلال کرده است في قوله « إنا أحللنالك أزواجك ـ الايه » اوّل این آیه آمدآنگه گفت : بیرون‌ازاین نوع که‌آیت هست‌ترا حلال نیست اززنان ، أبوصالح گفت معنی آن است که خدای تعالی او را فرمود که هیچ زن اعرابی‌را و هیچ زن غریب را نکاح مبندو نکاح برزنان قوم خود بند از دختران عمّ وعمّه وخال و خاله چندان که باشد واگر سیصدبود

سعيد جبیر گفت ومجاهد معنی آن است که تو را حلال نه‌اند جز زنان مسلمانان فامّاجهودان و ترسایان و مشرکان حرام باشند بر تو و نشاید که ایشان مادر مؤمنان باشند . ابورزین گفت « لایحلّ لك النسآء من بعد » زنان ترا حلال نباشند الاّ بعقد و نکاح (وَلا أنْ تَبَدَّلَ بِهِنّ مِنْ أزْواجٍ) و نه آنکه بدل کنی بایشان یعنی بمسلمانان جز ایشانرا ازجهودان و ترسایان ومشرکان (وَلَوْ أعْجَبَكَ حُسْنُهُنّ) و اگر چه حسن وجمال ایشان ترا بعجب آرد ونیکو آید ترا (إلاّ ما مَلَكَتْ يَمِينُكَ)الاّ آنچه دست توبر آن مالك شود از پرستاران.ضحاك گفت معنی آن است که روا نیست ترا براین زنان که داری بدل کنی یعنی اینان راطلاق‌دهی وزنان دیگر کنی پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آنکه ایشان مادر مؤمنان‌اند و اختیار خدا ورسول کردند و سرای آخرت امّا نکاح‌دیگرزنان حرام نبودبراو اگر خواستی . عطاء گفت که عائشه گفت رسول ﷺ ازدنیا بشد تا زنان را براو حلال نکردند ، و این‌مذهب بیشتر فقها است و در اخبارما آمده است و گفتند حکم آیت منسوخ است و تلاوت بر جای . عبدالله‌بن‌زید گفت عرب درجاهلیت مبادله کردندبزنان‌این شبی زن‌اورا ببردی‌و آن‌دیگر بیدل زن اورا ببردی ـ خدای تعالی گفت این معنی ترا حلال نیست و اگر چه حسن ایشان ترا بعجب آرد إلاّ در حق پرستاران که اگر خواهی تا پرستار خود بدهی و پرستار او بستانی بر طریق معاوضه ، و معاوضه یابرطریق اباحه روا باشدیا برسبیل‌هبه ـ عطاء بن یسار گفت ازابو- هریره که در جاهلیت عادت بودی که یك دیگر را گفتندی أنزل إليّ عن امرأتك أنزل لك عن امرأتی من نزول کنم برای تو ازاهل خود و تو نیز نزول کن از اهلت‌برای من واین‌معنی مبادله است که گفتیم خدای تعالی این آیت فرستاد و این حکم حرام‌کرد و نهی کرد . یك روز عیینة بی حصین درپیش رسول‌شد و حضرت رسول ﷺ در حجرهٔ عائشه بود بی دستوری‌در آمد ، رسول ﷺ فرمود یـا عیینه چرا دستوری نخواستی گفت من‌هر گز دستوری نخواستم برهیچ مرد از قبیلهٔ مضر . آنگه گفت این‌کیست در پهلوی تو نشسته گفت این عائشه است عیینه گفت افلا أنزل لك عن أحسن الخلق خواهی که من فرود آیم از برای تو از نیکوترین خلقان خدای ، رسول عليه السلام گفت خدای تعالی این معنی حرام کرد چون بیرون شد عائشه گفت یا رسول الله این کیست رسول عليه السلام گفت « هذا أحمق مطاع وانّه‌لسیّد قومه‌علی ماترین» این احمقی است مطاع و سید قوم خود است با این حماقت که می‌بینی. عبدالله عباس گفت‌مراد از قوله « ولوأعجبك حسنهنّ » اسماء بنت عمیس الخثعمی است که زن جعفر ابی طالب بود

ودر آیت دلیل است برجواز نظر بر آنکس که براو عقد خواهی بستن وأخبار باین معنیوارد است . مغیرة بن شعبه گفت من میخواستم تا برزنی عقد بندم رسول ﷺ مرا گفت اول ببین او را آنگه عقد بند براو ،وهمچنین رسول ﷺ گفت چون مردی خواهد که بر زنی عقد بندد باکی نباشد (۱) که دراونگرد (وَکَانَ اللهُ عَلىٰ کُلِّ شَيْءٍ رَقِیباً) و خدای تعالی برهمه چیزی نگاهبان است .

(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَدْخُلوا بُیُوتَ النَّبِيِّ) گفت ای مؤمنان و گرویدگان در سرای رسول مروید مگر بدستوری که شما را اذن دهند بطعامی . مفسّران گفتند این آیت‌در شأن ولیمهٔ زینب آمد (۲) انس مالك گفت آیت حجاب کسی از من بهتر نداند و اُبیّ کعب ازمن پرسید گفتم چون رسول ﷺ زینب بنت جحش را بخانه برد ولیمه ساخت و گوسفندی بکشت و خرمای بسیار وپست (۳) و امّ سلیم رسول‌را طعام فرستاد در کاسهٔ سنگین رسول مرا گفت اصحاب را بخوان‌تا این طعام بخورند . من‌برفتم و ایشانرا بخواندم وایشان گروه گروه می‌آمدند و طعـام میخوردند و میرفتند چون جمله قوم‌طعام خوردند وبرفتند من گفتم یا رسول الله کس نماند که من اورا نخواندم و ازاین طعام نخورد گفت طعام بردارید برداشتند سه کس آنجا بماندند . بنشستند وحدیث میکردند رسول ﷺ شرم میداشت ایشان‌را گفتن که بروید برخاست و بحجرهٔ عائشه آمد و ازآنجـا بحجره‌های زنان بر گردید وباز آمد ایشان هنوز نشسته بودند ، رسول را ازآن کراهت آمد و خدای تعالی این آیت فرستاد . مقاتل گفت آیت در خانه امّ سلمه آمد که جماعتی آنجا پیش رسول آمدند طعام خوردند و مقام کردند دیرگاه . رسول را از حضورایشان رنج بود جز که شرم داشت ایشانرا گفتن که بروید‌خدای

---

(۱) این حکم دلالت دارد برآنکه نگاه کردن در غیر هنگام اراده نکاح بزن اجنبیه جائز نیست و اگر مطلقاً جائز بود استثناء معنی نداشت واگر گوئی‌مراد نظرکردن بغیر رخساراست گوئیم اصل در جمال و پسندیدن رخساراست و در مقام پسندیدن متبادراز نظر همان‌است

(۲) ولیمه زینب ولیمه عام بوده برای همه مردم چون زینب راضی شد بامر پیغمبر زن بنده شده برخلاف عادت قریش وزید از او متنفر گشت وطلاق داد واین دل شکستگی بزرگ برای زینب جبران پذیر نبوده مگر بااینگونه نکاح و ولیمه چنانکه گفتیم زیراکـه زن جوان در شوهر کـردن آرزوها دارد.

(۳) پست آرد جو وامثال آن است وغالباًآن را بریان کرده و میخورند ، بعربی سویق گویند و مردم‌زمان ما قاووت وآن‌لغت ترکی است .

تعالى اين آيت فرستاد و گفت ای مؤمنان درسرای رسول مروید جز بدستوری و چون طعام حاضر نباشد و عاجل (غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ)منشينيد بانتظار آن تا برسد، ونظر در آيه بمعنی انتظار است ای غير منتظرين بلوغه و إدراكه و نضجه و فيه ثلاث لغات انیٰ و إنی و أنی والفعل أنی يأنی أنيٌ وأنياً، قال الحطيئة :

و آنيتُ العشاءَ إلیٰ سُهيلٍ　　أو الشِّعْرَی فطالَ بِيَ الإناءُ (۱)

وقال آخر :

تمخضتُ المَنُونُ لهُ بيومٍ　　أنا و لِكُلِّ حامِلةٍ تمامٌ (۲)

و دراو لغتی ديگر هست واو آن يأين أيناً . ونصب غير برحال است(وَلٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا) ولكن چون بخوانندتان برويد(فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا) چون طعام بخوريد بپراكنيد (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ) عطف است علی غير و نصب او برحال است يعنی غير ناظرين و غير مستأنسين الحديث و نهطلب اُنس كننده بحديث (إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) كه ازين پيغمبر در رنج ميبود است (فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ) شرم ميدارد از شما (وَاللهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ) و خدای تعالی از حقّ شرم ندارد يعنی كه اورا مانعی نيست از گفتن حق چنانكه يكی از شما را حيا منع كند. جُويريّه بنت اسماء گفت اين آيه ميخواندند پيش اسماعيل بن أبی حكم گفت هذا أدبٌ أدَّب الله به الثقلاء . گفت اين ادبی است كه خدايتعالی كرد گران جانان را و شاعر پارسيان درين معنی نيكو گفت اين دوبيت شعر :

چونت نپرسم بگوئی اينت حماقت　　چونت نخواهم بيائی اينت گرانی

دعوی دانش كنی همیشه و ليكن　　هيچ ندانی همينكه هيچ ندانی

يكی از بزرگان گفت ادب گران جانان اين بس است كه خدايتعالی احتمال نكرد ايشان را گفت « فاذا طعمم فانتشروا » (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) چون از زنان چيزی خواهيد ازپس پرده خواهيد. در سبب نزول آيت خلاف كرده اند انس مالك گفت سبب آن بود كه رسول عليه‌السلام زنی نو كرده بود برفت و بنزديك آن زن ساعتی مقام كرد چون از آنجا بيرون آمد جماعتی آهنگ آن حجرهٔ داشتند بديدار رسول عليه‌السلام ، رسول عليه‌السلام را كراهت آمد كه ايشان بی وقت بحجرهٔ رسول عليه‌السلام آمدندی خدای تعالی آيت حجاب بفرستاد ، بعضی ذيگر گفتند سبب آن بود كه روزی جماعتی بحجرهٔ عائشه پيش رسول عليه‌السلام حاضر بودند واو بفرمود تا طعامی بياوردند در ميانه عائشه ميآمد وميشد

(۱) منتظر طعام شام نشستم تا سهيل ياشعری ظاهر شود و انتظار من دراز كشيد .
(۲) مخاض درد زادن است يعنی مرگ يك روز برای او درد زادن كشيد و انتظار برد ناچار هرآبستنی باخر رسد.

وچون طعام میآورد وبکسی میداد دست آن مرد بدست اوباز آمد و رسول راخوش نیامدخُدای تعالی آیت حجاب بفرستاد . ثابت البُنانی گفت که انس بن مالك گفت که من پیش رسول میرفتم بی‌دستوری چون آیت حجـاب آمد و من‌ندانستم خاستم تـا در روم حضرت رسول ﷺ آواز پای من بشنـاخت گفت هم آنجا باش که آیتی آمد که ترا در اینجا نشاید آمدن مگر بدستوری (وَما کانَ لَکُمْ أنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ) و نباشد شما را ونرسد که پیغمبر را رنج‌نمائید (وَلا أنْ تَنْکِحُوا أزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أبَداً) ونه آنکه زنان اورا پس از این بزنی کنید هرگز (إنَّ ذَلِکُمْ کانَ عِنْدَ اللهِ عَظِیماً) چون این کار بنزدیك خدای بزرگ باشد . گفتند آیت در مردی آمد صحابی که گفت اگر رسول را وفات باشد من‌عائشه را بزنی کنم خدای‌تعالی این آیت فرستاد . و در خبراست که چون رسول ﷺ فرمان یافت و او زنی خواسته بود نام او قیلة بنت الاشعث بن قیس و اورا بخانه نیاورده بود که اوراوفات آمد چون رسول ﷺ بپیش خدای رفت‌عکرمة بن ابی‌جهل اورا بزنی کرد ، گفتند اوبردهٔ مملوکه بود جز که پیغمبر را بااو خلوت نبود ابوبکر علیه ما یستحق در آن اضطرابی کرد آخر صحابه گفتند که‌او ازنان پیغمبر نیست وپیش اونبوده است . زهری گفت رسول ﷺ زنی را طلاق داد نام او،غالیه بنت ظبیان پیش از نزول این آیت اوبزنی مردی بود و از او فرزندان آورد .

(إنْ تُبْدُوا شَیْئاً أوْتُخْفُوهُ) آنکه خدای تعالی بر سبیل تهدید ووعید گفت اگر شما چیزی آشکارا کنید و اگر پنهان خدای تعالی داند چو او بهمه چیز عالم است . آنگه چون آیت حجاب بفرستاد و زنان را گفت شما را در حجاب و پرده باید بودن ازنا محرمان آن جماعتی که ایشان را هیچ حجاب نباید کردن ازایشان دراین‌آیت بازگفت تابدانند که‌حکم ایشان نه‌حکم اینان است ، گفت :

(لا جُناحَ عَلَیْهِنَّ فِي آبائِهِنَّ) گفت بزه نیست‌برزنان درباب ترك‌حجاب درپدرانشان یعنی اگر ازپدر روی‌نپوشند باك نیست(۱) (وَلا أبْنائِهِنَّ)ونه‌ازپسرانشان ونه‌ازبرادرانشان و نه ازپسران برادر ونه ازپسرانِ خواهرانشان و اینجمله آنانند که محرم زن باشند که زن را با ایشان عقد درست نباشد در شرع (وَلا نِسائِهِنَّ) ونه نیز ازنان ایشان چه زنان را از زنان مسلمان حجاب نباید کردن (وَلا ما مَلَکَتْ أیْمانُهُنَّ) ونه بنده و پرستارشان که این مذکوران شاید تا این زنان را ببینند . مجاهد گفت معنی آن‌است که بزه نیست برزنان که

---

(۱)استثنای پدرو سایر محارم دلیل‌آن است‌که روی ازدیگران باید پوشید .

درپیش ایشان اظهارمحاسن کنند(وَاتَّقِينَ اللهَ) آنگه وعظ کرد زنان‌را گفت ازخدای‌بترسید که خدایتعالی بر همه چیز گواه است.

(إنّ اللهَ وَمَلآئِكَتَهُ) جملهٔ قرّاء بنصب تاء خوانند ازملائکته. وعبدالله عباس درشاذ خواند «ملائكتُه» برفع تاء عطفاً علی المحل، چه محلّ«إنّ» بااسم اورفع است بابتداء، و مثله قوله «إنّ الّذين آمنوا والّذين‌هادوا والصابئون» گفت‌خدای‌تعالی جلّ جلاله وفرشتگانش برپیغمبر صلوات میفرستند، صلوات‌از خدایتعالی ثناءباشد ورحمت. واز فرشتگان استغفار باشد و ترحّم ودعاء (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ) ای مؤمنان شما نیزصلوات فرستید بر او.عبدالله عباس گفت یعنی ترحّم کنید اورا ودعا کنید (وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً) و سلام کنید بتحیّة السلام اورا، کعب بن عجرة گفت چون این آیت آمد من گفتم یارسول‌الله دانستیم که سلام برتوچگونه میباید کردن صلاة برتو چگونه فرستیم؟ گفت بگوئید «اللّهم صلّ علی محمّد وآل محمّد کماصلّیت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنّك حمید مجیدٌ» راوی خبر گوید که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند ازاین آیت و گفتند یارسول الله صلاة برتو چگونه باشد گفت این از علم مکنون است، واگر نپرسیدندی نگفتمی آنگه گفت خدای تعالی موکّل کرده است بمن دو فرشته را تا هرگه که نام من برند پیش بندهٔ مؤمن اوبر من صلوات‌فرستدآن‌دو فرشته گویند غفرالله لك خدای تعالی بیامرزاد ترا، وخدای و فرشتگان‌آمین گویند، و چون ذکر من کنند پیش کسی واوبرمن صلوات‌نفرستد آن دو فرشته گویند «لاغفرالله لك» خدای میامرزاد ترا و خدای وفرشتگان آمین گویند، قوله تعالی:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ

بدرستیکه‌آنانکه میرنجانند خدا ورسولش‌را دورکندآنهارا خدا دردنیا وآخرت وآماده‌نموده‌آنهارا

عَذاباً مُهِيناً (٥٨) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ

عذاب خوارکننده وآنانکه میرنجانندگروندگان را وزنان‌گرونده را بغیرآنچه‌کسب‌کردند پس بتحقیق

احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَإِثْماً مُبِيناً (٥٩) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ وَبَناتِكَ وَنِساءِ

که برداشتند بهتان وگناهی‌را هویدا ای‌پیمبر برگزیده بگو مر زنان خودرا ودختران خودرا و زنان

الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنى أَنْ يُعْرَفْنَ

مؤمنان‌راکه وقت‌خروج نزدیك‌کنند برآنها از روی چادرهای خودرا این نزدیکتراست بآنکه شناخته شوند

فَلاٰ يُؤْ ذَ يْنَ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً (٦٠) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ

پس رنجانیده نشوند وباشد خدا آمرزندهٔ مهربان اگرباز نه‌ایستند ازرنجانیدن پیمبر منافقان وآنانکه

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاٰ يُجاوِرُونَكَ

در دلهای آنها مرض کفراست وواراجیف جویندگان درمدینه هرآینه بگماریم ترا بقتال آنها پس همسایگی نکنندترا

فِيها إِلّا قَلِيلًا (٦١) مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا (٦٢) سُنَّةَ اللهِ

درآن مگر اندکی ملعون باشند هرجا یافته‌شوند گرفته‌شوند و کشته‌شوند کشته‌شدنی سنت نهاد خدا

فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا (٦٣) يَسْئَلُكَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ

در دین آنانکه گذشتند پیش ازاین وهرگز نیابی مرسنت خدارا تغییری میپرسند ترا مردم از قیامت

قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً (٦٤)

بگو جزاین نیست که دانستن آن نزدخداست وچه دانا کرد تورا شاید آمدن قیامت بوده باشد نزدیك

إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً (٦٥) خالِدِينَ فِيها أَبَداً لاٰ يَجِدُونَ

بدرستیکه خدا لعنت کردکافران‌را وآماده کرد مرآنهارا آتش سوزان جاویدانند درآن همیشه نمی‌یابند

وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً (٦٦) يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا

دوستی‌راو نه یاری کننده‌ای را روزیکه گردانیده‌شودرویهای آنهادرآتش میگویندای کاش‌ما پیروی میکردیم

اللهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولا (٦٧) وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ

خدارا و پیروی میکردیم پیغمبر را وگفتند پروردگارا بدرستیکه ما پیروی کردیم مهتران خودرا و

كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا (٦٨) رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ

بزرگان‌خودراپس گمراه کردندمارا ازراه‌حق پروردگارا بده آنهارا دوبرابر ازشکنجه ولعنت کن آنهارا

لَعْناً كَبِيراً (٦٩) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ

لعن بزرگ ای آنانکه گرویدید نباشید چون‌آنانکه‌رنجانیدند موسی‌را پس‌پاك‌گردانید اورا

اللهُ مِمّا قالُوا وَ كانَ عِنْدَ اللهِ وَجِيهاً (٧٠) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلًا

خدا ازآنچه‌گفتند وبود موسی نزد خدا با قرب ای‌آنانکه گرویدید بترسید ازخدا و بگوئید گفتاری

سَدِيداً (٧١) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ

استوار اصلاح کند برای‌شما کردارشمارا ومیآمرزد برای‌شما گناهان شمارا وهرکه فرمان‌برد خدارا

وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً (٧٢) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلى
ورسولش‌را پس‌بتحقيق رستگارشد رستگاری بزرگ بدرستيكه ما عرض كرديم امانت را بر
السَّمٰوات وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها و أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا
آسمانها و زمين و كوهها پس‌سر باز زدندآنكه بردارند بار امانت‌را وترسيدند ازآن و برداشت آنرا
الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا (٧٣) لِيُعَذِّبَ اللهُ الْمُنافِقِينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِكِينَ
انسان كه او باشد ستمكار نادان تا شكنجه‌كند خدا منافقان را وزنان منافقه را و مردان مشرك
وَالْمُشْرِكاتِ وَيَتُوبَ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً (★) .
وزنان مشركه وتا رجوع‌كند خدا برمردان مؤمن وزنان مؤمنه وباشد خدا آمرزندهٔ مهربان

قوله تعالى (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ) حق تعالى گفت آنان كه ايذاء كنند و برنجانند خدای را وپيغمبرعليه‌السلام . را امّا آنكه ايذاء درحق تعالى صورت بندد. در اين‌چند قول گفتند: يكى آنكه فعلى كنند كه‌صورت ايذاء دارد كه اگر در حقّ جز خدای كردندی متأذّی شدی ، وگفتند يؤذون أولياءالله دوستان‌خدای را برنجانند ، آنكه رنج ايشان را رنج خود خواند از آنجا كه دوست برنج دوست رنجور شود ، قولی ديگر آنكه فعلى كنند كه بنزديك ايشان و در اعتقاد ايشان چنان باشد كه خدای از آن رنجور شود ازآنكه خدای را ندانند ، چنانكه فرعون و نمرود كردند از قتال ومبارزه با خدای تعالى ، بعضى گفتند مراد جمله معاصى است برای آنكه همه آزار خدای باشد واگر چه لفظ ايذاء مجاز است .عبدالله عباس گفت مراد جهودان و ترسايان و مشركانند جهودان في قولهم « يدالله مغلولة » و قولهم « إنّ الله فقيرٌ و نحن أغنياء » وقولهم « عزيزٌ ابن‌الله » وترسايان في قولهم «إنّ الله ثالث‌ثلثة» وقولهم « المسيح ابن الله » و مشركان في قولهم «الملائكة بنات‌الله ».

بعضى دگر گفتند آنانند كه يلحدون في أسمائه وصفاته . أسماء و صفاتى بر او اجراء كنند كه باولايق نباشد. ودر خبر آمده كه مرادمصوّرانند ، واين قول عكرمه است ازآنجا كه خواهند كه مثل خلق او كنند بمنزله آنند كه مضادّه ميكنند با او. در خبری آمد كه خدای‌تعالى گفت كه كيست ظالمتراز آن كه خواهد چون خلق من خلقى ميآفريند گوبرو دانه‌ای‌بيافرين‌يا مورچه‌ای ، ودر خبر آمد كه رسول‌عليه‌السلام گفت « لعن‌الله‌المصوّرين » وأمّاايذاء رسول را حدّی نبود بفعل و قول كه جمله بى دينان كردند. ايشان راچه‌باشد (لَعَنَهُمُ اللهُ في الدُّنيا وَالآخِرَةِ) لعنت خدای باد برايشان در دنياو آخرت (وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً)و

بنهاد وبجارد برای ایشان عذابی‌خوار کننده .

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) آنگه گفت و آنان که ایذاء کنند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بچیزی که ایشان نکرده باشند از دروغی و بهتانی وغیبتی . حسن وقتاده گفتند « إيَّاكم و أذى المؤمن » دور باشید ازآزار مؤمن که او دوست خداست و خدای اورا دوست دارد وبرای خدا خشم گیرد و خدای اورا نگـاه دارد و برنجاند آنرا که اورا برنجاند . مجاهد گفت یعنی بهتـان بر ایشان نهند و ایشان را قذف کنند بآنچه نکرده باشند ازدروغی و بهتانی .

مقاتل گفت آیه درحق حضرت أمير المؤمنين علي صلوات الله وسلامه عليه آمد که جماعتی منافقان لعین او را برنجانیدند . ضحاك و کلبی و سدی گفتند مراد جمعی متهتّکان بودند که بشب بیرون آمدندی و دنبال زنان و پرستاران داشتندی چون ایشان بقضـاء حاجت رفتندی انگشت زدندی (۱) اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردندی و اگر زجر کردندی ایشان را بگریختندی . زنـان این شکایت بـا مردان بگفتند خدای تعالی این آیت‌فرستاد .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) آنگه حق تعالی گفت ای‌پیغمبر بگوی زنانت راودخترانت راوزنان مؤمنان‌را (يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ) تا چادر بخویشتن در پیچند و سرتاپای بدان بپوشند تا از پرستاران پیدا شوند ، و این آنگه بود که زنـان آزادوبرده بیك زيّ وشكل بودندی ، خدای تعالی این آیه‌بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که بآن ممیّز باشند ازبردگان ، آنگه گفت (ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ) آن نزدیك تر باشد که ایشان را بازشناسند پس نرنجانند ایشان رابگمان بردگی وپرستاری چوزنان آزاد درآن عهد اختیار زنا نکردندی از رشك (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) خدای تعالی آمرزنده وبخشانیده است . عبدالله عباس وعبیده گفتند شکل آن است که زنان رافرمود که سر پوشند و روی ، و یك چشم رهـا کنید که بآن می‌نگرید (۲) . انس مـالك گفت

---

(۱) کنایه از هزل گفتن است.

(۲) در تفاسیر آمده است که عبیده خود ردا برسرکشید وبالای آنرا تا روی ابرو بیاورد و از جانب زیرین روی را نیز بپوشید و یك چشم برای دیدن رهـا کرد و گفت چنین بایـد کرد و ابن عباس هم چنین تفسیر کرد چنانکه طبری بتفصیل آورده است وچون ابن‌عباس زمان پیغمبر را درك‌کرد و برای کسانیکه‌آن عهد را درك‌کرده بودند این تفسیر کرد اگر رسم زنان غیر این بوده که ابن عباس*

پرستاری بعمر خطاب بگذشت روی پوشید عمر او را بدرّه بزد و گفت یا لکاع مـانندگی میکنی بآزادان .

آنگه گفت (لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ) گفت اگر چنانکه منافقان باز نه ایستند و آنان که در دل ایشان بیماری است از تهمت و ریبت و فجور یعنی زانیان (وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ) و اصل ارجاف افعال بود من الرّجف وهو الاضطراب و الحرکة یعنی چیزی گویند که مردمان بآن مضطرب شوند . و ارجاف کنندگان در شهر جماعتی بودند که چون سرّیتی از صحابه رسول ﷺ بغزائی رفتندی ایشان خبر در افکندندی که آن قوم را بکشتند و بر گرفتند و منهزم کردند دشمن قوّت دارد ومانند این خبرها که در آن وهن وضعف بر أهل اسلام بودی . خدای تعالی گفت اگر ازین کردن و گفتن باز نه ایستند مـا ترابرایشان مُغری ومسلّط گردانیم و برایشان بیاغالیم آنگه باتو مجاورت و همسایگی نکند درمدینه الاّ اندکی روزگار یعنی وإلاّ ازپس آن هالك و مستأصل شوند ، آنگه وصف کرد ایشان را و حکم ایشان را بیان کرد (مَلْعُونِينَ) ملعونانند و راندگان و درلعنت ماندگان و نصب او برحال است عن معنی قوله « إلاّ قليلاً » یعنی اندك روزگار که باتو بمانند در مدینه حـال ایشان آن بود که در لعنت باشند (أینما ثُقِفُوا أُخِذُوا) هر کجا یابند ایشان را بگیرند (وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً) بکشند کشتنی و گفتند نصب ملعونين برذمّ است . قتاده گفت منافقان خواستند نفاقی که در دل دارند آشکارا کنند خدای تعالی این آیت فرستاد نیارستند اظهار آن کردن .

(سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً) چنانکه کرده است خدای تعالی باآنان که ازپیش رفتند نصب اوبنزع حرف جرّ باشد . وسنّت ونهاد خدای را تغییر و تبدیل نیابی ، آنگه گفت

(يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ) میپرسند ترا این کافران از وقت قیام ساعت که کی خواهد بودن ؟ بگوی که علم آن بنزدیك خدای است (وَما يُدْرِيكَ - الآية) و ترا چه آگاه کرده است یعني تو چه دانی همانـا نزدیك باشد آن .

(إِنَّ اللهَ لَعَنَ الكافِرِينَ) خدای تعالی لعنت کرد کافران را و بداندیشان را و از رحمت دور کرد وبجارد برای ایشان آتشی افروخته ، [سعیر] فعیل است بمعنی مفعول و گفتند از نامهای دوزخ است (خالِدِينَ فيها أبداً) که ایشان در آن آتش همیشه باشند وخویشتن

---

*گفت بروی اعتراض میکردند که همه زنان پارسا غیراین میکنند و در حضور پیغمبرغیر این میکردند توچرا اینگونه تفسیر میکنی (رجوع به صفحه ۱۹۲و۲۰۶و۲۰۷ ازجلدهشتم شود).

را یاری و یاوری نیابند (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) آن روز که رویهایشان در آتش بگردانند در دوزخ . عامه قرّاء تقلّب خواندند بضم تاء وفتح لام علی المجهول . و ابو جعفر خواند « تقلّبُ » بفتح تاء علی تقدیر تتقلّب بر فعل لازم آن روز میگردد رویهایشان بر آتش دوزخ . و عیسی بن عمر خواند در شاذ « نُقلّبُ » بضمّ نون و کسر لام علی اضافة الفعل إليه تعالی « وجوههم » نصب بوقوع الفعل علیه ، آن روز که ماميگردانیم رویهای ایشانرا بر آتش دوزخ(يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللهَ وَأَطَعْنا الرَّسُولاً) میگویند بروجه تمناکاشکی ماطاعت خدای ورسول خدا داشته‌بود مانی آنکه گویند:

(رَبَّنا) ای خدای ما ، ماطاعت سادات و اشراف وبزرگـان خود داشتیم . ابن عامر خواند وحسن بصری و ابوحاتم « ساداتنا » برجمع بکسر تاء باقی‌قرّاء برواحد (سادَتَنا) بی الف بنصب تاء(فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا) مـا را ازراه گمراه کردند آنکه گفتند ای خدای ما ایشان را دو چندان عذاب ده که ماراست که ایشان هم ضالّند وهم مضلّ و اضلال ما ایشان کردند (وَالعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً) وایشان رالعنتی بسیار کن ، عاصم ویحیی‌بن وثّاب‌خواندند بباء و باقی‌قرّاء« کثیراً» بثاء ، حجت قرّاء آن است که گفتند چون لاعنان بسیارند لعن‌بسیار باشد ومثله قولهم « یلعنهم الله و یلعنهم اللاّعنون » و قوله « أولئك علیهم لعنةالله و الملائکة و الناس أجمعین » و این معنی بکثرت لایق باشد . محمّد بن ابی السری گفت در خواب دیدم که پنداشتمی که بمسجد عسقلان بامردی مناظره میکردمی در این آیت من میگفتمی « کثیراً» واو میگفت « کبیراً » و درمیان مسجد مناره بود من رسول خدای را دیدم که میآمد وآهنگ آن مناره میکردی من بجستمی و گفتمی : السّلام علیك یارسول الله استغفرلي ، برای من آمرزش خواه از خدای او هیچ نگفتی من دیگر باره گفتمی هم جواب‌نداد ،من گفتمی یـا رسول الله حدّثني سفیان بن عیینه عن محمّد بن المنکدر عن‌جابر بن عبدالله أنّك ماسئلت شیئاً قطّ فقلت لا اینان مرا حدیث کردند از جابر که اوگفت : هرگزترا کسی چیزی نخواست که تواورانه گفتی، اوبخندید وگفت « اللّهم اغفرله » گفتم یا رسول الله مرا بااین مرد خلاف است دراین آیت که خدای میگوید « و العنهم لعنا کثیراً » او میگوید « کبیراً » چگونه باید یارسول الله گفت « کبیراً کثیراً » ودرمناره‌رفت این گویان تا آنکه که آوازش غایب شد .

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ ـ الایه) خدای جل‌جلاله دراین آیت مؤمنان‌را گفت‌چنان‌مباشید که آنان‌موسی‌را رنجه‌داشتند وایذاء کردند تاخدای‌مبرّا

کرد اورا ازآنچه در او گفتند و او بنزديك خدايتعالي وجيه بود. خداوند جاه وآبروی بود خلاف کردند در آن که ایذاء ایشان موسی را بچه بود و خدای تعالی تنزیه او بچه کرد؟از ابوهریره روایت کردند که او گفت آن بود که بنی اسرائیل را عادت بود که در وقت غسل کردن عورت نپوشیدندی و بایکدیگر غسل کردندی ودر عورت یکدیگر نگریدندی وموسی علیه‌السلام تنها برفتی جای خالی وآنجا غسل کردی که کس اورا ندیدی گفتند همانا موسی آدر (۱) است که پیش ما غسل نمیکند يك روز موسی بکنار آب رفت بعادت وجامه بر کندو برسنگ نهاد و بآب فرو شد و غسل کرد چون برآمدخواست تاجامه بردارد سنگ بتاختن‌در آمد وبرفت و جامهٔ موسی ببرد موسی ازپس سنگ میدوید تا برمحافل بنی اسرائیل بگذشت مکشوف العورة و بنی اسرائیل بدیدند که اورا آفتی نیست ازاُدره موسی میدوید و میگفت‌یا حجر ثوبی، ای‌سنگ جامهٔ مرا ده، ای سنگ جامهٔ مراده، پس ازآن سنگ بایستاد وموسی جامه برگرفت و بپوشید و آن سنگ برگرفت وچند بار برزمین زد تاچند اثر و نشان دراو پدید آمد شش یا هفت.

هم از ابوهریره روایت کردند که او گفت سبب آن بود که موسی علیه‌السلام برای شرم و صیانت برهنه نشدی پیش‌قوم، گفتند همانا که براندام وی عیبی است که او را رها نمیکند تا کس او بیند يك‌روز بکنار آبی غسل میکرد و جامه برسنگی نهاد و سنگ بتاخت جامه او ببرد او برهنه باعصا بردنبال اودوید ومیگفت جامهٔ مرا ده ای سنگ تا بر محافل بنی‌اسرائیل بگذشت و بدیدند که اورا آفتی نیست آنگه سنگ بایستاد واوجامه برگرفت و بپوشید وچند عصا برآن سنگ زد وبراو اثرها وجراحتها پیدا آمد.

اکنون بدانکه این قول معتمد نیست از آنجا که خدای تعالی نشاید که کشف عورت پیغمبرش کند علی رؤوس الملأ تا اورا ازعلّتی که نفرت او کمتر بود ازنفرت کشف عورت‌مبرّا کند، دیگرآنکه آن علّت مظنون بود روا داشتند که هست و روا داشتند که نیست، و کشف عورت معلوم ومشهود بود واین غایت نفرت بود و استخفاف و اهانت وضحکه و سخریّت، و همانا اگر مثل این بابعضی مجّان (۲) وسفله کنند روزگار دراز شرم دارد در میان مردمان آمدن، چگونه روا باشد مثل‌آن بر رسول خدا و درین باب هردو مقدوح و مطعون باشد و تأویل درست آیت آن است که سعید جبیر روایت کند ازعبدالله عباس از حضرت أمیرالمؤمنین

---

(۱) ادره ورم‌بیضه است وآدروصف آن.

(۲) مجان جمع ماجن مردم بی شرم و هرزه را گویند.

علی بن ابی‌طالب صلوات الله وسلامه علیه که اورا پرسیدند که این ایذاء چه بود که ایشان کردند موسی را و خدای تعالی تنزیه او چگونه کرد، گفت ایذاء آن بود که یك روزموسی و هارون بیك‌جا برفتند چون ببعضی کوهها رسیدند خدای تعالی هارون‌را قبض روح کردموسی برخاست و بیامد و بنی اسرائیل را خبر داد اورا گفتند هارون را ببردی ازبرما وبکشتی وباز آمدی و میگوئی بمرد تواو را حسد کردی که مااورا دوست‌تر داشتیم که تو، واوبرما نرم‌تر بود وسازنده‌تر ازتوبرما، خدای تعالی تنزیه ساحت موسی بکرد بآنکه فرشتگان را بفرستاد تا هارون را بر گرفتند و برمحافل بنی‌اسرائیل بگردانیدند تا او میگفت « ماقتلني أخي وإنّما متُّ حتف أنفي » برادرم مرا نکشت ومن بمرگ خودبمُردم آنکه فرشتگان اورا ببردندوجائی دفن کردند اورا، که کس را بر آن اطلاع نبود.

ابوالعالیه گفت ایذاء آن بود که قارون زنی نابکار رابمزد گرفت تاموسی را بزناتهمت کند و برزنا گواهی دهد درروی او، خدای تعالی‌این آفت ازاوبگردانید وساحت موسی ازاین بری کرد وقصّهٔ آن درسورة القصص برفته است درقصهٔ قارون.

(یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً) گفت‌ای‌مؤمنان و گرویدگان از خدای بترسید وسخنی که گوئید باسداد گوئید، گفتند یعنی حقّاً عبدالله عباس گفت‌صواباً قتاده و مقاتل گفتند عدلاً، مؤرّج گفت مستقیماً، عکرمه گفت یعنی قولو لاإله إلاّالله، قول سدید گفتن « لاإله‌إلاالله » است. مقاتل حیان گفت سخنی بروجه گوئید در حق رسول‌ﷺ وزینب بنت جحش را و رسول را نسبت مکنید بچیزی که لایق نباشد بدو (یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ ـ الایة) تا خدای تعالی عملها وکارهای‌شما بصلاح باز آرد و گناهانتان بیامرزد و جزم هر دو فعل بر جواب امر است آنکه گفت (وَمَنْ یُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ) هر که طاعت خدای دارد وطاعت رسول او(فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِیماً) ظفر یابدبمراد خود ازثواب ظفری بزرگوار.

(إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبالِ) حق‌تعالی درین آیت بیان کرد عظم‌شان امانت وآنکه اورا چه موقع است وتحمّل اوچه‌سخت است گفت ما عرضه کردیم امانت را برآسمان وزمین و کوهها (فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها) ابا کردنداز آنکه بر گیرند وبترسیدند ازآن (وَحَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً) وآدمی ظالم و جاهل است. اما معنی‌آیت بدان که مفسّران خلاف کردند در این امانت بیشتر برآنند که این تکالیف است که خدای‌تعالی خلقان را کرداز عبادات و افتراض طاعات. مجاهد گفت‌امانت

فرایض است وحدود که فرایضی‌را اداء کنندوحدود را تعدّی نکنند . ابوالعالیه گفت مأمورات و منهیّات است ای مأمورٌ بها ومنهیّاً عنها . زید اسلم گفت روزه است و غسل جنابت چوهر دو امانتی است از خدای در گردن مکلّفان که اگر وفا کنندآن جز خدای نداند واگر خلاف کنند جزخدای مطلع‌نبود بر آن . أبوالدّرداء روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که او گفت پنج چیز است که هر که بیارد بـا ایمان ببهشت شود یکی آنکه نماز پنج گانه بجای آرد و بپای دارد بر کوع و سجود و ارکان و شرائطش بوقت خود ، و زکوة مال بدهد بطیب النّفس آنگه گفت بخدای که این جز مؤمن نکند ، و ماه رمضان روزه دارد ، وحجّ خانه گزارد چون استطـاعت دارد ، واداء امانت کند . گفتند یا أباالدّرداء این امانت چیست ؟ گفت‌غسل جنابت که خدای‌تعالی‌بنده را برهیچ چیزآن ایتمان نکرده است که برآن . اُبیّ کعب گفت امـانت فرج است که گفتند مردان را وزنان را تا خود را از حرام نگاه دارند . عبدالله بن عمر گفت اوّل چیزی که خدای از آدمی بیافرید فرج بود گفت این امانتی است که بتو می‌سپارم پس فرج امانت است و چشم و گوش و دست و پا امانت است ، «ولا ایمان لمن لا أمانة له ».

بعضی دگر گفتندامانات مردمان است ووفاء بعهدها واجب است برهر مؤمنی که خیانت نکند با هیچ مؤمنی و با هیچ معاهدی در هیچ چیز بقلیل.و کثیر، واین روایت ضحاك است ازعبدالله عباس.

سدی گفت این امانت هابیل است واین إنسان قابیل است که آدم عليه السلام ببعضی سفرها خواست رفتن وهابیل را سخت دوست داشتی خواست تا او را بسپارد بامانت آسمان را گفت پذیری؟ گفت‌نه ، زمین را گفت پذیری گفت نه ، کوهها را گفت پذیرید گفتند نه قابیل گفت بمن سپار اورا تابتو سپارمش صحیح و سلیم آدم اورا بقابیل سپرد چون بازآمد قابیل هابیل‌را بکشت بود فذلك قوله «وحملها الإنسان إنّه کان ظلوماً جهولاً » بعضی مفسران گفتند این‌امانت دلائل وعجایب صنع اوست جلّ جلاله که برمکلّفان عرض کرد وآن را امانت نام نهاد برای عظم موقعش و قوله «وحملهاالإنسان » بعضی مفسران گفتند معنی حمله خیانت است « حملها » أی خانها و بر این قول تأویل آن باشد که حمل وزرها وآثامها ، کقوله تعالی «ولیحملنّ أثقالهم و أثقالاً مع أثقالهم » أما در معنی عرض‌امانت بر آسمانها وزمین و کوهها باآنکه ایشان جمادند و حیاة و عقل ندارند و چیزی ندانند و صلاحیت دانستن ندارند دو قول گفتند یکی

آنکه اهل آسمان وزمین و کوه‌را خواست علی حذف المضاف و إقامة المضاف الیه مقامه کقوله « واسئل القریة » وقول دیگر آنکه این عبارت است و کنایة از عظم‌شأن امانت ووجوب رعایت او ونگاه داشت حرمت او و معنی آنکه آسمان با رفعت و زمین با وسعت و کوه باصلابت اگر عاقل بودندی و امانت بر ایشان عرض کردندی بترسیدندی ازآن و قبول نیارستندی کردن و آدمی از آنجا که ظلوم و جهول است و قدر او ندانست بر گرفت و آنگه وفا نکرد بدو . و مانند آن در معنی قوله تعالی « لوأنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله » ومعنی آنکه لوأنزلنا هذا القرآن علی جبل‌وکان ممّن یعقل ویسمع لرأیته کذلك و این معنی در کلام عرب و اشعار ایشان بسیار است‌تقول العرب هذا کلام لوأُلقی علی‌الصّخر لفلقه‌أوعلی الشعر لحلقه ، ویقولون هذا کلام لاتحمله الجبال الرّاسیات ، وکلام بعض‌الحکماء سل الأرض من شقّ أنهارك و غرس أشجارك وجنی ثمارك فان لم تجبك حواراً اجابتك اعتباراً و مثله قوله « تکاد السّموات یتفطّرن‌منه و تنشقّ الأرض و تخرّ الجبال هدّاً » و قال جریر :

لَمّا أتى خَبَرُ الزُّبَيرِ تَواضَعَت سُورُ المَدِينَةِ وَالجِبالُ الخُشَّعُ (۱)

و مثله قوله « ائتنا طوعاً أو کرهاً قالتا أتینا طائعین » وقال :

فَأجهَشتُ لِلثَّوبانِ حِينَ رَأَيتُهُ وَ كَبَّرَ لِلرَّحمٰنِ حِينَ رَآني
فَقُلتُ لَهُ أَينَ الَّذِينَ عَهِدتُهُم بِجَنبِيكَ في طِيبٍ وَخَفضِ زَمانِ
فَقالَ مَضَوا وَاستَودَعُوني بِلادَهُم وَمَن ذَا الَّذي يَبقى عَلَى الحَدَثانِ (۲)

وقوله (فَأَبَينَ أَن يَحمِلنَها) اباءامتناع باشدیقال یأبی‌فلان الظلم أی یمتنع منه وإباء بمعنی صلاحیت‌ناداشتن بود یقال‌هذه ارض تأبی الزّرع أی لاتصلح له .وإباء درآیه‌برین معنی حمل توان کردن برای آنکه جمادات صلاحیت حمل امانت ندارند از آنجا که حیاة و عقل نباشد ایشان را و قوله « و حملها الانسان » لامحال این لفظ اگر چه عموم دارد خاص است بکافران که حمل امانت بکردند و حفظ آن بواجبی نکردند و با آن خیانت کردند بقرینه قوله « إنّه کان ظلوماً جهولاً » أی‌ظلوماً لنفسه في الخیانةجهولاً بحق الأمانة وگفته‌ایم

(۱) چون‌خبر مرك زبیررسید باروی شهرمدینه فرونشست وکوهها فروتن گشتند.

(۲) ثوبان نام کوهی است گوید چون آن کوه را دیدم روی درهم کشیدم و کوه که مرا دید تکبیر خداوند گفت پرسیدمش کجارفتند آنها را که دیدم کنار تو در خوشی و تن اسانی گفت رفتند و جایهای خود بمن سپردند کیست که درحوادث روزگار باقی ماند.

که فعول بناء مبالغة را باشد و قوله « فأبين أن يحملنها » كناية كرد از لفظ دون معنی (۱) بعكس آن که گفت « والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين».

(لِيُعَذِّبَ اللهُ المُنافِقِينَ وَالمُنافِقاتِ) لام تعلق دارد بمحذوفی و التقدير يتضيّع الأمانة يعنی إنّما فعلالله ما فعل من بيان شأن الأمانة و عظمها ليعذّب.خدای تعالی اینهمه تعظیمشأن امانت بکرد تاعذاب کند باستحقاق وواجب آنان را که در امانتخیایت کنند وآن منافقان ومشرکانند که منافقان پنهان خیانت کنندو مشرکان آشکار (و يَتُوبَ اللهُ) ونیز در این طرف این برای آن کردتا توبه پذیرد بر مؤمنین ومؤمنات بحفظ امانت واداء آنبواجبی. حسن و قتاده گفتند برای آن ذکر کافر ومنافق کرد که ایشان در أمانت خیانت کردند ، و ذکر مؤمنان برای آن کرد که ایشان اداء أمانت کردند (وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً) و خدای تعـالی آمرزنده و بخشاینده است . آمرزنده آنانکه درامانت خیانتی کردند دون کفر و بخشاینده آنان که امانت بجای آرند و خیانت نکنند .

سورة سبأ

این سوره مکّی است بقول مجاهد و قتاده و حسن ، و در او ناسخ و منسوخ نیست، وگفتندیك آیت مدنی است وهی.قوله « ويرى الّذين اوتواالعلم » ، و این سوره پنجاه وچهار آیت است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه است و هزار و پانصد و دوازده حرف است ، و روایت از ابو امامه ازاُبیّ کعب از رسول ﷺ که هر کسسوره سبأ بخواند هیچ پیغمبرنباشد و الاّ که روز قیامت رفیق او باشد وبااو مصافحه کند صدق رسولالله ﷺ .

سورة سبأ اربع و خمسون آية وهی نزلت بمكة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ

ستایش خدایراآنکه مراورا استآنچه درآسمانها وآنچه درزمیناست ومر اوراست ستایشدرآخرت

(۱) یعنی ضمیر مذکر عاقل نیاورد و نگفت فابوا انیحملوها بلکه جمع مؤنث آورد برخلاف «والشمس والقمر رایتهملی»ونفرمودرایتهنآ نجارعایت لفظکرد و اینجا رعایتمعنی چونسجده کارانسان عاقل است و ستاره وماه خورشید کار عاقلانه کردند .

وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۲) يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ ما يَخْرُجُ مِنْها وَ ما يَنْزِلُ
واوست درست کردار آگاه میداند آنچه میرود در زمین و آنچه بیرون آید از آن و آنچه میفرستد
مِنَ السَّماءِ وَ ما يَعْرُجُ فِيها وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۳) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا
از آسمان و آنچه بالا میرود در آن واوست مهربان آمرزنده وگفتند آنانکه کافر شدند نمیآید بما
السَّاعَةُ قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عالِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي
قیامت بگو آری میآید وبخدای‌من قسم‌که‌بیاید شمارادانندهٔ پنهان دور نشود ازعلم او هموزن مورچه‌ای‌در
السَّمٰواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ (٤)
آسمان ها و نه در زمین و نه خرد تر از این مقدار و نه بزرگتر مگر در قرآن روشن است
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (٥)
تاجزا دهد آنان‌راکه‌گرویدند وکردند کار شایسته آنها مرایشان راست آمرزش و روزی نیکو
وَالَّذِينَ سَعَوْ فِي آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (٦) وَيَرَى الَّذِينَ
وآنانکه شتافتند درآیات ما عجزکنندگانند آنها ایشان‌راست عذاب ازعذاب دردناك ومیدانندآنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَ يَهْدِي إِلىٰ صِراطِ
داده شدند دانش‌را که آنچه فرستاده شد بسوی‌تو ازپروردگارت اوست حق و راه نماید بسوی راه راست و
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۷) وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ
غالب ستوده وگفتند آنانکه کافرشدند آیادلالت کنیم‌شمارابرمردی که‌خبردهدشمارا چون‌پاره‌پاره‌شوید
كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۸) أَفْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ
هر پاره‌پاره‌شده بدرستیکه‌شما درآفرینش تازه‌اید آیا می‌بندد برخدا دروغ را یا باو دیوانگی بلکه
الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذابِ وَالضَّلالِ الْبَعِيدِ (۹) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلىٰ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنانکه نمیگروند بآخرت در عذاب وگمراهی دورند آیا پس نمیدانید بآنچه میان دستهایشانست
وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً
وآنچه پس آنهاست ازآسمان و زمین اگر خواهیم فروبریم آنهارا در زمین یا فرو افکنیم برایشان پاره‌ای
مِنَ السَّماءِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۱۰) وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ
ازآسمان بدرستیکه دراین هرآینه‌نشانه‌است برای‌هربنده بازگردندهٔ بحق وبتحقیق‌که دادیم‌ما داود را

مِنّا فَضْلًا يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ ★
ازخود فضلی‌را گفتیم‌ای‌کوه بازگردان‌ندای اورا وای‌مرغان شما نیزچنین‌کنید ونرم‌کردیم برای اوآهن‌را ★
أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١١)
امرکردیم بساز زره‌ها واندازه‌نگهدار دربافتن‌آن وبکنیدکارشایسته بدرستیکه‌من بآنچه‌میکنید بینایم
وَ لِسُلَيْمٰنَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ
ومسخرکردیم برای‌سلیمان بادراکه دررفتن بامداد یکماه ودر شبانگاه نیز یکماه‌بود وجاری‌کردیم مراورا
عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ
چشمهٔ مس‌را مانندآب‌گرم وازجنیان کسیکه میکند میان دودستش باذن پروردگارش و هرکه میل میکرد
مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ (١٢) يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ
ازآنها از امر ما میچشانیدیم اورا ازشکنجهٔ آتش‌سوزان میساختند دیوها اورا آنچه میخواست‌ازغرفه‌ها
وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً
وصورتهای‌فرشته وکاسه‌های‌چوبی ودیگهای‌بلندبزرگ گفتیم‌عمل‌کنیدآل‌داودشکراین‌نعمت‌را
وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ (١٣) فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلىٰ مَوْتِهِ إِلّا
و اندك از بندگان من شاکرند پس‌چون‌حکم‌کردیم براو مرگ‌را رهنمون‌نکردآنهارا برمردن‌او مگر
دآبَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ
جنبنده‌ای‌از زمین‌که میخوردعصای اورا پس‌چون افتادعصا ظاهرشد جنیان‌را اگر بودندکه میدانستند غیب را
ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ (١٤) .
درنگ‌نکردند درعذاب خوار کننده .

قوله تعالی (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ) گفتندمعنی آن است که بگوی « الحمدلله » حقّ تعالی‌مارا طریق شکر نعمت می‌آموزد استبقاء و استدامه آنرا که از اوحاصل است و جذب و طلب آنرا که از او بیامده است . گفت بگوی سپاس‌آن خدائی را که اوراست هرچه در آسمانها و زمین است بملك وملك وخلق وتصرّف درآن او راست بی مانعی ومنازعی (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ) و اوراست حمد و شکر در دنیا و آخرت بنعمتهای‌دینی و دنیائی که کرده است بر بندگانش تا بنعمت دنیا وی منتفع شوند و بنعمت دینی توصل کنند بثواب

آخرت ، وتخصیص حمد در آخرت برای این کار کرد ، وحمد نعمت دنیا آنست که در اوّل آیت بعموم گفت(وَهُوَ الحَکیمُ الخَبیرُ) واوخدایست محکم کار ودرست کردار دانا .

(یَعلَمُ ما یَلِجُ) داند آنچه بزمین فرو شود از آب و هوا و سایر حیوانات و اموات (وَما یَخرُجُ مِنها) و آنچه اززمین برآید از نبات وحیوانات (وَما یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ) و آنچه از آسمان فرود آید از باران و آجال و أرزاق و أقدار (وَما یَعرُجُ فیها) و آنچه بآسمان شود از أرواح و أعمال خلایق (۱) وفرشتگان (وَهُوَ الرَّحیمُ الغَفورُ) و اوخدای بخشاینده وآمرزنده است . آنگه حکایت قول کافران کرد گفت :

(و قالَ الَّذینَ کَفَروا) گفتند کافران برسبیل استبطاء (لا تَأتینَا السّاعَةُ)قیامت بما نخواهد آمدن این قول آنان است که ایشان منکرباشند بعث‌ونشور را (قُل بَلیٰ وَرَبّي) بگو ای محمّد بجواب(لَتَأتِیَنَّکُم)این لام‌جواب قسمی‌محذوف‌است بخدا که باشما آید . آنگه بس آن کلام رفت از ثنا و تمجید خود گفت (عالِمِ الغَیبِ) او داننده غیب است وکارهای پوشیده . قرّاء در این لفظ ودر اعراب اوخلاف کردند حمزه و کسائی درسبع ویحیی وأعمش در شاذّ خواندند علاّم الغیب بروزن فعّال برای مبالغه وبجرّ میم ، واهل مکّه و بصره وعاصم خواندند عالم بکسرمیم علی وزن فاعل ردّاً علی قوله « قل بلی وربّي » وباقي قرّاء خواندند عالمٌ برفع علی خبر مبتداء محذوف ای هو عالم برای آنکه میان صفت وموصوف فصل هست (لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰواتِ) دور نشود وغایب نگردد از او هیچ چیز بمقدار مورچه ای خرد نه درآسمان ونه در زمین واین مثلی است برحسب خاطر شنونده چو آنچه کمتر ازآن باشد هم پوشیده نشود برخدای‌تعالی. وقدیم بمعدومات هم چنان عالم است که بموجودات هست آنگه گفت (وَلا أصغَرُ مِن ذٰلِكَ) ونه هیچ چیز ازآن خردتر ونه‌از آن بزرگتر والاّ آن در کتابی روشن نوشته است . یعنی لوح محفوظ که خدای تعالی جمله کائنات براو ثبت کرده است تا فرشتگان برآن مطلع شوند وایشان را درآن لطف باشد .

---

(۱) ارواح باسمان شوند مراد از آسمان عالم روحانی غیرمرئی است چون نسبت بعالم جسمانی از جهت رتبه بالاتر است بتشبیه آنرا آسمان‌گویند مانند قوله تعالی «لاتفتح‌لهم ابواب‌السماء» وحضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بزندیقی‌گفت شما میگوئید آسمان خراب است یعنی عالم مجردات پس‌نباید تعجب کرد از آنکه روایت‌کنند ارواح مؤمنان در وادی‌السلام است و منافات ندارد با آنکه بعالم روحانی بالا رود چون نسبت مجرد بهمه مکانها مساویست مانند روح بشر در بدن او که در همه‌جاهست و تعلق ببعض جوارح مقدم بر بعض دیگر مثلا در قلب یا دماغ‌مقدم بردست وپا و چشم .

(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا) این برای آن کرده است تا جزا دهد آنان را که ایمان آرند وعمل نیکو کنند وایشان را آمرزش باشد و روزی کریم باکرامت . قتاده گفت رزق کریم بهشت است . بعضی دیگر گفتند رزق کریم آن باشد که دراو تنغیصی و کدورتی نباشد من قولهم طین کریم أي لاشيء فيه من الحجارة وغيرها .

(وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) گفت آنانکه سعی کنند درآیات ما یعنی در ابطال آیات ما علی حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه « معاجزین » مارا بعاجز کنندگان یعنی چنان گمان میبرند که جان بخواهند بردن وازما فوت شوند و ایشانرا در نتوانیم یافتن ونصب او برحال است از فاعل وعامل دراو « سعوا » باشد (أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ) ایشان آنانند که ایشان را عذابی باشد از عذابهای‌سخت مولم موجع . ابن کثیر و یعقوب و عاصم بروایت حفص خواندند أليمٌ برفع علی صفة العذاب . وباقی قرّاء مجرور خواندند علی صفة الرّجز ، ورجز هم عذاب باشد ، وتکرار برای اختلاف لفظ کرد و گفتند رجز أشدّ العذاب باشد والرّجز أيضاً الرّجس وقيل النّتن والرّجز بالضمّ في قوله « و الرّجز فاهجر » و الرّجز والرُّجز لغتان و« من » تبيين را باشد أی عذاب من جملة العذاب الاليم .

(وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) گفت ببینند آنان‌که ایشان را علم دادند یعنی مؤمنان اهل کتاب عبدالله سلام واصحابش . قتاده گفت مرادأصحاب رسولند .رؤیت بمعنی علم است متعدّی بدو مفعول اوّل او« الّذي»استودوّم قوله (هُوَ الْحَقَّ) یعنی چنان میدانند خداوندان علم که این کتاب که برتو أنزله کرده اند حق است یعنی قرآن (وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) واین قرآن رهنمای است براه خدای عزیز حمید یعنی خداوندی قوی بی‌همتا مستحق حمد یعنی‌طریق اسلام .

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گفتند آنان که‌کافرشدند برسبیل استهزاء (هَلْ نَدُلُّكُمْ) راه نمائیم شما را برمردی که خبرمیدهد که چون شما بمیرید وپوسیده ومفصّل ومقطّع شوید بغایت پوسیدگی شما را دیگر باره بازخواهند آفریدن خلقی نو . این قول منکران بعث و نشور است ومراد بآن مرد که این میگوید رسول ﷺ است و « ممزّق » درجای مصدر است ای مزّقتم کلّ تمزیق و« انّکم لفی خلق جدید » درجای مفعول باشد .

(أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) الف استفهام است برای آن مفتوح ومقطوع‌است والف‌افتعال محذوف است لاجتماع الهمزتین بدلیل وقرینه او أم که معادل همزه استفهام است گفتندکافران

که این محمد دروغی فروبافت برخدای یا دیوانه است (بَلِ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ فِي العَذابِ وَالضَّلالِ البَعِيدِ) خدای تعالی خبرداد و گفت این‌هیچ دونیست بل آنانکه‌بقیامت ایمان ندارند درعذاب وهلاك دورند ، واصل ضلال هلاك باشد من قولهم ضلّ الماء فی اللّبن . وگفتند مراد بضلال ذهاب است ازحق یعنی ازحق دور شدند دوری دور .

(أَفَلَمْ يَرَوْا) آنگه تنبیه کرد ایشانرا بردلیل که راه مینماید ایشان را بر درستی بعث ونشور گفت نمی‌بینید آنچه پیش ایشانست وپس‌ایشان ازآسمان وزمین وهردوآفریده‌اند آنکه قادرباشد برآن قادر باشد بربعث ونشور . گفتند مورد آیت مورد تهدید و وعید است یعنی نمی‌بینند که آسمان وزمین ازپیش وپس ایشان بایشان محیط است و اگر خواهند تا از اکناف واقطارآن بیرون شوند نتوانند زیرا که درقبضهٔ قدرت ما گرفتارند (إِنْ نَشَأْ) اگر ما خواهیم زمین فروبریم بایشان یعنی‌ایشانرا بزمین فروبریم یا پارهای‌آسمان برایشان افکنیم. جملهٔ قرّا این سه لفظ بنون خواندند إن‌نشأ نخسف او نسقط مگر حمزه و کسائی که ایشان بیاء خواندند اضافة الی‌اسم‌الله تعالی . آنگه گفت (إِنَّ فِي ذٰلِكَ ـ الآيَةَ)درین آیتی و دلالتی و علامتی هست مر بنده تائب را که او بدل بدرگاه ما آید و دل را کار بندد و در این آیت اندیشد .

(وَلَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً) آنگه طرفی ازقصّه داود و نعمتها که براو کرده یاد کرد گفت مادادیم داود را از ما وازخزائن رحمت ما فضلی ورحمتی فزونی . مفسّران در فضل خلاف کردند گفتند نعمت است ، وگفتند نبوّت است ، وگفتند زبور است و گفتندآواز خوش است(يا جِبالُ أَوِّبي مَعَهُ) ای رجّعی صوتك بالتسبیح معه‌آواز بگردان بااوبرألحان او بتسبیح یعنی چنانکه اومیگوید تونیز میگوئی والتأویب‌الترجیع من آب اذا‌رجع والترجیع تلحین الصّوت ، وقال الشّاعر

يَوْمانِ يَوْمُ مَقاماتٍ وَأَنْدِيَةٍ   وَيَوْمُ سَيْرٍ إِلَى الأَعْداءِ تَأْوِيبِ (۱)

تأویب ای رجوع بعد رجوع این قول عبدالله و مجاهد و قتاده و ضحّاك است ، و بعضی دیگر گفتند التّأویب سیر النّهار کلّه کوهها را گفتیم همه روزه با او میروید کما قال ابن مقبل :

(۱) دوروز است برای ما یکی روز نشستن ومجالس بزم و دیگرروز رفتن برزم دشمن .

لَحِقْنا بِحَيٍّ أَوَّبُو السَّيْرَ بَعدَ ما دَفَعْنا شُعاعَ الشَّمْسِ وَالطَّرْفُ مُطْمِحٌ (١)

(والطيرَ) قراءت عامّهٔ قرّاء نصب است . واز يعقوب روايت كرده‌اند كه او برفع خواند عطفاً على اللّفظ ، و وجه نصب در او دو قول است : يكى عطفاً على محلّ الجبال چو محلّ او نصب است براى آنكه منادى است و منادى منصوب باشد از آن كه مفعول به بود و مثله قول الشاعر :

ألا يا زَيْدُ وَ الضَّحاكَ سِيرا فَقَدْ جاوَزْتُما خَمْرَ الطَّريقِ (٢)

ووجه ديگر آنكه باضمار فعلى أى وسخّرنا الطير ، و مثله قول الشاعر : « علّفتها تبنا وماء بارداً » أى وسقيتها ماء بارداً و قوله « ياجبال » معنى نه آن است كه ما كوه جماد را ندا كرديم معنى آن است كه ما كوهها را چنان مسخر كرديم كه بندهٔ مأمور را كه اورا بفرمايند و ندا كنند طاعت دارد و فرمان برد (وَأَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ) و آهن بر دست او نرم كرديم تا در اخبار هست كه آهن در دست او همچون موم نرم كرد يا چون خمير يا چون گل تر تا او چنانكه خواستى بدست ميگردانيدى بى آتش و كلند و سندان ، و در اخبار آورده‌اند كه سبب اين آن بود كه داود عليه‌السلام در سياحت و سير خود هر كس را كه ديدى و او را نشناختى آنكس را گفتى يا هذا اين مرد كه والى شما است چگونه مردى است ؟ گفتند نيكو سيرت مردى و عادل پادشاهى است . او خداى را شكر گزاردى يك روز فرشته‌اى بر صورت مردى پيش او آمد او برعادت گفت داودچه مردى است گفت نيك مردى است جزيك خصلت كه در اوست . گفت آن چيست ؟ گفت ازبيت المال ميخورد بايستى تا از كسب دست خود خوردى او گفت بار خدايا مرا طريقى نه كه من‌از كسب دست خود قوت خود وعيال‌خود بدست آرم خداى تعالى آهن بردست او نرم كرد و اورا صنعت درع كردن بياموخت اودرع ميكردوهردرعى بچهار هزار درم‌بفروختى چيزى بنفقه كردى ، وچيزى بصدقه دادى ،وگفتند لا،بل آن‌خود ازمعجزات اوبوديكى .

(أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ) أى قلنا له أن اعمل سابغات او را گفتيم‌بكن درعها تمام‌بالافراخ

---

(١) ملحق شديم بقوم كه درسير شتاب ميكردند پس‌از آنكه پرتو آفتاب‌را ازخود دفع‌ميكرديم وچشم. بزير افكنده بود.

(٢) اى زيد وضحاك سير كنيد كه از راههاى دشوار گذشته‌ايد .

(وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ) و درین نظم که میکنی تقدیر کن . گفتند معنی آن است که این میخهای زره باریك مکن تا نپیچند در مجری. وسطبر مکن تا حلقه نشکند . و گفتند سرد خود حلقه درع باشد یعنی این حلقهها بیك شکل کن تا ملایم باشد ودرع داودی راخود میخ نبودی برای آنکه آهن بردست او نرم بودی برهم فکندی و درهم پیوستی چون موم این قول عبدالله عباس است وابن زید وقال الشاعر :

عَلَيَّ ابْنِ أَبِي العاصي دلاصٌ حَصِينَةٌ أجادَ المُسَدِّي سَرْدَها فَأذالها (۱)

و بعضی دیگر گفتند سردمصدراست من قولهم سردت الکلام سرداً أي نظمته نظماً وزره گر رازرّاد و سرّاد خواندند ، و درع کرده را مسروده خوانندقال الشاعر شعراً :

وَ عَلَيْهِما مَسْرُودَتانِ قَضاهُما داوُدُ أوْ صَنَعُ السَّوابِغِ تُبَّعُ (۲)

و نیز خرز را سرد خوانند ودرفش را که آلت خرزبود مِسردوسراد گویند و قال الشاعر: « كَما تابَعَتْ سَرْدَ العِنانِ الخَوارِزُ » (۳)

(وَاعْمَلُوا صالِحاً) آنکه گفت داود وقومش را که عمل صالح کنید که من بآنچه شما میکنید بینام میبینم و میدانم ، ومورد او ترغیب باشد .

(وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ)عامّهٔ قرّاء خواندند الریح منصوب علی تقدیر وسخّرنا لسلیمان الریح مگر عاصم في روایة أبی بکر والمفضّل عنه که مرفوع خواند علی الابتداء و خبره الجار و المجرور مقدّماً علیه و التّقدیر و الریح لسلیمان أي کائن له ثابت له ولام تخصیص است یعنی آن چیزها که رفت داود را بود آنچه بسلیمان مختص بود باد بود که او را مسخّر بود.

(غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ) مفسّران گفتند از بامداد تانماز پیشین یکماهه راه برفتی و از نماز پیشین تا نماز شام یکماهه راه ، و در یکروز دو ماهه راه ببریدی بربساط بادی در آمدی و بساط او بر گرفتی بالشکر گاه ولشکر بیك جا و همچنین میبردی این مقدار

---

(۱) بر فرزند ابی العاص زره های حفظ کننده است که بافنده آنرا نیکو بافته برای آن دامن درست کرده است .

(۲) این بیت از ابی ذویب هذلی است در رثای چهار فرزندش که بطاعون هلاك شدند و گوید هیچکس از چنگ مرگ نرست حتی خران وحشی که پناه بکوههای بلند برند و گوئی بر آنها زره بافته اند از بافته های داود یا تبع .

(۳) پی درپی کردند سوراخ کنندگان سوراخ کردن دوال لگام را .

بدين مدّت . وهب منبّه گفت در بعضى كتب خواندم بناحيهٔ دجله نوشته‌اى‌ديدندبرسنگى‌نقش كرده كه بعضى أصحاب سليمان عليه السلام نوشته بودند إمّا از إنس وإمّا از جنّ « نحن نزلناه وما بنينـاه و مبنيّاً وجدناه غدونامن‌اصطخر فقلناه و نحن رايحون منه إن شاءالله فبائتون بالشام» گفت مابا‌ين شهر فرود آمديم ونمـا بنا كرديم بل همچنين يافتيم ، وبامداد از اصطخر بيامديم و اينجا قيلوله كرديم و شب را إن‌شاءالله بشام باشيم . حسن بصرى گفت چون سليمان بعرض اسبان مشغول شد تا نماز ديگر از او فوت شد او اسبان را پى كرد يا داغ سپيد نهاد ، چنانكه گفته شود انشاءالله تعالى،خداى تعالى بدل آن به ازآن داد مركبى ازباد كه بامداد يك ماه راه برفتى و تا نماز شام يك مـاهه باز آمدى . بامداد از ايليا بيامدى باصطخر قيلوله كردى پس از آنجا بر گرفتى نماز شام بكابل بودى .

ابن زيد گفت سليمان عليه السلام مركبى ساخته بود ازچوب اورا هزار ركن‌بودبرهرركنى هزار خانه بنا كرده بود (١) كه لشكر او از انس‌وجن در آنجا بودندى و در زير هر ركنى هزار شيطان بود كه آن مركب را بر گرفتندى و برداشتندى اززمين .آنگه باد نرم بيامدى و يك ماهه راه بردى تا بوقت قيلوله آنگه فرود آمدى و آنجا قيلوله كردندى و نماز ديگر بر گرفتى ويك ماهه راه ببردى آنجا كه سليمان فرمودى كه‌مردم ولايت خبر داشتندى‌سليمان عليه السلام آنجا فرود آمده بودى بالشكر . روايت كرده‌اند كه سليمان عليه السلام بامداد اززمين عراق بيامد بمرو قيلوله كرد و نمـاز ديگر ببلخ كرد باد اورا ولشكرگاه‌اورا بر گرفت و مرغان در هوا سايه بر ايشان گسترده آنگه ازبلخ به تركستان آمد و از آنجا بچين رفت ، آنگه برساحل دريا برفت آنجا كه مطلع آفتاب است تا بزمين قندهار رسيد از آنجا بكرمان رفت و بزمين پارس آمد و چند روز آنجا بود از آنجا بامداد بر گرفت و بكسكر آمد و نماز شـام بشام آمد بمدينه تدمر كه شهر اوبود و چون خواست رفتن ، شياطين را بفرمود تا اين مدينه تدمر براى‌اوبنا كردند بسنگ وستونهاى آن‌ازرخام سپيد و زردبسازند وآن آنست كه‌نابغهٔ جعدى در شعر خود بگويد :

إلّا سُلَيْمانَ إذْ قالَ المَليكُ لَهُ ... قُمْ فِي البَرِيَّةِ فَاحْدُدْها عَنِ الفَنَدِ

---

(١) ابن‌زيد اين كلام‌را ازمعصوم روايت نكرده وسخن خود او حجت نيست و چگونگى نقل‌بساط سليمان عليه‌السلام براى ما مجهول است واز اينكه خداوند آنرا بباد نسبت داده است معلوم ميشود به اعجاز نبود بلكه سبب طبيعى داشت هرچند سبب طبيعى مطلقاً باراده وقدرت حق است بارى با مرغان بالا ميرفتند وباد درشراعى آنرا ميبرد يابنحوديگر.

وَخَيِّسَ الجِنَّ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَهُمْ يَبْنُونَ تَدْمُرَ بِالصُّفَّاحِ وَالعَمَدِ(۱)

و اصحاب اخبار گفتند برزمین کسکر این ابیات دیدند برسنگی کنده بعضی اصحاب سلیمان کرده بودند وابیات این است :

وَ نَحْنُ وَلا حَوْلَ سِوای حَوْلِ رَبِّنا نَرُوحُ إِلَى الأَوْطانِ مِنْ أَرْضِ تَدْمِر
إذا نَحْنُ رُحْنا كانَ رَيْثُ رَواحِنا مَسيرَةَ شَهْرٍ وَ الغُدُوُّ لِآخَرِ
أُناسٌ شَرَوْا لِلّهِ طَوْعاً نُفُوسَهُمْ بِنَصْرِ ابْنِ داوُدَ النَّبِيِّ المُطَهَّرِ
لَهُمْ فِي المَعالِي الدِّينُ فَضْلٌ و رَأْفَةٌ وَإِنْ نَسَبُوا يَوْماً فَمِنْ خَيْرِ مَعْشَرِ
مَتىٰ يَرْكَبُوا رِيحَ المَطِيَّةِ أَسْرَعَتْ مُبادِرَةً عَنْ سَيْرِها لَمْ تُقَصِّرِ
يُظَلِّلُهُمْ طَيْرٌ صُفُوفاً عَلَيْهِمْ مَتىٰ رَفْرَفَتْ مِنْ فَوْقِهِمْ لَمْ يُتَبَّرِ(۲)

(وَأَسَلْنا لَهُ عَيْنَ القِطْرِ) گفت بگداختیم برای اوچشمهٔ مس سه شبانه روز ازمعدن خود بیرون میآمد چنانکه سیل آب آید و این بزمین یمن بود وآنچه امروز مردمان در دست میدارند از مس ،اصل همه مس از آنجا است که در عهد سلیمان بیرون آمد.

(وَمِنَ الجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ) گفت واز جنیان بعضی آن بودند که در پیش اوکار کردندی بفرمان خدای تعالی (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ) و هر کس که ازجملهٔ ایشان از فرمان او عدول کردی ما اورا عذاب دوزخ بچشانیم در آخرت این قول بیشتر مفسّران است . بعضی دیگر گفتند مراد آن است که این عذاب در دنیا بود که خدای تعالی فرشتهای را موکّل کرده بود برجنّیان تازیانهای ازآتش

---

(۱) بیت از قصیدهایست درمدح نعمان‌بن منذر وگوید مانند تو کس نبود مگرسلیمان که خداوند گفت برخیز درمیان مردم وفساد ازمیان آنها ببر وجن را مسخر کن که من آنها را دستوری دادم که تدمر را باصفحات‌سنگ وستونها بنا کنند .

(۲) این ابیات را ثعلبی درعرائس نقل‌کرده است واعتمادی برآن نیست مؤلف برای‌آنکه قولی را ترك نکرده باشدآورده است .یعنی هیچ انتقال بی‌اذن پروردگار نیست و ما بوطن خویش میرویم از زمین تدمر وقتی شب برویم سیر شبانه باندازه یك ماه است وسیر روز یك‌ماه دیگر مردمی هستیم که خویش را باختیار خود فروختم دریاری فرزند داود پیغمبرپاك. درکارهای بزرگ دین فضل و مهربانی دارند واگر نسب خودرا بگویند از بهترین قبائلند وچون سوار مرکب باد شوند شتاب میرود وکوتاهی نمیکند مرغان برآنها سایه افکنده چون بالای آنها باشند وامانده نمیشوند

بدست گرفته هر کس که از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی از آن تازیانه یکی بزدی اوراو بسوختی .

(يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَآءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ)میکردند این جنّیان برای سلیمان آنچه خواستی ازمحرابها گفتند مراد بمحاریب مساجد وقصور است ومحراب مقدم هرمسجدی ومجلسی وخانه‌ای باشد کماقال عدی بن زید :

كَدُمَى العاجِ فِي المَحارِيبِ أَوْ   كَالبَيْضِ فِي الرَّوْضِ زَهْرُهُ مُسْتَنِيرُ (۱)

و قال وضّاح الیمن :

رَبَّةُ مِحْرابٍ إذا جِئْتُها   لَمْ أَلْقَها أَوْ أَرْتَقِي سُلَّماً (۲)

و تماثیل جمع تمثال باشد و هو تفعال من المثال و المثل مراد صورت انگیخته است . گفتند بر تخت ملك او صورت هر سبعی و درنده‌ای بکردندی هیبت را . گفتند بردو جانب سریر سلیمان دوشیر ساخته بودند جنّیان و برbalای دستهای سریر دو کرکس ساخته بودند که چون سلیمان عليه السلام پای بر سریر نهادی آن شیرها دست بگستردندی تا اوپای بر آنجا نهادی و برسریر شدی چون بنشستی آن کرکسان پرهادرهم گستردندی تااورا سایه بودی‌ازآفتاب، وگفتند چنان ساخته بودند که جز سلیمان ندانستی که چه باید کردن تا دست آن شیران‌بر جای خود راست شود چنان که پای بروی توان نهادن . چون بخت نصر ازپس سلیمان بربنی اسرائیل غالب شد خواست تا برجای سلیمان بنشیند علم آن ندانست پای بر نهاد شیر دست‌بر آورد و بر ساق پای او زد و ساقش مجروح کرد او بیفتاد و ازهوش بشد و آنسریر رها کرد پس از آن کس نیارست و اختیار نکرد که برو شود . أصحاب سیر گفتند ازجملهٔ آنچه جنّیان برای سلیمان بنا کردند مسجد بیت المقدس‌بود، وقصّه آن‌آن بود که أهل‌اخبار و سیر گفتند خدایتعالی بر آل ابراهیم برکت کرد تاایشان بکثرت بحدی رسیدند که عدد ایشان جزخدای ندانست چون نوبت بداود رسید داود پیغمبر بنی اسرائیل بود در عهد خود ایشان هرروز در زیادت بودند و چون بسیار شدند بکثرت عدد خود متعجّب شدند وتکبّری درسر گرفتندوظلم

---

(۱) وصف برق است ودرخشندگی آن مانند بت از عاج‌که درمحراب نهند یا مانند زنان سپید که درباغ باشند وشکوفه باغ روشنی دهد ودر بعض نسخ بجای بیض بکسر باء بفتح آن ضبط کرده‌اند یعنی‌تخم‌مرغ.

(۲) دارای مکان بلندی است که چون نزد او آیم با او ملاقات نکنم مگر بر نردبام بالا روم .

و معصیت آغاز کردند.

خدای تعالی وحی کرد بداود گفت یا داود من وعده دادم پدر شما ابراهیم را که عدد فرزندان او بکثرت بحدّی رسانم که عدد ایشان کس نداند مگر من، بآنچه او کرد از تسلیم فرزند بذبح. چون بآن وعده وفا کردم و آن نعمت برشما تمام کردم نعمت مرا بکفران بدل کردید و در من عاصی شدید و برسرعجب آوردید و بکثرت فخر کردید و تکبّر پیشه گرفتید اکنون بدان ای داود که من قسم کرده‌ام که ایشان را ابتلا کنم بیکی از سه چیز که عدد ایشان بآن کم شود و عجب از سر ایشان بشود اکنون ایشان مخیّرند از میان سه نوع بلا إمّا قحط بر ایشان مسلّط کنم سه سال، یاتخلیه کنم میان ایشان و دشمن سه ماه. وإمّا طاعون بر ایشان مسلّط کنم سه روز، داود علیه السلام قوم خود را خبر داد و ایشان دل تنگ شدند و گفتند یا رسول الله تو اختیار کن برای ما گفت لابد اختیار با شما است گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن، آخر بر ما مرگ آسان‌ترباشد ساز مرگ پیش گرفتند و دل برمرگ نهادند و غسل بکردند و حنوط برخود کردند و کفنها در پوشیدند و بصحرا رفتند و زنان و کودکان را با خود ببردند و ذر خدای بنالیدند وتضرّع کردند وخروج ایشان بصعید بیت المقدس بود پیش از آنکه بنای بیت المقدس بکردند و مسجد او. داود علیه السلام بصحرا بیرون آمد خدای تعالی برطاغیان ایشان طاعونی فرستاد و بیك روز چندان بمردند که بدو ماه دفن نتوانستند کردن. چون دگرروز بود داود علیه السلام بصعید بیت المقدس آمد وروی برخاك نهاد و صالحان بنی اسرائیل وتضرّع کردند و ازخدای در خواستند تاطاعون ازایشان بردارد خدای تعالی رحمت کرد و دعاء داود را اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت بگوی این‌بندگان مرا تادرشکر بیفزایند که من بدعاء تو طاعون از ایشان برداشتم. اکنون میفرماید که براین صعید مسجدی بنا کنید که شما و فرزندان‌شما در آنجا طاعت کنید و ذکر من کنید. چون خواستند تا بنباء مسجد مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل آمد درویش تا ایشان را امتحان کند گفت مرا در اینجا حقّی و ملکی است و شما را حلال نباشد که ملك من بیرضای من مسجد کنید گفتند یا هذا در این زمین بسیار کس را حقّ هست و ایشان همه رها کردند و بخدای بخشیدند تونیز هم چنان کن گفت‌من نبخشم که من محتاجم اگر خواهید از من بخرید واگر نخرید غصب کرده‌باشید برمن بر داود آمدند و او را خبر دادند داود گفت بروید و رضای او طلب کنید و بیرضای اوملك اوبدست

مگیرید آمدند و قرار بها کردند چندانکه بهافزودند اومیگفت ندهم وبیشترخواهم بصد گوسفند بخواستند نداد و بصد گاو و بصد شتر کردند رضا ندادتا بها بجائی رسید که گفتند همچندان که مساحت آن است بستانی پردرخت زیتون بدهیم هم رضا نداد تا بها بجائی رسانیدند که گفتند دیواری گرد این جایگاه بر آریم و پراز سیم و زر کنیم و بتو دهیم گفت اکنون راضی شدم چون آن مرد صالح بدید که ایشان دل بر آن راست کردند گفت نخواستم و بیك جو طمع نکنم و این زمین خدایرا دادم وغرض من امتحان شما بود تا شما در این کار جدّ خواهید کردن یا نه .

آورده‌اند که در وقت بها کردن آن زمین داود گفت که اگر مرا خویشتن بمزد بتو باید داد کار میکنم و مزد با تو میدهم تا آنکه که خوشنود شوی مرد گفت یا نبیّ الله تواز آن بزرگوارتری که من تو را بمزد دهم ومن این زمین خدای را دادم حکم تراست، آنگه بناء مسجد کردند داود عليه‌السلام سنگ بر پشت گرفته میآورد و صالحان بنی اسرائیل نیز همچنین تا دیوارمسجد قامت مردی بر آوردند خدای تعالی وحی کرد بداود عليه‌السلام و گفت نصیب تو از بناء مسجد مقدّس همین است رها کن که ترا پسری باشد نام اوسلیمان سلیم القلب باشد و بر دست او هیچ خون ریخته نشده باشد تمامی این مسجد بردست او باشد و ذکر وصیت او در عقب تو بماند داود عليه‌السلام در آنجا نماز میکرد و صالحان بنی اسرائیل و داود درین وقت صد وبیست و هفت ساله بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات آمد و سلیمان عليه‌السلام بر جای او بنشست و خدای تعالی وحی کرد باو و گفت ترا باید این مسجد را تمام کردن جنّ و إنس و شیاطین را جمع کرد و عمل آن میان ایشان ببخشید و هریکی را از ایشان آنچه کار ایشان بود باو گذاشت شیاطین را بفرستاد تا هر کجا سنگ سپید پهن بود از رخام و جز رخام تحصیل کردند و آن بر دوازده چشمه بنهاد بعدد أسباط بنی إسرائیل چون شهرستان بنا کردند و از آن فارغ شدند آغاز بناء مسجد کردند سلیمان عليه‌السلام جنّیان را بفرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر ازدرّ و یاقوت وزبرجد و أنواع طیب از مشك و عنبر و کافور جمع کردند چندانی که در عدد نیامد آنگه صنّاع را بخواند از هر نوع و بفرمود تا آن جواهر بسفتند و بسودند مربع ومدوّر و مطوّل دشخوار بودبر ایشان تعاطی آن از صلابت وسختی سلیمان علیه السلام گفت جنّیان را که تدبیری دانید که این صلابت ازین جواهر برود و آسان‌شود تراشیدن و سفتن آن گفتند یا رسول‌الله در میان‌ما هیچ کس نیست که این معنی بهتر ازصخر

داند و او از جملهٔ محبوسان است در زندان تو بفرمای تا او را بیارند که گمان چنان است
که او داند سلیمان علیه السلام پاره‌ای مس بگرفت و نگین مهر خود بر آنجا نهاد و برای جنّیان
مهر بر آهن نهادی وبرای شیاطین برمس و حق تعالی چنان‌ساخته بود که هرماردی وبیفرمانی
که مهر سلیمان دیدی در حال مسخّر و منقاد شدی چون رسول رفت و مهر ببرد و او بدید
گردن نهاد و او در بهری جزیرها محبوس بود برخاست و با رسولان سلیمان علیه السلام
بیامد پیش‌سلیمان علیه السلام رفت‌سلیمان علیه السلام از رسولان پرسید که این‌عفریت‌درراه چه گفت‌وچه
کرد گفتند یا رسول الله هیچ نگفت جز آنکه گاه گاه بخندیدی سلیمان علیه السلام او
را گفت راضی نه‌ای بعصیان و طغیان تا چون رسولان‌من آمدند از ایشان بخندیدی وبمردمان
افسوس داشتی (۱) . صخر گفت یا رسول‌الله من ازایشان افسوس نداشتم ولیکن در راه‌چندعجب
دیدم از آن بخندیدم گفت آن چه بود ؟ گفت مردی را دیدم بر کنار جوئی شتری‌آب میداد
و سبوئی داشت تا آب بر گیرد و بخانه برد حاجتی پیش آمد اورا وکس نبود که شتر و سبو
باو سپارد و شتر بردستهٔ سبو بست و او برفت بقضاء حاجت گمان برد که آن بستن شتر را
بدارد شتر آن را بکشید و بشکست و برفت مرا از آن حماقت‌او خنده‌آمد. از آنجا بیامدیم
بمردی رسیدیم که موزه میفرمود موزه دو زیرا اورا میگفت این موزه چنان خواهم که‌چهار
سال بماند مرا از عقل او خنده آمد که اورا برخود اعتماد یك روز ندارد و امید چهار ساله
درپیش گرفته بود . ازآنجا برفتیم پیرزنی را دیدم که کهانت وفال‌گوئی میکرد و مردمان‌را
از غیب خبر میداد و از احوال ایشان و حکم غایبات ونجوم ، وآنجا که او نشسته بود گنجی
نهاده بود و او بطمع محقّری که ازایشان بستاند آن دروغ میگفت و نمیدانست که درزیرپای
او گنجی نهاده است مرا ازآن عجب آمد وبخندیدم ، وازآنجا برفتم بشهری رسیدم مردی را
دیدم که او را رنجی بود پیاز بخورد بهتر شد . بنشست وطبیبی پیش گرفت هر کس که باو
آمدی وازرنجی و دردی بنالیدی اورا پیاز فرمودی از آن بخندیدم ، از آنجا ببعضی بازارها
رسیدم سیر دیدم که می‌پیمودند بچهار یك و بگزاف برآن زیاده میکردند وازآن نافع‌ترهیچ
نیست وپلپل دیدم که می‌سنجیدند (۲) و در او مناقشه میکردند و آن زهری است ازجمله‌زهرها
ازآنجابجمعی رسیدم که در آن مجمع بسیار دعا میکردندی وتضرع وزاری و از خدای‌رحمت

(۱) عبارت عرایس‌این است مارضیت بتمردك علی وترك المجیىء الی طاعتي حتی صبرت تسخر من‌الناس .

(۲) پیمودن کیل‌کردن است و سنجیدن بترازوکشیدن و چهاریك نام کیل خاص است

خواستندی پس ملال آمد ایشان را برخاستند وبرفتند گروهی دیگر آمدند وبنشستند رحمت فرود آمد بایشان رسید و ایشان محروم ماندند از حکم قضا و قدر مرا عجب آمد و بخندیدم . سلیمان گفت یا صخر درین گشتن تو دربرّ و بحر چیزی دانی که این جواهر نرم شود باوو خوار باشد تراشیدن و سفتن او گفت بلی یا رسول‌الله سنگی است سفید آنرا میامور خوانند و نمیدانم که بکدام معدن باشد و از مرغـان هیچ مرغ پرحیله‌تر از عقاب نباشد بفرمای تـا صندوقی از سنگ بتراشند و بچگان عقـاب در او کنند پیش اوو سر آن ببندند چنانکه‌عقاب راه نیابد بر بچگان او برود و آن سنگ حاصل کند برای آن تا این صندوق سفته کند و ببچگان‌رسد. سلیمان عليه‌السلام بفرمود تـا عقابی را بگرفتند و بچگان او در صندوق سنگی کردند یك شبان روز آنگه عقاب را رها کردند وبچگانش ازآنجا بازگرفتند عقاب برفت‌واز پس یکشبان روز باز آمد و آن سنگ بیاورد و برآن صندوق سنگی زد و بسفت و بنزدیك بچگان شد بدیگر نوبت سلیمان عليه‌السلام جماعتی جنیان را بـا عقاب بفرستاد تـا از آن جای آن سنگ را بیاورند بمقدار حاجت و آن الماس است که‌تا بامروزبکار می‌دارند درنقش کردن نگین‌ها وسفتن جواهرها . آنگه سلیمان عليه‌السلام مسجد بیت المقدس بنا کرد برخام سپید وزرد وسرخ وستونهای‌رخام و ألواح یاقوت وزبرجد در او نشانده و دیوارها وسقف او مرصّع کرده بجواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه و فرش او از فیروزه ساخت تا چنان شد که برروی زمین خانه نبود از آن نیکوتر چون شب در آمدی از نورآن جواهر چنان روشن بودی که‌بچراغ احتیاج نبودی . چون تمام کرده بود احبار بنی اسرائیل را بخواند وایشان را بگفت که‌این برای خدا بنا کرده‌ام تا در او عبادت کنید وآنروز که تمام شدآن روز را عید گرفتند و گفتند از اعاجیب آنچه سلیمان کرد در بناء بیت المقدس آن بود که خانه‌ای بساخت ودیوارهای‌او سبز کرد و افروخته و روشن چنانکه روی در او بدیدندی و چون مرد پارساء پرهیزکار در او شدی و در آن دیوار در نگریدی خیال روی خود را سفید دیدی وچون مرد فاجر بی‌سامان‌کار دراوشدی‌خیال‌روی خود دراوسیاه دیدی تابدان سبب بسیار کس از فسق ومعصیت باز ایستادند وایشان را لطف شد .

و دیگر از عجایب او آن بود که در زاویه اززوایای‌مسجد عصای‌آبنوس نهاده بود که چون یکی از اولادِ پیغمبران دست در آن مالیدی هیچ رنجی نبودی او را واگر کسی بودی که‌دعوی کردی که از ایشان است و نبودی دست که دراو زدی دستش بسوختی این و مانند

این که خارق عادت باشد از فعل خدای‌بود برسبیل معجز سلیمان عليه السلام. گفتند بیت المقدس با این مسجد هم بر آن هیئت بود تا روزگار بختنصر که او بیامد و بیت المقدس خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهری که در وی بود گرفت و با عراق برد که دارالملك او بود.

سعید بن المسیّب گفت چون مسجد تمام کرد بفرمود تا درهای‌مسجد ببستند چون خواستند که بگشایند نتوانستند تاسلیمانرا وحی آمد که برخدای سوگند ده بنماز پدرت‌داود علیه‌السلام تا درها گشاده شود همچنان کرد درها گشاده شد سلیمان عليه السلام ده هزار مرد رااز عبّاد بنی اسرائیل نصب کرد تا در بیت‌المقدّس عبادت میکردند پنج هزار بروز پنج هزاربشب فذلك قوله « یعملون له مایشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب » گفتند محاریب‌مسجد بیت المقدّس است و تماثیل فرشتگان و صالحان تا ایشان بمشاهدهٔ آن بصلاح نزدیکتر باشند « و جفان کالجواب » گفتند جفان جمع جفنه وجفنه کاسهٔ بزرگ‌باشد «کالجواب» چون حوضهای‌آب که یُجبی فیهاالماء ای یجمع قال الأعشی :

تَرُوحُ عَلَى آلِ المُحَلَّقِ جَفْنَةٌ كَجَابِيَةِ الشَّيْخِ العِرَاقِيِّ تَفْهَقُ (١)

و قال آخر :

فَأَصْبَحَتْ جَابِيَةً صُهَارِجَا كَأَنَّهُ جِلْدُ السَّمَاءِ خَارِجَا (٢)

حسن بصری گفت چنّیان‌برای سلیمان از سنگ کاسها کردند هر یکی چند حوض شتران، که‌دریك جفنه‌هزارمردبنشستندی(وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) ودیگهای که‌زجای‌نقل‌نشایستی کردن پیوسته برباربودی وفرونگرفتندی‌هرگز. وراسیات ثابتات‌باشدمن‌رسا إذاثبت، و ازاینجا کوههارارواسی گویند که‌ازجای نجنبند. گفتند این‌جفان وقدور دریمن‌بود. وآورده‌اند که هر روز در مطبخ سلیمان عليه السلام چهل هزار گاو خرج شدی بیرون از دیگر حیوانات از گوسفند وبرّه وانواع مرغان (اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا) گفت عمل صالح کنید ای‌آل داودبرسبیل شکر، و نصب او بر مفعول‌له است دون مفعول به (وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)آنکه

---

(١) گویند محلق مردی فقیر بود و دخترانی چند داشت در خانه مانده شبی اعشی در خانه او درآمد او ضیافتی نیکوکرد و یك ناقه داشت همان را بکشت و چون اعشی از حال او آگاهی یافت‌که فقیراست‌قصیده‌ای درمدح اوگفت و اورا بثروت وسخا وصف‌کرد ودر بازار عکاظ خواند اشراف قبائل بدو اقبال کردند و دخترانش بزنی بگرفتند، گوید هرشب برخاندان محلق کاسه بزرك ازطعام‌لبریز باندازه حوض شیخ عراقی میگردانند .

(٢) صهاریج حوض ساروج اندوده است که هموار کرده مانند آسمان بی شکاف‌و سوراخ باشد .

گفت از بندگان من کمند که شکر کنند . جملهٔ قرّاء بفتح یاء خواندند ازعبادی مگرحمزه که اوبإرسال یاء خواند (۱) . گفتند داود عليه السلام ساعات شب و روز بر آل خود مقسم کرده‌بود برعبادت بودندی .

قوله (فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ - الآية) خدایتعالی گفت‌چون مامرگ قضا کردیم برسلیمان عليه السلام . مفسّران گفتند سلیمان را عليه السلام عادت بودی که یك ماه ودوماه و کمتر و بیشتر در بیت المقدّس رفتی برای عبادت و کسی را بخود راه ندادی وطعامی و شرابی که او را بآن حاجت بودی بروجه قناعت بر گرفتی . و هروقت که او دربیت المقدّس شدی درختی دیدی نو رسته گفت ای درخت نام توچیست ؟ گفتی نام من فلان چیز ، گفتی تو چه کار را شائی ؟ گفتی فلان کار را بفرمودی تا ببریدندی تا برای‌آن کار ذخیره کردندی تا آن‌سال که فرمان یافت در مسجد شد درختی را دید رسته گفت یادرخت توچه درختی ونام توچیست؟ گفت خروبه گفت ترا چرا خروبه خوانند ؟ گفت برای‌آنکهٔ در رستن من خراب بیت المقدس است سلیمان عليه السلام اندیشه کرد و گفت این خبر مرگ من است که با من دادند چوتا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کردن . بفرمود تا بکندند و در دیوار بستی ازان او بنشاندند . آنگه گفت بارخدا یاچون وقت مرگ می درآید خبر مرگ من برجنیان بپوشان تا مردمان بدانند که جنیان غیب‌ندانند چوجنیان دعوی علم غیب میکردندی و کهانت ،آنگه در محراب رفت و نماز میکرد ملك الموت بیامد وجان او برداشت و او تکیه کرده برعصا . ابن‌زید گفت که سلیمان ملك الموت را پیش از آن گفته بود که چون مرا أجل نزدیك‌رسد مرا خبر ده بچندروز بیشتر چون وقت مرگ آمد ملك‌الموت بیامد و گفت یا سلیمان یك‌ساعت از عمر تو بیش نمانده او شیاطین را بخواند و گفت از برای من کوشکی کنید ازآبگینه که من در آنجا شوم مردمان را ببینم و ایشان مرا ببینند و در حجاب باشم از ایشان ، و آن حجاب منع نکند از آنکه مرا ببینند هم در این حال در این جاکه‌من ایستاده‌ام گردا گرد من و آنرا درمسازید . ایشان آنچه او خواست بکردند بیك ساعت

---

(۱) یکی از انجایهاکه یاء متکلم بر دو وجه قرائت شده است این کلمه است و در هرجا که بیکوجه قرائت کردند وجه دیگر جائز نباشد باتفاق علماء وگروهی در زمان ما که دراین‌امور بصیرت ندارند گویند هرچه در عربیت جائز است بدان قرائت توان کرد اگرچه هیچیك از قراء نخوانده باشند بنابرأی اینان هر یاء متکلم را و العیاذ بالله بدو وجه قرائت توان‌کرد رجوع به صفحه ۳۳۵ از جلد دویم این تفسیر شود .

او برپای ایستاده و نماز میکرد ملك الموت آمد و جان اوبرداشت و اوبرعصا تکیه کرده .

و روایت دیگر آن است که او قوم را گفت این ملك باین صفت که خدای تعالی مرا داد یك روز در او نیاسودم فردا میخواهم تا یکساعت بیاسایم و یك فرداصافی برمن بگذرد بی کدورت از بامداد تاشب. گفتند فرمان تراست چون دیگر روز بود در کوشك رفت ومردم را منع کرد ازآنکه در پیش او شوند ودرها بفرمود تا ببستند تاآنروز چیزی نشنود که دلتنگ شود چون در کوشك شد عصائی بدست داشت برآن عصا تکیه کرد و در مملکت خود نظاره میکرد نگاه کرد برنائی را دید در پیش او ایستاده اورا گفت السلام علیك یا سلیمان گفت و علیك السلام چگونه درین کوشك آمدی و من‌فرموده‌ام بوّاب و حجّاب را تا کس را دراینجا نگذارند تو ازمن نترسی که بی اذن من بکوشك من درآمدی گفت بدانکه من آنم که هیچ دربان و حجاب مرا منع نکند و ازهیچ پادشاه نترسم ورشوت نپذیرم ، ومن اینجا بی‌دستوری نیامدم گفت ترا که دستوری داد ؟ گفت خداوند کوشك ، سلیمان بدانست که ملك‌الموت‌است گفت همانا تو ملك الموتی ؟ گفت آری گفت بچه کار آمده‌ای گفت‌آمده‌ام تا جانت رابردارم گفت یا ملك الموت من همۀ عمر یك امروز خواسته‌ام تا صافی باشد مرا از کدورت و در او دلتنگ نشوم . ملك الموت گفت یا سلیمان تو چیزی خواسته‌ای در دنیا که خدا نیافریده است و آنروزیست چنین که تو گفتی و فرمان خدای راردّ ی‌نیست بقضای او راضی باش گفت ای والله بقضای او راضی شدم ، ملك الموت قبض روح کرد اورا برپای ایستاده و برعصا تکیه کرده ، مدتی دراز برآمد و سلیمان عليه السلام از کوشك نمی‌آمد و جن وانس هر یك بر سر آن کار بودند که سلیمان ایشان را فرموده بود و خدای تعالی درخت سنب را بفرستاد تاعصای او را سوراخ کرد عصا بشکست و سلیمان بیفتاد یك‌روز دوشیطان بایکدیگر گفتند از ما هردو که دلیرتر است که درین کوشك شود بنگرد که سلیمان چه میکند ، و خدای تعالی عادت چنان رانده بود که هرشیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیرامن اوشدی بسوختی یکی گفت ازایشان که من بروم و بنگرم وبیشتراز سوختن نخواهدبودن بکوشك در آمدآواز سلیمان نشنیداندك اندك پیش میرفت‌تا بنگرید سلیمان افتاده بود نزدیك سلیمان شد نسوخت پیشتر رفت‌بنگرید سلیمان مرده بود بیرون آمد و مردم را خبر داد از مرگ سلیمان مردم در رفتند و بدیدند و عصای سلیمان برداشتند بنگریدند درخت سنب خورده بود ندانستند که او چندگاه است تا مرده است درخت سنب را بگرفتند و بر عصا نهادند یك شبانه روزتا مقداری از آن عصابخورد آنگه بر آن حساب کردند چون بنگریدند یك سال بود تا سلیمان مرده بود و قول درست

آن است که خدای تعالی خواست تا معلوم کند خلقانرا که جنّیان در آنکه گفتند ما غیب دانیم دروغ گفتند، و سلیمان را عليه‌السلام کوشکی بود از بلور که او در آنجا شدی مردم او را دیدندی و او مردم‌را بدیدی و در آن کوشك ایستاده بود بر عصا تکیه کرده ملك‌الموت آمدو گفت یا سلیمان اجابت کن دعوت خدای را او گفت یاملك الموت مهلتی ده مرا تا مطالعه کنم احوال خود را و احوال لشکر را گفت دستوری نیست تا بآنجا رسید که گفت چندان رها کن که از پای فرو نشینم گفت دستوری نیست همچنان برپای ایستاده جانش بر گرفت واوبر عصا تکیه کرده و آن جنّیان را هر یکی را بکاری فرو داشته بودایشان آن کار میکردند ودر سلیمان مینگریستند و ندانستند که او مرده است تا یك سال برآمد بعد یك سال درخت سنبه بیامد و عصای او بسفت چون ثقل سلیمان بعصا رسید عصا بشکست و سلیمان بر روی در فتاد مردم بدانستند که سلیمان مرده است و یك سال است تا مرده است و جنّیان نمیدانستند چو اگر دانستندی در آن عذاب نماندندی، ودر مصحف عبدالله مسعود چنین است فمكثوا يدأبون له من بعد موته حولا كاملا فايقن الناس انّ الجنّ كانوايكذبونهم ولو انّهم علمواالغيب لعلموا موت سليمان ولم يلبثوا في‌العذاب سنة فذلك قوله (مادَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ) والمنسأة العصاء لانّ بها ينسى الابل اى يزجر و يؤخّر قال طرفه :

أُمُونٍ كَأَلْوَاحِ الْأَرانِ نَسَأْتُها عَلَىٰ لاحِبٍ كَأَنَّهُ ظَهْرُ بُرْجُدِ (١)

اى سقتها، وبیشتر قرّاء مهموزخواندند و أبو عمرو مدنیان بی‌همزه خواندند وهر دو لغت است و قال الشاعر في‌الهمز :

ضَرَبْنا بِمِنْسَأَةٍ وَجْهَهُ فَصارَ بِذاكَ مَهِيناً ذَلِيلا (٢)

و قال آخر في ترك الهمز :

إذا دَبَبْتَ عَلَى المِنْساةِ مِنْ كِبَرٍ فَقَدْ تَباعَدَ عَنْكَ اللَّهْوُ وَالغَزَلُ (٣)

(فَلَمَّا خَرَّ) چونسلیمان بروی درآمد (تَبَيَّنَتِ الجِنُّ) جنّیان بدانستند که اگر ایشان غیب دانستندی مدتی در عذاب ورنج وتکلیف نماندندی ومحل «أن» مع‌الفعل نصب‌است بوقوع الفعل عليه . أهل تاریخ گفتند عمر حضرت سلیمان عليه‌السلام پنجاه وسه سال بود و مدت

---

(١) در وصف ماده شتر گوید نرم رواست مانند تخته های اران (که از آن تخت روان کنند) آنرادادم بر راه راستروشن مانندپشت گلیم .

(٢) روی اورا بعصا زدم و بدین سبب خوار وذلیل شد .

(٣) چون از پیری تکیه زده برعصا راه بروی، لهو و معاشقه از تودور باشد .

ملکش چهل سال بود وبسیزده سالگی پادشاه شد وبسال چهارم ازملکش ابتداء کرد ببناء بیت المقدس قوله تبارك وتعالی :

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ
بتحقیق که‌بود مر اولاد سبارا در مسکنهایشان نشانهٔ دو بوستان از راست و چپ بخورید از روزی

رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا
پروردگارشما وشکر کنید اورا شهری‌پاکیزه‌بود وپروردگارآمرزنده‌است پس‌روی‌گردانیدندپس‌فرستادیم

عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ
بر آنها سیلی‌را ازبندی‌محکم وبدل کردیم آنهارا بدوبوستا نشان دوباغ دگر که صاحبان میوه‌های بدطعم بود و

أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۵) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي
درخت شورگز وچیزی‌ازدرخت‌سدر اندك اینست‌که پاداش دادیم‌آنهارا بآنچه‌کفران نمودند وجزا ندهیم

إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَّرْنَا
مگر ناسپاسی‌درکفر وگردانیدیم میان‌ایشان ومیان دهها که برکت‌دادیم درآن دهها ظاهر ومقدرکردیم

فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ
درآنها رفتن‌را سیرکنید در آن شبها وروزها درحالتیکه‌ایمن‌باشید پس گفتند پروردگارا دوری‌کن میان

أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ
سفرهای ما وستم‌کردند نفسهایشان را پس‌گردانیدیم آنهارا احادیث و پراکنده‌کردیم‌آنهارا پراکنده شدنی

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ
بدرستیکه دراین‌هرآینه آیتهاست‌مرهرصبرکنندهٔ شکرگزاررا وبتحقیق‌راست‌کرد براهل‌سبا دیوگمان‌خودرا

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ
پس‌پیروی‌کردند اورا مگرگروهی ازگروندگان ونبود مر اورا برایشان ازحجتی مگرآنکه بدانیم‌آنکه

يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
میگرودبآخرت‌ازآنکس‌که‌او ازآن‌درشك‌است وپروردگارتوبرهرچیزی نگهبانست بگو بخوانید آنانکه

زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰواتِ وَلا فِي الْأَرْضِ وَما لَهُمْ فِيهِما
گمان کردید از جز خدا مالك نیستند بوزن مورچه خرد درآسمانها ونه در زمین و نیست آنهارا درآندو

مِنْ شِرْكٍ وَ ما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (٢٢) وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ
هیچ شرکتی ونیست اورا ازآنها هیچ مددکاری و سود ندهد شفاعت کسی نزد او مگرآنکه رخصت داده

لَهُ حَتّٰى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ
اورا تاآنکه رفع فزع کند ازدلهایشان گویند باهم که چه چیز گفت پروردگارشما گفتند سخن راست وا و

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٢٣) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللهُ وَ إِنّا
خدای برتر بزرگواراست بگو کیست که روزی میدهد شمارا ازآسمانها وزمین بگو خدا وبدرستیکه ما

أَوْ إِيّاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٢٤) قُلْ لا تُسْئَلُونَ عَمّا أَجْرَمْنا وَ لا
یا شما هرآینه براه راستیم یا درگمراهی هویدا بگو پرسیده نشوید ازآنچه کسب کردیم ما بگناه ونشویم

نُسْئَلُ عَمّا تَعْمَلُونَ (٢٥) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنا رَبُّنا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتّاحُ
پرسیده ازآنچه میکنید بگو جمع میکند میان ما پروردگارما پس میگشاید میان ما براستی واوست گشایندهٔ

الْعَلِيمُ (٢٦) قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ كَلّا بَلْ هُوَ اللهُ الْعَزِيزُ
دانا بگو بنمائید مرا آنانکه الحاق کرده اید بخدا شریکان نه چنانست بلکه اوست خدای غالب

الْحَكِيمُ (٢٧) وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا كافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ
درست کردار ونفرستادیم ترا مگرفرستادنی عام برای مردم ومژده دهنده وبیم کننده ولکن بیشتر مردمان

لا يَعْلَمُونَ (٢٨) وَيَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٢٩) قُلْ لَكُمْ مِيعادُ
نمیدانند ومیگویند کفار کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان بگو برایٔ شماست وعدهٔ

يَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَلا تَسْتَقْدِمُونَ (٣٠) وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ
روزیکه بازپس نرود ازآنروز مقداری اندك ونه پیشی گیرند برآن وگفتند آنانکه کافرشدند هرگز نمیگرویم

بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرىٰ إِذِ الظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
باین قرآن ونه بآن کتاب که فرودآمد پیش ازآن واگربینی توچون ستمکاران را بازداشتگان نزد پروردگارآنها

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلاَ أَنْتُمْ

برميگردانند پاره‌ای آنها بسوی پاره‌ای سخن را میگویند آنانکه ضعیفان بودند مر آنانکه سرکشی کردند اگر نبودید شما

لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ

هرآینه بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه سرکشی نمودند مر آنانرا که ضعیف بودند آیا ما بازداشتیم شمارا

عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

از راه راست بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید شما گناهکاران وگفتند آنانکه بیچاره بودند مر آنانرا که

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ

سرکشی نمودند بلکه حیلهٔ شما درشب وروز که پیوسته مارا میفرمودید اینکه کافر شویم بخدا ومیگردانیم مر اورا

أَنْدَاداً وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلاَلَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ

همتایان وپنهان دارند پشیمانی‌را هنگامیکه دیدند شکنجه‌را وگردانیدیم غلهای آتشین را درگردنهای آنانکه

كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) .

کافر شدند آیا جزا داده‌شوند مگر آنچه بودند که میکردند

قوله تعالى (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ - الآية)فروة بن مسيك العطيفی روایت کرد از رسول ﷺ مردی پرسید که یا رسول الله سبأ چیست، نام مردی است یا نام زنی یا شهری یا زمینی یا کوهی یا وادئی ؟ گفت نام شهر وزمین و کوه و وادی نیست بل نام مردی است از اعراب که او را ده پسر بود شش از ایشان بیمن رفتند وچهار بشام ،أما آنانکه بیمن رفتند کنده بود واشعر وازد و مذحج وانمار وحمیر . مرد گفت انمار کیست یارسول‌الله گفت آنکه خثعم وبجیله ازوست ، واما آنچهار که بشام رفتند عامله بود وحذام ولخم وغسّان. ودر سبا صرف وترك صرف رواست وبهر دو خوانده اند . آنکه صرف کرد گفت نام مردی است بعینه ، وآنکه صرف نکرد گفت نام قبیله‌ای است، وسبب هاء منع صرف تأنیث باشد و علميّت. أبوعبیده‌این‌اختیار کرد لقوله فی‌مساکنهم برجمع، وقرّاء اختلاف کردند درین لفظ حمزه خواند ونخعی درشاذ مسکنهم بفتح کاف علی لفظ الواحد ، وکسائی وخلف خواندند و أعمش ویحیی در شاذ مسکنهم بکسر کاف علی الواحد ، وباقی قرّاء مساکنهم خواندند بألف علی الجمع(آيَةٌ) أی دلالة وعلامة (جَنَّتَانِ)خبرمبتداء محذوف‌است ، و التقدیروهی جنّتان

(عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ) أی أحديهما عن يمين الداخل والاخرى عن شماله. حق‌تعالی گفت سبا را درمساکن وجایهای ایشان آیتی بود ودلالتی ، وآن دوبستان بود یکی بر راست آن‌که در زمین ایشان شدی ودیگر برچپ او ، وگفتند آیت آن بود که در زمین ایشان هیچ چیز از موذیات نبودی از حشرات وهوام زمین از مار وکژدم وکیك وسرابیك (۱) وپشه وشپش واگر کسی برزمین ایشان رفتی ودر جامهٔ او چیزی از موذیات بودی بهواء آن‌جایگاه بمردندی ودر آن بستان‌های ایشان چندان میوه بود که اگر کسی سبدی برسر گرفتی و در زیر آن درختان بگذشتی که بآن سوی شدی سبد او پراز میوه بودی بی آنکه او بدست گرفتی (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ) واین شهر شما شهری خوش است . از جایهاست که قول درو مضمراست والتقدير « قيل لهم كلوا من رزق ربكم » گفتند ایشانرا بخورید از روزی خدایتان وشکر کنید او را (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ) خبر مبتداء محذوف است ای هذه‌بلدة طيبة او بلدتكم بلدةطيبة (وَرَبٌّ غَفُورٌ) أي‌ربكم ربٌّ‌غفور این شهرشما شهری خوش‌است وخدایتان خدائیست آمرزنده .

(فَأَعْرَضُوا) وهب گفت خدای تعالی سیزده پیغمبررا بسبا فرستاد تا ایشان را با خدای خواندند وتذکّر نعمت خدای کردند وایشان اعراض کردند وعدول وکفر آوردند و گفتند ما خدای را برخود نعمتی نمیشناسیم واگر این نعمت او کرده است بگوی تاباز گیرد از ما حق تعالی گفت (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ) ما سیل عرم بر ایشان بفرستادیم سیل آبی عظیم باشد که آنرا دفع نتوان کرد قال الشاعر :

أقبَلَ سَيْلٌ جاءَ مِنْ أَمْرِ اللهِ   يَجْرِدُ جَرْدَ الجَنَّةِ المُغِلَّةِ (۲)

ومفسّران‌درعرم خلاف کردند بعضی گفتند عرم خود نام سیل است إضافته‌إليه‌لاختلاف اللّفظين كقوله حِنْدِسِ الظُّلَمِ وقيل هو من‌باب‌قولهم‌يوم‌الجمعه‌وشهرربيع‌الاول‌وهوالصحيح وبعضی گفتند باران عظیم باشد وگفتند نام وادی است وگفتند نام آن موش بود که آن‌بند را سوراخ کرد ، و گفتند نام بندی است که آنجا کرده بودند و أعشی درین باب گفت :

فَفِي ذاكَ لِلْمُؤْتَسي أُسْوَةٌ   وَ مَأْرَبُ عَفَّى عَلَيْهِ العَرِمُ

(۱) در جای دیگر سراشك گفته بمعنی پشه کوچك چنانکه در باره هلاك نمرود در محل خود گذشت .

(۲) سیلی آمد بفرمان خدای که بستان غله آورده را برکند وخشك‌کرد

رُخامٌ بَنَتْهُ لَهُمْ حِمْيَرٌ   إذا جاءَ ماؤُهُمْ لَمْ يَرِمْ (۱)

عبدالله عباس گفت عرم نام بندی است که بلقیس کرد آنجا وسبب آن بـود که برای آب خلاف بسیار میکردند ومنازعه بود میان ایشان تا بمحاربه‌ومخاصمه‌انجامید بلقیس‌برخاست واز میان ایشان برفت وبکوشکی شد که او را بود ودر ببست و روی بایشان ننمود و ایشان برخاستند وپیش او رفتند وعذر خواستند وشفاعت کردند او را که باز آی که ما دیگر مانند آن نکنیم او برخاست وبیامد وبفرمود تا آنجا که رهگذر آن آب بود بندی کردند عظیم وآن عرم است بلغت حمیر وآن سدّی بود که او بفرمود میان دو کوه بسنگ وقیر بساختند وآنرا سه درکرد یکی از بالای دیگر ، در زیرآن برکه عظیم بکرد و آنرا دوازده راه بکرد بعدد جوبهای ایشان تا چون باران آمدی وسیل آب درپس آن‌سدمجتمع شدی آنگه دَرِ بالا بگشادندی تا آب درآن برکه آمدی چون کمترشدی درِ میان بگشادی چون کمتر شدی در زیرین بگشادی ، وآن برکه آب قسمت کردی درجویها، وبفرمود تا پشك گوسفند درآب افکندندی هرکجا آب بیشتر بودی آن پشك سریع تر برفتی ، وبفرمـود تا بـاقوام راستی آوردندی (۲) هم برین نسق این بکرد وهمچنین میبود تا آنگه که بلقیس گذشته شدومدتی براین آمد وایشان طاغی وباغی شدند چون از حد خود تعدّی کردند خدای تعالی مـوشانی بزرگ را برایشان مسلّط کرد تا بیامدند وآن سد بسفتند وسوراخ کردند تا آب درو افتاد و ویران کرد وسیل در شهرهای ایشان افتاد وزمینها وسرایهای ایشان وبستانها خراب کرد .
وهب گفت که ایشان شنیده بودند که شهر ایشان بموش ویران خواهد شدهرکجا فراخنائی بود میان فرجهٔ دوسنگ گربه ای باز بسته بودند چون وقت هلاك ایشان بود خدای تعـالی موشانی را فرستاد که گربگان از ایشان بگریختند و بایشان کارگر نبودند و ایشان مسلّط شدند وسد سوراخ کردند وسیلی عظیم خدای تعالی بفرستاد تا سدّ را بکند واز جای‌برداشت وآب درشهرها وخانهای ایشان افتاد وویران کرد . و ایشان بعضی هلاك شدند وبعضی درعالم

---

(۱) عبرتی وتسلیتی‌است شماراکه سد مارب را سیل عرم ویران کرد از سنگ بود وقبیلهٔ حمیر برای‌آنها ساخته بودند چون سیل‌آمد پایدار نماند «ولم یرم»از رام یریم است.

(۲) عبارت طبری چنین است . « فجعل بعض البعر یخرج اسرع من بعض فلم تزل تضیق تلك ـ الانهار و ترسل البعر فی‌الماء حتی خرج جمیعاً معاً فکانت تقسمه بینهم علی ذلك » . بـاید دانست این روایت ضعیف است وچون بلقیس در عرب مشهورتر بود هرچیز را نسبت باو میدادند و بنـا کننده سد یکتن نبود و خراب آن در زمان ملك حبشه بود بریمن و در معجم‌البلدان تفاصیل آن آمده است.

پراكنده شدند وپراكندن ايشان در عرب مثل شد تا هرپراكنده مستأصل را گفتند تفرقوا أيدى سبا وأيادى سبا واين در كلام واشعار ايشان بسيار است قال كثيّر :

أيادي سَبا يا عِزّ ما كُنْتُ بَعْدكُمْ فَلَمْ يَجْلُ بِالعَيْنَيْنِ بَعْدَكِ مَنظَرُ (١)

وقال آخر : « مِنْ صادِرٍ أوْ وارِدٍ أيْدي سَبا » (٢) .

وقال جرير :

الوارِدُونَ وَتَيْمٌ في ذُرى سَبَاءٍ قَدْعَضَّ أعناقَهُمْ جِلْدُالجَوامِيسِ (٣)

واشتقاق عرم از عرامة باشد واين تمرّد وعصيان بود والعارم المتمرّد الشديد و به عرام اى وقاحة

(وَبَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَليلٍ) گفت ايشانرا بدل داديم بآن دوبستان پرميوه ونعمتْ دو بستان خداوند ميوه‌ها از خمط ، و خمط اراك باشد برقول بيشتر مفسران ، و گفتند خمط هر درختى بود كه تنه دارد ، و گفتند درخت [غضا] بود ، و گفتند درختى است كه بارى تلخ دارد ، و گفتند هر نباتى تلخ را خمط خوانند . وأثل: عبدالله‌عباس گفت درخت گز باشد. و گفتند گز نباشد بـا گز ماند آنرا شوره گز گويند از درخت گز مهترباشد . قتاده گفت نوعى چـوب است و گفتند سمره است ، و گفتند درخت شمشاد است واين همه درختان بى برند « و شيء من سدر قليل » ودرآن بستانها اندكى ازسدر بود . قتاده گفت بينا(٤) كه ميديدند درختى كه هر كدام كه نيكوتر بودى چون بديدند از آن زشت تر درختى نبودى . و قوله« ذواتي أُكلِ خمطٍ» جملهٔ قرّاء بتنوين خواندنددرأُكلِ علىأنّه بدل اوصفة مگر أبوعمرو ويعقوب كه ايشان‌باضافه خواندند .

(ذٰلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا) ان جزا وپاداشت داديم ايشانرا و « ذلك » در محل نصب است بوقوع الجزاء عليه اى جزيناهم ذلك العذاب بما كفروا «مـا» مصدرى است اى بكفرهم (وَهَلْ نُجازي إلّا الكَفُورَ) وجزا دهيم مگر مردم كافر نعمت را ؟. كوفيـان خواندند نجازى بنون مضموم وزاى مكسورحملاً على قوله « جزيناهم » و باقى قرّاء يُجازى

(١) اىعزه ـ پريشان و پراكنده بودم بعد از شمـا و هيچ منظر پس از تو در ديدهٔ من جلوه نكرد عزه نام زنى‌است.

(٢) بيرون رفتند وبدرون آمدند متفرق .

(٣) آنها با قبيله تيم دربالاى شهر سبا آمدند در حالبكه پوست گاوميش‌گردن آنها را آزرده بود يعنى اسير بودند. (۴) يعنى دربين اينكه .

بیاء مضموم وفتح زای علی المجهول ، وپا داشت دهند ، وبرقراءت اوّل پاداشت دهیم الاّ کافر را، آنکه‌هم بیان نعمت شد که برایشان کرده بود گفت :

(وَجَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ القُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرًى ظاهِرَةً) گفت از میان دهها وشهرهاء ایشان وشهرهای شام که ما براو برکت کرده ایم دهها کردیم ظاهر که از این ده بآن ده نگاه کردندی بدیدندی وپیدا بودی یعنی نزدیك بیکدیگر . حسن گفت مردی بامداد از دهی بیامدی وقیلوله بدهی دیگر کردی وشام بدهی دیگر خوردی گفت زن بودی که بیامدی زنبیلی برسر نهاده ودوك بدست می‌تافتی ومیرفتی هرگه او بمقصد رسیدی زنبیل او ازمیوه پرشده بودی از یمن تا بشام همچنین بودی . عبدالله عباس گفت « قری ظاهرة » ای عربیّه یعنی از یمن تا شام شهرهای تازی زبان است . بعضی دیگر گفتند میان مدینه و شام . سعید جبیر گفت میان مأرب وشام . مجاهد گفت سروات است . وهب گفت دههای صنعا است (وَقَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ) تقدیر کردیم ایشانرا رفتن از منزل بمنزل همه آبادانی و دهها وشهرها (سِيرُوا فِيها لَيالِيَ) ای قلنا لهم ، وگفتیم ایشانرا که میروید بمراد خود در این شهرها ودهها بشبها وروزها ایمن از آفات وازبیم دشمن، صورت امر است ومراد اباحه . ایشانرا ازین حال بطر آمد وطاغی وباغی شدند وصبر نکردند برعافیت وگفتند اگر مسافت ما با ضیاع ما دورتر بودی همانا ما راآرزوی شهوت بیشتربودی عند آن گفتند :

(رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا) خدایا میان سفرهای ما دورکن و بیابانها ساده تا ما زاد و آب برگیریم چنانکه دیگرمسافران. خدای تعالی دعای ایشان باجابت مقرون کرد ، قرّاء درین آیت خلاف کردند ابن کثیر و أبوعمروخواندند «ربّنا بعّد» من التبعیدبارخدایا دور کن میان سفرهای‌ما، و یعقوب‌خواند «ربُّنا باعَدَ»برفع ربّنا برابتداء و باعد برفعل ماضی خبرا للمبتداء یعنی خدای ما دور کرد ، و قراءت از محمّد بن حنفیه روایت کردند و معنی آن باشد که این بر سبیل بطر گفتند وتنعّم یعنی در حق ما این مقدار دور است و باقی قرّاءخواندند «ربّنا باعد»امر است من المباعده (وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و برخود ظلم کردند بکفر و معصیت (فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ) ما ایشان را احدوثه ومثل کردیم و عبرتی که از ایشان بازگویند درعقوبت ونکال(وَمَزَّقْناهُمْ)ای فرّقناهم غاية التفريق وپراکندیم‌ایشانرا غایت پراکندگی و شعبی گفت اما غسّان بشام افتادند و انمار بمدینه افتادند وخزاعة بتهامه افتادند و أزد بعمّان افتادند. وقوله (كُلَّ مُمَزَّقٍ) رواست که مصدر باشد و رواست که موضع باشد چنانکه

گویند ذهبت به کلّ مذهب (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) درین آیت هاست وعلامتی و دلالتی هر صابری شاکررا و فعال وفعول هر دو بناء مبالغه‌است. مطرف بن‌عبدالله گفت «صبّار شکور» هرمؤمنی باشد که بربلاصبر کند وبر نعمت‌شاکر .

(وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) أهل کوفه «صدّق» خواندند بتشدید ذال یعنی ابلیس ظنّ خود در حق ایشان راست کرد و بایشان گمان راست برد آنجا که گفت «فبعزّتك لأغوينّهم أجمعين» و قال «ولاتجد أكثرهم شاكرين» وقال «و لاضلّنّهم و لامنّينّهم ـ الايه ـ» و باقی قرّاء خواندند «صدق» بتخفیف ای صدق علیهم فی ظنّه بهم . صادق آمد در آن ظن که بر ایشان برد و معنی یکی است (فَاتَّبَعُوهُ) ایشان پی او گرفتند و فرمان او بردند در طغیان و عصیان (إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) الاّ گروهی از مؤمنان که ایشان این نکردند و این آن گروهند که در وقت سوگند استثناء کرد ایشان را ، و گفت «الاّ عبادك منهم المخلصين».

(وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ) آنگه توهین کار شیطان را گفت اورا برایشان دستی وسلطانی و قهری نیست و در کلام محذوفی هست و التقدیر ما خلّینا بینه و بین النـاس (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) گفت اورا سلطانی نیست بر بندگان من جز آنکه من تخلیه کردم در میان اوو ایشان امتحان‌را و تشدید و تکلیف را معامله آنکس که چیزی نداند تا بدانند بامتحـان «لنعلم» تا بدانیم آنان را که بقیامت ایمان دارند از آنان که بقیامت شاك باشند ، و معنی امتحان از خدای تعالی بیان کرده شد درین کتاب چند جایگاه (وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ) و خدای تو بهمه چیزی نگهبان است و عالم‌بهمه چیزها. وبیان آیه‌قوله تعالی حکایة عنه «وقال الشيطان لمّا قضي الأمر إنّ الله وعدكم وعدالحق ووعدتكم فأخلفتكم و ماكان لي عليكم من سلطان إلاّ أن دعوتكم ـ الاية»

حسن بصری گفت والله که ایشان را تیغی و عصائی نزد إلاّ بأماني و غرور و إغراء و إغواء آنگه گفت :

(قُلْ) بگوای محمّد این‌کافران را (ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخوانید آنان را که دعوی کردید که ایشان خدایانند و معبودان بدون خدای‌عزّوجل. صیغهٔ امراست و مراد تهکّم و معنی زجر و نهی ، و در کلام محذوفی هست و هو فانّهم لایملکون أولتعلموا أنّهم لایملکون چو بی این‌تقدیر معنی مستقیم نشود ، و مفعول زعمتم هردو محذوفند والتقدیر و زعمتموهم آلهة من دون‌الله (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) تا

بدانید که ایشان بمثقال‌ذرّه‌ای‌چند آن مقدار که‌مورچهٔ خرد باشد بوزن او در آسمان و زمین مالك نه‌اند و قادر نه‌اند برخیری و شرّی و نفعی وضرّی (وَما لَهُمْ فِيهِما مِنْ شِرْكٍ) و ایشان را باخدای جل‌جلاله در خلق آسمان و زمین شرکتی نیست و انبازی‌نه (وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) و خدای تعالی را از ایشان یاری وظهیری و عونی نیست و آنکه بدین صفت‌باشد خدائیرا نشاید و معبودی را نشاید . و این‌سه«مِن» که در آیت است ، اول وآخر زیادت است لتأكيد النفي ، و میانی أعني «منهم» برای تبیین است .

(وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ) آنکه حق تعالی دراین آیه قطع طمع آنان کرد که گفتند « هؤلاء شفعآؤنا عندالله » اینان شفیعان ماااند بنزدیك خدای تعالی. گفت خدای تعالی شفاعت سود ندارد از مشرکان بنزدیك خدای تعالی (إِلّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) الاّ آن کس را که دستوری‌دهند درشفاعت کردن پس مشفع آن باشد که بدستوری‌او شفاعت کند. أبوعمرو وحمزه و کسائی وأعمش‌خواندند«اذن »بضمّ الهمزه علی اللفظ‌المجهول . وراویان عاصم مختلف‌اند ، از او هر دو روایت کردند ، و باقی قرّاء اذن خواندند علی‌اضافة الفعل إلی الله تعالی یعنی‌الاّ آن کس را که خدای تعالی دستوری دهد (حَتّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) ابن عامر و یعقوب خواندند فزّع بفتح فاء وزای من التفزیع علی الفعل المستقیم اسناداً الی الله تعالی ،و باقی‌قرّاء فُزّع علی الفعل المجهول، تا آنکه که خدای تعالی ترس ازدل ایشان ببرد و معنی یکی است چو فعل خدای تعالی بصورت مالم یسمّ‌فاعله در قرآن بسیار است و منه قوله« علّمنا منطق الطير » و حسن بصری خواند درشاذ« حتی إذا فرغ‌عن‌قلوبهم» من‌الفراغ تا آنکه که ترس از دل ایشان‌ببرد و دل ایشان فارغ کند از خوف ، و تفزیع لفظی است از باب أضداد هم‌آن باشد که بترساند و هم آنکه ترس ببرد جز آنکه ترس ببردن باعن مستعمل بود یقال‌فزّعته إذا أفزعته وفزّعته‌عنه إذا کشفت عنه الفزع . مفسّران خلاف کردند در آن که این کنایت راجع با کیست و موصوف باین صفت کیست. بعضی مفسّران گفتند فرشتگان . آنکه در سبب ترس ایشان خلاف کردند بعضی گفتند ترس ایشان از غشیتی باشد که بایشان رسد عند آنکه کلام خدای شنوند .

مسروق گفت از عبدالله مسعود که او گفت چون خدای تعالی وحی کند از وحی اوو کلام او صلصله‌ای و آوازی‌شنوند چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش شوند و بروی در آیند بسجده چون جبرئیل را بینند بااو بدانند که‌آواز

وحی بود ترس از دل ایشان ساکن شود گویند یك بیك (ماذا قالَ رَبُّکُمْ) خدای شما چه گفت (قالوا الحَقّ) گویند حق گفت ، و عبدالله مسعود این خبر روایت کرد مرفوع برسول صلّی‌الله علیه و آله وسلّم که او گفت چون خدای‌تعالی بوحی سخنی فرماید أهل آسمان ازوحی او صلصله‌ای شنوند چون آواز زنجیر گران که برسنگ بکشند، بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل را بینند با او بدانند که آواز وحی بود ترس ازدل ایشان ساکن شود گویند یاجبرئیل « ماذا قال ربّکم » جبرئیل گوید: الحقّ، أهل آسمان بیکبار آواز دهند و گویند الحقّ الحقّ و مصداق این قول حدیث أبوهریره است که روایت کرد از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که او گفت چون خدای تعالی قضائی فرماید در آسمان فرشتگان پرها بر هم‌زنند بمانند آواز زنجیر بر سنگ سخت اهل آسمان بترسند آنگه ساکن شوند گویند « ماذا قال ربّکم » جواب دهند یکدیگر را و گویند الحقّ الحقّ . نواس بن سمعان روایت کرد از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که خدای چون وحی کند بجبرئیل در کاری و پیغامی رجفه‌ای و لرزه‌ای و زلزله‌ای در آسمان افتد که اهل آسمان ترسند و بیهوش شوند و بسجده در افتند چون جبرئیل بر ایشان گذر کند بدانند که از سبب وحی بوده است آن‌رجفه. جبرئیل را گویند ماذا قال ربّنا او گوید الحق ایشان نیز گویند الحق پس‌جبرئیل بزمین آید ووحی را بگذارد . و حارث‌بن هشام گفت از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم که وحی بتو چون آید گفت أحیانی بمانند صلصلهٔ جرس و مرا ازآن خوفی‌باشد، و اوقاتی برصورت مردی بیاید و با من سخن گوید این برمن آسان‌تر باشد از آن .بعضی دیگر گفتند ترس ایشان ازقیام ساعت‌باشد. کلبی گفت میان عیسی علیه‌السلام ورسول‌مامصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله فترتی دراز بود مدّت پانصد و پنجاه سال خدای تعالی در اوپیغمبری نفرستاد ووحی از آسمان بزمین نیامد چون خدای تعالی رسول ما صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستاد أهل آسمان آن آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است بیفتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل با ایشان میگذشت سر برمیداشتند و خوف ایشان ساکت شده بودی‌میگفتند با یکدیگرماذاقال ربّکم؟ جواب میدادند یکدیگررا « الحقّ و هوالعليُّ الکبیر » ضحاك گفت چون فرشتگان‌معقّبات بزمین آیند انحدار ایشانرا آوازی باشد مخوف آن فرشتگان که فرود ایشان باشند بترسند پندارند که قیامت است‌چون بدانند که قیامت نیست ترس از ایشان بشود و این تنبیهی است از خدای تعالی مشرکانرا و تکذیبی از او قول ایشان را . و آنگه گفت فرشتگان با قربت و منزلت ایشان و صلابت‌خلقت ایشان ازپیش وحی خدای تعالی چنین ضعیف و ذلیلند و ایشانرا شفاعت نباشد مگر بدستوری

و چون دستوری دهند ایشان را ایشان از وحی و کلام خدای تعالی چنین ترسند و چنین مقاله گویند ، آنگه بتان شما را با آنکه جمادی بی خیر و شرّند و بی نفع و بی ضرّند ایشانرا شفاعت کی باشد . بعضی دیگر گفتند مراد مشرکانند که عند نزول مرگ و فرشتگان بایشان بترسند آنگه‌خدای ترس ازدل ایشان‌برداردااقامهٔحجةرا تاآنچه بینند میدانندفرشتگان‌ایشانرا گویند «ماذاقال‌ربّکم»ایشان گویند«الحق » اقرار دهندآنگه‌که ایشان را اقرارسود نداردچو وقت إلجاء باشد و دلیل این تأویل آن است که در آخر سوره گفت « ولوتری إذ فزعوا فلا فوت ـ الایة » واین قول‌حسن است وابن زید واین قولی است قریب(وَهُوَ العَلِيُّ الکَبِیرُ) واوخدائی است عالی ومتعالی وبزرگوار. آنگه گفت یامحمّد :

(قُلْ)بگواین مشرکان را برسبیل تنبیه(مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ‌السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ) که روزی میدهد شما را ازآسمانهاو زمین از آسمان باران و از زمین‌بنبات؟آنگه گفت هم تو جواب ده (قُلِ‌اللهُ) و بگوی که خدای روزی میدهد چو ایشان درین‌خلاف نخواهند کردن آنگه گفت (وَإِنّا أَوْ إِیّاکُمْ لَعَلیٰ هُدًی أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِینٍ) آنگه گفت‌برسبیل‌محاجّه و طریق مناظره که احوال ما وشما ازدو بیرون نیست یامایا شما برضلالیم ویامایاشما برهدی و راه راستیم چو ممکن نیست که با این دو قول مناقض‌منافی، هردو برحق باشیم یا هردو بر باطل ازطریق نظر، و در اینجا شکی نبود نه از خدای ونه از رسول ، و این چنان باشد که یکی از ماباکسی خصومت کند واو عالم باشد و متیقّن بآنکه او برحق است و بردعوی‌صادق آنگه گوید أحدنا کاذب از ما یکی دروغ میگوید آخرهردوقول راست نتواند بودن و غرض آنکه دروغ زن توئی چو هردو را معلوم باشد واز اینجا گوید میان من و تو لعنت بر دروغ زن باد، واین همچنان است که ابوالاسود الدّئلی گفت در مدح أهل‌البیت علیهم‌الصّلوة والسلام بابنی قشیر چون ایشان‌اورا ملامت کردند بردوستی أهل بیت :

یَقُولُ الأَرْذَلُونَ بَنُو قُشَیرٍ — طِوالَ الدَّهرِ لاٰ تَنْسیٰ عَلِیّاً
أُحِبُّ مُحَمَّداً حُبّاً شَدِیداً — وَعَبّاساً وَحَمْزَةَ وَالوَصِیّا
بَنُو عَمِّ النَّبِيِّ وَأَقرَبُوهُ — أَحَبُّ النّاسِ کُلِّهِمْ إِلَیّا
فَإِنْ یَکُ حُبُّهُمْ رُشْداً أُصِبْهُ — وَلَسْتُ بِمُخْطِيءٍ إِنْ کانَ غَیّاً (۱)

(۱) مردم فرومایه بنوقشیر گویند روزگار دراز است که علی را فراموش نمیکنی. من محمد را سخت دوست میدارم وعباس و حمزه و وصی پیغمبر را. عموزادگان پیغمبر ونزدیکان او محبوبترین مردمند نزدمن، پس اگردوستی‌ایشان حق استمن حق‌را دریافتم واگرخلاف حق استمن خطانکرده‌ام .

و او معروف است بحاضر جوابی گفتند چون این بیتها بگفت بنو قشیر گفتند او را نراك قدشككت في دينك او گفت افترون الله في شك حيث قال : « وانّا او إيّاكم لعلى هدىً أوفي ضلال مبين » و او در همسایگی بنوقشیر فرود آمده بود وایشان مجبّره بودند و او عدلی بشب سنگ باو می‌انداختند او گفت ایشان را شرم ندارید که بشب سنگ می‌اندازید برای من؟ گفتند ما رميناك بل الله رماك ماتراسنگ نمی‌اندازیم خدای می‌اندازد . گفت دروغ بر خدای منهید چو اگر او انداختی خطا نرفتی « لو أنّ الله رماني لما أخطأني » مفحم شدند . بعضی دیگر گفتند « او » بمعنی واواست هر دو جای و کلام بر تمیز و تفصیل و تقدیر آنکه و إنّا لعلى هدىً و إيّاكم في ضلال مبين مابراه راستیم وشما بر ضلال چو عرب را عادت بود که دو چیز مختلف درهم آرند وبیك جای بگویند که دانند که مخاطب هر یك بجای خود بداند نهادن مثل قوله «ومن آياته أن جعل لكم الليل والنّهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله» «فالسّكون في الليل و ابتغاء الرّزق في النّهار و «أو» بمعنی واو درقرآن و اشعار هست في قوله « ثمّ قست قلوبهم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشدّ قسوه» قيل أراد وأشدّ قسوة على أحد التأويلات وقوله « إلى مأة ألف أو يزيدون » معناه ويزيدون وچنانکه جرير گفت :

أَثَعْلَبَةَ الفَوارِسِ أَوْ رِياحاً　　عَدَلْتَ بِهِمْ طُهَيَّةَ وَالخِشابا (١)

أراد ورياحاً. وجهی دیگر در آیت آن است که علی تكرار المبتداء و الخبر باشد والتقدير وإنا أو إيّاكم لعلى هدىً وإنّا او إيّاكم لفي ضلال مبين. آنکه یکی بیفکند لدلالة الثابت عليه و براین قول «او» در خبر بمعنی واو باشد و در قول اوّل هر دو جای «او» بمعنی واو باشد و مثاله في الكلام إنّ زيداً أو عمراً قائم إنّ زيداً أو عمراً قاعد واین اختیار زجّاج است . اگر گویند چرا هدی بعلی گفت وضلال بافی؟ گوئیم برای آنکه مرد مهتدی مستعلی بود برهدی وضال منغمس بود درضلال .

(قُلْ لا تُسْئَلُونَ عَمّا أَجْرَمْنا) آنکه گفت بگوای محمّد که خدای من عادل است کس بگناه کس نگیرد ،وحساب کسی ازدیگری نخواهد «لاتسئلون عما أجرمنا» شمارا ازجرم وگناه مانپرسند ونه‌نیز ماراازگناه شما نخواهند پرسید .

(قُلْ) بگوای محمّد (يَجْمَعُ بَيْنَنا رَبُّنا) خدای ما جلّ جلاله فردای قیامت میان ما وشما جمع کند آنگه حکم کند میان ما (وَهُوَ الْفَتّاحُ الْعَلِيمُ) واوحاکمی است دانا والفتاحة الحكم

---

(١) از قصیده‌ایست که درهجای راعی گفته است و دوقبیله طهیه و خشاب را ذم و ثعلبه و ریاح یا رباح را مدح کرده گوید آیا ثعلبه را با آن همه سواران یا ریاح را برابربا طهیه وخشاب میداری.

والفتّاح الحاكم ،وحاكمرا برای‌آن فتّاح گویند که کار گشای باشد .

(قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ) بگو ای محمد که با من نمای آنان را که شما إلحاق کردید ایشان را بخدای و شرکت بخدای جلّ جلاله ، و نصب شرکاء برحال باشد از مفعول به یعنی بامن نمای آنچه ایشان کرده‌اند یا آفریده‌اند که بآن مستحق عبادت شدند از شما یاآن نعمت که برشما کرده‌اند و مثله قوله « أروني ماذا خلقوامن الأرض أم لهم شرك» آنکه گفت (كَلَّا)حاشا و کلاّ کلمهٔ ردع و زجر است و گفتند معناه وحقّاً (بَلْ هُوَ اللهُ العَزِيزُ الحَكِيمُ) اوخدای است عزیز وحکیم .آنکه گفت:

(وَما أَرْسَلْناكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) حق تعالی گفت و ما نفرستادیم ترا ای محمد الاّ منع کننده و بازدارنده مردمان را بنهی ووعظ و زجر از حدّ وتأدیب وتعزیر. وهاء برای مبالغت آورد کقولهم علاّمة و نسّابة و این قول بظاهر آیت لایق‌تر است. و قولی دیگر آنکه « وماأرسلناك إلاّ كافّة للناس » أي عامّة . ماترا بمردم نفرستادیم الاّ عام وجمله بعرب وعجم وهند و روم و ترك وجمله آدمیان واصل کلمه از کفّ است و هوالمنع و این کنایة باشد ازعموم و اجتماع برای آنکه إذا اجتمعوا كفّ بعضهم بعضاً فما منهم إلاّ كافّة مانعة لصاحبه . عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که گفت مرا پنج چیز دادند و باین فخر آرم : یکی آنکه مرا بسیاه و سفید فرستادند ، دوم آنکه زمین را بطهور و مسجد من کردند تا از خاکش تیمّم کنم ، و هر کجا خواهم نماز کنم ، و غنیمت مرا حلال کردند وپیش از من حلال نبود کسی را، ومرا بترس یاری دادند تاترس من یکماهه راه میرود ازپیش من ، ومرا شفاعت دادند ومن آنرا ذخیره کرده‌ام برای گناه‌کاران امّت من و شفاعت من برسد إن شاء الله بهر بنده‌ای که بخدای شرك نیاورده باشد(وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند ازآنکه اندیشه نمیکنند .

(وَيَقُولُونَ)میگویند یعنی کافران ومنکران بعث ونشور(مَتىٰ هٰذَا الوَعْدُ) این وعدهٔ قیامت کی‌خواهد بوداگرچنانکه راست میگویند .

(قُلْ) بگـو ای محمد (لَكُمْ مِيعادُ يَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَلا تَسْتَقْدِمُونَ) که شمارا میعاد روزی خواهد بود که شمااازآن هیچ تقدیم و تأخیر نکنند یکساعت نه‌فرا پیش دارند ونه‌بازپس برند .

(وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا القُرْآنِ) آنکه حکایت قول کافران کرد

که ایشان گفتند ما ایمان نیاریم باین قرآن و نه بآن کتابها که‌پیش ازین فرستاده‌اند از توراة و انجیل و زبور و صحف ، و این مشرکان عرب بودند که ایشان بهیچ پیغمبری ایمان نداشتند آنگه حال ایشان در مآلشان باز گفت گفت یا محمد اگر تو بینی آنکه این ظالمان وکافران را که بعضی ببعضی میگویند ، و سخن بـا یکدیگر ردمیکنند، و سئوال و جواب‌میکنند: (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مستضعفان گویند واتباع واراذل‌مستکبران را ورؤساء را(لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) اگر نه شمابودید ماؤمن بود مانی الآن‌است که شمامارا إغراء وإغواء کردید وازراه ببردید .

مستکبران گویند مستضعفان را (أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ) ما باز داشتیم شما را ازراه راست و ایمان چون هدی وبیان بشما آمد ؟ (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ) بل گناه‌کاران شما بودید .

مستضعفان جواب دهند و گویند (بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بل ما را آن گمراه کرد که کردید از مکر در شب و روز و دعوت با کفر و إضلال، وإضافت مکر کرد با شب و روز برسبیل توسّع و این را ظرف متّسع فیه‌خوانند من باب قولهم‌لیل قائم ونهار صائم ، ومثله قول الشاعر :

« یاسارِقَ اللَّيْلَةِ أهلَ الدّار(١)» وقال آخر : «وَنِمْتَ وَمَا لَيْلُ المَطِيّ بنائِمِ (٢)»

المعنى بل مکر کم باللّیل والنهار(إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ)چون میفرمودید مارا که کافر شویم بخدای تعالی (وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً) واورا أمثال و همتایان بداریم و این همه بدعوة و إغراء و إغواء شمـا بود (وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ)و پشیمانی اظهار کنند چون عذاب بینند در وقتی که ایشان را پشیمانی سودندارد و گفتند«أسرّوا »أی کتموا، وپشیمانی بازپوشند چون عذاب بینند وکلمه أسرّ از اضداد است یقال أسرّ إذا أظهر، و أسرّ إذا کتم (وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا) و ماغلها و بندها در گردن کافران کنیم از اتباع و متبوعان ، آنگه گفت (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) استفهام است و معنی تقریر و تقریع یعنی ایشانراجزاء خواهند دادن‌الاّ بآنچه کردند؟ یعنی آنچه برایشان آیداز کردهای ایشان باشد .

---

(١) ایکه شبانه از اهل خانه سرقت‌کردی .

(٢) تو خوابیدی اما شب شتران‌راخواب نبود .

قوله تبارك و تعـالی :

وَما أَرْسَلْنا في قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ
ونفرستادیم درهیچ دهی ازبیم‌کننده مگراینکه‌گفتند منعمان آن دیه که ما بآنچه فرستاده شدید بآن

كافِرُونَ(۳٤) وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَأَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ(۳٥) قُلْ إِنَّ
کافرانیم و گفتندکه ما بیشتریم ازمال و اولاد ونیستیم ما بعذاب شدگان بگوبدرستیکه

رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشآءُ وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لايَعْلَمُونَ(۳٦) وَ ما
پروردگارمن پهن‌میکند روزی‌را برای‌هرکه‌خواهد وتنگ میکند ولیکن بیشترمردم نمیدانند ونیست

أَمْوالُكُمْ وَلاَ أَوْلادُكُمْ بِالَّتي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلّا مَنْ آمَنَ وَ
مالهای شما و نه اولاد شما بآنچیزی‌که نزدیك‌کند شمارا نزد ما نزدیك‌کردنی مگرآنکه ایمان آورد و

عَمِلَ صالِحاً فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزآءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ(۳۷)
کرد کارشایسته پس‌آنها مرایشانراست پاداش زیاده بجهت‌آنچه‌کردند وآنها درغرفه‌های‌بهشت ایمنند

وَالَّذينَ يَسْعَوْنَ في آياتِنا مُعاجِزينَ أُولٰئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ(۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي
وآنانکه سعی‌میکنند درآیات‌ما عاجزکنندگانندآنها درعذاب‌حاضرشدگانند بگوبدرستیکه‌پروردگارمن

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ
پهن میکند روزی‌را برای‌هرکه‌خواهد ازبندگان خود وتنگ میکند اورا وآنچه نفقه‌کنید از چیزی پس او

يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرّازِقينَ(۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَميعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰئِكَةِ
عوض میدهد اورا واوبهتر روزی‌دهندگانست وروزیکه محشورشوند ایشان همگی پس‌میگوید مرفرشتگان‌را

أَهٰؤُلآءِ إِيّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ(٤۰) قالُوا سُبْحانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كانُوا
آیا اینگروه شمارا بودندکه میپرستیدند گفتند ملائکه پاکی‌تو توئی‌خداوندما ازجز ایشان بلکه‌بودند

يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ(٤۱) فَالْيَوْمَ لايَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
که میپرستیدند دیوان‌را بیشترایشان بایشان گروندگانند پس‌امروزمالك‌نمیشودپاره‌ای‌ازشمامرپاره‌ای‌را

نَفْعاً وَلاضَرّاً وَنَقُولُ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ(٤۲)
سودی ونه‌ضرری‌را وگوئیم‌ما مرآنان‌راکه ستم‌کردند بچشید شکنجهٔ آتش‌راکه‌بودید بآن‌تکذیب‌میکردید

وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هٰذا إِلّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ
وچون خوانده شود بر ایشان آیات ما که روشن است گویند نیست محمد مگر مردی که میخواهد اینکه بازدارد شمارا

عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ وَ قالُوا ما هٰذا إِلّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
از آنچه که بودند میپرستیدند پدران شما وگفتند نیست این کلام مگر دروغی که بربافته وگفتند آنانکه کافرشدند

لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هٰذا إِلّا سِحْرٌ مُبِينٌ (٤٣) وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ
مرحق را چون آمد ایشانرا که نیست این مگر جادوئی هویدا ونداديم ما ایشانرا ازکتابهای فرستاده که

يَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (٤٤) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
درس میخوانند آنرا ونفرستادیم بسوی ایشان پیش از تو هیچ بیم کننده وتکذیب نمودند آنانکه پیش از ایشان بودند

وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (٤٥)
ونرسیدند اهل مکه بده یك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب نمودند پیمبران مرا پس چگونه بود انکار من

قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنىٰ وَ فُرادىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما
بگو جز این نیست که پند میدهم شمارا بیك کلمه اینکه برخیزید برای خدا دو دو و یك یك پس تفکر کنید نیست

بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَدِيدٍ (٤٦) قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ
بمصاحب شما هیچ دیوانگی نیست او مگر بیم کننده برای شما پیش از وقوع شکنجهٔ سخت بگو نمیخواهم از شما

مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلّا عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٤٧) قُلْ إِنَّ
هیچ مزدی پس او مر شماراست نیست مزد من مگر برخدا و او بر هرچیزی گواه است بگو بدرستیکه

رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلّامُ الْغُيُوبِ (٤٨) قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ (٤٩)
پروردگار من می اندازد براستی دانای غیبهاست بگو آمد سخن راست و نمیآفریند باطل و نه بازگردانیده شود

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي إِلَيَّ
بگو اگر گمراه شدم پس جز این نیست که گمراه شدم برخودم واگر براه راست روم پس بآنچه وحی کرده بمن

رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (٥٠) وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ
پروردگارم او شنوندهٔ نزدیکست واگر بینی کفاررا چون فزع کنند پس نیست فوتی وگرفته شوند از

مَكانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۲)
جایگاه نزدیك وگفتند بگرویم بمحمد وازکجا باشدآنهارا فراگرفتن ایمان از جایگاه دور

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ
وبتحقیق کافر شدند بمحمد ازپیش ومیافکنندبه پنهان از جایگاه دور وجدا کرده شود میان آنها

وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ (۵۴) كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ★
ومیان آنچه آرزو دارند چنانکه کرده‌شد باتباع‌ایشان‌ازپیش بدرستیکه آنهابودند درشکی تهمت‌زده‌شده .

قوله تعالی (وَما أَرْسَلْنا فِي قَرْيَةٍ) حق‌تعالی‌برای‌تسلّی رسول ﷺ گفت این‌تکذیب امّت ترا نه‌کاری است که بسر تو آمده است بل ما هیچ پیغمبر را نفرستادیم بهیچ شهری و دهی و الاّ مترفان و متنعّمان آن جایگـاه گفتند ما کافریم بآنچه شمارا بآن فرستاده‌انداز کتاب و شریعت و معجزه و بیّنه وعبادت، وهیچ قبول نکردند وبهمه کفرآوردندوحجّت‌وعلّت این آوردند که گفتند .

(نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَأَوْلاداً) ما بیشتریم بمال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ما بیشتر است از پیغمبران و مارا عذاب‌نکند خدای تعالی چه آن خدائی که ما را سزای آن‌دید که اینجا نعمت دهد نیز آنجا اگر حق است این گفتار شما هم عذاب نکند مـارا، گمان‌برند که آن نعمت برای منزلت ایشان است ندانستند که « إنّما نملي لهم ليزدادوا إثمـاً و لهم عذاب مهين » .

(قُلْ إِنَّ رَبِّي) بگوای‌محمّد که خدای تعالی روزی بگسترد برای‌آنکه خواهد وتنگ کند برای آنکه خواهد . و احوال اینجا از درویشی و توانگری دلیل‌مثل آن نکند درمنقلب و مآل، بل‌اگر برعکس حمل کنند أولیتر باشد علی أکثر الأحوال . آنکه گفت (وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ) امّا بیشترینه مردم آنند که نمیدانند زیراکه‌نظر نمیکنند .

(وَما أَمْوالُكُمْ وَلا أَوْلادُكُمْ) گفت مال های‌شما و فرزندان شما از آن نیست که شما را بخدای نزدیك کند ، و انّما شما را بخدای نزدیك ایمان و عمل صالح گرداند و قوله (إِلّا مَنْ آمَنَ) استثناء منقطع است بمعنی لکن یعنی آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند از طاعات و عبادات (فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ) ایشان را پاداشت و جزاء آن

عمل برضعف ودوچندان باشد که‌توقّع کنندیا برضعف عمل‌ایشان باشد وایشان درغرفهای بهشت ایمن باشند .

(وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) و آنانکه سعی کنند بر سبیل فساد درآیات ما و ابطال حجّت ما . معاجزين قيل معاونين وقيل معاندين گفتند در آن حال که با یکدیگر باشند ، و گفتند در آن حال که معاند باشند . و گفتند گمان‌بردند که از قبضهٔ قدرت مابروند و ازما فایت شوند ، و گفتند گمان بردند که ما را عاجز توانند کردن . و نصب او برحال است از فاعل(أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) ایشان درعذاب‌حاضر کرده‌باشندیعنی ازعقاب نه‌بجهند وایشانرا حاضر کنندددوزخ که جای عذاب است .

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ) بگو ای محمّد که خدای من روزی فراخ کند بر آنکه‌اوخواهد ازبندگانش ،و تنگ کند برآنکه‌خواهد (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ) و هرچه نفقه کنید از هرچیز که باشدخدای تعالی عوض باز دهد . سعید جبیر گفت مادام تا بحدّ إسراف نباشد ، و کلبی گفت صدقه خواست (فَهُوَ يُخْلِفُهُ) یا دردنیا عوضش بازدهد یا در قیامت و«ما»جزائی است برای آنکه«فاء» در جواب او بیامد که از حق جزاء شرط آن است که چون جمله بـاشد فاءباأو بود . أبوهريره روايت كرد ازرسول ﷺ گفت خدای‌جلّ جلاله گفت « عبدي أنفق اُنفق عليك » بندهٔ من نفقه کن درراه من تـا برتو نفقه کنم ورسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت‌هیچ روز آفتاب برنیاید والاّ پهلوی او دو فرشته باشند کهمیگویند « اللّهمّ عجّل لمنفق خلفاً و لممسك تلفاً » بار خدا یا تعجیل کن هر نفقه کننده را عوض و هرنگاه دارنده را هلاك . و انس مالك روايت كرد از رسول ﷺ گفت فرشته‌ای هست که ندا میکنند هر شب «لدوا للموت » بزائید برای مرگ و دیگری میگوید « و ابنوا للخراب» بنا کنید برای خراب ، و دیگری ندا میکند « هب للمنفق خلفاً » نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگویدنگاه دارنده را تلف ده ، و دیگری‌ندا میکند کاشکی‌مردم دنیارا نیافریدندی و دیگری میگوید چون بیافریدند ایشان را کاشکی تا بدانندی که ایشانرا چرا آفریدند .

و درخبر است که یك روز عمرخطاب علیهما یستحق صهیب را گفت تو خود هیچ باز نمیگیری او گفت چگونه امساك کنم که خدای تعالی میفرماید « وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه »جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت « كلّ معروف صدقةوما و قي‌به المرءعرضد كتب له به صدقة و ما أنفق المؤمن من نفقة فعلى‌الله خلفها ضامناً إلاّ ما كان من نفقة في‌بنيان

أو معصية » گفت هر معروفی وصلتی صدقه باشد و هرچه مردبآن عرض خود صیانت کند اورا بآن صدقه‌بنویسند وهر نفقه که کند خدای تعالی‌ضمان کند که عوض باز دهد الاّ آنچه در بنیانی بدهد یادرمعصیتی.مجاهد گفت‌نباید تاازمکان این آیت‌مرداسراف کند در نفقه‌و اقتصادرها کند که روزیها بخشیده است و باشد که رزق او اندك بود وآنچه دارد تلف کند یا در چیزی خرج کند پس درویش بماند تا بمردن وانّما مراد اقتصاد است . وأبوأمامه گفت نباید تا شمابتأویل این‌آیت‌إسراف کنید که‌من‌ازرسول‌ﷺ شنیدم والاّ گوشهاام کر باد که گفت «إیّاکم والسّرف في المال و النفقة و عليکم بالاقتصـاد فما افتقر قوم قطّ اقتصدوا » گفت دور باشید از اسراف در مال و نفقه وبرشماباد که میانه کار نگاه دارید که هیچ کس درویش نشد که اقتصاد کرد و قال ﷺ « ماعال من اقتصد » درویش نشود هر که اقتصاد کند ، وهمچنین گفت ﷺ «من رفق المرء رفقه في المعيشة» (وَهُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ) واوبهترین روزی دهند گانست برای آنکه سلطان را رازق خوانند و مرد عیال دار رارازق . يقال رزق السلطان الجند وفلان يرزق‌عياله. آنگه گفت این حال ما نگفته نخواهد ماند و این حواله که کردند که « الملائكة بنات‌الله » این‌را بازخواست‌خواهدبودن گفت:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً) یاد کن ای محمّد آن روز که ما حشر کنیم این کافران را (ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ) آنگه گوئیم فرشتگان رااینان شما رامی‌پرستیدند ؟ واین برای‌آن گوید که ایشان گمان بردند که فرشتگان بقول ومذهب ایشان راضی‌اند .

(قالُوا سُبْحانَكَ) گویندمنزّهی توبارخدایا (أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ)توخداوند مائی بدون ایشان تولاّی ما به‌تواست نه بایشان (بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ) بل ایشـان جنّیان را می‌پرستیدند و طاعت شیطان میداشتند در آنچه فرمودی ایشان را و بیشترینۀ ایشان با إبلیس و لشکر او ایمان‌داشتند . و قتاده گفت این استفهام تقریر است چنانکه گفت عیسی علیه‌السلام را « ءأنت قلت للناس‌اتّخذوني و أمّي إلهين من دون‌الله »آنگه گفت فردای‌قیامت ایشان را گویند :

(فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلا ضَرّاً) امروز هیچ کس را از شما قوه و قدرت آن نبـاشد که بهری بهری را زیان و سودرسـانند چه دستهای‌همه کنندگان از کارفرو مانده‌بود. کس را حکمی نباشدوتصرفی‌نبود وکاری نرود (وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) و گوئیم ما کافران را که بکفر وشرك برخود ظلم کرده باشند بچشید عذاب دوزخ که دروغ

میداشتید آن را .

(وَإِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ) چون آیاتما براین‌کافران خوانند ازاین کتاب قرآن آیات روشن . ونصب بیّنات برحال است ازمفعول (قالوا) گویندااین‌کافران (ما هٰذا) نیست این مرد- اشارت به‌رسول‌است- الاّ مردی که میخواهد که شما را برگرداند از آنچه پدران شما پرستیده‌اند ، ونیز گفتند (ما هٰذا إِلاّ إِفْكٌ مُفْتَرًى) نیست این قرآن الاّ دروغی فرو بافته (وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وکافران گفتند آنگه که حق با ایشان آمد (إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ) نیست این حدیث مگر جادوئی ظاهر .

(وَما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها) وما ندادیم ایشان را کتاب هائی که درس کنند تا گویند ما این کتاب از خود میگوئیم وپیش از تو پیغمبری نفرستادیم که گویند آن پیغمبر خبرداد باین محالات و اعتقادات فاسده .

(وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) وپیش ازایشان‌کافران ومکذّبان بوده‌اند که‌پیغمبران خود را بدروغ داشتند (وَما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ) و اینان بعشر آن نرسیدند ازعمر ومال و تمکین که ایشان رسیدند یعنی کافران عهد رسول ﷺ بده یك آن نرسید که قوم پیشین ازقوّت و تمکین ازعاد وثمود. ومعشار لغتي است درعشر (فَكَذَّبُوا رُسُلِي) پیغمبران مرا بدروغ داشتند . آنگه گفت (فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ) گفت چگونه بود نکیر وانکارمن برایشان در دنیا و تغییر من نعمت را برایشان و عقوبت من ایشان را بعذاب استیصال این نکیر خداست در دنیا ، و کلمه مخصوص است علی حذف یاء الاضافه والاصل « نکیری » الاّ آن است که چون یاء بیفکند بکسره اکتفا کرد از یاء لمکان رأس الاية، و مانند این در قرآن بسیار است در سوره صاد و در سورةالقمر ودیگر جایها .

(قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ) آنگه گفت بگو ای محمد این کافران را که من‌شمارا پند میدهم بیك خصلت ووصایت میکنم شما را بیك خصلت و آن خصلت آن است که ازپی‌آن بگفت (أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ) که بر خیزید برای خدا و إیفاء رضای او . مراد نه قیام است به پای مراد اقبال و اجتهاد است کقولهم فلان‌قائم بالأمر. (مَثْنىٰ وَفُرادىٰ) دودو ویك‌یك (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) آنگه تفکّر کنید و اندیشه تا بدانید که صاحب شما دیوانه نیست و باو دیوانگی نیست یعنی‌برسول ﷺ. وفائده مثنی و فرادی آن است که چون دو کس در کاری نظر و تفکّر کنند بشرائط چون ایشان را علم‌حاصل شود و با یکدیگر مشورت کنند ومعارضه

بآنچه‌نظر ایشان‌بآن‌را داء کرده بود ایشان‌را بر آن ثبات باشد، و فرادی برای‌آنکه‌چون نظر کند تنها مزاحمت غیری مشغول نکند او را پس‌نظر اوصادق‌بود(إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ) نیست او شما را الاّ ترساننده از پیش عذابی سخت کهٔ عذاب دوزخ است وقوله « أن تقوموا» درمحلّ اودو وجه گفتند : یکی آنکه جرّ است بربدل واحدة ، دیگر آنکه رفع است برخبر ابتدای‌محذوف، والتقدير وهي أن تقوموا لله ، وقوله « مثنى‌وفرادى » محل هردونصب است بر حال ازفاعل.والجِنّة الجنون . والجِنّة الجن والجُنّة الترس والجَنّة البستان الكثيرالشّجر گفت آنکه تفکّر واندیشه کنید تا بدانید که بصاحب شما یعنی محمّد مصطفی ﷺ دیوانگی نیست چه ایشان چون از کار او فروماندند گفتند دیوانه است ، حقتعالی گفت او دیوانه نیست «إِنْ هُوَ» نیست او و« إن » بمعنی نافیه است«إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ» الاّ ترساننده‌شما را ازپیش عذابی سخت بردارنده یعنی عذاب دوزخ .

(قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) آنکه گفت بگو ای محمّد که هرمزدی که من ازشما میخواهم شماراست یعنی مرا طمع مزدی نیست‌بشما (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللهِ) مزد من نیست مگر بخدای تعالی (وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) واو برهمه چیزی گواه است .

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بگو ای محمّد که خدای من حق بمن اندازد و بمن فرستد بوحی یعنی هیچ حال بمن پوشیده نمی‌ماند ازآنکه خدای تعالی بوحی مرا اعلام کند (عَلّامُ الْغُيُوبِ) دانندهٔ غیبها است .

(قُلْ جاءَالْحَقُّ وَما يُبْدِئُ‌الْباطِلُ وَما يُعِيدُ) بگو که حق آمد و باطل هیچ نکند نه بابتداء ونه باعاده یعنی باطل نه باوّل خروجی کند نه بآخر . بعضی مفسّران گفتند مراد بحق اسلام است وبعضي دیگر گفتند مراد قرآن است . حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام گفت مراد تیغ است برای قتال وجهاد . حسن بصری گفت وما يبدیء الباطل مفعول او محذوف است أی وما يبدیء الباطل خيراً لأهله ، و باطل برای أهلش هیچ خیر إبداء نکند بأوّل و إعاده نکند بآخر . یعنی باطل نه در دنیا بکارآید ونه درآخرت ، وگفتند مراد بباطل هر معبودی است که بدون خدای او را پرستند . قتاده گفت مراد بباطل إبلیس است یعنی‌ابلیس إبداء وإعاده نتواند کردن نه اوّل باو خلقی هست نه آخر باو اعادتي . عبدالله مسعود گفت رسول ﷺ درمکّه رفت وپیرامن کعبه سیصد وشصت بت نهاده بودند واو قضیبی بدست داشت

در آن بتان میزد ومی گفت « قل جاء الحقّ وزهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً » .

(قُلْ) آنگه گفت بگو این کافران را که اگر من گمراهم بزعم شما ضلال من بر من است نه برشما واگر مهتدی ام وراه یافته (فَبِما يُوحي إِلَيَّ رَبِّي) بآن است که خدای تعالی بمن وحی می کند و«ما» مصدری است ، اي بوحي ربّي (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ) او خدائی است شنوا ونزدیك بندگان است بمعنی علم که هیچ چیز ازعلم اوغایب نیست .

(وَلَوْ تَرَى) آنگه گفت اگر بینی تو ای محمّد (إِذْ فَزِعُوا) آنگه که ایشان بترسند (فَلا فَوْتَ) ایشانرا فوت نباشد واز من فایت نشوند واز قبضهٔ قدرت من بیرون نشوند (وَأُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ) وایشان را بگیرند از جائی نزدیك بعذاب وقوله « فلا فوت» أي فلانجاتلهم، نجاتی نباشد ایشانرا از عذاب دنیا ومراد بمکان قریب عذاب دنیا است یعنی ایشان را درعذاب دنیا بگیریم . ضحّاك وزیدبن أسلم گفتند مراد روز بدر است . کلبی گفت : « من مكان قريب » أي من تحت أقدامهم یعنی ایشان را بگیرم از تحت قدمهایشان بعضی دیگر گفتند خسفی باشد ببیداء وآنجائی است دربادیه .

حذیفة الیمانروایت کرد ازرسول ﷺ که او گفتدر وقتیکه حدیث فتنه آخرالزمان میگفت که باشد میان مشرق و مغرب گفت ایشان درین باشند که بنگرند سفیانی خروج کند از وادی خشك وبیاید وبدمشق فرود آید ولشکری بمشرق فرستد ویکی بزمین بابل بمدینه ملعونه وبقعهٔ خبیثه لشکر او آنجا روندوبالای، سه هزار مرد را بکشند و بالای صدزنراشکم بشکافند وسیصدمردمعروفرا از بنی العباس بکشند آنگهبکوفه آیندونواحی کوفه را خراب کنند آنگه بیایند وروی بشام نهند، بینا که در این باشند رایت هدی از کوفه بدر آیدوبدنبال ایشان برودبدوروزه راه ، دریابدایشان را ودر ایشان قتلی عظیم کند و مالی وغنیمتی که دارند بستانند وبردگان را از دست ایشان بیرون کنند. ولشکری دیگر بمدینه آیند وسه شبانه روز در مدینه غارت کنند از آنجا بمکّه آیند چون ببیداء رسند خدای تعالی جبرئیل را فرماید برو ایشان را هلاك کن واو بیاید وپای زند بزمین وایشانرا بیك بار بزمین فرو برد وذلك قولهفي سورة سبأ « ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب » از ایشان دو کس بجهند یکی بشیر باشد ویکینذیر یکی مردم را بشارتدهد بمرگ ویکیبترساند قوم ایشان را بهلاك ایشان وآن هردو مرد از جهینه باشند . گفتند از آنجا مثل شد که : «وعِنْدَ جُهَيْنَةَ الخَبَرُ اليَقِينُ»

ودر اخبار ما آمد که از علامت خروج مهدی عليه السلام خسفی باشد بمشرق ویکی بمغرب ویکی ببیداء ، واز علامت او خروج سفیانی است که درین خبر گفته شد واین رایت هدی که گفت ازکوفه بدر آید جز رایت مهدی نباشد علی ما جاءفي الاخبار . قتاده گفت این آنگه باشد که ازگورها برخیزند. ابن‌معقل گفت چون عذاب خدای بینند روز قیامت « و اخذوا من مكان قریب » یعنی هر کجا باشند خدای بایشان باشد نزدیك بمعنی قدرت .

(وَقالُوا آمَنّا بِهِ) بگویند در وقت آن که عذاب بینند إمّا در دنیا یا درآخرت که ما ایمان آوردیم ایمانی که سود ندارد ایشان‌را (وَأَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ) أی و من أین لهم تناول التوبة وازکجا باشد ایشان را که بتوبه رسند ودریابند آنچه‌تمنّا کنند از قبول توبه وزوال عذاب یعنی توبه چگونه یابند ایشان وتوبه ازیشان دور باشد چه حالت حالت إلجاءباشد عبدالله عباس گفت معنی آن است که ایشان تمنّای‌رجوع با دنیا کنند واین دور باشد ازیشان وهرگز نبود. أبوعمرو وحمزه و کسائی وخلف خواندند تناؤش بمدّ وهمزه وهوالابطاء والبعد ویقال تناوشت الشيء اذا أخذته من بعيد والنئيش الشيء البطيء قال الشاعر :

تَمَنّى نَئِيشاً أنْ يَكُونَ أطاعني وَقَدْ حَدَثَتْ بَعْدَ الأُمُورِ أُمُورُ (۱)

وقال آخر:

« وَ جِئْتَ نَئِيشاً بَعْدَ ما فاتَكَ الخَيْرُ » (۲)

وباقي قرّاء بی همزه خواندند من النوش يقال نشته وأنشته و تناوشته إذا تناولته قال الرّاجز شعر :

فَهْيَ تَنُوشُ الحَوْضَ نَوْشَ مَنْ عَلا نَوْشاً بِهِ يَقْطَعُ أجوازَ الفَلا (۳)

وتناوش القوم في الحرب إذا تدانوا وتناول بعضهم بعضاً . وأبوعبيده اختيار ترك همزه کرد برای آنکه معنی تناول است و گفت معنی بعد صحیح نباشد چنانکه گوید أنّى لهم البعد من مكان بعيد واگر تفسیر بر آن کنند که من مكان بعيد من الآخرة ازجائی که ازآخرت دور باشد آن دنیا باشد ودر دنیا قبول توبه باشد جز آنکه گویند اورا دردنیا در وقت إلجاء هم

---

(۱) عاقبت آرزو کرد که کاش فرمان مرا پذیرفته بود پس‌از آنکه اموری در پی یکدیگر اتفاق افتاد .

(۲) دیرآمدی پس‌از آنکه خیر ازدست تو رفت

(۳) شتران از حوض تناول کردند چنانکه مسلط بودند برآن تا بتوانند از میان بیابان های خشك بگذرند . چون شتر یکبار سیراب شود میتواند چندروز در بیابان بی‌آب‌راه‌رود .

قبول توبه نباشد بيانش :

(وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ) « واو » حال است گفت : أنّى لهم التّناوش إلى التوبة وتناولها من مكان بعيد ومعنى آيه آن است كه خداى تعالى مثل زد حال آنان را كه تمنّى كردند كه توبه كنند درآخرت يا در دم مرگ بحال آنان كه خواهند چيزى ها گيرند از جاى دور كه دست ايشان بآن نرسد اين هردو محال است ، واين استفهامى است بمعنىانكار « وقد كفروا به من قبل » ايشان كافربودند پيش‌ازين بآن (وَيَقْذِفُونَ بِالغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ) يعنى محمد صلى الله عليه وآله را قذف مى كنند بظنهائى كه دور است ازو ازسحر وشعر وكهانت يكى ميگويد ساحر است ، يكى ميگويد كاهن است يكى‌مى گويد ديوانه است ، واين‌همه قذفى است كه او را ميكنند دور ازحال او ونه لايق باحوال او واين قول مجاهد است . وقتاده گفت قذف مى كنند يعنى ظن مى‌اندازند و گمان ميبرند كه بعث ونشور وثواب وعقاب نخواهد بود وبرين قول مراد بغيب ظن باشد وقوله « كفروا به » أى بالله . بلخى گفت رواست كه معنى آن باشد كه ايشان اين ازسر حجّتي داحض وشبهتى دور وباطل كنند كه لايق و قادح نيست بل دور استازكار. بعضى ديگر گفتند معنى آن است كه گمان‌ميبرند كه ايشان را توبه سود خواهد داشتن درقيامت واين دور است ازعقل .

(وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مايَشْتَهُونَ) گفت منع مى كنند ميان ايشان و آنچه آرزو ومراد ايشان است از قبول توبه وزوال عقاب و وصول بثواب يا ردّ با دنيا .

(كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِنْ قَبْلُ) چنانكه كردند با آنان‌كه اتباع ايشان‌بودند از پيش وايشان نيز اين تمنّا كردندونرسيدند. وأشياع جمع شيع باشد واو جمع شيعه فهو إذاً جمع الجمع (إِنَّهُمْ كانُوا في شَكٍّ مُرِيبٍ) ايشان درشكى بوده اند بشك افكنده ، و أراب الرّجل إذا أتى بريبة والرّيب أقبح‌الشكّ ، والرّيبة التّهمة ، و اين براى مبالغه گفت كه ايشان از باب قيامت درشكّى اند سخت بغايت .

(سورة الملائكة)

اين سوره مكى است وچهل وشش آيت است بر قول بعضى مدنيان ، و چهل و پنج برقول بصريان و كوفيان ومدنيان أوّل ، وهفتصد و نود وهفت‌كلمه است ، وسه هزارو صد وسى حرف است ، وأبو أمامه روايت كند از أُبيّ كعب كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمودند كه هر كه سورة الملائكه بخواند فرداى قيامت برهشت دربهشت او را ميخوانند و مى گويند درآى بهر دركه‌خواهى ببهشت درآيدازهردر كه‌خواهد، صدق رسول الله صلى الله عليه وآله .

سورة الملائكة خمس و أربعون آية و هی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّمٰوات وَالْأَرْضِ جاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلًا أُولي أَجْنِحَةٍ

ستایش مرخدای‌راکه‌آفرینندهٔ آسمانها وزمین‌است گردانندهٔ فرشتگان بسوی انبیاء صاحبان بالها

مَثْنىٰ وَ ثُلٰثَ وَ رُباعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاۤءُ إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢)

دو دو وسه سه وچهار چهار می‌افزاید درآفرینش آنچه میخواهد بدرستیکه خدا برهرچیزی توانا ست

ما يَفْتَحِ اللهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلاٰ مُرْسِلَ

آنچه بگشاید خدا برای‌مردم ازرحمت‌خود پس‌نیست بازدارنده مر اورا وآنچه نگاه‌دارد پس‌نیست‌فرستنده

لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٣) يا أَيُّهَا النّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ

مراورا ازبعد او و اوست غالب درست‌کردار ای مردمان یاد کنید نعمت خدا را بر شما آیا هیچ

خالِقٍ غَيْرُ اللهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماۤءِ وَالْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ (٤)

آفریننده‌ای‌هست‌جزخداروزی‌میدهد شماراازآسمان‌وزمین نیست‌خدائی‌مگراو پس‌بکجا برگردانیده‌میشوید

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٥)

واگرتکذیب کنندترا پس‌بتحقیق‌که‌تکذیب‌نمودند فرستادگان‌را پیش‌ازتو وبسوی‌خداست بازگشت‌کارها

يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا وَلاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ (٦)

ای‌مردمان بدرستیکه وعدهٔ خدا راست‌است پس‌نفریبد شمارا زندگانی دنیا ونفریبد شمارا بخدا دیوفریبنده

إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ

بدرستیکه دیو برای شما دشمن‌است پس‌بگیرید اورا دشمن جز این‌نیست‌که میخواندگروه‌خودرا تا باشند از

أَصْحابِ السَّعِيرِ (٧) أَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ (٨) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

یا را‌ن آتش‌سوزان آنانکه کافر شدند آنهاراست شکنجهٔ سخت وآنانکه گرویدند وکردند

الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجرٌ كَبيرٌ (۹) أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِ
کار شایسته مرایشان‌را آمرزش‌است و مزدی بزرگ آیا پس‌آنکه‌آراسته شد مراورا بدی‌کردار او

فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشآءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشآءُ فَلا تَذْهَبْ
پس‌دیدکاربدرا نیکوپس‌بدرستیکه‌خدا گمراه میکندهرکه‌رامیخواهد وراه‌نمایدهرکه‌را میخواهد پس‌بایدکه‌نرود

نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللهَ عَليمٌ بِما يَصْنَعُونَ (۱۰) وَاللهُ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ
نفس‌تو برایشان حسرتها بدرستیکه خدا داناست بآنچه میکنند و خداست آنکه فرستاد باد ها را

فَتُثيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذٰلِكَ
پس‌میانگیزاند ابررا پس‌راندیم‌اورابسوی‌شهری‌مرده پس‌زنده‌گردانیدیم‌بآن زمین‌را بعدازمردنش همچنین‌است

النُّشُورُ (۱۱) مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَميعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
برانگیختن کسیکه خواهد عزت‌را مرخدای‌راست عزت تمام بسوی‌او بالا میرود سخن پاك وکردار

الصّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَكْرُ أُولٰئِكَ
شایسته برمیدارد آنرا وآنانکه حیله میکنند حیله‌های بد را مرایشان راست شکنجهٔ سخت وحیلهٔ آنگروه

هُوَ يَبُورُ (۱۲) وَاللهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً وَ ما تَحْمِلُ
آن حیلهٔ هالك‌است وخدا آفرید شمارا ازخاك پس‌ازآن‌ازنطفه پس‌ازآن‌گردانید شمارا اصناف وبارنگیرد

مِنْ أُنْثىٰ وَ لا تَضَعُ إِلّا بِعِلْمِهِ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلّا في
هیچ زنی وبار ننهد ونزاید مگر بعلم خدا وعمر داده نشود ازعمری و کم نشود از عمر او مگرآنکه در

كِتابٍ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيرٌ (۱۳) وَ ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ هٰذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ
قرآن ثابت‌است بدرستیکه این برخدا آسانست و برابر نیستند دو دریا این آب شیرین خوش‌گواراست

شَرابُهُ وَ هٰذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُونَ
آشامیدنش واین‌آب شور تلخ‌است واز هریك ازاین دو دریا میخورید‌گوشت تازه را وبیرون میآورید ازآن

حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَتَرَى الْفُلْكَ فيهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱٤)
پیرایه‌مروارید میپوشیدآنرا ومی‌بینی‌کشتیهارا که میشکافد دریارا تابجوئید ازفضل‌او وتاشاید شماشکر کنید

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ

درمیآورد شب را در روز ودرمیآورد روز را درشب و رام‌گردانید آفتاب را و ماه را همه میروند تا مدت

مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ

نام‌برده‌شده اینست شمارا خدا پروردگارشما مراوراست پادشاهی وآنانکه میخوانید ازجزخدا مالك نمیشوند

مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۵) إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ

مقدارپوست استخوان خرما اگر بخوانیدمعبودان باطل‌را نمیشنوندخواندن‌شمارا واگر بشنوندا جابت نمیکنندشمارا

وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱٦) يا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ

و در روز قیامت انکارکنند بشرك شما و خبر نکند تورا مانند دانای بحق ای مردمان شما

الْفُقَرآءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۷) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۸)

محتاجانید بسوی‌خدا وخدا اوست بی‌نیاز ستوده اگر خواهد ببرد شمارا وبیاورد بآفرینش‌تازه

وَما ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ (۱۹) وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ

نیست این کار بر خدا دشوار وبرندارد بردارنده‌ای بارگناه دیگری‌راواگر بخواندنفسی گرانبار کسی‌را

إِلىٰ حِمْلِها لا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِينَ

ببرداشتن‌بعضی گناهان برداشته‌نشود ازآن‌چیزی اگرچه‌باشند خداوندان‌خویشی‌جزاین‌نیست که بیم‌کنی آنانکه

يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقامُوا الصَّلٰوةَ وَمَنْ تَزَكّىٰ فَإِنَّما يَتَزَكّىٰ

میترسند پروردگار خودرا بپنهانی و بپا دارند نمازرا وهرکه پاکیزه است پس جزاین نیست‌که پاکیزه‌کرد

لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ (۲۰) .

نفس‌خودرا وبسوی‌خداست بازگشت.

قوله تعالی (أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) قدیم تعالی جلّ جلاله گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها وزمین است ، واصل فطر شکافتن باشد پنداری که‌آنچه معدوم است بمثابه بسته است خدای‌تعالی آنرا بخلق‌وایجاد بشکافد(جاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلاً) فرشتگانرا پیغام گذار کند از جبرئیل و جز او تا وحی پیغمبران آرند (أُولِي أَجْنِحَةٍ)

نصب او برحال است از مفعول وشاید که صفت رسلاً وحال بهتراست ، از ملائکه خداوندان پرها و« اولو»جمع ذو باشد نه از لفظ واحد (مَثْنیٰ وَثُلٰثَ وَرُبٰاعَ) این صفت أجنحه است واسمی است عدد را معدول عن اثنین اثنین وعن ثلاثه ثلاثه عدل کردند و بر گردانیدند این را از اصل وبناء خود تا تکرار نباشد (یَزِیدُ فِی الخَلْقِ مایَشآءُ) بیفزاید آنچه خواهد درخلق فرشتگان وجز ایشان که خدای تعالی برهمه چیز قادر است . ابن شهاب روایت کند از رسول ﷺ که او گفت یك روز جبرئیل را گفتم که مرا می‌باید که ترا بینم چنانکه در آسمان میباشی . گفت یا رسول الله طاقت نداری گفت مرا می‌باید تابینم، جبرئیل علیه‌السلام پرها افراخت رسول ﷺ درو نگرید از هوش برفت چون بهوش آمد جبرئیل ایستاده بود یك دست برسینه نهاده ویکدست بر کتف رسول ﷺ گفت سبحان الله نپنداشتم که خدای بأین شکل وعظمت خلقی آفریده جبرئیل گفت اگر تو اسرافیل را بینی و او را دوازده پر است یك برمشرق دارد ویك برمغرب وعرش بردوش نهاده است واوقاتی متضایل و حقیر شود عظمت خدایرا تا بمانند صعوه گردد (۱) وآن مرغی باشد بشکل گنجشکی وآنکه (۲) عرش‌خدای برقدرت اوباشد، در خبر آمده است که رسول ﷺ گفت :«إنّ لله ملکاً له ألف ألف رأس علی کلّ رأس ألف ألف وجه وعلی کلّ وجه ألف ألف فم في کلّ فم ألف ألف لسان یسبّح الله تعالی بکلّ لسان بألف ألف لغة» گفت خدایرا جلّ جلاله فرشته ایست که او را هزار هزار سر است ، وبرهر سری هزار هزار روی است ، و بر هرروئی هزار هزار دهانست ، و بر هر دهانی هزار هزار زبان است ، بهرزبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت (۳) یکروز بر خاطر این فرشته بگذشت که همانا خدایرا بنده ای نباشد که تسبیح وتهلیل او بیش از من باشد ، حق تعالی گفت مرا بنده ای هست که تسبیح وتهلیل او بیش است از تسبیح وتهلیل‌تو گفت بار خدایا او چه تسبیح می کند ؟ گفت می گوید :

« سبحان الله کلّماسبّح الله شيء وکما یحبّ الله أن یسبّح وکما هوأهله وکما ینبغي

(۱) کوچك شدن‌در مقابل‌عظمت‌پروردگار کوچکی معنوی و روحی است و چون بصورت‌جسمانی متمثل شود و خواهیم بزرگی خداوندرا نسبت باو بیان کنیم تشبیه‌بگنجشك یا حیوانی کوچکتراز آن مناسب‌باشد.

(۲) یعنی‌وحال اینکه عرش خدا را میتواند بردارد باکوچکی خود .

(۳) این اعداد کنایت از غیرمتناهی بودن است چون علوم و حالات و توجهات نفوس قدسیه و مجردات‌عقلیه غیرمتناهی‌است.

لكرم وجهه وعزّ جلاله،والحمد لله كلّما حمدالله شيء وكما يحبّ الله أن يحمد وكما هوأهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّجلاله، ولا إله إلاّ الله كلّما هلّل الله شيء وكما يحبُّ الله، أن يهلّل وكما هوأهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله ، والله أكبر كلّما كبّرالله شيء وكما يحبُّ الله أن يكبّر وكما هوأهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله » ابن شهاب گفت این زیادت خلق آواز خوش‌است، هشیم القاری آواز خوش داشت وقرآن خوش خواندی گفت شبی حضرت رسول ﷺ را درخواب دیدم مرا گفت هشیم القاری تو قرآن را بآواز خوش میخوانی دمی نیارامی گفتم آری یا رسول الله گفت جزاك الله خيراً ، وگفتند خط نیکواست ورسول ﷺ گفت خطّ نیکو حق را روشنی بیفزاید ، قتاده گفت این زیـاده خلق ملاحت چشمهاست .

(ما يَفتَحِ اللهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحمَةٍ فَلا مُمسِكَ لَها) ما مجازات است بـرای آن « فاء » درجوابش باز آورده وكسرهٔ « حاء » برای التقاء ساكنين افتاد وحق او جـزم است . گفت هرچه خدای تعالی بگشاید از رحمت آنرا باز دارنده نباشد ، وآنچه باز گیرد آن را فرستنده نبود تا بدانند که رحمت ازوتوقّع باید کردن وازکرم او چشم بـاید داشتن و او خدائی عزیز وحکیم است .

(يا أيُّهاالنّاسُ) گفت ای مردمان یاد کنید نعمت خدای را برشما (هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيرُ اللهِ) آیا آفریدگاری هست جز خدای که روزی دهد شما را ازآسمان‌وزمین. ازآسمان باران واز زمین بنبات . أبوجعفر وحمزه وكسائی خواندند « غيرالله » بجرعلى أنّهُ‌صفةللخالق وباقي قرّاء برفع غير خواندند برصفت محل او چه محل جار ومجرور رفع است ، و التقدير هل خالق غيرالله ـ (لا إلهَ إلّا هوَ) نیست خدائی مگر او (فَأنّى تُؤفَكُونَ) کجا می‌گردانند اینان را .

(وإنْ يُكَذّبُوكَ) حق تعالی درین آیت رسول را تسلّی داد وگفت اگر چنانکه‌این کافران ترا دروغ میدانند پیش از توپیغمبران دیگر را بدروغ داشتند واین نه‌کاریست که بـا تو رفت (وَإلىَ اللهِ تُرجَعُ الامُورُ) ومرجع کارها با خدایست جلّ جلاله و این بـر سبیل تهدید گفت .

(يا أيُّهَاالنّاسُ) ای مردمان (إنَّ وَعدَاللهِ حَقٌّ) وعده خدای تعالی که داد شما را از بعث ونشور وثواب وعقاب حقّ است (فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الحَيوةُ الدُّنيا) نباید تا حیات

دنيا شما را مغرور وفريفته كند ، ونيز نبايد كه شما را بخداى مغرور كند شيطان غرّه كننده وفريبنده ، وفعول بناء مبالغه باشد .

آنگه گفت شيطان دشمنى است شما را او را دشمن گيريد وبدشمن داريد (إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ) وبدانيد كه او لشكر واتباع خود را براى آن دعوت ميكند تا أهل دوزخ باشند چه او دوزخى است وخرمن سوخته خرمن ديگران سوخته خواهد . آنگه گفت :

(اَلَّذِينَ كَفَرُوا) تهديد كرد كافران را . گفت آنان كه كافرشدند ايشانرا بغايت عذابى سخت باشد وآنانكه ايمان دارند وعمل‌صالح كنند ايشانرامغفرت وآمرزش باشد ومزدى عظيم وبزرگوار از ثواب أبد .

آنگه أحوال كافران گفت كه اين كفر كه ايشان درآنند درچشم ايشان نيكوست گفت، آنرا كه بيارايند برچشم او عمل بد او يعنى نفس ايشان وهوا وشهوت ايشان عمل ايشان بر چشم ايشان مزيّن كند تا زشت نيكو بينندبتلبيس ازقلّت فهم برخويشتن و تفكّر . آنگه در جواب استفهام خلاف كردند . بعضى گفتند محذوف است وتقدير آنكه يتحسّر عليه او برآن حسرت خورد ، وگفتند محذوف اين است كمن ليس كذلك وكمن يرى الحسن حسناًوالقبيح قبيحاً وعمل‌على‌ماعلم، واين براى آن گفتند كه درجمله اى كه از پس مى‌آيد با فاء من قوله «فإنّ الله يضلّ من يشاء» ضميرى نيست عايد با جملهٔ أوّل پس گفتند اين اضمار واجبست، و اين خود جمله مستأنف است، وبعضى گفتند« فانّ الله يضلّ من‌يشاء»جواب استفهام‌است ودرموقع جواب افتاد ، وتقدير آنكه آنكس كه عمل بد مزيّن باشدبنزديك‌او،خداى تعالى إضلال كند او را يعنى عذاب كند اورا . يا بمعنى خذلان وتخليه . يا بمعنى تسميه وحكم قوله « من يشاء » آن را كه خواهد بهمهٔ حال جز اورا نخواهد چه سزاى اوآن است ، ودرپيش ذكراورفته‌است (فَإِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ - الآية) خداى بيراه كند آنرا كه خواهد ، و هدايت دهد از الطاف وتوفيق وتيسير ، وآنكه اين وجه گفت ضمير عايدتقدير كرد. گفت تقدير آن است كه فإنّ‌الله يضلّ من يشاءمنهم . كقول السّمن منوان بدرهم التقدير منه بدرهم . نبايد تا نفس‌تو وجان عزيز تو درسر وكار ايشان شود بحسرت برايشان وقوله (حَسَرَاتٍ) نصب او برتميز است وحسرت شدّت حزن باشد برفايت . وأبوجعفرخواند فلاتُذْهِب نفسَك برفعل متعدّى من الإذهاب و«نفسك» منصوب برآن كه مفعول به‌باشد ، معنى‌آنكه تو اى محمّد جان خودضايع مكن درغم وحسرت ايشان كه چرا ايمان نياوردند كه خداى تعالى عالم است بآنچه ايشان مى كنند جزاى ايشان بروفق عمل ايشان بدهد ، آنگه تذكير بعضى نعمت خود كرد .

(وَاللّٰهُ الَّذي) او آن خداست که بادها بفرستد تا بادهاابر برانگیزد وجمع کندوبراند از جائی بجائی وآنرا بزمین مرده راند که برو هیچ نباتی و گیاهی نباشد . آن زمین‌را زنده کند پس ازآنکه مرده باشد ، آنگه برسبیل تشبیه گفت (کَذٰلِكَ النُّشُورُ) بعث ونشور همچنین باشد چنانکه این را منکر نه اید آن را نیزمنکرنباشید . أبورزین گفت رسول‌راﷺ گفتم خدای تعالی خلقان را چگونه زنده کند ؟ گفت بهیچ زمین خشك قحطناك گذشته‌باشی که درو هیچ نبات نبینی وپس ازآن بینی سبز شده ؟ گفتم آری گفت «کذلك یحي‌الله الموتی» خدای تعالی مردگانرا چنین زنده کند ، واین آیت اوست درخلقانش .

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً) گفت هرکه او عزّت خواهد عزّت خدایتعالی راست جلّ جلاله بجملگی . سبب نزول آیه آن بود که کافران بعبادت‌أصنام‌تعزّز کردند وطلب عزّت . چنانکه خدای تعالی گفت «الّذين يتّخذون الكافرين أوليـاء من دون المؤمنين أيبتغون عندهم العزّة فانّ العزّة لله جميعاً » وقال «واتّخذوا من دون الله آلهةليكونوا لهم عزّاً » خدای تعالی باین آیت ردّ کرد برایشان گفت اگرکسی را عزّت باید تا عزیز شود عزّت بطاعت خدای یابد چه‌عزّت‌همه خدای راست (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)باو صعود کند یعنی بخدای ومراد آن بجائی شود که آنجا حکم جز خدای را نبـاشد ، و آن آسمان است چنانکه رفعت فلاناً الی الحاكم وإلى السلطان یعنی بجائی که حکم حاکم‌را باشد یا سلطان را . مفسّران گفتند آن کامه پاکیزه گفتن « لا إله الاّ الله » است ، و أبو هریره روایت نمود از رسول ﷺ که او گفت هوقول الرّجل « سبحان الله والحمد لله ولاإله‌إلاّ الله والله أكبر » چون بنده این کلمات بگوید فرشته ای بیاید واین کلمات برآسمان برد و بآن خدای را تحیّت کند ، وچون عمل صالح بآن یار نباشد ازو قبول نکند . مفسّران گفتند‌در معنی آیت خلاف کردند بیشتر مفسّران گفتند معنی آن است که عمل صالح بردارد وکلمهٔ پاك را وبموقع قبول افکند ، ومعنی آن که قول بی‌عمل سود ندارد ومرفوع نشود و بموقع قبول نیفتد ، واین قول نحویان بصره است که گفتند ضمیر عاید است باکلم یعنی‌والعمل‌الصالح یرفع‌الكلم‌الطیّب. حسن وقتاده گفتند کلمهٔ پاك ذکر حدایست ، وعمل‌صالح أداء فرائض‌اوست هرکه او بزبان ذکر خدای گوید وفریضها مهمل گذارد کلامش رد کنند بر عملش ولیس الایمان بالتمنّي ولا بالتملي وایمان بآرزو وحیله نباشد ، و هرکه سخن نیکو گوید و عمل صالح کند عمل او قول او را رفیع گرداند وذلك قوله « إليه يصعدالكلم الطيب والعمل‌الصالح

یرفعه » ودلیل این تأویل قول رسول است که گفت « لایقبل الله قولاً وعملاً الاّ بنیّة » هیچ قول خدای تعالی قبول نکند بی عمل وهیچ عمل قبول نکند بی‌نیّت ، ودر خبراست« که‌طلب الجنّة بلاعمل ذنب من‌الذّنوب» طلب بهشت کردن بی عمل گناهی است از گناهان ، و شاعر درین معنی گوید :

لا تَرْضَ مِنْ رَجُلٍ حَلاوَةَ قَوْلِهِ ‌ ‌ ‌ حَتّیٰ یُصَدِّقَ ما یَقُولُ فِعالُهُ
فَإذا وَزَنْتَ مَقالَهُ بِفِعالِهِ ‌ ‌ ‌ فَتَوازَنا فَأُخوكَ ذاكَ جَمالُهُ (۱)

ابن المقفّع گفت قول بلاعمل کثرید بلاشحم ، وسحاب بلامطر ، و قوس بلاوتر .
قال الشاعر :

لا یَکُونُ المَقالُ إلّا بِفِعْلٍ ‌ ‌ ‌ إنَّما القَوْلُ زینَةٌ فِي الفِعالِ
کُلُّ قَوْلٍ یَکُونُ لا فِعْلَ فِیهِ ‌ ‌ ‌ مِثْلُ ماءٍ یُصَبُّ فِي غِرْبالِ (۲)

و أنشدأبو القاسم الجیتي:

لا یَتِمُّ المَقالُ إلّا بِفِعْلٍ ‌ ‌ ‌ کُلُّ قَوْلٍ بِلا فِعالٍ هَباءٌ
إنَّ قَوْلاً بِلا فِعالٍ جَمیلٍ ‌ ‌ ‌ کَنِکاحٍ بِلا وَلِيٍّ سَواءٌ (۳)

این بیت‌ها برمذهب شافعی بنا کرده است که لانکاح إلاّ بولي مرشد وشاهدي‌عدل(٤) بعضی أهل معانی گفتند معنی « یرفعه » برین قول آن است که آنرا رفیع وخداوندقدربکند

---

(۱) بشیرینی سخن ازکس خرسند مباش مگر اینکه کردار او تصدیق گفتار اوکند . واگر گفتار و کردار او را باهم سنجیدی وراست آمدند باهم این جمال‌اوست.

(۲) گفتار جز باکردار نباشد سخن زینت کار است و هر گفتار که باکردار نباشد مانند آبی است که در غربال‌ریزند.

(۳) گفتار جز باکردار تمام‌نشود و هرگفتارکه بی کردار باشد بیهوده است‌گفتار بی‌کردار نیك مانند زن‌گرفتن بی دستور ولی است

(۴) شافعی‌گوید زن در امرنکاح مانند سفیه در امر اموال خود محتاج‌بولی وقیم است و اگر عاقلترین‌زنان‌روزگارچند بارهم شوهرکرده‌باشدبی‌آنکه‌ولی اورابعقد مردی درآورد عقداوصحیح نیست واگرپدر وبرادروولی‌ندارد باید نزدحاکم شرع رود و حاکم اورا عقدکند باآنکه تصرفش در اموال خود صحیح باشد واتفاق‌علمای اهل‌بیت برخلاف قول‌او است وکلام رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله راکه فرمود «لانکاح‌الابولی» خاص‌بنکاح دختربکردانندکه پدریاجدش زنده باشندنه مرد ونه ثیب‌ونه یکربی‌پدرچون اشهرافرادنکاح‌بکراست و لفظ مطلق را حمل براظهر واشهر بایدکرد ابوحنیفه برخلاف کلام رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نکاح دختربکررا بی‌اذن پدر جائز شمرده است و روایت أهل‌بیت‌برخلاف اودلالت‌دارد.

چنانکه گویند : ثوب رفیع ومرتفع ، وگفتند « العمل الصالح » أی الخالص . یعنی که اخلاص سبب قبول طاعات باشد چه طاعت با خلاص پذیرند وبا ریاء نپذیرند گفتند بیانش « فمن كان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً » أی خالصاً . بعضي دیگر گفتند کنایت راجع است با عمل والتقدیر والعمل الصالح یرفعه الکلم الطیّب یعنی کلمهٔ طیّب عمل صالح را بردارد ، ومراد آنکه توحید عمل صالح را بموقع قبول افکند چه هیچ عملی بی توحید مقبول نباشد و این قول نحویان کوفه است ودرین قول تعسّفی هست . بعضی دیگر گفتند کنایت راجع است با عمل ورافع خدا است جلّ جلاله یعنی والعمل الصّالح یرفعه الله إلیه یعنی بپذیرد و بر آن ثواب دهد (وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ) وآنانکه بد سگالند وعمل بد کنند . مقاتل گفت شرك است . عبدالله ومجاهد وشهربن حوشب گفتند أصحاب ریا اند ایشانرا عذابی سخت باشد (وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ) ومکر ایشان بود که بایر و فاسد وکاسد و باطل و مضمحل باشد، وقال ابن الزّبعری :

یا رَسُولَ المَلیكِ إنّ لِساني راتِقٌ ما فَتَقْتُ إذْ أنا بُورُ (۱)

(وَاللهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ) گفت خدای بیافرید شمارا ازخاك (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ) آنگه از آب منی (ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً) آنگه شما را جفت کرد (وَما تَحْمِلُ مِنْ أُنثَى وَلا تَضَعُ) وهیچ ماده بار نگیرد ونه بنهد جز بعلم او ، وهیچ عمررا دراز نکند و نه نیز عمر او نکاهاند والاّ آن در کتابی نوشته باشد ، یعنی در لوح محفوظ . سعید جبیر گفت در اوّل این نوشته بنویسند که عمراو چندین است آنگه هر گه که روزی بگذرد در زیر آن نویسند که روزی گذشت وماهی گذشت وسالی گذشت ، ورسول ﷺ گفت « فرغ الله من أربع من الخلق والخلق والأجل والرّزق » وقال عليه السلام « فرغ الله إلی كلّ عبدمن خمس من عمله وأجله وأثره ومضجعه ورزقه لایتعدّاهنّ عبدي» (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ) این برخدای آسان است.

(وَما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ) حق تعالی این آیت برمورد مثل فرمود گفت راست نباشد دودریا (هذا عَذْبٌ فُراتٌ) این آبی باشد خوش گوارنده ، وآن دیگر شور و سخت شور عبدالله عباس وضحّاك گفتند اُجاج تلخ است واشتقاقه من اجج النار پنداری بتلخی دهان خورنده بسوزد (وَمِنْ كُلٍّ) شما از هردو دریا گوشت تازه میخورید یعنی گوشت ماهی (وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً) وازو بدر می آرید حلیتی که درپوشید ومنه یعنی من الملح دون العذب یعنی لؤلؤ ومرجان (وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَواخِرَ) أی جواری و کشتیها بینی که

(۱)ای فرستاده خداوند زبان من پیوندمیدهدآنچه راکه وقتی گمراه بودم شکافتم .

درو میرود . مقاتل گفت کشتیها بینی که درو می آید ومی‌شود یکی از این راه روی فرا کرده ودیگر در برابر او وجمله بیك باد میرود (لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) تا شما ازفضل او یعنی از روزی او طلب کنید (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) وتا همانا شاکر شوید نعمتهای‌اورا . أبو هریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت با دریای شام که من‌ترا بیافریدم وآبت بسیار کردم ، ومرا بندگانی باشند که درتو نشینند با تسبیح وتهلیل و تحمید با ایشان چه خواهی کردن ؟ گفت غرقه کنم ایشانرا حق تعالی گفت لاجرم بأس وشدّت تو در پیرامن تو کنم وایشانرا برپشت تو نشانم‌وبگذرانم، ودریای یمن را گفت یا دریا من تورا بیافریدم و آبت بسیار کردم وبندگانی را بتو آرم که تسبیح وتهلیل من کنند توبا ایشان‌چه‌خواهی کردن گفت من نیز با ایشان تسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید کنم حق تعالی گفت لاجرم تورا تفضیل نهم بردریاهای دیگر بحلیّ بسیار و گوشت تازه : ومورد خبر عطف است برطریق‌مثل ،وتأویل آنکه اگر دریا را زبان بودی که مخاطب بودی ومجازی باین عمل جزای هریك این بودی چنانکه گفت « لوأنزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیته ـ الایة » والتقدیر لوکان الجبل ممّن یعقل ویسمع لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله .

(یُولِجُ اللَّیْلَ فِي النَّهارِ) گفت خداست که شب در روز می‌برد (وَیُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّیْلِ) وروز را درشب می‌آرد وآفتاب و ماه را مسخّر کرد (كُلٌّ یَجْري لِأَجَلٍ مُسَمًّى) هریکی از آفتاب وماه میروند بوقتی مسمّی نام زده ، وآفتاب فلك خود بیك سال می‌برد وماه بیکماه (ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ) او خدای شما است ملك و پادشاهی اوراست (وَالَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ) و آن بتان که شما می خوانید بدون خدای (ما یَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمیرٍ) ایشان‌قطمیری ندارند . عبدالله عباس گفت شکاف استخوان خرما باشد ، وبیشتر مفسّران گفتند پوستکی باشد براستخوان خرما پوشیده وآن که چنان باشد خدائی را نشاید .

(إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ) اگر بخوانید ایشان را دعایتان را اجابت نکنند ودعایتان نشنوند (وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ) و اگر بشنوند اجابت نکنند وروز قیامت بعبادت شما وشرك شماکافر شوند وشما را خبر ندهد مانند دانائی. یعنی‌این خبر کسی میدهد شما را که دانا است وآنخدایست جلّ جلاله . آنکه کفت :

(یا أَیُّهَا النّاسُ)ای‌مردمان‌ازهر نوعی که‌هستید (أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللهِ)شما

محتاجانید بخدای جلّ جلاله وخدای است که توانگر است وپسندیده .

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) و خدای تعالی اگر خواهد شما را ببرد وخلقی نو بیارد .

(وَما ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ) و این برخدای تعالی دشخوار نیست .

(وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ) آنگه وصف عدل خود کرد گفت هیچ حاملی ثقل وبار گران دیگری برنگیرد (وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِها لا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ) گفت واگر چنان باشد که نفسی گران بار کسیرا بخواند بفریاد تااز بارگناه او چیزی برگیرد برنگیرد هیچ چیز ازو (وَلَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ) و اگرچه خویش اوباشد ازپدر و مادر وبرادر و خواهر ، فضیل عیاض گفت درین آیت: که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات قیامت آرند هردو گران باربگناه. مادر فرزند را گوید حق ولادتو تربیت ورضاع من بجای آر ای فرزند که من نهماه شکم خود را وعاء تو کردم ، و پستان خود را سقای تو کردم ، و کنار خود را رعای تو کردم ازین گناهان من یك گناه بر گیر . او گوید ای مادر دورباش که من از تومشغولم(إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ) انّما توآنکس راترسانی که از خدای خود بترسد در غیب یعنی در خلوت ونماز بپای دارد (وَمَنْ تَزَكّىٰ) وهر که پارسا باشد(فَإِنَّما يَتَزَكّىٰ لِنَفْسِهِ)برای خود پارسا باشد (وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ) وبازگشت خلقان با خدااست. قوله تعالی :

وَما يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَالْبَصِيرُ وَ لَا الظُّلُماتُ وَلَا النُّورُ وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا
و برابر نیستند کوران و بینایان و نه تاریکی ها و نه نور و نه سایه و نه

الْحَرُورُ (۲۱) وَما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ
حرارت . و برابر نیستند زندگان و نه مردگان بدرستیکه‌خدای میشنواند هرکرا میخواهد

وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۲) إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ
و نیستی تو بشنوانندهٔ سخن هرکه درقبرها باشد نیستی‌تو مگر بیم‌کننده بدرستیکه‌مافرستادیم‌ترا براستی

بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ (۲۳) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ
مژده دهنده وبیم‌کننده ونیست ازگروهی مگرآنکه گذشتند درآن بیم‌کننده و اگرتکذیب‌کردند تورا

فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ

پس بتحقيق كه تكذيب كردند آنانكه پيش از ايشان بودند آمدند ايشانرا پيمبرانشان بحجتهای روشن و

بِالزُّبُرِ وَبِالْكِتابِ الْمُنِيرِ (٢٤) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (٢٥)

پيامهای آسمانی و بكتاب روشن پس گرفتم من آنانرا كه كافر شدند پس چگونه باشد انكار من

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها

آيا نبينی كه خدا فرو فرستاده از آسمان آب را پس بيرون آورديم بآن ميوه‌هائی كه گوناگون بود رنگهايش

وَمِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُها وَغَرابِيبُ سُودٌ ★ وَمِنَ النّاسِ

و از كوهها راه های سفيد وسرخ كه مختلفاست رنگهای آن وسياه‌های بنهايت سياه ✱ و از مردم

وَالدَّوابِّ وَالْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذٰلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمٰؤُا

وجنبندگان وچهارپايان كه مختلفاست رنگهای آن همچنين جز اين نيست كه ميترسند ازخدا بندگان او دانايان

إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (٢٦) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ اللهِ وَأَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ

بدرستيكه خدا غالب آمرزنده‌است بدرستيكه آنانكه ميخوانند كتاب خدارا و بپا دارند نماز را و

أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَعَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ (٢٧)

نفقه ميدهند از آنچه روزی داديم آنهارا پنهان وآشكارا اميد ميدارند اعمال بازرگانی را هرگز زيان نكنند

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (٢٨) وَالَّذِي

تا تمام كند خدا مزد ايشان را و افزايد ايشانرا ازفضل خودكه اوآمرزندهٔ شكرگزار است و آنكه

أَوْحَيْنا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللهَ

وحی نموديم بسوی تو ازكتاب آن راست است و تصديق كننده مرآنچه‌را كه پيش ازاو بوده بدرستيكه‌خدا

بِعِبادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (٢٩) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا

به بندگانش هرآينه آگاه بيناست پس ميراث داديم ما قرآن را آنانكه برگزيديم از بندگان خود

فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ

پس پاره‌ای از آنها ستمكارند مرنفس خودرا وپاره‌ای ازآنها ميانه‌رونده وازآنها پيشی گيرندهٔ نيكی‌ها بفرمان

اللهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۰) جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ

خدا اینست آن بخشایش بزرگ بوستانهای با اقامت که درآیندآنرا زینت‌کرده شده دربهشت از

أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ (۳۱) وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ

دست‌بند های از طلا و مروارید وجامهٔ ایشان دربهشت حریراست و گفتند سپاس‌مرخدای‌را

الَّذي أَذْهَبَ عَنّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۲) أَلَّذي أَحَلَّنا دارَ

که برد ازما اندوه‌را بدرستیکه پروردگارما هرآینه‌آمرزندهٔ شکرگزاراست آنکه‌فرودآوردمارابسرای

الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَلا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ (۳۳) .

اقامت از فضل خود نمیرسد مارا درآن رنجی و نمیرسد مارا درآن ماندگی .

قوله تعالی (وَما يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَالْبَصِيرُ ـ الآية)حق تعالی این آیت نیز برموردمثل فرمود گفت راست نباشد نابینا و بینا ، و نه تاریکی ، و نه روشنائی ، ونه سایه ، و نه گرمااین الفاظ مناقض برشمرد که میان ایشان تنافی است ، گفت این چیزها با یکدیگر راست نباشند . و حرور گفتند باد سموم است ، و گفتند بادی که‌در آفتاب جهد. فرّاء گفت حرور بشب وروز باشد و سموم جز بروز نباشد ، و گفتند مراد بسایه بهشت است وبحرور دوزخ است . استواء حصول أحدالشیئین باشد علی مقدارالاخر .

(وَما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَلا الْأَمْواتُ)وراست‌نباشند زندگان ومردگان . گفتند کنایه است از مؤمن و کافر این مثلی است که خدای تعالی زد برای عبادت أصنام و عبادت خدای تعالی یعنی چنانکه این چیزها باهم راست نباشد خدای بت پرستان و بت پرستان با هم راست نباشند (إِنَّ اللّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ) گفت خدای بشنواند آنرا که خواهد (وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) و تو نتوانی شنوانیدن آنان را که در گورها باشند (۱) یعنی مردگان . مثل زد کافران را بمردگان یعنی چنانکه مرده منتفع و متّعظ نشود بآنچه شنود همچنین این کافران مُصرّ بر کفرمنتفع نشوند بدعوت تو. و مثله في المثل قول الشاعر:

(۱) اگر گوئی چون مردگان در گورسخن پیغمبر و غیر او را نشنوند تلقین اموات وسخن گفتن پیغمبر باکفار قلیب در جنگ بدرچه معنی‌داشت گوئیم مرادشنیدن سخن بگوش حسی و دنیوی است‌که مردگان از آن محرومند نه بگوش برزخی وآخرتی‌که بپیوستگی‌ارواح است و تموج نفسانی، از این جهت درتلقین بعربی سخن‌میگویند باکسی‌که عربی نمیداند .

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا وَلٰكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ تُنَادِي(۱)

(إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ) تو نیستی الاّ ترسـاننده أمّا جبر و قهر ایشان بر ایمـان بتو نیست .

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً) ما فرستادیم تو را بحق بشارت دهنده و ترساننده (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ ـ الآية) «إن» بمعنی ماء نفی است و «من» زیادت است المعنی ومامن امّة و هیچ امّت نیست الاّ و در ایشان پیغمبری بوده است گذشته. آنکه بتسلّی رسول ﷺ گفت:
(وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ ـ الآية) واگر چنانکه این کافران تورا بدروغ میدارند (فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) بدروغ داشتند آنانکه پیش ایشان بودند پیغمبران خود را (جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) که رسولان ایشان بایشان آمدند با حجّتها و کتابها وبکتاب روشن و تکرار برای آن کرد زُبُر را و کتاب را که مختلف اللفظند کقوله « وألفى قولها كذباً ومينا »
(ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس بگرفتیم بعذاب کافران را . آنکه گفت(فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) چگونه بود انکار من بر کافران برسبیل تعجّب ، وانکار او بعذاب باشد ، ویـاء اضافه بیفکند اکتفاءً بالكسرة عنها .

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) نمی بینی یعنی نمیدانی که خدای تعالی بفرستاد از آسمان آبی یعنی باران (فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ) و بیرون آوردیم بآن آب میوه‌های برنگ مختلف از أنواع میوه‌ها و این از باب صفت مشبهه است چنانکه « مررت برجل حسن وجهه » که در لفظ صفت مرد باشد ، و در معنی صفت وجه (وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ) و از کوهها طرایقی پدید کرد سفید و سرخ وواحد الجُدد جُدّة و فُعَل در جمع فعله بسیار است کمده و مدد و طرفه و طرف وغرفه وغرف وامّا جُدُد بضمّ الدّال جمع جدید باشد نحوسریر و سرر وعتیق وعتق قال امرؤ القيس يصف حماراً :

كَأَنَّ سَرَاتَهُ وَجُدَّةَ مَتْنِهِ كَنَائِنُ يَجْرِي فَوْقَهُنَّ دَلِيصٌ (۲)

(۱) اگر بازنده سخن میگفتی باو شنوانیده بودی ولکن آنکه تو میخوانیش زنده است

(۲) در وصف گورخر است و سراة پشت است و باید «ته» در کلمه سراته را اندکی کشید تـا مانند سراتاه شود برای استقامت وزن. گوید بدان ماند که پشت آن گورخر وخطی که برپشت او است جعبه‌ای است و روی آن دوال مانندی از زر

(وَغَرابِيبُ سُودٌ) و غرابيب جمع غربيب باشد و هو شديد السّواد و سياهی سياه (۱) و سود برای آن گفت تا بدانند که برای مبالغه در سياهی است ، و قال الشاعر يصف كرماً:

وَمِنْ تَعاجِيبِ خَلْقِ اللهِ قاطِبَةً البَعْضُ مِنْها مُلاحِيٌّ وَغِرْبِيبُ (۲)

(وَمِنَ النّاسِ وَالدَّوابِّ وَالأَنعامِ) گفت از مردمان وچهار پايان وجانوران. و دوابٌ جمع دابّه و هي ما يدبّ علی الارض ، و الانعام جمع نعم وهی الابل و البقر و الغنم گفت ازين اجناس مخلوقات از جانوران و آدميان و درندگان و چهار پايان و بهايم نيز مختلف لونند چنانکه می‌بينيم ، و اين همه تذكير صنايع اوست تا ما انديشه كنيم و شكر . آنگه گفت :

(كَذٰلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ) گفت همچنين باشد از خدايتعالی عالمان ترسند چه آنان که خدای را نشناسند ازونترسند ، و روايت از عمر عبد العزيز و أبو- حنيفه كه ايشان‌خواندند «إِنّمايخشى اللهُ من‌عباده العلمؤا» يعنی يعلم ويختار برعكس برفع‌الله ونصب علماء يعنی خدای داند عالمان را و يا خدای اختيار كند عالمان را وقراءت صحيح آن است که عامّهٔ قرّاء بر آنند. و درخبر آمده است که رسول ﷺ گفت «أعلمهم بالله أشدّهم له خشية» خدای را آن كس بهتر شناسد که ازو بهتر ترسد ، و مسروق گفت مرد را علم آن بس باشد که از خدای ترسد ، وجهل آن بس باشد که بعمل خود معجب بشود . يكی‌بنزديك شعبی آمد و ازوفتوی پرسيد گفت افتنی أيّها العالم گفت العالم من يخشى الله : فتوی كن مارا ای عالم گفت عالم آن باشد که از خدای ترسد (إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ) خدای تعالی عزيز است در انتقام دشمنان وآمرزنده است زلّت وخطای مؤمنان را .

(إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ اللهِ) گفت آنانکه كتاب خدای تعالی خوانند و نمازبپای دارند و نفقه كنند از آنچه ما ايشان را روزی داده باشيم پنهان و آشكارا . راوی خبر گويد مردی رسول را گفت يارسول الله چرا ما چنين كارهيم مرگ را گفت «قدّم مالك فإنّ قلب كل امرىء مع ماله»از پيش بفرست مالت را که دل هر مردی بنزديك مالش باشد و مرد خواهدتاآنجا بود که مالش باشد (يَرْجُونَ تِجارَةً) آين‌خبر إنّ‌است . اميدوارندبازرگانی

(۱) سياهی سياه كلمه فصيح وبليغ است درآن عهد در فارسی مستعمل بوده و امروزهم باآنكه‌در نوشته معمول نيست درزبان مردم‌متداول است .

(۲) شاعر دروصف درخت انگور گويد از عجائب آفرينش پروردگار است که بعضی خوشه ها سفيداست وبعضی سياه .

که بایر وکاسد نشود .

(لِيُوَفِّيَهُمْ أُجورَهُمْ) تا مزد ایشان تمام بدهند آنچه مستحق آن باشند ، و آنچه مستحق آن نباشند بیفزاید بفضل و کرمش (إِنَّهُ غفورٌ شكورٌ) که او آمرزنده است گناهان را وشکر پذیرنده است از مطیعان . آنگه گفت :

(وَالَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ مِنَ الكِتابِ) گفت آنچه ما بتو وحی کردیم از کتاب قرآن حق است و راست دارنده است آن را که پیش او بوده است از کتابهای پیغمبران مقدّم و خدای تعالی به بندگانش دانا وبینا است .

قوله (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتابَ) آنگه گفت بمیراث دادیم کتاب « ثمّ » عطف است علی قوله « أوحينا » یعنی بمیراث دادیم کتاب به بندگانی که ما ایشان را بر گزیدیم . گفتند برای آن بلفظ میراث گفت که از پیغمبران مقدّم بازمانده است و آنچه از مرده بازماند آن را میراث خوانند . مجاهد گفت « أورثنا » بمعنی أعطينا است . بدادیم کتاب را چه میراث عطا است ازخدای تعالی . بعضی دیگر گفتند معنی آن است که ازامّت أوائل باز گرفتیم و بشمادادیم چنانکه عنتره گفت :

وأورِثتُ سَيْفي عَنْ حُصَيْنِ بْنِ مَعْقِلٍ إلى جَدِّهِ إنِّي لِثارِيَ طالِبٌ (۱)

و از کرامت این امّت در حق اینان گفت « أورثنا » و در حق قوم موسی گفت « ورثوا الكتاب » مراد بکتاب قرآن است. وقوله (الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا) در او دوقول گفتند مخالفان ما گفتند مراد جملهٔ امّت‌اند ، و دراخبار آمد که مراد ائمّه معصومین‌اند ، ودرخبری آمد از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام که مراد فرزندان أميرالمؤمنين علی بن أبی‌طالب‌اند صلوات الله و سلامه علیهم آنان که امامند وآنان که امام نه‌اند . در خبر است که جماعتی ازأهل عراق بنزدیك إمام زین العابدین علی بن الحسین عليهما السلام آمدند وگفتند ما آمده‌ایم تاترا پرسیم آیتی ازآیات قرآن . گفت آن کدامست ؟ گفتند ثم «أورثنا الكتاب الّذين اصطفينا من عبادنا » این جمله امّت است ؟ گفت نه اگر چنین بودی جملهٔ امت أهل بهشت بودندی آیت در ماست أهل البیت ،این‌سه بار باز گفت . یکی گفت یاابن رسول‌الله پس ظالم کیست از شما؟ گفت آنکه حسنات و سیّئاتش راست‌بود و او ببهشت باشد ، گفت مقتصد که باشد ؟ گفت آن که در خانه بنشیند و خدای را پرستد تا مرگ باو آمدن، و سابق آن است که بتیغ بیرون آید

(۱) من شمشیر از حصین معقل بارث‌برده‌ام و اوهم ازجد خود والبته کین خودرا خواهم جست.

و با سبیل خدا دعوت کند ، و از امام جعفر صادق علیه الصلاة و السلام پرسیدند گفت آیت در اولاد امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیهم آمد سابق ائمّه‌اند ، و مقتصد آنان که از ایشان فرو ترند ، و ظالم آنان که گنهکارند ازایشان ، و از امام جنّ وإنس علی بن موسی الرضا علیه التحیّة والثناء در مجلس مأمون ازین آیت پرسید در مرو که آیة عام است در جمله امّت یـا خاص است در عترت ؟ گفت بل خاص است در عترت . آنگه گفت نمیدانی که وراثت در ظاهر آیت متعلّق است بگزیدگان . آنگه حجت آورد بقوله « ولقد أرسلنا نوحاً وإبراهيم وجعلنا في ذرّيّتهم النبوّة و الكتاب فمنهم مهتد و كثير منهم فـاسقون » آنگه گفت بهر حال نبوت و کتاب از جمله ایشان در مهتدیان باشد دون فاسقان . أهل اشارت گفتند حکمت چیست در آن که ظالم را مقدّم کرد در ذکر و سابق را مؤخّر کرد و تقدیم فاضل‌تر را کنند ؟ از این چند جواب گفتند: یکی آنکه تأخیر سابق برای آن کرد تا ببهشت و ذکر او نزدیکتر باشد چنانکه تقدیم کرد صوامع را و کلیسیا و کنشت‌را بر مساجد درسورة الحجّ تا بهدم نزدیك‌تر باشد في قوله « لهدّمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد» باآنکه مسجد از آن هر سه جای بهتر است و نیزتا مساجد بذکر خدای نزدیکتر بـاشد . جواب دیگر آنست که گفتند ملوك چون ذکر جمله چیزهـا خواهند کردن ادنی و فروتر را تقدیم کنند بر افضل کقوله « إنّ ربّك لشديد العقاب و إنّه لغفور رحيم » و قوله « يولج اللّيل في النهار و يولج النهار في اللّيل و قوله « يهب لمن يشاء إناثاً و يهب لمن يشاء الذكور» وقوله «خلق الموت والحيوة »جواب‌دیگر آن است که گفتند ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت آیس نشود و سابق را برای آن تأخیر کرد تا بعمل خود معجب‌نشود . جواب دیگر آن است که از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کردند که او گفت ظالم را برای آن تقدیم کردند تا بدانند که اعتماد بر کرم‌اوست آنگه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف و رجایند ، آنگه ذکر سـابقان کرد تا کس از عذاب او ایمن نباشد ، وگفتند ظالم رابرای آن تقدیم کرد که او اعتمـاد بر رحمت خدای دارد و سابق را تأخیر کرد که او را اعتماد بر عمل باشد . أبوبکر ورّاق گفت این ترتیب‌بر مرتبه مردم نهاد که آدمی اوّل‌ظالم باشد بمعصیت . آنگه مقتصد شودبتوبه . آنگه سابق گردد بمجاهده . اکنون بدان که مفسّران و أهل تأويل أقوال بسیار گفتند درمعنی ظالم و مقتصد و سابق أوّل آنچه از ارباب اخبار و آثار است گفته شود .

زهری روایت کرد باسنادش از رسول صلى الله عليه وآله که او گفت سابقان آنانند که بی حساب

ببهشت شوند ومقتصدان آنانند که ایشان را حساب آسان کنند وظالمان آنانند که ایشان را بدارند تا عرق لجام بردهن ایشان کند . خدای تعالی برحمت دریابد ایشانرا وایشان آنانند که گویند « الحمد لله الّذي أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنالغفور شكور » وازحضرت‌أمیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایت کردند که او گفت چون او را ازین آیت پرسیدند گفت ظالم آن است از ما که ازما بیرون آید واز ظالمان عطا ستاند ، ومقتصد آن است که منکر نباشد بدل وزبان ، وسابق آن است که بتیغ بیرون آید وامر معروف کند ونهی منکر ، و عثمان عفّان گفت سابق مجاهد است ، ومقتصد مهاجر باشد ، وظالم بدوی باشد . عقبة بن صهبان گفت در نزدیك عائشه شدم واو را ازاین آیت پرسیدم گفت یا بُنيّ جملهٔ ایشان أهل بهشتند أمّا سابق بالخیرات آنان بودند که درعهد رسول ﷺ بودند ورسول ایشان را گواهی داد به بهشت ، ومقتصدان آنانند که براثر ایشان بایشان رسیدند ، وظالم چون‌من‌وتوباشد ،خویشتن را با ما درعداد ظالمان آورد .

حسن ومجاهد وقتاده گفتند ظالم لنفسه أصحاب المشئمة باشند ، ومقتصدان‌اصحاب‌میمنه باشند ، والسابقون آنان باشند که سبق برده باشند ومقرّب باشند ، یعنی آیات ازسورةالواقعة من قوله « وأصحاب الميمنة ما أصحاب‌الميمنة إلی‌قوله ـ والسّابقون السّابقون » و قتاده گفت اینان در دنیا بر سه مرتبه اند ودر مرگ ودرآخرت ، امّا سابقان این است « فأمّا إن‌كان من المقرّبين » وذکر مقتصدان في قوله « وإن كان من أصحاب اليمين » أمّا ذکر ظالمان في قوله « وإن‌كان من المكذّبين الضالّين » و در قیامت برسه مرتبه باشند في قوله « و كنتم أزواجاً ثلاثة » ، وعبدالله عباس گفت‌سابق مؤمن مخلص باشد ، ومقتصد مرائی باشد ، وظالم‌کافر نعمت باشد نه کافر دراعتقاد برای آن که حکم کرد هرسه را ببهشت فقال « جنّات عدن يدخلونها » بکربن سهل الدّمیاطی گفت ظالم آن باشد که بر کبیره مصرّ باشد ، و مقتصد تائب باشد وسابق آن باشد که هیچ معصیت نکرده باشد .

حسن بصری گفت ظالم‌آن بود که سیّئاتش برحسناتش بچربد(۱) ، ومقتصدآن بود که سیّئاتش وحسناتش برابر باشد ، وسابق آن بود که حسنات برسیّئاتش‌بچربد ، سهل‌بن‌عبدالله گفت سابق عالم باشد ، ومقتصد متعلّم ، وظالم جاهل ، وگفت سابق آن بود که بمعادمشغول بود ، ومقتصد آن که بمعاش ومعاد مشغول بود ، وظالم‌آنکه بمعاش ازمعادمشغول‌بود، وگفتند ظالم طالب دنیا بود ، ومقتصد طالب عقبی ، وسابق طالب رضای مولی‌بود، وگفتند ظالم‌آن بود

(۱) چربیدن‌بمعنی راجح آمدن است.

که دنیا بدست آرد اگر حلال بود و اگر حرام ، و مقتصد آن بود که جهد کند در طلب حلال ، وسابق آن بود که ترك دنیا بکلّی کند وروی بآخرت کند . أبوعثمان الحیری گفت ظالم آن بود که بزبان توحید گوید وعملش موافق قولش نباشد ، ومقتصد آن بود که بزبان توحید گوید وبجوارح طاعت کند موافق قولش ، وسابق آن بود که بزبان ودل توحید گوید وبجوارح طاعت کند وعملش باخلاص بود. و گفتند ظالم آن بود که ظاهر از باطنش به باشد ومقتصد آن که ظاهر وباطنش یکی باشد ، سابق آن که باطن ازظاهرش به باشد . و گفتند ظالم آن بود که چون بدهندش منع کند أعنی بخل کند ، ومقتصد آنکه چون بدهندش بذل کند ، و سابق آنکه ندهندش شاکر بود . و گفتند ظالم غافل است ، ومقتصد طالب است و سابق واجد است . و گفتند ظالم آن بود که بمال استغناء کند ، و مقتصد آن که بدین استغناء کند ، وسابق آن که بخدای استغناء کند . و گفتند ظالم آن بود که قرآن خواند ونداند ، ومقتصد آنکه قرآن خواند وداند ، وسابق آنکه خواند وداند وکار بندد آنچه داند، و گفتند سابق آن بود که بمسجد شود پیش از بانگ نماز ، ومقتصد آن که بمسجد شود به بانگ نماز ، وظالم آنکه بمسجد نشود تا قامت نشود . و گفتند ظالم آن است که اورا بخوانند واو درراه است ، ومقتصد آنکه برسید ودستوری یافت ، وسابق آنکه باریافت وبرسید ومقرّب شد . أبوالقاسم بن حبیب گفت ظالم آن باشد که انتصاف کند وانصاف ندهد ، ومقتصد آنکه انصاف دهد وانتصاف کند ، وسابق آنکه انصاف دهد وانتصاف نکند . ذوالنون مصری گفت ظالم ذاکر باشد بزبان ،ومقتصد ذاکر است بدل، و سابق آنکه هرگز فراموش نکند تا یادش نباید کردن .

شعر

اللهُ يَعْلَمُ أني لستُ أذكُرُهُ وكَيْفَ أذكُرُهُ مَنْ لستُ أنساهُ (۱)

و گفت ظالم آن است که مشغول است ازذکر، ومقتصد آن است که مشغول است بذکر وسابق آن است که مشغول است باو ازهرچه جز اوست . اسامة بن زید روایت کند از رسول صلّی الله علیه وآله وسلم که او گفت درو قتی که او را پرسیدند از این آیت گفت جملهٔ أهل بهشتند . عمربن خطّاب گفت رسول ﷺ را از این آیه پرسیدند گفت سابق ما سابق است، و مقتصد ما ناجی ، وظالم ما مغفورله . وأصحاب ما گفتند آیت خاص است باهل البیت استدلال

---

(۱) خدا میداند که من اورا بیاد نمی‌آورم چگونه بیاد آورم کسی را که هرگز فراموش نمی‌کنم در مصرع اول دعوی غریب کرده است کـه هرگز مسلمان چنین دعوی نکند و برای رفع شبهه شنوندگان در مصراع دوم توضیح داده است

کردند بآیت درباب امامت ازچند وجه : یکی آنکه گفت « ثمّ أورثنا الکتاب » ما کتاب به میراث دادیم ومیراث امامت بنسب باشد ویابسبب، ونسب ازسبب قوی‌تر ، و بهر یکی از آن استحقاق میراث بود پس آنجا أولیتر حکم کنند که هم نسب باشد وهم سبب ، حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه دراین معنی هم ذوطرفین باشد وهم ذو شرفین هـر دو طرف داشت لاجرم هردو شرف یافت ازنسب پیوندش به پدر واز سبب پیوند با دختر . چون کتاب دراصل برسول دادند پس ازاو بمیراث جز بمستحقان نرسد اگر کسی دعوی میراث کند بگو او را صحّح النسب اوّلا ثم اطلب المیراث أوّل نسب درست کن آنگه طلب میراث کن . عجب آنکه تو ایشان را خواستی تا از میراثی بیفکنی که درشرع و عرف ایشان راست استدلال بحدیثی که «نحن معاشرالانبیاء لانورّث» ما جماعت پیغمبران رامیراث نباشد واین حدیث مخالف ظاهر کتاب است في قوله « و ورث سلیمان داود » وقوله « یرثني ویرث من آل یعقوب » خدای تعالی گفت من آنچه در جهان بمیراث بکس نرسد بایشان دادم که « ثمّ أورثنا الکتاب » واز اینجا رسول ﷺ هردو را بهم مقرون کرد میراث و وارث را في قولـه « إنّي مخلف فیکـم الثقلین ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا کتاب الله وعترتي أهل بیتي وإنّ اللّطیف الخبیر أخبرني أنّهما لن یفترقا حتّی یردا عليّ الحوض » وجه دیگر آنکه بیك قول « أورثنا » راتفسیر دادند بر أعطینا ما دادیم کتاب وآنچه خدای دهد نصّ باشد از قبل او نه اختیار ازقبل تو درست شد که وارث کتاب آنانند که کتاب بایشان دادند وآن این جماعت منصوص علیهم‌اند . وجه دیگر آنکه گفت « اصطفینا » برگزیدیم واز الفاظ اختیار هیچ لفظ از این خاص ترنیست از اجتباء واختیار برای آنکه اسم از او مصطفی باشد واین لفظ لایق نباشد الاّ پیغمبران وامامان چون از پیغمبر فرود آمدی جز امام نباشد ، واین امامان که اختیار خدایند وگزیدهٔ او جز آنانند که اختیار خلقند . وجه دیگر آنکه آنکس که اختیار خدای باشد جز معصوم نباشد برای آنکه او عالم است بظاهر وباطن خلقان چنانکه یکی از ما چون اختیار کسی کند برای کار دنیا اختیار کردی کسی که او را ظاهر وباطن برصلاح بودی (۱) چون قدیم تعالی عالم است بظاهر وباطن خلقان وسرّ وعلانیه ایشان داند ، اختیار نکنند جز آنانرا که ظاهر و باطن او برصلاح باشد واین صفت معصومان است نبینی که این لفظ درحقّ پیغمبران و امامان وپاکان آمد درقرآن في قوله « إنّ الله اصطفی آدم ونوحاً وآل إبراهیم وآل عمران علی العالمین »

(۱) یعنی اگر یکی از ما خواهدکسی را برای کاری انتخاب کند و بتواند از ظاهر و بـاطن آگاه گرددکسیرا انتخاب میکند که از هردو جهت صالح باشد .

وقوله « إنّ الله يصطفي من الملائكة رسلاً ومن الناس » وقوله « إنّ الله اصطفيك و طهّرك و اصطفيك على نساء العالمين » وجه ديگر گفت « من عبادنا » از بندگان ما ، و بندگان بردو ضربند يكى بندگان خلقت ويكى از روى خدمت وبقرينه اصطفينا مراد بندگان خدمت باشند وآنان را كه خداى تعالى بربندگى ايشان گواهى دهد ايشان معصوم باشند چنانكه حقتعالى گفت« إنّ عبادي ليس لك عليهم »وقوله«إلاّ عبادك المخلصين »وقوله « عيناً يشرب بهاعباد الله » وجه ديگر آنكه آيت درحق كسانى است كه خداى تعالى ايشانرا به بهشت گواهى داد وجملهٔ امّت بلاخلاف براين صفت نيستند چو خبردادن نا معصوم را كه او از اهل بهشت است إغراء بقبيح باشد واز خداى تعالى اين قبيح باشد تعالى علوّاً كبيراً .

وجه ديگر آن است كه وارث كتاب آن باشد كه عالم باشد بأحكام كتاب تا بر منبر بتواند گفتن « والله لوسألتموني لأخبرتكم بما في كتاب الله وبيّنت لكم مكّيها من مدنيّها و محكمها من متشابهها وناسخها من منسوخها وخاصّها من عامّها » في حديث طويل امّا اعتراض مخالف براين قول بقوله تعالى (فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ) واين لايق نباشد بمعصومان وجواب ازين ظلم لغوى است كه نقصان باشد نحوقوله « ولم تظلم منه شيئاً » درصفت بستانى و معنى آنكه ايشان اخلال كرده باشند بمندوباتى كه اگر بكردندى مستحق ثواب بودندى (۱) بر آن چون نكردند نقصان ثواب خود كردند وبراين تأويل كردند لفظ ظلم را در حق پيغمبران عليهم السلام في قوله « ربّنا ظلمنا أنفسنا » درحق آدم وقوله « ربّ إنّي ظلمت نفسي » درحق موسى وقتل او قبطى را ،وقوله « سبحانك إنّي كنت من الظالمين » در قصّهٔ يونس عليه السلام وأمثال اين از آيات،قوله تعالى (ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ذلك اشارت است بميراث دادن كتاب چو اين معنى فضلى است از خداى تعالى بزرگوار كه بسيار منافع دينى و بيان شريعت وأنواع ألطاف باو تعلق دارد (جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها) گفت اين جماعت دربهشتهاى عدن روند وعدن اقامت باشد يقال عدن بالمكان إذا قام به (يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً) تحلّى ايشان كنند در اينجا يعنى درآن بهشتها ازدست و رنجنهاى (۲) از زرومرواريد« من » اول تبعيض راستودوم تبيين را (وَلِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ) ولباس وپوشش ايشان درآنجا حرير باشد . وابوهريره روايت كرد از رسول صلّى الله عليه وآله كه او گفت اگرحلى كمتر كس از أهل بهشت برابر كنند بجمله حلىّ أهل دنيا حلىّ او بيشتر باشد از حلىّ أهل دنيا .

(وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ) صورت ماضى است ومعنى مستقبل يعنى گويند اهل بهشت سپاس

---

(۱) جواب بهتر درصفحه ۲٤۵ گذشت كه آيه «ولقد ارسلنا نوحا آه» با اينكه ميراث نبوت خاص بعض ذريه است نسبت بهمه داده است .

(۲) دست ورنجن دست بند است .

خدايرا که اندوه از ما ببرد . عبدالله عباس گفت يعنى غم واندوه دوزخ . عكرمه گفت حزن واندوه گناهان‌وسيئات وخوف ردّ طاعات ، وگفتند اندوه مرك ، گفتند غم آنكه ندانستند كه أهل بهشت‌اندیا أهل دوزخ . يمانى گفت اندوه دنيا ، ضحاك گفت حـزن إبليس و وسوسهٔ او ذوالنّون گفت حزن فضيحه . كلبى گفت غمى كه در دنيا بود ايشان‌را از احوال آخرت . و گفتند أهوال دنيا وأوجال (١) اوخواست . قاسم گفت اندوه زوال نعمت و خوف عاقبت . نصرابادى گفت غم تكليف دنيائى ودينى از تدبير احوال خود وسياست نفس خود چون ازآن برهند گويند « الحمد لله الّذي أذهب عنّا الحزن » (إنّ رَبّنا لغَفُورٌ شَكُورٌ) خداى ما آمرزنده گناهان است وشاكر طاعت . عبدالله عمر گفت از رسول ﷺ شنيدم كه گفت «ليس على أهل لاإله إلاّ الله وحشة في قبورهم ولا في محشرهم ولا بنشرهم وكأنّي بأهل لا إله الاّ الله يخرجون من قبورهم وينفضون التّراب عن وجوههم ويقولون الحمد لله الذي أذهب‌عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شكور » گفت نيست برأهل لا إله إلاّ الله وحشتى در گورهايشان ونه‌بنشرشان وپندارى كه من درأهل لا إله إلاّ الله مينگرم كه ازگورها برخيزند خاك از روى بيفشانند وميخوانند اين آيت « الحمد لله الّذي أذهب عنّا الحزن ـ الاية » .

(ألّذي أحَلّنا دارَالمُقامَةِ) آن خدائى كه فرود آورد مارا بسراى‌اقامت «المقامة» بالضمّ المصدر وبالفتح الموضع وهو أيضاً الجماعة يعنى سرائى كه از او رحلت نبايد كردن ما را (مِنْ فَضْلِهِ) از فضل ونعمت خود.قوله (لا يَمَسّنا فِيها نَصَبٌ) نرسد درآنجارنجى بما ونرسد آنجا ماندگى . ضحاك بن مزاحم گفت دراين آيت كه چون أهل بهشت‌دربهشت شوند ولدان وخدم از پيش ايشان باز آيند بمانند مرواريد پوشيده خداى تعالى فرشته اى بفرستد با هديّه‌اى‌ازخداى تعالى وكسوتى از لباس أهل بهشت تا دراو پوشانندا‌و خواهد تادر بهشت شود گويند بر جاى باش يك‌ساعت فرشته مى‌آيد با ده انگشترى هديّه از خدايتعالى هر انگشترى درانگشتى كند از آن براوّل نوشته « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين » وبر دوم نوشته«ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود » وبرسوم نوشته«رفعت عنكم الاحزان والهموم » بر چهارم نوشته«زوّجنا كم الحورالعين »وبر پنجم نوشته «ادخلوها بسلام آمنين » و بر ششم نوشته «إنّي جزيتهم اليوم‌بما صبروا » وبرهفتم نوشته«إنّهم هم الفائزون » وبر هشتم نوشته كه «صرتم آمنين لاتخافوا أبداً » وبر نهم نوشته «رافقتم النبيّين‌والصدّيقين والشهداء والصالحين » وبر دهم نوشته «سكنتم في‌جوار من لايؤذي الجيران»بهمسايگى آنكس فرود آمدى كه همسايگان را

(١) جمع وجل يعنى ترس .

نرنجاند . آنگه گوید ایشان را « ادخلوها بسلام آمنين » آنگه ایشان را بمنازل خود فرود آرند چون قرار گیرند درجای خود گویند « الحمد لله الذي أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شكور ـ إلى قوله ـ ولا يمسّنا فيها لغوب ». قوله تبارك وتعالى :

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لاٰ يُقْضٰى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

وآنانكه كافرشدندآنهاراستآتش دوزخ حكم كرده نشود برايشان پس بميرند و سبك نشود از ايشان

مِنْ عَذابِها كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ (٣٤) وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيها رَبَّنا

از شكنجهٔ آتش همچنين پاداش دهيم هر ناسپاس را و ايشان فرياد خواهند درآن پروردگار ما

أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ

بيرون‌آر مارا تابكنيم كارشايسته غيرآنكه بوديم كه ميكرديم آيا عمر نداديم‌شمارا آنقدر كه پند گيرند درآن‌عمر

مَنْ تَذَكَّرَ وَ جاءَكُمُ النَّذِيرُ (٣٥) فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (٣٦)

هر كه پند گيرد و آمد شمارا بيم كننده پس بچشيد عذاب را پس نيست مرستمكارانراهيچ‌ياری كننده

إِنَّ اللهَ عالِمُ غَيْبِ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (٣٧) هُوَ

بدرستيكه خدا دانندهٔ پنهانی آسمانها و زمين است بدرستيكه او داناست بحقيقت سينه ها اوست

الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لاٰ يَزِيدُ الْكافِرِينَ

آنكه گردانيد شمارا جانشينان در زمين پس‌هر كه‌ناسپاسی‌نمود براوست كفر او و زياد نكند كافران را

كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً وَ لاٰ يَزِيدُ الْكافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلّا خَساراً (٣٨) قُلْ

كفر ايشان نزد پروردگارشان مگردشمنی وزياد نكندكافرانرا كفر ايشان مگر زيانی را بگو

أَ رَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ

آيا ديديد شريكان خودرا آنانكه ميخوانديد از جز خدا بنمائيد مراكه چه‌چيزآفريدند از زمين

أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰواتِ أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً فَهُمْ عَلىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ

آيا هست‌آنهارا شركی در آسمانها يا داديم‌آنهارا كتابی پس‌ايشان برحجت روشنند از آن بلكه

يَعِدُ الظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلّا غُرُوراً (٣٩) إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمٰواتِ

وعده نميدهند ستمكاران پارهٔ آنها پاره‌ای‌را مگر ازروی فريب بدرستيكه خدا نگاه ميدارد آسمانها

وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولاَ وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ

وزمين را ازآنكه زائل شوند و هرآينه زائل شوند نگاه ندارد آن دو را هيچ كسى از بعد او بدرستيكه‌خدا

كانَ حَلِيماً غَفُوراً (٤٠) وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِيرٌ

باشد بردبار آمرزنده وسوگند خوردند بخدا سخت‌ترين سوگندهايشان اگرآمد ايشانرا بيم‌كننده

لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جاءَهُمْ نَذِيرٌ ما زادَهُمْ إِلَّا

هرآينه‌بوده‌باشند راه‌يافته‌تر از يكى‌ازترسا ويهود پس‌چون‌آمد آنهارا بيم‌كننده زياد نكرد آنها را مگر

نُفُوراً (٤١) إِسْتِكْباراً فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّءِ وَ لاَ يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ

نفرت ازحق سركشى‌كردند در زمين و كردند حيلهٔ بد و احاطه نميكند حيلهٔ بد

إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ

مگر باهل خودش پس‌آيا نمينگرند مگرعادت‌الهى‌راكه‌عذاب‌پيشينيان‌بود پس هرگز نيابى مرسنت خدا را

تَبْدِيلاً (٤٢) وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَحْوِيلاً (٤٣) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

تبديلى وهرگز نيابى مر سنت خدا را گرديدنى آيا سير نمى‌كنند در زمين

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ ما كانَ اللهُ

پس بنگرند چگونه باشد سرانجام‌كارآنانكه پيش‌ازايشان‌بودند وبودند سخت‌ترازآنها بتوانائى ونيست خدا

لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰواتِ وَلاَ فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كانَ عَلِيماً قَدِيراً (٤٤) وَ لَوْ

كه عاجزگرداند اورا ازچيزى درآسمانها و نه در زمين بدرستيكه‌او باشد داناى توانا و اگر

يُؤاخِذُ اللهُ النَّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِها مِنْ دابَّةٍ وَ لٰكِنْ

بگيرد خدا مردم را بجزاى‌آنچه‌كسب‌نمودند ازگناه نگذارد بر پشت آن هيچ جنبنده‌اى و ليكن

يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللهَ كانَ بِعِبادِهِ

تأخيرميكند ايشانرا عذابشان تامدت‌نامبرده شده پس‌چون‌آمد اجل‌ايشان پس‌بدرستيكه‌خدا هست ببندگانش

بَصِيراً ★

بينا .

قوله (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ) گفت و آنان که کافر شدند ایشانرا آتش دوزخ بود یعنی جزاء ایشان عذاب آتش دوزخ بود (لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا) روزگار بر ایشان بسر نیارند تا بمیرند و باز رهند ، و روا بود که معنی آن باشد که حکم نکنند بر ایشان بمرگ تا بمیرند و از عذاب برهند و عذاب از ایشان تخفیف نکنند . آنگه گفت (نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ) ما جزا و پاداشت هر کافر نعمت چنین دهیم ، و جملهٔ قرّاء نجزی خواندند بنون مگر أبو عمرو که او یجزی خواند بیاء مضموم و فتح زای علی الفعل المجهول آنگه گفت :

(وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا) گفت ایشان بانگ میدارند در دوزخ ، واصطراخ افتعال باشد من الصراخ و مستغیث و مغیث هردو را صارخ گویند ودر مستغیث شایع‌تر است کما قال « الاّ صارخاً غیر أعجبا » وقال آخر :

إنّا إذا ما أتانا صارخٌ فزعٌ كانَ الصُّراخُ لهُ قَرْعَ الظَّنابيرِ (۱)

(رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً) أي يقولون ربّنا أخرجنا . میگویند خدایا بیرون بر مارا ازاینجا تاعمل صالح کنیم جزآن عمل که کردیم . تاباینجا حکایت کلام أهل دوزخ است آنگه حق تعالی گفت (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ) نه ما عمر دادیم شما را چندانکه اندیشه تواند کردن آنکه خواهد که اندیشه کند . و این استفهام برسبیل تقریر وتقریع است (وَجاءَكُمُ النَّذِيرُ) و بشما آمد ترساننده خلاف کردند در مقدار این عمر : قتاده و کلبی گفتند هیجده سال باشد . حسن بصری گفت چهل سال باشد ، عبدالله عباس گفت شصت سال باشد . آنگه گفت روایت است از رسول ﷺ که او گفت چون روز قیامت باشد ندا کنند که «أين أبناء الستّين»؟ کجایند آنانکه عمرایشان شصت‌سال باشد . آنگه گفت اینان آنانند که خدای تعالی ایشان را گفت « أولم نعمّركم ما يتذكّر فيه من تذكّر » و أبوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت « من عمّره الله ستّين سنة فقد أعذر إليه في العمر » هر که را خدای‌شصت سال عمر دهد عذر بر انگیخته باشد با او درباب عمر ، ورسول ﷺ گفت « أعمار امّتي ما بين الستّين إلى السبعين وأقلّهم من يجوز ذلك » گفت عمرهای امّت میان شصت وهفتادباشدواز هفتاد بس کس برنگذرد و شاعر پارسی از آنجا گفت که :

ز هفتاد برنگذرد بس کسی ازین دور چرخ آزمودم بسی

(۱) اگر نزد ما کسی آید کـه دادرسی خواهد و ترسان باشد فریادرسی او زدن طنبور است این بیت راجای دیگر ندیدم .

و رسول ﷺ گفت «معترك المنايا مابين الستّين إلی السبعين» کارزارگاه مرد بامرگ میان شصت و هفتاد باشد، وازهفتاد بس کس برنگذرد قال الشاعر :

مَا بَعْدَ سِتّينَ سِوی رِحْلَةٍ … يُشَدُّ فِيهَا أَرْجُلُ النُّوقِ
فَالدَّهرُ رامٍ وَالرَّدیٰ سَهْمُهُ … وَعَقْدُ سِتّينَ عَلَی السُّوقِ (۱)

« و جاءكم النذير » گفتند باين نذير پیغمبر را خواست . زيد بن علی گفت قرآن را خواست . عکرمه و سفيان عيينه ووکيع وحسين بن الفضل گفتند پیری خواست و شاعر دراین معنی گوید شعر :

رَأَيْتُ الشَّيْبَ مِنْ نُذُرِ المَنَايَا … لِصَاحِبِهِ وَ حَسْبُكَ مِنْ نَذِيرِ
فَخُذْ لِلشَّيْبِ أُهْبَةَ ذِي وَقَارٍ … فَلاَ جَلَفٌ يَكُونُ مَعَ القَتِيرِ (۲)

وقال آخر:

وَ قَائِلَةٍ تَبَيَّضُ وَ الغَوَانِي … نَوَافِرُ عَنْ مُعَايَنَةِ القَتِيرِ
فَقُلْتُ لَهَا المَشِيبُ نَذِيرُ عُمْرِي … وَلَسْتُ مُسَوِّداً وَجْهَ النَّذِيرِ (۳)

آنگه گفت : (فَذُوقُوا) بچشید عذاب که ظالمان‌را یاری ویاوری نخواهدبودن .

(إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ) گفت خدایست دانندهٔ غیب آسمان‌وزمین، آنچه پوشیده باشد بمثابهٔ غایب باشد ازآنانکه عالم بغیب باشند واودانا است‌باسرار دلها وآنچه در دلها پوشیده است از دیگران .

(هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ) گفت او آن خداست که شما را خلیفه کرد برزمین چون‌جانّ را هلاك کرد وگفتند مراد آن است که اهل هر عصری خلیفه قرن

---

(۱) پس‌از شصت سال عبور وانتقال‌بسال دیگر نیست مگر انتقالی که پای شتران درآن بسته‌است روزگار تیر انداز است ومرك تیر او استوعقد شصت را بر ساق های پا باید بست. اشاره بعادت اعراب است‌که برای هر عددی عقدی داشتند از انگشتان وشاعر گوید عقد شصت را باید بر ساق پابست نه بر انگشت دست

(۲) موی سپید را می‌بینم ازخبر دهندگان مرك صاحبش و این خبردهنده‌کافی است پس برای موی سپیدآماده وساخته شو وسنگین باش که با پیری جلافت سازگار نباشد .

(۳) زنی بمن‌گفت خودرا سپیدموی نگاه میداری و زنان جوان از موی سفید بیزارند گفتم‌موی سفید پیغمبر است خبراز آخر عمر من آورده ومن روی پیغمبررا سیاه نمیکنم .

گذشته‌اند (فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ) وهر كـه كفر آرد كفرش براوست يعني او را زيان دارد ديگر كس را زيان‌ندارد (وَلا يَزِيدُ الكافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلا مَقْتاً) نيفزايد كافران را كفرشان بنزديك خداى الا دشمنى خداى (وَلا يَزِيدُ الكافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلا خَساراً) وكافران را كفرشان نمي‌افزايد الاّ زيان كارى .

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمْ) گفت بگو اى محمّد اين كافران را ديده هستى ودانسته‌اى اين بتانرا كه شما ايشان را بانبازان خداى كرده ايد در عبادت يا در قسمت مـالى في قوله « وجعلوا لله ممّا ذرأ من الحرث والأنعام نصيباً - الاية » (أَرُونِي) گفت با من‌نماى تاايشان از زمين چه آفريده اند يا ايشان را درآفريدن آسمان وزمين چه نصيب است وچه‌شركوانبازى (أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً) يا ما ايشان راكتابى داديم كه اين‌سخن ازآنجا ميگويند (فَهُمْ عَلى بَيِّنَتٍ مِنْهُ) ايشان برحجج وبيّنات اند از خـداى تعالى. آنگـه گفت :(بَلْ إِنْ يَعِدُ الظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً) بل اين ظالمان بعضى بعضى را جز وعدهٔ غرور نميدهندوبرهيچ چيز حاصل نه‌اند ، وآيت وارد است در مورد احتجاج وحجت انگيختن بركافران

(إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضَ) گفت‌خداى‌جلّ جلاله آسمان‌وزمين‌ميداردازآنكه زائل‌باشد . وقوله (أَنْ تَزُولا) دراودووجه است : چنانكه برفته است في‌قوله « أن تميدبكم» و«أن تضلّوا » وماننداين (۱) . يكى آنكه حفظاً من أن تزولا ، و وجه ديگر لئلاّ تزولا تـا بزائل نباشند (وَلَئِنْ زالَتا) و اگر بزائل باشند (إِنْ أَمْسَكَهُما) أى ما أمسكهما كس بندارد آنرا پس ازاويعنى جز او چنانكه يكى از ماگويد إنّي اطيعك ثمّ لا اطيع أحداً من بعدك أي غيرك، و « من » اول زياده است مؤكّدة للنّفى و «من»دوّم ابتداء غايت است.

(إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً) كه خداى تعالى بردبار است و آمرزندگار (۲) مغيره روايت كرد از ابراهيم كه يكى از جمله اصحاب عبدالله مسعود از نزد او برفت بكعب الأحبار تا ازاو علم آموزد چون باز آمد عبدالله اورا گفت بيار تا چه آموخته‌اى از كعب ؟

---

(۱) همچنانكه اصل خلقت ممكنات بقدرت و اراده خداست نگاهدارى آنهم باراده و قدرت او است نه مانند بنـاء كه چون هلاك شود خانه ساخته او بجاى ماند بلكه مثل خلقت مثل نور خورشيد است‌كه بى‌خورشيد نور نماند ونور او بااو برود الا آنكه خورشيد اراده واختيار درافاضه نور ندارد و خداوند اراده دارد واگر خواهد فيض ندهد و همه‌چيزپراكنده‌كند .

(۲) ربط اين دو صفت با اول آيه آن است‌كه زوال آسمان وزمين عذاب است برخلق و خداوند حليم عذاب آنها را نخواسته است .

گفت شنیدم که میگفت آسمان بر قطبی‌میگردد چون قطب آسیا وآن قطب بر دوش فرشته است . عبدالله گفت تو بایستی تا رحلت کنی و این علم بیاموزی دروغ گفت کعب و اوجهودی رها نکرده است (۱)خدایتعالی گفت« إنّ‌الله یمسك السموات والارض أن تزولا » واگر آسمان بر گردنده بودی زائل بودی أی من مکانهما ودوره علی القطب یلزم منه‌زواله .

(وَأقسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أیمانِهِمْ) سو گند خوردندبخدای غایت سو گندشان . سبب نزول آیت آن بود که پیش ازبعثت رسول ﷺ کفّار قریش میشنیدند که جهودان پیغمبران خودراتکذیب کردند و گفتند لعنت‌برجهودان‌و ترسایان باد که پیغمبران رادروغ داشتند بخدا کهاگرپیغمبری‌بما آیدما اوراتصدیق کنیم وازایشان‌وازهریکی‌ازایشان‌راه یافته‌ترباشیم . چون خدای‌تعالی‌محمّدرا بفرستادایشان‌کافر شدندوتکذیب کردند اورا. خدای تعالی بتقریع‌ایشان این آیت‌فرستاد«وأقسموا بالله جهدأیمانهم» گفت سو گندخوردند بخدای‌غایت‌سو گند که اگرپیغمبری بایشان‌آید ایشان راه یافته‌ترباشند ازهریکی‌ازجهودان وترسایان(فَلَمّا جآءَهُمْ) چون بایشان آمد پیغمبری و آن حضرت محمّد مصطفی بود ﷺ (مازادَهُمْ إلّا نُفُوراً) نیفزود ایشان را الّا نفرت و رمیدن وقبول نا کردن ، و معنی آنکه نیفزود ایشان را عند بعثت و دعوت او الّا نفور . چنانکه در نزول سوره بیان کرده‌ایم في قوله « وإذا ماانزلت سورة ـالایات» .

(إسْتِکْباراً فِي‌الأرْضِ) نصب او برمفعول له است، گفتند برمصدری محذوف الفعل یعنی استکبروا استکباراً و قول او روشن تر است و بهتر برای تکبّر و تعظّم در زمین (وَمَکْرَ السَّیِّیءِ) وبرای مکر بد یعنی برای فعل قبیح . کلبی گفت اجتماع ایشان خواست بر کفر ، و گفتند منع ایشان بود أتباع خود را از ایمان برسول و متابعت او، و این صورت اضافة الموصوف است إلی صفته و در معنی چنین است و این معنی بسیار است منها قوله «وإنّه لحقّ الیقین » و قولهم مسجد الجامع ، و بقلة الحمقاء ، و دارالاخرة علی تأویل حق العلم الیقین ومسجد الموضع الجامع وبقلة الحبّةالحمقاء و دارالحیاةالاخرة (وَلا یَحِیقُ‌المَکْرُ السَّیِّیءُإلّا بِأهلِهِ) گفت در نرسد مکر بد مگرباهلش والحیق :اللحاق و النّزول والاحاطه و این آن بود که ایشان انداختند که رسول را ﷺ بمکر بکشند خدای تعالی مکر ایشان بایشان گردانید و روز بدر همه را جمع کرد تا بدست رسول ﷺ کشته شدند . واز جملهٔ قرّاء

(۱) عبدالله باکمال وثاقت معصوم نبود وکلام او حجت نیست و زوال آسمان نه بمعنی گردش او است بلکه فانی و پراکنده شدن است .

حمزه خواند مکرالسّیْ بتخفیف یاء وسکون همزه (۱) وباقی قراء بتشدیدخواندند .درخبر است که کعب الاحبار عبدالله عباس را گفت درتوراة هست که «من‌حفر حفرة وقع‌فیها»هر که او چاهی بکند درآنچاه افتد . عبدالله عباس گفت مانند این در قرآن هست قوله تعالی « ولا یحیق المکرالسّیّء إلاّ بأهله » زهری گفت ما را روایت کردند که رسول ﷺ گفت مکر مکنید وماکررا معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید « ولا یحیق المکر السّیء إلاّ بأهله» وبغی مکنید وباغیان را معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید « فمن نکث فانّما ینکث‌علی نفسه » . (فَهَلْ یَنْظُرُونَ) آنکه گفت این کافران انتظار نمی‌کنند الاّ سنّت و طریقه اوّلینان وپیشینگان را از عذاب وهلاك ، ونظر درآیات بمعنی انتظار است آنکه‌گفت (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَبْدِیلًا) نیابی تو ای محمّد سنت و نهاد خدای را تبدیل و تغییری و نیز تحویل و گردانیدنی یعنی عادت خدای تعالی دراین باب تبدیل وتحویل نپذیرد ازعذاب کفار إمّا في الدنیا أو في الاخرة . آنکه برسبیل تذکیر و تقریع گفت .

(أَوَلَمْ یَسِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا) نمیروند این کافران در زمین تا بنگرند و اندیشه کنند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران. « فینظروا » در محل نصب است باضمار أن جواباً للاستفهام بالفاء (وَكانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ -الآیة) و ایشان‌از اینان بقوّت سخت تر بودند ونصب قوّةً برتمیز باشد . آنکه‌گفت : (وَما كانَ اللهُ لِیُعْجِزَهُ) وخدای را عاجز نکند هیچ چیز درآسمان‌وزمین، واین لام مؤکّد نفی است کقولهم ما کنت لأفعل کذا. و«من»زیادت است (إِنَّهُ كانَ عَلِیماً قَدِیراً) که‌خدای جلّ جلاله فیما لم یزل‌عالم و قادر بوده است . آنکه وصف رحمت و کرم خود کرد و گفت (وَلَوْ یُؤاخِذُ اللهُ النَّاسَ) اگر خدای بگیرد مردمان را باآنچه کرده باشند برپشت زمین هیچ جانور را رها نکندوقوله (عَلىٰ ظَهْرِها) ضمیر قبل الذکر است اتّكالاً علی وضوح المعنی وزوال اللّبس أي ظهرالارض ومثله «ماترك‌علیها» أي علی الأرض(وَلٰكِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى) ولیکن‌تأخیر میکند ایشانرا تا بوقتی نام زده .

عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی عذابی بقومی فرستد آنان را که درمیان ایشان باشند عذاب کند آنکه روز قیامت هریکی را علی حسب عمله برانگیزد ومعنی خبر آن است که آن‌عذاب مستحقان‌را عقوبت‌بود ونامستحقان‌را امتحان

(۱) حمزه درحال وصل نیز همزه‌سیّیء را ساکن‌کرد مانند حال وقف چون همزه درکلام عرب ثقیل است ودو همزه متوالی ومتحرك بر ثقل میافزاید وبنای حمزه بر تخفیف همزه است .

وايشان را برخداى تعالى اعتراضى نباشد ، وقتاده گفت دراين آيت كه خداى تعالى آنچه‌در اين آيت گفت با قوم نوح كرد تا همه جانوران هلاك شدند الا آنان كه در كشتى بودند . عبدالله مسعود گفت بيم آن است كه جُعَل را درسوراخش عذاب كنند بگناه بنى‌آدم، وانس گفت ضب در سوراخ خود بگرسنگى ميميرد از گناه بنى‌آدم ، ابن أبى كثير گفت مردى امر بمعروف ميكرد بر كسى مردى بگذشت اورا گفت رها كن كه ظلم جزظالم را زيان ندارد ، أبوهريره بشنيد گفت دروغ ميگوئى بخدائى كه جان من‌بامر اوست كه مرغ در آشيانه خود بگرسنگى بميرد از ظلم بنى آدم (١) ، أبوحمزة الثمالى گفت معنى آن است كه خدايتعالى بشومى گناه آدمى باران از آسمان باز گيرد تاهمهٔ‌جانوران هلاك شوند(فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ) چون وقت مرگشان درآيد خداى تعالى به بندگانش عالم است وبينا كه كيست كه عذاب او بروجه عقوبت بود باستحقاق ، وكيست كه عذاب او بروجه امتحان بود تا عوض‌دهد او را بر حسب آنچه باو رسيده باشد از آلام .

سورهٔ يس

اين سوره مكى است برقول حسن وقتاده ومجاهد ، و در او ناسخ و منسوخ نيست .
عبد الله عباس گفت يك آيت مدنى است وآن اين است كه « وإذا قيل لهم أنفقوا مما رزقكم الله » وهشتاد وسه آيت است در عدد كوفيان ، وهشتاد ودودرعدد بصريان و مدنيان ،و هفتصد وبيست ونه كلمه است ، وسه هزار حرف است ، وروايت است از انس كه رسول ﷺ گفت « إنّ لكلّ شيء قلباً وإنّ قلب القرآن‌يس، من قرأها كتب الله له قراءة القرآن عشر مرّات » گفت هرچيزى را دلى هست ودل قرآن سورهٔ يس است ألا و هر كس كه اين سوره بخواند خداى تعالى او را بنويسد بخواندن اين سوره ثواب آنكه قرآن را ده بار خوانده باشد . وعائشه روايت كرد از رسول ﷺ گفت در قرآن سورتى است كه شفاعت كند خواننده اش را وبيامرزد گوش دارنده اش را وآن سوره يس است، و راوى خبر گويد كه رسول ﷺ گفت سورهٔ يس معمّه است گفتند يا رسول الله معمّه چه باشد ؟ گفت آنكه صاحبش را عام گرداند خير دنياوآخرت ، واين سوره دافعه است و قاضيه است دفع كند از صاحبش همه بديها وروا كند او را همه حاجتها ألا وهركه اين سورة بخواند اورا بيست حج بنويسند ، وهركه بشنود او را هزار دينار بنويسند درسبيل خداى ، وهركه بنويسد وبشويد و

(١) توجيه اين روايات آن است كه مؤلف در آغاز سخن گفت مستحقان را عقوبت بود. و نامستحقان‌را امتحان .

آبش باز خورد هزار دارو درشکم او شود ، وهزار قربت وهزار رحمت ، وهردردی وعلّتی که در دل او باشد بیرون آید . اُبیّ کعب روایت کرد ازرسول ﷺ که او گفت هر که سوره یس بخواند برای خدای‌تعالی، خدایتعالی او را بیامرزد وچندان مزد دهد او را که ثواب آنکس که دوازده بار قرآن بخواند ، وهر بیماری که بربالین او یس بخوانند بعدد هر حرفی ده فرشته فرود آیند واز پیش او صف زنند وبراو صلوات میفرستند واستغفار می کنند برای او و بقبض روح او حاضر آیند وبغسل‌اودر قفاء جنازهٔ او بروند وبراو نماز کنند ، وبدفن اوحاضر آیند ، وهر آن بیماری که سورهٔ یس بخواند درسکرات ملك الموت جان او بر ندارد تا رضوان او را شربتی‌از بهشت نیاورد واو آن شربت باز خورد بربستر بمیرد سیراب باشد ، و زنده کنند او را سیراب باشد ، وحسابش کنند او سیراب باشد ، وبحوض هیچ پیغمبری محتاج نباشد تا ببهشت رود واو سیراب بود . وأبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او سوره یس بخواند درشب وروز آید از گناهان آمرزیده . وأنس مالك روایت کرد که رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلم گفت هر که او سورهٔ یس بخواند درگورستان خدای تعالی تخفیف کند عذاب ایشان آن‌روز، وبعدد مردگان گورستان او را حسنات بنویسند وسیّئات محو کنند یحیی بن أبي کثیر گفت ما را روایت کردند که هر که او سوره یس بخواند بامدادان روز همهٔ‌روزشادمان باشد وهر که نماز شام بخواند همهٔ شب شادمان باشدوبی غم و در آسایش تا روز بود .

سوره یس ثلث وثمانون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يٰسٓ (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤)

ای‌سیدعالم. قسم بقرآن ناطق درست کردار بدرستیکه توالبته‌ازفرستادگانی بر راه راست

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (٥) لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ (٦)

فروفرستاد خدای‌غالب مهربان تا بیم دهی گروهی‌را که‌بیم کرده نشدند پدرانشان پس آنها بیخبرانند

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (٧) إِنّا جَعَلْنا في أَعْناقِهِمْ
بتحقيق راست شد گفتار ما بعذاب بر بیشتر ایشان پس ایشان نمیگروند بدرستیکه ما گردانیدیم در گردنهای ایشان

أَغْلالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (٨) وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ سَدًّا وَمِنْ
غلها پس آن بندها تا بزنخها پیوسته پس ایشان سر درهوا کنندگانند وگردانیدیم ازمیان دستها یشان پرده‌ای را واز

خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ (٩) وَسَوآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ
پس‌سر ایشان پرده‌ای پس پوشانیدیم چشمهایشانرا پس آنها نمی‌بینند ویکسانست برایشان آیا بیم کردی ایشانرا

أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (١٠) إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ
یا بیم نکردی ایشانرا نمیگروند جزاین نیست بیم میکنی آنکه پیروی میکند قرآن‌را و ترسد از خدا

بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَريمٍ (١١) إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ
بآنچه پوشیده پس مژده ده اورا بآمرزش ومزدی بزرگوار بدرستیکه ما زنده میکنیم مرده‌را ومی‌نویسیم

ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ (١٢) وَ اضْرِبْ لَهُمْ
آنچه پیش فرستادند واثرهای ایشانرا وهرچیزی شمرده‌ایم آنرا درپیشوائی که روشن است وبزن برای ایشان

مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جآءَهَا الْمُرْسَلُونَ (١٣) إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ
داستانرا بیاران انطاکیه هنگامیکه آمدند بآن ده پیمبران چون فرستادیم بایشان دو کس را

فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (١٤)
پس تکذیب نمودند آن‌دورا پس غالب کردیم بسوم ایشان پس گفتند بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده‌شدگانیم

قالُوا ما أَنْتُمْ إِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا تَكْذِبُونَ (١٥)
گفتند نیستید شما مگر آدمی مثل‌ما ونفرستاد خدا چیزی از وحی نیستید شما مگر دروغ گویان

قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (١٦) وَما عَلَيْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبينُ (١٧)
گفتند پروردگار ما میداند که ما بسوی شما هرآینه فرستاده‌شدگانیم ونیست برما مگر رسانیدن هویدا

قالُوا إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ
گفتند بدرستیکه ما فال بد زدیم بشما هرگاه باز نایستید ازاین دعوی هرآینه سنگسار کنیم شمارا وتا برسد بشما

مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قالُوا طآئِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

از ما عذاب درد ناك گفتند پیمبران فال‌بد شما بشما است آیا پند داده میشوید بلکه شما گروهید

مُسْرِفُونَ (۱۹) وَ جآءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰)

اسراف‌کنندگان وآمد از دورترین جای ازشهرمردی‌که میدوید گفت ای‌قوم‌پیروی‌کنید فرستادگانرا

اِتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي

پیروی‌کنید‌کسیراکه‌نمیخواهدازشما مزدی‌را وایشان راه‌یافتگانند وچیست‌مراکه نپرستم آنکه‌آفرید مرا

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ

وبسوی‌او بازگشت‌کنید آیا فراگیرم ازجزخدا خدایان دیگر اگراراده‌کند بمن‌خدای بخشنده بضرری

لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلا يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۲۴)

کفایت‌نکند ازمن‌درخواست‌ایشان‌چیزیرا وخلاص‌نکندمرا بدرستیکه‌من‌آنهنگام‌درگمراهی‌هویداباشم

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي

بدرستیکه‌من‌ایمان‌آوردم بپروردگارشما پس‌بشنویدمرا گفته‌شد درآئید‌بهشت‌را گفت‌ایکاش‌بودم‌من‌که‌قوم‌من

يَعْلَمُونَ (۲۶) بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَما أَنْزَلْنا عَلَى

میدانستند بآنچه‌آمرزیده مراپروردگارم وگردانیدمرا ازبزرگواران‌اهل‌بهشت ونفرستادیم ما بر

قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمآءِ وَما كُنّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كانَتْ إِلّا صَيْحَةً

قوم‌او بعدازقتل‌او هیچ‌لشکری از آسمان ونیستیم ما فرستندگان نبود عقوبت‌ایشان مگر یك‌فریاد

واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ (۲۹) يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا

جبرئیل پس‌آنگاه‌ایشان فرو مردگانند ای‌تأسف بربندگان‌مشرك نیامدایشانرا هیچ فرستاده مگرآنکه

كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ (۳۱)

بودندکه بآن استهزاء میکردند آیا ندیدندکه بسیار هلاك‌کردیم ما پیش از ایشان ازقرنها

أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ (۳۲) وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (۳۳).

بدرستیکه‌آنهابسوی‌ایشان‌باز نمیگردند ونیستند مگرآنکه فراهم‌آورده نزد ما حاضرشدگانند.

قوله تعالى (يس) قرّاء دراين كلمه خلاف كردند : حمزه و كسائي وخلف وعاصم در بيشتر روايات با إمالهٔ ألف ياسين خواندند جز كه كسائي إمالهٔ صريح كرد ، و ديگـران از اينان بين بين ، وباقي قرّاء إماله نكردند بياء مفتوح خواندند ، وأبوعمرو وحمزه وأبوجعفر وعاصم دربيشتر روايات اظهار نون كردند از ياسين ونون ساكن خواندند . راويان نافع وابن كثير در اين مختلف شدند ، درشاذ قرّاء شواذّ بفتح نون وضم وكسر خواندند تشبيهاً بأينَ و مُنذُ وأمسِ مفسّران درمعني او خلاف كردند : بعضي گفتند قسم است ، عبدالله عباس گفت معني آن است كه يا انسان ـ بلغت طيّ ـ يعني يا آدمي. أبوالعاليه گفت يا رجل اي مرد . سعيد جبير گفت يا محمد دليلش قوله « إنّك لمن المرسلين » و قوله « سلام على آل ياسين » و قـال السيّد الحميري :

يا نَفسُ لا تَمحَضي بِالنُّصحِ مُجتَهِداً عَلى المَوَدَّةِ إلّا آلَ ياسينا (١)

أبوبكر ورّاق گفت : يا سيّد البشر . اگر گويند چرا « يس » آيتي ميشمرند و« طس » نميشمرند گوئيم براى اينكه « طس » بروزن قابيل وهابيل است از اسماء مفرده ، واسم مفرد آيتي نباشد چو معني ندارد ، وياسين نه چنين است براى آنكه ياء كه در اوّل اوست حرف ندا را ميماند بمنزله قولك يا زيد ، وچون مشتبه باشد باين جمله كلام بود مفيد، وچون فائده دهد آن را آيتي توان شمرد ، ديگر آنكه مطابق سر آيات است (٢) .

قوله (وَالقُرآنِ الحَكيمِ) واو بلاخلاف قسم است ، يعني بحق اين قرآن محكم ،و مثله قوله « كتاب اُحكمت آياته » وجواب قسم آن است كه:

(إنَّكَ لَمِنَ المُرسَلينَ) تو از پيغمبران وفرستادگاني ، واين جواب آن است كه كافران گفتند « لست مرسلاً ».

(عَلى صِراطٍ مُستَقيمٍ) التقدير وإنّك على صراط مستقيم و تو برراه راستي و بـر دين حق .

---

(١) اي دل خيرخواه خالص كس مباش وكوشش در دوستي كس مكن مگر آل ياسين را.

(٢) اين علت مستقل نيست چون طس هم مانند ياسين با سر آيات مطابق است طس تلك آيات ـ القرآن وكتاب مبين بياء ونون ختم ميشود ويس والقرآن الحكيم بياء وميم ومعني آن است كه چون ديدند يس مانند سر آيات ديگر است نه مانند عبده زكريا و خفيا وهم شبيه بجمله مستقل است آنرا آيتي شمردند بر خلاف طس هرچند مطابق رؤس آيات است اما شبيه جمله نيست.

(تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ) کوفیان خواندند وابن عامر «تنزيلَ» منصوب برْ مصدر از فعلي مقدّر أي نزّل تنزيل ، وباقی قرّاء برفع برخبر مبتداء محذوف أی هو تنزيل العزيز الرحيم ومعنی منزل باشد . یعنی این قرآن فرو فرستادهٔ خداست ، و لکن وصف بمصدر کرد مبالغه را کقولهم رجل عدل وزور و صومٌ ، یعنی این قرآن فرستادهٔ خدای عزیز بخشاینده است .

(لِتُنْذِرَ قَوْماً) لام تعلق دارد بفعلی که تنزیل براو دلالت میکند أی نزّله الله عليك لتنذر ..خدای این قرآن را بتو فرستاد تا بترسانی باو گروهی را آنچه پدران ایشان‌را از آن بترسانیدند و آن عذاب است . چو ایشان غافلندو بی‌خبر ، و« ما » موصوله است في قوله (ماأُنذِرَ آباؤُهُمْ) و گروهی گفتند « ما » نفی است یعنی گروهی را بترسانند که پدران ایشان‌را نترسانیدند درروزگار فترت که پیغمبر عليه السلام نبود . برقول اول « ما » اسم باشد ومحل او نصب باشد برمفعول دوم لتنذر ، والتقدير لتنذر قوماً شيئاً أو عذاباً انذر به آباؤهم و « ما » نکره موصوفه‌باشد، وبرقول دوم « ما » حرف باشد ومحل او با فعل هم نصب باشد على كونه صفة لقوم ، والتقدير قوماً غيرمنذرين آباؤهم .

(لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ) آنکه خبر داد که واجب شد کلمه عذاب بر بیشترینه اینان که ایمان نخواهند آوردن .

(إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ) گفت ما غلها در گردنهای ایشان کردیم وآن غلها تا بزنخهای‌ایشان‌برسیده‌است ، وگفتند معنی آن است که جعلنا أيمانهم في أعناقهم أغلالاً ما دستهای ایشان بغلّ گردنهای ایشان کردیم ، ولیکن بیفکند لدلالةالكلام‌عليه . وایشان‌حذف بسیار کنند چون در کلام دلیل باشد چنانکه شاعر گفت :

وَما أَدْرِي إِذا يَمَّمْتُ أَرْضاً أُرِيدُ الخَيْرَ أَيُّهُما يَلِيني
ءَالخَيْرُ الَّذي أَنا أَبْتَغِيهِ أَمِ الشَّرُّ الَّذِي هُوَ يَبْتَغِيني(۱)

وتقدیر آن است که ارید الخير واحذر الشرّ تاتواند گفتن که « أيّهما » جز که ذکرش بیفکند چون أيّهما دلیل بود بر آن (فَهُمْ مُقْمَحُونَ) ایشان مقمح اند ، ومقمح آن بود که سر بردارد وچشم برهم نهاده بود ، وبعیر قامح گویند شتری را که چون آب خورد سر بردارد ، وقال شعر:

(۱) وقتی‌آهنگ زمینی بکنم خیر آنرا بخواهم نمیدانم کدام‌یك از خیر و شر نزدیك‌من‌میشوند آیا خیری‌که من طالب آنم یا شری که او طالب‌من‌است .

ونَحْنُ عَلَى جَوانِبِها قُعُودٌ نَغُضُّ الطَّرْفَ كَالإِبلِ القِماحِ (١)

مجاهد گفت سر برداشته اند وچشمها رها کرده . أمّا معنی آیت دراو دوقول گفتند : یکی آنکه کنایت است وعبارت برطریق مبالغه ازجهل وعناد ونفور ایشان از ایمان تاپنداری ممنوعند از آن بغل وقید که بهیچ وجه تن در او نمیدهند واختیار نمی کنند و قوّة این قول آیتی که از پس اوست من قوله « وجعلنا من بين أيديهم سدًّا ـ الاية » ومعنی هردو آیت یکی است یعنی از روی تشبیه بآن مانند که ممنوع باشند بغل وقید وبسدًّا از پس وپیش چنانکه اوتصرف نتواند کردن ، پنداری که اینان نیز ایمان نمیتوانند آوردن وآنچه مانع ایشان است ازایمان جهل است وسوء اختیار وخدای تعالی در دیگر آیت مصرّح گفت که این بر وجه تشبیه است في قوله « كأن لم يسمعها كأنّ في اُذنيه وقراً » ومانند این افوه الاودی گفت وذکر غل وقید کرد :

كَيْفَ الرَّشادُ إذا ماكُنْتَ في نَفَرٍ لَهُمْ عَنِ الرُّشْدِ أغْلالٌ وَأقْيادُ (٢)

وجه دیگر آن است که آیت خاص است وآنرا سبب نزولی هست وآن آنست که جماعتی مفسّران گفتند آیت درأبوجهل بن هشام آمد ومردی مخزومی ، که ابوجهل سوگند خورد که اگر محمّد نماز کند سر او بسنگ بکوبد ،او بیامد ورسول صلى الله عليه وآله نماز میکرد برفت وسنگی برگرفت بزرگ وبیامد تا برمحمّد صلى الله عليه وآله زندچون دست بربالای سربرد دستش برگردن خشك شد مانند غلی وسنك در دستش چسبید بیامد وأصحابش را خبر داد از آنچه دیده بود چون بنزدیك ایشان آمد سنك از دستش بیفتاد ودستش با حال خود شد . مردی از بنی‌مخزوم گفت من بروم واو را هم بدین سنك بکشم سنك برگرفت وبیامد رسول صلى الله عليه وآله در نماز بود سنك بربالای سر برد تا بر رسول زند چشمش تاریك شد چنانکه رسول عليه السلام راندید وآوازش میشنید باز آمد وگفت برفتم وآوازش شنیدم واو را نمی‌دیدم وچون قصد او کردم چیزی‌دیدم مانند شتری فحل که آهنك من کرد گفتی مرا فرو خواهدبردن . خدای تعالی این‌دوآیت فرستاد درحق این دوشخص مخصوص باین مقصود براین‌حال ، و چون آیت را بر این حمل کنند تأویلی نباید کردن ، وأبوعبیده قوت قول اول کرد گفت برسبیل مثل‌است وباستشهاد

---

(١) ما پیرامون ظرف طعام نشسته و چشم فرو می‌بندیم مانند شتران سیراب شده و سر از آب برداشته .

(٢) افوه اودی از شعرای جاهلی است گوید چگونه راه یابی وقتی در جماعتی باشی که غل و بند برگردن و دست آنها بسته‌باشد.

او گفت مردی بود که کنیت او ابوذویب درجاهلیت زنی را دوست داشت وچون باسلام آمد آن زن بنزديك او آمد او امتناع کرد و گفت حرّم الاسلام الزناء آنگه این بیتها بگفت :

فَلَيْسَ كَعَهْدِ الدَّارِ يا أُمَّ مالِكٍ وَلكِنْ أَحاطَتْ بِالرِّقابِ السَّلاسِلُ
وَعادَ الفَتى كَالكَهْلِ لَيْسَ بِقائِلٍ سِوَى العَدْلِ شَيْئاً فَاسْتَراحَ العَواذِلُ(۱)

مراد آن است که ما ممنوع شدیم بموانع اسلام از تعاطی فسق وزنا بمانند کسی که بند وغل دارد . عکرمه گفت مراد ظلمات وضلالات است .

وقوله (وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً) گفت ما پیش ایشان سدّی کردیم واز پس ایشان سدّی (فَأَغْشَيْناهُمْ) أي جعلنا على أبصارهم غشاوة وهي الغطاء والظّلمة ، و مثله قوله « وجعل على بصره غشاوة » ما ایشان را کور کردیم (فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ) ایشان چیزی نمیبینند براین دوتأویل که گفتیم، وجهی دیگر گفتند و آن آنست که لفظ ماضی است ومعنی مستقبل وتقدیر درهر دوآیت آنست که سنجعل في أعناقهم أغلالاً يوم‌القيامة ، یعنی روز قیامت ما غلها درگردن ایشان کنیم چنانکه گفت « إذ الاغلال في أعناقهم والسلاسل يسحبون في‌الحميم » و گفت : « خذوه فغلّوه ✿ ثمّ الجحيم صلّوه ✿ ثمّ في سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً » ودر شاذّ عبدالله عباس وعکرمه خواندند«فاعشيناهم» بعين غير معجم‌من الأعشى ما ایشانرا شب کور گردانیدیم . آنگه خواست تا قطع طمع رسول کند از ایمان ایشان تا او دل عزیزخود در بند ایشان ندارد گفت :

(وَسَواءٌ عَلَيْهِمْ ـ الآية) گفت راست است برایشان اگربترسانی‌ایشانرا واگرنترسانی واگر دعوت کنی واگر نکنی ایشان ایمان نیارند از آنجا که معلوم است از سوء اختیار ایشان واصرار ایشان بر کفر وجهل . آنکه گفت :

(إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ ـ الآية) گفت تو آنرا ترسانی که اومتابعت‌قرآن کند واز خدای تعالی ترسد درغیبت یعنی درخلوت . ومراد آن است که آنکس منتفع باشد بانذار تو که باین صفت‌بود، آنگه گفت : (فَبَشِّرْهُ) مژده ده او را بآمرزش ومزدی باکرامت و این ثواب باشد مقرون باعظام وإجلال .

(إِنّا نَحْنُ نُحْيِي‌المَوْتى) گفت ما زنده کنیم مردگانرا روز قیامت (وَنَكْتُبُ ما قَدَّمُوا) وباز نویسیم آنچه کرده باشند ودر پیش افکنده (وَآثارَهُمْ) وآنچه از ایشان‌باز

(۱) ای ام مالك آن عهد که درآن منزل بود دیگر باقی‌نیست زنجیرها بگردنها بسته شده‌جوان مانند سالخورده گشت وجز سخن حق نخواهد گفت وملامت کنندگان آسوده‌شدند .

ماند ومثله قوله « ینبّؤ الانسان یومئذ بما قدّم وأخّر » وقوله «علمت نفس ماقدّمت وأخّرت» ضحّاك گفت ومغیرة بن شعبه که آیت در بنی‌عذره آمد که از قبیلهٔ ایشان تا بمسجد مسافتی بود خدای تعالی این آیت فرستاد در حقّ ایشان و گفت من آثار أقدام وخطوات ایشان می- نویسم که بمسجد میشوند . جابر بن عبدالله انصاری گفت از خانهای ما تا بمسجد مسافتی‌بود ما خواستیم تا انتقال کنیم با جایهائی که پیرامن مسجد بود تا راه نزدیك باشد ما را . رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت یا بنی‌سلمه شنیدم که عزم کرده اید که انتقال کنید با پیرامن مسجد تا راهتان نزدیك باشد نمیدانید که شما را بهرخطوه ثوابی هست وچندان که‌راه‌دورتر باشد خطوات بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد . آنگه گفت : « یا بنی‌سلمة دیارکم فانّما یکتب آثارکم » در سراهای خود بباشید که آثار اقدام شمامینویسند،جابر گفت چون ازرسول صلی الله علیه وآله این بشنیدم خواستم تا سراهای ما دور تر بودی از مسجد تا ثواب بیشتر بودی ما را . انس مالك گفت دراین آیت « ونکتب ما قدّموا » خطوات ایشان خواست بمسجد جامع روزآدینه (وَکُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ) وهرچیزی بشمرده ایم در امامی و پیشروی که روشن است وآن لوح محفوظ است .

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ) آنگه گفت یا محمّد برای ایشان مثلی بزن اصحاب آن شهر گفتند مراد أصحاب انطاکیه (١) است.(إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ) چون به ایشان آمدند رسولان ما. أهل سیر گفتند عیسی علیه السلام دو رسول ازحواریّان‌خود بمدینهٔ‌أنطاکیه فرستاد برفتند چون به‌نزدیك شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفندی چند میچرانید و او

(١) انطاکیه شهری است در حدود شام سیصد سال پیش از میلاد ساخته شده منسوب بآنتیوخوس ازجانشینان اسکندر است و پس‌از جنك بین‌الملل اول بتصرف فرانسویان درآمد تاسال ١٩٣٩ مسیحی آنرا بترکیه سپردند و نهری ازآن میگذردکه قدیم ابرنطس میگفتند و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند وغالب اهل شهر انطاکیه مسیحی وبافرانسویان هم‌کیش بودند مانند مردم لبنان ونخواستند در آشوبهائی که پس‌از خروج آنان از سوریه و استقلال سوریه در این کشور اتفاق می‌افتد بمسیحیان آسیب رسد آنرا بترکیه دادند باری انطاکیه برای مسیحیان ، مانند مدینه طیبه برای‌مسلمانان دویمین شهر است شهر اولشان بیت‌المقدس بودکه حضرت عیسی علیه‌السلام آغاز دعوت ازآنجا کرد و پس از آن گروهی از مؤمنین بآنحضرت بانطاکیه‌هجرت‌کردند، و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را باین دین خواندند و ازآنجا دین مسیح عالمگیر شد و بدین‌جهت خداوند تعالی بخصوص این شهر را در قرآن یادکرده است

حبیب بود صاحب یس بر او سلام کردند او جواب داد و گفت شما که اید ؟ گفتند ما رسولان عیسی ایم دعوت میکنیم شما را از عبادت أصنام با عبادت خدای تعالی « گفت آیتــی و دلیلی دارید ؟ گفتند داریم و آن این است که بدعای ما خدای بیماران را شفا دهد و أکمه و أبرص را عافیت دهد . پیر گفت مرا پسری است سالها است تا بیمار است و بربستر افتاده اگر او بدست شما به شود من ایمان آرم بعیسی- وببعضی روایت گفتند خود مؤمن بود بعیسی ـ گفتندرواست ایشانرا بخانه برد ایشان دعا کردند خدای تعالی عافیت داد او را ودر حال تن درست شد و برخاست وبیرون آمد وخبر ایشان درشهر فاش شد وهر کجا بیماری بود آمدواستدعا کرد و ایشان دعا کردند وخدای تعالی شفا داد تا بسیاری بیمار بردست ایشان شفا یافتند . ایشان را ملکی بود نام او سلاحص و گفتند ابطخس (۱) واز جملهٔ ملوك روم بود وبت پرست بـود این خبر باو رسید ایشانرا بخواند و گفت شما کیستید ؟ گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم . گفت آیت شما چیست ؟ گفتند إبراء أکمه وأبرص وشفاء بیماران بر دست ما بفرمان خدای‌تعالی. گفت باز گردید تا من اندیشه ای درکار شما کنم، ایشان باز گشتند مردم ایشانرا در بــازار گرفتند وبزدند . وهب منبّه گفت عیسی عليه‌السلام این دو رسول را بفرستاد بیامدند (۲) و مدّتی مقام کردند بنزدیك پادشاه بار نیافتند یك روز او را در بازار دیدند تکبیر کردند ملك خشم گرفت وبفرمود تا ایشانرا بگرفتند ومحبوس کردند چون خبر بعیسی رسید سَرِ حواریان شمعون صفا را بفرستاد بنصرت ایشان وشمعون وصیّ عیسی بود ومتنکّردرشهر شد و با حاشیهٔ ملك صحبت افکند او را یافتند با ادب ونیکوسیرت ، خبراو پیش ملك بگفتند ملك او را پیش خواند وبدید از عقل وأدب وحسن محاورت او نیکو آمد او را وبپسندید و مقرّبش کرد و مستأنس شد باو . یك روز گفت أیّها الملك شنیده ام که دومرد را بزندان باز داشته ای که ایشان ترا با دینی دعوت کردند ؟ گفت آری ؟ گفت از ایشان شنیدی تاخودچه میگویند؟ گفت نه خشم مرا منع کرد از این . گفت اگر صواب بینی بخوان ایشانرا و بنگر تـا چه مردمانند وسخنشان بشنو تا چه میگویند . ملك کس فرستاد وایشانرا بخواند چـون بیامدند شمعون گفت شما کیستید ؟ گفتند ما رسولان عیسی رسول خدائیم . گفت بچه‌کار آمده اید؟

(۱) این دو اسم ظاهراً مصحف است و بانی شهر انطاکیه انطیاخوس بوده است و شاید سلاحص مصحف پیلاطس است و راوی چنان پنداشت که اینان معاصر مسیح علیه‌السلام بودند.

(۲) بگفته عیسویان آمدن‌این دو رسول‌پس‌ازرفع‌عیسی‌علیه‌السلام بود ودرقرآن خداوند میفرماید ما فرستادیم‌ونه گفت‌عیسی فرستاد پس دور نیست سخن عیسویان صحیح‌باشد.

گفتند آمده ایم تا این ملك وقوم او را از عبادت اصنامی جماد که نبینند ونشنوند وندانند و خیر وشرّ ونفع وضرر نیابند با عبادت خدای خوانیم بینا وشنوا ودانا وتوانا که همه خیروشر ونفع وضرر از اوست « یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید » شمعون گفت براینکه میگوئید آیتی ودلالتی دارید ؟ گفتند بلی إبراء الأکمه والأبرص وشفاء المرضی باذن‌الله، ملك بفرمود تا کودکی را بیاوردند مطموس العین بود جایگاه چشمهای او چون پیشانی او شده بود ایشان دعا کردند تا خدای تعالی جای چشم او بشکافت ایشان دوبندق از گل بر گرفتند و در جای چشم او نهادند ودر حال بفرمان خدای تعالی حدقه گشت وخدای تعالی بینائی و شعاع در او نهاد تا او بینا شد وجهان بدید . ملك بتعجّب فرو ماند . شمعون گفت أیّها الملك تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این یا بیش از این بکنند تا دست وغلبه ترا باشد . او شمعونرا گفت مرا از تو هیچ سرّ پنهان نیست خدای من جمادی است که نه‌بیند ونه شنود و منفعت و مضرّت نکند . آنگه ملك گفت اگر خدای شما تواند تا مرده را زنده کند ما باو و بشما ایمان آریم، ایشان گفتند خدای ما برهمه چیز قادر است ملك گفت امروز هفت روز است تا پسر دهقانی بمرده است واو را دفن نکرده اند بانتظار پدرش اگر او را زنده کنید ما بشما ایمان آریم، گفتند رواست بفرمای تا بیارندش او را بیاوردند ، از حال خود بگشته بود وبوی بگردانیده ، ایشان دعا کردند آشکارا وشمعون در سرّ خدای تعالی او را زنده کرد برپای خاست و گفت یا قوم بترسید از خدای تعالی وبخدا ایمان آرید که من امروز هفت روز است تا بمرده ام مرا درهفت وادی از آتش بردند برای آنکه مشرك بودم ودرهای آسمان بر گشادند برنائی دیدم که برای اینان هرسه شفاعت میکرد . گفتند اینان که اند ؟ گفت این شمعون صفا است وصیّ عیسی واین دوحواریند از حواریان عیسی . این سخن در ملك گرفت شمعون عند آن حال بگفت من شمعونم وملك را دعوت کرد واو ایمان آورد وجمعی بسیارازلشکراو.

محمّد بن اسحاق گفت از کعب الاحبار که ملك ایمان نیاوردوهمّت کردبکشتن اینان خبر بحبیب رسید واو بردر شهر بود بدروازه دورتر بیامد بتاختن برایشان انکار کرد و ذلك قوله « وجاء من أقصا المدینة رجل یسعی ـ الایه » این است قصّهٔ آنکه خدای تعالی گفت :

(إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ) یاد کن ای محمّد چون بفرستادیم ما دو کس‌را برایشان یعنی بأهل أنطاکیه .

ودر نامشان خلاف کردند : محمّد بن إسحاق گفت تاروص وماروص ، وهب گفت یحیی

ویونس ، مقاتل گفت توصان ومالوص (۱) (فَكَذَّبُوهُما) دروغ داشتند ایشان هر دو را (فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ) ما قوی کردیم ایشان را بثالث ، وعاصم خواند بروایات او إلاّ حفص «فعززنا»مخفف‌أی غلبنا من قولهم من عزّ بزای من غلب سلب. وآن‌سوّم شمعون صفا بود . مقاتل گفت شمعان نام بود سوّم را . کعب گفت آن دورسول صادق وصدوق نام‌بودند وسوّم شلوم ، واضافهٔ ارسال با خداست برای آنکه عیسی ایشانرا بفرمان خدای بفرستاد ، و ممتنع نباشد که ایشان خود پیغمبران باشند ازقبل خدای تعالی‌فرستاده (۲) (فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ) گفتند ما را بشما فرستاده اند که أهل أنطاکیه اید .

ایشان گفتند یعنی أهل أنطاکیه (ما أَنْتُمْ إِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا) شما نیستید مگر آدمی همچون ما (وَما أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ) وخدای تعالی چیزی نفرستاد و شما جز دروغ چیزی نمیگوئید .

(قالُوا رَبُّنا يَعْلَمُ إِنّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ) این پیغمبران گفتند خدای داند که ما را بشما فرستاده اند .

(وَ ما عَلَيْنا إِلّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ) وبرما هیچ نیست إلاّ رسانیدنی با بیان .

(قالُوا إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ) گفتند أهل آن شهر را از کافران که ما شمارا بفال بد گرفته ایم . مقاتل گفت این برای آن گفتند که آن سال باران نیامد گفتند این‌بشومی‌شما است (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ) اگر شما باز نایستید از این گفتار سنگسار کنیم‌شما را (وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ) وشما را از ما عذابی رسد دردناك .

(قالُوا) گفتند آن رسولان (طائِرُكُمْ مَعَكُمْ) فال بد وشوم شما با شماست از کفرتان ومعاصی که میکنید. عبدالله‌عباس وضحّاك گفتند حظّكم من الخير و الشر. بهرتان از خیر وشر ، وقتاده گفت عملتان بیانه قوله « و كلّ إنسان ألزمناه طائره في عنقه » حسن و أعرج خواندند درشاذ«طیرکم»بی‌ألف (أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ) اگر شما را یاد دهند و وعظ کنند ابن کثیر ونافع وأبوعمرو مفضّل عن عاصم «أين‌ذكّرتم» همزه دوم بیاء وهمزه بین‌بین وباقی قرّاء خواندند بدو همزه‌محقق، ودر جواب آن خلاف کردند بعضی گفتند جواب او محذوف

(۱) عیسویان گویند آن‌دو رسول که اول بانطاکیه آمدند پولس و برنابا بودند پس از آن شمعون الصفا و این اسامی که در اینجا آمده مصحف است و شمعون الصفا میان نصاری به پطرس یا فطرس معروف است و فطرس بمعنی سنك است و صفا نیز بمعنی سنك‌است .

(۲) بگفته عیسویان این واقعه پس‌از رفع مسیح علیه‌السلام بود نه درزمان آنحضرت .

است والتقدير أئن ذكّرتم قلتم هذا القول يعنى قوله « لنرجمنّكم وليمسّنّكم منّا عذاب أليم » اگر شما را ياد دهند اين قول گوئيد كه ما ميگوئيم از تهديد و وعيد برجم ومسّ عذاب . و گفتند جواب او مقدّم است ، والتقدير ءإن ذكّرتم فطآئركم معكم اگر شما را ياد دهند وبا سرِ انديشه برند بدانيد كه فال شما با شما است . بعضى ديگر گفتند قول مضمر است اينجا والتقدير ءإن ذكّرتم تطيّركم قلتم (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ) اگر شما را ياد دهند بفال شما مقر آئيد وبزبان خود بگوئيد كه ما مسرفانيم وبى انصافان .

(وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ) گفت از دورتر جائى از مدينه أنطاكيه مردى ميآمد شتابان و آن حبيب بود مؤمن آل يس (١) . عبدالله عباس و مقاتل گفتند حبيب ابن اسرائيل النجّار (٢) بود وهب گفت مردى بود بيمار مجذوم وسراى او بأقصى شهر بود ومؤمن بود و كسبيكه بروز كردى نماز شام بدو نيمه كردى يك نيمه بصدقه دادى ويك نيمه بنفقه كردى . چون بشنيد كه أهل شهر رسولان را دروغ ميدارند ومتابعت نميكنند بيامد و بر طريق امر بمعروف گفت (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) اى قوم تبع پيغمبران باشيد .

(إتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ) متابعت كنيد آنان را كه از شما برأداء رسالت مزدى نميخواهند « وهم مهتدون » وايشان راه يافته اند . قتاده گفت اين حبيب در غارى بود وخداى را عبادت ميكرد چون باو رسيد كه پيغمبران آمده اند و قوم را دعوت ميكنند باخداى ، از غار بيرون آمده ونصرت ايشان كرد و گفت « اتّبعوا المرسلين ـ الاية » قوم گفتند او را تو بردينِ ما نه اى بردين ايشانى وخداى ايشانرا پرستى ؟ گفت آرى .

(وَما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذي فَطَرَني) وچه بوده است مرا كه نپرستم آنخدائى را كه مرا آفريد (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) ورجوع شما درقيامت با اوست .

(ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً ـ الآية) بدون خداى خدايانى گيرم كه اگر خدايتعالى برمن بدى و رنجى خواهد شفاعت ايشان مرا سود ندارد وغنا نكند از من و ايشان مرا نه برهانند .

---

(١) آل كلمهٔ زائد است مانند قول كميت « وان لنا فى آل حم آية »

(٢) نصارى ثئوفيل يا تئوفلس گويند بمعنى حبيب الله چون تئو بمعنى خدااست وفيل بمعنى دوست و معتقدند مردى بدين نام بزرك مذهب عيسوى بود در انطاكيه ودر مائه دويم ميزيست و اگر سخن آنان صحيح باشد اين حبيب درزمان رسولان نبوده وخود نقل واقعه ديگر است ومفسرين ما اختلاف كردند كه مراد از رجل يسعى حبيب است يا غير او .

(إِنّي إذاً لَفي ضَلالٍ مُبينٍ) تقدير آنكه إن فعلت ذلك اگر چنين كنم در ضلال و گمراهى باشم روشن .

(إِنّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ) من ايمان آورده‌ام بخداى شما ازمن بشنويد(۱) چون اين بشنيدند از او باز جستند يكبار ، واو را بكشتند وكس نبود كه دفع كند از او عبدالله مسعود گفت شكمش بپاى فرو كوفتند تا امعايش از زير بيرون آمد ، سدى گفت سنگسار كردند او را وميگفت « اللّهم اهد قومي » بار خدايا راه نماى ايشانرا تابكشتندش(۲) حسن گفت بسوختند او را وگور او دربازار أنطاكيه است خداى تعالى بهشت بواجب كرد او را فذلك قوله :(قِيلَ ادْخُلِ الجَنَّةَ) گفتند اورا كه بهشت رو .

(قالَ يالَيْتَ قَومي يَعْلَمُونَ) گفت كاشكى تاقوم من بدانندى (بِما غَفَرَ لي رَبّي) بآنچه خداى مرا بيامرزيد ومرا از جمله مكرمان كرد . عبد الرحمن بن ابي ليلى روايت كرد از پدرش از رسول ﷺ كه سابقان امّتان سه اند كه طرفة العينى بخداى شرك نياوردند . أميرالمومنين علىّ بن أبى‌طالب عليه‌السلام و صاحب يس و مؤمن آل فرعون فهم الصدّيقون ايشان صدّيقانند حبيب النجار مؤمن آل يس، حزقيل مؤمن آل فرعون، وأميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب و هو أفضلهم و او فاضل‌ترين ايشان است گفتند چون حبيب را بكشتند خدايتعالى براى او خشم گرفت و تعجيل عذاب كرد برايشان جبرئيل را فرمود تا بانگ بر ايشان زد و ايشان جمله بمردند فذلك قوله:.

(وَما أَنْزَلْنا عَلى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ) گفت مانفرستاديم برقوم او ـ يعنى

---

(۱) نصارى گويند تئوفيل يعنى حبيب‌الله از خانواده بت‌پرست بود ومسيحى شد وكتبى نوشت در اثبات دين وى و ادله بسيار آورد برتوحيد وآيه قرآن مخالف گفته آنان نيست وليكن باقوال‌مفسران ما اين مرد در عهد رسولان بود ورسولان در زمان حضرت عيسى عليه‌السلام واين باسخن نصارى مخالفت دارد وقول نصارى حجت نيست مفسران ما هم از معصوم نقل نكردند .

(۲) آن مرد كه مردم انطاكيه را بخدا دعوت ميكرد در مائه اول و اورا كشتند ايناس نام‌داشت و حبيب را نكشتند والله العالم و اگر رجل يسعى ايناس باشد وقتى اورا بكيفرگاه ميبردند سخنانى ميگفت درمعنى اين آيات كه قرآن نقل كرده‌است براى تقويت قلب مسيحيان كه‌از كشتن او دلسرد نشوند واز دين برنگردند.

برقوم‌حبیب ـ ازپس‌اوهیچ‌لشکری ازآسمان ونفرستادیم‌نوعی‌دیگر ازعذاب .(۱)

(إِنْ كانَتْ إِلّا صَيْحَةً واحِدَةً)ای ماکانت نبودالا یك آواز (فَإِذا هُمْ خامِدُونَ) و «إذا» مفاجات‌راست ، بدیدمی که ایشان مرده بودند یعنی ماایشانرا نه بلشکری هلاك کردیم بل بخوارتر چیزی وآن آوازی بود که جبرئیل برایشان زد .

(يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ) یا حسرتا و اندوها بربندگان . در این دو قول گفتند :یکی آنکه خدایتعالی گفت أی بسا حسرتا که برکافران باشد روز قیامت از آنکه ایمان نیاوردند وقول دیگر آنست که این حکایت قول کافران است که‌گفتند آنکه که پیغمبران را کشته بودند و عذاب پدید آمده تأسف خوردند وگفتند : یاحسرتا برآن پیغمبران که اگرایشان را نکشته بودمانی ایمان آورده بودمانی باایشان ، و این پشیمانی بود نه در وقت خود بل‌در وقت إلجاء در حالتی که پشیمـانی سودندارد (ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ) هیچ پیغمبر بایشان نیامد و الا ایشان با او استهزاء کردند و ازاو فسوس داشتند .

(أَلَمْ يَرَوْا) نمی‌بینند یعنی نمیدانند أهل مکّه که بس هلاك کردیم پیش ایشان از قرنها و مردمان‌روزگارها، وقرن أهل هر عصری باشند برای آن قرن خوانند ایشانراکه در وجود مقترن باشند بایکدیگر .

(أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ) که مرجع‌ایشان بایشان نباشد .

(وَإِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ) یعنی و ماکلٌّ إلا جمیع و نیستند اینان الا بنزدیك ماجمله بیکبار حاضر یعني هیچ‌کس را رها نکنیم و الا زنده کنیم و بعرصهٔقیامت حاضر آوریم ، و این بر سبیل تهدید ووعید فرمود ، ومثله قوله « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً » قوله تعالی :

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَأَخْرَجْنا مِنْها حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳٤)

وعلامتی‌آنهاراست زمین‌مرده که‌زنده کردیم آن‌را وبیرون‌آوردیم ازآن دانه‌را پس‌ازآن میخورند

---

(۱) اکنون هم در انطاکیه قبری بنام حبیب نجار است ومسلمانان زیارت میکنند واز قول حسن معلوم میگرددکه این قبر در مائه اول هجری وآغـاز اسلام نیز بوده است وساخته و مجعول مسلمانان نیست .

وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِيها مِنَ الْعُيُونِ (۳۵) لِيَأْكُلُوا

وگردانیدیم درآن بوستانها از درخت خرما و انگور وروان کردیم درآن ازچشمهای آب تا بخورند

مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشْكُرُونَ (۳۶) سُبْحانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ

از میوها وازآنچه کرده اورا دستهایشان آیا پس شکر نمیکنند پاك است آنکه آفرید انواع اشیاء را

كُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا يَعْلَمُونَ (۳۷) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ

همهٔ آنهارا ازآنچه میرویاند زمین وازنفسهای مردم وازآنچه نمیدانند ونشانهٔ دیگر آنهاراست شب که

نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۸) وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها

میکنیم ازآن روزرا پس آنگاه ایشان داخل در تاریکی هستند وآفتاب که میرود برای قرارگاهی که مر اوراست

ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۹) وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّٰى عادَ كَالْعُرْجُونِ

اینست تقدیر کردن خداوند غالب دانا وماه را تقدیر کردیم اورا درمنزلها تاوقتی که برگردد مانندسیخ خرمای

الْقَدِيمِ (۴۰) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي

شش ماهه نه آفتاب سزد که مر اورا دریابد ماه را ونه شب راکه پیشی گیرد بروز و همهٔ ستاره‌ها در

فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۱) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۲)

فلك خودشان شنا میکنند ونشانه‌ای آنهاراست که ما برداشتیم فرزندان ایشانرا درکشتی پر ازآدم

وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ (۴۳) وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ

وآفریدیم برای ایشان ازمثل کشتی چیزی که سوارمیشوند واگرخواهیم غرق کنیم ایشانرا پس نیست فریادرس

لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۴) إِلّا رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلىٰ حِينٍ (۴۵) وَ إِذا

آنهارا ونه ایشان خلاص میشوند ازغرق مگرآنکه رحمتی ازما وبرخورداری تاهنگام مرگ وچون

قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)

گفته شود آنهاراکه بپرهیزید ازآنچه پیش شما بوده وآنچه درعقب شمابوده تا شاید شما رحم کرده شوید

وَ ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إِلّا كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۴۷) وَ إِذا قِيلَ

و نیامد ایشانرا هیچ نشانه‌ازنشانه‌های پروردگارشان مگرآنکه بودند ازآن اعراض کنندگان چون گفته شود

لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ
آنهارا انفاق کنید از آنچه روزی داد شمارا خدا گفتند آنکسانیکه کافر شدند مر آنانرا که گرویدند آیا طعام دهیم

مَنْ لَوْ يَشاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (٤٨) وَ يَقُولُونَ مَتى هـذَا
آنکس را که اگر خواهد خدا طعام دهد اورا نیستید شما مگر در گمراهی ظاهر ومیگویند کی خواهد بود این

الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٤٩) ما يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ
وعده اگر هستید شما راستگویان انتظار نمیبرند مگر آواز فرد وصور راکه بگیرد ایشانرا وایشان

يَخِصِّمُونَ (٥٠) فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلا إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (٥١) وَ نُفِخَ
مجادله مینمایند پس نمیتوانند بااینحال وصیت کردن‌را و نه بکسان خودشان بر گردند ودمیده شود

فِي الصُّورِ فَإِذاهُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (٥٢) قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا
درصور پس آنگاه ایشان ازقبرها درنزد پروردگار خود میشتابند گویند ایوای برما که برانگیخت مارا

مِنْ مَرْقَدِنا هٰذا ما وَعَدَالرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (٥٣) إِنْ كانَتْ إِلَّا صَيْحَةً
ازخوابگاه ما اینست که‌مارا وعده کرد خدای‌بخشنده وراست گفتند پیغمبران نبود این واقعه مگر فریاد

واحِدَةً فَإِذاهُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ (٥٤) فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَلا تُجْزَوْنَ
فرد پس آنگاه ایشان همه نزد ما حاضرشدگانند پس امروز ستم کرده نشود نفسی چیزی‌را و نه جزا داده‌شوید

إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٥٥) إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ (٥٦) هُمْ وَ
مگر آنچه بودید که‌میکردید بدرستیکه یاران بهشت امروز درکارها باشند شادان ایشان و

أَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِئُونَ (٥٧) لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما
زنان ایشان درسایه‌ها باشند بر تختهای آراسته تکیه‌زدگان آنهاراست دربهشت میوه‌ها وآنهاراست آنچه

يَدَّعُونَ (٥٨) سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ (٥٩) وَامْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (٦٠)
میخوانند آنهاراست سلام گفتنی ازپروردگار مهربان وجدا شوید امروز ای گناهکاران

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٦١)
آیا پیمان ننمودیم بسوی‌شما ایفرزندان‌آدم اینکه نپرستید دیو را بدرستیکه‌او برای‌شما دشمنی‌است‌هویدا

وَأَنِ اعْبُدُونِي هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦٢) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَفَلَمْ تَكُونُوا
و اینکه بپرستید مرا اینست راه راست وبتحقیق گمراه کرد ازشما خلق بسیاری را آیا پس نبودید

تَعْقِلُونَ (٦٣) هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (٦٤) إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِما
که تعقل کنید اینست دوزخی که بودید ترسانیده میشدید شما درآئید آنرا امروز بسبب آنچه

كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٦٥) أَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ
بودید که کافرمیشدید امروز مهر گذاریم بردهنهای ایشان وسخن گویند باما دستهایشان و گواهی میدهد

أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (٦٦) وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا
پاهایشان بسبب آنچه بودند که کسب میکردند واگرخواهیم هرآینه ناپدید کنیم برچشمهایشان پس سبقت گیرند

الصِّراطَ فَأَنّىٰ يُبْصِرُونَ(٦٧).
در راهی چگونه می بینند

قوله تعالی (وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها ـالآية) حقتعالی گفت آیتی است ودلالتی وعلامتی این زمین مرده را که زنده کردیم آنرا بباران وازآنجا بیرون آوردیم دانه ای که شما از آن میخورید از أنواع حبوب که قوت باشد .

(وَجَعَلْنا فِيها) وکردیم در آن زمین (جَنّاتٍ) بستان‌ها از درختان خرما و أنواع انگورها (وَفَجَّرْنا فِيها) وبگشادیم در زمین چشمه های آب تا مردمان ازمیوهٔ آن‌میخورند حمزه و کسائی وطلحه بن مصرف خواندند «ثمرة» بضمّتین ، و باقی قرّاء ثمرة بدوفتحه (١) (وَما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ) عامّه قرّاء خواندند بهاء ضمیر ، وأهل کوفه خواندند و عیسی بن عمر«عملت» بی‌ضمیر ، ودر«ما» سه وجه گفتند : یکی آنکه نفی‌است ومعنی آنکه دستهای‌ایشانرا درآن هیچ صنع وعمل نبوده است بل خدای عزّ وجلّ آفرید ، واین‌قول ضحاك است ومقاتل و وجه دوم آنکه مصدری است ای ومن عمل أیدیهم ، وجه سوم آنکه موصوله است یعنی‌والّذی عملته أیدیهم ومعنی هردو یکی است یعنی ازعمل دست و از آنچه دست شما درآن عمل کرده است از کشت وبذر وسقی وعمارت و این برعکس معنی اول است واین قول عبدالله عباس است

(١) یعنی چون فوائد ومصالح باغ وبستان ومیوه وآب ودرخت را ملاحظه‌کنی دانی خالق آن بعمد وتدبیر وشعور واراده برای آنکه مردم از ثمرهٔ آن بخورند آفریده است وآن کار طبیعت بی‌شعور نیست .

(أَفَلا يَشْكُرُونَ) خدای را شکر نمی کنند بر نعمتهایش .

(سُبْحانَ الَّذي خَلَقَ الأَزْواجَ كُلَّها) گفت منزّه است آن خدای که أشکال وأمثال آفرید (مِمّا تُنْبِتُ الأَرْضُ) از نبات زمین ، ومثل را زوج خوانند بروجه تشبیه و مقاربة (وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ) واز نفس‌های ایشان اینجا زوج حقیقت است ، واز آنچه شما ندانیدوعلم شما بآن نرسیده است از آنچه ندیده ونشنیده اید (١) .

(وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ) وآیتی دیگرهست ایشانرا وعلامتی‌ودلالتی وآن شب است که ما روز از او فرو می کشیم بمثابه پوست که از گوسفند فرو می کشند واین برتوسّع گفت (فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ) « إذا »مفاجاة راست ، که بنگرید ایشان را در ظلام و تاریکی باشند ، وقوله « مظلمون » أي داخلون في الظلام يقال أظلم الرجل إذا دخـل في الظلام مثل أصبح وأمسى وأضحى وكذلك أعرَقَ وأنجد وأتهم اذا دخل العراق ونجداً و تهامة ، و أظلم اللّيل إذا صار ذا ظلمة نحو أمرّ الشيء أی صار ذا مرارة .

(وَالشَّمْسُ تَجْري لِمُسْتَقَرٍّ لَها) وآفتاب میرود بمستقرّ خود بقرارگاهی که او را هست درظلام . عبدالله عباس گفت مستقرّ او منازل او خواست گفت قرار نگیرد تا با منازل نرسد (٢) قتاده گفت تا بوقتی معین که از آن نگذرد ، وگفتند مراد آن است که آفتاب

---

(١) بسیار موجودات متنوع که مردم آن عهد نمیدانستند ذکور و اناث دارند وبعضی ازآنها در زمان ما معلوم گردیده ومردم برآن آگاه شدند مانند جراثیم ومیکرب ها واجزای گل درنباتات و نطفه مردو زن وقوای مثبت ومنفی دربرق وذرات اجسام وغیر آن وکل ممکن زوج مرکب.

(٢) منازل آفتاب همان برجهای معروف است از حمل تا حوت و لام در لمستقر مـانند لام در لاجل مسمی دربسیار آیات دیگر است یعنی سیر آفتاب اجل و مدت معین دارد و مستقر ثابت و تغییر ناپذیر چنـانکه از هزاران سال پیش تا کنون آنچه تاریخ آن را در دست داریم تغییر نکرده و آن تغییرات هم که بنظر میرسد باز قاعدهٔ ثابت و مستقر داردکه منجمان میدانند در چه وقت چه تغییر درسیر او واقع میشود واینکه گویند بسخن منجم اعتبار نیست دراحکام گویند نه درسیر کواکب که خداوند اجلی‌معین ومستقر فرموده ومؤید این تفسیراست قوله تعالی « ذلك تقدير العزيز العليم» یعنی این اندازه گیری خدای غالب ودانا است که فصول و شهور مقدر فرموده بعض گزاف گویان زمان ما گویند مراد از مستقر خورشید ستاره نسر واقع است که خورشید بجانب او میرود اما بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا که مردم آنزمان ازاین خبر نداشتند تا خداوند باینحرکت استدلال برقدرت خودکنداما اختلاف فصول ومصالح آنراهمه‌کس میدانند .

میرود تا بغایت کار او عند انقضاء دنیا ، و گفتندبدورتر منازل او درغروب ، أبوذرغفاری روایت کرد از رسول ﷺ که گفت مستقر آفتاب بنزدیك عرش است . عمروبن دینار روایت کرد که عبدالله عباس خواند «والشمس تجری لامستقرّ لها» و این قراءت عبدالله مسعوداست یعنی همیشه گردان بود آنرا قرار نبود (ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) این تقدیر خدای عزیز دانا است .

(وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ) أبوعمرو وابن کثیرونافع ویعقوب وأیّوب خواندند «و القمرُ» برفع برای آنکه فعل مشغول است بضمیر نتواند تا عمل کند در مفعول مقدّم اوحق او رفع است برابتداء ومثله قوله « سورة أنزلناها » اولیتر آن است که عطف بود علی قوله «وآیة لهم الأرض » و« آیة لهم اللّیل » و « الشمس تجري » والقمر علی تقدیر وآیة لهم الشمس والقمر وباقی قرّاء بنصب خواندند علی تقدیر فعل محذوف دلّ علیه الفعل الموجود ، والتقدیر وقدرنا القمر قدّرناه منازل أی قدّرنا له منازل برای او منازل انداختیم وآن بیست وهشت منزل است که قمر هرشبانه روزی بمنزلی باشد ونامهای او این است . شرطین وبطین وثریا ودبران وهقعه وهنعه وذراع ونثره وطرفه وجبهه وزبره وصرفه وعوا وسماك وزغفر وزبانا وأکلیل وقلب و شوله ونعایم وبلده وسعد ذابح وسعد بلع وسعد سعود وسعد الاخبیه و فرغ الدلو المقدم و فرغ الدلو المؤخّر، بطن الحوت چون بمنزل آخرین رسد چنان شود که با سرشاخ خرما ماند وذلك قوله « حتّی عاد کالعرجون القدیم » واین درأصل آن شاخ بود که از او أزغها (۱) برآید چون دیرینه شود زرد شود وخمیده شود تا بشکل وبلون بهلال ماند (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا) نه آفتاب را باید که ماه رادریابد (۲) بل ایشان درفلك خودمیگردند پیوسته ، وهریکی را ازآن

---

(۱) ازغ هم برای عربی وهم برای فارسی ضبط شده است بروزن فلس آنچه از شاخهای درخت ببرند و پیرایش دهند .

(۲) ماه ازآفتاب تندتر حرکت میکند از این است که پیوسته ماه بآفتاب میرسد ودرحال اجتماع آخرماه پنهان میگردد واز آن میگذرد تا بصورت هلال اول ماه ظاهر میشود و هرگز اتفاق نمی‌افتد که ماه کند شود و آفتاب تند چنانکه بماه برسد و ازآن بگذرد و این نظم و استقرار درحرکات آنها ازعجائب قدرت پروردگاراست. واز نسبت حرکت بخورشید تعجب نباید کرد چون حرکت بحسب ظاهر رؤیت مراد است و مردم امروزکه حرکت ظاهری خورشید را نسبت بزمین میدهند بازدر تعبیر از انتقالات وتحویلات وساعات روز و شب و فصول و بروج نسبت حرکت بخورشید میدهند و در تقاویمشان مینویسند رسیدن خورشید بنصف النهار یا تحویل آن ببرج اسد و رسیدن بمیل کلی و امثال آن وکسی که تتبع کتب اهل عصرما کرده از این مقوله بسیار بیند .

حدی هست که از آن درنگذرند ، وأبوصالح گفت معنی آن است که هیچ دو از آن نـور نگیرند از یکدیگر (۱) ، وگفتند معنی آن است که هریکی از ایشان درنیابدیگررا درآنچه او را برای آن آفریده اند یعنی بجای او نبایستد (وَلا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ) ونه شب روز را سبق برد برای آنکه هریکی‌را از آن مقداری نهاد خدای‌تعالی‌مقدّر (وَکُلٌّ فِي فَلَكٍ یَسْبَحُونَ) وهمه در فلك خود شنا میکنند (۲) یعنی آفتاب وماه وکواکب . وفلك عبارت است از مجری وموضع سیر آفتاب وماه وبرای آن بواو ونون گفت که ایـن فعل از افعـال آدمیان باشد . چون فعل عقلاء با ایشان اضافه کرد کنایة از ایشان بکنایهٔ عقلاء کرد .

(وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ) وآیتی دیگر آن است که ما فرزندان خرد ایشان را حمل کردیم وبر گرفتیم در کشتی مملوّ پر بار کرده ، گفتند ذرّیّه را برای آن تخصیص کرد که ایشان را قوهٔ سفر واضطلاع بأعباء او نباشد . یعنی ضعفاء را بتدبیر وتسخیر خود در کشتی حمل کردیم بآن که آب وباد را مسخّر کردیم بر کشتی راندن وبردن ، وحمل منع چیزی باشداز آنکه درجهت سفل برود، وعامّهٔقرّاء ذریتهم خواندندبرلفظ واحد ویعقوب برجمع«ذرّیاتهم» خوانده وجه قراءت أول آن است که هریکی را از ایشان‌ذریتی باشد . ودیگر آنکه لفظ اوجنس است وجنس‌صالح بود واحدرا وجمع را ، وکشتی را برای آن فلك خواند که درآب گردد ، ومنه الفلك لاستدارته ، ومنه فلكة المغزل وفلك ثدی المرأة إذا استدار ، وگفتند باین‌کشتی کشتی نوح خواست‌که ایشان را حمل کرد دراو پدران‌در کشتی بودند وفرزندان درأصلاب آباء بودند واین روایت است از عبدالله عباس . و « مشحون » مملو باشد وشحنت البلد بالخیل أی ملأته وشحنته ازاینجاست ، وکینه را شحناء گویند .

(وَخَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ) گفت ما بیافریدیم برای ایشان « من مثله » از مانند کشتی نوح کشتیهای‌دیگر که بآن ماند این قول عبدالله عباس است ، وبعضی دیگر گفتند مراد کشتیهای کوچك است که در جویها رود ، ومجاهد گفت مراد شترانند که شتر

---

(۱) سخن ابوصالح صحیح نیست وبی اندیشه گفته است، انسان از زمانهای ما قبل تاریخ‌دانست که نور قمر از شمس گرفته شده و پیوسته درزبان طلاب علوم دینی مشهوراست‌که در مثال حدس‌گویند نورالقمر مستفاد من الشمس .

(۲) مذهب جماعتی از قدمـای فلاسفه و منجمین‌است‌که سیرکواکب در مدار خود مانند سیرماهی درآب است و بعض دیگر گویند ستارگان در افلاك مرکوز و مستقرند و فلك آنها را میگردانندوالبته کلام خدا حجت است وقول دیگران‌اعتبار ندارد .

کشتی برّ باشد . « ما یرکبون » « مـا » نکره موصوفه است أي شيئاً یرکبونـه من السّفن أو الإبل .

(وَ إنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ) واگر بخواهیم غرق کنیم ایشانرا (فَلا صَرِيخَ لَهُمْ) أی لامغیث لهم وفریاد رس نبود ایشانرا ، وگفتند مستغیثی نبود که فریاد خواهد از آنکه داند که بفریادش نرسند، وقول أول بهتر است قال الشاعر :

إنّا إذا ما أتانا صارخٌ فَزِعٌ كانَ الصُّراخُ لَهُ قَرْعَ الظَّنابِيرِ (١)

صارخ أی مستغیث ، والصراخ الاغاثة پس هردولغت در بیت جمع کرد (وَلا هُمْ يُنْقَذُونَ) ونه ایشان را برهانند .

(إلاّ رَحْمَةً مِنّا) نصب او برفعلی محذوف است التقدیر إلاّ أن نرحمهم رحمة منّا والاّ أن نمتّعهم متاعاً مگر که ما رحمت کنیم برایشان وایشان را برخورداری دهیم تـا بوقت آجال ایشان اگر آنجا غرق نشوند .

(وَإذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أيْدِيكُمْ) چون گویند ایشان را که بترسید از آنچه در پیش شماست وپس شما . عبدالله عباس گفت « ما بین أیدیکم » آنچه پیش شما است از کـار آخرت تا بجا آرید آنرا وآنچه پس شماست از متاع دنیا تا باو مغرور نشوید . مجاهد گفت آنچه پیش شماست از گناهان گذشته و آنچه پس شماست از گناهان نـاکرده از آن بتوبه احتراز کنید واز این بعزم برآن پشیمان باشید ، وبراء بن عازب گفت « ما بین أیدیکم » آنچه گذشت از أجل شما (وَما خَلْفَكُمْ) وآنچه مانده است از آن . قتاده گفت آنچه پیش شما است از وقایعی وحوادثی که رفت « وما خلفكم » وآنچه پس شماست ازکارقیامت . مقاتل گفت آنچه از پیش شماست از هلاك امّت سلف وآنچه پس شماست از عذاب آخـرت (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) تا همانا رحمت برشما کنند وجواب « إذا » ازکلام بیفکند لدلالة الكلام علیه و التقدیر أعرضوا عنه ولم یصغوا إلیه یعنی چون این گویند ایشان‌را از این اعراض کنندو گوش با این نکنند . بیانش آیت که از پس این است .

(وَما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إلاّ كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ) گفت نیاید بایشان آیتی از آیات خدای تعالی والاّ ایشان از آن عدول نمایند وإعراض کنند ، و مراد به آیات أدله وشواهد است و « من » أول زیادت است مؤکّد نفی ، ودوم تبعیض راست .

(وَإذا قِيلَ لَهُمْ أنْفِقُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللهُ) چون گویند این کافران را که نفقه و

(١)این شعر در این نزدیکی گذشت .

هزینه کنید از آنچه خدای شما را روزی کرده است کافران گویند (أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ) ما طعام دهیم آن را که اگر خدای خواهد طعام دهد او را (إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ) شما که مؤمنانید در گمراهی روشنید و «إن» بمعنی ماء نفی است. یعنی نیستید الاّ در گمراهی روشن، سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ ایشان را تحریص میکرد بر طعام دادن درویشان ومستحقّان، کافران گفتند محمّد دعوی میکند که خزائن آسمان و زمین خدای مراست آنکه از ما طعام میخواهد. و گفتند بر آن وجه گفتند که اگر مستحق ایشان بودندی که چیزی بایشان دهند خدای بداده بودی، و گفتند فقراء أصحاب کافران را گفتند از این دعوی کردید که در مال ما خدای را نصیب است فيقوله «وجعلوا لله ممّاذرأمن الحرث والأنعام نصیباً ـ الایة» ما را نصیبی کنید وچیزی بما بدهید. گفتند اگر خدای خواهد شما راطعام دهدماشماراچیزی‌ندهیم تابادین‌ما نیائید، وقوله«إنأنتم إلاّ فيضلال مبین» خلاف کردند که‌از کلام کیست؟ بعضی گفتند کلام کافران‌است وازجملهٔ کلام اول است و همه یك کلام است واین قول مقاتل حیّان است، وبعضی دیگر گفتند کلام أصحاب رسول است، و بعضی گفتند کلام خدا است.

(وَيَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ) آنکه گفت از گفتار منکران بعث و گفت میگویند این‌کافران که کی خواهد بودن این‌وعدهٔ قیام‌ساعت اگرشما که مسلمانانید در این وعده‌راست گوئید. آنکه بجواب ایشان گفت.

(ما يَنْظُرُونَ) ای ما ینتظرون ایشان انتظار نمیکشند الاّ یك آواز را وآن دمیدن اسرافیل بود در صور (تَأْخُذُهُمْ) بگیردایشان راآن صیحه ناگـاه (وَهُمْ) «واو»حال‌راست (يَخِصِّمُونَ) وایشان خصومت میکنند با یکدیگر. وقرّاء درین کلمه خلاف کردندأبوجعفر ونافع نیز بروایت ورش خواندند بخاء ساکن و صاد مشدّد یخصمون و این قراءت پسندیده نیست برای آنکه جمع ساکنین است لاعلی حدّه، و أبوعمرو باختلاس حرکت خواند، وابن عامر وکسائی و عاصم بفتح یاء و کسر خاء و تشدید صاد، و حمزه بفتح یاء و إسکان خـاء و تخفیف صاد من بناء الثلاثی، و بر قراءت آنکه صاد مشدد خوانده أصل تختصمون بوده‌است تاء را قلب کردند با صاد پس از آنکه ساکن کردند، آنگه در صاد ادغام کردند، و آنکه خاء ساکن خواند برای آنکه او در اصل ساکن بوده است. و آنکه مفتوح خواند نقل کرد حرکت تا باء او، وآنکه مکسور خواند اتبع کسره الکسرة کما قـالوا یهدّی، و در خصومت ایشان دو قول گفتند: یکی آنکه معنی آن است که نفخ صور و صیحهٔ او بایشان آید ناگاه

چنانکه ایشان در میان معاملات و خصومات باشند ، وقول دیگر آنکه صیحهٔ اول بایشان آید و ایشان در نفخ دوم خلاف میکنند و خصومت میکنند و قول اول معتمدتر است از دو وجه را یکی لقوله :

(فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً) گفت نتوانند تاوصیّت کنندو این معنی آن است که ایشان را ناگاه گیرند و باوصایت نگذارند . دیگر آنکه آن حالت إلجاء بود و در آن‌حال مردم مضطر شوند و علم ضروری حاصل آید انکار بعث از ایشان مصوّر نبود (وَلا إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ)و نه باأهل خود رجوع توانند کردن ، و در خبر است که رسول ﷺ گفت سه نفخ باشد و سه‌بار در صور دمند : یکی نفخه فزع باشد ، و یکی نفخ صعق ، و یکی نفخ إحیاء و هرسه در قرآن هست . أما نفخة اول قوله «ونفخ في الصّور ففزع من في السموات و من في الارض » ، و دوّم آنکه گفت « ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن فيالارض » و نفخهٔ سوم قوله « ثمّ نفخ فيه اخرى » بيك نفخه بترسند وبيك نفخه بميرند پس بديگر زنده شوند ، وذلك قوله :

(وَنُفِخَ فِيالصُّورِ فَإِذاهُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ)«إذا»مفاجات‌است که ایشان از گورها پیش‌خدای میروند(۱)والنسول والنّسلانو العسلان سرعة المشي كمشيالذئب قال الشاعر :

عَسَلانَ الذِّئبِ أَمسىٰ قارِباً بَرَدَ اللَّيْلُ عَلَيْهِ و نَسَلْ (۲)

وقال امرؤُ القيس : « فَسُلِّي ثِيابِي مِنْ ثِيابِكِ تَنْسَلِي » (۳)

و در خبر است که میان نفخ اول تا دوّم چهل روز باشد ، و از دوّم تا سوّم چهل

---

(۱) تعبیری‌است‌کنایة از زنده‌شدن‌برای‌آنکه اجساد اندك مردم ممکن است تاقیامت در قبربماند چون از اول زندگانی بشر تاکنون هزارها سال گذشته و قبرها زیر و رو شده و خاك هریك پراکنده گشته و بسیار مردمند که جسدشان را سوزانده، اند یا مرغان ودرندگان خورده اند و در دریاهاغرق شده‌وهنگام حشر ازقبرمحشور نمیشوندو مقصودخداوند اثبات زندگی‌است پس‌از مرگ واینکه فرمودسوی خدا میروند بااینکه خدا همیشه‌حاضر است و همه جا برای او یکسان است‌برای آنست که عالم‌آخرت از جهت رتبه بخدا نزدیکتراست از عالم مادیات که همه از خدا غافلند و تمام‌جهل محض است .

(۲) مانند دویدن گرگ که شب بطلب آب رود و سرد باشد واو شتابان بدود

(۳) خطاب بازنی است فاطمه نام که نشان کراهت دروی دید گوید اگردرمن چیزی دیدی‌که نپسندیدی دل از من‌برکن و جدا شو وثیاب در اینجا عبارت از قلب است و در استعمالات عرب بسیار آید و بهترین تفسیر در قوله‌تعالی«و ثيابك فطهر»همین است یعنی دل خود را پاك کن .

سال باشد .

(قالُوا يا وَيْلَنا) گويند عند آن حال كه از گورها برخيزند اين كافران « يا ويلنا » أي واي برما (مَنْ بَعَثَنا مِنْ مرْقَدِنا) ما را كه برانگيخت از اين خوابگاه ما ؟ آنگه گويند (هذا ماوَعدَ الرَّحمنُ وَصدَقَ المرْسلونَ) اين آنست كه خداى تعالى مارا وعده داده است و پيغمبران راست گفتند در اين وعده كه ما را داده‌اند . مفسّران دو قول گفتند في قوله « من مرقدنا » يكى آنست كه عبدالله عباس گفت واُبيّ كعب وقتاده كه اين قول آنكس گويد كه اورا بين النفخين عذاب نكرده باشند ، آن مرگ بنزديك اوچون خوابى باشدبراى‌اين گورراخوابگاه‌خوانند ، وقول دوّم آن است كه چون‌عذاب دوزخ بينندآنچه در گور ديده باشند از عذاب ايشان را بمنزلۀ خواب دانند . وقولهم «هذا ما وعدالرّحمن وصدق المرسلون » اين آن است كه خداى ما را وعده داد و پيغمبران راست گفتند از حديث قيامت و بعث و نشور اين اقرارى است كه ايشان را سود ندارد براى آنكه در وقت إلجاء باشد.

(إنْ كانَتْ إلّا صَيْحَةً واحِدَةً) گفت اين نيست الاّ يك‌آواز يعنى نفخ سوم.

(فَإذاهُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ)«إذا»مفاجات است كه بنگريد ايشان جمله بنزديك ما حاضر باشند آنكه گفت :

(فَاليَوْمَ) امروز يعنى روز قيامت (لا تُظْلَمُ نَفسٌ شَيْئاً) برهيچ كس ظلم نكنند و هيچ حقّى از كسى باز نگيرند و نقصان‌نكنند (وَلا تُجزَوْنَ إلّا ماكُنْتُمْ تَعمَلونَ) وجز آن‌نكنندشما را إلاّ بآنچه كرده باشيد ، ومحلّ « ما » نصب است بآنكه مفعول دوم جزاء است يقال ما جزيت إلاّ خيراً .

(إنّ أصحاب الجَنّةِ اليَوْمَ في شُغُلٍ فاكِهُونَ) گفت أهل بهشت‌امروز در شغلى‌باشند از لهو و طرب.(١) نافع و ابن كثير وأبوعمرو بسكون «غين» خواندند ، و ديگران بضم«غين»

---

(١) اهل بهشت لهو وطرب دارند نه چنانكه‌از ياد خداغفلت آردمانند لهودردنيا وقباحت لهودنيا براى‌غفلت‌استچون توجه بالات مادى ناچارغفلت آوردمردم اين جهان لذت رابآلت‌مادى دانند وچنان پندارندكه موجودات مجرد مانند ملائكه‌چون غذانميخورند ونكاح ندارند و امثال اين لذات‌براى آنها نيست ازسعادت محرومند و موجودات‌جسمانى كاملترند از آنهادر تمتع ولذات واين‌صحيح نيست چونكه همه‌لذات حيوان بسبب اندك ادراكى است كه رشحه از آن جهان است مانند پرتوى از خورشيد تافته ونسبت سعادت و لذت اينان باسعادت آنان مانند شبنم است و دريا يا پرتو ضعيف با خورشيد جهانتاب واهل بهشت‌تجرد دارند واصل‌لذت درادراك‌است واصل ادراك مجرد استواگر خواهى آنرا لذت‌مگوى و بهجت بنام .

و هر دو لغت است کالسحت والسُحت والخلق و الخلق والجبن والجبن ـ مفسّران در این شغل خلاف کردند . عبدالله عباس گفت افتضاض الابکار. دختران را دوشیز گی بردن است . أبوـ سعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که گفت هر گه که أهل بهشت خلوت کنند بـاأهل خود بهر نوبت اورا بکر یابند . کلبی و ثمالی گفتند یعنی در شغلی باشند از عذاب أهل دوزخ یعنی ایشان از آن غافل باشند و پروای أهل دوزخ نبود ایشان را . وکیع بن الجرّاح گفت بسماع مشغول باشند . یحیی‌بن معاذ را پرسیدند که از آوازها چه خوشتر است گفت مزامیر انس في مقاصیر قدس بألحان‌تحمید في ریاض‌تمجید في مقعد صدق عند ملیك مقتدر گفت‌خوشترین آوازی مزامیرانس باشد در مقاصیر قدس بالحان‌تحمید در ریاض تمجیددرمقعد صدق در جوار ربّ العزّة . ابن کیسان گفت بزیارت یکدیگر مشغول باشند ، و گفتند بمهمانی خدای جلّ جلاله ، و گفتند في عشرة أشیاء بده چیز مشغول باشند : بملکی بی‌عزل ، وبرنائی بی‌پیری ، و تندرستی بی‌بیماری ، و عزّی و راحتی بی شدّت ، ونعمتی‌بی محنت، وبقائی‌بی‌فناء ، وزندگانی بی مرگ ، و خوشنودی بی‌خشم ، وانس‌بی وحشت (۱) و گفتند هفت اندام‌ایشان در بهشت‌بهفت نعمت مشغول باشد پای بدخول في قوله « ادخلوها بسلام آمنین » و دست بکاس « یتنازعون فیها کأساً » و آلت بلذّت في قوله « و حور عین » و نصیب شکم في قوله « کلوا و اشربوا هنیئاً » و کرامت زبان في قوله «وآخر دعویهم أن الحمدلله ربّ العالمین » وحظّ گوش في قوله «لایسمعون فیها لغواً و لاتأثیماً إلاّ قیلا سلاماً سلاماً» وبهره چشم في قوله « وتلذّ الأعین » طاووس گفت‌در این آیت اگر بدانندی که باین نعمت‌از که مشغولند نعمت بر ایشان منغّص شدی یعنی ازمنعم و بعضی حکماء را پرسیدند ازآن که رسول ﷺ گفت «أکثر أهل الجنّه البله » گفت برای آن أبله باشند که مشغول باشند به نعمت از منعم . آنکه گفت من رضی بالجنّة عن الله فهو أبله .«فاکهون» عامّهٔ قرّاء حواندند بالف« فاکهون» أبوجعفرخواند«فکهون» بی ألف وآن‌دو لغت است کالحذر والحاذر ، و الفکه و الفاکه ، کسائی گفت فاکه ذوفاکهة باشد مانند لابن و تامر ، ودرمعنی اوخلاف کردند .عبدالله‌عباس گفت : فرحون خرّم باشند . مجاهد گفت‌وضحاك معجب‌باشند . سدّی گفت ناعم باشند .

(هُمْ وأزْواجُهُمْ) ایشان وزنانشان (فی ظِلالٍ) جمع ظلّ، درسایها باشند . حمزه و کسائی و خلف «فی‌ظلل» خواندند علی‌وزن فعل ، وباقی‌قرّاء ظلال وزن فعال (عَلَی الأرائِكِ)

---

(۱) همه اینها از لوازم وجودمجرد از ماده است چون ماده منشأ هر گونه تغییراست برناراپیر کند و تندرست را بیمارو کذا چون ماده نباشدموجودبیك حال‌ثابت ماند .

جمع أريكه برسريرهائى باشند كه برسر اوزده وتا چنين نباشند آنرا اريكه نخوانند ، ومثله سفينه وسفاين ، و گفتند بسترها خواست (مُتَّكِئُون) تكيه زده .

(لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ) ايشان را در آنجا يعنى در بهشت ميوه باشد (وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ) و ايشان را باشد آنچه خواهند اين قول عبدالله عباس است . مقاتل گفت تمنّا كنند و گفتند يعنى هر چه دعوى كنند بايشان دهند بحكم آنكه از حال ايشان معلوم آن باشد كه دعوى جز بحق نكنند .

(سَلَامٌ قَوْلاً) أى و لهم سلام . و ايشان را باشد سلامى « قولاً » نصب او بر مصدرى است محذوف الفعل أى يقال لهم قول، ايشان را آن سلام بگويند و برسانند ازخداى رحيم بخشاينده .

(وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ) آنكه كافران را وعاصيان را گويند جداشويد امروز از مؤمنان اى مجرمان گناه كاران . يقال مزت الشّيء ميزاً و انمازو امتاز إذا انفصل وميّزت لتكثير الفعل و مطاوعته تميّز يقال : ميّزت الشيىء فتميّز . آنكه حكايت آن كرد كه ايشان را گويند روز قيامت بر سبيل عتاب وتقريع .

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ) نه من با شما عهد كردم اى فرزندان آدم (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) كه ديورا نپرستيد و طاعت نداريد او را كه او شما رادشمن ظاهر است آشكارا ؟

(وَأَنِ اعْبُدُونِي) وآن كه مرا پرستيد (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) اين دين مسلمانى راهى راست است .

(وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ) و شيطان گمراه كرد از شما (جِبِلًّا كَثِيراً) خلقى بسيار را . ابن كثير وحمزه وكسائى و خلف و رؤيس خواندند « جُبلاً » بضم جيم و باء وتخفيف لام ، و نافع و أبوجعفر و عاصم « جبلاًّ » خواندند بكسر جيم و باء و اشتقاق او از جبلّه باشد و او طبيعت است ، ويقال جبل فلان على كذا أن خلق ، وجبل على كذا أى طبع ، و الجبلّة الخلق والخليقة (أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ) شما عقل نداريد يعنى استعمال عقل نميكنيد .

(هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) اين آن دوزخ است كه شما را وعده كردند ، و شايد تا معنى آن بود كه شما را بآن وعيد كردند براى آنكه أوعِدَ يُوعَدُ هم چنان آيد مستقبل او كه وُعِدَ يُوعَدُ أعنى مستقبل مزيد و ثلاثى بيك صورت باشد ، و در آن كه تفسير

بروعید دادن اولیتر است برای آنکه این بر حقیقت خود باشد و آن برنوعی توسّع .

(إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ) ملازم شوید باین آتش یقال صلیت النار و بالنار . قال الله تعالی «لایصلیها» وقال الشاعر:

« وَلَيْسَ يَصْلَىٰ بِنارِ الحَرْبِ جانِبُها »

(بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) باءمجازات راستو «ما»مصدری، التقدیر جزاءً بكفركم بآن كفر كه آوردید . آنكه گفت :

(اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أفواهِهِمْ) ماامروز مهر بر دهنهـای ایشان نهیم تا سخن نتوانند گفتن ، و آلتی ومخارجی که بآن سخن توان گفتن ، و دستهای‌ایشان با ماسخن گویند . ودر سخن‌ گفتن دست چند قول گفتند : یکی آنکه خدای تعالی‌اورا باز آفرینداخلقتی که بااوسخن گفتن توان ، واین قول درستتر است ، قولی دیگر آن استکه کلامی در دست ایشان آفریند آنگه برمجاز محل كلام را متكلّم خواند . وجهی دیگر آن است که ممتنع نباشد که خدای تعالی علامتی پدید آرد بر دستهای ایشان که مردم ازآن بدانند که ایشان معصیت کرده اند آنگه آنرا بر توسّع شهادت خواند چنانکه گویند عینك یشهد بسهرك چشمت گواهی‌میدهد که نخفته ای ، وأمثال این ، وبیان این قول حدیث أبوسعید خدری است که گفت رسول الله صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت که چون روز قیامت باشد خدای تعالی برکافران علامتی پدید آرد که مردم بدانند که ایشان گناه کارند چون پرسند از او إقرارندهد خدای تعالی‌بفرماید تافرشتگان بروگواهی‌دهندهم‌إقرار ندهد. بفرماید تاپیغمبران بروگواهی‌دهندهم اقرار ندهد . بفرمایدتاهمسایگان‌براو گواهی دهند هم‌اقرارندهد . بفرماید تاأعضای‌اوبراو گواهی‌دهندفذلك قوله « الیوم نختم علی أفواههم وتکلّمنا أیدیهم وتشهد أرجلهم بما کانوا یکسبون » عقبة‌بن‌عامر گفت که رسول ﷺ گفت اول عضوی که از آدمی سخن گوید ران اوبود ، و گفت دستش. درین خبر ومانند این توقّف‌باشد برای آنکه معارف أهل قیامت ضروری باشد و ایشان ملجأ باشند بترك قبایح (۱) از آنجا که بضرورت دانند که « لوجادلوها یحیل بینهم وبینها» .

(وَلَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلىٰ أعْيُنِهِمْ) گفت اگر ما خواهیم چشمهای ایشان‌مطموس

---

(۱) یعنی اینکه در خبرآمده است آنها انکار نافرمانی‌خویش‌کنند واقرار‌بمعصیت نکنند ظاهراً صحیح نیست زیرا که دروغ قبیح است واهل آخرت ملجأ باشند بترك قبائح پس‌دست آنها سخن‌گوید صحیح است اما مهر نهادن برلبها نه معنی آن است که انکار کنند بلکه هیچ نگویند و بساری آنچه برخلاف این آمده است توجیه وتاویل باید کرد مانندوالله ربنا ماکنا مشرکین.

کنیم چنانکه اثر اوبرروی هیچ نباشد (فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ) ایشان یکدیگر را سبق برند براه (فَأَنّىٰ يُبْصِرُونَ) ایشان چگونه راه بینند که چشم ندارند. عبدالله عباس ومقاتل وعطا وقتاده گفتند معنی آن است که اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان کور کنیم و این راه راست بنمائیم ایشان بشتابند برراه راست و راه ایمان آنکه گفت «فانّی یبصرون» چگونه بینند راه راست و ما این معنی نکرده‌ایم. حسن وسدّی گفتند معنی آن است که اگر ما خواهیم ایشان را در این عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان وتخلیه ، آنگه چگونه راه راست بینند بی توفیق وألطاف ما ، و این هردو قول متقاربند وقول اول بهتر است از آنجا که کلام برظاهر خود است و مورد آیة تذکیر نعمت است و توبیخ ایشان بر کفران نعمت

قوله تبارك وتعالی :

وَ لَوْ نَشآءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلىٰ مَكانَتِهِمْ فَمَااسْتَطاعُوا مُضِيّاً وَلا يَرْجِعُونَ (٦٨)

واگر خواهیم هرآینه مسخ کنیم آنهارا برجایگاهشان پس نمیتوانند رفتن ازموضع خود و باز پس نگردند

وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلا يَعْقِلُونَ (٦٩) وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي

وهر که‌را عمر دادیم برگردانیم اورا در آفرینش آیا تعقل نمیکنند ونیاموختیم‌ما محمد(ص) راشعر وسزاوار نیست

لَهُ إِنْ هُوَ إِلّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (٧٠) لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ

مراورا شعر گفتن نیست اومگر پندی وکتابی هویدا! تا بیم دهد هر که باشد زنده و تا واقع شود کلمهٔ عذاب

عَلَى الْكافِرِينَ (٧١) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ أَيْدِينا أَنْعاماً فَهُمْ

بر کافران آیا نمی‌بینند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه کرده دستهای ما چهارپایان را پس آنها

لَها مالِكُونَ (٧٢) وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ (٧٣)

مر اورا مالکانند ورام نمودیم انعام را برای آنها پس از آنهاست سواری آنها و بعضی از آنهارا میخورند

وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَفَلا يَشْكُرُونَ (٧٤) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً

ومر آنهاراست در آن سودها و آشامیدنها آیا پس شکر نمیکنند وفرا گرفتند ازجز خدا خدایان دیگر را

لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (٧٥) لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (٧٦)

تا شاید ایشان یاری کرده شوند نمیتوانند یاری نمودن ایشانرا وایشان بتان را لشکری هستند حاضر کرده شده

فَلاٰ يَحزُنكَ قَولُهُم إِنّا نَعلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعلِنُونَ (۷۷) أَوَلَم يَرَ الإِنسانُ أَنّا
پس باید غمگین نکند ترا گفتار آنها که ما میدانیم آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار میکنند آیا ندید آدمی که ما

خَلَقناهُ مِن نُطفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۸) وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلقَهُ
آفریدیم اورا از نطفه پس آنگاه اوجدل کننده است هویدا و زد برای ما مثلی را وفراموش نمود آفرینش خودرا

قالَ مَن يُحيِ العِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۹) قُل يُحيِيهَا الَّذِي أَنشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ
گفت که زنده میکند استخوان‌را واوآن پوسیده است؛ بگو زنده میکند آنهارا آنکه آفریدشان اول بار و او بهر

خَلقٍ عَلِيمٌ (۸۰) أَلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخضَرِ ناراً فَإِذا أَنتُم مِنهُ
آفریدنی دانا است آنکه گردانید از برای شما از درخت سبز آتشی را پس آنگاه شما از آن درخت

تُوقِدُونَ (۸۱) أَوَلَيسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالأَرضَ بِقادِرٍ عَلىٰ أَن يَخلُقَ مِثلَهُم
برمی‌افروزید آتش‌را آیا نیست آنکه آفریده آسمانها و زمین را بتوانائی برآنکه بیافریند مانند ایشان‌را

بَلىٰ وَ هُوَ الخَلاّقُ العَلِيمُ (۸۲) إِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَيئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن
آری اوست آفرینندهٔ دانا جزاین‌نیست که امر اوهرگاه خواهد چیزی‌را اینکه میگوید مراورا باش

فَيَكُونُ (۸۳) فَسُبحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (★).
پس میباشد پس پاکست آنکه بدست اوست پادشاهی هرچیزی وبسوی او بازگشت کنید .

قوله تعالی (وَ لَو نَشاءُ لَمَسَخناهُم عَلىٰ مَكانَتِهِم) گفت اگر ما خواهیم مسخ کنیم ایشان را بر جای خود وصورت ایشان بگردانیم بصورت سك وبوزینه و جز آن (فَمَا استَطاعُوا مُضِيّاً) نتوانند بگذشتن ونه بازآمدن ، وگفتند رفتن ، بل برجای بمانند و نیز نتوانند خویشتن را با حال اول بردن .

(وَمَن نُعَمِّرهُ نُنَكِّسهُ) آنکه گفت آنرا که ما اورا معمّر ودرازعمر گردانیدیم او را منکّس وباژگونه گردانیدیم در خلق تا از پس قوه ضعیف شود ، واز پس زیاده جسم ناقص شود . واز پس طراوت بالی شود ، واز پس فطنت خرف شود . ومثله قوله « و منکم من یرد إلی أرذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً » ومرد معمّر بیشتر بخرافت رسد و أخبار

معمّران وأشعار بيشتر ازاين است أبوالطمحان القيني گفت پس از آنكه دويست سال از عمر او بگذشته بود :

حنتني حانيات الدهر حتى كأني خاتل أدنو لصيد
قصير الخطو يحسب من رآني ولست مقيداً أني بقيد (١)

وله أيضاً :

تقارب خطو رجلك يا سويد وقيدك الزمان بشر قيد (٢)

وربيع بن صنيع الفزاري گفت:

إذا كان الشتاء فأدفئوني فأن الشيخ يهدمه الشتاء
إذا عاش الفتى مائتين عاماً فقد ذهب اللذاذة والغناء (٣)

(أفلا يعقلون) خرد ندارند اينها تا در او انديشه كنند واين استفهام بمعنى تقريع است آنكه گفت :

(وما علمناه الشعر) وما رسول خود را شعر نياموختيم واو را شعر بكار نيايد . حكم روايت كرد كه آن روز كه عباس مرداس اين شعر بگفت :

أتجعل نهبي ونهب العبيـد بين عيينة والأقرع (٤)

رسول ﷺ او را بخواند وگفت أنت القائل أتجعل نهبي ونهب بين الأقرع و العيينة أبوبكر عليه ما يستحق گفت يا رسول الله او نه همچنين گفته است ، گفت دانيم تا چگونه گفته است وليكن شعر نه كار من است ، وحسن بصرى گفت رسول ﷺ تمثل كرد باين بيت «كفى الشيب والإسلام للمرء ناهياً» بخواند « كفى بالاسلام والشيب ناهياً للمرء » برين وجه گفت : تا شعر نباشد واز وزن بشود يكى از جمله صحابه گفت كه يك روز تمثل ميكرد به بيت طرفه :

---

(١) ابوالطمحان جاهليت و اسلام را دريافت و بفسق و فساد مشهور است قين نام قبيله ايست گويد پشت مراخم كرد خم كنندههاى روزگار گوئى من كفتارىهستم بشكار نزديكميشوم باگامهاى كوتاه هركس مرا بيند پندارد پاى من در بند است امادربند نيستم .

(٢) گامهاى تو بهم نزديك شد اى سويد و زمانه بند برپاى تو بست بدترين بندها.

(٣) اگر زمستان شود مرا گرم كنيد كهپيرمرد را سرما ازپاى در اندازد وقتى مردى دويست سال زيست كندلذت وغنا ازاودر گذشت .

(٤) عباس بن مرداس خطاب باپيغمبرميكند كه غنيمت بدستاو فراهم آمده را پيغمبر ميان عيينه واقرع نام قسمت كرد و حكايت آن جاى ديگر مفصل آمده است .

سَتُبْدِي لَكَ الأَيَّامُ ما كُنْتَ جاهِلاً وَيَأْتِيكَ بِالأَخْبارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ(۱) .

چنین خواند ویأتيك من لم‌تزوّد بالأخبار أبوبكر عليه ما يستحق گفت : اونه‌چنین گفته است گفت من دانم ولكن بشعر مرا كاری نيست ، وآنچه روايت كرده اند كه رسول روزی چنین گفت :

« أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِ المُطَّلِبْ »

وآنچه گويند كه گفت :

هَلْ أَنتِ إِلّا إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفي سَبِيلِ اللهِ ما لَقِيتِ (۲)

بر وجهی گفته باشد كه موزون نبود (۳) چنانكه آن ديگر ابيات كه گفتيم (إِنْ هُوَ إِلّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ) اين نيست الاّ ذكری وقرآنی روشن ، و آيت رداست بر آنان كه گفتند رسول ﷺ شاعر است وقرآن شعر است ، وعايشه گفت «كان الشعر أبغض الحديث إلى رسول الله » گفت رسول ﷺ در جهان دشمن‌تر نداشتی از شعر . و در خبر است كه رسول ﷺ گفت «لأن يمتلي جوف أحدكم قيحاً أحبّ إليّ من أن يمتلي شعراً » گفت اگر شكم يكی از شما پرازريم باشد دوست‌تر دارم ازآنكه پرازشعر باشد .

(لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً) مدنيان و بصريان وشاميان إلاّ أبوعمرو بتاء خطاب خواند و باقی قرّاء لينذر بياء خبراً عن الغايب گفت تا بترساند از مردمان آنان را كه زنده‌اند يعنی زنده آن باشد كه اورا انذار سود دارد (وَيَحِقَّ القَوْلُ عَلَى الكافِرِينَ) وعذاب واجب شود بر كافران بعد ازانذار و چون متّعظ نشوند .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) آنكه گفت نمی‌بينند اين كافران يعنی نميدانند (أَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ أَيْدِينا) كه ما بيافريديم برای ايشان از كرده دست ما يعنی از آنچه تخلّق او كرده‌ايم (أَنعاماً) چهار پايانی (فَهُمْ لَها مالِكُونَ) ايشان آنرا مالك ومتصرّفند .

(وَذَلَّلْناها لَهُمْ) مامذلّل ومسخّر كرديم آنرا برای ايشان (فَمِنْها رَكُوبُهُمْ) از آن‌جمله

(۱) روزگار برای تو اشكار كند آنچه ندانی و خبر برای توآوردكسی كه تو اورا نفرستادی و توشه ندادی

(۲) نيستی تو مگر انگشتی كه فكنده شدی و در راه خداست آنچه بتورسيد .

(۳) بنظر ميرسد والله اعلم كه معنی شاعر نبودن پيغمبر آن نيست كه وزن عروض رانمی شناخت و نكات بلاغت كه شعرا بكار ميبردند نميدانست چنانكه ابوبكر فهميده بود ودر سورة الشعراء جلد ۸ صفحه ۳۶۹ تا ۳۷۲ گذشت كه مطلق شعرمذموم نيست وآنچه مذموم است كفرو فسق است .

بعضی آنست که نشست را شاید چون اسب و استر وشتر وخر (وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ) و بهری از آن خوردن را چون گاو و گوسفند و «رکوب» فعول باشد بمعنی مفعول کالحلوب بمعنی المحلوب، واین بنا در مفعول کم آید بیشتر بمعنی فاعل بود .

(وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ) و ایشان را در آن أنواع منافع است ازموی وپشم چنانکه گفت « و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثاثاً ومتاعاً إلی حین » (وَمَشَارِبُ) از شیر آن که باز میخورند مشارب است ایشانرا (أَفَلَا يَشْكُرُونَ) شکر نمیگذارند .

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً) وگرفتند ایشان بدون خدای تعالی خدایانی از اصنام (لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ) تا همانا یاری کنند ایشان را . آنگه حق تعالی رد کرد بر ایشان گفت .

(لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ) این بتان یاری نتوانند کردن ایشان را (وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ) واین کافران لشکری باشند این بتان را حاضر کرده . و برای آن لشکر خواند ایشان را که فردای قیامت بتان را در پیش دارند وبت پرستان را در قفا وهردورا بدوزخ برند پس چنانکه لشکر درقفاء پادشاه باشند اینان در قفاء معبودان خود باشند بمثابهٔ لشکر وبیانش « إنّکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنّم أنتم لها واردون » .

(فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ) دل تنگ نکناد ترا سخن ایشان وایذاء و جفاء ایشان آنگه کلام با سر گرفت و گفت (إِنَّا نَعْلَمُ) مادانیم آنچه ایشان باسر گویند وآنچه ایشان آشکارا گویند واین برسبیل تهدید است .

(أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ) گفت نمیداند آدمی و نمی‌بیند که ما او را از آب منی آفریدیم (فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ) «إذا» مفاجات راست که بنگری اوخصمی است مارا روشن نه‌پنهان مفسّران در این انسان خلاف کردند عبدالله عباس گفت عبدالله ابیّ سلول است . سعید جبیر گفت عاص وایل سهمی است . حسن گفت امیّه خلف است . قتاده گفت اُبیّ بن خلف الجمحی است وآن چنان افتاد که اوروزی پیش پیغمبر آمد وپاره‌ای استخوان پوسیده بدست گرفته آنگه آن را بدست خود بپرشید و خرد کرد وبرباد داد و گفت یامحمّد تو گمان میبری که این را زنده خواهند کردن ؟ وحق تعالی درآیتی که پس ازاین است بیان کرد فی قوله .

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ) گفت این ملعون برای ما مثلی زد و این حدیث استخوانهای پوسیده است که گفتیم و خلق خود فراموش کرد که ما او را چگونه آفریدیم

«قال» گفت این‌ملعون (قالَ مَنْ يُحْيِي العِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) که زنده کند این استخوانها پس از آن که پوسیده‌شده است ؟

گفت بگو ای محمد (يُحْيِيهَا الَّذي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ) که زنده کند او را آن خدای که اورا آفرید نخست بار (۱) (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) و او بهمه آفرینش دانا است خدای‌تعالی این آیات بفرستاد ورسول ﷺ براوخواند . گفت پس خدای مرازنده کند ؟ گفت نعم وبدوزخت برد . آنگه وصف کرد خدای تعالی خود را بقدرت خود برآن که چنان زنده کند شما را که از درخت سبز آتش دهد گفت .

(أَلَّذي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ ناراً) شجر جنس باشد هم واحد راشاید وهم جمع را . چون جمع کنی آنرا واحدش شجره بود کتمر و تمرة . و چون واحد خواهی جمعش اشجار بود برای آن أخضر گفت که حمل بر لفظ کرد . عبدالله عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند و یکی را عفار چون کسیرا آتش باید دو شاخ از این دو درخت ببرد چنانکه آب ازو میچکد و برهم ساید از میان آن آتش بیرون آید ، وازآنجا عرب در مثل گفتند « في كلّ شجرة نار واستمجد المرخ و العفار » وگفتند مرخ نرباشد وعفار ماده وهردو را زند وزنده گویند ، وشیخ ما أبوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري دو بیت گفت .

وَإِنّي أَرَى مَثَلَ الفاضِلَيْنِ إِذَا التَقَيَا الزَّنْدَ وَالزَّنْدَهْ
فَهٰذا يُفِيدُ بِما عِنْدَهُ وَهٰذا يُفِيدُ بِما عِنْدَهُ (۲)

(۱) چون‌ما انکار معاد را از ملحدان ببینیم و دلیلشان را بشنویم‌تعجب میکنیم که انسان‌چگونه امری واضح که هرروزنظیر آنرا مشاهدکرده محال میشمارند واگر نعوذبالله‌کسی بخدای‌تعالی اقرار ندارد و کارگزار جهان را طبیعت میشمارد باز زنده کردن مردگان از قدرت طبیعت بیرون نیست‌همه زنده‌های جهان چه نبات و چه حیوان از خاك و جمادات پدید آمده‌اند وزمین درآغاز خلقت باعتقاد اینان قطعه‌آتش گداخته بود ازخورشید جدا گشت و هیچ ذی حیاتی درآن زیستن نمیتوانست با اینحال نبات و حیوان از خاك پس از سرد شدن پدید آمدند اما تولد حیوان‌و نبات از بدن حیوان مرده آسانتر است چه ماده قابل حیات در مرده بیشتر است‌ازاینجهت چون جسم حیوانی گندیده شود ازآن حیوان دیگر پدید میآید مانند کرم و حشرات و برای کود درخت مناسبتراست و مستعد تربرای زنده شدن و چون آتش حیات یابد پس از سرد شدن ، بدن مرده اولی بدان باشد .

(۲) من دو فاضل را که باهم ملاقات کند مانند دوچوب آتش زنه می‌بینم این هرچه داردافاده میکند وآن هم هرچه دارد اظهار میدارد .

و حکماء گفتند هیچ درخت نباشد که در او آتش نبود مگر درخت عنّاب و سنجد (فَإِذا أَنتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ) که بنگرید شما از او آتش میفروزید (۱) و «إذا» مفاجاتست گفت بر سبیل تقریر وتقریع بلفظ استفهام.

(أَوَلَيْسَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضَ بِقادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ) گفت آن خدای که آسمان و زمین آفرید قادر نیست بر آن که بیافریند مانند ایشان. جملهٔ قرّاء بقادر خواندند برجارّ و مجرور مگر یعقوب که او خواند یقدر علی الفعل المضارع (بَلىٰ وَهُوَ الخَلّاقُ العَليمُ) آنگه اوهم جواب داد گفت آری واو آفریدگار بینندهٔ داناست آنگه گفت.

(إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً) فرمان او چون خواهد که چیزی در وجود آورد آن است که گوید (كُنْ فَيَكُونُ) بباش تا بباشد این عبارت‌است از سرعت وجود مقدور او بی امتناعی تا بتشبیه بآن ماند که یکی از ما گوید «کُن» آنچه مراد او بود باین لفظ حاصل شود درحال، نه آن‌است که آنجا قولی هست و أمری چه ازحکیم‌نیکو نبود مخاطبهٔ معدومات وقوله «إنّما أمره» ممکن است حمل کردن هم برأمر فعلی هم برأمر قولی و برفعل حمل کردن أولی‌تر است و معنی آنکه کار او وفعل او چنین باشد، و اگر بر قول حمل کنند از آنجا بود که در لفظ صیغه امر آورد من قوله «کن» و کان تامّه است بمعنی حدث ووقع.

(فَسُبْحانَ الَّذي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) گفت منزّه آن خدائی که ملك و

---

(۱) افروختن آتش را از چوب دلیل صحت معاد آورد و چون سر انکار منکرانرا خدا میداند جواب‌مکنون دل‌آنها را چنانکه‌رفع شبهه از عقلاء کند میدهد وما چنانکه گفتیم درعلت وسر انکاراینان متحیریم چون در عصر مابسیارند و من باآنان گفتگو بسیارکرده‌اما سرانکار شان را در نیافتم، غالباً میگویند ما انکار نداریم که از جسم جامد و مرده موجود زنده پدید می‌آید چون هرروز مشاهده‌میکنیم اما بقای روح را چنانکه فلاسفه الهی و پیروان ادیان آسمانی قائلند اعتقاد نداریم و بعبارت دیگرمعاد جسمانی را ممکن میدانیم و معاد روحانی را محال ومیگوئیم وقتی کرم وحشرات از بدن مرده پدید آمد این کرم‌وحشرات غیرآن مرده است و ثواب وعقاب برای اینها صحیح نیست وقتی صحیح است که روح شخص اول باقی باشد و همان روح باین بدن بازگردد تا اعمال خود را بخاطر داشته اورا عذاب و عقاب کنند و ما گوئیم بقای روح راماثابت کرده‌ایم وآیات وروایات‌آنرا تأیید کرده بنابراین شبهه در معاد باقی نمی ماند و عمده برای متدین اثبات بقای روح است و جسمی که قابل حمل همان روح باشد نه جسمی که روح جدید دراو دمیده‌شود.

تصرّف هر چیزی بدست اوست یعنی بأمر اووفرمان او ، وملکوت فعلوت باشد عن الملك یعنی او برهمه چیزی ازمقدورات خود قادراست لاإلی نهایة (وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) وشمارا مرجع وبازگشت بااوست .

سورة الصافات

بدانکه این سوره مکّی است و عدد آیات اوصد وهشتاد ودو آیت است در عدد کوفیان ومدنیان ، ودر عدد بصریان صد و هشتاد آیت است ، و هشتصد و بیست کلمه است ، وسه هزار و هشتصد و بیست وسه حرف است . و روایت است از أبو أمامه ازاُبیّ کعب که رسول ﷺ فرمود که هر که او سورهٔ « والصّافات » بخواند اورا بعدد هرجنّی وشیطانی ده حسنه بنویسند و مَرَدَه شیاطین را ازاودور کنند وازشرك بری شود ؟ وفرشتگان موکّل او،روز قیامت برایمان او گواهی دهند که اومؤمن بوده است به پیغمبران .

سورةالصافات مائة واثنتان و ثمانون آیه و هی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَ الصّـافّاتِ صَفّاً (۲) فَالزّاجِراتِ زَجْراً (۳)
بحق فرشتگان صف‌کشیده صف‌کشیدنی پس بحق‌ملائکه رانندگان شیطان راندنی

فَالتّالِیاتِ ذِکْراً (٤) إِنَّ إِلٰهَکُمْ لَواحِدٌ (٥) رَبُّ السَّمٰواتِ
پس بحق ملائکه خوانندگان تسبیح بدرستیکه‌خدای‌شما هرآینه‌یگانه‌است پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ (٦) إِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ
و زمین وآنچه میان آنهاست و پروردگار مشرق هااست بدرستیکه ما آراستیم آسمان دنیا را بآراستن

الْکَواکِبِ (۷) وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ (۸) لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلیٰ
ستارگان ونگاهداشتیم از هر دیو نا فرمان نمیشنوند بسوی‌اشراف فرشتگان اعلی

وَیُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ (۹) دُحُوراً وَلَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ (۱۰) إِلّا مَنْ خَطِفَ
وانداخته میشوند از هر طرف راندن را ومر ایشانراست شکنجهٔ ثابت مگراینکه‌دربابدازآنها

الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ (١١) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ

دريافتني پس ازپي در آيد اورا آتش درخشنده پس فتوى خواه از آنها آيا ايشان سخت ترند از روى خلقت يا آنكه

خَلَقْنا إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ (١٢) بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ (١٣) وَإِذا

آفريديم ما بدرستيكه ما آفريديم ايشانرا از گل چسبنده بلكه تعجب كنى و آنها سخريه ميكنند وچون

ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ (١٤) وَإِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (١٥) وَ قالُوا إِنْ هٰذا إِلّا

پند داده شوند پذيرفته نشوند و چون بينند معجزه سخريه كنند و گويند نيست اين مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ (١٦) ءَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً ءَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ (١٧)

جادوئى هويدا آيا چون بميريم ما و شويم خاك و استخوانها آيا ما برانگيخته شدگانيم

أَوَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ (١٨) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ داخِرُونَ (١٩) فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ

آيا پدران ما پيشينيان زنده ميشوند بگو آرى و شما خوار باشيد پس جز اين نيست كه اين بعث

واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ (٢٠) وَ قالُوا يا وَيْلَنا هٰذا يَوْمُ الدِّينِ (٢١) هٰذا يَوْمُ الْفَصْلِ

يك راندن است پس آنگاه ايشان مينگرند و گويند اى واى اين روز جزاست اينست روز حكم

الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (٢٢) أُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما كانُوا

كه بوديد بآن تكذيب ميكرديد جمع كنيد آنانكه ظلم كردند برخود و جفتهايشان و آنچه بودند

يَعْبُدُونَ (٢٣) مِنْ دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلىٰ صِراطِ الْجَحِيمِ (٢٤) وَ قِفُوهُمْ

كه ميپرستيدند از جز خدا پس راه نمايند آنها را بسوى راه دوزخ وبازداريد آنهارا

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (٢٥) ما لَكُمْ لا تَناصَرُونَ (٢٦) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (٢٧)

كه ايشان پرسيده خواهند شد چيست شمارا كه يارى هم نميكنيد بلكه ايشان امروز گردن نهندگانند

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (٢٨) قالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنا عَنِ الْيَمِينِ (٢٩)

و رد كنند پارهٔ آنها بر پاره‌اى احوال پرسند گويند بدرستيكه شما بوديد كه ميآمديد ما را ازراست

قالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ★ وَ ما كانَ لَنا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً

گويند بلكه نبوديد شما گروندگان ✱ و نبود ما را بر شما از تسلطى بلكه بوديد شما گروهى

طاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنّا لَذائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْناكُمْ
از حدگذرنده پس لازم شد برما سخن پروردگارما بدرستیکه هرآینه چشندگانیم پس گمراه کردیم شمارا

إِنّا كُنّا غاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنّا كَذٰلِكَ
که ما بودیم گمراهان پس بدرستیکه آنها دراینروز درعذاب شریکان باشند بدرستیکه ما همچنین

نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳٤) إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
پاداش میدهیم بگناهکاران که ایشان بودندکه چون گفته شود مر ایشان را نیست خدائی مگر خدای

يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أَإِنّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳٦) بَلْ جاءَ
تکبر میکردند و میگفتندآیا ترک کننده باشیم خدایان خودرا برای شاعری دیوانه بلکه آمد

بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْأَلِيمِ (۳۸)
محمد براستی و تصدیق کرد پیمبران را بدرستیکه شما هرآینه چشندگانید عذاب دردناك را

وَما تُجْزَوْنَ إِلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ (٤۰) أُولٰئِكَ
وجزا داده نمیشوید مگر آنچه بودیدکه میکردید مگر بندگان خدا که پاك اند آنها

لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (٤۱) فَواكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ (٤۲) فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ (٤۳)
مر ایشانراست روزی معین میوه ها و ایشان بزرگوارانند در بوستانهای پر نعمت

عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ (٤٤) يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (٤۵) بَيْضاءَ
بر تختها رو بروی هم گردانیده میشود برایشان بجامی ازخمرکه ازنهرهای جاریست خمری سفید

لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ (٤٦) لا فِيها غَوْلٌ وَلا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ (٤۷) وَعِنْدَهُمْ
خوش مزه مرآشامندگان را نیست درآن فسادی ونه ایشان ازآن مست شوند ونزد ایشانست

قاصِراتُ الطَّرْفِ عِينٌ (٤۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (٤۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ
کوتاه نظران فراخ چشم گویا ایشان تخم شترمرغاند پوشیده‌شده پس روکنند پارهٔ آنها بر

بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (٤۹) قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ (۵۰) يَقُولُ أَإِنَّكَ
پاره‌ای‌که می‌پرسند از هم گوید گوینده‌ای از ایشان‌که مرابودهمنشینی میگفت آیا توالبته

لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (٥١) ءَإِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَعِظاماً ءَإِنّا لَمَدِينُونَ (٥٢)

ازجملهٔ تصدیق‌کنندگانی آیا چون بمیریمما و باشیم خاك و استخوان آیا ما پاداش دادگانیم

قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (٥٣) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَواءِ الْجَحِيمِ (٥٤) قالَ تَاللهِ

گویدآن‌مرد آیا شما مطلعید پس درنگرد پس بیند اورا درمیان آتش گوید قسم بخدا

إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ (٥٥) وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (٥٦) أَفَما

که‌نزدیك‌بود توهلاك‌کنی‌مرا واگرنه‌بخشش‌خدای‌من‌بود هرآینه‌بودم‌ازحاضرشدگان آیاپس‌نیستیم

نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (٥٧) إِلاّ مَوْتَتَنَا الْأُولىٰ وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (٥٨) إِنَّ هٰذا

ما بمردگان مگر مردن ما که دراول‌دنیابود ونیستیم‌ما بعذاب‌شدگان بدرستیکه‌این

لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٥٩) لِمِثْلِ هٰذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ (٦٠).

هرآینه‌آن رستکاری بزرگ‌است برای مانند این پس‌بایدعمل‌کنند عمل‌کنندگان.

قوله تعالی (وَالصّافّاتِ صَفّاً) أبو عمرو و حمزه «تاء» را ادغام کردند در صاد و «زاء» و«ذال» برای قرب‌مخرج‌این‌حروف‌از«تاء»خواندند«فالزّاجرازّجراً فالتّاليذّكراً» باقی قرّاء با ظهار این حروف خواندند. مفسّران در «صافّات» خلاف کردند: عبدالله عباس وحسن و قتاده ومسروق گفتند مراد صفهاء فرشتگانند که در آسمان صفّ‌زده‌اند چنانکه مردمـان در نمازصف کشیده باشند. و گفتند مراد فرشتگان پر گسترده‌اند در هوا ایستاده تاچه فرمایند ایشان را، وگفتند مرغانند درهوا پردرهم گسترده و بر کشیده چنانکه گفت «والطّیر صافّات» و قوله «أولم یروا إلی الطّیر فوقهم صافّات» و «صفّ» ترتیب جماعت باشد برنسق بمانند خط چون صف نماز وصف کارزار.

(فَالزّاجِراتِ زَجْراً) باز رانندگانند. مجاهد و سدّی گفتند فرشتگانند که‌خلقان را زجر میکنند از معاصی بر وجهی که خدای تعالی بدل ایشان میرساند ببرابر آنکه وسواس شیطان بدل ایشان میرسد تا تکلیف درست‌آید ومرد را داعی متردّد بود، وگفتند فرشتگان‌اند که أبر میرانند وزجر میکنند. قتاده گفت مراد آیات قرآن است که مکلّفان را زجر میکند از معاصی بروجه لطف. وزجر صرف بود از کاری بخوف ذمّ وعقاب، وبود که بخوف ذمّ بود چون زواجر عقلی پیش ازورود شرع.

(فَالتّالِياتِ ذِكْراً) مجاهد و سدّی گفتند مراد جبرئیل است و دیگر فرشتگان که قرآن میخوانند . بعضی دیگر گفتند جماعات خوانندگانند از آدمیان و جز ایشان و«واو»در هرسه‌جای قسم‌است وجواب قسم آن است في‌قوله .

(إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَواحِدٌ) وقوله «صفاً» و « زجراً » نصب هردو برمصدر است و نصب «ذکراً» برمفعول به وبرای‌آن مصدر نیاورد آنرا تا بدانند که این مدح وپایهٔ قسم نه بخواندن است بل بخواندن قرآن است که بسیـار کسان چیزها خوانند که بآن ممدوح نباشند ، حق تعالی گفت درین آیات که بحق فرشتگان صف کشیده ، و بحق فرشتگان زجر کننده ، و بحق خوانندگان قرآن که‌خدای شمایکی است واین جواب آن است که ایشان گفتنداجعل الآلهة إلهاً واحداً .

(رَبُّ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) آنکه گفت آن‌خدای که مستحق عبادت است خدای آسمانها وزمین است (وَما بَيْنَهُما) وآنچه درمیان آنست از انواع حیوان وجماد (وَرَبُّ الْمَشارِقِ) و او خداوند مشـارق است که آفتاب ازاو برآید . عبدالله عباس گفت برفلك آفتاب سیصد و شصت سوراخ است بعددروزهاء سال که هرروز آفتاب از محلّی‌دیگر برآید که تا سال برنگردد بآن جایگاه نیاید .

(إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ) ابن کثیر و نافع و أبوعمرو و ابن‌عامر خواندند « بِزِينَةِ الكَواكِبِ » باضافه . آنکه خلاف کردند که اضافه با فاعل است یـا با مفعول . بعضی گفتند بامفعول برآن معنی که جعلنا الکواکب زینةللسماء ما ستارگان‌رازینت آسمان دنیا کردیم . و آنکه گفت اضافه با فاعل است گفت معنی آن است که إنّا جعلنا الکواکب مزيّنة للسماء ما ستارگان راآرایندهٔ آسمان کردیم. وحمزه وعاصم در بعضی‌روایات خواندند « بزینة » منوّن ـ الکواکبِ مجرور علی البدل و التقدیر « بالکواکب » وعاصم بروایت أبوبکر خواند « بزينة » ـ منون الکواکبَ بنصب علی‌معنی بتزییننا الکواکب فیها و گفتند علی تقدیر أعني الکواکب وارید الکواکب بفعلی مضمر . عبدالله عباس گفت معنی آن است که بضوء الکواکب بروشنی ستارگان ، وقول‌دیگر مفسّران آن است که زینت آسمان بستاره معلوم است وظاهر .

(وَحِفْظاً) ای و حفظناها منصوب است بر مصدر محذوف الفعل ، و گفتند تقدیر آن است و جعلناها حفظاً ای و جعلنا الکواکب حافظة للسّماء من كلّ شیطان ، و گفتند تقدیر آن است که وجعلنا السماء محفوظة بالکواکب (مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ) وجه نیکوتر در

آنست که مفعول له است کأنّه قال خلقنا الکواکب زينةً للسّماء وحفظاً من کلّ شيطان مارد و حفظ منع باشد چيزيرا از ذهاب کحفظ الانسان والدّوابّ وغير ذلك . ثمّ توسّع في حفظ القرآن و مارد خارج باشد با فساد عظيم و اين از وصف شياطين است ، وأصل کلمه انجراد بود و منه الأمرد الأملس الوجه يعني «مارد» متجرّد است ازخير .

(لا يَسَّمَّعُونَ) أهل کوفه بتشديد خواندند علی تقدير لايتسمّعون گوش بااهل آسمان نکنند از فرشتگان (١) مجاهد گفت گوش بآن کنند و ليکن نشنوند ، و ديگران بتخفيف خواندند يعني گوش باز نکنند اگرچه سمع و سماع شنيدن باشدو ليکن چون به « إلی » تعديه فرمود معني همين باشد و فرق بين القرائتين آن است که شايد که استماع و تسمّع باشد و نشنود ، و برقراءت دوم گوش دارندهای شنونده باشد ، يقال سمعت إلی فلان و استمعت إليه و تسمّعت بمعني واحد جز که در تسمّع تکلّفي باشد ، و لايقال سمعت فلاناً إلاّ إذا قلت يقول برای آنکه سماع بمرد تعلق ندارد بصوت تعلق دارد چون گويد سمعت فلاناً وباين قناعت کند ايهام آن کند که جسم مسموع است . أمّا چون گويد سمعته يقول باز نمايد که سمع متعلق است بحال متکلّم و آن قول است وتقدير آن است که سمعته قائلاً ومرادبملاء أعلی فرشتگانند

(وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ دُحُوراً) گفت میاندازند با ايشان از هر کنارهٔ اين ستارها بمانند آن که تير اندازند ياسنك ، راندن و دور کردن ايشان (٢) را ، يعني شياطين را دور ميکنند و ميرانند از اطراف آسمان تاگوش نکنند سخن فرشتگان را وازايشان دزديده چيزی

---

(١) اهل نظر در راندن شياطين بستارگان سخن بسيار گفتند که حاجت بنقل آن نيست مگر دو سؤال که ناچار ياد بايد کرد يکی آنکه دويدن شهب در آسمان پيش اززمان پيغمبر صلیالله عليه وآله بود و در خبر است که آنحضرت ازمرد جاهلي پرسيد شما در باره شهاب چه ميگفتيد اوجواب داد ميگفتيم برای فوت مرد بزرگی است و بمقتضای آيات کريمه اين حادثه نوبوددر عهد پيغمبر پديد آمده و مردم در آن فرومانده بودند که چه بگويند جواب آن است که تير شهاب هميشه در آسمان ديده ميشد اما کثرت آن که ستاره باران گويند چنانکه هر وقت در آسمان نگاه کنیصدها ستاره بينی بهر سوی دوان گاهگاه اتفاق افتدنه هميشه . سؤال دوم آنکه راندن شياطين بتير شهاب چگونه است جواب آن است که مابهمه اسرار جهان آگاه نيستيم ومحال نميدانيم آشفتگی اوضاع موجب منع ارتباط با عالم ملائکه باشدچنانکه رؤيای صادقه نوعیارتباط قوایماست با فرشتگانعالم بالا واطلاع مابرامور آينده، بااينحال چون اوضاع جهان آشفته باشدممکناست اين ارتباط برای ماحاصل نشودوخواب آشفته بينيم .

(٢) يعني برای راندن و دورکردن ايشان .

نشنوند که بزمین باز آیند وباز گویند ونمایند که ماغیب میدانیم . والدّحور ـ الطّرد والابعاد ـ راندن ودور کردن باشد ونصب او إمّا برمفعول له بود وإمّا برمصدری محذوف الفعل ، وتقدیر آن که فیدحرون دحوراً . (وَلَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ) ای دائم . و ایشان را عذابی باشد دائم که منقطع نشود . نظیره قوله «وله الدّین واصباً» عبدالله عباس گفت عذابی سخت . کلبی گفت موجع ، و گفتند خالص و گفتند «واصب» ایذووصب وهوالألم والتعب من باب لابن وتامر ،وأبو الأسود گفت دراستشهاد دائم :

لا أشْتَرِي الحَمْدَ القَلِيلَ بَقاؤهُ   يَوْماً بِذَمّ الدَّهرِ أَجْمَعَ واصِباً (۱) ای دائماً

(إلّا مَنْ خَطِفَ الخَطْفَةَ) حق تعالی چون بازنمود که شیاطین راتمکین نمیکنند از آنکه پیرامون آسمـان گردند وگوش بکلام فرشتگان دارند واگر این معنی کنند ایشان را قذف میکنند برجوم. گفت «إلّا من خطف الخطفة» إلّا آنکه از ایشان درربایندیك در ربودن که آنگه بدنبال اوبدودستاره‌ای چون پارهٔ آتش (فَأَتْبَعَهُ) بمعنی لحقه یقال تبعته واتّبعته و أتبعته بمعنی و« شهاب » پاره‌ای چون پارهٔ آتش باشد چون عمودی و « ثاقب» شخیده و روشن باشد وازآنجا سوراخ را ثقب گویند که روشنائی بدو درآید . یقال اثقبت النار ، استثقبتها إذا أوقدتها ، ومنه قولهم حسب ثاقب أی شریف مضيء قال أبوالأسود :

أذاعَ بِهِ فِي النّاسِ حَتّى كأنّهُ   تَشَعُّبُ نارٍ أوقِدَتْ بِثُقُوبِ (۲)

(فَاسْتَفْتِهِمْ) آنگه‌حق تعالی برسبیل‌تقریر والزام حجت برایشان، گفت ازایشان بپرس برطریق فتوی پرسیدن تا ایشان سخت خلق‌ترند یا چیزهاء دیگر که ما آفریدیم آنرا از آسمان و زمین و کوه ودریاو آهن ورود و اُمّتان گذشته . ونصب «خلقاً» برتمیز بود اگرچه «مَن» لمایعقل باشدخدای‌تعالی برسبیل‌تغلیب‌خبردادازماوفرشتگان‌ودیگرحیوان‌وجماد. آنگه گفت (إنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ) ما این آدمیان کافر نعمت را از گلی آفریدیم چسبنده . یعنی پدر ایشان را آدم که اینان ازنسل اویند و «لازب » لازق باشد ، و گفتند لازم باشد ، و کلمه‌ازإبدال است یقال ماهوبضربة لازب ولازم قال النابغة :

وَلا تَحْسَبُونَ الخَيْرَ لا شَرَّ بَعْدَهُ   وَلا تَحْسَبُونَ الشَّرَّ ضَرْبَةَ لازِبِ (۳)

---

(۱) آن ستایشی‌راکه اندك زمان بماند هرگزبرای خودنمیخرم بانکوهش همهٔ روزگار .

(۲) او را میان مردم مشهور ساخت یعنی ممدوح راگوئی آتش برافروخت‌که از هررخنه‌پرتو آن پدیدار گشته است .

(۳) نپندارید که پس از نیکی هیچ شر نیست و نپندارید که شرچون بیاید بپاید .

و بعضی عرب گفتند لاتب و رابت ولازم ولازب بمعنی. واین را از إبدال شناختند. عبدالله عباس گفت گلی باشد درهم دوسیده، وقتاده گفت آن باشد که دوسد(١). گفتند آیت در کلدة بن اسید آمد و اورا ازقوه وسختی که بود ابن الاسدین گفتندی و ابن الاشدّین و او قوی و بطّاش بود و نظیر آیه قوله «لخلق السموات والأرض أكبر من خلق الناس» و قوله «ءأنتم أشدّ خلقاً أم السماء بناها».

(بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ) حمزه و کسائی و خلف خواندند عَجِبْتُ بضمّ تاء بر آن که خبر باشد از خدای تعالی و این قراءت عبدالله مسعود است وعبدالله عباس، گفتندمعنی آن است که خدای تعالی بمنزله متعجب است از ایشان. حسین بن الفضل گفت عجب ازخدای تعالی انکار چیزی باشد و این لفظ در حق خدای تعالی مجاز باشد برای آنکه حقیقت بر آن کس روا بود که او چیزی نداند چون واقف شود وغریب آید اورااز آن عجب بماند وخدای تعالی عالم است بهمهٔ چیزها ازهمهٔ وجوه. جنید را پرسیدند از این قراءت گفت تعجّب برخدای روا نیست الاّ آن است که موافقت نمود با رسول صلی الله علیه و آله گفت تو متعجّبی ومن نیز، از آنجا که جای تعجّب است از فعل اینان، و مثله قوله «وإن تعجب فعجب عن قولهم» و تأویل این أخبار که رسول صلی الله علیه و آله بر این لفظ گفت همین باشد که گفتیم من قوله علیه السلام «یعجب ربّك من الشّاب لیست له صبوه»(٢) وقوله «عجب ربّكم من أملكم وقنوطكم» (٣) وباقی قرّاءخواندند «بل عجبت» بل تو بعجب آمدی ای محمّد «و یسخرون» و ایشان فسوس میدارند از تعجب تو، وگفتند معنی تعجّب تغیّر نفس باشد از آنچه پوشیده بود بر او که برخلاف عادت باشد و بعضی دیگر گفتند تأویل بل عجبت برقراءت کوفیان جزا است یعنی جزا دهد متعجّبان را چنانکه «سخر الله منهم» و «الله یستهزیء بهم» و تأویل اوّل اولی تراست ولایقتر.

(وإذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُون) چون ایشان را پند دهند یاد نکنند و چون پند دهند متّعظ نشوند.

(وإذا رأوْا آيَةً) چون دلالتی و معجزه بینند (٤) (يَسْتَسْخِرُونَ) فسوس دارند

(١) درهم‌دوسیده بهم‌چسبیده ودوسد معنی بچسبد.

(٢) پروردگار تو خوش دارد که جوان بازی و جهالت نکند.

(٣) پروردگار شما عجب دارد از آرزو داشتن و درعین حال نومید بودن شما یعنی هرچه‌ازخدا آرزو دارید نومید از آن نباشید.

(٤) از این آیه معلوم میگردد مردم از حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله معجزات دیده بودند غیر قرآن وآنرا بجادو نسبت میدادند.

و سخریه کنند. گفتند سخر واستسخر یکی باشد، و گفتند یکدیگر را استدعا کنند بسخریه وسین طلب راست.

(وَقالوُا إنْ هذا) و گویند این معجزه و این قرآن نیست إلاّ جـادوئی ظاهر، و نیز میگویند.

(ءَإذا مِتنا وکُنّا تُراباً وعِظاماً) ابن‌عامر خواند «إذا» بی‌همزهٔ استفهام علی‌الخبر و التحقیق، و بـاقی قرّاء خواندند بدو همزه‌یکی همزه استفهام، ونیز گویند ما چون‌مرده باشیم و خاك شده و استخوان گشته (ءَإنّا لَمَبْعُوثُونَ) مارا زنده خواهند کردن. أهل مدینه وکسائی و یعقوب «إنّا» خواندند بیك همزه برخبر، وباقی قرّاء بدو همزه برطریق استفهام و قراءت آنانکه بر خبر خواندند دووجه بود آنرا: یکی آنکه بطرح همزه استفهام باشد و معنی همان که برقراءت دیگران هست وإمّا خبری باشد نه از اعتقاد بر سبیل تهکّم وسخریه

(أوَ آباؤُنَاالأوّلوُنَ) ابن عامر خواند «أو» بسکون واو. وباقی‌قرّاء بواوی متحرّك چنانکه ألف استفهام باشد و واو عطف، ونیزپدران پیشینهٔ ما.

بگو ای محمّد آری (وأنْتُمْ داخِرُونَ) «واو» حال است. وشماصاغر وداخر و ذلیل باشید و راغم.

(فَإنّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ) آن یك بانگ‌زدن باشد. مراد به«زجرة»صیحهٔ دوم است که نفخ صور باشد نفخ إحیاء که خدای تعالی عند آن خلقان را زنده کند (فَإذاهُمْ يَنظُرُونَ) که تو بینی ایشان مینگرند یعنی زنده باشند وازگورها برخاسته.

(وَقالوُا یا وَيْلَنا) و گویند وای بر ما (هذا يَوْمُ الدّين) و این روز جزاست و روز حساب.

(هذا يَوْمُ الفَصْلِ الّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذّبُونَ) این آن‌روز فصل فضا است وگذار کارها که شما آن را دروغ میداشتید، و گفتند آن روزاست که فرق کنند و جدا کنند میان أهل بهشت و اهل دوزخ اینان را بثواب وکرامت برسانند وایشان را بعقوبت واهانت.

(أحشُروا الّذينَ ظَلَمُوا) در کلام‌محذوفی‌هست وآن آن است که‌ثمّ یقال‌للملائکة احشروا الّذین. آنگه گویند فرشتگان را حشر کنید و جمع کنید این کافران و معبودان و قرناء ایشان را. ازرسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله روایت کردند در تفسیر أزواج گفت «قرناءهم» یعنی امثال و أشکال ایشان و آنان که چون ایشان باشند در دین و اعتقاد. مقاتل گفت یعنی قرینان ایشان

از دیوان . آنکه هرکافری را بیارند و بادیوی بسلسله‌ای به‌بندند . قتاده و کلبی گفتند هر که مانند عمل ایشان کند شارب خمر با شارب خمر بود . وزانی بازانی ، ولائط با لائط . حسن بصری گفت مراد بأزواج زنان مشرکانند (وَما کانُوا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) وآنچه ایشان میپرستیدندی بدون خدای از أصنام و أوثان (فَاهْدُوهُمْ إِلیٰ صِراطِ الْجَحِیمِ) و راه نمائید اینانرا براه دوزخ . ابن کیسان گفت قدّموهم پیش دارید ایشان‌را . و سابق را هادی خوانند و از اینجامقدّمة الفلق را هادی خوانند قال امرؤ القیس :

کأنَّ دِماءَ الهادیاتِ بِنَحْرِهِ عُصارَةُ حِنّاءٍ بِشَیْبٍ مُرَجَّلِ (۱)

یعنی مقدّمات‌الوحش .

(وَقِفُوهُمْ) بدارید اینان را . وقف هم لازم است و هم متعدّی یقال وقفت الرّجل و ووقف هو جز که مصدر لازم وقوف باشد و مصدر متعدّی وقف ، و منه وقف المساکین و مثله الرّجوع و الرّجع ولغت بعضی‌عرب هست که اوقفته . کسائی گفت شنیدم از بعضی از عرب که میگفتند مااوقفك‌هاهنا وأنشدشعراً.

تَرَی النّاسَ ماسِرْنا یَسِیرُونَ خَلْفَنا وَإِنْ نَحْنُ أَوْمَأْنا إِلیَ النّاسِ أَوقفُوا(۲)

(إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) که اینان را بخواهند پرسیدن از آنچه کرده‌اند وگفتند و حساب خواهند کردن اینان را . و رسول ﷺ گفت فردای قیامت رها نکنند هیچکس را که قدم ازقدم بردارد تا اورا از پنج چیز نپرسند «عن شبابه في ما أبلاه ، و عمره فیما أفناه ، وعن‌ماله من أین اکتسبه و أین وضعه ، و ماذا عمل في ما علم » و في خبر آخر « و عن ولایتنا أهل‌البیت آنکه بر طریق تهکّم وسخریه گفت گویند این‌کافران را روز قیامت فرشتگان .

(مالَکُمْ) چه بوده است شما را که نصرت یکدگر نمیکنید و انتقام نمی کشید ؟ گفتند این خزنه دوزخ گویند گفتند این جواب أبوجهل است چون گفت نحن جمیع منتصر آنکه حق تعالی گفت :

(بَلْ هُمُ الْیَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ) بل‌ایشان این روز تن درداده‌باشند . عبدالله عباس گفت « خاضعون » گردن نهاده باشند و ذلیل . بهری دیگر گفتند چون کسی باشند که طالب‌سلامت باشند درترك منازعت .

---

(۱) گوئی خون پیش آهنگان گله آهو در گلوگاه او عصاره حناست برریش شانه‌کرده .

(۲) مردمان را پیرو مابینی که چون راه رویم دنبال ماآیند و اگر بدانان اشارت کنیم‌بایستند.

(وأقبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسآءَلُونَ) گفت بهری روی بر بهری کنند و از یکدیگر می‌پرسند رؤساء از أتباع وسفله پرسند و اینان از ایشان و با یکدیگر خصومت کنند اینان ایشان را گویند شما کردید که مارا بفریفتیدو غرور دادید . اینان گویند لا ، بل شما اختیار بد گردید .وتفصیل این در سورهٔ سبأ رفت في قوله« قال الذین استضعفوا للّذین استکبروا لولا أنتم لکنّامؤمنین ـالی آخر الایات ـ »واین را خداوندتفصیلی داد .

(قالوا إنّكُمْ كُنْتُمْ تأتونَنا عَنِ اليَمينِ) گفتند شما آمدید ازدست راست ما، واین کنایه است که شما ما را ازجهت خیر و برکت وراحت گرفتید بغرور و غلبه . عرب آنچه از دست راست بُود بآن تیمّن وتبرّك کنند . پس گویند باین طریق آمدید ما را وباماغدر کردید فرّآء گفت معنی آن است که ما را از جهت‌قوت و نصیحت گرفتید وآن أقوی الجهات است برای آنکه قوّت مرد در دست راست است و منه قوله « فراغ علیهم ضربـاً بالیمین » و گفتند معنی آن است که شما ما را بسوگند وعهد و میثـاق بفریفتید ، و سوگند را یمین خوانند برای آنکه عهد وسوگند بدست‌راست باشد ، وگفتند مراد قهر وغلبه است چنانکه شماخ گفت

إذا ما رايَةٌ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ   تَلَقّاها عَرابَةُ بِاليَمينِ (۱)

ای بالقهر . آنکه رؤساءجواب دهند و گویند .

(بَلْ لَمْ تَكُونوا مُؤْمِنينَ) شما خودمؤمن نبودید واختیار ایمان نکردید .

(وَما كانَ لَنا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ) و ما را برشما دستی و سلطـانی و قهری و حجّتی نبود (بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغينَ) بل‌شما گروهی بودید طاغی و یاغی وازحدّخود در گذشته .

(فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبّنا) واجب شدبرما عذاب خدای في قوله « لأملانّ جهنّم ـالاية » وگفتند قول « ربّنا » آن است که خبر داد که اینان ایمان ندارند وبر کفر میرند و هو قوله «سواء علیهم ءأنذرتهم أم‌لم‌تنذرهم لایؤمنون » (إنّا لَذائِقُونَ) ما همه عذاب خواهیم چشیدن بی‌تخصیص ومزیّت.

(فَأغوَيناكُمْ إنّاكُنّا غاوِينَ) وما شما را ازآن إغواء وإضلال کردیم که‌ماغاوی وضال بودیم شما را با طریقه خود دعوت کردیم ، وطریقهٔ ما غوایت بود شما باجابت ماغاوی شدید . وغیّ ضدّ رشد باشد ، وبمعنی خیبت آمد في قوله « وعصی آدم ربّه فغوی » .

---

(۱) اگر علمی ببزرگی بالا رود عرابه آنرا بدست راست فرا گیرد

قوله (فَإِنَّهُمْ) آنكه خبر داد حق تعالى كه ايشان يعنى تابع و متبوع (يَوْمَئِذٍ) آن روز يعنى روز قيامت در عذاب مشترك باشند و كس را امان نبود . آنگه گفت :

(إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ) ما هم چنين كنيم باكافران و گناه كاران .

(إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ) چوايشان چنان بودند كه چون پيش ايشان كلمهٔ توحيد گفتندى ايشان استكبار كردندى وتعظيم ننمودندى ، و گفته اند اضمارى از قول باشد و التقدير إذا قيل لهم قولوا لا إله إلاّ الله يستكبرون بدلالت قولهم :

(ءَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ) ما خدايان خود را ترك كنيم براى‌شاعرى ديوانه . باين رسول ﷺ خواستند واين قولى است كه ايشان گفتند كه دليل غايت جهل ايشان كرد براى آنكه شاعر را بيرون از علوم عقل علومى ديگر باشد ازعلم ذوق وعلم طبع وعلم شعر . آنگه جمع چون توان كرد ميان شاعرى وديوانگى واين سخن متناقض باشد به مثابه آنكس كه گويد فلان ديوانه است وبغايت ذكاء وزيركى است وعلوم بسيار داند . آنگه حق تعالى جواب داد ايشان را و گفت :

(بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ) بل محمّد ﷺ حق آورد واين قرآن‌است ودين مسلمانى (وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ) وپيغمبران مقدّم را تصديق كرد .

(إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ) آنگه گويد ايشان راكه شما كافرانيد لا محال عذابى سخت بخواهيد چشيدن باستحقاق نه بظلم . براى آنكه شما را جزا وپا داشت نخواهند دادن الاّ آنچه كرده باشيد و قوله .

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) استثنائى‌است منقطع‌براى‌آنكه بندگان مخلص ازجملهٔ كافران دوزخى نباشند اخراج كرد ايشان‌را ازاين‌حكم گفت ايشان عذاب بچشند بل بثواب رسند وآن ثواب ايشان چه باشد .

(أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ) ايشان‌را روزى باشد معلوم شناخته .

(فَوَاكِهُ) بدل رزق است وآن ميوها بود (وَهُمْ مُكْرَمُونَ) وايشان را اكرام كنند در بهشت‌هاى نعيم كه اينان درآنجا با نازونعمت وتنعّم باشند .

(عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) برسريرها نشسته وروى بايكديگر كرده .

(يُطافُ عَلَيهِمْ) بر ايشان ميگردانند (بِكأْسٍ) و كأس آنگه گويد آنرا كه در او خمر باشد . چنانكه مائده آنگه گويد خوان را كه در اوطعام باشد (مِنْ مَعينٍ) ازخمر پاكيزه ، و اين در وصف آب نيزاستعمال كنند ، و امّا اشتقاق او روا بود كه وزن او فعيل‌بود من المعن و هوالماء الشديد الجرى آبى باشد كه نيك رود من أمعن في الأمر إذا بالغ فيه و أمعن في الأكل ، وروا بود كه وزن او مفعول باشد من عان إذا رأى بالعين يقال : عانه فهوعاين و ذاك معين كقولهم باع فهو بايع وذاك مبيع ، وعانه إذا ضربه بعينه ، و عين عاين و عائنة إذا كان نظره يضرّ المنظور إليه آنگه وصف كرد آن خمررا گفت :

(بَيْضآءَ)خمرى‌سفيد باشدوسفيد شريف‌ترين‌لونها است،آنگه گفت(لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ) لذّتى و راحتى وخوشى باشداين خمر خورندگان را،وبعضى ديگر گفتند بيضاءصفت كأس‌است وقول اوّل بهتراست .

(لافيها غَوْلٌ) در آن‌خمرغولى نباشد يعنى فسادعقلى، و الغول الهلاك والغول‌المهلك يقال‌غاله‌غولاً إذاأهلكه ، واغتاله إذا أفسدأمره في‌خفية ،ومنه الغيلة وهي الغدر والقتل‌سرّاً عبدالله عباس گفت«لافيهاغول» أي لاصداع فيها دراوصداعى نباشد ورنجى وخمارى چنانكه درخمردنيا بود . چنانكه شاعر گفت :

وَ ما زالَتِ الكَأسُ تَغتالُنا   و تَذهَبُ بِالأوّلِ الأوّلِ (۱)

أى‌تكسرنا و تصرعنا . يعنى ما را ازحدّ عقل وهوش ميبرد و ازپاى مى‌افكند (وَلاهُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ) حمزه و كسائى و خلف « ينزفون»بكسر زاى من أنزف‌ينزف برإسناد فعل باايشان، معنى‌قراءت اوّل آن است كه مست نشوند از خوردن آن خمر من قولهم للسّكران نزيف و منزوف كأنّه قد نزف عقله أى أفنى . و بئر نزيف إذا استخرج ماؤها . و أنزف القوم إذا انفد خمرهم اين معنى قراءت حمزه و كسائى است يعنى خمرايشان را بن در نيايد چواين معنى سخت آيد بر خمر خوارگان و قال الشاعر في النّزيف بمعنى السّكران :

فَلَثَمْتُ فاها آخذاً بِقُرُونِها   شُرْبَ النَّزيفِ بِبَرْدِ ماءِالحَشْرَجِ (۲)

و يقال نزف الرّجل فهو منزوف و أنزف فهو منزف إذا سكر وقال :

---

(۱) جام باده هوش ميربود از ما يكى پس ازديگرى .

(۲)دهن انزن‌را مى‌مكيدم درحالتى كه زلف اورا در دست گرفته بودم مانند مستى‌كه آب سرد مينوشد از حشرج‌وحشرج‌بعضى‌گويند مرادكوزه نازك‌است ياچاه درزمين شنزار

لَعَمْرِي لَئِنْ أَنْزَفْتُمْ أَوْ صَحَوْتُمْ   لَبِئْسَ النَّدامى أَنْتُمُ آلَ أَبْجَرا (۱)

این بیت دلیل آن میکند که نزف و أنزف بمعنی سکراست که در برابر او صحومیگویند.

(وَعِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عِينٌ) و بنزدیك ایشان حوریانی بـاشد چشم کشیده چشم دوخته که در کس ننگریده باشند وهیچ مرد را ندیده ، و گفتند چشم دوخته دارند الا از شوهران خود. «عين» چشم فراخان باشند و احدتها عيناء .

(كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ) پنداری که ازسفیدی و ملاست خایهٔ شترمرغند ،و گفتند برای آن تشبیه کرد که آن زرد رنگ باشد و عرب در رنگ زنـان این رنگ استحسان کند چنانکه شاعر گفت :

صَفْراءُ مِنْ بَقَرِ الجِواءِ كَأَنَّما   تَرَكَ الحَياءَ بِها رُداعَ سَقِيمِ (۲)

و قال آخر :

وَ سُودٌ نَواصِيها وَ حُمْرٌ أَكُفُّها   وَ صُفْرٌ تَراقِيها وَ بِيضٌ خُدُودُها (۳)

آنکه گفت « مکنون » مصون و پوشیده باشد ازگرد هوا و تابش آفتاب تا گرد بر او ننشیند ورنگ او بنگرداند . حسن بصری گفت تشبیه بسپیدهٔ خایه کرد ایشان را که پوشیده باشد بپوست ، و این کنایت است ازآنکه دست هیچ بساینده بایشان نرسیده باشد چنانکه بمغز خایه که در پوست بود ، و مثله قوله « لم يطمثهنّ انس قبلهم ولاجـانّ » و هم چنین گویند مروارید را لؤلؤ مکنون از آنکه دست زده نباشد و رنگ بگردانیده، وچنانکه شاعر گفت

وَهِيَ زَهْراءُ مِثْلُ لُؤْلُؤَةِ الغَوّ   اصِ مِيزَتْ مِنْ لُؤْلُؤٍ مَكْنُونِ (۴)

آنکه گفت :

(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ) و بهری روی ببهری کنند و از یکدیگر میپرسند چنانکه عادت باشد که جماعتی دوستان مدّتی یکدیگر را ندیده باشند چون بهم رسند أحوال یکدیگررا پرسند، از میان ایشان یکی گوید (إِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ) مرا در دنیاقرینی

---

(۱) ای آل ابجر شما بدهمصحبتی‌هستید بجان‌خودم سوگند، هم درمستی‌وهم درهشیاری.

(۲) رداع بازگشتن بیماری‌است وجواء زمین‌فراخ، گوید زرددرنك بود مانند گاو وحشی بیابان ازغایت شرم چنان مینمود که بیماری بود و بیماری او بازگشته‌است .

(۳) موی پیشانی سیاه و دستش سرخ وگلوگاه زرد و گونه آنان‌سفید بود.

(۴) آخر مصراع اول و او سـاکن الغواص است یعنی آن زن درخشنده است مانند مروارید که غواص از آب بیرون آورد و از درهای‌مکنون برگزیند.

بود . مجاهد گفت شیطانی بود . بعضی دیگر گفتند یکی از جملهٔ کافران بود . مقاتل گفت دو برادر بودند . دیگر مفسّران گفتند دو شریك بودند یکی فطروس نام بود و کافر بود ، و یکی یهودا نام بود و مؤمن بود وایشان آنند که خدایتعالی قصّه ایشان درسورة الکهف بگفت.

(يَقُولُ ءَإِنَّكَ لَمِنَ المُصَدِّقِينَ) میگفتی مرا که تودر دنیا ازجمله راست دارندگان بودی بعث‌ونشوررا، ونیز گفتی :

(ءَإِذا مِتنا وَكُنّا تُراباً) چون ما بمیریم و خاك شویم واستخوان (ءَإِنّا لَمَدِينُونَ) مارا جزا خواهند دادن و حساب خواهند کردن ، و مدین مفعول باشد من الدّین الذي هو الجزاء والحساب ـ آنگه خدایتعالی أهل بهشت را که این سخن گفته باشند گوید :

(هَلْ أَنتُمْ مُطَّلِعُونَ)شما خواهید تایکبار بدوزخ فرونگرید. خدای تعالی سوراخی ازبهشت پدید آرد در دوزخ .

(فَاطَّلَعَ) تااین‌مؤمن‌در نگرد (فَرَآهُ) آن قرین خود را بیند(فِي سَوآءِ الجَحِيمِ) در میان دوزخ . عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند ایشان را بربالائی برند تا در نگرند واین قرین را در میان دوزخ بینند و سواء الشّيء وسطه . برای آن وسط را سواء خواندند لاستواء المسافة إليه من الجوانب و سوی بالکسر مقصور و بالفتح ممدود . و از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند و از أبوعمرو دربعضی روایات«هل‌أنتم مطلعون» با سکون طاء و کسر نون من الاطلاع وبراین قراءت‌این‌از کلام‌طالب‌قرین باشد که گوید مرا إطلاع‌خواهی‌دادن‌اطلاعش دهند اورا در میان دوزخ بیند .

(قالَ تَاللهِ) این‌مرد مؤمن گوید آن قرین کافر را «تالله» بخدای که (إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ) که نزدیك بود که مرا هلاك کرده بودی بدعوت با کفر و « إن » مخففه است از ثقیله و برای این لام لازم است با او و الارداء الاهلاك و الردي‌الهلاك، قال‌الشاعر :

أَفِي الطَّوْفِ خِفْتَ عَلَيَّ الرَّدَى وَكَمْ مِنْ رَدٍ أَهْلَهُ لَمْ يَرِمْ (۱)

(وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبِّي) اگر نه نعمت خدای بودی ازألطاف وتوفیق من ازجمله‌حاضر کردگان بودمی برتو .

(أَفَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ★إِلّا مَوْتَتَنَا الاُولى وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ)مانخواهیم‌مردن الامرگ‌اوّل که گذشت‌ومارا‌عذاب‌نخواهند کردن. در معنی اوخلاف کردند بعضی گفتند این

(۱) آیا ترسیدی در سیاحت و سفر ازهلاك‌من؟ چه بساهلاك‌شونده‌که از خاندان خود دور نشده است. لم‌یرم ازرام یریم‌است‌گویند ما رمت‌بالمکان یعنی ازجای‌خود بیرون نرفتم

از كلام مؤمنان است كه از فرشتگان پرسند بر سبيل استفهام كه ما نخواهيم مردن بجز مرگ اوّل كه گذشت و ما را عذاب نخواهند كردن فرشتگان گويند مرگ نخواهد بودن شمارا وعذاب نخواهد بودن ، و قولي ديگر آن است كه اين مؤمن گويد بر سبيل خرّمي واستبشار و طعن بر آن كافر كه قرين بود . قولي ديگر آنست كه از كلام مؤمن است كه كافر را گويد بر وجه سخريّت و تقريع از آنجا كه او منكر بود عذاب را وبعث را. آنكه گويد :

(إنَّ هذا لَهُوَ الفَوْزُ العَظيمُ)اين رستگاری است بزرگ كه ما راست در بهشت وظفری عظيم. آنكه گفت:

(لِمِثْلِ هذا) براى مانند اين بايد تا عمل كنندگان عمل كنند كه چون سراى ثواب برين صفت است براى اين جاى بايد عمل كردن تا بمثل اين رسند قوله تعالى :

أَذلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (٦١) إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمينَ (٦٢)

آيا اين بهتر است از جهت سفرهٔ طعام يا درخت زقوم كه ما گردانيديم آنرا آزمايش براى ستمكاران

إِنَّها شَجَرَةٌ تَخرُجُ في أَصْلِ الْجَحيمِ (٦٣) طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطينِ (٦٤)

كه زقوم درختى است كه بيرون آيد در بيخ دوزخ ميوهٔ آن درخت گويا سرهاى ديوان است

فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ (٦٥) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِنْ

پس بدرستيكه آنها ميخورند از آن پس پر كنند از آن شكمهارا پس آنكه آنهاراست بر آن درخت آميخته از

حَميمٍ (٦٦) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحيمِ (٦٧) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالّينَ (٦٨)

آب گرم پس بدرستيكه بازگشت آنها هرآينه بدوزخ است كه ايشان يابند پدرانشان گمراهان

فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُونَ (٦٩) وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلينَ (٧٠)

پس ايشان برمذاهب پدرانشان ميشتابند وبتحقيق گمراه شدند پيش از ايشان بيشتر پيشينيان

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فيهِمْ مُنْذِرينَ (٧١) فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرينَ (٧٢) إِلّا

وبتحقيق كه فرستاديم درآنها بيم كنندگان پس بنگر چگونه بود سرانجام بيم كرده شدگان مگر

عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصينَ (٧٣) وَلَقَدْ نادينا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجيبُونَ (٧٤) وَ نَجَّيْناهُ

بندگان خدا كه شايستگانند وبتحقيق آواز داد مارا نوح پس خوب اجابت كنندگانند ورها نيديم اورا

وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۵) وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ (۷۶) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ

وکسانش را از اندوه بزرگ وگردانیدیم فرزندانش را که ایشان باقی ماندگانند وواگذاشتیم براو

فِي الْآخِرِينَ (۷۷) سَلامٌ عَلىٰ نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ (۷۸) إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۷۹)

در آخرین درود بر نوح در جهانیان بدرستیکه‌ما چنین جزا میدهیم نیکوکاران‌را

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۰) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۸۱) وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ

او از بندگان ما بودگروندگان پس غرق کردیم ما دیگران را وبدرستیکه ازپیروان نوح

لَإِبْراهِيمَ (۸۲) إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۳) إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا

ابراهیم‌است چون‌آمد خدای خودرا بدل خالص چون گفت‌مر پدرخودرا وقوم‌خودرا چیست آنچه

تَعْبُدُونَ (۸۴) ءَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللهِ تُرِيدُونَ (۸۵) فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ

میپرستید آیاجهت کذب خدایان بجز از خدا میخواهند پس چیست گمان شما بپروردگار

الْعالَمِينَ (۸۶) فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۷) فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۸) فَتَوَلَّوْا

جهانیان پس‌نگریست نگرستنی درستارگان پس گفت بدرستیکه‌من بیمارم پس برگشتندازابراهیم

عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۸۹) فَراغَ إِلىٰ آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَلا تَأْكُلُونَ (۹۰) ما لَكُمْ لا تَنْطِقُونَ (۹۱)

که روی‌پس کننده‌بودند پس میل کرد بخدایانشان پس‌گفت آیا نمیخورید چیست‌شمارا که‌سخن‌نمیکنید

فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (۹۲) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۳) قالَ أَ تَعْبُدُونَ

پس‌میل‌نمود برایشان‌زدنی بدست‌راست پس‌رو کردند باو شتابان گفت‌آیا میپرستید

ما تَنْحِتُونَ (۹۴) وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ (۹۵) قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقُوهُ

آنچه‌را میتراشید وخدا آفرید شمارا و آنچه میکنید گفتند بنا کنید مراورا بنائی پس‌اندازیداورا

فِي الْجَحِيمِ (۹۶) فَأَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۷) وَ قالَ إِنِّي ذاهِبٌ

در آتش پس‌اراده‌کردند باو مکری‌را پس‌گردانیدیم‌ایشانرا پائینیان وگفت‌ابراهیم که‌من‌رونده‌ام

إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۸) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصّالِحِينَ (۹۹) فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ

بسوی‌پروردگارم زود راه‌نمایدمرا پروردگارا ببخش‌مرا ازشایستگان پس‌مژده‌دادیم‌اورا به‌پسری

حَلِيمٍ (١٠٠) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ (١٠١) قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي
بردبار پس چون رسید اسمعیل با پدر درموضع سعی گفت ای پسرك من بدرستیکه دیدم درخواب که من

أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ماذا تَرى (١٠٢) قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ
میکشم ترا پس بنگر چه میبینی تو گفت ای پدر من بکن آنچه مأموری زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواهد

مِنَ الصَّابِرِينَ (١٠٣) فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (١٠٤) وَنادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ (١٠٥) قَدْ
از شکیبایان پس چون گردن نهادند وافکند اورا بر پیشانی وآوازدادیم اوراکه ای ابراهیم بتحقیق

صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٠٦) إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ (١٠٧)
که راست کردی خوابت را بدرستیکه ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا بدرستیکه این هر آینه بلائی بود هویدا

وَفَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (١٠٨) وَتَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (١٠٩) سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ (١١٠)
وفدا دادیم اورا بذبحی بزرگ و واگذاشتیم بر او در میان پسینیان درود باد برابراهیم

كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١١١) إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (١١٢) وَبَشَّرْناهُ بِإِسْحقَ
همچنین جزا میدهیم نکوکارانرا بدرستیکه او از بندگان ما بود گرونده ومژده دادیم اورا به اسحق

نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (١١٣) وَ بارَكْنا عَلَيْهِ وَ عَلى إِسْحقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ
که پیمبر باشد از شایستگان وبرکت دادیم براو وبر اسحق واز بعضی فرزندانشان که نیکو بودند وستم کننده

لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (١١٤) وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلى مُوسى وَ هرُونَ (١١٥) وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما
مر خود را هویدا وبتحقیق منت نهادیم برموسی و هرون و نجات دادیمشان و گروهشان را

مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (١١٦) وَنَصَرْناهُمْ فَكانُوا هُمُ الْغالِبِينَ (١١٧) وَ آتَيْناهُمَا الْكِتابَ
از رنج بزرگ وياری دادیم ایشانرا پس بودند ایشان غلبه کنندگان ودادیم آنهارا کتاب

الْمُسْتَبِينَ (١١٨) وَهَدَيْناهُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (١١٩) وَتَرَكْنا عَلَيْهِما فِي الْآخِرِينَ (١٢٠)
روشن وراه نمودیمشان ایشانرا بسوی راه راست وواگذاشتیم هردویشانرا درمیان امتان

سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هرُونَ (١٢١) إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٢٢) إِنَّهُما مِنْ
درود باد بر موسی و هرون بدرستیکه ما همچنین جزا میدهیم نیکوکارانرا بدرستیکه آندو از

عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۳) وَ إِنَّ إِلْياسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۴) إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَلاٰ

بندگان‌ما گروندگانند وبدرستیکه‌الیاس هرآینه ازپیغمبران‌بود چون گفت‌مرگروه‌خودرا آیا

تَتَّقُونَ (۱۲۵) أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِينَ (۱۲۶) أَللّٰهَ رَبَّكُمْ

نمیترسید ازخدا آیا میپرستید بت‌بعل‌را وواميگذارید بهترین‌خلق‌کنندگانرا خداپروردگارشما

وَ رَبَّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۷) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۸)

وپروردگار پدران‌شماکه پیشینیانند پس‌تکذیب‌کردند اورا پس‌بدرستیکه‌آنهاهرآینه‌حاضرشدگانند

إِلّا عِبادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۹) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۳۰) سَلامٌ عَلىٰ

مگر بندگان خدا پاك‌کرده شدگان و واگذاشتیم براو ذکری درمیان امتان درود بر

إِلْ ياسِينَ (۱۳۱) إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۲) إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۳).

اتباع الیاس بدرستیکه‌ما همچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا که‌او ازجملهٔ بندگان‌ما بودگروندگان

قوله تعالى (أَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً) حق تعالى چون طرفی براجمال ذکر بهشت گفت برسبیل تقریر بلفظ استفهام فرمود « أذلك خير نزلا » گفت آن بهتراست که ذکر او برفت بنزل وفضل وأفزونی یا درخت زقّوم ؟ « نزلاً » أی رزقاً . گفت بروزی این‌بهتراست یادرخت زقوم ، ونصب « نزلاً » برتمیز است . اگرگویند این آنکه روا باشد که در زقـوم خیری بودی تا آنکه گویند این ازآن درخیر زیادت‌است. ازین چند جواب است : یکی آنکه ایـن لفظ استعمال کنند جائی که در معادل او ازین معنی هیچ نباشد چنانکه مالك سرای‌را گویند هذه الدار أولى بك ، واگرچه درآن سرای کسی را ولایت نباشد . وجواب دیگر ازوآنستکه سبب آن بهتر است یا سبب این وآنچه‌بدان إدّا کند بهتر است یا آنچه باین إدّا کند علی حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه ، جواب دیگرآنکه ایشان اعتقاد کردند که درمقاله ومذهب ایشان خیری هست بروفق اعتقاد ایشان گفت . جوابی دیگر آنکه ایشان گفتند در زقوم خیری هست در بعضی لغات چنانکه ذکرش بیاید از این سبب گفت خدای تعالی.وجواب بهتر ازین همه آنست که این برسبیل تهکم وسخریّه فرمود حق تعالی تاسفاهت رأی‌وسخافت خرد ایشان بایشان نماید که ایشان آنچه اختیار کردند هیچ عاقل اختیار نکند ، وغرض از این تقریر آن باشد تا ایشان‌مُقرّ آیند که لاخير في الزّقوم چنانکه یکی از ما گوید خیر

بهتر یا شرّ ، ونفع بهتر یا ضرر ، وإکرام بهتر یا إهانت ، و ده بیشتر یا صد ، و غرض ازین همه آنکه تا فساد رأی جهل او باز نماید تا او بگوید خیر ونفع وإکرام بهتر . و زقوم میوهٔ درختی است بغایت مرارت وتلخی وغایت‌شدّت و کراهت ، و أصله من قولهم تزقّم الطعام إذا تناوله علی تکرّه ومشقّة . و گفتند درختی تلخ باشد و گند بو.

(إنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِینَ) گفت ما این درخت را بفتنه وآزمایش ظالمان و کافران کردیم در تشدید تکلیف . قتاده گفت وجه « فتنه » آن است که ایشان میگفتند این مجال است که محمّد می گوید در دوزخ درختی باشد که آنرا زقّوم گویند چه آتش درخت را سوزد درآتش چگونه درخت روید . واین امتحانی باشد که مخلص ازاو بنظر بود (۱) تابدانند که خدایتعالی برین وامثال این قادر است . و گفتندمعنی « فتنه » عذاب است . یعنی‌این درخت عذاب ظالمان باشد بیانش قوله « یوم هم علی النار یفتنون » أي یعذّبون . گفتند عبدالله‌زبعری گفت زقّوم بلغت بربر وافریقیّه خرما باشد و کره . محمّد ما را باین تهدید می کند و میگوید طعام شما در دوزخ ازین خواهد بودن . آنگه أبوجهل قومی از ایشان بخانه برد و کنیزك را گفت زقّمینا حتّی نتزقّم ما را خرما و کره ده تا بخوریم او برفت وبیاوردوبنهاد گفت‌تزقّموا أي کلوا هذا الزّقوم فهذا معنی الفتنة این معنی فتنه است که ایشان کلمه را بخلاف مراد خدای تعالی تفسیر دادند . آنگه خدای تعالی ردّ برایشان شرح داد وبگفت که این درخت زقّوم چیست .

(إنّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الجَحِیمِ) این درختی است که دربن دوزخ روید .

(طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ) میوهٔ آن پندارید سرهای دیوان است . چنین گفتند که اصل این درخت درقعر دوزخ است ، وشاخه های او بدرکات دوزخ برآمده«طلع» را برای‌آن طلع خوانند که طالع باشد از درخت . اماتشبیه‌اوبسرهای دیوان باآنکه کس ندیده است واین تشبیهی باشد بیفائده در او چند قول گفتند : یکی آنکه قبح صورت شیطان در دلها مقرّر است ودر نفسها مصوّر تا عرب وعجم چیزیرا که زشت باشد بآن تشبیه کنند . وبزبان ما شخصی را که زشت دارند گویند سر او چون سردیوان است ، وهر متنکّری را و مهولة المنظریرا باین تشبیه کنند وطلع علینا کأنّه‌شیطان، وقال الشاعر :

بَیْنا تَراهُ قاصِراً لِقَوامِهِ حَتّیٰ یَطُولَ کَأَنَّهُ شَیْطانٌ (۱)

---

(۱) یعنی بفکر و اندیشه ازاین شبهه خلاص توان‌شد.

(۲) هنگامیکه سایه را کوتاه‌بینی در قوام ناگاه دراز شودمانند شیطان.

وصف سایه مرد میکند. وقال امرؤ القیس وذکر الغول مع انّه لم یره:

أَيَقْتُلُنِي وَالمَشْرَفِيّ مُضاجِعي وَمَسْنُونَةٌ زُرْقٌ كَأَنْيابِ أَغْوالِ (۱)

وجهی دیگر آنستکه نوعی مار هست که عرب آنرا شیطان میگوید چنانکه آنرا جانّ میخواند، قال الرّاجز :

عَنْجَرِدٌ تَحْلِفُ حِينَ أَحْلِفُ كَمِثْلِ شَيْطانِ الحَماطِ أَعْرَفُ (۲)

وقال آخر :

تُلاعِبُ مَثْنى حَضْرَمِيٍّ كَأَنَّهُ تَمَعُّجُ شَيْطانٍ بِذي خِرْوَعٍ قَفْرِ (۳)

و وجه دیگر آنکه درختی هست معروف درعرب قبیح المنظر آنرا رؤس الشیاطین گویند .

(فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها) حق تعالی گفت أهل دوزخ از آن درخت بخورندوازغایت گرسنگی که ایشانرا باشد شکم از آن پر کنند .

(ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ) گفت پس از آن ایشانرا بر آن درخت و آن طعام و آن أکله شربتی باشد آمیخته از حمیم و« شوب » آمیختن باشد وشيء مشوب إذا كان غیر خالص . و« حمیم » آبی باشد گرم وحرارت او بحدّی که سوزد ، گفت أهل دوزخ برسر آن طعام از این شراب وحمیم خورند .

(ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الجَحِيمِ) آنکه مرجع ایشان با دوزخ باشد گفتند « ثمّ » اینجا بمعنی واو عطف است چواینکه گفت همه پس از آن باشد که بدوزخ شوند واین طعام و شراب در دوزخ خورند پس اینجا « ثمّ » لایق نباشد یك وجه این است ، و وجه دیگر آنکه روا بود که این طعام درجائی ودر کهٔ خورند که آنرا حمیم (٤) خوانند باز چون خورده باشند ایشانرا باجحیم برند ومرجع ومردّ ایشان با آن بود ، وگفتند « ثمّ » بمعنی قبل است التقدیر وقَبلَ ذلك مرجعهم لالی الجحیم وقال الشاعر:

إِنَّ مَنْ سادَ ثُمَّ سادَ أَبُوهُ ثُمَّ قَدْ سادَ قَبْلَ ذٰلِكَ جَدُّهُ (٥)

---

(۱) آیا مرا میکشی باآنکه شمشیرتیز همخوابه من‌است وپیکان نیزه‌کبود رنك‌مانند نیش‌غول.

(۲) عنجرد پیرزن سلیطه است و حماط نام درختی است‌که مار درآن بسیار است و اعرف آنکه برسرتاجی دارد مانند خروس . یا بال‌دارد

(۳) مثنی زمام ناقه وکنایه از بند نعلین است وحضرمی‌نعل منسوب به حضر موت و تمعج‌خزیدن و خروع گیاه‌کوتاه و ذی خروع بیابان‌که درآن این گیاه روید .

(٤) واین آیه را شاهد آوردند « یطوفون بینها وبین حمیم آن »

(٥) آنکه سروری یافت آنگاه‌گویم‌که پدرش هم سروربود پس از آن گویم‌که جد او پیش این سرور شده بود .

واین وجه ضعیف تر است چو قول شاعر نه قبل است غرض ترتیب پایه سیادت است که اوّل باید که او سید باشد که أصل اوست درمفخر، آنگه فخر او بسیادت پدر باشد، آنگه بسیادت جدّ، چندانکه بر بالا میرود در باب فخر بدرجه کمتر باشد اگر چه در روزگار مقدم باشد (١) .

(إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ) آنگه حق تعالی باز نمود که اینان مقلّدانند چون پدر خود را ضالّ و گمراه یافتند .

(فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ) اینان برأثر ایشان میروند ومی شتابند . و الإهراع الاسراع يقال : أهرع في كذا وأهطع وأسرع بمعنى .

(وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ) گفت پیش ایشان پیشترین نخستان (٢) ضالّ و گمراه بودند نه آنست که این درحق اینان است بل بیشتر اهل روزگار مقدّم ضالّ و گمراه بودند ومقیم بر کفر .

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ) وما در میان ایشان پیغمبران فرستادیم .

(فَانْظُرْ) تو بنگر یا محمد واندیشه کن تا عاقبت آنان که ما بایشان پیغمبر فرستادیم وایشان ایمان نیاوردند کجا رسید از هلاك وعذاب . منذِر فاعل باشد یعنی ترساننده و منذَر مفعول بود آنکه او را بترسانند ودر این بنا فرق میان فاعل ومفعول کسره و فتحهٔ عين الفعل بود . کسره فاعل را وفتحه مفعول به را .

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) إلاّ بندگان مؤمنِ خالص کرده ایمان ایشانرا . آنگه طرفی قصّه نوح آغاز کرد و گفت :

(وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ) نوح ما را ندا کرد ومثله « ونوحاً اذ نادى من قبل فاستجبنا له » وندا ودعای او این بود که « إنّي مغلوب فانتصر » گفت من مغلوبم مرا غلبه کرده اندا انتقام کش برای من . آنگه گفت (فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ) ما نیك اجابت کننده‌ایم اورا . ومخصوص بالمدح حذف کرد لدلالة الكلام عليه والتقدير فلنعم المجيبون نحن و مانند این بسیار است .

(وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) او را وأهل او را از غم بزرگ برهانیدیم واصل نجات رفع باشد از عذاب ومکاره . واشتقاقه من نجوة الأرض وهو المكان المرتفع ، و الاستنجاء رفع الحدث والنجا السرعة لأنّه رفع في السير ، وآن غم عظیم باتفاق غم غرق بود .

(وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) و چون کافران را هلاك کردیم فرزندان نوح را در

---

(١) مقدم ومؤخر بودن گاه بزمان است و گاه بشرف ورتبه و اینکه گویند در لغت همیشه تأخر و تقدم زمانی مقصود است صحیح نیست . (٢) جمع نخست درزمان ما مستعمل نیست .

زمین خلیفه کردیم و زمین بایشان دادیم پس ار طوفان . و اورا سه پسر بودسام وحام ویافث سام پدر عرب بود و پدر پارسیان و رومیان (۱) و حام پدر سیاهان بود از مشرق تا بمغرب و أنواع ایشان از هند وزنج و حبشه وجز آن . و یافث پدر ترك و خزر و یأجوج و مأجوج بود واین قول سعید بن المسیّب است. ضحّاك گفت از عبدالله عباس که چون نوح عليه‌السلام از کشتی بیرون آمد بااو کس نمانده بوداززنان ومردان الا فرزندان اوو گفتند ایشان هفت کس بودندسه پسروچهار دختروذلك قوله « وجعلنا ذرّيّتهم الباقين».

(وَتَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ) گفت رها کردیم براو در آخرینان ذکروثناء نیکو مفعول به از کلام بیفکند .

(سَلامٌ عَلىٰ نُوحٍ فِي العالَمِينَ) آنگه گفت سلام بر نوح باد در میان جهانیان.

(إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) که ماچنین پاداشت دهیم نیکوکاران را، ونوح مارا از جملهٔ بندگان مؤمن مصدّق بود .(ثُمَّ أَغْرَقْنَا الآخَرِينَ)

آنگه گفت (وإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ) و ازجملهٔ اتباع وپیروان اودردین مسلمانی إبراهیم خلیل بود .

(إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .) چون پیش خدای آمد ودلی آورد باسلامت از شرك و کفر وشك و نفاق . هشام بن عروه گفت پدرم مرا گفت نگر تا از جملهٔ لعّانـان نباشی که إبراهیم عليه‌السلام هرگز کس را لعنت نکرد وازاینجا گفت خدای تعالی اورا «إذجاء ربه بقلب سليم» .

(إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ماذا تَعْبُدُونَ) چون گفت پدرش یعنی عمّش آزر راوقومش را که بت‌پرستان بودندچه می‌پرستید شما .

(أَئِفْكاً آلِهَةً) خدایانی را می‌پرستید بدروغ بدون خدای تعـالی و قصد عبادت ایشان میکنید .

(فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ العالَمِينَ) شما را چه گمان است بخدای جهانیان، واین وعظی وملامتی که کرد قوم‌خودرااز بت‌پرستان چون سود نداشت گفتار ووعظ و انکارخراست‌تا کیدی کند بابتان ایشان که درآن تنبیهی باشد ایشان‌را. اتّفاق چنان افتاد که ایشان را نوبهٔ عیدی رسید و خواستند تابجای خود روند و آنجا عید کنند . إبراهیم را گفتند تو نیز بیای او گفت

(۱) مردم زمان مـا پارسیان و رومیان را از اولاد یافث دانند مگر ساکنان قدیم عراق و شام مانند کلده وآشور و سریانیان که از اولاد سام بودند وشاید مراد سعید ازپارس و روم ساکنان عراق و شام باشند .

من نجوم نگریدم مرا بیماری مینماید . اگر گویند نه آیت دلیل صحّت نجوم میکند تا إبراهیم بنظر در نجوم حکم کرد که بیمارخواهد شدن . جواب گوئیم إبراهیم را علیه السلام تبی میبود بنوبت که چون ستاره‌ای معلوم بجای مخصوص رسیدی اورا تب آمدی چون نگرید ستاره نزدیك آن بود که بجای آن رسد که اورا نوبت تب باشد او گفت :

(إِنِّي سَقِيمٌ) أی سأسقم من بیمار خواهم شدن . جواب دیگر از او آن است که ممتنع نباشد که خدایتعالی اورا خبر داده بود که ترا بیماری خواهد بودن وعلامت آن طلوع نجمی یا سقوط نجمی یا مقابله یا مقارنه باشد وآنرا علامت کرد ومراقبه میکرد ، چون بنزدیك رسید گفت « إنّي سقيم » من بیمارم یعنی بیمار خواهم شدن . جواب دیگر از و آن است که ایشان در آن روزگار تعاطی نجوم کردندی او در ستاره نگرید برسبیل تهکّم وسخریه گفت ازین ستاره برزعم شما مرا بیماری مینماید ، و گفتند معنی آن است که إنّي سقیم القلب و الرّأي من بیمار دلم از آنچه میبینم از إصرار شما بر کفر ، و گفتند این برطریق وعظ گفت ومراد آنکه مآل کار من و شما با مرگ خواهد بودن و آن را که عاقبت کار او مرگ باشد او بیمار بود چو بیماری بود که إدّاء کند بمرگ . و گفتند مراد باین نجوم نه نجوم آسمان است تا سؤال لازم بیاید بل نجوم زمین است از نباتی که آنرا ساق نباشد في قوله « والنجم والشّجر يسجدان » و گفتند مراد آن است که ما نجم له من الرّأي آنچه پدید آمد اورا از رأی او در آن اندیشه کرد و عرب هر طالعی را نجم وناجم گویند يقال : نجم سنّ الصّبي ، وثدي المرأة ، و نجم النبت ، ونجم لي رأي إذا عرض ، ونجمی را که ستاره است برای طلوعش نجم خوانند . اگر گویند لفظ «في» دلیل آن میکند که نظر او نظر منجّمان بود چو اگر نظر یکی از ما بودی «إلی» گفتی. جواب از این آن است که «في» بمعنی «إلی» است برای آنکه عرب حروف صفات را بعضی بجای بعضی بنهند قال الله تعالی : «ولأصلّبنّكم في جذوع النخل »أی علی جذوع النخل و قال الشاعر :

إِسْهَرِي ما سَهِرْتِ أُمَّ حَكِيمٍ ... وَاقْعُدِي مَرَّةً لِذاكِ وَقُومي

وَافْتَحِي البابَ وَانظُرِي فِي النُّجُومِ ... كَمْ عَلَيْنا مِنْ قِطْعِ لَيْلٍ بَهِيمٍ (۱)

و در بیت «في» بمعنی «إلی» است چو محال است که گویند نظر این زن نظر منجّمان بود جواب دیگر نیکوتر از او آن است که نظری که تقلیب الحدقة الصّحيحة باشد نحوالمرئی

(۱)ای ام حکیم تا میتوانی بیدار باش گاهی بنشین و گاه برخیز و دررا بگشای و در ستارگان بنگر که از این شب تاریك چه اندازه مانده است .

طلباً لرؤيته، به إلى تعديه كنندو نظرى كه بمعنى فكر باشد به في تعديه كنند. يقال نظرت فيه إذا فكرت فيه چو تعديه فكر به في باشد فكذلك النظر إذا كان بمعناه ، و اين وجوه كه گفتيم همه جواب است از آن سؤال كه گويند ظاهر اين كلام دروغ است چو او بيمار نبود و گفت بيمارم . أمّا آن خبر كه روايت كرده‌اند « ما كذب إبراهيم إلاّ ثلاث كذبات كلّها يجادل بها في دينه » أبوهريره روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله گفت ابراهيم عليه السلام سه دروغ گفت براى مجادلهٔ دين يكى قوله « إنّي سقيم » ويكى « فعله كبيرهم » ويكى آنكه گفت ساره خواهر من است . اين خبر واحد باشد و در مثل اين مسأله أخبار آحاد مقبول و معمول نباشد واگر قبول كنند تأويل آيتها برفت تاازحد دروغ برود، امّاقوله لساره إنّهااختي روابود كه اخوّت دين خواست نه اخوّت نسب ، و امّا قوله عليه السلام « ما كذب إبراهيم » ازأدلّهٔ عقل أوليترآن باشد كه گويند حواله كذب برإبراهيم بر زبان رسول كذب باشد (۱) كه رسول ما صلى الله عليه وآله عالم‌تر بود بآنچه برپيغمبران روا باشد و روا نباشد ، واگر تسليم كنيم صحّت خبررا گوئيم تأويل اين باشد كه ما تكلّم إبراهيم بماظاهره الكذب إلاّ ثلاث مرّات هيچ كلام نگفت إبراهيم كه ظاهرش دروغ مينمود و بحقيقت دروغ نبود إلاّ سه بار .

(فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ) برفتند آن قوم وپشت براو كردند، و بآن تعلّل از سر او فرا شدند .

(فَراغَ إِلىٰ آلِهَتِهِمْ) اى مال وقصد بر آن بتان ايشان گرديد، والرّوغ والرّواغ و الرّوغان القصد إلى الشيء باحتيال، وقال عديّ بن زيد :

حينَ لا يَنفَعُ الرَّواغَ وَ لا يَنفَعُ إلّا المُصادقُ النِّحريرُ (۲)

ايشانرا عادت بودى كه روز عيد أنواع وألوان طعام نزديك بتان حاضر كردندى وبعيد رفتندى وچون باز آمدندى آن طعام را به تبرّك بخوردندى . چون ايشان برفتند إبراهيم عليه السلام برخاست تبرى بر گرفت ودر آن بتخانه رفت وآنجا هفتاد ودو بت نهاده بودند از سنك وچوب وآهن وروى ومس وسيم وزر، وطعام پيش ايشان نهاده وبت مهين زرّين بود ودرّ وياقوت سرخ در جاى چشمهاى او نهاده و ايشان را بر سبيل تهكّم و سخريه گفت (أَلا تَأْكُلُونَ) چرا

---

(۱) يعنى روايتى كه از پيغمبر صلى الله عليه وآله نقل كردند صحيح نيست چون پيغمبر صلى الله عليه وآله ميدانست پيغمبران دروغ نميگويند.

(۲) عدى بن زيد از حكماى شعراى جاهلى است و در دربار كسرى بود و اين بيت از قصيده‌اى است در پند و موعظه گويد آنگاه هيچ مكر و حيله سود ندهد و جز راستى ودرستى بكار نيايد .

طعام نمی‌خورید .

(مالَكُمْ لا تَنْطِقُونَ) چه بوده است شما را که سخن نمیگوئید .

(فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ) برایشان جنبید بزدنی بدست راست . وگفتند : « باليمين » أي بالقوّة . چنانکه شاعر گفت : « تلقاها عرابة باليمين » أي بالقوّة وآن بتان همه را خرد بشکست وبت مهین را رها کرد وتبر بردوش او نهاد چون ایشان باز آمدندوآن دیدند گفتند: من فعل هذا بآلهتنا یاإبراهیم. آن جواب داد که در سورة الانبیاء برفت چون حال چنان دیدند .

(فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ) أي يسرعون روی باو نهادند بشتاب . و الـزّفيف السير السريع بين المشي والعدو . وقال الفرزدق :

وَجاءَ قَرِيعُ الشَّوْلِ قَبلَ إفالِها يَزِفُّ وَجاءَتْ خَلْفَهُ وَهيَ زُفَّفٌ(١)

وحمزه خواند ومفضّل از عاصم «یزفّون»بضم‌الزای ، وباقی قرّاء «یزفّون» بکسرزای‌و هما لغتان زفّ يزِفُّ ويزُفُّ. آنگه‌روی ملامت در ایشان نهاد وگفت :

(أَتَعْبُدُونَ ماتَنْحِتُونَ) می‌پرستید آنچه را که بدست خود تراشیدید ؟

(وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَما تَعْمَلُونَ) وخدای آفریدگار شما است وآنچه می کنید .

مجبران باین آیت تمسّك كردند درآنکه افعال بندگان خلق خدای است ، وگفتند « ما » مصدری است وتقدیر آن است که والله‌خلقکم‌وعملکم . گوئیم از این چند جواب است : یکی آنکه مراد آن است که والله خلقكم وما تعملون فيه من الاجسام . ودلیل برآن که تأویل بر این وجه است قوله تعالى « أتعبدون ما تنحتون » میپرستید آنچه میتراشید ؟ ومعلوم است که ایشان نحت نمیپرستیدند وإنما منحوت وچوب تراشیده میپرستیدند وتقدیر دراین کلمه آن‌است أتعبدون ماتنحتونه، ومثله قوله « فاذا هي تلقف ما يأفكون » ومعلوم است که عصا إفك ایشان که عمل ایشان بود ازعرَض فرو نمی‌برد وإنّما چوب ورسن که محل إفك بود فرو مـی‌برد وکذلك قوله « تلقف ما صنعوا » أي ماصنعوا فيه همچنین است أتعبدون مـا تنحتون فيه والله خلقكم وما تعملون‌فيه. دلیل دیگر برآن وجه است که گفتیم آن است که مورد آیت مورد ملامت وتقریع است في قوله « أتعبدون ما تنحتون » خدایانی میپرستید که شما بدست خـود

(١) در وصف باد و سرما گوید که شتر و بچگانش از بیابان گریخته بچادر ها پناه میاورند. شول شترانیست که شیرشان اندك یا خشك شده و افال بچه های شترند و قریع شتر نر، گوید ازشدت سرما شتر نرزودتر از بچه شتران آمد سوی خیمه و می‌شتابید و آنها هم شتابان دنبال اوبودند.

می‌تراشید وخدای شما را آفریده است وآنچه شما می‌تراشید ازچوب مراد این است چه اگر مراد آن بودی که ایشان گفتند آیت عذر ایشان بودی نه عذل ایشان ومناقضه بودی که اول آیت ملامت بودی وآخر آیت عذر . وديگر آنكه قصه آیت و أخبار مقتضی این تـأويل است که ایشان بت تراش بودند وبت گر، ودراین هیچ خلاف نیست. آنکه گفت شما را وآنچه شما می‌پرستید از بتان وأصنام خدای آفریده است .

وجه دیگر آنکه ممکن است که خلق را حمل کنند بر تقدیر « والله خلقكم » أي قدّركم وقدّر عملكم . خدای تعالی شما را بیافرید وأعمال شما را مقدّر بکرد خلق تقدیر لاخلق ایجاد کما قال الشاعر:

وَلَأَنتَ تَفرِي ما خَلَقتَ وَبَعـ ـضُ القَومِ يَخلُقُ ثُمَّ لا يَفري (۱)

وقال آخر :

وَلا يُبَطُّ بِأَيدي الخالِقِينَ وَلا أَيدي الخَوالِقِ إِلّا جَيِّدَ الأَدَمِ (۲)

و« ما » في قوله « وما تنحتون » رواست که موصوله باشد وروا بود که نکره موصوفه‌بود وفي قوله « وما تعملون » موصوله است بمعنى الّذي . دیگر آنکه اگر حمل برآن کنند که ایشان گفتند درآیت مناقضه باشد از وجهی دیگر وآن آن است که گفت«وماتعملون» عمل را اضافه کرد با ایشان چو اگرفعل خدای بودی اضافه با بنده نکردی چون اضافه با بنده‌کرد فعل بنده باشد نه فعل خدای که درعقل وشرع اضافه فعل با فاعلش کنند .

(قالُوا ابنُوا لَهُ بُنیاناً) گفتند برای او بنیانی بسازید واورا درآتش افکنید .

(فَأَرادُوا بِهِ كَيْداً) وباو کید ومکرخواستند و انداختند (فَجَعَلْناهُمُ الأَسفَلِينَ) ما ایشانرا فرو ترین کردیم یعنی دشمنان إبراهیم عليه السلام را از نمرود و بت پرستان فرو بردیم. مقاتل گفت برای ابراهیم بنائی کردند طولش سی ذرع وعرضش بیست گز چنانکه قصهٔ اودر سورة الانبياء گذشت وپر ازهیزم خشك کردند وآتش در او زدند تا تافته گشت .

قوله (وَقالَ إِنّي ذاهِبٌ إِلىٰ رَبّي سَيَهدِينِ) إبراهيم عليه السلام گفت من بخدای خود میروم یعنی بآنجا که خدای مرا فرموده است ومثله قوله « وقال إنّي مهاجر إلى ربّي » و گفتند معنی آن استكه ذاهب نيّتي وعملي إلى ربّي من نیّت وعمل خویش با خدای میبرم .

(۱) تو میبری آنچه اندازه میکنی و بعض مردم اندازه میکنند اما نمی‌برند یعنی تصمیم خود را انجام نمی‌دهند .

(۲) بریده نمیشود بدست مردان و زنان اندازه‌گیرنده مگرچرم نیکو .

یعنی نیت خالص بکردم خدایرا « سیهدین » تا مرا هدایت دهد ولطف کند بـا من . و گفتند بهدایت راه مقتصد خواست . وخلاف نیست میان مفسّران در آنکه مهاجر إبراهیم عليه السلام زمین شام بود وزمین مقدّسه . آنگه دعا کرد وقال:

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ) بار خدایا مرا بده فرزند صالح، و مفعول به را حذف کرد لدلالة الكلام عليه والتقدير ربّ هب لی ولداً من أولاد الصالحين. و« من»شاید که تبعیض بود ، وشاید که تبیین بود . إبراهیم عليه السلام درین آیت برغبت و دعا از خدای تعالی فرزندی صالح خواست خدای تعالی دعای او را إجابت کرد واو را فرزندی داد صالح چنانکه خواست واول باو بشارت داد برزبان جبرئیل گفت :

(فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ) مژده دادیم او را بغلامی یعنی پسری حلیم که در کارهـا تعجیل نکند وبرد بارباشد . گفتند بشارت بغلامی بود که درحال حلم باشد واین برطریق معجز باشد ، و گفتند بشارتی است متضمّن بآنکه ترا پسری خواهد بودن که بماند تا آن وقت که حلیم شود وعاقل شود .

(فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ) چون برسید با پدر آن فرزند که او خواست بسعی . در معنی سعی خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد آنستکه چون پسر بااو درسعی بآن کوه رسید که ایشانرا فرمود بذبح عند آن کوه . مجاهد گفت « بلغ معه السعی » یعنی بآنجا رسید که با پدر برابر برفتی وبتاختی . مفسّران گفتند درین وقت اورا سیزده سال بود . ابن زیـد گفت مراد بسعی عبادت است یعنی چون بآنجا رسید که با پدر عبادت مـی‌توانست کـردن . حسن بصری گفت ومقاتل حیّان مراد سعی صفـا و مروه است یعنی بدانجا رسید که بـا پدر حج توانست کردن .

(قَالَ يَا بُنَيَّ) إبراهیم گفت پسر را ای پسرك من (إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) در خواب می‌بینم که ترا می کشتمی . مفسّران گفتند إبراهیم علیه السلام شب ترویه در خواب دید که قائلی اورا گفت یا إبراهیم خدای تعالی ترا می فرماید که این پسر را بکش او آن روز برخاست وهمهٔ روز فکر کرد و رویّت کار بست و در آن خواب اندیشه میکرد تا آن أمری است ازخدای تعالی یا وسوسه است از شیطان ، آن روز را ترویه نام کردند لرويّة إبراهيم فيه في‌منامه، چون شب دیگر بود دیگر باره درخواب دید همچنانکه شب اول دیده بود بشناخت و بدانست آن روزرا عرفه نام کردند لمعرفته صحّة

منامه چون بیقین بدانست با پسر بگفت و گفت («فَانْظُرْ ماذا تَرىٰ») بنگر تـا چگونه رأی می‌بینی درصحت خواب من . علماء اسلام خلاف کردند درآنکه ذبیح که بود از فـرزندان ابراهیم . از صحابه عبدالله مسعود وعمر خطّاب وعباس عبد المطلب ویك روایت از حضرت أمیر-المؤمنین علی‌بن أبی‌طالب‌صلوات الله وسلامه علیه ، واز تابعین و أتباع ایشان کعب‌الأحبار و سعید جبیر وقتاده وعکرمه وقاسم بن أبی‌برده وعطا ومقاتل وعبد الرّحمن بن‌سابط وزهری و سدّي ویك روایت از عبدالله عباس آن است که ذبیح إسحاق بود . سعید جبیر گفت إبراهیم علیه السلام این خواب بشام دید وپسر را بگفت وپسر جان تسلیم کرد وتن درداد وبرخاست و او را بگرفت وبا مداد یك ماهه راه ازشام بیامد وپسررا بمکّه آورد بمنی و چاشتگاه این امر بجای آورد ونماز دیگر یك‌ماهه راه باز پس رفت . خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در نوشت . عبدالله بن عبیدبن عمیر روایت کرد که یکروز موسی عليه السلام در مناجات بود گفت بار خدایا اختصاص ابراهیم واسحاق ویعقوب بتو چیست که در کتابها بفرستادی که آل إبراهیم و إسحاق‌ویعقوب ؟ گفت برای آنکه‌ابراهیم‌هیچ‌چیز‌پیش‌او‌نیامدو‌الامر‌ابر‌آن‌بگزید، واسحاق‌جان بفدای من کرد در رنج ویعقوب درجملهٔ أحوال نیکو گمان بود بمن .

وأبومیسره روایت کرد که یك روز یوسف عليه السلام خواست تا بامالك مصر نان خورد ملك بفرمود تا خوانی علیحدّه برای او بیاوردند یوسف عليه السلام گفت یامالك استنکاف میکنی‌از‌آنکه با من نان خوری ومن یوسفم پسر یعقوب نبیّ الله پسر إسحاق ذبیح الله پسر إبراهیم خلیل الله ودیگر علماء گفتند که ذبیح اسماعیل بود ، واین‌قول عبدالله عمراست ، وأبوالطفیل عامر‌بن واثله وسعیدبن المسیّب وشعبی وحسن بصری ویوسف بن مهران ومجاهد وربیع أنس و محمّد بن الکعب القرظی وکلبی وعطاوأبوالجوزاء ویوسف بن ماهك ، و یك روایت از عبدالله عباس ودر أخبار ما این ظاهر تر است وبیشتر واگرچه آن نیز درأخبار ما آمده است . عبدالله‌عباس را پرسیدند که ذبیح که بود از فرزندان‌خلیل ؟ گفت زعمت الیهود وکذبت الیهود جهودان گفتند ودروغ گفتند که ذبیح إسحاق بود . وعبدالله عباس از رسول صلى الله عليه وآله روایت کرد که‌ذبیح اسماعیل بود ، واز جمله أدلّه برآن که اسماعیل بود قول النبيّ صلى الله عليه وآله « أنا ابن الذّبیحین » من پسر آن دو کشته ام وآن آن است که روایت کردند که چون عبد المطلب را در خـواب بنمودند وبفرمودند که چاه زمزم طلب کن وبا دست آر وپاك کن؛ او جهد میکرد ومی جست آنگه نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کند وبردست او پدید آید اویك فرزند را قربان کند چون چاه زمزم بردست او پدید آمد او خواست تا بنذر وفا کند با خود گفت از این

فرزندان که را اختیار کنم برای‌ذبح، اندیشه میکرد او را گفتند بقرعه بیرون توانی‌آوردن او قرعه زد بنام فرزندان بنام عبدالله بر آمد پدر رسول ﷺ ونور محمّدی ﷺ در پیشانی او ظاهربود ، وعبدالمطلب او را ازهمهٔ فرزندان دوست تر داشتی خواستی تا او را قربان کند بنی‌هاشم جمع شدند و گفتند ما رها نکنیم چه این شرفي است ما را ودرناصیهٔ او آثار و علامت خیراست ونوری بخلاف عادت . گفت پس چه کنم ؟ گفتند فدیه کن اورا بشتری چند گفت هم بقرعه کنم بفرمود تا ده شترحاضر کردند وقرعه بزدند بنام عبدالله بر آمد گفتند شتر زیاد کن شتر تا بیست کرد وقرعه بزد هم بنام‌عبدالله آمد . گفتند زیاده کن ده دیگر زیادت کرد همچنین ده ده زیادت میکرد وقرعه میزد هر بار بنام عبدالله بر آمدی تا بصد رسید چون بصد رسید قرعه بنام شتر بر آمد گفتند این صد شتررا قربان کن تا فدای عبدالله باشد . گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبدالله بر آید ویك بار بنام شتربر آید عبدالله را رها کنم و شتر قربان کنم تا ده بار قرعه نزنم وهمه بنام شتربرنیاید من این شتران را قربان نکنم تا ده بار قرعه بزد همه بنام شتر بر آمد آن صد شترقربان کرد درفدای عبدالله . ازآنجا در شرع چنین آمد که دیهٔ مردی مسلمان صد شترباشد فهذا معنی قوله ﷺ « أنا ابن الذّبيحين » يك ذبیح اسماعیل است ویکی عبدالله ، ودلیل براین قول ازقرآن سیاقت قصّه است وآنکه خدای تعالی جلّ جلاله چون ازقصّه ذبح بپرداخت حدیث اسحاق کرد و بشارت او که « وبشّرناه باسحاق نبیاً من الصّالحين » وآنکه أهل تاريخ گفتند إسماعيل پیشتر درو‌جود آمد اورا ازهاجر وچون ساره را رشك آمد ابراهیم اسماعیل را بمکّه برد وپس ازآن مدّتی اورا بشارت دادند باسحاق از ساره .

محمّد بن کعب القرظی گفت یکروز درمجلس عمربن عبدالعزیز این حدیث برفت درعهد خلافت او ومن این وجه گفتم مرا گفت این وجه نیکواست ونیك استخراج کرده ای‌ولیکن نزد ما مردی هست از أهل کتاب واسلام آورده است واورا دیانتی هست از او پرسیم . کسی فرستاد واورا حاضر کرد وسو گند داد که آن چنان که در کتب أوائل دیده ای راست گوید تا خود ذبیح کیست ؟ و گفت راست آن است که ذبیح اسماعیل بود ولیکن‌بنو إسرائیل وجهودان شما را که عربید برین حسد کردند گفتند ذبیح إسحاق بود . واز جملهٔ أدله یکی دیگر آن است که أصحاب تواریخ گفتند که سروهای (۱) کبش دردست فرزندان اسماعیل‌بودی. شعبی گفت من آن سروها دیدم از کعبه آویخته ودردست فرزندان اسماعیل بود و فرزندان اسحاق

(۱) یعنی شاخ های آن گوسفند در دست فرزندان اسماعیل مانده بود و سرو بمعنی شاخ‌است .

که درمیان بودند با ایشان درین مزاحمت نکردند واین دعوی نکردند با اینکه ایشان بیشتر وغالب تر بودند ، وأصمعی گفت ای سلیم دل چرا عقل کار نبندی إسحق کی بمکّه بود بمکّه إسماعیل بود وإسحاق بشام بود ومذبح ومنحر بمکه، وإسماعیل بود که با پدر بنای کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت « وإذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت و إسمعیل » أبوالقاسم حبیبی گفت از محمّد منذر شنیدم که او گفت از أبومحمّد مؤدّب شنیدم که او گفت أبوسعید ضریررا پرسیدند که ذبیح که بود ؟ او گفت :

إنَّ الذَّبیحَ هُدیتَ إسماعیلُ ... نَطَقَ الکِتابُ بِذاكَ وَالتَّنْزیلُ
شَرَفٌ بِهِ خَصَّ الإلهُ نَبِیَّنا ... وَ أبانَهُ التَّفسیرُ وَ التَّأویلُ
إنْ کُنْتَ أُمَّتَهُ فَلا تُنْکِرْ لَهُ ... شَرَفاً لَهُ قَدْ خَصَّهُ التَّفْضیلُ (۱)

و أمّا قصهٔ ذبح بر اختلاف روایات در آن که ذبیح کدام بود آنست که چون خدای تعالی إبراهیم را فرزندی داد که بدعا خواسته بود چون مترعرع شد وببالید وبآنجا رسید که خدای تعالی گفت « فلمّا بلغ معه السّعي » وچشم إبراهیم براوافتاد و إبراهیم اورا بغایت‌دوست داشت خدای تعالی خواست تاامتحان کند هردورا . إبراهیم را بتسلیم فرزند و فرزند رابتسلیم جان . در خواب با براهیم بنمود که این فرزند راقربان کن چنانکه گفت « إنّي أری في المنام أنّي أذبحك» چون‌این معنی‌یك‌دوشب‌خواب دیدپسررا گفت یابنیّ من‌درخواب چنان‌دیدم که‌ترا میکشتم « فانظرماذا تری» بنگر تاچه رأي بینی .

أهل اشارت گفتند چون إبراهیم علیه السلام گفت « إنّي أری فيالمنام أنّي أذبحك » پسر او را گفت یا پدر تو دعوی دوستی او میکنی آنگه بخسبی لاجرم باین تازیانهات ادب کنند . تو مرا پدر نه‌ای چون هرپدری ، و من ترا پسر نه چون هرپسری ، اگر جان داشتمی از عرش‌تا ثری همه در فرمان تو قربان کردمی بی‌نظری . مرا گوئی « فانظر ماذاتری» ای ازهمهٔپدران بهتر وبرتر من ترا از همهٔ فرزندان فروتر و کهتر ، این‌جواب توأمری است از خدایأکبردر این باب مرا نیست هیچ توقف ونظر .

(إفعَلْ ما تُؤْمَرُ) فرزند تن‌بداد و دل بنهاد و گفت ای‌پدر آنچه ترا فرموده‌اندبباید کردن که إن‌شاءالله مرا از جملهٔ صابران یابی .

---

(۱) ذبیح اسماعیل بود قرآن بدین معنی ناطق است این شرفی است که خداوند پیغمبر ما را بدان مخصوص گردانید و تفسیر و تأویل آنرا آشکارساختند، اگر امت آن پیغمبری شرف او را انکار مکن که برتری او این شرف را باو خاص گردانید .

سدّی گفت إبراهیم عليه‌السلام تا بمقصد نرسید این حدیث باپسر نگفت از خانه او را گفت برخیز و رسن بردار تا برویم تا پاره‌ای هیزم کنیم ، و گفتند گفت خیز پسر تا برویم و برای خدا قربانی کنیم کاردی بردار و رسنی اوکارد و رسن بر گرفت چون بمقصد رسید پسر گفت پدر را : قربانت کجاست؟ گفت « یابنيّ إني أرى في المنام أنّي أذبحك فانظر ماذا ترى » محمّد بن إسحاق بن یسار گفت إبراهیم عليه‌السلام بشام بود و إسماعیل و هاجر بمکّه هروقت که إبراهیم خواستی تا إسماعیل را بیند جبرئیل آمدی و براقی آوردی که إبراهیم بر نشستی و بامداد برفتی ازشام بمکّه قیلوله کردی و نماز دیگر بشام آمدی .این وقت که این خواب دیدبعادت برنشست و بمکّه آمد و إسماعیل را بدید اورا یافت مترعرع شده و بجای آن رسیده که اورا امید داشت ، از آن که قیام کند بعمارت خانه خدای و إقامت أرکان حجّ و تعظیم حرمات ،او را گفت پسر را کاردی و رسنی بردار که بمیان این کوه‌ها در رویم باشد که پاره‌ای هیزم جمع کنیم . إسماعیل کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسیدند إبراهیم خواب با اسماعیل بگفت . إسماعیل گفت « عزازةً و کرامةً » آنگه گفت پدر را باین رسن دست و پای من استوار ببند تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بواجبی بجای آری وجامه از من در کن تا پاره‌ای از خون من برتو نشود که تورا بباید آنرا شستن وتا مادرم ببیند رنجور دل شود و این پیراهن خود در من پوش تا در بوی تو جان بدهم و برمن آسان آید وکارد بر گلوی من سبك بران تامرگ برمن آسان شود که شدّت مرگ سخت است و اگر بتوانی کردن یك امشب در این صحرا توقّف کنی و با پیش مادرم مرو تا باشد که مرا فراموش کند که هرچه بدو روز بر گذشت کهن گشت ، و چون با نزدیکی مادرم روی اورا از من سلام کنی واین پیراهن ببَر اوبری تا بیادگار من میدارد . إبراهیم عليه‌السلام گفت همچنین کنم . آنگه گفت « یابنيّ نعم العون أنت على أمر الله » نیك یاری تومرا بفرمان خدای تعالی .

آنگه إبراهیم عليه‌السلام إسماعیل را بخوابانید و روی اوبر زمین نهاد و کارد برآورد تا بر حلق او براند ازپس پشتش آواز آمد که «یاإبراهیم قد صدّقت الرّؤیا » سدّی گفت خدایتعالی صفحه‌ای از مس برحلق او زد تاکارد کار نکرد چندانکه ابراهیم کارد میمالید هیچ نمی‌برید ازضجارت کارداز دست بیفکند . وبدیگر روایت آمد که إسماعیل را بروی افکند وکاردبرقفای اونهاد چندانکه تیزی کارد می‌خواست تا برومالد کاردبرمیگردید . اواز آن تعجب فرو ماند . ندا آمد «قدصدّقت الرؤیا» وذلك قوله :

(فَلَمّا أَسْلَما) چون هردویعنی‌پدر و پسر تن بدادند و فرمان خدای را گردن نهادند

ابراهیم فرزند را تسلیم کرد و اسماعیل جان را (وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ) ای کبّه لوجهه واورا بر روی افکند .

(وَنَادَيْنَاهُ) بعضي أهل معانی گفتند «واو» زیاده‌است والتقدیر نادیناه تا جواب «لمّا» باشد و مثله قوله « فلمّا ذهبوا به وأجمعوا أن يجعلوه في غيابت الجبّ و أوحينا إليه » التقدير أوحينا وقال امرؤالقيس :

« فَلَمَّا أَجَزْنَا سَاحَةَ الحَيِّ وَانْتَحَى » (۱)

التقدیر انتحی، قال الشاعر :

حَتَّى إِذَا قَمِلَتْ بُطُونُكُمُ وَ رَأَيْتُمْ أَبْنَاءَ كُمْ شَبُّوا
وَ قَلَبْتُمْ ظَهْرَ المِجَنِّ لنا إِنَّ اللَّئِيمَ لَعَاجِزٌ خَبٌّ (۲)

المعنی قلبتم بی‌واو تا جواب إذا باشد . فرّاء گفت عرب «واو» رااقحام کنند در جواب لمّا و حتی و إذا ، نه‌بینی که گفت «حتی إذا ما جاؤها وفتحت » وروا بود که جواب « لمّا » محذوف باشد از کلام و تقدیر آنکه«فلمّا أسلما و تلّه للجبین ونادیناه أن یا أبراهیم قدصدقت الرّؤیاء سرّ بذلك او شکر لله و ما أشبه ذلك ، گفت چون حال باین جای رسید و ما ندا کردیم ابراهیم را که ای ابراهیم خواب‌راست کردی شادمانه شد وشکر خدای بگذارد . آنکه گفت (إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ماچنین پاداشت دهیم نیکوکاران‌را .

(إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ) گفت این‌ابتلاء وامتحانی‌بود ظاهر که ما کردیم‌إبراهیم و إسماعیل را ، و گفتند مرادببلاء نعمت است یعنی این فدا نعمتی بود از ما برایشان، و گفتند مراد بلیّه است که غم واندوه باشد ، وقول اوشامل بود هردورا .

(وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ) و ما اورا فدا کردیم بگوسفندی بزرگ. ذبح گوسفندی باشد که کشتن‌را شاید، و اصل او مذبوح است ازآن باب که فَعل مصدر بودبفتح فاء و فِعل بکسرفامفعول‌بود، فالذّبحُ الفعل‌و الذِبحُ المذبوح جز آنکه بر توسّع آنراذبح خوانندواگر چه‌هنوز کشتة نبود لقرب‌الحال و مثله النَّقْض‌والنِّقْض والنَّكْث والنِّكْث والقَبْض‌والقِبْض

(۱)این مصرعی از بیت معلقه است و مصرع دوم‌چنین‌است «بنابطن خبت ذی‌حقاف‌عقنقل» وبعد از لماچیزی که جواب آن واقع شود درکلام نیست از این جهت بایدگفت واو در وانتحی زائد است و تقدیر انتحی است بی واو یعنی چون از منزل قبیله گذشتیم بدره شنزار و پست و بلندافتادیم.

(۲) وقتی‌که قبائل شما بسیارشدند ودیدید فرزندانتان بجوانی‌رسیدند رفتارخود با ما دگرگون کردید ومردم پست عاجز است وسفیه .

وعبدالله عباس گفت این آن گوسفند بود که هابیل بن آدم آنرا قربان کرد . سعید جبیر گفت برای آن عظیم خواند او را که چهل خریف دربهشت‌چره کرده بود . مجاهد گفت برای آنش عظیم خواند که مقبول بود . حسین بن الفضل گفت برای آنکه از نزدیك خدای بود. أبوبکر ورّاق گفت برای آنکه از نسل گوسفندان نبود بتکوین حاصل آمده بود ، وگفتند برای آنکه فدای بزرگوار بود . بیشتر مفسّران گفتند گوسفندی بود بزرگ نر سُرُودار فراخ چشم سبزچشم .

حسن بصری گفت بزی بود کوهی که از کوه ثبیرفرودآورند (١). إبراهیم عليه السلام چون آواز شنید که یا ابراهیم ! روی باز کرد جبریل ایستاده بود سروی کبش بدست گرفته و گفت خدای تعالی سلام میرساند هر دو را و میگوید من این قربان قبول کردم و این کبش برای فدیه فرستادم . إبراهیم عليه السلام تکبیر کرد و جبرئیل نیز تکبیر کرد وکبش نیز تکبیر کرد،و إبراهیم عليه السلام او را بجای اسماعیل خوابانید وبکشت . عبدالله عباس گفت بآن خدائی که‌جان من بأمر اوست که سروی کبش‌دیدم دربدایت اسلام از خانه کعبه آویخته در زیر ناودان خشك شده. چون‌اسماعیل را فرا آمد إبراهیم عليه السلام او را در کنار گرفت و بوسه بر روی او میداد و میگفت ای پسر خدای تو را بِنُوی بمن داد . آنگه با نزدیك مـادرش آورد و اورا از این حال خبر داد مادر بگریست وگفت یاخلیل‌الله پسرك مرا بخواستی کشتن بی‌علم من ؟!

کعب الأحبار گفت و محمد بن إسحاق که چون خدای تعالی إبراهیم را این امر کرد و او فرزند را ببردتاقربان کند إبلیس گفت اگر این ساعت مرا بر آل إبراهیم ظفر نباشدهرگز نخواهد بود . اوّل بیامد و مادرش را گفت ای بیچاره بیخبری ازآنکه با فرزند توچه‌معامله خواهد رفتن ! گفت چیست ؟ - گفت پدر اورا می‌برد تابکشد گفت برو محال مگوی که او ازآن رحیم و مهربان‌تر است که فرزند خود را بکشد ، ودرجهان کس باشد که فرزند خود را بکشد ؟ گفت دعوی میکند که خدای میفرماید . گفت چون خدای فرماید لابدّ باشد از

(١) بنا برقول حسن بصری آمدن حیوان خرق عادت نبود امـا هنگام آمدن او خداوند به ابراهیم وحی کرد آن حیوان کوهی را بجای فرزند ذبح کند، و بقول عبدالله عباس کـه این همان گوسفند هابیل بود در طرف نقیض قول حسن، و برخلاف عادت است گوسفندی را کـه هابیل قربان کرد بار دیگر زنده کنند وبرای ابراهیم فدا شود . حسن بصری غالباً وقایع را بوجه عـادی تفسیر کرده است چنانکه معراج را برؤیا و شق‌القمر را بقیامت تخصیص داده است وحق آن است کـه بی‌دلیل قاطع و قول صریح ائمه معصومین تعیین ذبح واوصاف‌او نتوان کرد .

آنکه فرمان خدای بجای باید آوردن ما رضا دادیم و تسلیم کردیم . ازاو آیس شد بیامد پهلوی غلام گفت دانی تا پدر ترا کجا میبرد ؟ گفت نه . گفت بخواهد کشتن، گفت بچه علّت وبچه جرم ؟ گفت چنین میگوید که خدای فرمود . گفت فرمان خدای راست رضینا بحکم الله وسلّمنا لأمره، ازاو نومید شد . بیامد و إبراهیم را گفت یا إبراهیم شنیدم که شیطان ترا درخواب خیال فاسد نمود که پسر رابکش نگر تافرمان شیطان نبری إبراهیم عليه السلام بدانست که او شیطان است بانگ براو زد و گفت دورشو یا عدوّ الله ای دشمن خدای واورا براند إبلیس از او برگشت خائب و خاسر .

عبدالله عباس گفت إبراهیم عليه السلام بمشعر الحرام آمد تا پسر را قربان کند شیطان بشتافت تاپیش اوآید إبراهیم سابق شد ، بجمرهٔ اولی آمدتاإبراهیم را تعرّض کند إبراهیم هفت سنگ باو أنداخت از آنجا برفت بجمرهٔ دوّیم إبراهیم آنجا رسید اورا دیدهفت سنگ دیگرش بینداخت از آنجا برفت بجمرة العقبه آمد هفت‌سنگ دیگرش بینداخت این سنگ أنداختن دراین‌مواضع از جملهٔ مناسك حج شد ، ومستحبّ است که سنگ انداز بگویدعند آن که سنگ اندازد«اللّهم أدحر عنّي الشیطان الرّجیم » چون شیطان را براند بفرمان خدای مشغول گشت. وامیّة بن أبی‌الصّلت این معنی در شعر خود بیاورد و گفت :

وَ لِإبْراهِیمَ المُوَفّي بِالنَّذْرِ ... احْتِساباً وَحامِلِ الأجدال (۱)

بِبِكْرِهِ لَمْ يَكُنْ لِيَصْبِرَ عَنْهُ ... أوْ يَراهُ في مَعْشَرٍ أقْتالِ (۲)

يا بُنَيَّ إنّي نَذَرْتُكَ لِلّهِ ... شَحيطاً فَاصْبِرْ فِداً لَكَ حالي(۳)

وَاشْدُدِ الصَّفْدَ لا أحِيدُ عَنِ السِّـــكّينِ حَيْدَ الأسيرِ ذي الأغْلالِ (٤)

---

(۱) درکتب ادب احدال بحاودال هردو مهمله و اجدال بجیم و اجزال بجیم و زای معجمه نقل کرده‌اند و اجلال هم دیده شده است و شاید اجزال مناسبتر باشد بمعنی کنده و هیزم که برای پختن یا سوزاندن قربانی هیزم همراه‌داشت. معطوف علیه لابراهیم‌مذکور نیست.

(۲) بکراول فرزند بجربدل از نذر است یعنی نذر او نخستین فرزند او بود کـه از دیدن او بیتاب بود و میخواست او را درگروه کشتگان بیند

(۳) شحیط آغشته بخون است و این بیت کـلام ابراهیم‌است خطاب بفرزندش ای پسرك من ترا نذر کردم در راه خدا قربانی کنم آغشته بخون پس شکیبائی نمای ای من فدای‌تو.

(۴) این بیت کلام فرزندست خطاب با پدر و گوید بند مرا محکم کن که از کارد سرنپیچم‌مانند گرفتار در غل وبند .

وَلَهُ مُدْيَةٌ تَخايَلُ فِي اللَّحْمِ حُذامٌ حَنِيَّةٌ كَالهِلالِ (۱)

بَيْنَما يَخْلَعُ السَّرابِيلَ عَنْهُ فَكَّهُ رَبُّهُ بِكَبْشٍ جُلالِ (۲)

فَخُذَنْ ذا وَأَرْسِلِ ابْنَكَ إِنِّي لِلَّذي قَدْ فَعَلْتُما غَيْرُ قالِ (۳)

رُبَّما يَجْزَعُ النُّفُوسُ مِنَ الأَمْــــرِ لَهُ فَرْجَةٌ كَحَلِّ العِقالِ (٤)

امّا استدلال آنان که گفتند نسخ الشّیء قبل وقت فعله جایز باشد باین آیت درست نیست برای آنکه خدای تعالی إبراهیم را عليه‌السلام ذبح نفرمود بل اورا مقدّمات ذبح فرمود جز آن است که إبراهیم عليه‌السلام چنان گمان برد که اورا ذبح فرمودند. ازآنجا دل بنهاد بر آن وتن درداد بدو تا خدای تعالی گفت «فلمّا أسلما» وبیان این آن است که گفت «إنّي ارى في المنام أنّي اذبحك» گفت ترا می کشتمی نگفت مرترا کشته بودم. دلیل دیگر بر صحت این قول قوله «قد صدّقت الرّؤیا» و اگر اورا پیش ازآن فرموده بودی نگفتی خواب راست کردی. این جمله دلیل است برآنکه اورا مقدّمات ذبح فرمودند نه ذبح، پس چون چنین باشد این خود نسخ نباشد بل إبراهیم را عليه‌السلام آنچه فرمودند آنرا بجای آورد و کار بست و این امراز او منسوخ نکردند، دیگر آنکه معلوم شده است بادلهٔ روشن که نسخ الشّیء قبل وقت فعله بدا باشد، و بدا برخدای تعالی روا نبود (۵) بدا برآنکس روا بود که عالم باشد بعلم محدث و عالم نباشد بعواقب امور چیزی بفرماید که نداند که مآل آن بچه‌إدّاء خواهد کردن چون بداند و پیدا شوداورا پشیمان شود وخدای تعالی عزّوجلّ از این متعالی است.

---

(۱) ابراهیم کاردی داشت که در گوشت فرو میرفت تیز و خم مانند هلال

(۲) جلال سطبر و بزرگ از هرچیزی است یعنی هنگامی که پیراهن از تن او بیرون میاورد خداوند اورا بگوسفند فربه فدا ساخت.

(۳) این بیت کلام خداست، ابراهیم بگیر این گوسفند را و فرزند خویش را رها کن و من از کردار شما خوشنودم.

(۴) ای بسا مردم که از چیزی بیتابی نمایند با آنکه راه گشایش و فرج در آن آسان است مانند گشودن رسن پای‌بند شتر.

(۵) در اینجا مؤلف‌گوید بدا بناطل است واخباریان اخیر بدارا صحیح دانند چنانکه یکی از محدثان خواجه نصیرالدین طوسی‌را در انکار بدا تخطئه و جسارت‌کرده‌گوید و از احادیث آل محمد صلی‌الله علیه وآله خبر نداشت اما انکار بدا خاص او نیست مؤلفهم در اینجا آنرا انکارکرده وبطلان آنرا از مسلمات شمرده است،

دیگر آنکه اگر تسلیم کنند که اورا ذبح فرمودند آنکه نسخ کردند ازاو این نسخ الشّیء قبل فعله باشد لاقبل وقت فعله چو ذبح را درقرآن وسنّت واجماع وقت معیّن ننهاد که اشارت توان کردن باو تا چون بآن وقت نرسیده باشد گویند این نسخ است قبل وقت فعله ، و این مسائل در کتب اصول الفقه مشروح آمده است . و این‌جا این قدر کفایت است . و أمّا آنچه بعضی از آن امتناع کردند که دراخبار آمد که‌صفحه‌مس پیدا شد بر گردن اوویا کارد بر گردید و یا کار نکرد از آن امتناعی نیست برای آنکه آنان که ازین امتناع کردند برای آن کردند که مخالفان باین قصّه و أخبار تمسّك کردند در آنچه خدای تعالی چیزها فرماید که نخواهد ، چنانکه إبراهیم را ذبح فرمود و نخواست چه اگر خواستی صفحهٔ مس پیدا نکردی و کارد برنگردانیدی ، و جواب ما ازین آن است که بیان کردیم که خدای تعالی آنچه اورا فرمود آن خواست چه امر امر نشود الاّ بارادهٔ آمر مأمور به را، چنانکه مشروح است در کتب کلام و اصول الفقه ، و آنچه اورا فرمود جز مقدمات ذبح نبود، چنانکه بیان کردیم پس این سؤال لازم نیاید وازآن أخبار امتناع نیست، والله ولیّ التوفیق .

قوله (وَتَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ) یعنی اورا نام نیکو و ثناء جمیل رها کردیم درباز پسینان تا بدامن قیامت این قصّه می‌خوانند وبرایشان ثنامی کنند وصلاة میفرستند .

(سَلامٌ عَلىٰ إِبْراهِيمَ) گفت سلام برابراهیم باد .

(إِنّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ما چنین پاداشت دهیم نیکو کارانرا .

(إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ) که إبراهیم ازجملهٔ بندگان مؤمن بود .

چون ازقصّهٔ ذبح بپرداخت گفت‌ما بشارت دادیم‌إبراهیم‌را (بِإِسْحٰقَ نَبِيًّا). نصب‌او بر حال است درآن حالی که او ازجملهٔ صالحان ، ومعنی آنکه او را به پیغمبری اسحق بشارت دادیم نه‌آن که‌درحال بشارت‌پیغمبربود. برای‌آنکه او درحال بشارت موجودنبود پس معنی‌آن است که دریك حال اورا بدوچیز بشارت دادیم : هم بوجود پسر و هم بآنکه آن پسر پیغمبر باشد پس از او ، وازجمله صالحان باشد .

(وَبارَكْنا عَلَيْهِ وَعَلىٰ إِسْحٰقَ) وبرکت کردیم براویعنی برإبراهیم ، و نیز بر إسحق وبیان کرده ایم که برکت ثبات خیرومنفعت باشد من بروك البعیر .

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِما مُحْسِنٌ وَظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ) وازفرزندان ایشان دو نوع مردم بودند یکی نیکوکار ویکی ظالم نفس خود ، وآن آن است که فرزندان ایشان دو نوع مردم

بودند بعضی أنبیا وأوصیا بودند . ایشان را وصف کرد بآنکه محسن بودند و آنان را که نه معصوم بودند وصف کرد بآنکه ظالم بودند وقوله « مبین » ای ظاهر بیّن .

(وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَرُونَ) آنکه درحدیث موسی و هارون گرفت گفت ما منّت نهادیم برموسی وهارون بنعمتهائی که برایشان کردیم که آن نعمتها قطع اذیات و آفات کرد ازایشان، وأصل کلمه درلغت قطع باشد ، ومنه قوله « لهم أجر غیرممنون » أي غیرمقطوع وحبل منین أي مقطوع فعیل بمعنی مفعول بود .

(وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) وایشانرا و قوم ایشانرا از غم عظیم برهانیدیم ، وآن غم فرعون بود که ایشان را می کشتند ، وخدمت می‌فرمودند ، و أنواع رنج وبلا برایشان نهاده بودند .

(وَنَصَرْنَاهُمْ) و نصرت دادیم ایشانرا بر فرعون و قومش بهإهلاك فرعون وقوم او وغرق ایشان .(فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ) ایشان غالب‌بودند به حجّت، وغالب شدند بنصرت .

(وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ) وایشانرا کتابی دادیم روشن با بیان وآن‌توراة است یقال بان الشیء وأبان واستبان وتبیّن إذا ظهر .

(وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) وایشانرا هدایت دادیم براه راست بهإقدارو تمکین وازاحهٔ علّت ونصب أدله وأنواع ألطاف وتوفیق ، وبیان چیزهای مقرب که عند آن ایشان بر استقامت ثبات کردند ، وروا باشد که براه راست بهشت‌خواهند برای‌آنکه اداء طاعات‌وتمسك بدین حق إدّاء کند براه بهشت وثواب .

(وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ) و نام نیکو وثنای پاکیزه برایشان رها کردیم در بازپسینان تا آثار وقصه ایشان می خوانند بآن اقتداء می کنند وبرایشان ثنا می گویند .

آنکه گفت :

سلام برموسی وهارون باد وما جزاء نیکوکاران چنین کنیم ، وایشان هردو هم موسی‌وهم هارون ازجلهٔ بندگان مؤمن بودند ما را .

قوله (وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) آنکه در قصه الیاس گرفت : إلیاس از جملهٔ پیغمبران است . عبدالله مسعود وعکرمه گفتند إلیاس إدریس‌است وإسرائیل‌یعقوب . ودرمصحف عبدالله مسعود چنین است « وإنّ إدریس لمن المرسلین » وباقی مفسّران برخلاف ایند . گفتند إلیاس پیغمبری بود از بنی‌إسرائیل . عبدالله عباس گفت او پسر عم‌الیسع بود ، و گفتندهو إلیاس

ابن یاسین بن‌عیزاربن هارون بن‌عمران . محمّدبن إسحاق گفت هو إلیاس بن یاسین بن فنحاص ابن‌العیزاربن هارون‌بن عمران . أهل سیر گفتند : محمّدبن إسحاق بن یسار وجز او ، که چون حزقیل از دنیابرفت بنی‌إسرائیل پس ازو احداث کردند وعهدهای‌خدا بشکافتند . وتوراة باپس پشت انداختند، وأوامرخدای فراموش کردند، وروی به بت‌پرستیدن بنهادند ، و خدای تعالی پیغمبرانرا فرستاد از بنی‌إسرائیل بتجدید توراة فرستاد نه بشرعی نو ودرین عهد پادشاهی بود نام اوآجب (۱) بت‌پرست بود وبتی داشت نام اوبعل بالای اوبیست گز ، واورا چهار روی بود ومجوّف‌بوداو، اوقاتی شیطان بیامدی ودر میان آن شدی وچیزی گفتی که ایشانرا تحریص کردی برعبادت أصنام ، واین پادشاه زنی داشت‌نام او ازبیل (۲) من شرّ خلق الله و أخبثهم . سخت فاحشه وظالمه وپادشاه أوقاتی که بشهرهای دیگر رفتی او را بر جای خود بنشاندی بخلافت ، او بیرون آمدی بصورت مردان وبرتخت بنشستی وحکم کردی وکار گذاردی ،واین زن هفت شوهررا کشته بود بحیله‌وغیله، واورا هفتادفرزند بود ازاین شوهرودیگرشوهران (۳) ددر همسایگی ایشان مردی صالح بود بستانکی داشت سخت نیکو وآبادان ومیوه های خوشش بود هروقت پادشاه با زن بتنزّه بآن بستان آمدندی وبنشستندی ومقام کردندی از آن میوه بخوردندی یك روز زن گفت أیّها الملك این بستان لایق ماست که درمیان سرا وکوشکها ماست ازو بباید ستدن ملك گفت نباید که مرد همسایه است ومردی بس صالح است وظلم زشت باشد از پادشاه قوی بررعیّت ضعیف واجابت نکرد تا وقتی اتفاق افتاد که پادشاه غایب شد این زن خواست تا بستان ازمرد بغصب فرو گیرد برو بهانهٔ جست وگفت تو پادشاه را دشنام داده ای و جماعتی را بیاورد تا برو گواهی دادند و باین علّت او را بکشت وبستان فرو گرفت .

چون پادشاه باز آمد خبرداد او را انکار کرد بسیار سخت ، گفت بگمانم که شومی‌این بروزگار ما برسد خدای تعالی خشم گرفت برای آن مظلوم إلیاس را به پیغمبری بایشان فرستاد وگفت برو وبگوی این ظالمانرا که باین خون ناحق که ریختند انتقام بکشم از شما

---

(۱) ظاهراً اخاب صحیح‌است .

(۲) امروز نصاری وغیر آنان ایزابل گویند.

(۳) شاید با ونوادگان مراد باشد و حکایت الیاس واخاب وایزابل آنچه دراین‌کتاب آمده اقتباس از عرائس‌ثعلبی وبا اندك اختلاف موافق تورات یهود است اما در تورات ذکر هفت شوهر و هفتاد فرزند نیست والله العالم، ونام آن مرد صالح در تورات نابوت یزرعیلی‌است .

وتورا وزن ترا درین بستان هلاك کنم چنانکه کسی برشما رحمت نکند ودفن نکنند شما را و گوشت شمارا دد ودام بخورند ، واستخوانهای شما برروی زمین پوسیده گردد ، وإلیاس بیامد واین پیغام بگذارد ملك خشم گرفت گفت تو وهرپیغمبری که آمد دروغ گفتید ، ونه از قبل خدای آمدید وما درین که هستیم ازعبادت أصنام وتنعّم جز برهدایت ورشاد ندایم إلیاس جواب داد اورا، ملك خشم گرفت خواست تا اورا بگیرد وسیاست فرماید إلیاس ازملك بگریخت و ازاوروی باز گرفت (۱) ودر کوهی شد بلند ودر غاری پنهان شد وخدای را عبادت می کرد . هفت سال خدای تعالی او را ازیشان بپوشید تا بجهد جهید اورا طلب کردند نیافتند إلیاس پس ازآن برملك دعا کرد و گفت بارخدایا اورا مبتلا کن ببلائی که ازمن مشغول شود وملك پسری داشت که جهان بروی اودیدی (۲) واورا برجان خود بگزیدی خدای تعالی آن پسررا بیماری داد سخت وملك دل مشغول شد ودعا وتضرّع می کرد بآن بت که بعل نام بود و سود نداشت وچهار صد مرد بودند که خدمت بت‌خانه کردندی ایشانرا گفت همانا این بعل را ازماملال است شما را بباید رفتن بولایت شام وازبتان دیگر درخواستن ودعا کردن تا باشد که این پسر شفا یابد .

آن چهار صد مرد ازشهر بیرون آمدند وبه بن آن کوه فرود آمدند که إلیاس آنجا بود الیاس چون ازیشان خبر یافت برخاست وفرود آمد وروی بایشان نهاد و ایشانرا وعظی سخت بگفت وبخدای بترسانید و گفت بروید وپادشاه را بگوئید که این بیماری پسرت ازدعای من است وشفای او بامر خدای من است . ایمان آر تا خدای اورا شفا دهد وملك برتو نگه دارد وخدایتعالی ترسی عظیم از الیاس دردل ایشان افکند ودست ایشان ازو کوتاه کرد . ایشان به شهر رفتند وپادشاه را خبردادند او گفت مدّتهاست که من درطلب اویم وبرو ظفر نمی‌یابم وشما او را بدیدید تنها وشما چهارصد مرد بودید او را نگرفتید وپیش من نیاوردید . گفتند أیّها الملك ندانی که ازو ما را چه هیبت دردل آمد ومارا شتاب بود تا ازوبجهیم پادشاه لشکر فرستاد آمدند وطلب کردند نیافتند . آنگه گفت اندیشه کردم ما بقوّت بالیاس برنیائیم کار او را بحیله باید ساخت پنجاه مرد را بخواند وبا ایشان عهد کرد که بروند واورا آواز دهند و اظهار اسلام کنند براو وذمّ ملك کنند تا باشد که روی بایشان نماید اورا بگیرند . ایشان آمدند تا بآن کوه واین معنی آواز دادند وبگفتند إلیاس متردّد شد که روی بایشان نماید یا ننماید .

(۱) یعنی روی بر گرداند

(۲) یعنی همه جهان درنظر او همان فرزند بود .

آخر گفت بار خدایا اگر بامن غدری دردل دارند هلاك برآر اینانرا ، و إلّا مرا بایشان نمای . درحال آتشی بیامد ازآسمان وایشان را بسوخت . إلیاس بدانست که ایشان بغدر آمده بودند . تا همچنین سه گروه بیامدند وهلاك شدند بدعای إلیاس .

وزیری داشت این ملك سخت صالح ومؤمن وایمان پنهان داشتی و ملك ازو دانست (۱) جز که اورا نمی‌آزرد ازآن که مشفق وصالح وبکار آمده بود . او را گفت ترا تنها ببـاید رفتن وإلیاس را بفریفتن باشد که بقول توفرود آید وزیر بیامد وإلیاس را آوازداد إلیاس آواز اورا بشناخت بیرون آمد ویکدیگررا در کنار گرفتند وبگریستندو بسیارحدیث کردند ،وأحوال معلوم کرد إلیاس را گفت یا رسول الله اگرخواهی درخدمت توباشم واگرفرمائی بروم‌بجای دیگر که ایمن باشم بریشان که مرا متهم میدارند ؟ خدای تعالی وحی کرد بالیاس که بفرمای او را تا با توباشد وازینجا بروید هرجا که خواهید که‌شما را ازچشم ایشان بپوشم ودست‌ایشان از شما کوتاه کنم ، واین طاغی را بنفس خود مشغول کنم وپسرش را جان بردارم تااو‌بمصیبت پسر ازشما مشغول شود . آن روز پسرملك بمرد وملك درخاك نشست ورسم تعزیت اقامت کرد وإلیاس وآن مرد مؤمن بیامدند وبخانه زنی ازبنی إسرائیل آمدند مادر یونس بن متی (۲) و اورا شوهر نمانده بود ویونس را میداشت ومی‌پرورد ومراعات میکرد ، چون إلیاس را دیدباو مستأنس شد وإلیاس آنجا مدتی‌مقام کرد . آنگه‌برخاست وبا جای‌خود رفت وآن زنرا نشان‌داد وگفت من فلان جایم اگر تورا کاری پیش‌آید وبمن حاجت باشدآنجاآی‌بطلب من .

چون او برفت بس برنیامد که یونس بیمارشد وفرمان خدای باو رسید وزن رنجوردل شد وبی‌صبر وبی‌عقل گشت برخاست وبنزدیك إلیاس آمد واورا خبرداد إلیاس او را تعزیت داد زن گفت من نه بآن آمده ام تا تومرا تعزیت گوئی من آمده ام تا توبامن بیائی ودعا کن تا خدای تعالی اورا زنده کند . إلیاس گفت بدانکه من بندهٔ مأمورم مرا نباشد که این کنم جز بفرمان خدای تعالی . خدای تعالی وحی کرد بدو که برو دعا کن تا من اورا زنده کنم . او بیامد یونس را دفن نکرده بودند إلیاس دعا کرد خدای تعالی بدعای او یونس را زنده کرد وإلیاس بازگشت . چون مدّتی باین برآمد إلیاس دل‌تنگ شد ، درخدای تعالی نالید گفت بارخدایا دانی که مرا بیش ازاین صبرنماند اگر مصلحت دانی مرا با پیش خود بر . حق تعالی گفت این مخواه ازمن که صلاح نیست . گفت بارخدایا چون این نکنی دعای‌من

---

(۱) یعنی ملك میدانست او مردی صالح است .

(۲) در توراة این قصه هست اما آن فرزند بگفته او یونس‌بن متی‌نبود.

درایشان اجابت کن . گفت این‌یکی بکنم، چه دعا می کنی گفت بارخدایا دعا خواهم کرد تا هفت سال باران نیاید ایشانرا . حقتعالی گفت من رحیم ترم بربندگان گفت پنج سال گفت نه ، گفت سه سال گفت رواست . گفت دعا کن تا سه‌سال باران بازگیرم از ایشان وجز بدعای تو ایشانرا باران ندهم . چون حق‌تعالی باران بازگرفت ازیشان مجهود شدند وهمهٔ چهارپایان ایشان بمردند وبسیار مردم‌ازایشان بمرد .

إلیاس گفت باز خدایا روزی من از کجا باشد گفت من مرغی را موکّل کنم برروزی‌تو تا از زمینی دیگر تورا روزی آورد بمقدار کفایت تو ، ودر آن شهر حال بجائی رسید که مدّتها بگذشت که کس نان ندید وإلیاس هروقت منکربشهر درآمدی وبرفتی نان وتوشه با خود داشتی اگر وقتی درشهر بوی نان شنیدندی گفتندی إلیاس اینجا گذشته است . عبدالله عباس گفت درأواخر این سالها إلیاس بزنی پیر بگذشت او را گفت هیچ طعامی هست با تو گفت قدری آرد هست مرا وپاره ای روغن زیت ازآنجا طعامی ساخت برای إلیاس آورد اواز آن طعام بخورد ودعا کرد اورا ببرکت خدای تعالی آن خمهای او پرازآرد کرد وروغن‌زیت وإلیاس ازآنجا بگذشت ، بخانه زنی آمد که او را پسری بوم نام الیسع بن اخطوب واین پسر او ازقحط رنجور شده بود ، وعجوز اورا باخانه برد وپنهان کرد اورا . او دعا کرد خدایتعالی الیسع را عافیت داد مادر وپسر باو ایمان‌آوردند ، والیسع با او برفت وإلیاس پیرشده بود و الیسع جوان بود خدای تعالی وحی کرد با إلیاس که یا إلیاس مدت بسر آمد وخلقی‌بسیارهلاك شدند ، إلیاس گفت بار خدایا تا من دعا کنم . آنگه بیامد وقوم را گفت دیدید که خدای من باشما چه کرد ازقحط وجوع اکنون ایمان آرید تا من دعا کنم تا این قحط بردارد از شما گفتند نکنیم . گفت اکنون بروید وبتان را حاضر کنید ودعا کنید اگر اجابت کنند وشمارا باران دهند من دست ازدعوت شما بردارم والاّ من پس ازآن دعا کنم تا خدایتعالی باران دهد ونعمت وقحط بردارد . گفتند نیکو گفتی برفتند وبتانرا بیاوردند وبسیارتضرّع کردند باران نیامد گفتند تو دعا کن او دعا کرد خدایتعالی باران فرستاد ، وقحط برداشت ، و نعمتی بسیار بداد عهد بشکستند ، و وفا نکردند ، وایمان نیاوردند . خدای تعالی إلیاس را گفت از میان ایشان رو که وقت هلاك ایشان است ، وبفلان جای رو وآنچه بینی برونشین ومترس ازو . او والیسع بآنجا رفتند که خدایتعالی فرموده بود اسبی را(١) دید از آتش إلیاس بجست وبر

(١) در تورات گوید عرابه از آتش آمد و ایلیا درآن نشست و اورا بآسمان بردند و اهل زمان ما گویند در کرات آسمان مردمی هستند در صنعت از مردم زمین ماهرتر و شایدسفینه‌فضائی وگردش*

پشت اسب نشست و آن اسب درهواشد، الیسع گفت مرا چه باید کردن؟ او گلیمی داشت باو انداخت و گفت تو درزمین خلیفهٔ منی تا خدای تعالی فرمانی نوفرستادن ، و خدایتعالی إلیاس را دوپر داد تا درهوا میپرد واگر خواهد بقدم میرود وحاجت طعام وشراب ازو برداشت . او انسی است ملکی وأرضی است.سمائی وخدایتعالی دشمنی مسلط کرد برایشان تا آن پادشاه و زنش را بکشت . وایشانرا درآن بستان انداخت تا سباع ایشانرا بخوردند ، وقوم او را بکشت وخدایتعالی پس از او الیسع را به پیغمبری بفرستاد به بنی‌اسرائیل ، وقوم بسیار با او ایمان آوردند ، واو بأعباء نبوّت قیام می‌نمود تا آنگه که خدایتعالی اورا با پیش‌خود برد .

سعید بن أبی سعید البصری روایت کرد از علاء البجلي* ، از زید مولی عون الطفاری ، از مردی از أهل عسقلان که او گفت بهاُردن میرفتم وقت گرم گاه مردی را دیدم اورا گفتم یاهذاتو کیستی ؟ جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من إلیاسم گفت لرزه بر اندام من افتاد که‌برجا مرا قرار نبود . گفتم بخدای برتو که دعا کن‌تا خدای تعالی این رعد ازمن‌برداردتا من سخن تو بتوانم شنیدن او دعا کردمن ساکن شدم درآن دعا هشت نام خدای بگفت یا برّ یا رحیم یا حنّان یا منّان یا حیّ یا قیّوم و دو نام بسریانی گفت که من ندانستم و دست بر میان دو کتف من نهاد چنانکه برد وخنکی و راحت آن تابدست های من برسید ، اورا گفتم یا رسول الله وحی آید بتو گفت تا خدای تعالی محمد را بفرستاد مرا وحی نیامد اورا گفتم امروز چند پیغمبر زنده‌اند ؟ گفت چهار دو در آسمان و دو در زمین . در آسمان عیسی و إدریس . ودرزمین من و خضر . گفتم أبدال چندند در زمین ؟ گفت شصت مردند پنجاه از عریش مصر تا کنار فرات باشند ، ودو مرد بمصیصیه ، و دو مردبعسقلان و شش دردیگر شهرها . هرگه که خدای تعالی یکی رابرد یکی ببدل‌بیاردبدعاء ایشان‌خدای تعالی باران فرستد ، وبلابگرداند . گفتند خضر کجا باشد ؟ گفت بجزائر دریا . گفتم تواو را بینی ؟ گفت آری . گفتم کجا ؟ گفت بموسم . گفت این در عهدی بود که میان مروان حکم و أهل شام قتال بود اورا گفتم چگوئی در مروان حکم ؟ گفت تا کجا برند اوراجباری غالی بودو طاغی برخدای تعالی ، آنان که درآن کارزار کشته می‌شوند قاتل ومقتول وحاضر بدوزخند . گفتم من حاضر بوده‌ام وقتی ولیکن نه‌تیری انداخته‌ام و نه تیغی زده‌ام و نیزه‌ای و

---

*میان کرات برای‌آنهاممکن بوده است و سه‌هزار سال پیش بجائی رسیدند که مردم زمین باید پس از این بدان‌رسند،والله‌العالم ودر قرآن‌کریم اشاره برفتن الیاس بآسمان‌نیست.

اكنون توبه می کنم باخدایتعالی که بامثال اینجایگاه حاضر نشوم . گفت نیك میکنی همچنین کن . گفت مادرین بودیم که دو نان در پیش ما بنهادند از شیر سفیدتر مرا گفت بخور من و او ازآن دونان یکی ونیم بخوردیم وآن نیمه دیگر از پیش ما برداشتند من ندانم تا که نهاد و که برداشت ، و اوشتری داشت چرا میکرد وشتر بیامد بی آنکه کسی بیاورد اورا و فروخفت وإلیاس برو نشست من گفتم یا رسول‌الله من در خدمت تو بیایم وباتو می‌باشم مرا گفت توبامن نتوانی بودن گفتم من مردی مجرّدم زن ندارم و فرزند ندارم . گفت برو و زنی‌بکن، و از چهار زن احتراز کن ازآنکه نشوز کند وخلع کند وملاعنه کند و مبارات کند ازینان احتراز کن و ازینان گذشته آنرا که خواهی بزنی کن . گفتم من ترا کی بینم ؟ گفت اگراتّفاق افتدبینی آنگه ازچشم من فروشدندانم تا کجا رفت فذلك قوله :

(وإنَّ إلياسَ لَمِنَ المُرْسَلِينَ) حق تعالی گفت إلیاس از جملهٔ پیغمبران فرستاده است . جملهٔ قرّاء بقطع ألف خواندند مگر ابن عامر که أوبألف وصل خواند وألف درج بیفکند « إنّ الياسَ » بمثابت ألف که بالام تعریف باشد .

(إذْ قالَ لِقَوْمِه ألا تَتّقونَ) چون گفت قومش را که از خدای نترسید.

(أتَدْعونَ بَعْلاً) این بت را میبخوانید ومیپرستید که بعل نام او است ، وگفتند بعل بلغة یمن ربّ باشد ، واین قول قتاده ومجاهد وعکرمه وسدی است . وروایت سعید جبیر از عبدالله عباس که گفت شنیدم از أعرابی که اومی گفت من بعل هذا الناقة أي من صاحبها ، و گفتند مدینه ایشان را بآن صنم بعلبك خواندند . فرّاء گفت بلغت هذیل بعل سیّد باشد ، و شوهر را از آنجا بعل گویند (وَتذَرُونَ أحسَنَ الخالِقِينَ) ورها کرده‌اید خدایرا که نیکو ترین آفریدگاران است .

(اللهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبائِكُمُ الأوّلِينَ) حمزه وکسائی وخلف خواندند و یعقوب بنصب الله و ربّ در هردوجای ، و این روایات حفص‌است ازعاصم ، ودیگران مرفوع خواندند بر ابتداء و خبر یعنی آن‌خدای که خدای شما است وخدای پدران نخستین شما .

(فكَذَّبُوهُ) بدروغ داشتند قوم إلیاس اورا (فإنّهُمْ لمُحْضَرُونَ) ایشانرا حاضر کنند درعذاب .

(إلّا عِبادَ اللهِ المُخْلَصِينَ) الّا بندگانی که ایشان عبادت کردندخدای‌را با إخلاص و بندگان پاکیزه بودند ومؤمن .

(وَتَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ) ومارها كرديم اورا ثناى در آخرينان.

(سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ) سلام برال ياسين باد . ابن عامر ونافع و يعقوب خواندند « آل ياسين » بمدّ وباقى قرّاء « إلياسين » آنانكه « آل ياسين » خواندند گفتند معنى آن است كه على آل محمد ، وياسين نامى است از نامهاى محمد ، وگفتند أهل قرآن . وآنان كه « إلياسين» خواندند گفتند اين لغتى است درإلياس چنانكه اسماعيل واسماعين وميكائيل وميكائين وميكال قال الشاعر :

يَقُولُ أَهلُ البَيْتِ لَمّا جِينا هذا وَرَبُّ البَيْتِ إِسْرائِينا

يعنى اسرائيل . فرّاء گفت جمع إلياس كزَيد وزَيدين يعنى إلياس وقومش پندارى هر يكى را أزيشان إلياس نام بود ، وگفتند مراد إلياسيّين است به نسبت چنانكه گويند هؤلاء الاشعرون والمهلبون بحذف ياء أنسب ، والاصل الأشعريّون والمهلّبيّون قال الشاعر:

« قَدْنِي مِنْ نَصْرِ الخُبَيْبَيْنَ قَدِي »

أراد الخبيبيّين ، ودرمصحف عبدالله مسعود هست و« إنّ إدريس لمن المرسلين سلام على آل ادراسين » .

(إِنّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ما چنين جزا دهيم نيكوكاران را .

(إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ) كه إلياس از جملهٔ بندگان مؤمن است .قوله :

وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۴) إِذْ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۵) إِلّا
وبدرستيكه لوط هرآينه ازپيمبران بود هنگاميكه رهانيديم او وكسانشرا همگى مگر

عَجُوزاً فِي الْغابِرِينَ (۱۳۶) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۳۷) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ
پيرزن اوراكه بود درباقى‌ماندگان پس هلاك كرديم ديگران را و بدرستيكه شما ميگذريد

عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۸) وَ بِاللَّيْلِ أَفَلا تَعْقِلُونَ (۱۳۹) وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ
برمنازل‌ايشان‌صبحگاهان و بشب آيا پس تعقل نميكنيد وبدرستيكه يونس هرآينه‌از

الْمُرْسَلِينَ (۱۴۰) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۱) فَساهَمَ فَكانَ
فرستادگان است چون بگريخت‌ازقوم بسوى‌كشتى‌كه پر ازآدم بود پس‌قرعه زدندآنها پس‌بود

مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۲) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۱۴۳) فَلَوْ لا
ازقرعه افتادگان پس‌انداختند اورا بدريا پس‌فروبرد اورا ماهى‌واومستحق‌ملامت‌بود پس‌اگرنبود

أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (١٤٤) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١٤٥)

كه‌او(یونس) بود ازتسبیح‌کنندگان هرآینه درنگ‌کرد درشکم ماهی تاروزیکه برانگیخته‌شوند

فَنَبَذْناهُ بِالْعَرآءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (١٤٦) وَأَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (١٤٧)

پس‌افکندیم اورا درصحرا و او بیمار بود و رویانیدیم بر او درختی که کدو بود

وَأَرْسَلْناهُ إِلىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (١٤٨) فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلىٰ

وفرستادیم اورا بسوی صد هزارکس یا زیاده از آن پس ایمان‌آوردند پس‌برخورداری دادیمشان تا

حِينٍ (١٤٩) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَناتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ (١٥٠) أَمْ خَلَقْنَا

هنگام پس‌طلب‌کنی‌ازایشان‌آیا مرپروردگارترا دخترانست ومرایشانرا پسران یا آفریدیم ما

الْمَلآئِكَةَ إِناثاً وَهُمْ شاهِدُونَ (١٥١) أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (١٥٢)

فرشتگان دختران وایشان حاضر بودندآنوقت آگاه‌باش‌که‌کافران‌از دروغ‌خود هرآینه میگویند

وَلَدَ اللهُ وَإِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (١٥٣) أَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ (١٥٤)

فرزندآوردخدا وبدرستیکه‌آنها هرآینه دروغگویانند آیا برگزید دختران را بر پسران

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (١٥٥) أَفَلا تَذَكَّرُونَ (١٥٦) أَمْ لَكُمْ سُلْطانٌ

چیست شمارا چگونه حکم میکنید آیا پس پند نمیگیرید آیا مر شماراست حجتی

مُبِينٌ (١٥٧) فَأْتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (١٥٨) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ

هویدا پس بیاریدکتاب خودرا اگر هستید راست‌گویان وگردانیدند میان خدا ومیان

الْجِنَّةِ نَسَباً وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (١٥٩) سُبْحانَ اللهِ عَمّا

جنیان خویشی‌را وبتحقیق میدانند جنیان که‌ایشان هرآینه حاضر شدگانند پاك است خدا ازآنچه

يَصِفُونَ (١٦٠) إِلّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ (١٦١) فَإِنَّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ (١٦٢)

وصف میکنند مگر بندگان خدا که خالص هستند پس بدرستیکه‌شما وآنچه میپرستید

ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ (١٦٣) إِلّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ (١٦٤) وَما مِنّا

نیستید شما بر او تباه‌کنندگان مگرآنکه اوست درآینده آتش را ونیست از ماکس

إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ (١٦٥) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّآفُونَ (١٦٦) وَ إِنَّا لَنَحْنُ
مگر اورا جایگاه‌است دانسته‌شده و ما هرآینه باشیم ازصف زدگان وبدرستیکه ما هرآینه‌از

الْمُسَبِّحُونَ (١٦٧) وَ إِنْ كانُوا لَيَقُولُونَ (١٦٨) لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِكْراً مِنَ
تسبیح‌کنندگانیم وبدرستیکه کفار بودند میگفتند اگر بودی نزد ما کتابی از

الْأَوَّلِينَ (١٦٩) لَكُنَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ (١٧٠) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ
پیشینیان .هرآینه بودیم ازبندگان خدای پاك از شرك پس‌کافرشدند بقرآن پس‌زودباشد

يَعْلَمُونَ (١٧١) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ (١٧٢) إِنَّهُمْ
که بدانند و هرآینه پیشی گرفت سخن ما مربندگان‌راکه فرستادگانند بدرستیکه ایشان

لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (١٧٣) وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ (١٧٤) فَتَوَلَّ
هرآینه یاری‌کرده شدگانند وبدرستیکه لشکرما هرآینه آنها غلبه کنندگانند پس روی‌گردان

عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ (١٧٥) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (١٧٦) أَ فَبِعَذابِنا
ازایشان تاهنگام قتال و ببین ایشان‌را پس‌زود باشدکه ببینند فتح را آیا پس بعذاب ما

يَسْتَعْجِلُونَ (١٧٧) فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَسآءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ (١٧٨)
شتاب کنند پس چون فرودآید بمنازل ایشان پس بد است صباح بیم داده شدگان

وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ (١٧٩) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (١٨٠) سُبْحانَ
وروی بگردان ازایشان تاهنگام معین و ببین پس زود باشد که به بینند پاك است

رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ (١٨١) وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (١٨٢) وَالْحَمْدُ
پروردگارتو پروردگارغالب ازآنچه وصف میکنند و درود بر فرستادگان و ستایش

لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (★) .
مرخدای‌را است‌که پروردگار جهانیان‌است

قوله تعالى (وإِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) حق تعالى گفت لوط ازجمله پیغمبران است (إِذْ نَجَّيْناهُ) آنگه‌که برهانیدیم او را واهلش را یعنی اهل دینش را از عذابی که

کافران را کردیم درعهد او ، وقصّه آن رفته است .

(إِلَّا عَجُوزاً فِي الغابِرِينَ) إلاّ پیر زنی که از جمله أهل او بود که او را نیز هلاك کردیم درمیان هالکان. برای آنکه کافره بود همچون ایشان ، وگفتند خود زن او بود ، و غابر هم ماضی بود وهم باقی ، واینجا مراد باقی است . یعنی باقی بودند درعذاب .

(ثُمَّ دَمَّرْنَا الآخَرِينَ) پس دمار برآوردیم ازدیگران ، و دمار هلاك بود. آنگه تنبیه کرد ایشانرا وگفت :

(وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ) شما بر ایشان میگذرید وبر شهرهای خراب ایشان بامداد ، ونصب « مصبحين » برحال است .

(وَ بِاللَّيْلِ أَفَلا تَعْقِلُونَ) ونیز بشب میگذرید عقل ندارید . یعنی عقل را کار نمی بندید . آنگه حدیث یونس کرد وگفت :

(وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ المُرْسَلِينَ) یونس از جملهٔ پیغمبران است .

(إِذْ أَبَقَ إِلَى الفُلْكِ المَشْحُونِ) چون باز گریخت باکشتی پر از مردم . عبدالله عباس گفت که یونس عليه‌السلام قوم را وعده عذاب داد واز میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند وخدای تعالی عذاب از ایشان برداشت او ندانست که ایشان ایمان آورده اند چون بشنید مشوّر شد(١) ازآن واز خجالت بامیان قوم نشد رو بجانب دریا نهاد ودر کشتی نشست که دراو مردم بسیار بودند ومال بسیار بود کشتی بایستاد ونرفت ملاّحان گفتند درمیان ما بنده ای گریخته است وعادت کشتی این است که چون بندهٔ گریخته ای در او باشد نرود . یونس عليه‌السلام گفت همچنین است آن بندهٔ گریخته منم اگرخواهید کشتی برود وشما را سلامت بود مرا بدریا افکنید گفتند حاش لله که توبندهٔ گریخته باشی ما برتوسیمای صالحان‌می‌بینیم ما تورا بدریا نیفکنیم ، آخر گفتند قرعه برفکنیم از میان أهل کشتی تا نام که برآید ؟ قرعه برافکندند چند بار بنام یونس برآمد وذلك قوله :

(فَساهَمَ فَكانَ مِنَ المُدْحَضِينَ) ومساهمه مقارعه باشد. وقرعهٔ ایشان برشکل تیری بود . گفتندیونس باایشان قرعه‌زدازجملهٔ مدحضان آمد . یعنی ازجملهٔمقروعان آمد ومغلوبان . من قولهم‌أدحضت‌حجّته إذاأبطلتهاومنه قوله «حجّتهم داحضة» وأصله‌من‌دحضت‌رجله إذا زلقت ، ومنه قوله عليه‌السلام « يوم تدحض فيه الاقدام »یعنی قرعه‌براو افتاد وحجّت براومتوجّه شد . او را

(١) تشویر آشفتگی وپریشانی .

بر گرفتند تا بدریا اندازند . خدای تعالی وحی کرد بماهی که دریاب بندهٔ مرا یونس را ؛ و نگر تا پوست اورا نخراشی واو را هیچ رنج نرسانی که اوطعمهٔ تو نیست . من شکم توزندان او خواهم کرد روزی چند آنجا که اورا بکنار کشتی بردند ماهی بیامد ودهان باز کرد از آنجا بگردانیدند گفتند چون بدریاش می‌فکنیم شاید تا بدهان ماهی درنهیم باز دیگرجانب بردند او را ماهی بیامد ودهان باز کرد گفتند همانا روزی او است او را بینداختند وماهی اورا فرو برد ، وذلك قوله :

(فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ)فروبرد اورا ماهی، والالتقام افتعال من اللّقمة و اللّقم فعل بمعنی مفعول يقال : لقمت الطعام والتقمته وألقمته غيري.«وهومليم» أي مستحقٌ للملامة يقال ألأم الرجل اذا أتى بما يلام عليه واذمّ إذا أتى بما يذمّ ، مليم آنكس باشد که کاری کند که به آنش ملامت کنند .

(فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ) گفت اگر نه آنستی که‌اوازجملهٔ تسبیح کنندگان بودی وتنزیه گویندگان من درحال رخا وخواری . عبدالله عباس گفت ازجمله نمازکنندگان مقاتل گفت ازجمله مخلصان ومطیعان . سعید جبیر گفت آن خواست که او گفت آن ساعت من قوله « لاإله إلاّ أنت سبحانك إنّي كنت من الظالمين » وقول‌اول بهتراست برای‌لفظ«کان» حسن بصری گفت نجاة او بعملی صالح بود که پیش ازآن کرده بود .

(لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) درشکم آن ماهی گور اوشدی .

(فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ) گفت ما او را بزمین صحرای خالی از درخت بینداختیم واو بیمار بود .و« عراء » زمینی باشد عاری وخالی‌از درختان ونبات ، وقال الشاعر :

تَرَكَ النَّعامِ بَيْضَهَا بِالعَرَاءِ صارَ لِلَاحِينِ حاضِنَ العَنْقاءِ (١)

وقال آخر :

كَتَارِكَةٍ بَيْضَهَا بِالعَرَاءِ وَمُلْبِسَةٍ بَيْضَ أُخرىٰ جَناحاً(٢)

وقال آخر :

وَ رَفَعْتُ رِجْلاً لا أَخافُ عِثَارَها وَ تَرَكْتُ بِالبَلَدِ العَرَاءِ ثِيابي (٣)

---

(١) شترمرغ که تخم خودرا در بیابان رهاکند و در همان حال پرستار عنقاء گردد .

(٢) مانند آنکه تخم خودرا در بیابان رها کند وتخم دیگری را زیربال خود گیرد.

(٣) پائی که از لغزش آن نمیترسیدم برداشتم و جامه هـای خود را در بیابان رها کردم یعنی آنچه داشتم گذاشتم و هجرت‌کردم .

آنگه بیرون آمد از آنجا چون مرغ بچه ای که براو موی نباشد ودرحال ازشکم‌مادر بیرون آمده باشد . مقاتل حیّان گفت سه روز بماند در شکم ماهی ، وعطا گفت هفت روز . ضحّاك گفت بیست روز . سدّی وکلبی ومقاتل سلیمان گفتند چهل روز .

(وَأَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ) ما برویانیدیم بر او گفتند « له » وقیل « عنده » واولی تر آنست که برظاهر حمل کنند چومعنی آن است که أنبتنا شجرة مظلّة علیه یعنی درختی که براو سایه فکند چواندام او بمانندگوشتی سرخ شده بود و پوست تنك کرده اگر آفتاب براو آمدی بسوختی او را . حقتعالی درختی ازکدو برویانید براو . عبدالله‌عباس وحسن ومقاتل گفتند یقطین هردرختی باشد که ساق ندارد وبرگهای او پهن باشد ودر زمستان بنماند چون کدو وخیار وباد رنك (١) وبطّیخ وحنظل . گفتند هویفعیل من قطن بالمکان إذا أقام به اقامة غیرطویلة ، چون مقامی کند نه دیر قطن گویند وهوقاطن من قطان البلد . مقاتل حیّان گفت درسایه ای بنشست وخدای تعالی بز کوهی را بجهانید تا هروقتی بیامدی واو را شیردادی . وقال امیّة بن أبی‌الصّلت فی هذا المعنی .

فَأَنْبَتَ يَقْطِيناً عَلَيْهِ بِرَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لَوْلَا اللهُ أُلْقِيَ ضاحِياً (٢)

(وَأَرْسَلْناهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) گفت او را بفرستادیم بصد هزار مرد روا بود که این پیش ازحبس بوده باشد (٣) واگر براین حمل کنند تقدیر برآن باشد که وقد أرسلناه. عبدالله عباس گفت اورا پس ازحبس برسالت فرستاد با أهل نینوا و ایشان بالای صد هزار مرد بودند . فذلك قوله « وأرسلناه إلی مائةألف أویزیدون » زیاده صدهزار . عبدالله عباس گفت « أو » بمعنی واو است چنانکه شاعر گفت :

فَلَمَّا اشْتَدَّ أَمْرُ الحَرْبِ فِينا تَأَمَّلْنا رِباحاً أَوْ رِزاماً (٤)

مقاتل گفت بل یزیدون « أو » بمعنی بل‌است ، وبعضی دیگر گفتند برای‌ابهام برمخاطب گفت چنانکه یکی از ماگوید أکلت الیوم زبداً أو تمراً واین نه برای آن گوید که شاك باشد

---

(١) بادرنك نوعی خیار است خوشبوی و بادرنگبویه‌سبزی است‌که بوی بادرنك دارد

(٢) رویانیدبریونس درخت‌کدوئی برحمت خود واگر کار خدا نبود درآفتاب تابان میافتاد

(٣) اگر ترتیب ذکری را نشانه ترتیب واقعی قرار دهیم معنی آن است‌که اول اوگرفتار ماهی شد ونجات یافت پس‌از آن سوی نینوا فرستاده شدچنانکه درتورات است وقول ابن عباس نیز. ومؤلف فرماید شاید فرستادن او به نینوا پیش‌از گرفتاری او باشد ودر اینصورت محتاج بتقدیر کلمه قدباشیم

(٤) چون کار جنگ سخت شد نگریستیم رباح و رزم را .

درآنچه خورده باشد این هرسه وجه محتمل است (۱) تا « أو » بمعنی شك نباشد آنگه درزیاده برصد هزار خلاف کردند : عبدالله عباس ومقاتل گفتند بیست هزار بودند . حسن و ربیع گفتند سی‌هزار بودند . مقاتل حیّان گفت هفتاد هزار بودند .

(فَآمَنُوا) ایمان آوردند عندآن که آثار وعلامات عذاب دیدند درحالی که بحدّ إلجاء نبودند چواگر بحدّ إلجاء بودندی ایشانرا موقع نبودی وواقع نبودی بروجهی که بآن مستحق ثواب بودندی (فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ) ایشانرا برخورداری دادیم تا بوقت آجالی که مضروب بود ایشانرا .

(فَاسْتَفْتِهِمْ) آنگه حقتعالی رسول را گفت یا محمد بپرس از ایشان پرسیدن تقریع و ملامت وتقریر ایشان برخطا (أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ) خدای تعالی گفت بپرس ایشانرا برطریق فتوی . یقال : استفتیت فلاناً أی طلبت منه الفتوی فأفتانی . « استفتاء » فتوی پرسیدن باشد و إفتاء فتوی کردن واسم از او فتوی وفتیا بود ، وفتوی حکم کردن باشد . بپرس از ایشان که چرا چنین حکم کردید که خدای را دختران باشد وشما را پسران .

(أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا) یا ما فرشتگانرا بخلقت مادگان آفریدیم و ایشان حاضر بودند . این آیت ردّ است برمشرکان عرب چون گفتند « الملائکة بنات‌الله » فرشتگان دختران خدایند .

(أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ) گفت ایشان از دروغ محض و سخریّه بروجهی میگویند که خدای را فرزند است وخدای فرزند زاد ، و الافك صرف الحدیث عن وجهه (وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) وایشان دراین خبر که میگویند دروغ زنند .

(أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ) جملهٔ قرّاء خواندند اصطفی بقطع الالف علی انّها ألف الاستفهام ، وألف افتعال حذف کرد تا دوهمزه مجتمع نشود . صورت استفهام باشد و معنی تقریع وتقریر الاّ ورش وإسماعیل‌عن نافع وأبوجعفرهم‌چنین که ایشان إصطَفَی خواندند علی الخبر بألف وصل که بابتداء مکسور باشد ودردرج ساقط برقراءت ایشان . این کلام مشرکان است که گفته اند « ولدالله » وبرقراءت أوّل از کلام خدای باشد ردّاً علی المشرکین القائلین به .حقتعالی گفت برسبیل تقریع برایشان که حق تعالی گزید دختران را بر پسران ، برای

---

(۱) ذکر عدد باستقصای تام در وقتی که حاجت بآن نباشد خلاف فصاحت است چنانکه فرماید یونس را بشهری فرستادیم که صد وبیست‌و دوهزار ونهصد وچهل ویك نفر ساکن داشت ودر این گونه موارد بیك عدد بزرك بی‌کسر و زیاده اکتفا باید کرد .

خود اختیار کرد دختر وبرای شما اختیار پسر. بهترشما را داد وبدتر برای‌خود خواست. آنگه هم برسبیل انکار گفت :

(مالَكُمْ) چه بوده است شما را (كَيْفَ تَحْكُمُونَ) واین حکم چگونه میکنید چو درحکمت روا نبود که حکیم باآنکه داند وشناسد بد اختیار کند بر نیك باآنکه بأدلّهٔعقل درست شده است که محال است که او را فرزند باشد . چو فرزندان آنرا باشد که او را زن باشد ، وزن آنرا باید که او مشتهی بود ، وشهوت آنرا باشد که او را جسمی باشد محتاج . و خدای تعالی جلّ جلاله ازین منزّه است وقوله « أصطفى » همزهٔ مفتوحه همزهٔ استفهام است وألف افتعال حذف کرد تا دوهمزه مجتمع نشوند . أصل او اصتفى بوده است بر وزن افتعل الاّ آنست که تاء باطاء کردند تا مناسب باشد صاد را در استعلاء واطباق .

(أ فلا تَذَكَّرُونَ) هیچ اندیشه نمیکنید؟ .

(أمْ لَكُمْ سُلْطانٌ مُبِينٌ) یا شما را حجّتی هست روشن برین دعوی که میکنید .

(فَأتُوا بِكِتابِكُمْ إنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) کتاب خود بیارید اگر راست میگوئید واین برای ظهور عجز ایشان می گوید . چون این معنی درهیچ کتابی نباشد ایشان منقطع الحجّة شوند .

(وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجِنَّةِ) گفت این کافران جزاینکه گفتند کـه فرشتگـان دختران خدایند گفتند خدایرا با جنّیان نسبتی هست . حسن بصری گفت نسبت آن بود که ایشان شیطان را در عبادت بشریك خدای کردند . بعضی دیگر گفتند مراد آن است که ایشان گفتند خدای تعالی ازجنیان زنی کرده است . بعضی دیگر گفتند مراد بجنّ در آیت فرشتگانند ، وایشان را برای آن جنّ خوانند که ازچشم ما پوشیده اند چون دیوان وبراین قول نسبت این‌است که گفتند « الملائكة بنات الله » آنگه گفت (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الجِنَّةُ إنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) مجاهد گفت معنی آن است که جنّیان دانند که قائلان این مقاله بعذاب دوزخ حاضر خواهند آمدن . آنگه حقتعالی خویشتن را ازاین تنزیه کرد گفت :

(سُبْحانَ اللهِ عَمّا يَصِفُونَ) منزّه است اوازین اوصاف که ایشان می گویند . آنگه استثناء کرد از اینان آنانرا که این نگفتند گفت :

(إلاّ عِبادَ اللهِ المُخْلَصِينَ) الاّ بندگانی خدای را مخلص . آنگه گفت :

(فَإنَّكُمْ وَما تَعْبُدُونَ) شما که مشرکانید ومعبودان شما که أصنامند و بتان .

(ماأنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ) شما همه بیکجای اینانرا بفتنه وکفر وضلال نبرید و

مفتون ومغرور نکنید الاّ آنکس را که أهل دوزخ باشد . یعنی إلاّ شقیّ دوزخی که اختیـار دوزخ کرده باشد بر بهشت ، ودرسابق علم ما رفته باشد که او از أهل دوزخ است وملازم عذاب دوزخ خواهد بودن بغرورشمامغرور نشود، وبفتنه‌شمامفتون ، وباضلال‌شماضال" وفـتـنَـه ُوأ فتـنـَه ُ هردو لغت است اول لغت حجاز است دوم لغت نجد .

(وَما مِنّا إلاّ لهُ مَقامٌ مَعْلومٌ) آنکه گفت بگو ای جبرئیل محمّد ﷺ را تا این کافرانرا بگوید که هیچ فرشته نیست ازجملهٔ فرشتگان والاّ اورا مقامی معلوم هست وجای و پایه ومنزلتی که از آنجا تعدّی نیارد کردن ، وآنکه چنین باشد بنده باشد مربوب واقف عند حدّ خود او نه خدای باشد ، ونه دختر وفرزند خدای .

(وَإنّا لَنَحْنُ الصّافّونَ) وبگوی که ما درعبادت اوصف کشیدگانیم .

(وَإنّا لَنَحْنُ المُسَبِّحُونَ) وما او را تسبیح کنندگانیم ، وآنان که باین صفت باشند بندگان اسیر وذلیل وخاشع باشند ، عبدالله عباس گفت بر آسمان هیچ مقداری بدستی(۱) نیست والاّ بر او فرشته است خدای تعالی را تسبیح کننده یا نماز گزارنده . آنگه حکایت کلام أهل مکّه کرد ازکافران .

(وَإنْ كانُوا لَيَقُولُونَ) أي وإنّهم كانوا ليقولون « إن » مخفّفه است ازثقیله «ولام» درخبراو ملازم باشد . واین کافران مکّه می گویند که اگر ما را کتابی بودی که درآنجاذکر أوّلینان وعلم گذشتگان بودی ما نیز ازجمله بندگان خالص بودمانی . یعنی سبب آنکه ما ایمان نمی‌آریم این است .

(فَكَفَرُوا بِهِ) گفتند درکلام حذفي واضماری هست ، والتقدیر كذبوا فیما قالوا فقد آتیناهما الكتاب فكفروا به . گفت دروغ گفتند درین دعوی که کردند که ما کتاب به ایشان فرستادیم بآن کافر شدند وایمان نیاوردند . آنگه برسبیل تهدیـد گفت : (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) بدانند روز قیامت اینکه کردند چون جزاش بیابند .

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا) گفت سابق شد سخن ما بندگان فرستاده ما از پیغمبران وآن کلمه چیست آنکه گفت :

(إنَّهُمْ لَهُمُ المَنْصُورُونَ) وآن آنست که من حکم کردم که ایشان مؤیّد ومظفّر و

---

(۱) یعنی یك وجب جای نیست مگر درآن فرشته‌ایست ولازم نیست هرکس درفضا سیرکند یا در کرات آسمانی فرود آید فرشتگـان را بچشم بیند چنـانکه فرشتگان را در زمین هم نمی بیند بلکه فرشتگان موجودات غیبی هستند از عالم روحانی مانند روح دربدن انسان.

منصور باشند ، و گفتند کلمه آن است که گفت « کتب الله لأغلبنّ أنا ورسلي » .

(وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ) ولشکرما برحقیقت غالب ایشان باشند. و« لام » في قوله « لهم » في الموضعين لام تأكيد است که درخبر «إنّ» شود نه لام جارّه .

(فَتَوَلَّ عَنْهُم) يا محمّد إعراض کن ازینان تا بوقت آن که ترا من قتال فرمایم ، و گفتند « حين » مراد قیامت است . یعنی رها کن اینان را که من خودبقیامت انتقام کشم. عبدالله عباس گفت یعنی وقت مرگ ایشان بعضی دیگر گفتند تا بوقت آن که من صلاح دانم و«حين» عبارت است از وقت نامعین .

(وَأَبصِرْهُمْ) ببین ایشان را . چنانکه ما گوئیم بچشم کن او راتا وقت انتقام بازشناسی اورا . و گفتند ببین ایشان را دروقت عذاب . یعنی ایشان را اکنون چه بینی وقت عذاب بین که چگونه ذلیل و مهین باشند ، و گفتندأبصرهم بقلبك : بدل بشناس اینان را که اینان عذاب من بینند .

(أَفَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ) بعذاب مااستعجال میکنند وشتاب مینمایند؟ .

(فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ) چون عذاب بساحت وپیرامن ایشان فرود آید(فَساءَ صَباحُ المُنْذَرِينَ) بدشود بامداد آنان که ایشان را بعذاب بترسانیده باشند .

(وأَبصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ) بر آن تفسیر که گفته آمد .

(سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ) منزّه است خدای تعالی که خداوندعزّت و منعت است (١) از آنچه ایشان میگویند ووصف میکنند .

(وَسَلامٌ عَلَى المُرْسَلِينَ) وسلام برپیغمبران باد .

(وَالحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ) شکر و سپاس مرخدای عالمیان را باد . أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون برمن صلوات فرستید برپیغمبران دیگر صلوات فرستید که خدای تعالی میگوید « وسلام على المرسلين » وقتاده چون این خبر روایت کردی این آیت بخواندی . ابوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ پیش از سلام در نماز این آیت بخواند « وسلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين » أصبغ نباته گفت از حضرت أميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه که او گفت هر که خواهد که بمکیال تمام مزد بستاند باید که آخر کلام او که ازمجلس برخیزد این باشد که بگوید « وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين » .

---

(١) منعتهم بمعنیعزت است .

سوره ص

بدانکه این سوره مکّی است وعدد آیات او درعدد بصریان هشتاد و پنج آیت است ، و درعدد کوفیان هشتاد و هشت ، ودر عدد باقی قرّاء هشتاد و شش . و هفتصد و سی ودو کلمه است . و سه هزار و بیست و نه حرف است . وروایت است از اُبی کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که اوسورهٔ «ص» بخواند خدای‌تعالی اورا چندان‌مزد دهد که وزن کوهها‌ئی که باداودتسبیح کردند ، واورا نگاهدارد ازگناهان صغیره و کبیره .

سورة ص ثمان وثمانون آية وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

صٓ (*) وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (١) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ (٢)

سوگند بصاد وقسم بقرآن که صاحب‌شرف‌است بلکه آنانکه‌کافر شدند درتکبرند وسرکشی

كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ (٣) وَ عَجِبُوا

بسا هلاك كرديم ازقرنها پیش‌ازایشان ازامتهای ماضیه پس‌نداکردند ونبودآن‌هنگام‌گریختن وعجب‌داشتند

أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هٰذا ساحِرٌ كَذّابٌ (٤) أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ

اینکه‌آمد ایشانرا بیم‌کننده ازآنها وگفتند کافران این جادوئی‌است دروغ‌گو آیا گردانیدندخدایان‌را

إِلٰهاً واحِداً إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجابٌ (٥) وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا

خدائی یگانه بدرستیکه این هرآینه چیزی است عجیب و روان شدند اشراف از آنها اینکه بروید

وَ اصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ يُرادُ (٦) ما سَمِعْنا بِهٰذا فِي

وصبر کنید بر پرستش‌خدایان‌خود بدرستیکه این‌هرآینه چیزی‌است‌که خواسته‌شود هرگزنشنیدیم باین در

الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذا إِلَّا اخْتِلاقٌ (٧) ءَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ

مذهب بازپسین نیست این مگر بافتنی آیافرستاده شدبرمحمد قرآن ازمیان‌ما بلکه ایشان درشکند

مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذابِ (٨) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ
ازقرآن بلكه هنوز نچشيده‌اند عذاب مرا يا نزد ايشان‌است خزينه‌هاى رحمت پروردگار تو كه غالب

الْوَهّابِ (٩) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَلْيَرْتَقُوا فِي
بخشنده‌است آيا آنهاراست پادشاهى آسمانها و زمين وآنچه ميان آنهاست پس بايد بالاروند ازچيزى‌كه

الْأَسْبابِ (١٠) جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ (١١) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ
سبب بالارفتن‌است لشكرها زبون ازموضع‌بدر شكسته‌شده‌ازآنگروه تكذيب كردندپيش‌ازمشركان گروه

نُوحٍ وَعادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ (١٢) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحابُ لْئَيْكَةِ أُولٰئِكَ
نوح وعاد وفرعون‌كه خداوندان ميخها بودند وقوم ثمود و قوم لوط و ياران بيشه‌كه قوم‌شعيب‌اند آنها

الْأَحْزابُ (١٣) إِنْ كُلٌّ إِلّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ (١٤) وَما يَنْظُرُ
گروهى‌اند . نبود هيچيك ازآنها مگرتكذيب‌كرده پيمبران‌را پس‌سزاوارعقوبت‌اند وانتظار نميكشد

هٰؤُلآءِ إِلّا صَيْحَةً واحِدَةً ما لَها مِنْ فَواقٍ (١٥) وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا
اينگروه مگر يك‌فريادى‌را نيست اين‌فرياد را هيچ رجوعى وگفتند خداى‌ما بشتاب براى‌ما نامه مارا

قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ (١٦) إِصْبِرْ عَلىٰ ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ
پيش از روز حساب صبركن يامحمد برآنچه ميگويند و يادكن بندهٔ مارا داود راكه خداوند قدرت بود

إِنَّهُ أَوّابٌ (١٧) إِنّا سَخَّرْنا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْراقِ (١٨)
بدرستيكه‌اورجوع‌كننده‌است بدرستيكه‌ما رام‌كرديم كوهها را بااوتسبيح‌ميكردند هنگام‌شب وروشنى‌روز

وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوّابٌ (١٩) وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ
ومرغانرا كه جمع‌شدند همه‌مراورا بازگشته بودند ومحكم‌كرديم پادشاهى اورا وداديم اورا حكمت وكلامى

الْخِطابِ (٢٠) وَ هَلْ أَتيٰكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ (٢١) إِذْ دَخَلُوا
خالص‌ازالتباس وآيا آمدترا خبرآندوگروه‌كه‌خصومت‌كردند وقتيكه‌بالارفتنددرمحراب چون درآمدند

عَلىٰ داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغىٰ بَعْضُنا عَلىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ
بر داود،پس بترسيد ازآنها گفتند مترس ازما ما دو دشمن يكديگريم ستم‌كرد بعضى‌ازما بربعضى پس‌حكم‌نما

بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلىٰ سَوآءِ الصِّراطِ (۲۲) إِنَّ هٰذا أَخي لَهُ

میان ما براستی وجورمکن درحکمما و ره بنما ماهارا بسوی راه راست بدرستیکه‌این برادرمن‌اوراست

تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنيها وَ عَزَّني فِي الْخِطابِ (۲۳)

نود و نه میش و مراست یك میش پس گفت بگردان مرا کفیل میش و غلبه‌کرد مرا در خطاب

قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلىٰ نِعاجِهِ وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ الْخُلَطآءِ لَيَبْغي

گفت داود بتحقیق‌که ستم‌کرد ترا بخواستن میش‌تو بمیش‌های او وبدرستیکه بسیاری از شریکان ستم میکنند

بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَليلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ

برخی آنها بر برخی مگر آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته و اندکی‌اند میان مردم و دانست داود

أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ (۲٤) فَغَفَرْنا لَهُ ذٰلِكَ

جز این نیست آزمودیم‌اورا پس آمرزش خواست خدایش‌را وافتاد رکوع‌کننده‌وپشیمان پس‌آمرزیدیم‌اورا اینچنین

وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲٥) يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَليفَةً

وبدرستیکه مراوراست‌نزدما هر آینه‌نزدیکی ونیکی‌بازگشت ای داود بدرستیکه ماگردانیدیم ترا جانشین

فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَلاٰ تَتَّبِعِ الْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللهِ

در زمین پس حکم‌کن میان مردمان براستی وپیروی مکن خواهشهای‌را پس‌گمراه سازد ترا از راه خـدا

إِنَّ الَّذينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ (۲٦)

بدرستیکه آنانکه‌گمراه شوند ازراه خدا مرایشانراست عذابی سخت بجهت آنکه فراموش‌نمودند روز جزارا

وَ ما خَلَقْنَا السَّمآءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ

ونیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان آنهاست باطل این است گمان آنانکه کافر شدند پس وای

لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ كَالْمُفْسِدينَ

برآنانکه کافر شدند از آتش ما میگردانیدیم آنانکه‌گرویدند وکردند کار شایسته‌ها مانند تباهکاران

فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقينَ كَالْفُجّارِ (۲۸) كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ

در زمین یا میگردانیدیم پرهیزکاران را مانند بدکاران کتابی‌که فرستادیم‌آنرابسوی‌تو برکت‌داده‌شده

لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (۲۹) .

تا تفکرکنید درآیاتش وتا پندگیرند صاحبان عقلها .

قوله تعالی (صۤ وَالقُرْآنِ ذِي الذِّکْرِ) مفسّران خلاف کردند درمعنی این کلمه . نافع الأزرق عبدالله عباس را پرسید که «ص» چه باشد گفت نام دریائی است که در مکّه بود وعرش خدای جلّ جلاله برو بود . آنکه گفت که نه شب بود ونه روز ، و ذلك قوله « وکان عرشه علی الماء » سعید جبیر گفت نام دریائی است که خدای تعالی خلقان راباو زنده کند بین النفختین ضحاك گفت اشارت است که خدای تعالی کرد باوسوگندی (۱) واونامی است ازنامهای خدایتعالی جلّ جلاله . محمّد بن کعب گفت فاتحهٔ نامهای خدای است که أوّل آن « صاد » بود چون صمد و صانع و صادق ، و گفتند نام سوره است . وگفتند اشارت است بصدود و إعراض کافران از قرآن. جملهٔ قرّاء «صاد» خواندند باسکان دال ، و در شاذّ حسن بصری و ابن أبی إسحاق صاد بکسر دال أمر من المصاداة وهي المعارضة . یعنی معارضه کن قرآن را بعملت، و أوامر ونواهی او کار بند . و عیسی بن عمر خواند «صاد» بفتح الدال حرّکها إلی اخفّ الحرکات عند التقاء ساکنین ، وگفتند نصب است براغراء. أهل اشاره گفتند فعل ماضی است أی صاد محمّد ﷺ قلوب العارفین بالقرآن ، محمّد صید کرد دلهای خداشناسان را بقرآن « و القرآن » «واو» قسم است « ذی الذّکر » عبدالله عباس و مقاتل گفتند ذی البیان . خداوند بیان . ضحاك «ذي الذّکر » ذي الشرف. بیانه قوله «وانّه لذکر لك ولقومك » وگفتند درو ذکر خداست جلّ جلاله . نحویان در جواب قسم خلاف کردند . بعضی گفتند محذوف است و تقدیر آن است که :لقد جاء الحق و ظهر ، و گفتند حذف بلیغ‌تر است این‌جا از ذکر برای آنکه ذکر مقصور بوده است بر یك خبر ، و حذف را صرف توان کردن با هرکاری مفخم معظم . بعضی دیگر گفته‌اند جواب آن است که « بل الذین کفروا » دلیل میکند برو ، و التقدیر و القرآن ذي الذکر لیس الأمر علی ما قالوا «بل الّذین» . این‌قول قتاده است . فرّاء وزجّاج گفتند جواب قسم « کم» است في قوله « کم أهلکنا » و التقدیر لکم أهلکنا .لام بیفکند بطول الکلام ، و مثله قوله « قد أفلح من زکیّها » و التقدیر لقد أفلح ، و بعضی دیگر گفتند جواب قسم آن است که گفت « إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النار » با آنکه بعید است از اوّل کلام . آنکه اضراب کرد ازاین و گفت

(بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ) بل کافران درعزّة وحمیّت وعصیان ومشاقّه‌اند و عزّت منعت باشد از سر قدرت ، وشقاق مشاقّه باشد و مفارقت که این در شقّی باشد و اودر شقّی ، یعنی ایشان درجانبي‌اند ورسول درجانبی.

---

(۱) در مجمع‌البیان گوید قال الضحاك معناه صدق و در تفسیر طبری از ضحاك قال صدق الله و ناچار درعبارت کتاب تصحیفی است ومراد همان است که طبری از ضحاك نقل کرده

(كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ) گفت برسبيل وعظ وتذكير و بلاغ حجّت بسى كه ماهلاك كرديم پيش ايشان امّتان را ، «من» اوّل ابتداء غايت است ، ودوّم تبيين (فَنادَوْا) ندا كردند برسبيل استغاثه وفرياد خواستند (وَلاتَ حِينَ مَناصٍ) و نبود وقت گريختن و خلاص . أمّا «لات» در و خلاف كردند . بعضى گفتند أصل اولا بوده است تاء در و زياده كردند چنانكه در ثمّ ثمّت ورب ربّت ، قال أبو زبيد الطّائى :

طَلَبُوا صُلْحَنا وَ لاتَ أَوانٍ　　فَأَجَبْنا أنْ لَيْسَ حِينَ بَقاءِ (۱)

لات أوان بالجرّ قال الزجّاج رواية المبرّد بالرّفع ، وروى أيضاً بالجرّ ، وقيل بني على الكسر ، وقال آخر :

تَذَكَّرُ حُبَّ لَيْلىٰ لاتَ حِيناً　　وَأَمْسَى الشَّيْبُ قَدْ قَطَعَ القَرِينا (۲)

و معنى او ليس باشد آنكه در «حين» حركت فتحه او ازدووجه باشد : إمّا لاء نفى جنس را باشد وتاء زياده فهو بمنزلة قوله لارجل في الدّار ، براين قول مبنى باشد . وإمّا «لات» بيكجا بمنزلهٔ ليس باشد و «حين» منصوب باشد برخبر او و التقدير ليس هذا الحين حين مناص وآنكه در وقف اوخلاف كردند : بيشتر نحويان وقف بر تاء كردند قياساً على نظائره من ثمّت وربّت . وكسائى وقف برهاء كرد و گفت لاه . بعضى ديگر نحويان گفتند لاء نفى است برقاعدهٔ خود و تاء در أوّل حين زياده كردند كقول ابى وجزة السّعدى .

ألعاطِفُونَ تَحِينَ ما مِنْ عاطِفٍ　　وَالمُطْعِمُونَ زَمانَ ما مِنْ مُطْعِمٍ (۳)

چنانكه تاء زياده كردند در ألآن فقالوا : اتلآن . ومنه حديث ابن عمر : عبدالله عمر را كس پرسيد ازحديث عثمان اوطرفى از فضائل او بگفت (٤) آنگه گفت اذهب بها تلآن إلى

---

(۱) خواستند آشتى كردن با مارا وهنگام آشتى نبود جواب داديم كه اكنون هنگام ماندن نيست

(۲) بياد دوستى ليلى افتادى وهنگام آن نيست چون سپيدى موى دوست را جدا ميكند .

(۳) مهربانى كنند آنگاه كه مهربانى كننده نيست وطعام خورانند هنگامى كه طعام دهنده نيست

(۴) در مجمع بحارالانوار كه ازكتب اهل سنت است آورده كه عبدالله عمر براى مردى عذر عثمان را ميگفت كه چرا در جنگ احد فرار كرد پس از آن اين عبارت را گفت اذهب بها تلان

ودركتب ديگر آمده است كه مردى با ابن عمر گفت ترا بخدا قسم ميدهم كه ميدانى او در جنگ احد گريخت ودر جنك بدر و بيعت رضوان حاضر نشد ابن عمر گفت اما گريختن او درروز احد خدا فرمود «ولقد عفاالله عنهم» اما حاضر نشدن او در بدر چون دختر پيغمبر درخانه او بيمار بود. وجواب سيم را نداد آنگاه آن عبارت گفت .

أصحابك . أراد الآن ، وقال الشاعر :

تولى قبل يومين حمانا و صلّينا كما زعمت تلانا(١)

وأبوعبيد چنين گفت که من قصد کردم درمصحف عثمان بديدم تحين موصول نوشته بود وبصريان بر آنند كه مفصول بايد نوشتن چه تاء زياده برلاء است تأكيد را . وقوله « مناص » متأخّر من النوص وهوالتأخر والبوص التقدّم . يقال : ناص إذا تأخّروباص إذاتقدّم

قال امرؤ القيس وقد جمعهما في بيت :

أَمِنْ ذِكْرِ لَيْلَى إِذْ نَأَتْكَ تَنُوصُ فَتَقْصِرُ عَنْهَا خَطْوَةً وَتَبُوصُ (٢)

و« مناص » مصدر است بمنزله مقام ودرجز اين جای شايد که موضع بود . عبدالله عباس گفت کفّار مکّه چون قتال کردندی وکار سخت شدی بر ایشان گفتندی : منـاص . یعنی بگريزی چون روز بدر عذاب بريشان فرود آمد برعادت مکه گفتند مناص . خـدای تعالی آيت فرستاد « ولات حين مناص (٣) » .

(وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) گفتند عجب داشتند ازآنكه پيغمبری ترساننده واعلام کننده بايشان آمد هم ازايشان (وَقَالَ الكَافِرُونَ) كافران گفتند اين جادوئی دروغ زن است .

(أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً) گفتند سبب نزول آيه آن بود که چون جماعت مشرکان یك يك ودو دو دراسلام می آمدند مشرکان مکه برخاستند وپيش أبوطالب شدند وگفتند تـو سيّد مائی واين پسر برادرت کار برما تنك کرد ، وخويشان وأتباع ما بفريفت . أبو طـالب حضرت رسول را حاضر کرد و بر سبيل وساطت ميان ايشان سخنی می گفت رسول ﷺ گفت ازمن چه التماس می کنيد ؟ گفتند خدايان ما را رها کن وذکر ايشان ببدی مکن . رسول گفت

(١) عبارت صحيح بيت چنين است

« تَوَلِّي قَبْلَ نَأْيِ دَارِي جُمَانَا وَصِلِينَا كَمَا زَعَمْتِ تَلَانَا »

يعنی عطا کن بمن ای جمانه (نام زنی است) پيش از دور شدن سرای من والان چنانکه وعده دادی بمن يار باش .

(٢) آيا از ياد ليلى وقتی دور شد فروماندی يك گام پس ميروی ويك گام پيش .

(٣) اين تفسير با آنکه يقين داريم سوره «ص» مکی است وجنك بدر پس از هجرت بنظر صحيح نميرسد وحديث ابوطالب مؤيد آن است که در مکه نازل شد .

برشما چه زیان است که مساعدت من کنید بیك کامه که بآن کلمه عرب وعجم‌شما را منقاد شوند أبوجهل گفت ما ترا بده کلمه مساعدت کنیم این آسان است . آنگه پرسید که آن کلمه کدام است ؟ گفت آنکه بگوئید که « لاإله إلاّ الله » چون این بشنیدند برمیدنـد وگفتند « أجعل الالهة الهاً واحداً » خدایان بسیار را یك خدای می کند محمد(ﷺ) این‌همه خلائق‌را یك خدای کجا کفایت باشد (إنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ) این کاری سخت عجب است ، و فعال بناء مبالغه باشد درفعیل ، قالوا طویل وطوال ، وکبیر وکبار ، وعجیب ، وعجاب ، و حدید وحداد . وأنشد الفرّاء : « یسمعها امّه الکبار » وقال آخر:

نَحْنُ بَذَلْنا دُونَهَا الضِّرابا إنّا وَجَدْنا ماءَها طُیابا (۱)

أراد في غایة الطّیب ، وقال‌العباس بن مرداس :

« تَعْدُو بِهِ سَاهِبَةٌ سُرَاعَة » (۲)

أي‌سریعة جدّاً . درشاذّ أبوعبدالرحمن السّلمی‌وعیسی‌بن عمرخواندند« عجاب » بتشدید واین بلیغ تر باشد از عجاب قال الله تعالی « ومکروا مکراً کبّاراً » پس چنان است که أصل فعیل‌باشد پس‌فُعال‌پس فُعّال . وأنشدالفرّاء :

وَآثَرْتُ إدْلاجي عَلَىٰ لیْلِ حُرَّةٍ هَضِیمِ الحَشا حُسّانَةِ المُتَجَرَّد (۳)

وأنشد أبو حاتم :

جاؤُا بِصَیْدٍ عَجَبٍ مِنَ العَجَبْ أزَیْرِقِ العَیْنَیْنِ طُوّالِ الذَّنَبْ(٤)

(وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ) برفتند این جماعت أشراف ، چون ولید مغیره وأبوجهل وهشام وأُبيّ‌وامیّة پسران خلف‌جمحی، وعمیربن‌وهب وعتبه و شیبه پسران‌ربیعه ، وعاص بن وائل وجماعتی بسیار که بنزدیك أبوطالب شدند بشکایت رسول ﷺ چون رسول ایشان را دعوت کرد با کلمهٔ شهادت گفتن ،گفتند (أنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا) والتقدیر فقالوا أن امشوا گفتند یکدیگر را که بروید وصبر کنید براین خدایان خود (إنَّ هذا لَشَيْءٌ یُرادُ) در « هذا » خلاف کردند که اشارت بچیست . بعضی گفتند اشارت بآن است که گفت « واصبروا»

---

(۱) ما نزدیك آن چاه سخت برهم زدیم چونکه آب آنرا نیکو یافتیم .

(۲) مرکوب اورا میبرد شتابان .

(۳) شبانه سفرکردن را ترجیح دادم براینکه شب درآغوش زنی آزاد بخوابم که میان باریك ودر برهنگی بسیار زیبا باشد .

(۴) شکاری‌آوردند بسیار شگفت‌انگیز ، کبودچشم ،دراز دم .

بصبراست . یعنی بروید وصبر کنید برخدایان خود که از ماچنین می‌خواهند . یعنی خدای از ما این میخواهد . دراین قول مشرکان جبر گفتند باشند تامع کفرهم قدری باشند . بعضی‌دیگر گفتند « هذا » اشاره است بکار رسول ودین او . یعنی این‌کاری است که برای اوخواسته‌وساخته وازآن پیش میرود او را .

(ما سَمِعْنا بِهٰذا فِي المِلَّةِ الآخِرَةِ) ما نشنیدیم این حدیث در آخرینان . عبدالله عباس وکلبی وقرظی ومقاتل گفتند مراد ترسائی است برای آنکه ترسایان بیك خدای‌نگویند بسه خدای گویند . مجاهد وقتاده گفتند یعنی ملّت خود وروزگارخود ودین قریش (إنْ هذا إلّا اخْتِلاقٌ) « إن » بمعنی نافیه است . گفتند نیست این که می گوید « الا اختلاق »وهو افتعال من الخلق ، وآن دروغ فرو بافتن باشد . یقال : هذا الکلام مخلوق ومختلق ومخترق ومخترع إذا کان کذباً ، أو مضافاً إلی غیرقائله . یعنی محمّد ﷺ این دروغ می گویدبرخدای واشارت در « هذا » بقرآن است ، برای این ایهام روا نداشتیم که قرآنرا مخلوق‌خوانندجز که قرینه گویند با او که بدانند که مراد بمخلوق محدث است تا وصف نکرده باشند قرآن را بآنکه مشرکان گفتند (١) ، ومثله قوله « إن هذا الا خلق الأوّلین » .

(ءَأُنزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنا) آنکه برسبیل انکار وتعجب گفتند این ذکر که قرآن است از میان ما همه برو فرودآمد چه اختصاص بود اورا باین . آنکه خدای‌تعالی گفت (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِکْرِي) ایشان در شك انداز ذکرمن ووحی من (بَلْ لَمّا یَذُوقُوا عَذابِ) بل ایشان عذاب من نچشیده اند . چو اگر خبرداشتندی از عذاب من این نگفتند وقوله « عذاب » أراد عذابی . اکتفا کرد از یاء بکسر.

(أمْ عِنْدَهُمْ خزآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ) یا نزدیك این کافران است خزینه‌های رحمت خدای ونعمت او ، وگفتند مراد برحمت نبوّت‌است . ومثله قوله « أهم یقسمون رحمة ربّك » واین تأویل لایق است ردّاً لقولهم « ءانزل علیه الذّکر من بیننا » آنکه وصف کرد خدایرا بآنکه عزیزوبخشنده است .

(أمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالأرْضِ وَما بَیْنَهُما) گفت‌یاایشان‌راست ملك‌وپادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آن است از ممالك (فلْیَرْتَقُوا فِي الأسْبابِ) باید تا بر

---

(١) یعنی با آنکه ما قرآن را قدیم نمیگوئیم و آن را آفریده پروردگار میدانیم باز از گفتن لفظ مخلوق بر قرآن پرهیز می‌کنیم چون یك معنی مخلوق دروغ است واگر بگوئیم قرآن مخلوق است توهم این معنی میشود مگرآنکه بقرینه بیان‌کنیم مراد از مخلوق محدث است نه دروغ .

آسمان شوند بنردبانها . صورت امراست و مراد توبیخ و تعجیز ، و گفتند مراد بأسباب رسنها و گفتند درهای آسمان است و راههای او . و أصل سبب هرچیزی باشد که با او بکاری رسند ، و پایهٔ نردبان را برای این سبب خوانند که باو بچیزی رسند . یعنی بگوی تا برآسمان شوند و حکم نبوّت بگردانند . وپیغمبری بآن کسی دهند که ایشان خواهند .

(جُندٌ ما هُنالِكَ) در « ما » دو قول گفتند : یکی آنکه ابهامی است کقولهم «لِأَمرٍ مّا جَدَعَ قَصیرٌ أنفَهُ» (۱) ولامرٍ مّا فعلتهذا . قال الشاعر :«لِأَمرٍ مّا يَسوَّدُ مَن يَسودُ» و قولی دیگر آن است که « ما » زیاده است چنانکه « فبما رحمة من الله » .و« هنالك » اشارت باشد بجای دور، وهنا بجای نزدیك ، وهناك بجای میانه . ومثله ذا وذاك وذلك (مَهزُومٌ)أی مغلوب گفت هؤلاء الملأ الّذین یقولون‌هذا القول‌جند مهزوم ، اینان که این گفتند لشکری‌اند مغلوب‌مهزوم از جملهٔ لشکر های کفّار ، وتو ای محمّدمظفر و منصور خواهی بودن برایشان‌واین بشارتی بود که خدای تعالی داد رسول را بنصرت و ظفر و هزیمت أعداء ، ومثله قوله « سیهزم الجمع و یولّون الدّبر » تأویل‌آیه روز بدر پدید آمد . آنکه برای تسلّی‌رسول ﷺ گفت:

(كَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَعادٌ وَفِرعَونُ ذُو الأَوتادِ)نه‌اوّل‌قومند که‌پیغمبر خود را بدروغ داشتند قوم تو. بل‌پیش ایشان بودند قوم نوح نوح را ، وعاد هود را ، وفرعون موسی را دروغ داشتند و باور نداشتند ، و قوله « ذوالأوتاد » عبدالله عباس گفت یعنی خداوند بناء محکم ، گفت عرب گویند فلان في ملك ثابت الأوتاد ، أی ثابت الأساس والقواعد ، وقال في ظِلٍّ مُلكٍ ثابتِ الأوتاد . وأصل کلمه ازآنجا بود که خانهای عرب همه‌خیمه بود وخیمه بأوتاد و میخها بماند و برپای باشد . ضحّاك گفت ذوالقوّة والبطش . خداوند قوّة و عقوبت . کلبی و مقاتل گفتند او مردمان را عذاب بچهار میخ کردی دو میخ بردستهای ایشان دوختی ، و دو میخ بر پایها . و رها کردی تا بمردی . و گفت دستها و پایهای ایشان بمیخ در ستونها دوختی و ایشان را معلّق در هوا رها کردی تا بمردی ، و گفتند قتاده وعطا که او را ملاعبي و بازی‌گاهی بودی که در آنجا أنواع بازی کردندی بمیخهای کوفته ورسنهای بسته که‌قوم‌پیش او بازی کردندی واونظاره کردی .

(وَثَمُودُ وَقَومُ لُوطٍ وَأَصحابُ لَئيكَةِ) و قوم صالح و قوم لوط و قوم أیکه که

---

(۱) مثلی استدرزبان عرب وقصه‌ای‌دارد مشهور وقصیر مردی بودکه خودبینی خودرا برید و نزد دشمن رفت وگفت شاه ما برمن غضب‌کرد وبینی من برید و من پناه بتو آوردم تا چون بر اوضاع و احوال آنان آگاه شد لشکر برآنها کشید .

قوم شعیب بودند ، و قصّه ایشان رفته است (أُولٰئِكَ الْأَحْزابُ) اینانند جماعت لشکرها .

(إِنْ كُلٌّ) أی ما کلٌّ نیستند این جمله الاّ مکذّبان رسولان و ردّ ضمیر با لفظ کرد برای آن موحّد گفت(کذب)ولم یقل کذبوا (فَحَقَّ عِقابِ) ای وجب علیهم عقابی .عقاب من بر ایشان واجب شداز آنجا که گفته بودم لامن جهة العقل .

(وَما يَنْظُرُ هٰؤُلاءِ) گفت انتظار نمیکنند این کافران و « نظر » بمعنی انتظار است (إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً) مگر یك آواز . یعنی صیحهٔ نفخ صور . واین تفسیر از رسولﷺ روایت کردند (ما لَها مِنْ فَواقٍ) عبدالله عباس گفت مالها من رجوع . ایشان را پس ازآن رجوع نباشد بادنیا ، والبی گفت «مِن تَرْداد » ایشان را آمدوشدنباشد.مجاهد گفت «من نظرة» ایشان را مهلت نباشد ودراودولغت است فتح فاء وضمّ فاء و ضمّ لغت تمیم است و قراءت حمزه وکسائی وخلف ویحیی وأعمش ، وفتح لغت قریش است وقراءت باقی قرّاء ، کسائی گفت این دولغت است بیك معنی کما یقال : جَمام الماء و جُمامه ، و قَصاص الشعر و قُصاصه . ودیگران گفتند فَواق دیگر است و فُواق دیگر . فرّاء و أبوعبیده و مؤرّج گفتند فواق بفتح بمعنی راحت و افاقه است . کالجواب بمعنی الإجابة یعنی ایشان را راحتی‌نباشد وافاقتی چنانکه بیمار را بود ازعلّت . و فُواق بضمّ مقدار ما بین الحلبتین و آن آن باشد که شتر را بدوشندو یك ساعت رها کنند تا پاره‌ای شیر در پستانش گرد آید . آنگه بدوشند یعنی ایشانرا مهلت نباشد بمقدار فواق ناقه ، و این عبارت باشد از مدّتی اندك ، و قال النبیﷺ «من رابط فواق‌الناقة في سبیل‌الله حرّم‌الله جسده علی النار » گفت هر کس که اودر سبیل خدای مرابطه کند بمقدار فواق ناقه خدای تعالی تن‌اورا بر آتش‌دوزخ حرام کند .

(وَقالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ) گفتنداین کافران که بارخدای‌ما تعجیل کن برای ما نامهٔ عمل ما پیش از روز قیامت . سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که قال القطّ الصّحیفه گفت قط صحیفه عمل باشد . أبوالعالیه و کلبی گفتند چون خدای تعالی‌در سورة الحاقة بگفت « فأمّا من اُوتي کتابه بیمینه » «وأمّا من اُوتي کتابه بشماله » ایشان برسبیل استهزاء گفتند « عجلّ لنا قطّنا » این نامه که وعده دادی بقیامت تعجیل کن ما را در دنیا . حسن بصری وقتاده وسدّی گفتند قطّناأی عقوبتنا . عقوبت ما تعجیل کن دردنیا . عطا گفت‌این آن است که نضربن الحارث گفت « اللّهم ان‌کان هذاهوالحقّ من‌عندك فأمطر علینا حجارةً من السّماء أوائتنا بعذاب ألیم » و خدای در شأن او فرستاد « سأل سائل بعذاب واقع للکافرین » سعید جبیر گفت یعنی حظ ونصیب ما از بهشت تعجیل کن . فرّاء گفت قط در کلام عرب‌حظ

باشد .وحسبك رااز اینجا قط گویند . أبوعبیده و کسائی گفتند قطخط باشد که کسی‌را برنویسند بعطای ،وقال الأعشی :

وَلا المَلِكُ النُّعْمانُ يَوْمَ لَقِيتُهُ بِنِعْمَتِهِ يُعْطِي القُطُوطَ وَيَأْفِقُ(۱)

أی یفضل و یعلو. یقال فرس أفق وناقة أفقة إذا فضلا علی غیرهما . مجاهد گفت : قطّنا حسابنا ،حساب ماتعجیل کن، و کتاب شمار را قطّ گویند ، وأصل کلمه از کتابت است یقال: خطّ الکتاب و قطّه ، و قیاس چنان راه مینماید که قطّ قطع باشد والقطّ فعل منه بمعنی مفعول برای آنکه آن خط یا برات که بنویسند ببرند از أصل کاغذ ، و القطّ القطع بالعرض و القدّ القطع بالطول . ومنه قول ابن عباس :کانت ضربات عليّ ابکاراً ، اذا استطال قدّ وإذا اعترض قطّ . آنکه رسول را ﷺ گفت :

(إِصْبِرْ عَلَىٰ مايَقُولُونَ) صبر کن بر آنچه ایشان میگویند (وَاذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ) وبندهٔ ما داود را که خداوند قوّة ببود یاد کن ،وگفتند یعنی قوی بوددر عبادت (إِنَّهُ أَوّابٌ) که اوتوبه کننده و بازآینده بود هر وقت وهرساعت توبه‌نوبکردی . سعید جبیر گفت «اوّاب» بلغت حبش مسبّح باشد . أبوهریره روایت کرد ازرسول ﷺ گفت زرقت چشم خجسته باشدو داود علیه‌السلام ازرق چشم بود .

(إِنّا سَخَّرْنا الجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالعَشِيِّ وَالإِشْراقِ) گفت کوههارا مسخّر کردم بااو تاتسبیح میکردند ببامداد و شبانگاه . عبدالله عباس گفت خدای تعالی اعلام کرد داود را تسبیح کوهها ، وگفتند مراد به تسبیح سیراست . وآنکه خدای تعالی کوهها رامسخّر کرد داود را تا بامداد و شبانگاه با او میرفتند آنجا که اومیرفت . آنکه آنرا تسبیح خواند من حیث أنّ ذلك دلّ علی فاعل له مستحقّ للتسبیح و التنزیه و « إشراق » روشن شدن روز باشد .

(وَالطَّيْرَ) أی سخّرنا له الطیر (مَحْشُورَةً) و مرغان را نیز مسخّر کردیم برای او محشورة أی مجموعة (كُلٌّ لَهُ أَوّابٌ) همه اورا مطیع بودند . درخبر است که داود علیه‌السلام در محراب زبور خواندی مرغان هوابیامدندی و برбالای صومعه اوپردرپر گستردندی بسماع آواز « کلّ له أوّاب » أی رجّاع همه با فرمان اورجوع کنند ومطیع اوباشند .

(وَشَدَدْنا مُلْكَهُ) وما ملك اورا قوی کردیم و قوّت دادیم حسن بصری مشدّد خواند

(۱) یعنی نجات از مرگ نیافت هیچکس و نه نعمان ملك همان کس که روزی اورا ملاقات کردم و دیدم آن همه نعمت داشت و برات عطا میداد و برهمه پیشی میگرفت .

وشدّدنا . عبدالله عباس گفت ازاوقوی‌ترپادشاهی نبود درعهد اووهرشب سی وسه‌هزار مردمحراب او نگاهداشتندی فذلك قوله « وشددنا ملکه » أی بالحرس . عکرمه گفت ازعبدالله عباس که دو مرد از بنی إسرائیل پیش داود آمدند و یکی بردیگری دعوی، کرد که او گاوی ازآن من غصب میدارد و مدّعی ضعیف بود و مدّعا علیه قوی بود . داود مدّعی را گفت بیّنه داری ؟ گفت نه . مدّعی علیه‌را گفت تو که صاحب یدی بیّنه داری گفت نه ، گفت برخیزید تامن در کار شما نگرم ایشان برفتند داود آن شب در خواب دید که اورا گفتند این مرد مدّعی علیه‌را پیش خوان و بفرمای تـا اورا بکشند ، وازخواب درآمد و گفت این چه خواب است که من دیدم واعتماد نتوان کردن . توقف باید کرد . یکبار دیگر بدید توقّف کرد . دیگر باره بدید باتهدید، کس فرستاد وایشانرا حاضر کرد و گفت خدای مرا فرموده است ووحی کرد بمن‌در خواب که تو مدّعی علیه هستی ترا بکشم . گفت مرا بی‌بیّنتی بکشی ؟ گفت مرا نگفتند که بیّنت طلب کنم . مرا امری کردند بقتل تو ومن فرمان خدای را تأخیر نکنم . چون مرد بدانست که‌لابد اورا بخواهند کشتن گفت یانبیّ‌الله دانی تا قصّه من چیست ؟ من پدر این مرد رابکشته‌ام و این گاو را ازوبسته‌ام مرا نه برای گاو میفرماید کشتن خدای برای‌خون آن مرد می‌فرماید . داود عليه‌السلام بفرمود تا اورابقصاص آن مرد بکشتند باقرار اوو هیبت اودر دل بنی سرائیل سخت شد فذلك قوله « و شددنا ملکه » أي بالهيبة (وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ) ما اورا حکمت دادیم یعنی نبوّت و گفتند اصابت قول خواست . أبوالعالیه گفت مراد بحکمت کارهائی است موافق عقل (وَفَصْلَ الْخِطَابِ) عبدالله عباس گفت بیان سخن خواست .عبدالله مسعود و حسن و مقاتل گفتند یعنی علم‌أحکام وقضایا وکار گذاردن و فصل کردن تا درهیچ‌حکم فرو نماندی . و حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه فرمود فصل الخطاب این بود که اورا بگفتند که مدّعی رابیّنه باید ، ومدّعی علیه را سوگند ، وکعب الأحبار همین گفت که شهود وأیمان‌است ، وبعضی‌دیگر گفتند آن‌بود که‌اودرأوّل سخن گفتی«أمّا بعد» واول کسیکه این گفت داود بود .

(وَهَلْ أَتَيٰكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ) بدانکه آنچه قصّاص (١)

---

(١) قصاص یعنی افسانه سازان مانند معرکه گیران زمان ما مردم را بحکایات دروغ از بزرگان واولیاء وانبیاء سرگرم میساختند و در مجامع ومساجد نقالی میکردند و معاویه آنانرا تشویق میکرد وبترویج آنچه‌میخواست‌وامیداشت ولی‌پس‌از وی آنهاخود از مردم‌تکدی میکردند، باری ساخته‌های آنان آمیخته اُست با اخبار انبیاء وباید بدقت آنها را از هم جداکرد .

جهّال آورده‌اند از وجهی و اخباری در تفسیر این آیه از آنچه لایق نباشد بأتباع و خدم أنبیاء علیهم السلام فضلاً عنهم، که عقل و شرع مانع است از جواز آن برایشان، ماروا نداریم بر ایشان، چه بعضی قبیح است و بعضی منفّر، کتاب خود را از آن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است. امّا آنچه از آن مجوّز است آن است که دراخبار آمد که اوریا بن‌حیّان زنی را می‌خواست و اوبسی بجمال بود و داود نود ونه‌زن داشت ودرشرع اوروا بودی داود نیز خطبه کرد و اورا بخواست اهل و خویشان و اولیاء آن زن رغبت بداود کردند برای حرمت و مکان او از نبوّت، و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست ازو، و اگر این معنی بر خفیه و پوشیدگی رفته باشد نیز منعی نبود، از وجوهی که گفتند این قریب‌تر است، و توبه‌و استغفار اوازین بود، و سخت‌تر حال او آن است که گویند ترك مندوب بود و پیغمبران ترك مندوب بسیار کنند، و حدیث عشق داود زن اوریا را واوریا را فرستادن و درپیش تابوت‌داشتن و قصد آنکه تااورا بکشند تااوزن‌اورا بازنی کند این هم قبیح است وهم‌منفّر. ولایق حال‌أنبیاء نباشد. و حارث أعور روایت کرد از حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات‌الله‌وسلامه علیه که فرمود هیچ مردی راپیش من‌نیارند که اوبرداود حواله زن اوریا کند والاّ اورا دوحد زنم حدّی‌برای نبوّت و حدّی برای اسلام. أمّا تفسیر آیهٔ قوله «هل أتیك نبؤ الخصم» حق تعالی گفت یا محمّد بتو آمد یعنی نیامد خبر آن خصمان وخصم لفظی است که بناء مصدر دارد صالح بود واحد را و تثنیه را و جمع را یقال: رجل خصم و رجال خصم‌وامرأة خصم وامرأتان خصم ونسوة خصم‌برای این گفت «إذتسوّروا المحراب» بجمع قال لبید:

وَخَصْمٍ يَعُدُّونَ الذُّخُولَ كَأَنَّهُمْ　　قُرُومٌ غَيَارَى كُلُّ أَزْهَرَ مُصْعَبِ(۱)

و قال آخر:

وَخَصْمٍ غِضَابٍ يُبْغِضُونَ لِجَامَهُمْ　　كَبُغْضِ العَوادي العِرابِ المخاليا (۲)

«إذتسوّر واالمحراب» أی تواثبوا. چون ببالای محراب فرو جستند. من السورة و هی الوثبة بشدّة، و قالوا الوثوب من السّور و هو الحائط الطویل، اشتقاق کلمه از هر دو

(۱) عدکنایة از آماده‌کردن ونیت کاری داشتن آمده است مانند «نعدلهم‌عدا» در قرآن. و قرم شتر نر نیك نژاد است که بار برآن‌ننهند. و غیاری جمع غیری و در بعض کتب بجای آن تباری آمده است، وازهر نیز شتری که پای از هم فراخ نهد، ومصعب آنکه سواری ندهد. دشمنان را تشبیه بشترانی بدین او صاف کرده است.

(۲) عراب اسبان تازی وعوادی‌مانند عادیات تیز روانند ومخالی‌جمع مخلاة توبره‌واسب تازی از توبره علف نمیخورد دشمن خشمگین نیز از قید سربازمیزند.

ممكن است .

(إِذْ دَخَلُوا عَلىٰ داوُدَ)چون درنزديك داودشدند (فَفَزِعَ مِنْهُمْ) بترسيدازيشان در وجه ترس اواز ايشان چند قول گفتند : يكى آنكه براى آن كه بى دستورى در آمدند. قولى ديگر آنكه بى‌وقت آمدند واورا وقت عبادت بود و دراين‌وقت عادت نبودى كه كسى‌پيش او رفتى . قول ديگر آنكه از راه بام بديوار فرو جستند . قول ديگر آنكه نه صورت مردمان روزگار داشتند ايشان چون ديدند كه داود بترسيد گفتند (لا تَخَفْ) مترس (خَصْمانِ)اى نحن خصمان و عرب بسيار مبتداء بيفكند و نيز خبر . چون در كلام دليلى باشد بر حذفشان چنانكه يكى ازما گويد سامع مطيع أى انا كذلك و در دعوات حجّ آمد «آئبون تائبون لربنا حامدون إلى ربّنـا راغبون »أى نحن كذلك ، و قـال الشـاعر : « أراحِلونَ فَنَبْكي أَمْ مُقيمُونا (۱) » أى أنتم ، و مانند اين بسيار است در نظم ونثر. قيل: خصمان أى قبيلان وجمعان خصمان ، ما دو گروهيم مخاصم ، و گفتند ما دومرديم مخاصم (بغىٰ بَعْضُنا عَلىٰ بَعْضٍ) كه‌بهرى‌ازما بربهرى‌بغى كرد(فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقّ)ميان‌ماحكم كن‌بحق(وَلا تُشْطِطْ) و شطط مكن . أبورجاء العطاردى در شاذّ خواند وَلاَ تَشْطُطْ بفتح تاء وضمّ طاءيقال شطّ في الحكم وأشطّ شططاً و إشطاطاً . قال‌الشاعر في شطّ :

تَشُطُّ غداً دارُ جيرانِنا وَلَلدّارُ بَعْدَ غدٍ أَبْعَدُ (۲)

و قال آخر في أشطّ :

ألا يا لَقَوْمي قَدْ أَشْطَّتْ عَواذِلي و يَزْعُمْنَ أن أوْدَى بِحَقّيَ باطِلي (۳)

و معنى شطط اسراف و غلوّ ومجاز الحدّ باشد و از اندازه گذشتن . و أصل كلمه من‌شط الدّار إذا بعدت (وَاهْدِنا إلىٰ سَواءِ الصِّراطِ) وما راراه نماى براه راست . در كلام محذوفي هست و تقدير آنكه فقال لهما ما شأنكما و كيف بغى أحدكما على صاحبه فقال المدّعى منهما « انّ هذااخى » داود گفت آن بغى چيست و آن‌باغى كيست بگوى تابشنوم ؟ آنكه‌مدّعي آغاز كرد و گفت :

(إنّ هذا أخي) اين برادرمن است . مفسّران گفتند چون داود زن را بخواست رنجى با دل اوريا آمد خداى تعالى دو فرشته را فرستاد برصورت دومرد با پيش داود آمدند بشكل

(۱) آيـا شما رونده‌ايدتا ما گريه‌كنيم يا ميمانيد .

(۲) فردا سراى همسايگان ما دور ميشود و پس فردا دورتر .

(۳) اى قوم من ملامت‌كنندگان غلوكردند و گمان بردندكه باطل من حق مرا از ميان برد.

دو مخاصم تا اورا تنبیه کنند بر آنچه کرده بود . بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت که این نه وقت آن است که کسی پیش داود رود این‌وقت عبادت است اورا . شما رابباید‌رفتن تا چون داود بیرون آید وبحکم‌گاه بنشیند باز آمدند وحدیث خود عرضه کردند ایشان فرشته بودند از در باز گشتند و راه بام گرفتند واز بام فروجستند و گفتند از کوّهٔمحراب فرود آمدند برای آن داود ازیشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنانند که بقصد او آمده‌اند . ایشان گفتند «لاتخف» آنکه بجای متخاصمان بنشستند ویکی بمنزلهٔ مدّعی شدویکی بمنزلهٔمدّعی‌علیه ومدعی گفت «انّ هذا اخی» این‌برادر من‌است (لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ) او نود ونه میش دارد ، ومن یکی دارم .مرا گفت (أكْفِلْنِيها) بامن گذار آنرا ومرا کافل آن کن تا تکفّل آن من کنم(وَعَزَّنِي فِي الخِطاب) أی غلبنی و بامن‌در سخن گفتن مغالبه کرد و برمن غالب شد من قولهم : و من عزّ بزّ : أي من غلب سلب ، و قيل : صارأعزّ منّي. عزیزترشده است از من. اگر گویند این روا باشد بر فرشتگان که ایشان گویند؟ واین دروغ محض است نه ایشان برادران بودند ، ونه‌آنجانعجه‌ای بود ، نه یکی ونه‌نودونه ، واین را هیچ أصلی نیست . جواب گوئیم أمّا قوله «إنّ هذا أخی » این برادر من‌است . إخوه نسب نخواست إخوه دین خواست یعنی برادر من است در دین (۱) لقوله « إنما المؤمنون إخوة » و روابود که‌آن خواست که هب اننا اخوان وهب انّ أمرنا علی ما شرحنافما الحکم فینا ،أرأیت لو کنّا کذلك فمـا قولك فینا . واین برطریق مثل‌باشد . گفتند چگوئی اگر چنانچه مارا این حادثه باشد ؟ چه حکم کنی ؟

او گفت (لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ) ظلم کرد برتوبآنکه میش توراخواست

(۱) دلیل روشنی است بررد اهل ظاهر که‌گویند همیشه لفظ را بر معنی ظـاهر حمل باید کرد و اعتقادات دین را از ظاهر الفاظ روایات باید فراگرفت و مردم را بظاهر لفظ محکوم باید ساخت و احتمال معنی مخالف ظاهر در هیچ‌کلام نباید داد و تاویل هیچ‌کلام برخلاف ظاهر نبایدکرد وحق‌آن است‌که چون درکلامی‌احتمال‌خلاف ظاهرداده شود توقف بایدکرد واگر کلام از حکیم باشد جائز است بمصلحتی خلاف ظاهر اراده کند مانند این فرشتگان و اگرکلام از سایر مردم باشد شاید متوجه قرائن نشوند و برای هدایت شنوندگان قرینه خلاف نیاورند وهمه میدانندکسی را بخواندن این‌شعر «شهدت بان الله‌لیس بخالق*وان‌رسول‌الله‌لیس‌من‌البشر» تکفیرنبایدکرد وتاممکن است‌کلام مردمرا حمل برصحت بـایدکرد هر چند صحت خلاف ظاهر بـاشد و فقط حجیت ظـاهر درکلام خدا و معصوم است نسبت باحکام عملی یا درمعاملات مردم دراحکام دنیوی.

تا مضاف بامیشان اوباشد ، و اضافه مصدر با مفعول کرد و تقدیر آن است که بسؤال نعجتك اگر گویند شاید که داود بی آنکه از خصم دیگر پرسد تا اوچه می گوید ، مقرّ است یا منکر است ، تا اگر منکر باشد از مدّعی گواه خواهد ، واگر گواه ندارد اوراسو گند دهد ، بی این هیچ حکم کند بظلم یکی و گوید « لقد ظلمك ؟ » گوئیم از این دو جواب است : یکی آنکه در کلام شرط محذوف است وآن آن‌است که إن کان الأمر علی ما زعمت و صدقت فیما قلت لقد ظلمك اگر چنان است که تو گفتی وراست میگوئی برتو ظلم کرده است ، وجواب دیگر آن است که ازخصم پرسید که چگوئی درین دعوی ؟ گفت راست میگوید همچنین کرده‌ام اوگفت « لقد ظلمك » حکم کرد باقرار او ، و أمّا قول آن کسی که گفت خطیئه داود ازاینجا بود که این ناپرسیده حکم کرد و استغفار ازین واقع بود خطاست . برای آنکه این جهل باشد از حاکم و آنکه این قدر نداند در حکومت ، حاکمی وقضارا نشاید ازجملۀ أبناء الناس فکیف که پیغمبری باشد مرسل . آنگه اندیشه کرد و دریافت بدانست که آن امتحان است که اورا کردند. ونعاج کنایه است ازنان وآن قصّۀ اواست بااوریا ، وعرب کنایه کنند اززنان بنعاج و بقر وظباء ومانند این ، و این سخت معروف‌است درکلام و اشعار ایشان .آنکه برسبیل‌اعتراف گفت ، و گفتند برطریق تمثل (وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الخُلَطَاءِ) بسیاری انبازان وآمیختگان با یکدیگر بغی می کنند بردیگر(إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا) الاّ آنانکه ایمان دارند وعمل صالح کنند (وَقَلِيلٌ مَا هُمْ) «ما»زیادت است وایشان‌اند کند (وَظَنَّ دَاوُدُ) داود گمان برد که مااورا امتحان کرده‌ایم یعنی بدانست و«ظن» اینجا بمعنی علم است ، ومثله‌قوله «إنّي ظننت أنّي‌ملاق حسابيه » أي‌علمت، قال الشاعر :

فَقُلْتُ لَهُمْ ظُنُّوا بِأَلْفَيْ مُدَجَّجٍ سَرَاتُهُمُ فِي الفَارِسِيِّ المُسَرَّدِ (۱)

و فتنه بمعنی امتحان است چنانکه بیان کردیم (فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ) ازخدای آمرزش خواست (وَخَرَّ رَاكِعاً وَ أَنَابَ) و برکوع در آمد بتن رکوع کرد و بدل رجوع کرد. مفسّران گفتند چهل روز سراز سجده برنداشت و چندان بگریست که پیرامن او بآب چشم‌او گیاه برست .

(فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ) حق تعالی گفت بیامرزیدم او را ، و معنی آن است که با او از سرعتاب برفتیم و باآن منزلت از ثواب که او را فوت شد بترك آن مندوب ،بفضل بـاو دادیم (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ) و اوراست نزدیك ما قربت و نزدیکی برحمت و

(۱) بآنان گفتم یقین دانیدبوجوددوهزار تن مسلح که بزرگانشان در زره فارسی بافته‌پوشیده‌اند .

نیکوئی باز گشتن باثواب . عبدالله عباس گفت مردی بنزدیك رسول الله ﷺ آمد و گفت یا رسول‌الله دوش درخواب دیدم که در زیر درختی نمـازمیکردم پنداشتم تاسورهٔسجده می‌خواندمی چون بجای سجده رسیدم سجده کردم درخت با من سجده کرد شنیدم که در سجده می گفت « اللّهمّ اکتب لي عندك بها أجراً و اجعلهالي عندك ذخراً وضع عنّي بها وزراً و اقبلها منّي کما قبلت من عبدك داود » عبدالله عباس گفت رسول علیه الصلاة و السلام همان ساعت سوره سجده بخواند و بجای سجده رسید سجده کرد و این دعا که‌آن مرد بخواند همچنین بخواند .

قوله (یا داوُدُ إنّا جَعَلْناكَ خَلیفَةً فِي‌الأرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ‌النّاسِ بِالْحَقِّ) گفت : یا داود ماترا خلیفه کردیم در زمین میان مردمان حکم کن بحق(وَلاَ تَتّبِعِ الهَوَى) و پی هوا مرو که ترا گمراه کندازراه خدای (إنّ‌الّذِینَ یَضِلّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ) آنان که ازراه خدای گمراه شوند و عدول کنند وبر فرمانهای او کار نکنند (لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ) ایشان را عذاب سخت باشد بـه آنچه‌فراموش کرده باشند روز شمار. آنگه خلق را تذکّر کرد و گفت :

(وَما خَلَقْنا السّماءَ وَالأرْضَ وَما بَیْنَهُما باطِلاً) ما آسمان و زمین و آنچه درمیان آن است بباطل نیافریدیم . بل بحق آفریدیم تا خلایق را دراومنافع‌دینی ودنیائی‌باشد(ذٰلِكَ ظَنُّ‌الّذِینَ کَفَرُوا) این گمان کافران است که من‌عبث کنم وکارباطل وای بر کافران‌ازعذاب دوزخ . آنگه برسبیل تنبیه و تذکیر فرمود :

(أمْ نَجْعَلُ‌الّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالمُفْسِدِینَ فِي الأرْضِ) گمان‌میبرند این کافران که من مؤمنان را که عمل صالح کنند چون‌مفسدان خواهم کردن در زمین یادرمیان ایشان تسویه خواهم کردن . یا جزای ایشان بریك حدخواهم دادن.یا متّقیان پرهیزکاران‌را چون فاجران وکافران خواهم کردن باین معنی .

(کِتابٌ أنْزَلْناهُ إلَیْكَ مُبارَكٌ) گفت این قرآن کتابی است که ما بتو فرستادیم مبارك (لِیَدّبّرُوا آیاتِهِ) تاامّت توآیات‌آن را تأمّل وتدبّر کنند . جماعت قرّاء«لیدّبّروا» خواندند علی تقدیر لیتدبّروا مگر أبوجعفر و عاصم في روایت الأعشی و البرجمی که ایشان لیتدبّروا خواندندبرأصل‌من‌التّدبّر(وَلِیَتَذَکّرَ أولُوا الألبابِ)وتااندیشه کنندخداوندان عقلها. قوله تعالی:

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ (٣٠) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ

وبخشيديم مر داود را سليمان‌را نيكو بندهٔ‌بودكه او رجوع كننده بود چون عرض كرده‌شد براو

بِالْعَشِيِّ الصّافِناتُ الْجِيادُ (٣١) فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ

آخر روز اسبان ايستاده نيكو پس گفت بدرستيكه من دوست‌دارم دوست‌داشتنى مال را ازياد كردن

رَبِّي حَتّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ (٣٢) رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ

پروردگارم تاپوشيده‌شدآفتاب بپردهٔ شب بازگردانيدآنرا برمن پس‌شروع‌كرد بشمشير سودنى بساقها و

الْأَعْناقِ (٣٣) وَلَقَدْ فَتَنّا سُلَيْمٰنَ وَ أَلْقَيْنا عَلىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ (٣٤)

گردن ها وهرآينه آزموديم سليمان‌را وانداختيم‌ما برتخت او جسد مرده‌را پس بازگشت بخدا

قالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ (٣٥)

گفت‌پروردگارا بيامرزمرا وببخش براى‌من پادشاهى‌راكه‌نسزدكسى‌را بعدازمن بدرستيكه‌تو توئى‌بخشنده

فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ (٣٦) وَ الشَّياطِينَ

پس‌رام‌كرديم براى‌او باد‌راكه ميرفت بفرمان‌او از روى نرمى هرجا كه قصدكرده و رام‌كرديم ديوان‌را

كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ (٣٧) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ (٣٨) هٰذا عَطاؤُنا

كه‌بناكننده وشناكننده بودند وديوان ديگرى‌راكه‌مسخركرديم وباهم بسته‌بودند اين بخشش ماست

فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (٣٩) وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ (٤٠)

پس‌منت منه يا منع‌كن بى حساب وبدرستيكه او راست نزد ما قرب و نيكوئى بازگشت

وَاذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إِذْ نادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ (٤١)

و يادكن بندهٔ ما ايوب را هنگامى كه خواند خدايش را كه مرا رساند ديو برنج بدن و شكنجه

أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ (٤٢) وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ

گفتم بزن‌پاهايت‌را بزمين‌اين‌چشمه جاى‌غسل‌است‌سرد وآشاميدن وبخشيديم اوراكسان‌اورا ومانندايشان

مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبابِ (٤٣) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ

با آنها رحمتى از ما و پندى مر صاحبان خرد هارا و بگير بدست خود دستهٔ را پس بزن بآن

وَلاَ تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً (٤٤) نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (٤٥) وَاذْكُرْ

وگناهکارمشو بدرستیکه‌ما یافتیم‌اورا صبرکننده نیکو بندهٔبود ایوب او رجوع‌کننده‌بود و یاد کن

عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (٤٦) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ

بندگان مارا ابراهیم را واسحق‌را ویعقوب را که صاحب دستها وچشمها بودند بدرستیکه‌ماخالص کردیم

بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (٤٧) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (٤٨) وَاذْكُرْ

بخصلتی‌که فکرآن سرا است وبدرستیکه‌ایشان‌نزدما هرآینه ازبرگزیدگان نیکوبودند و یاد کن

إِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (٤٩) هٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ

اسماعیل‌را والیسع وذاالکفل‌راوهمه ازبرگزیدگان بودند اینهاذکری‌است‌وبدرستیکه‌مرپرهیزکارانراست

لَحُسْنَ مَآبٍ (٥٠) جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ (٥١) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا

نیکوئی بازگشت بهشتهای با اقامت که‌گشاده‌است‌آنهارا درها تکیه زدگان درآن میخوانند درآن

بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (٥٢) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (٥٣) هٰذَا مَا

بمیوه‌های بسیار و شراب خوب ونزدایشانست زنان‌کوتاه‌کنندهٔچشم برشوهران همسن این‌آنستکه

تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (٥٤) إِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (٥٥) هٰذَا

وعده داده میشدید مرروزحساب‌را که‌اینست روزی‌ما نیست‌اورا هیچ‌انقطاعی اینست‌حال‌اهل‌بهشت

وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (٥٦) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (٥٧) هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ

وبدرستیکه نافرمان‌را بدی بازگشت‌است جهنم درآیندآنرا پس بد بستری‌است این‌شکنجه بایدبچشید

حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (٥٨) وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (٥٩) هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ

آب‌گرم وچرك‌گندیده ودیگر ازمانند عذاب‌او بانواع‌رنگ‌رنگ این‌گروهند که‌باسختی درآیند باشما

لاَ مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (٦٠) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لاَ مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ

نیست مرحبا باآنهاکه‌آنها درآیند درآتش گفتند بلکه شمارا نیست مرحبا بشما شما پیش داشتید اورا

لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (٦١) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ

برای‌ما پس بد قرارگاهی‌است گفتند پروردگارا هرکه پیش‌داشت برای‌ما این‌عذاب‌را پس‌زیادکن باو

عَذاباً ضِعْفاً فِي النّارِ (٦٢) وَ قالُوا ما لَنا لا نَرىٰ رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ

عذابرا دو برابر درآتش وگفتند چيست ماراكه نمى بينيم مردانى‌راكه بوديم ميشمرديم آنهارا از

الْأَشْرارِ (٦٣) أَ تَّخَذْناهُمْ سِخْرِيّاً أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ (٦٤) إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ

بد كاران آيا گرفتيم ما آنهارا باستهزاء ياگرديد از ايشان چشم هارا بدرستيكه‌اين‌هرآينه‌حقست

تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ (٦٥) .

جدال كسان جهنم .

قوله تعالى (وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمٰنَ) حق تعالى باز گفت درين‌آيه آن نعمت كه برداود عليه‌السلام كرد بدادن او راچون سليمان فرزندى گفت : مادادیم داودرا سلیمان، آنكه سليمان را بستود گفت (نِعْمَ الْعَبْدُ) نيك بنده‌ايست او(إِنَّهُ أَوّابٌ) اورجّاع است وبسيار رجوع بدرگاه من .

(إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ) گفت ياد كن اى محمد چون برو عرض كردند بشبانگاه بوقت نماز ديگر (الصّافِناتُ) اسبانى راكه عادت ايشان آن بود كه برسه قوائم بايستادندى و يكدست را گوشهٔ سم برزمين نهادندى و اين علامت عتق وكرام اسبان باشد (الْجِيادُ) اسبان نيك رو واحدها جواد ، كلبي گفت سليمان بغزاء دمشق و نصيبين رفت از آنجا هزاراسب آورد . مقاتل گفت از پدرش بميراث رسيد هزار اسب و پدرش از عمالقه يافت . حسن بصرى گفت اسبانى بودند كه از دريا آورده بودند براى او ، سليمان عليه‌السلام نماز پيشين كرده بود وبر كرسى نشسته وآن اسبان‌براو عرض ميكردند واو بآن مشغول بود از نماز ديگر غافل شد تانهصداسب عرض كردند و صد بماند او بنگريد آفتاب فرو شده بود دل تنگ شد گفت « رُدّوها عَلَيَّ » باز آريدبَر من، بازآوردند، فرمود تاهمه را پى بكردند وبكشتند وبصدقه دادند بكفّارهٔ آنكه اورا نماز ديگر فوت شده‌بود و صد اسب از آن جمله‌بماند هراسبى نيكو كه امروز بينى ازنسل ايشان است .

حسن بصرى گفت چون او اسبان را پى‌بكرد و درراه خداى قربان بكرد خداى تعالى اورا ببدل آن به‌ازآن مركبى بداد وآن‌بادبودكه بامدادیك ماهه‌راه ببردى اورا ، وشبانگاه باز آوردى . عبدالله عباس گفت از حضرت أميرالمؤمنين على صلوات‌الله وسلامه عليه پرسيدم از

این آیت مرا گفت یابن عباس چه شنیده‌ای درین آیت ؟ گفتم کعب الأحبار مرا گفت که سلیمان روزی بعرض خیل مشغول شد تا نماز دیگرش فوت شد گفت باز آرید این اسبان را وعدد ایشان چهارده بود بفرمود تا همه را پی کردند وبکشتند . خدای تعالی بعقوبت آنکه‌او براسبان ظلم کرد چهارده روزملك ازو بستد . حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله‌وسلامه علیه فرمود کذب کعب ، سلیمان روزی بجهاد خواست رفتن بفرمود تا اسبان را برو عرض کردند بآن مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز دیگرش فایت شد گفت آن فرشتگان را که بر آفتاب موکلند « ردّوها عليّ » بازآرید برمن یعنی آفتاب را بفرمان خدای . ایشان بفرمان خدای آفتاب را باز آوردند تا اونماز دیگر بکرد بوقت خود ، و بدان ای پسر عباس که پیغمبران خدای معصوم و مطهّر باشندظلم نکنند ، و ظلم‌نفرمایند ، و رضا ندهند بظلم . این قول‌حضرت أمیرالمؤمنین علي صلوات‌الله‌وسلامه علیه است فذلك قوله «إذعرض علیه‌بالعشيّ‌الصّافنات الجیاد» عرض اظهار چیزی باشد بجای که بینند ، واز وقت نماز دیگرتا شب عشيّ وعشاء خوانندآنرا و« الصّافنات » جمع صافنه‌باشد بر آن تفسیر که گفتیم . قتیبی گفت هراستاده ای را صافن گویند ودر خبر است که رسول صلی الله علیه وآله گفت «من سرّه أن یقوم له النّاس صفونا فلیتبوّء مقعده من النار » گفت هر که خواهد که مردم پیش او بایستند گو جای خود را نار کن ، و قال عمرو ابن کلثوم:

تَرَكْنَا الخَيْلَ عاكِفَةً عَلَيْهِ مُقَلَّدَةً أعِنَّتَها صُفُونا (۱)

(فَقالَ إنّي أحبَبْتُ حُبَّ الخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبّي) أی آثرت حبّ الخیل علی‌ذکر ربّي گفت من دوستی اسبان برذکر خدای بگزیدم یعنی نماز . بر این قول « أحببت» بمعنی آثرتُ باشد و «عن» بمعنی علی ، و قولی دیگر آن است که أحببت الخیر حبّاً عوضاً عن ذکر ربّي ، و این قول بمعنی ظاهر بهتر است و اگر چه بمعنی یکی است تقدیر مختلف است ، و مراد بخیر خیل است ، و عرب معاقبة کند میان راء ولام لقرب مخرجیهما یقول انهمرت عینه و انهملت و اخترت الرّجل و اختلته اذاعتدت به ، و این از إبدال باشد کالمدح و المده ، واز اینجا گفت رسول صلی الله علیه وآله « الخیر معقود بنواصي الخیل إلی یوم القیامة » خیر در پیشانی اسبان بسته است تا روز قیامت . و مراد به «ذکر» نمازاست . بیانه قوله «رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع

---

(۱) وصف شجاعت وعزت قوم‌خود میکندکه بساملوك راکشتندوزیر فرمان نرفتند گویداسبان را برکشته خود رها کردیم ایستاده ولگام روی گردن آنهاافتاده ، روی‌سه پای تکیه‌کرده و سرسم پای چهارم برزمین نهاده بودند .

عن ذکرالله » (حَتّیٰ تَوارَتْ بِالْحِجابِ) تا آفتاب پنهان شد بحجاب . تا آفتاب پنهان شد بحجاب کنایتی است از نامذکوری چنانکه لبید گفت :

حَتّیٰ إذا ألقَتْ یَداً في کافِرٍ و أَجنْ عَوْراتِ الثُّغُورِ ظَلاٰمُها (۱)

و این حجاب گفتند کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب در آنجا فروشود .

(رُدُّوها عَلَيَّ) أي فقال ردّوها عليّ ، گفت بازآرید برمن . در ضمیر خلاف کردند بیشتر مفسّران گفتند راجع است با خیل ، و قولی آن است که راجع است با آفتاب ، واین روایت از أمیرالمؤمنین علي است صلوات الله و سلامه علیه که عبدالله عباس گفت ازو (فَطَفِقَ) یمسح (مَسْحاً) یقال : طفق یفعل کذا و جعل یفعل کذا . یعنی اشتغل به ، وازأخوات کادباشد در استعمال نه درمعنی (بِالسُّوقِ) ابن کثیر تنها بهمزه خواند ، و باقی قرّاء بی همزه ، ودر معنی او خلاف کردند . بعضی گفتند مراد آن است که اسبان را پی بکرد و بکشت من قولهم مسح علاوته إذاضربها بالسّیف، این عبارت باشد ازپی کردن و کشتن نه بروجه عقوبت بل بر وجه کفّاره و قربت ، وگوشت او بصدقهٔ دادن . عبدالله عباس گفت معنی آن است که دست بساق وگردن اسبان فرو میمالید برسبیل اکرام ومحبت، أبومسلم گفت بشست ساق و گردن ایشان ازگرد بروجه کرامت، و «مسح» غسلی باشد خفیف من قولهم تمسّحت للصّلاة بعضی دیگر گفتند وقف کرد درسبیل خدای وراه جهاد وگردن وساق اسبان بداغ کرد علامت را واین مسح عبارت است از آن .

(وَلَقَدْ فَتَنّا سُلَیْمانَ) حق تعالی گفت ما امتحان کردیم سلیمان را (وَأَلْقَیْنا عَلیٰ کُرْسِیِّهِ جَسَداً) وتنی بر کرسی او افکندیم (ثُمَّ أَنابَ) پس او رجوع کرد باماوبادرگاه ما گریخت . دراین امتحان وجسد خلاف کردند، وقصّاص جهّال گفتنداز وهب وجزاو که سبب امتحان سلیمان آن بود که او دربعضی غزوات زنی را از دخترملوك ببردگی بیاورد و این زن سخت بجمال بود وسلیمان اورا سخت دوست میداشت ، واو باسلیمان نمیساخت و پیوسته می‌ـ گریست . سلیمان اورا گفت یا هذه به ازین ملکی میخواهي وبه از من مردی؟ گفت این نیك است ولیکن مرا خیال پدر درچشم است وازچشم من نمیشود اگر خواهی تا من متسلّی شوم بفرمای تا بمثال پدرم صورتی کنند تامن درو مینگرم ودل خوش میباشم . او گفت روا باشد بفرمود تا بکردند وآن زن باجماعتی از کنیزکان خود آن تمثال را میپرستیدند وسجده‌میکردند

(۱) تا آن هنگام که آفتاب دست در حجاب انداخت و رخنه‌های گذرگاهها را تاریکی بپوشید.

اورا چهل روز وسلیمان عليه السلام از آن بی‌خبر بود . آصف برخیا از آن حال خبر یافت دستوری خواست از سلیمان تا خطبه کند وبر پیغمبران ثنا گوید گفت روا باشد اوخطبه کرد و بر پیغمبران ثنا کرد وبرسلیمان ثنائی که گفت بروزگار صغر و روزگار گذشته بازبست سلیمان از آن دل تنگ شد . چون آصف از منبر بزیر آمد گفت چگونه که پیغمبران را بر عموم روزگار ثنا گفتی و حدیث من بروزگار گذشته بازبستی ؟ گفت برای آن چنین کردم که چهل روزاست که درسرای تو بت می‌پرستند وتو بی‌خبری . چون خبریافت برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد . چون ازمجلس حکم بازآمد خواست بطهارت جای در شود برعادت انگشترین برون کرد وبزنی دادازنان خود ، وآن انگشتری بود که ملك سلیمان ونبوّت باوبسته بود که جنّ وانس وشیاطین و سباع وطیور مسخّر آن بودند خدای تعالی شبه سلیمان بردیوی افکند نام اوصخر تا بیامد وانگشتری بستد وبرجای سلیمان بنشست و همهٔ رعیّت ازجنّ و انس اورا مسخّر شدند ، و خدای تعالی شبه آن دیو برسلیمان افکند چون آمد وزن را گفت انگشتری مرا ده بانگ براو زد واورا براند وگفت انگشتری سلیمان بستد وتودیوی آمده‌ای تا بمکر و حیله انگشتری بگیری ازمن . سلیمان هر کجا رفت . گفتند تودیوی واو را باور نداشتند او بدانست که آن فتنه است از خدای تعالی روی در بیابان نهاد چهل روز در بیابانها میگردید و تضرّع میکرد تا خدای تعالی توبه‌اش قبول کرد و آن دیودراین چهل روز همهٔ دین سلیمان علی نبیّنا وآله وعلیه السلام زیرزبر کرد، وأحکام شرع اوبگردانید ، وبازنان سلیمان خلوت میکرد. وغسل جنابت نمیکرد . آصف چون آن بدید گفت مگرسلیمان دیوانه شده است یامرتد درقصّهٔ دراز که گفتند چون مدّت محنت که چهل روزبود بسرآمد فرشته‌ای بیامد ودیورا از آنجا بر کرد وبگریخت ودرهوا میپرید انگشتری دردریا افکند ماهی فرو بردآن ماهی با سلیمان افتاد و أنگشتری از شکم ماهی بادست سلیمان آمد واورا پادشاهی ونبوّت باز آمد . سدّی گفت سبب فتنه آن بود که سلیمان زنی داشت جراده نام ، برادر اورا با کسی خصومتی بود این زن سلیمان را گفت باید که حکم چنان کنی که مراد برادرم باشد . او گفت آری وبکرد خدای تعالی خاتم ملك ازو بستد و بدیو داد . اکنون کسی که اندیشه کند جای تعجّب است ازعقل ودین آنان که این اعتقاد دارند ، و برخدای و رسول این روا دارند که خدای شبه سلیمان بردیوافکند وشبه دیو برسلیمان ، واورا تمکین کند ازملك و نبوّت ، که بفرمان خدای باشد وعدل و حکمت او چگونه انگشتری باشد که اگر بدست دیوی کافرافتد تا اودین وشریعت زیر وزبر کند ! و این

كفر محض باشد و خروج ازدين مسلمانى ، و اين ترّهات و اباطيل براى آن آورده شد اينجا تامردم واقف شوند برقلّت عقل وديانت آنان كه اين مذهب واعتقاد روا دارند . و تأويل درست در آيت آن است كه روايت كرد أبوهريره (١) از رسول ﷺ كه سليمان صد زن و كنيزك داشت يك روز گفت لأطوفنّ اللّيلة عليهنّ من امشب گرد ايشان جمله بر آيم تاخداى تعالى مرا صد پسر دهد تاهمه درسبيل خداى جهاد كنند و شمشير زنند حرصاً على الجهاد في سبيل الله . خداى تعالى چنان قضاء كرد كه ازآن زنان هيچ‌زن بار نگرفت الاّ يك زن كه كودكى مرده بزاد . اورا بياوردند ومرده برسرير سليمان بنهادند فذلك قوله «ولقد فتنّا سليمان وألقيناعلى كرسيّه جسداً ثمّ أناب» أى تاب ورجع عن مثل‌تلك المقالة . تأويل ديگر آيت راآن است كه شعبى گفت و بعضى مفسّران كه سليمان را عليه السلام پسرى بود شير خواره وسخت دوست داشت او را . شياطين قصد او كردند و گفتند كه اگر بماند وبرجاى پدر بنشيند ما ازوهم اين محنت بريم كه از سليمان مى‌بريم اوراهلاك بايد كردن . سليمان عليه السلام خبر يافت واورا بهأبرسپرد يعنى بفرشتگان أبرها،اورا ميداشتند و تربيت ميكردند تابزرگ شد . خداى تعالى حكم چنان كرد كه اوراوفات آمد فرشتگان اورا بياوردند وبرسريرسليمان نهادند جسد بلاروح تاسليمان بداند كه لايغنى حذر من قدر ، فذلك قوله « ولقد فتنّا سليمانو ألقينا على كرسيّه جسداً ثمّ أناب ». وتأويل ديگر آن است كه سليمان عليه السلام بيمار شد سالى از سالها و بيمارى بروسخت شد تالاغر شد ،وچون جسدى بيروح گشت برسريرخود تاخداىآن خواست چون گفت« ولقدفتنّاسليمان» أي امتحنّا بالمرض « وألقينا على كرسيّه » والتقدير وألقينا منه على كرسيّه جسداً ، و اين‌نيز

---

(١) ابوهريره نيز معتبر نيست و بروايات وى استناد نتوان‌كرد و حق‌آن است‌كه درتفسير آيات قصه سليمان هيچ روايت صحيح‌كه بتوان برآن اعتمادكرد موجود نيست بعضى يقيناً باطل است چنانكه مؤلف فرمود و بعضى نيز دليل بر صحت آن‌نيست و برغير آنچه آيات قرآنى برآن دلالت دارد اعتماد نداريم و در كتب مقدسه يهود نيز بسليمان نسبت‌هاى‌ناروا داده‌اند از جمله آنكه زنان بت پرست گرفت و يكى دختر فرعون بود وزنان او را به‌بت‌پرستى واداشتندوشايدتخت‌اورابجسد بتى نگاركردند يابتمثال ها زينت دادند .اما بسيارى اسب و محبت سليمان بدانها در كتب آنها نيزآمده و بمقتضاى آيه قرآن شبانه در تاريكى بآزمايش اسب پرداخت و از غايت عجله فرصت نداد تا صبح شود چون اسبان راكه تازه آورده بودند از نظر او گذراندند باآنكه تاريك بود فرمود آنها راباز گردانيدند و براى‌امتحان آنها در تاريكى كه درست اعضاى اسبان ديده نميشد دست بر گردن و ساق آنها كشيد تافربهى گردن و سطبرى يا باريكى ساق اسبان را دريابد .

تأویلی قریب است . وآن کس که نیکو حال تراست و محترزتر درروایت آن است که روایت کرد که سلیمان را چون اسبان عرض میکردند چهارده اسب را عرض کردند و اورا نمازفایت شدبفرمود تا ایشان‌راپی بکردندوبکشتند . آنگه‌خدای تعالی اورا امتحان کرد بعدآن چهارده اسب چهارده‌روز . وآن چنان بود که یك روزنشسته‌بود وباآصف برخیا حدیث‌میکرد انگشتری ازانگشتش بیفتاد برگرفت وباانگشت کرد ، باز بیفتاد دیگرباره برگرفت هم بیفتاد چندانکه جهد کرد دردستش نه‌ایستاد او بدانست که آن سبب فتنه وامتحانی است ، انگشتری بگرفت و بآصف داد واورا برسریرخود بنشاند تا اوبرجای سلیمان بنشست و حکم میکرد چهارده روزتا مدّت محنت بگذشت . آنگه بازآمد وانگشتری بستده باسریر ملك‌آمد .واین هم فاسد است‌از ازآنجا که آصف وصیّ‌سلیمان بود و بمنزله فروتر بود ازو. چگونه شاید که او معزول باشد و وصیّ برولایت بود . دیگرآنکه نبوّت در انگشتری نباشد . وتأویل درست در آیت آن است که گفته شد از آن سه وجه . أمّا صفت کرسی او در سورهٔ سبأ طرفی برفته است معنی ندارد اعاده کردن .

(قالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي)سلیمان عليه السلام گفت و این حکایت قول‌اوست بار خدایا مرا بیامرز وملکی ده مرا که ازپس من کس رانباشد که تو خداوندبخشنده‌ای. اگر گویند نه‌این دلیل میکند بربخل‌سلیمان که اوبآن رها نکرد که گفت مرا ملك ده و این حرص باشد بردنیاتا گفت «لاینبغی لأحد من بعدی » کس رانباید تاباشداز پس من؟ جواب گوئیم سلیمان عليه السلام این سؤال نکرد از خدای تعالی الاّ بدستوری واذن او ، و خدای او را امر فرمود تـااین دعا کند ازآنکه در سابق علم اوچنان بود که هر کسی که‌جز سلیمان بود ملك چنان اورا مفسده باشد. اورا فرمود تا این‌دعا کرد که تمکین چنانکه‌سلیمان را بود إلاّ بعصمت راست نیامدی که مأمون الجانب بودی من الخطأ و الزّلل . جواب دیگر آن است که اوازخدای تعالی درخواست‌تاملك او آیت نبوّتش کند ومعجزهٔ پیغمبریش ، واگر مثل‌آن کس رابودی ازآن بشدی که معجزی‌خارق عادت بودی و ملك سلیمان عليه السلام باین صفت بود از طاعت جنّ و انس و سباع و طیور و وحش و بهایم و تسخیر ریاح و مانند این .پس ازطریق مصلحت گفت نه بروجه بخل ، ومراد به «من‌بعدی» آن است که لاینبغی لأحدغیری چنانکه یکی ازما گوید أنا أطیعك ثم‌لاأطیع أحداً بعدك أي غيرك من ازپس تو کس را اطاعت ندارم یعنی جزتورا طاعت ندارم . عطاء بن أبی‌رباح گفت یعنی ملکی که ازمن نبستانی درعمر من. ووجهی دیگر درتأویل آیت آن است که باین ملك‌آخرت‌خواست و ثواب بهشت . وتقدیر

آنكه ملكاً لاينبغي لأحد من بعدي أي من بعد وصولي إليه ، ملكي كه چون من بآن رسيده باشم كس به‌آن نرسدازآنجاكه‌چيزى نتواند كردن كه مستحق ثواب باشد ازايمان وطاعت . چه‌سراى آخرت سراى إلجاء باشد نه سراى تكليف ، و بيان قوّت اين وجه قوله «ربّ اغفرلي» بارخدايا بيامرز مرا واين از جملهٔ أحكام آخرت است . بعضى ديگر گفتند ملك قهر هواى نفس خواست و قوله «لاينبغي لأحد من بعدي » أي في‌زماني يعنى با من ألطافى كن كه من‌عند آن اختيار طاعت كنم و اختيار عصمت ، و اين اختيار عصمت كسى را نبود درين روزگار جز مرا،والله أعلم‌بمراده، واين‌دووجه متعسّف است ،ووجه اوّل معتمداست (إنّكَ أنتَ‌الوَهّابُ) كه توخداى بخشنده‌اى رسول ﷺ گفت سليمان بااين همهٔ مملكت وسلطنت طرفة العينى‌سر برآسمان نداشتى پيوسته ميآمدى سرافكنده بخضوع وخشوع . حسن بصرى وأبوهريره‌روايت كردند كه رسول ﷺ گفت دوش نماز ميكردم وشيطان پيش من‌آمد برصورت گربه وخداى مرااز‌اوتمكين كرد خواستم تااورابگيرم وببندم ديگر باره اين‌آيت يادكردم كه سليمان گفت «وهب‌لي‌ملكاً لاينبغي لأحد من بعدي » .

(فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ)حق‌تعالى دراين آيت بيان كرد كه‌ماباد را مسخّر سليمان كرديم (تَجْري بِأمْرِهِ رُخاءً) تا بفرمان او ميرفتى نرم آنجاكه او خواستى ، ونصب « رخاءً » بر حال است وقوله (حَيْثُ أصابَ) يقول العرب أصاب الصّواب فأخطأ الجواب ، يعنى أراد الصّواب قال الشاعر :

أصابَ الكَلامَ فَلَمْ يَسْتَطِعْ فَأخطَأ الجَوابَ لَدَى المُفْصَلِ (١)

(وَالشَّياطينَ) أي وسخّرنا له الشّياطين‌ونيزشياطين را مسخّراو كرديم(كُلَّ بَنّاءٍ) هر بنّائى راكه براى اومدينه تدمر ومدينه بيت المقدس وجزآن ازحصون و قلاع بنا كردند چنانكه شرح داديم در سورهٔ سبأ (وَغَوّاصٍ) و هر غوّاصى كه بدريا فرو شدى و جواهر آوردى .

(وَآخَرينَ مُقَرَّنينَ في‌الأصْفادِ) وديگرشياطين دربند اوبسته دودو بيك جاى‌و«أصفاد» جمع است واحدها صفد .

(هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ) اين عطاى‌ماماست توببخش. من قول العرب منّ عليه برغيف أي‌أعطه رغيفاً. وقوله «ولاتمنن تستكثر » أي لاتعط . حسن بصرى

(١)خواست سخن صواب گويد نتواست و جواب را هنگام بيان بخطا گفت .

گفت خدای تعالی هر کس‌را که نعمتی دادازاوحساب خواهدمگرسلیمان راعليه السلام که اورا گفت « هذا عطاؤنا فامنن أوأمسك بغير حساب» وگفت معنی آیت آن‌است که مااین ملك بتوداديم اگر تو کسیرا چیزی دهی رواست ترا واگر ندهی لاحرج عليك ولاحساب . مقاتل گفت این درحق شیاطین است یعنی آنراکه خواهی گشاده دار وآنرا که خواهی ببند ، بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست ، والتقدير هذا عطاؤنا فامسك أو امنن بغيرحساب خواه دار وخواه بیشمار ببخش ، وگفتند تقدیم و تأخیرازاین‌وجه است : هذا عطاؤنا بغير حساب فامنن أو أمسك این عطای‌ماست‌ترا بی‌حساب اگرخواهی ببخش وخواهی‌بدار .

(وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ) واورا بنزدیك‌ماقربتی‌هست‘ زیاده دردنیا دادیم‌اورا ونیکوئی‌باز گشتن یعنی‌دربهشت‌بثواب‌أبد(وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ)مقاتل گفت کنیت اوأبوعبدالله‌بود(إِذْ نَادَى رَبَّهُ)یاد کن ای محمد بنده مارا أیّوب چون خدای را بخواند وگفت شیطان مرا رنج رسانید وبلا ومشقّت . مقاتل گفت (بنصب)ببلاء وسواس دردلش وعذاب درمالش ودرو چهار لغت است : نُصُب بدوضم و آن قراءتِ أبوجعفر است ، و نَصَب بدو فتحه و این قراءت یعقوب است ، و نَصْب بفتح نون و سکون صاد و این روایت هبیره است عن حفص عن عاصم . ونُصْب بضم نون‌وسکون صاد واین قراءت عامّهٔ قرّاء است ، وآین‌قصه درسورة الأنبياء برفته است .

(ارْكُضْ بِرِجْلِكَ) این وقت‌آن بود که خدای تعالی اورا فرج‌دهد گفت «ار کض برجلك » یعنی پای درزمین زن (هَذَا مُغْتَسَلٌ) این‌جا محذوفي است . تقدیر آنکه فركض برجله إلى الأرض فأخرجنا له عيناً وقلنا لههذا مغتسل (بَارِدٌ وَشَرَابٌ) او پای در زمین زد چنانکه گفتیم اورا ما چشمهٔ‌آب سرد عدن بیرون آوردیم ، وگفتیم این غسلگاهی است از آب سرد وشرابی‌است، تو از اینجا غسل کن و باز خور . او از آنجا غسل کرد هر رنجی که بر بیرون او بود زائل شد و باز خورد (۱) هررنجي که در اندرون اوبودهم زائل‌شد . حسن‌بصری گفت دوچشمهٔ آب پیدا شد اوازیکی غسل کرد وازیکی باز خورد .

(وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ) در کلام حذفی و اختصاری است . وآن آن است که فاغتسل منه و شرب فأزلنا ما به من‌داء وآفة . اوازیك چشمه غسل کرد ، وازدیگری باز خورد وما رنجهای اوزائل کردیم وما اهل اورا باو دادیم ومانند آن یعنی مال وفرزندان او مضاعف کردیم بعوض

(۱) پیش از این شواهدی گذشت که بازخوردن را بمعنی آشامیدن استعمال کرده است .

يك زن دوزن ، و بعوض يك فرزند دو فرزند (رَحْمَةً مِنَّا) رحمتي ازما ونصب او بر مفعول له است (وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ) محلّ اونصب است بواو عطف بر«رحمة» و يادكردى خداوندان عقلها را .

(وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا) بگير بدست دسته‌اى از شاخ درخت و قصّهٔ اين برفته است (فَاضْرِبْ بِهِ) و بآن دسته اين زن رابزن تاسوگندت دروغ نشود (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ) آنكه گفت ماايّوب را بندهٔ صابر يافتيم ونيك بنده‌اى بود اومارا(إِنَّهُ أَوَّابٌ) واوتوبه كننده و بازآينده بود

(وَاذْكُرْ عِبَادَنَا) قراءت عامّه قرّاء بالف است برجمع وابن كثير خواند « عبدنا » بى ألف على الواحد . گفت ياد كن اى محمّد بندگان ما را إبراهيم را و إسحاق را و يعقوب را (أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ) خداوندان قوّة درعبادت و بصيرت در دين .

(إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ) قرّاء مدينه‌خواندند« بخالصةِ ذِكرى» باضافه بى تنوين ، و اين روايت هشام است ازأهل شام ، و ديگران بتنوين بربدل . گفت ما ايشان را برگزيديم ببرگزيدن ايشان ذكر سراى را . أبو على گفت سراى محتمل است كه آخرت‌باشد ، آنكه گفت دنيا معنى آن است كه باخلاصهم الذكرى في الدّنيا بآنكه ايشان ذكر ما در دنيا خالص كردند ، و آنانكه آخرت گفتند ، گفتند باخلاص ايشان ياد كَرْدِ آخرت‌را يعنى ايشان‌آخرت باخلاص ياد داشتند و «خالصة » از بناء مصدرست كالعافية و الواقية ، و قيل بخصلة خلصت لهم ذكرى الدّار يعنى : بخصلتى كه خالص شد ايشانرا ذكر سراى .

(وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ) و ايشان بنزديك ما ازگزيدگانند .

(وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ) آنكه‌گفت ياد كن إسماعيل را و اليسع را . كوفيان إلاّ عاصم «و اللَّيْسَع» بدو لام خواندند (١) لام تعريف دراو بردند بآنكه اسم علم است چنانكه شاعر گفت :

وَجَدْنَا الوَلِيدَ بْنَ اليَزِيدَ مُبَارَكًا شَدِيدًا بِأَعْبَاءِ الخِلَافَةِ كَاهِلُهُ (٢)

و باقى قرّاء بيك لام خواندند (وَ ذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ) و نيز ياد كن ذوالكفل را و همه گزيدگان بودند چه جمله پيغمبرانند و حديث وقصّهٔ ايشان در سورة الأنبياء

---

(١) بروزن الحيدر .

(٢) يافتيم وليد بن زيد را فرخنده ومبارك توانا بآنكه بار خلافت بردوش گيرد .

رفته است .

(هٰذا ذِکْرٌ) این یاد کردی است تورا (وَإِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ) وپرهیزکاران راحسن المآب باشد، ونیکوئی بازگشتن .

(جَنّاتِ عَدْنٍ) بدل حسن المآب است، بهشتهای مقام (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الأَبْوابُ) درهای آن گشاده برای ایشان .

(مُتَّکِئِینَ فِیها) نصب او بر حال است تکیه زده باشند آنجا (یَدْعُونَ فِیها) میخوانند خدم وحشم را بمیوه بسیار وأنواع شراب .

(وَعِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ) و بنزدیك ایشان باشند زنان از حورالعین چشم کشیده که نظر ایشان مقصور باشد برشوهران خود (أَتْرابٌ) همزاد یعنی همه بیك سن . همه جوان، وهمه باجمال . مفسران گفتند «أتراب» سی ساله تا سی وسه ساله . واحدها ترب ، قال ابن أبی ربیعة :

أَبْرَزُوها مِثْلَ المَهاةِ تَهادي بَیْنَ عَشْرٍ کَواعِبٍ أَتْرابِ (۱)

(هٰذا ما تُوعَدُونَ لِیَوْمِ الحِسابِ) این آن است که شما را وعده داده‌اند برای روز قیامت . ابن کثیر و أبوعمرو بیاء خواندند خبراً عن الغایب . وباقی قراء بتاء خواندند گفتند «لام» بمعنی «فی» است أی فی یوم الحساب کما قال الاعشی :

ألمُهْنِینَ ما لَهُمْ لِزَمانِ ال .... سُّوءِ حَتَّى إذا ما أفاقوا (۲)

أي في زمان السّوء (إِنَّ هٰذا لَرِزْقُنا) این روزی ماست که دادیم شمارا . اضافة الفعل إلی فاعله (ما لَهُ مِنْ نَفادٍ) این روزی برسد واین را بن درنیاید .

(هٰذا) مبتداء است محذوف الخبر أي ماذکرنا لأهل الجنّة . این آن است که ما گفتیم أهل بهشت را خواهد بودن (وَإِنَّ لِلطّاغِینَ) کلامی است مستأنف ،وطاغیان وعاصیان رابد بازگشتن خواهد بودن .

(جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها) بدل شرّ مآب است، گفت دوزخی است که ایشان بآن تافته وسوخته شوند (فَبِئْسَ المِهادُ) وبدقرارگاه وگهواره ایست آن .

(هٰذا) أي ما ذکرنا لأهل النّار . آنکه گفت (فَلْیَذُوقُوهُ) تا دو کلام باشد، وگفتند

---

(۱) آن دختر رابیرون آوردند مانند گاووحشی میخرامید میان ده نارپستان همسال خود.

(۲) یعنی در زمان سختی مال خود را بکاربردند بنیکی تا سختی را بسرآوردند .

تقدير آن است که کلام مقدّم ومؤخّر کنند أی هذا حميم فليذوقوه . وا گر گويند محلّ اورفع باشد بر مبتداء « فليذوقوه » خبرش باشد چنانکه « سورة أنزلناها » آنگه تقدير كني محذوفي گوئی: منه (حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ) كقول الشاعر :

هذا إذا ما أضاءَ الصُّبْحُ في غَلَسٍ وَغُودِرَ البَقْلُ مَلْوِيٌّ وَمَخْضُودُ(١)

ای منه ملوی، ومنه مخضود . وقرّاء در«غسّاق» خلاف کردند.[عاصم و]حمزه و کسائی وخلف و یحیی بن وثّاب در شاذّ مشدّد خواندند ، وديگر قرّاء مخفّف خواندند . بر قراءت أوّل مبالغه باشد در اسم فاعل کالخبّاز و القصّاب ، و دروجه دوّم اسم بود كالعذاب . آنگه در معنی او خلاف کردند : عبدالله عبّاس وعبدالله مسعود گفتند زمهریری باشد که أهل دوزخ را بسوزد چنانکه آتشی سوزاند نعوذ بالله منه ، ومجاهد و مقاتل گفتند سرمائی بغایت بود . ابن بریده گفت گندی بغایت بـاشد . محمّد بن کعب گفت سمّ مار و کژدم باشد که در حفره جمع کنند آنگه بأهل دوزخ دهند تا باز خورند . أخفش گفت ما يغسق من قروح الكفرة و الزّناة و فروجهم .أي يسل ، آنچه ازفرج وریشهای ایشان بر آید دردوزخ قال الشاعر :

إذا ما تَنَكَّرَتْ الحَيوٰةَ وَطيبَها عَلَيَّ جَرىٰ دَمْعٌ مِنَ العَيْنِ غاسِق (٢)

أي سائل .

(وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ) أهل بصره «اُخر» خواندند بضمّ همزه على الجمع وآن جمع مؤنّث باشد كالكبر يقال نسوة اخر، ودیگران«آخر»خواندند بدوألف أي وأنواع اُخر ، أونوع آخر من شكله أي من شكل العذاب (أَزْوَاجٌ) أی أصناف یعنی جز این که رفت آنجا أنواع عذاب باشد از آنچه ندیده‌اند و نشنیده‌اند . و الشكل المثل بـالفتح و بالكسر النّظير و البدل أيضاً .

(هٰذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ) این جماعتی‌اند که با شما در دوزخ باشند . عبدالله عباس گفت چون رؤسای سادات کافران در دوزخ شوند . أتباع ایشان را ازپس ایشان درآرند ایشان گویند اینان که‌اند؟ خزنه گویند«هذا فوج مقتحم معكم» این گروهی‌اند که با شما بدوزخ می‌آیند . والاقتحام : الدّخول في الأمر من غير رويّة ناگاه‌درکار شدن باشد (لا مَرْحَباً بِهِمْ) أشراف گويند « لامرحباً بهم » نه بجای‌فراخ آمدند بعکس آن که عرب گوید آنرا که بدیدن

---

(١) ملوی بمعنی لوی گیاه پژمرده است، و مخضود چریده وشکسته باشد .درآن هنگام که سپیده دمیده هنوز نیك روشن نشده بود وگیاهان نیمی پژمرده و خشك و نیمی چریده وشکسته بود .

(٢) آن هنگام که زندگانی وخوشی آن برمن ناگوار شود سرشك برمن از دیده روان گردد.

اوشادمانه‌باشد مرحباً وأهلاوسهلاً أي‌أتيت مكاناًرحباً ، وجئت‌موضعاًسهلاً لاحزناً گويندنه‌بجای نيك و فراخ آمدند (إِنَّهُمْ صالُوا النّارِ) اينان سوختگان آتش خواهند بودن چنانكه ما هستيم . أتباع گويند سادات را (لا مَرْحباً بِكُمْ) بل شما را مرحبا و تحيّةٌ نيك مباد ، (أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا) شما آورديد ما را اين جاكه شما مقدّمان ما بوديد در دنيا و داعيان ما (فَبِئْسَ الْقَرارُ) بدجائی است اين ونصب « لامرحباً » برفعلی مضمرباشد چنانكه گفتيم ومورد اودعابودچنانكه نابغه گفت :

لا مَرْحَباً بِغَدٍ وَلا أَهلاً بِهِ إنْ كانَ تَفْرِيقُ الأَحِبَّةِ في غَدِ (۱)

(قالُوا) آنكه اين‌أتباع وسفله گويند (رَبَّنا) خدای ما(مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا) هر كه مارا باينجاآورد ومقدّم ما بود دردعوت باكاری كه ثمره‌اش اين است (فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِي النّارِ) اورا عذاب مضاعف كن دردوزخ .

(وَقالُوا مالَنا لا نَرى رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الأَشْرارِ) چون در دوزخ آيند بنگرند گويند چه بوده است ما راكه نمی‌بينيم مردانی را كه ما ايشانرا از جملهٔ بد مردان شمرديم .

(أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيّاً) وايشان رابسخريّه وفسوس‌داشتيم در دنيا (أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الأَبْصارُ) خود اينجا نه‌اند ياچشم ما برايشان نمی‌آيدو مايل است ازيشان ، واين معنی‌كافران گويندكه ما چرا آن مؤمنان را كه برايشان در دنيا استهزاء كرديم وپنداشتيم كه ايشان بر باطلند نمی‌بينيم ، و أهل‌كوفه خواندند إلاّ عاصم « اتّخذناهم » بهمزه وصل علی الخبر ، وبر اين قرائت در جای صفت رجال باشد و اين قراءت بهتر است برای آنكه أهل دوزخ شاكّ نباشند در استهزاء ايشان بمؤمنان دردنيا . ديگرآنكه « أمزاغت » معادل « اتّخذناهم » نيست ، و باقی قرّاء بفتح ألف خواندند ألف قطع برای آنكه ألف استفهام است .مجاهد گفت اين‌قوم كفّار قريش باشد كه گويند ما چرا سلمان‌وأبوذر و مقداد و عمّار را نمی‌بينيم .آنكه گفت:

(إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ)اين درست است وحقّ‌خصومت أهل دوزخ ، وتخاصم بدل جمله‌است كه ازپيش‌رفت من قوله « إنّ ذلك‌لحقّ» وگفتند (تَخاصُمُ أَهلِ النّارِ) حقٌّ وصدق‌وكائن قوله تعالی :

---

(۱) فردا را خوش آمد ومرحبا نگوئيم اگر جدائی دوستان در فردا باشد .

قُلْ إِنَّما أَنا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ (٦٦) رَبُّ السَّمٰواتِ
بگو جز این نیست که منم بیم کننده نیست هیچ خدائی مگر خدای یگانهٔ قهر کننده پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفّارُ (٦٧) قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ (٦٨) أَنْتُمْ عَنْهُ
و زمین و آنچه میان آنهاست غالب آمرزنده بگو او خبری است بزرگ شما از او

مُعْرِضُونَ (٦٩) ما كانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (٧٠) إِنْ يُوحىٰ
اعراض کنندگانید نبود مرا هیچ دانشی باشراف أعلی بر ترچون مخاصمه میکردند وحی کرده نمیشود

إِلَيَّ إِلّا أَنَّما أَنا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٧١) إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ
بسوی من مگر آنکه جز این نیست که منم بیم کننده هویدا چون گفت پروردگارت مر فرستادگان را که من آفریننده‌ام

بَشَراً مِنْ طِينٍ (٧٢) فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ
آدمی را از گل پس چون تمام شدگردانده اورا ودمیدم دراو ازروح خود پس بروی افتادند مر اورا

ساجِدِينَ (٧٣) فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٧٤) إِلّا إِبْلِيسَ إِسْتَكْبَرَ وَ كانَ
سجده کنندگان پس سجده کردند فرشتگان همهٔ آنها بالتمام مگر دیو که سرکشی نمود و بود

مِنَ الْكافِرِينَ (٧٥) قالَ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ (٧٦)
از کافران گفت ای دیو چه بازداشت ترا اینکه سجده نکردی مر آنچه آفریدم بدو دست خود

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ (٧٧) قالَ أَنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ
آیا سرکشی کردی یا بودی ازبلند مرتبه‌ها گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی اورا

مِنْ طِينٍ (٧٨) قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (٧٩) وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي
از گل فرمود پس بیرون رو از آن پس بدرستیکه تو رانده شده‌ای و بدرستیکه بر تو است لعنت من

إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ (٨٠) قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (٨١) قالَ فَإِنَّكَ
تا روز قیامت گفت پروردگارا پس مهلت ده مرا تا روز قیامت فرمود بدرستیکه تو

مِنَ الْمُنْظَرِينَ (٧٢) إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٨٣) قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ
ازمهلت داده شدگانی تا روز زمان دانسته شده گفت پس قسم بقا بلیت تو هر آینه گمراه کنم آنها را

أَجْمَعِينَ (٨٤) إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (٨٥) قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ
تمامآ مكر بندگان تو ازآنها كه خالص شدگانند گفت خدا پس منم خدای بحق وراست میگویم

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (٨٦) قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
هرآينه پرميكنم جهنم را ازتو وازآنكه پيروی كند ترا ازايشان همگی بگو نميخواهم ازشما براو هيچ مزدی

وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (٨٧) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (٨٨) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ
ونيستم من ازتكليف كنندگان نيست اومكر پندی برای جهانيان والبته ميدانيد خبرقرآن را

بَعْدَ حِينٍ (★) .
بعد از اين .

قوله تعالى(قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ) آنكه گفت بگوی ای محمد (ﷺ) كه من پيغمبری ام ترساننده ، و نيست خدای مگر يك خدای قهر كننده ، دراين آيت تقرير توحيد قديم تعالى است وتقرير نبوّت پيغمبرش محمد مصطفى ﷺ .

(رَبُّ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) خدای آسمانها وزمين است وآنچه در ميان آن است از مخلوقات وعزيز ومنيع وغالب است .

(قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ) بگوی ای محمد كه اين خبری است بزرگوار . مجاهد وسدی گفتند كنايت است ازقرآن ، حسن بصری گفت كار قيامت است اين .

(أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) شما از اواعراض ميكنيد و عدول مينمائيد و بموجب آن كار نمی كنيد.

(ما كانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالمَلَإِ الأَعْلىٰ) مرا علم نيست بجماعت برتر يعنی فرشتگان چون خصومت كردند . بيشتر مفسّران گفتند خصومت فرشتگان در حديث آدم بود چون گفتند « أتجعل فيها » و عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ كه خدای تعالى مرا گفت تو دانی ای محمد كه ملاء أعلى كه فرشتگانند در چه خصومت كردند ؟ گفت: يارخدايا ندانم . گفت :خصومت كردند در درجات و كفّارات « امّا كفّارات : إسباغ الوضوء في السبرات، و نقل الأقدام إلى الجماعات ، و انتظار الصلاة بعدالصّلاة » « و أمّا الدرّجات : فإفشاء السلام ، وإطعام الطّعام ، و الصلاة بالليل والنّاس نيام » گفت كفّارات تمام كردن وضوء باشد درسختيها ، وقدم بر گرفتن و

رفتن بجماعات ، وانتظار نماز کردن پس از نماز ، و امّادرجات سلام کردن برهمه کس ، وإطعام دادن ، ونماز کردن بشب که مردم خفته باشند .

(إنْ یُوحی إليَّ إلاّ أنَّما أنَا نَذيرٌ مُبينٌ)وحی نمی کنند بمن إلاّ آنکه من پیغمبری ترساننده یعنی وحی بمن باین می آید نه بچیزی دگر . أبو جعفر تنها خواند « إلاّ انّما » بکسر همزه و باقی قرّاء خواندند« أنّما »بفتح. فرّاء گفت دومعنی را محتمل است : یکی آنکه وحی نمی کنند بمن الاّ آنکه من نذیر وترساننده و بیان کننده‌ام ، و دوّم آنکه وحی نمی کنند بمن الاّ إنذار و بیان .

(إذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ) یادکن ای محمّد چون گفت خدای تو فرشتگان را(إنّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طينٍ)من خواهم آفرید آدمی را از گل.

(فَإذا سَوَّيْتُهُ)چون تمام آفریده باشم اوراواراست کرده وروح دردمیده(فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ) ازپیش اوبسجده درآئید .

(فَسَجَدَ المَلآئِكَةُ كُلُّهُمْ أجْمَعُونَ) فرشتگان همه سجده کردند .

(إلاّ إبْليسَ) که اواستکبار کرد وازجملهٔ کافران بود .

حق تعالی گفت یا إبلیس چه منع کرد ترا ازآنچه سجده کنی آن را که من اورابدست قدرت خود آفریده‌ام ، و معنی آنکه تولاّی خلق اوبخود کردم و باکسی نگذاشتم من قولهم يداك أوكتا وفوك نفخ .

(أسْتَكْبَرْتَ) ألف استفهام است و ألف استفعال ساقط است لاجتماع الهمزتین. تکبّر کردی (أمْ كُنْتَ مِنَ العالِينَ) یا ازجملهٔ بزرگواران و بلند قدران بودی .

(قالَ أنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وخَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ)گفت برای آن سجده نکردم اورا که من ازاو بهترم که تومرا بیافریدی ازآتش واورا بیافریدی از گل .

(قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإنَّكَ رَجيمٌ) حق تعالی گفت ابلیس را که برو ازآنجا که تو رانده وبلعنت کرده‌ای .

(وَإنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتي إلىٰ يَوْمِ الدّينِ) و لعنت من بر تواست تا بروز قیامت .

(قالَ ربِّ فَأنْظِرْني إلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) گفت بارخدایا مراروزگار ده ومهلت تاروز قیامت که خلقان رازنده کنند .

حق تعالی اورا گفت ترا مهلت دادم تا بوقت معلوم که من دانم که صلاح است .

(قالَ فَبِعِزَّتِكَ لاُغْوِيَنَّهُمْ أجْمَعينَ) گفت بعزّت تو که همه‌را گمراه کنم مگر

بندگان مخلص که تورا هستند که مرا بر ایشان راهی نیست .

(قالَ فالْحَقُّ وَالْحَقَّ) حق تعالی گفت بحق و این قول حق است که می گویم . عاصم و حمزه و خلف خواندند فالحق برفع اوّل ونصب دوّم ، و باقی قرّاء هردو منصوب خواندند أمّا آنکه أوّل مرفوع خواند گفت خبر مبتداء محذوف است ، والتقدیر أناالحق ، وآنکه منصوب خواند گفت نصب بر إغراء است ، و کوفیان بحذف حرف الجرّ علی القسم ، و گفتند التقدیر والحقّ لأملأنّ کقولهم حقّا لأملأنّ ، و حقّ دوّم با قول منصوب است . گفت سوگند می‌خورم و حق می گویم که پر بار کنم دوزخ را از تو و از پیروان تو از جملهٔ ایشـان . آنکه گفت :

(قُلْ) یا محمّد بگوی ای محمّد که من ازشما برین أداء رسالت مزدی نمی‌خواهم ، وازجملهٔ متکلّفان نه‌ام . یعنی این نه بعنف و تکلّفی است بیرون ازعرف و عادت و خارج از حدّ حق ، و گفتند معنی آن است که من المتقوّلین . من این قرآن از خویشتن نمی گویم و بافتهٔ من نیست بیانش

(إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) نیست این قرآن إلاّ ذکری و یادکردی جهانیان را، و«إن» بمعنی «ما»نفی است ، و گفته‌اند تکلّف در کارها صفت‌ذم است . سلمهٔ بن نفیل گفت رسول ﷺ گفت متکلّف را سه علامت است : یکی آنکه منازعت کند باآنکه بالای او باشد و تعاطی آن کند که بآن نرسد ، و چیزی گوید که نداند . و زبیر روایت کرد از رسول ﷺ گفت « اللّهمّ اغفر الذّین یدعون أموات امّتي ولایتکلّفون ألاأنّي بريء منالتّکلّف وصالحوا امّتي » یارخدایا بیامرز آنان را که مردگان امّت مرا مرا دعا کنند و تکلّف نکنند ألابریئم از متکلّفان، وصالحان امّت من(۱). عبدالله مسعود گفت هر که چیزی داند رواست تا بگوید و هر که نداند باید تا بگوید اللهأعلم که ازجملهٔ علم باشد که آنچه نداند گوید ندانم ، و خدای تعالی گفت پیغمبرش را «قلماأسئلکم علیه منأجرو ماأنامن المتکلّفین ».

(وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) وبدانی خبر اوپس‌روزگاری . قتاده گفت پس‌ازمرگ بیانه قوله «ومتاع إلیحین» .

(۱) یعنی صالحان امت من هم بری هستند .

سورة الزمر

این سوره مکّی است إلاّ قوله تعالی «قل یاعبادي الّذین أسرفوا علی أنفسهم ـ الایة» و این سوره هفتاد و پنج آیت است ، وهزاروصدونود ودوکلمه است ، و چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است . و روایت است از ابوأمامه ازابيّ کعب که پیغمبر ﷺ گفت هر که او سورة الزّمر بخواند خدای تعالی امید او گسسته نکند واورا ازجملهٔ خائفان کند . و عایشه روایت کرد که رسولﷺ بنخفتی تا سورهٔ بنیاسرائیل وسورة الزّمر نخواندی.

سورة الزمر خمس وسبعون آية وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خـداوند بخشندهٔ مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ

فروفرستادن کتاب ازجانب خدای غالب درست کرداراست بدرستیکه ما فرستادیم بسوی تو کتاب را

بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۳) أَلا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخالِصُ (٤)

براستی پس بپرست خدارا که خالص کننده باشی برای او دین را بدانند مرخدایراست دین خالص

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللهِ زُلْفىٰ

وآنانکه گرفتند ازجزخدا دوستان نمی‌پرستیم ایشانرا مگر آنکه نزدیک گردانیدمارا بسوی خدا نزدیک کردنی

إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٥) إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي مَنْ

بدرستیکه خدا حکم میکند میان آنها در آنچه آنها در آن اختلاف میکنند بدرستیکه خدا راه ننماید هر کسیکه

هُوَ كاذِبٌ كَفّارٌ (٦) لَوْ أَرادَ اللهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفىٰ مِمّا يَخْلُقُ ما يَشاءُ

او دروغ‌گویندهٔ ناسپاس است اگرخواهد خدا اینکه بگیرد فرزندی‌را هرآینه برگزیدی ازآنچه خواسته

سُبْحانَهُ هُوَ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ (۷) خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ

پاکست او اوست خدای یکتای قهر کننده آفرید آسمانها و زمین را براستی در میآورد شب را بر روز

وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى
ودر میآورد روز را بر شب و رام‌گردانید آفتاب‌را و ماه را همه میروند درفلك خود تامدت نامبرده‌شده

أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّارُ (۸) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَأَنْزَلَ
دانسته‌باش اوست غالب‌آمرزنده آفرید شمارا از نفسی تنها پس گردانید ازآن زن او را و فرستاد

لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي
ازبرای شما چار پایان هشت زوج آفرید شما را در شکمهای مادران آفریدنی بعد از آفریدنی در

ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ فَأَنّٰى
تاریکی‌های سه‌گانه اینست شمارا خدا پروردگار شمااست اوراست پادشاهی نیست‌خدائی مگر او پس بکجا

تُصْرَفُونَ (۹) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلا يَرْضىٰ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ
بر گردانیده میشوید اگرکافرشوید پس‌بدرستیکه‌خدا بی‌نیازاست ازشما ونمی‌پسندد برای بندگانش‌کفررا

وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ
واگر شکرکنید می‌پسندد برای‌شما وبایدبرندارد بردارنده‌ای بارگناه دیگری‌را پس‌بسوی پروردگارشماست

مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰) إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۱)
بازگشت‌شما پس‌بیاگاهاند شمارا بآنچه‌بودید‌که میکردید بدرستیکه‌او داناست بحقیقت سینه‌ها

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ
وهرگاه‌برسدآدمی‌را ضرری بخواندخدایش‌را برگردنده‌باو پس‌چون عطافرموداورا نعمتی‌ازخود فراموش‌کند

ما كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ
آنچه‌که‌بودمیخواندبسوی‌او ازپیش وگردانیدبرای‌خدا همتایان‌تاگمراه‌کندازراه دین‌خدا بگو برخوردارباشی

بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ (۱۲) أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ
بکفر خود اندکی بدرستیکه تو از یاران آتشی آیا این‌کافر بهتراست‌یا آنکه ایستاده درساعات شب

ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
سجده‌کننده وایستاده ترسد ازعذاب‌آخرت و امید دارد رحمت‌خدایش‌را بگو آیا یکسانست آنانکه میدانند

وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (١٣) قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا

و آنانکه نمیدانند جزاین نیست که پند پذیرمیشود صاحبان عقلها بگو ای بندگان من آنانکه گرویدوند

اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللهِ واسِعَةٌ إِنَّما

بپرهیزید پروردگارخودرا مرآنانکه نیکی کردند دراین‌دنیا نیکی کردنی وزمین‌خدا گشاده‌است جزاین‌نیست

يُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ (١٤) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصاً

که‌تمام داده‌شود صابران‌را مزدشان بی‌حساب بگوبدرستیکه‌من‌مأمورشدم‌اینکه‌بپرستم‌خدارا ازروی‌اخلاص

لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (١٥) قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ

اوراست دین ومأمورشدم تا آنکه‌بوده‌باشم‌اول گردن‌نهندگان بگوبدرستیکه‌من‌میترسم‌اینکه نافرمانی‌کنم

رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٦) قُلِ اللهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (١٧) فَاعْبُدُوا

پروردگارخودرا ازعذاب روزبزرگ بگوخدارا میپرستم که‌خالص‌کننده‌اوست‌دین‌مرا پس‌بپرستید

ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

آنچه‌خواهید ازجزاو بگوبدرستیکه زیانکاران‌آنانندکه زیان‌نمودند نفس‌خودرا وکسان‌خودرا درروز قیامت

أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ (١٨) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ

بدانید‌که این‌آن زیانی‌است هویدا آنهاراست ازبالای سرشان سایبانها ازآتش واززیر آنها سایبانها

ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللهُ بِهِ عِبادَهُ يا عِبادِ فَاتَّقُونِ (١٩) وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ

اینست‌که میترساندخدا بآن‌بندگانش‌را ای‌بندگان‌پس‌بترسیدازمن وآنانکه‌پرهیزکردند طاغوت‌را اینکه

يَعْبُدُوها وَأَنابُوا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرىٰ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

پرستش‌کننداوراوبازگشتندبخدامرآنهاراست مژده‌پس‌مژده‌ده‌بندگان‌مرا آنانکه‌میشنوندگفتاررا پس‌پیروی کنند

أَحْسَنَهُ أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰيهُمُ اللهُ وَأُولٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (٢٠) أَفَمَنْ حَقَّ

نیکوترین‌آنهارا آنگروه‌آنانکه‌راه‌نمودآنهارا خدا وآنها ایشانند صاحبان عقلها آیاپس‌آنکه‌واجب‌شد

عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النّارِ (٢١) لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ

بر او سخن عذاب آیا پس‌تو میرهانی آنراکه درآتش باشد لیکن‌آنانکه ترسیدند پروردگارخودرا

لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَعْدَ اللهِ لا يُخْلِفُ

آنهاراست غرفه‌ها از بالای آنها غرفه‌های دیگر که بنا کرده شده میرود اززیر آنها نهرها وعدهٔ خدا خلاف نمیکند

اللهُ الْمِيعادَ (٢٢) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي الْأَرْضِ

خدا وعدهٔ خودرا آیا نبینی اینکه‌خدا فرستاد از آسمان آب‌را پس روان‌نمود چشمه‌هائیکه درزمین‌است

ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَيهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً

پس بیرون‌آرد بآن کشتهای رنگارنگ‌را پس‌خشك‌میشود پس‌بینی‌آنرا زردشده پس‌میگرداند اورا ریزه‌ریزه

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبابِ (٢٣) .

بدرستیکه دراین هرآینه پندی‌است مرصاحبان عقلها را .

قوله تعالی (تَنْزِيلُ الْكِتابِ - الآية) « تنزیل » مرفوع است بخبر مبتداء محذوف أي هذاالقرآن تنزيل الكتاب . وروا بود که « تنزیل » مبتداء بود و«من‌الله » درجای خبر او بود ، و التقدير تنزيل الكتاب صادر (مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) حق تعالی قرآن را« تنزیل » نام‌نهاد و« تنزیل » مصدر است . و این‌مصدری است درجای مفعول‌برای مبالغه نحو قولهم : رجلٌ رضیً أي‌مرضيٌّ ، وماء سكب أي مسكوب ، و اگر قرآن را منزل گویند دلیل کند برحدوثش چون برطریق مبالغه گویند أولی و أحری که دلیل حدوث کند . یعنی این کتابی‌است از خدای‌تعالی فرودآمده نه از کلام بشر است ونه‌از کلام جنّ وملائکه . بل کلام خدای عزیز است منیع‌غالب محکم کاردرست کردار . آنگه گفت .

(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ) ما فرو فرستادیم کتاب را بتو بحقّ و راستی (فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ) خدای را پرست ای محمد . خطاب باو ومراد او جملهٔ مکلّفان است . خالص بکرده اورا دین و طاعت چنانکه در عبادت بااو شرك نیاری ، و نصب « مخلصاً » برحال است.

(أَلا لِلّهِ الدِّينُ الْخالِصُ) دین خالص خدای راست ، قتاده گفت باین دین کلمهٔ‌شهادت خواست گفتن «لاإله‌إلاّ الله» أهل‌معانی گفتند معنی آن‌است که عبادة خالص جزخدای رانسزد . چه‌جزخدای مستحق عبادت نیست .

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ) آنگه گفت آنان که بدون‌خدای‌بتان رامی‌پرستند

وايشان را خدايان گرفته‌اند (مانَعْبُدُهُمْ) و التقدير يقولون مانعبدهم . سبب نزول آيت آن بود که رسول ﷺ تسفيه أحلام ايشان کرد ،و گفت جمادی را که از وهيچ خير وشرّ ونفع و ضرر نيايد می‌پرستيد اين ازکجا متسحقّ عبادت است ، و اينان چه نعمت کردند بجای شما يا چه خلق آفريده‌اند اينان ؟ گفتند ما ميدانيم که ما را و آسمان و زمين را خدای آفريده است وليکن عبادت ما خدای را نشايد . ما اينان را برای آن می‌پرستيم تامارا بخدای نزديك کنند و قوله (زُلْفى) مصدری است نه از لفظ فعل چنانکه گويند أعجبنی حبّاً شديداً و المعنی اعجاباً شديداً برای آنکه معنی يکی‌است يعنی‌إلی‌الله تقريباً، کلبی گفت جواب اين درسورة‌أحقاف است آنجا که گفت « فلولا نصرهم الّذين اتخذوا من دون الله قرباناً آلهةً ـ الاية » آنگه گفت :

(إنّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي‌ماهُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُون) خدای حکم کند ميان ايشان در آنچه درو خلاف ميکنندوباز نمايد که محق کيست ومبطل کيست .

(إنّ اللهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفّارٌ) گفت خدای هدايت ندهد آنرا که دروغزن باشد و کفران کننده باشد . اين هدايت اينجا راه نمودن است براه بهشت و ثواب‌بقرينهٔ «کاذب کفّار» وبقرينهٔ « يحکم بينهم »چه اين نيزاز احکام‌آخرت است . واگر برخذلان وتخليه حمل کنند رواباشد علی طريق الغضب عليه والعقوبة‌له .

(لَوْ أرادَاللهُ أنْ يَتّخِذَ وَلَداً) آنگه گفت ردّ بر مشرکان وجهودان و ترسايان که گفتند « الملائکة بنات‌الله » «وعزير ابن‌الله » «والمسيح ابن‌الله » فرشتگان دختران خدايند ، و عزير و عيسی پسران خدايند . گفت خدای جلّ‌جلاله از آنکه اورا فرزندباشد نه‌بحقيقت ونه بمجاز (هُوَاللهُ الواحِدُالقَهّارُ) اوخدائی است يکی بی‌همتا وانباز وزن وفرزند ومثل و مانند وعزيز منيع است وقهر کننده‌بندگان بفنا ومرگ . آنگه گفت :

(خَلَقَ‌السَّمٰواتِ وَالأرْضَ بِالْحَقّ)آسمان وزمين‌اوآفريد بحق نه‌بباطل برای‌غرض صحيح (يُكَوّرُ اللّيْلَ عَلَى النّهارِ)شب بسرروزميداردوروز بسرشب کتکوير العمامة‌چنانکه دستار لابرلاپيچند . و اين اصل کلمه است ، و مثله قوله « يغشی اللّيل النّهار» و اين قول قتاده است . مجاهد گفت شب درروز آرد و روز در شب . حسن و مقاتل وکلبی گفتند معنی آن است که آنچه ازين بکاهد در آن فزايد ، و آنچه ازآن بکاهد در اين فزايد (و سَخّرَ الشّمْسَ وَالقَمَرَ) وآفتاب و ماه را مسخّر بکرد تا بفرمان او بفلك خود ميگردند ، و هريکی بوقت

معلوم میروند (أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّارُ) الا اوخدای عزیز آمرزنده است .

(خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ) گفت بیافرید شما را ازیك نفس وآن آدم است(ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها)آنكه گفت جفت او حوّاء را ازو بیافرید و «جعل» بمعنی خلق است و چون بمعنی خلق باشد متعدّی بود بیك مفعول ، و چون بمعنی صیّر باشد متعدّی بود بدو مفعول (وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ) این إنزال بمعنی إنشاء است . یعنی بیافرید برای شما از جمله چهار پایان هشت جفت است ، وچون براین‌حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن‌در سورة الأنعام بیامد في قوله « ثمانية ازواج من الضأن اثنين ـ الاية » پس این چهار جنس از میش و بز و گاو و شتر چون هریکی از آن جفتی باشند هشت بود (يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ) می‌آفریند شما را خلقی ازپس خلقی‌درشکم مادرانتان و قوله (خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ) خلق‌نو ازپس‌خلق اوّل که خلق اوّل‌ازخاك بود ، وخلق دوّم از آب، وگفتند «خلقاً من بعد خلق » خلقی از پس خلق اوّل مراد آن است که در سورة المؤمنين گفت « ثم خلقنا النطفه علقة فخلقنا العلقة ـ الاية » و این تأویل اولیتر است لقوله (فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ) در سه تاریکی : تاریکی شکم ، و تاریکی رحم ، وتاریکی مشیمه (ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ) این‌خدای شما است پادشاهی او وراست نیست بجز او خدائی (فَأَنّىٰ تُصْرَفُونَ) کجا میگردانند شما را ، و گفتند چون نمی گردانند شما را از عبادت او باعبادت جز او با چندین آیات و بیّنات .

(إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ) گفت اگر کافر شویدبخدای . خدایتعالی از شما بی‌نیازاست، کفر شما اورا هیچ زیان ندارد (وَلا يَرْضىٰ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ) و اوراضی نباشد بکفر بندگان ، وکفر نپسندد برای ایشان واین‌آیت دلیل است برای‌آنکه خدای تعالی کفر نیافریند و نخواهد برای آنکه رضا اراده باشد علی بعض الوجوه واگر راضی بودی‌مرید بودی (وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ) و اگر شاکر شوید و شکر نعمت او گزارید ، میپسندد از شما و این دلیل است بر آنکه خدا مرید طاعات‌است . و در این دو لفظ دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعات است وکاره معصیت (وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ) و هیچ نفس بارگران نفس دیگری برنگیرد یعنی کسی را بگناه دیگری نگیرند و باروعقوبت اوبراین‌نزنند ، و این نیز دلیل عدل است و دلیل بطلان مذهب مجبّره که روا دارند که‌خدای تعالی بگناه دیگری دیگری را بگیرد ، و بار عقوبت او بر این بنهد، و اطفال کفّار را بگناه

پدران عقوبت کند . و موسى و أبى فرج عن اليزيدى و يحيى و کسائى عن أبى‌بکرخواندند «يرضه لکم» باسکان هاء. أبوالحسن أخفش گفت‌اين لغت بعضى عرب است . و قد قال شاعرهم «ونَضْواي َمُشْتاقانِ َلهُ أرِقانِ »وقف‌عليه‌في حال‌الوصل. ابن کثيرو کسائى وأبوجعفرخواندند و خلف نيز«يرضه»بضمّ هاء بى‌إشباع ، و باقى قرّاء با إشباع (ثُمّ إلىٰ رَبّكُمْ مَرْجِعُكُمْ) گفت باخداى است بازگشت شما يعنى با جائى که درآنچه حکم اورا باشد و هيچ کس راحکم نباشد(فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) خبر دهد شما را بآنچه کرده باشيد و اين بر سبيل تهديد ووعيد است . يعنى‌جزا دهدشمارا (إنّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ)که اوعالم است ودانا بأسراردل‌هاهيچ بروپوشيده نشود .

(وَإذا مَسّ الإنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبّهُ مُنِيباً) گفت از خوى آدمى است که چون بلا باو رسد خداى را بخواند و بادرگاه او رجوع کند و بااوگريزد و نصب «منيباً» برحال است يعنى در حال که تائب باشد . و أناب و تاب بيك معنى‌باشد.

(ثُمّ إذا خَوّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُوا إلَيْهِ)چون‌نعمتى دهد اورافراموش کندآنچه خوانده باشد پيش‌ازآن يعنى خداى را درحال سختى يادآورد ودرحال‌آسانى‌فراموش کند . والتّخويل العطيّة والمنحة قال أبوالنجم :

أعْطىٰ فَلَمْ يَبْخَلْ وَلَمْ يُبَخّلْ كُومَ الذُّرىٰ مِنْ خَوَلِ المُخَوّلِ (١)

فرّاء گفت روا بود که «ما» بمعنى من باشد چنانکه گفت «فانکحوا ما طاب لکم من النّساء» و روا بود که «ما» مصدرى بود. والتّقدير نسى دعاءه (وَجَعَلَ لِلّهِ أنْداداً) وخداى را أمثال و أضداد و شرکاء کند . يعنى بااوانباز گيرد در عبادت (لِيُضِلّ عَنْ سَبِيلِهِ) تـا گمراه شود از راه او (قُلْ تَمَتّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً) گفت يا محمّد بگوى اين کافررا تمتّع برخوردار شوبکفرت اندکى. صورت‌امراست ، و مراد تهديد . چنانکه گفت «اعملوا ما شئتم قليلاً» أى‌زماناً قليلاً (إنّكَ مِنْ أصْحابِ النّارِ) که توازأهل دوزخى .

(أمّنْ هُوَ قانِتٌ) ابن کثير و نافع و حمزه خواندند بتخفيف ميم . و معنى آنکه «أمن» بمعنى يا من چنانکه أزيد بمعنى يا زيد . يامن هوقانت ، اى‌آنکس که ايستاده است. أبوعلى گفت اين قراءت ضعيف است چه اين جاى ندا بمعنى نيك نيست . و باقى قرّاء مشدّد خواندند على تقدير «امّن هوقانت کمن جعل لله أنداداً و اين بيفکندند لدلالة الکلام عليه

---

(١) عطا کرد و بخل نورزيد وکسى او را بخيل نخواند ازشتران فربه کلان‌کوهان‌که عطيه بخشندگان است .

آنچه معادل استفهام است از کلام بیفکند چنانکه جواب لو ولولا بیفکنند بسیاری، ومن ذلك قول الشاعر ؛

وَ أقسِمُ لوْ شَيْءٌ أتانا رَسُوْلُهُ سِواكَ وَلكِنْ لَمْ نَجِدْ لَكَ مَدْ فعا(۱)

أی ماأجبناه. وقنوت دوام باشد برطاعت ، وقنوت نیز قیام باشد واینجا مراد نماز کننده است، وقال الشاعر :

قانِتاً لِلّهِ يَتْلُوْ كُتُبَهْ وَعَلىٰ عَمْدٍ مِنَ النّاسِ اعْتَزَلْ (۲)

حق تعالی گفت :

(أمَنْ هُوَ قانِت) آنکس که ایستاده باشد در نماز (آناءَاللّيْلِ) در ساعات و اوقات شب واحدها إنْیوانیّوأنیّ (ساجِداً وَقائِماً) نصب برحال است گاه برپای و گاه درسجده (يَحْذَرُالآخِرَةَ) از آخرت ترسد و امید دارد برحمت او . آنکه گفت(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالّذِينَ لا يَعْلَمُونَ) بگوی ای محمد راست نباشند آنان که بدانند و آنان که ندانند . حق‌تعالی در این آیت خبر داد که عابد باناعابد راست نباشد ، وعالم باجاهل راست نباشد ، (إنّما يَتَذَكّرُ أولوا الألْبابِ) این‌اندیشه خداوندان‌عقل کنند.

(قُلْ ياعِبادِ الّذِينَ آمَنُوا اتّقوا رَبّكُمْ) گفت یـا بندگان من آنان که ایمان آورده‌اید بترسید از خدای و از معاصی او اجتناب کنید (لِلّذِينَ أحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنيا حَسَنَةٌ) گفت آنان را که دراین‌دنیا نیکوئی کنند در آن جهان نیکوئی باشد : یعنی هر که اینجا اطاعت کند آنجا ثواب یابد (وَأرْضُ اللّهِ واسِعَةٌ) وزمین خدای فراخ است . گفتند مراد زمین بهشت است ، و گفتند مراد زمین دنیاست : یعنی هجرت کنید در زمین چون شما را در زمینی رها نکنند که خدای پرستی بزمین دیگر روید (إنّما يُوَفّى الصّابِرُونَ أجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ) گفت صابران را مزدی که دهند بی‌حسـاب دهند . دراین‌خبر که حضرت أمیرالمؤمنین عليٌ صلوات‌الله و سلامه علیه شبی از بعضی شبها در بعضی کویهای کوفه میگذشت وقنبر بااوبود ، و قنبر گفت از سرائی آواز می‌آمد که کسی میخواند « أمن هو قـانت آناء اللّيل ساجداً ـ الاية » و قنبر گفت حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه بگذشت و بایستادم و ساعتی گوش باز کردم . حضرت امیر آوازداد و گفت یاقنبر چرا بازماندی آنجا؟

(۱)سوگند میخورم که اگر غیر توفرستاده‌نزد ما میآمداورا اجابت‌نمیکردیم امارد تورا نتوانستیم

(۲) برای خدا نماز میگذارد و کتـابهای اورا میخواند و بقصد ازمردم عزلت گزیده است.

گفتم یا أمیرالمؤمنین«صوت‌حزین في هدء من‌اللّیل» (۱) . آوازی است حزین در پاره‌ای ازشب گذشته . گفت بیا که «نومٌ علی یقین خیرمن عبادة علی شكّ » گفت بیا که خوابی بریقین‌بهتر باشد از عبادت برشكّ . قنبر گفت من عجب داشتم در سرای بنشان کردم و برفتم بر دگر روز باز آنجا رفتم سرای تفحّص کردم ازان منافقی بود . گفتم یا أمیرالمؤمنین چه دانستی که آن آواز کیست ؟ گفت چه راعی باشد که رعیّت خود را نشناسد . در خبر است که أمیرالمؤمنین علیٌّ صلوات الله وسلامه علیه کنیز کی داشت خادمه . ومؤذّنی بود اورا که باوقات نمازآمدی و اورا بنماز اعلام کردی . روزی چشمش بآن کنیزك افتاد اورا دوست بداشت از آن پس هر روز بیامدی و آواز دادی او بیامدی و گفتی که کیست ؟ گفتی أمیرالمؤمنین را بگوی که وقت نماز است ، و بدانکه من ترا دوست دارم . همچنین میگفت بهر وقت تا یکسال برآمد . پس از یکسال این کنیزك أمیرالمؤمنین را گفت یا أمیرالمؤمنین این مؤذّن سالی است که این چنین میگوید . أمیرالمؤمنین فرمود چون دیگر باره بگوید توبگوی که من ترا دوست دارم چه باید کردن . چون مؤذّن بیامد و برعادت هم‌آن سخن گفت کنیزك گفت من نیز تو را دوست دارم چه باید کردن ؟ مؤذّن گفت أصبِرُ وتَصَبِرینَ إلی یوم یوفی‌الصّابرین‌أجرهم بغیر حساب او بیامد و أمیرالمؤمنین را خبر داد أمیرالمؤمنین در حال کس فرستاد وآن مرد را حاضر کرد و کنیزك را آزاد کردو باو داد بنكاح . انس مالك روایت کرد از رسولﷺ که او گفت‌فردای قیامت ترازوی عدل بیاورند و اهل نماز را بیارند ومزد ایشان بترازو بدهند و أهل روزه را بیاورند مزد ایشان بترازو بدهند ، و همچنین أهل صدقه را ، و أهل حجّ را . آنگه أهل بلا را بیاورند و از بن ترازو براندازند ودیوانی برنه افلاجند (۲) بل مزد وثواب بر ایشان ریزند ریختنی بی‌حساب. آنگه این آیت را بخواند « إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیر حساب » تا أهل عرصات از أهل‌عافیت تمنّا کنند که کاشکی گوشت ایشان بناخن بره(۳) گرفته بودندی ازآن فضل که‌أهل‌بلاءرا بود . أصبغ بن‌نباته گفت با أمیرالمؤمنین عليٌّ صلوات الله و سلامه علیه در عیادت حسن بن علی علیهما السلام شدیم ازرنجی که اورابود . أمیرالمؤمنین‌صلوات الله و سلامه علیه گفت کیف أصبحت یاابن‌رسول‌الله ؟ چگونه در روز آمدی ای پسر پیغمبر؟

(۱) هدء من‌اللیل یعنی طائفة منه چون پاره از شب بگذرد و مردم آرام گیرند و «هذه»در نسخ کتاب تصحیف است .

(۲) این لغت در برهان مذکور نیست و بقرینه کلام بمعنی مرتب کردن دفتر و مانندآن است.

(۳) ناخن پیرا و ناخن برا بمعنی مقراض است .

گفت « أصبحت بنعمةالله بارعاً » در روز آمدم بنعمت خدای بهتر . گفت چنین باشدإن‌شاءالله . گفت مرا باز نشانید . او را باز نشاندند وپشت باز داد و گفت « سمعت جدّي رسول الله ﷺ يقول : يا بنيّ إنّ في الجنّة شجرة يقال لها: شجرة البلوى يؤتى بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان و يثبت لهم ديوان يصبّ عليهم الأجر صبّاً ، ثمّ تلا رسول‌الله ﷺ : إنّما يوفّى الصّابرون أجرهم بغير حساب » گفت در بهشت درختی است که آنرا درخت بلا گویند . فردای قیامت أهل بلا را بیارند ایشان را ترازوی برندارند و دیوانی برنه أفلاجند . بل مزد برایشان ریزند ریختنی . آنگه رسول ﷺ این‌آیت را برخواند « إنّما يوفّى‌الصابرون أجرهم بغيرحساب» أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که او خواهد که از جمله خداوندان عقل باشد گو صبر کن برمکاره و بلا که‌آن آیت عقل است و کمال تقوی ، وجزع آیت جهل است و علامت نادانی ، و هر که جزع کند جزع اورا بدوزخ برد ودر قیامت ظفر نیابند الاّ صابران که خدای تعالی در حق ایشان میگوید : « إنّما يوفّى الصّابرون أجرهم بغير حساب » و قال الله تعالى : « و الملائكة يدخلون عليهم‌من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار»

(قُلْ إِنّي أُمِرْتُ أنْ أعْبُدَاللهَ مُخْلِصاً لَهُ‌الدّينَ) گفت بگوی ای محمّد (ﷺ) مرا فرموده‌اند تاخدای‌را پرستم خالص‌بکرده برای‌اوعبادت که بااوشرك‌نیارم ، ومرا فرموده‌اند که اوّل مسلمانان باشم از این امّت .

(قُلْ إِنّي أخافُ) بگوی ای محمّد که من ترسم اگر در خدای عاصی شوم و جز او را پرستم از عذاب روزی عظیم : یعنی روز قیامت . و این آنکه بود که قوم او را دعوت کردند بادین خود .

(قُلِ اللهَ أعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِيني) خدای تعالی گفت‌بگوای‌محمّد (ﷺ) که من‌خدای را پرستم وعبادت‌اورا خالص بکنم .

(فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ) شما بدون او هرچه خواهید می‌پرستید ، صورت امر است معنی تهدید ، و گفتند منسوخ‌است‌بآیت قتال (قُلْ إنّ‌الخاسِرينَ) بگوی که زیان‌کاران آنان باشند که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را . در معني او خلاف کردند مجاهد گفت و ابن زید معنی آن‌است که بکفر خودرازیان کردند در دنیا که خود رابکشتن دادند و أهل را بسبی (۱) و غارت ، حسن گفت خود را زیان کردند که بکفر خود را بدوزخ بردند در قیامت ، و ثوابی که ایشان را خواست بودن در قیامت و بهشت از ایشان فوت شد ،

(۱) سبی بمعنی اسیری است

آن زیان کردند ، و زنانیکه ایشان را خواست بود اعنی زنانی که ایشان را بودند در بهشت از حور اگر ایمان آوردندی ، چون ایمان نیاوردند بدیگران دهند . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ایشان را بکفر بدوزخ برند و زنان ایشان بـایمان ببهشت روند ، و خدم و حشم ایشان پس ایشان زیان‌کار باشند . هم‌بنفس هم بأهل (أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)این زیانی است آشکارا .

(لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ) گفت ایشان راسایبانها باشد از بالای سرایشان از آتش (وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) و اززیر ایشان هم سایبان آتش‌باشد ، و برای‌آن پوشش زیر را سایبان خواند که دوزخ درکات دارد بهری زیر و بهری زبر ، زیرا آنکه اینان را فراش باشد آنان را که زیر ایشان باشند سایبان باشد ، و مثلها قوله تعالی«لهم من جهنّم‌مهاد و من فوقهم غواش » و قوله « یوم یغشیهم العذاب من فوقهم ومن تحت أرجلهم » و قوله « أحاط بهم سرادقها »وقوله « انطلقوا إلی ظلّ ذی ثلث‌شعب لاظلیل و لایغنی۔ الایة » (ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ) این‌آن است که خدای تعالی بندگان‌خود رابااین میترساند. آنکه گفت : (يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ) ای‌بندگان من بترسید ازمن .

(وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا) گفت آنـانکه اجتناب کردند از طاغوت که آنرا پرستند «ان» مع الفعل در محلّ نصب است ببدل اشتمال (وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ)و بادرگاه خدای گریختند(لَهُمُ الْبُشْرَىٰ) بشارت بادایشان را و مزد خیر و وعدهٔ نیکو وثواب ابد . آنگه گفت (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ ۔الآیة) بشارت ده یا محمّد بندگان مرا آنانکه سخن بشنوند و متابعت نیکوتر کنندآنچه بحق راهبرتر باشد . ابوالدّرداء گفت اگر نه سه‌کارستی من نخواستمی که یك روز در دنیا بماندمی : بروزهای گرم روزه داشتن و تشنگی کشیدن و آب نچشیدن ، و در نیمه‌شب نماز کردن ، و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند و سخن چنان گزینند که یکی از ما خرمانیك گزیند ازطبق. قتاده گفت أحسنه طاعةالله باشد سدّی گفت نیکوترین آنچه ایشان را فرموده‌اند تا برآن کارکنند (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ) ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایشان را هدایت داده باشد و بألطاف کرده باایشان (وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ) و ایشان خداوندان عقلها باشند یعنی استعمال‌عقل کنند. ابن زید گفت‌این دوآیت‌أعنی من قوله « والّذین اجتنبوا الطاغوت ۔ الی قوله۔ أولو الألباب »در حق سه‌کس آمد که ایشان در جاهلیّت می گفتندلاإله إلاّالله. زیدبن عمروبن نفیل‌بود وسلمان فارسی و أبوذر غفاری .

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ) گفت آنرا که کلمهٔعذاب براو واجب شد ، جواب او محذوف است اتکالاً علی ما قام مقامه من قوله (أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) و تقدیر آنکه أفمن حقّ علیه کلمة العذاب فإنّ العذاب یصل إلیه . آنکه گفت چون عذاب باو برسد تو اورا ازعذاب نتوانی رهانیدن .

(لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) آنکه گفت آنان که از خدای بترسند (لَهُمْ غُرَفٌ) ایشان را غرفها باشد از بالای آن غرفها بنا کرده، أبوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ گفت أهل بهشت درنگرند از بالای خود غرفها بینند که أهل آن غرفها از آنجا چنان می درخشند که ستاره آسمان ومیان ایشان بُعد وتفاوت مشرق تامغرب باشد . ما گفتیم یا رسول الله آن منازل أنبیاء باشد که کس بدرجه ایشان نرسد؟ گفت: لا بل مؤمنانی اند که بخدای و رسول او ایمان دارند (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) درزیر آن غرفها جویهای آب میرود (وَعْدَ اللهِ) نصب او بر مصدر است و التقدیر و عدالله وعداً. آنکه فعل بیفکند و مصدر را اضافه کرد بافاعل (لَا يُخْلِفُ اللهُ الْمِيعَادَ) خدای تعالی خلاف وعده نکند .

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) گفت نه بینی که خدای فرو فرستاد از آسمان آبی (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ) آنرا در چشمهای زمین برد ، وسلك هم لازم باشد وهم متعدّی واینجا متعدّی است ، وواحد «ینابیع» ینبوع بود . ضحّاك وشعبی گفتند هر آبی که درزمین هست از آسمان بفرسند خدای تعالی بصخره ازاینجا قسمت کنند بچشمها و چاهها وکاریزها شود .

(ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً) پس بیرون آرد با آن آب کشتی که ألوانش مختلف باشد.

(ثُمَّ يَهِيجُ) آنکه خشك شود (فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً) زرد بینی اورا (ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً) آنکه آنرا پوسیده کند و پاره پاره گرداند (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ) دراین یاد کردی هست خداوندان عقلها را .

أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ

آیا پس از آنکه گشاده خدا سینهٔ اورا برای اسلام پس او برنوراست ازپروردگارش پس وای برکسانیکه

لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) أَللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ

سخت است دلهایشان از پند خدا آنها در گمراهیند هویدا خدا فرستاد بهترین سخنی را که

كِتاباً مُتشابِهاً مَثانِيَ تَقشَعِرُّ مِنهُ جُلودُ الَّذينَ يَخشَونَ رَبَّهُم

آن کتابی که مشابه بود بعضی ببعضی که مکرر است میلرزد از خوف او پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان

ثُمَّ تَلينُ جُلودُهُم وَ قُلوبُهُم إِلىٰ ذِكرِ اللهِ ذٰلِكَ هُدَى اللهِ يَهدي بِهِ مَن يَشآءُ

پس نرم میشود پوستهای ایشان ودلهایشان بسوی یاد کردن خدا اینست هدایت خدا که راه نماید بآن هر که راخواهد

وَ مَن يُضلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِن هادٍ (٢٥) أَفَمَن يَتَّقي بِوَجهِهِ سُوءَ العَذابِ يَومَ

وهر کرا گمراه کندخدا پس نیست مر اورا راهنمائی آیا پس آنکه بپرهیزد برای خود از بدی عذاب روز

القِيٰمَةِ وَ قيلَ لِلظّالِمينَ ذوقوا ما كُنتُم تَكسِبونَ (٢٦) كَذَّبَ الَّذينَ مِن قَبلِهِم

قیامت و گفته مرستمکاران را بچشید آنچه بودید که کسب میکردید تکذیب نمودند آنانکه پیش از ایشان بودند

فَأَتيٰهُمُ العَذابُ مِن حَيثُ لا يَشعُرونَ (٢٧) فَأَذاقَهُمُ اللهُ الخِزيَ فِي الحَيوٰةِ الدُّنيا وَ لَعَذابُ

پس آمد آنهارا عذاب ازجائیکه نمیدانند پس چشانید آنهارا خدا رسوائی درزندگانی دنیا وهرآینه عذاب

الآخِرَةِ أَكبَرُ لَو كانوا يَعلَمونَ (٢٨) وَ لَقَد ضَرَبنا لِلنّاسِ في هٰذَا القُرآنِ مِن كُلِّ

آخرت بزرگتر است اگرهستید که بدانید و بتحقیق زدیم ما از برای مردم در این قرآن از هر

مَثَلٍ لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرونَ (٢٩) قُرآناً عَرَبِيّاً غَيرَ ذي عِوَجٍ لَعَلَّهُم يَتَّقونَ (٣٠)

مثلی وداستانی تاشاید آنها پندگیرند کتابی بزبان عربی نه صاحب کجی تاشاید ایشان پرهیز کنند

ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلاً فيهِ شُرَكآءُ مُتَشاكِسونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَل

زده است خدا داستان مردی را که دراو شریکان باشند که مخالف هم کنند ومردی که خالص باشد برای مردی آیا

يَستَوِيانِ مَثَلاً أَلحَمدُ لِلّٰهِ بَل أَكثَرُهُم لا يَعلَمونَ (٣١) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَيِّتونَ (٣٢)

مساوی باشند ازحیث داستان سپاس خدارا که بیشتر آنها نمیدانند بدرستیکه تومیرنده ای و ایشان میرندگانند

ثُمَّ إِنَّكُم يَومَ القِيٰمَةِ عِندَ رَبِّكُم تَختَصِمونَ (٣٣) فَمَن أَظلَمُ مِمَّن كَذَبَ

پس بدرستیکه شماروزقیامت نزد پروردگارخودتان مخاصمه خواهید کرد پس کیست ستمکارتر از آنکه دروغ بست

عَلَى اللهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدقِ إِذ جآءَهُ أَلَيسَ في جَهَنَّمَ مَثوًى لِلكافِرينَ (٣٤) وَالَّذي جآءَ

بر خداو دروغ گفت بقرآن هنگامی آمد اورا آیا نیست در دوزخ جا مرکافران را و آنکه آمد

بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۵) لَهُمْ ما يَشآؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ

براستی و تصدیق نمود بآن آنهایند پرهیزکاران آنهاراست‌آنچه میخواهند نزد پروردگارشان اینست

جَزٰٓؤُا الْمُحْسِنِينَ (۳۶) لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ

جزای نیکوکاران تا بپوشد خدا ازایشان بد ترین‌آنچه‌کرده باشند وجزا دهد مزدشان‌را بنیکوتر

الَّذي كانُوا يَعْمَلُونَ (۳۷) أَلَيْسَ اللهُ بِكافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذينَ مِنْ دُونِهِ

آنچه بودندکه میکردند آیا نیست‌خداکفایت‌کنندهٔ بندهٔ خود ومیترسانند ترا بآنانکه غیرازخداست

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۸) وَ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَما لَهُ

وکسیکه‌گمراه‌کند خدا پس‌نیست مراورا هیچ راهنمائی و هرکه را راه نماید خدا پس نیست مر اورا

مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللهُ بِعَزيزٍ ذِي انْتِقامٍ (۳۹) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ

هیچ‌گمراه‌کننده‌ای‌آیا نیست‌خدابغلبه‌کننده وکینه‌کشنده واگر بپرسی ازایشان‌که آفریدآسمان ها و

الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللهُ بِضُرٍّ

زمین را هرآینه‌گویند خدا بگو آیا پس دیدید آنچه میخوانید از جز خدا اگر اراده‌کند مرا خدا ضرری

هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَني بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ

آیا ایشانند رفع‌کنندگان ضرر او یااراده‌کند بمن بخششی‌آیا باشند بازدارندگان رحمت‌او بگو بس‌است‌مرا

اللهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۴۰) قُلْ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكانَتِكُمْ إِنّي عامِلٌ

خدا براو توکل میکنند توکل‌کنندگان بگو ایگروه بکنید برحالی‌که‌برجای‌خود باشیدکه من‌کارکننده‌ام

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴۱) مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ (۴۲)

پس زودباشیدکه بدانید آنکس‌که بیاید اورا عذاب‌که رسواکند اورا وفرود آید براو عذاب دائم

إِنّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ لِلنّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ

بدرستیکه‌ما فروفرستادیم برتو قرآنرا برای‌مردم براستی پس‌هرکه‌راه‌یافته‌است پس‌برای خودش‌است وهرکه

ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ (۴۳) أَللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ

گمراه شد پس‌جز این‌نیست‌که‌گمراه‌شد بر‌آن ونیستی‌تو برایشان نگهبان خدا میمیراند جانها را هنگام

مَوْتِها وَ الَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتي قَضىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ
مردنشان و آنکه نمرده در خواب خود پس نگاه میدارد نفوسی که حکم کرده شود براو مرگ و میفرستد
الْأُخْرىٰ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٤٤)
دیگرانرا تا مدت نام برده شده بدرستیکه در این هرآینه نشانهائی‌است برای قومیکه فکر میکنند
أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ شُفَعاءَ قُلْ أَوَلَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ (٤٥)
ویا فراگرفته‌اند از جز خدا شفیعان بگو اگر چه باشندآنها که مالك نشوند چیزی‌را ودر نمی‌یابند
قُلْ لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَميعاً لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٤٦) وَ إِذا
بگو مرخدار‌است شفاعت همه اوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس بسوی او بازگشت‌کنید وچون
ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذا ذُكِرَ الَّذينَ مِنْ دُونِهِ
یادکرده شود خدا تنها رمیده شود دلهای آنانکه نمیگروند بآخرت وچون یادکرده شود آنانکه‌جزخدایند
إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (٤٧) .
آنگاه ایشان فرحناك شوند .

قوله تعالى (أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ) گفت آنکس راکه خدای شرح کند صدر اورا و دلش روشن کند برای اسلام یعنی هرکه خدای تعالی‌باو الطاف کند تا اوباسلام نزدیك شود و ایمان آرد بخدای او برنور و بیان وهدایت ودلالت باشد از خدای جلّ جلاله و گفتنداو بردین قویم و صراط مستقیم باشد در کلام‌حذفی و اختصاری هست و التقدیر «کمن‌کان بخلاف ذلك» گفت آنکه او چنین باشد چنان بود که آنکس که بخلاف این باشد ، چنانکه بیان کردیم في قوله «امّن‌هوقانت ـ الایه» قتاده گفت مراد بنورقرآن است که مؤمن ابتداء کنداز و انتهاء کند .

عبدالله مسعود گفت یك روز رسولﷺ این آیت‌بخواند ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر چگونه باشد ؟ (١) گفت چون نور الهی در دل مؤمن شود دلش روشن شودوفراخ. گفتیم

(١) فتح باب تأویل کرد پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بوجهی که از تداول کلام عرب خارج‌نباشد چون سائل دانست مقصود از انشراح صدر پاره شدن سینه نیست‌که بسبب آن انسان زنده نماند پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بیان فرمودکه‌مراد روشنی ضمیراست و فراخی معنوی که گنجایش معرفت داشته‌باشد .

یا رسول‌الله علامت آن چه‌باشد؟ گفت آنکه بنده از سرای غرور رجوع کند باسرای خلود و مرگ را بجارد (۱) پیش از آنکه مرگ باو آید، ثمالی گفت آیه در عمّار یاسر آمد ، مقاتل گفت « أفمن شرح الله»رسول است (فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ)ابوجهل‌است و اولی‌تر آن باشد که محذوف در آیه‌این باشد أفمن شرح‌الله صدره للاسلام کمن قساقلبه‌آنگه این بیفکند لدلالة الکلام علیه « فویل للقاسیة قلوبهم » گفت وای آنکس که دلش سخت باشد از ذکر خدای‌تعالی . أبو سعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت حاجت بنزدیك سهل‌جانبان(۲)امّت‌من‌طلب کنید که خدای میگوید که من رحمت خوددر دلهای ایشان نهاده‌ام و از سخت دلان طلب مکنید که من سختی خود در ایشان نهاده‌ام ـ أبو إدريس خولانی‌روایت کرد از ابوالدّرداء که رسول ﷺ گفت «إنّ‌الله رفيق يحبّ الرّفق في الأمر كلّه ، ويحبّ كلّ قلب خاشع حزين رحيم ، يعلّم النّاس الخير ، و يدعوا إلى طاعة الله و يبغض كلّ قلب قاسٍ ينام اللّيل كلّه فلا يذكرالله ولايدری يردّ عليه روحه‌أم‌لا » گفت خدای تعالی رحیم است مدارا دوست دارد در همهٔ کارهـا ودوست دارد هردلی خاشع‌نرم اندوهناك با رحمت که‌مردمان را خیر آموزد و خلق را باطاعت خدای خواند و دشمن دارد هر دلی سخت ببازی مشغول‌همهٔ شب بخسبد ذکر خدای نکند نداند که روح با او دهند یانه. مالك دینار گفت بنده را بهیچ تازیانه نزدند بدتر از قساوت دل و خدای بهیچ قوم خشم نگرفت إلاّ رحمت ازدل‌ایشان‌بستد.

قوله (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) ایشان در گمراهی‌روشن‌اند قوله عزّوعلا:

(اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) خدای تعالی گفت فرو فرستاد خدای نیکوتر حدیث یعنی قرآن . عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند که یکروز صحابه رسول را گفتند یا رسول الله لوحدّثتنا اگر برای ماحدیثی کنید خدای تعالی این‌آیت فرستاد«اللهٔ‌نزّل أحسن‌الحديث» و حدیث ضدّ قدیم باشد و نقیض او عجب ازآنکه گوید قرآن قدیم است وخدای تعالی‌گوید حدیث است و این قول متناقص باشد ، از دوگانه یکی دروغ بود . اگر خدای راست گفت قائلان آن قول دروغ گفتند واگر ایشان راست گفتند همانا أحسن الحدیث راست نباشدتعالی الله عن الكذب علوّاً كبيراً (كِتَاباً مُتَشَابِهاً) کتابی است متشابه یعنی بهری بابهری ماند در حسن نظم و ترتیب و بلاغت و تناسب معنی و آنچه لایق این بود . دراوهیچ تناقضی نیست و اختلافی بل بعضی مصدّق بعضی و بهری مقوّی و مبیّن بهری . قتاده گفت آیات وکلماتش با

(۱) یعنی مهیا شود .

(۲) سهل جانب نیکخوی و نرم دل‌است .

یکدیگر میماند و حروفش ، مثانی جمع مثنی باشد دو دو است گفتند معنی آن است که دراو مکرّرات است یعنی اخبار و قصص و أحکام درو مثنّی و مکرّر است ، و گفتند معنی آن است که اگر تلاوت اومثنّی ومکرّر کنند ملال نگیر نداز او(تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) بلرزد ازاو پوست آنان که از خدای بترسند وازخواندن وشنیدن واندیشهٔ او.

(ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) پس دلهای ایشان و پوستها ایشان نرم شود با ذکر خدای، و گفتند الی بمعنی لام است یعنی لذکر الله . عبدالله بن عروة بن الزّبیر گفت جدّه ام را گفته ام اسماء بنت أبی بکر را که اصحاب رسول چون بودندی؟ گفت چون قرآن شنیدندی چنانکه خدای وصف کرد ایشان را چشمشان گریان بودی و تنشان لرزان من گفتم اکنون جماعتی هستند که چون قرآن می‌شنوند می بیوفتند ازهوش گفت اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم . سعید بن عبدالله الجمحی گفت عبدالله عمر بمردی بگذشت ازأهل عراق که افتاده بود گفت این را چه رسیده است گفتند این از سماع قرآن بیفتاده است گفت ما از خدای میترسیدیم نیفتادیم هرگز اصحاب محمّد ﷺ چنین نکردند شیطان است این که در شکم ایشان‌میشود ،ابن سیرین را گفتند جماعتی پدید آمده‌اند که آوازقرآن می‌شنوندمی‌بیوفتند و بیهوش می‌شوند گفت یکی از ایشان را بر کنار دیواری بنشانید و قرآن از اوّل تا آخر برو خوانید تابیوفتند یا نه اگر خویشتن ازآن دیوار یا کناربام بیندازند راست میگویند .زید ابن‌اسلم گفت که ابیّ بن کعب پیش رسول‌ﷺقرآن می‌خواند رقّتی پدیدآمد رسول ﷺ گفت « اغتنموا الدّعاء عند الرقّة فانّها رحمة » دعا بغنیمت دارید عند رقّت که آن رحمت است . عباس بن عبدالمطلب روایت کرد که رسول ﷺ گفت که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ‌حرام کند. هم‌ازاو روایت کردند که‌رسول‌ﷺ گفت که چون‌پوست بنده از ذکرخدای بلرزد گناه ازو بریزد چنانکه برگ‌ از درخت(ذَٰلِكَ) اشارت است بقرآن (هُدَى اللَّهِ) رواست که گویند لطف الله و گفتند بیان الله برای آنکه در قرآن هم لطف است و هم بیان و هم دلالت (يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ) راه نمایدخدای باو آن را که خواهد (وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) وهر که را خدای گمراه کند او راراه نمائی نباشد یعنی آنرا که خدای تعالی جلّ جلاله خذلان کند اورا توفیق‌دهنده‌ای‌جز از او نباشد این یك تأویل است . و تأویل دیگر آنکه هر که را خدای از راه بهشت گمراه کند او را راهنمائی ببهشت نباشد تأویل سوّم آنکه اگر خدایتعالی روا بودی که کس را ازراه دین

اضلال کردی کس بر خلاف خدای او را هدایت نتوانستی دادن، تأویل چهارم آنکه آن کس را که خدای بضلال او حکم کند و او را بضلال خواند کس بهدایت او حکم نکند و او را مهتدی نخوانند .

(أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوٓءَ الْعَذَابِ) گفت آنکس که او عذاب دوزخ بروی باز یابد یعنی تلقّی کند و بروی باز گیرد . مجاهد گفت معنی آنست که او را بروی در آتش اندازند، عطا گفت او را در دوزخ اندازند و اوّل جائی از اندام او که آتش باو شتابد رویش باشد از آنکه روی پیش جز خدای برزمین نهاده باشد . مقاتل گفت معنی آنست که چون کافران را در دوزخ برند سنگی عظیم از کبریت در گردن او کرده باشند آتش دراو افتد و برروی او برآید اول همه چیزی ودستهایش بسته باشد و بدست از روی نتواند دفع کردن و در آیت حذفی و اختصاری هست التقدیر أفمن یتّقی بوجهه سوء العذاب کمن هو آمن من العذاب چنانکه در آیات دیگر برفت ، و مثله في المعنی«أفمن یلقی في النار خیر ام من یأتی آمناً»سعید بن المسیّب گفت آیت در ابوجهل آمد (وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ) أی و یقال ماضی بمعنی مستقبل است ونظایر این بسیار است گفت گویند ظالمانرا(ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ) بچشید آنکه کرده‌اید، یعنی وبال و جزاء آنکه کرده‌اید و این قول کافران را خزنهٔ دوزخ گویند .

(كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت آنان که پیش اینان بودند همچنین تکذیب پیغمبران کردند که اینان می کنند (فَأَتَيهُمُ الْعَذَابُ) عذاب بایشان آمد از آنجا که ایشان ندانستند.

(فَأَذَاقَهُمُ اللهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيا)بچشانید ایشان را خدای عزّوجل خزی و عذاب و هوان و مذلّت در دنیا باسیری و قتل و جزیه و إذلال و إهانت و إجراء حکم کفار برایشان علی اختلاف أنواعهم(وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)وعذاب آخرت بزرگتر باشد اگر دانند ایشان واندیشه کنند .

(وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)
گفت ما بزدیم برای مردمان دراین قرآن از هر مثلی باشد که ایشان اندیشه کنند.

(قُرْآناً عَرَبِيّاً) نصب او بر فعل مقدّر است و تقدیره أعنی قرآنا عربیّاً و گفتند بر حال است علی تقدیر أنزلناه قرآناً عربیّاً . گفت قرآن است بلغت عرب (غَيْرَ ذِي عِوَجٍ) که دراو کژی نیست ، مجاهد گفت لبسی نیست، عبدالله عباس گفت اختلافی نیست، سدّی گفت فرو بافته

ودروغی نیست بعضی دیگر گفتند متناقض نیست ، وعوج بکسر کژی باشد في الامر و الدين وما رجع إلى المعانی، وعَوَج بفتح في العصاو الحائط وماكان جسماً(لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)تاهمانا ایشان بترسند واز معاصی بپرهیزند .

(ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلاً) حق تعالى گفت بزد خدای تعالى جل جلاله مثلی ، و نصب رجلاً بربدل مثل است ، مردی که صفت او آنست (فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ) که دراوانبازانی باشد مختلف متنازع متضايق هريكی ازيشان اورا استخدام کند وکاری فرماید خلاف آنکه صاحبش فرماید بقدر ملك او بر او يقال رجل شكس و شرس و ضرس و نبس إذا كان سيّىء الخلق.

مؤرّج گفت متشاكسون ای متماكسون يقال شاكسني فلان أي ماكسني مكاس كرد و مضائقه (وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ) ابن كثير و ابو عمرو ويعقوب خواندند سالما بالف وابوعبيد این اختیار کرد برای مطابقه ، گفت معنی سالماً خالص باشد خلاف مشرك و سلاماً مسلم باشد خلاف محارب. عبدالله عباس ومجاهد وحسن درشاذهم سالما خواندند بالف وباقی قراء سلماً خواندند بفتح سين ولام . و سعيد جبير سلماً بكسر سين وسكون لام والسّلم الصّلح من باب رجل عدل وصوم باشد (هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً) ایشان راست باشند ازروی مثل یعنی نباشند، این مثلی است که خدای تعالی بزد برای او که خدایان مختلف پرستد ومقسم باشد عبادت اوبرمعبودان پراكنده و مؤمنی را که جز يك خدای نپرستد (أَلْحَمْدُ لِلهِ) سپاس خدای را یعنی مخصوص بحمد خدای است جز اورا نباشد در حسن حال و رعایت برای آنکه اورا كه يك مالك باشد رجوعش بااوبود بس مؤونتش ازوبود ومعونتش ازوبود و آنرا که مالکان مختلف باشند اورارجوع باهمه بود بنصیب ، این باآن گذارد و آن بااین . درمیانه مملوك بی برك و بی نوابودچنانکه در مثل پارسیان گويند « شهری بدو میر زود گردد ویران » این هم آن مثل است بمعنی. آنگه گفت(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) بل بیشترینه ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند، آنگه بر سبیل وعظ و تذکیر گفت :

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) تو ای محمّد(صلى الله عليه وآله) مرده‌ای و اینان همه مردگانند یعنی بخواهی مردن تو وایشان. آنگه برای قرب حال که لامحال مآل با مرگ خواهد بود ایشان را مرده خواند. درشاذّ ابن محيصن و ابن أبي عيله مائت خواندند بألف در هردوجای . قتاده گفت این خبر مرگ است که باایشان داد، جعفر بن سليمان گفت با صلة بن أشيم طعامی می خوردیم

مردی درآمد و خبرمرگ برادرش داده و گفت یاهذا بنشین و با ما این طعام بخور که دیر است که خبر مرگ برادر شنیده‌ام گفت یا عجب اواین ساعت فرمان یافت تو کی‌شنیدی گفت ازآنگه که خدای تعالی گفت «انّك میّت وانّهم میّتون» مرد گفت راست گفتی (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ) گفت‌پس شما روز قیامت بنزدیك خدای خصومت کنید ، یعنی محق و مبطل وظالم و مظلوم و تابع ومتبوع . زبیر گفت چون آیه آمد ما گفتیم یا رسول‌الله این گناهان که ما دردنیا کرده باشیم با یکدیگر آنجا مجازات رود و سکالش کنند؟ گفت ای والله که سکالش کنند تا هر خداوند حق‌را با حق رسانند ما گفتیم والله إنّ الأمر لشدید بخدای که کاری سخت است .

و ابوهریرة روایت کرد از رسول ﷺ گفت صحابه را : دانید که مفلسان امّت من که باشند ؟ گفتیم که آنان که مال ندارند گفت نه مفلسان امّت من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند برمردمان ، این را بزنند وآن را دشنام دهند و مال ایشان بستانند وفردای قیامت چون مفاصا خواهند و آنجا زر وسیم نباشد حسنات ظالم گیرند و بمظلوم دهند تا او مفلس بماند با سیئات بدوزخ برند او را، و تأویل این خبرآن باشد که حسنات بر اعواض کنند یعنی اعواض آلام اوبردارند و بمظلوم دهند چه بادلهٔ عقل درست شده است که بعمل کسی دیگری را ثواب ندهند ، ونیز بادلّهٔ شرع از قرآن و اخبار مقطوع‌علیها ، لابد این خبر را تأویل باید و تأویل این است که گفته شد چه عوض بمثابهٔ اروش جنایات است و قیَمِ متلفات . عبدالله عمر گفت ما روزگار دراز بماندیم و گمان ما چنین بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم ما را خصومت نباشد که دین مایکی است و پیغمبر و کتاب مایکی تابدیدیم که مسلمانان تیغ بروی یکدیگر کردند ویکدیگر را کشتن گرفتن ، بدانستیم که خصومت این است . ابو سعید خدری گفت من هروقت گفتمی که مارا دین‌یکی است و کتاب و پیغمبر ﷺ یکی است این‌خصومت چیست ، تا روز جمل وصفّین بدیدم گفتم خصومت این است ، و حمل کردن برعموم اولی‌تر باشدچنانکه شاعر گفت :

تَنَامُ وَلَمْ تَنَمْ عَنْكَ الْمَنَايَا	تَنَبَّهْ لِلْمَنِيَّةِ يَا نَؤُومُ
سَتَدْرِي فِي الْمَعَادِ إِذَا الْتَقَيْنَا	غَداً عِنْدَ الْحِسَابِ مَنِ الظَّلُومُ
إِلَىٰ دَيَّانِ يَوْمِ الدِّينِ تَمْضِي	وَعِنْدَ اللهِ يَجْتَمِعُ الْخُصُومُ (۱)

(۱) میخوابی تواما مرگ بیدار است . ای مردبسیار خواب بیدارشو برای مرگ . در بازگشت آخرت خواهی دانست چون فردا وقت حساب بیکدیگر رسیم که ستمکار که بود ؟ نزد حاکم روز قیامت روی و نزد خداوند همه مخاصمان مجتمع شوند .

(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ) گفت کیست ظالمتر از آن کسی که او دروغ گفت برخدای (وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ) وراست رادروغ‌داشت، گفتند مراد بصدق قرآن است یعنی قرآن بدروغ داشت(اذْجاءَهُ)چون آمدباو(أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ)آنکه گفت برطریق تقریع و ملامت در دوزخ جائی نیست کافران را یعني جائی هست ایشان را جای بسزا .

(وَالَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) گفت وآنکس که او صدق و راستی آورد . مفسّران خلاف کردند بعضی گفتند«جاء بالصّدق»جبرئیل‌است و«صدّق به» پیغمبر ﷺ است، که جبرئیل بیاورد و رسول ﷺ تلقّی کرد بقبول . عبدالله عباس گفت جاء بالصّدق رسول است که صدق آورد وآن گفتن لاإله‌إلاالله بود و صدّق بههم او است ، آرنده اواست وتصدیق کننده اوست و مبلّغ او بخلق . ابوالعالیه و کلبي گفتند جاء بالصّدق رسول است و صدّق به ابوبکر علیهما یستحقّ. قتاده گفت و مقاتل جاء بالصّدق رسول است وصدقّ بهمؤمنان .عطاء گفت جاء بالصّدق پیغمبرانند و صدّق به امّتان ایشان .و در اخبار ما از ائمه ﷺ آوردند و از بعضی صحابه .که جاء بالصّدق رسول است و صدّق به أمیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه‌علیه که چون شب معراج رسول را ﷺ بآسمان بردند وملکوت‌آسمان برو عرض کردند گفتند برو وقوم را خبر ده گفت بارخدایا مرا دروغ دارند گفت یصدّقك عليٌّ وهو الصّدیق الأکبر ترا صدّیق اکبرتصدیق کند و آن علی بن ابی‌طالب است صلوات الله وسلامه علیه دلیل برآن که اوصدّیق اکبر است آن است که موافقان و مخالفان در اخبار آورده‌اند که الصّدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون ، وحبیب النّجّارمؤمن آل‌یاسین، وعليٌّ بن‌أبي طالب ﷺ وهو خیرهم و سیّدهم . پیغمبر ﷺ گفت صدّیقان سه‌اند حزقیل است مؤمن‌آل فرعون ، وحبیب النّجّاراست مؤمن آل یاسین، وعليٌّ بن أبي‌طالب‌است واوبهترین و سید ایشان است. بیان‌دیگر آنکه گفت در دیگر آیه « یا أیّها الّذین آمنوااتّقوا الله و کونوا مع الصّادقین »یعنی حمزة و جعفراً و علیّاً .

و در خبر است که روزی رسول ﷺ سریّتی را بغزائی فرستاد حضرت أمیرالمؤمنین علی ﷺ را بر ایشان امیر کرد آنکه گفت کیست ازشما که فضل‌وصدق پسرعم من ازقرآن بیاورد؟ عمّار برپای خاست گفت من بگویم‌یا رسول الله ؟ گفت « کفاك‌الله یا عمّار کلّ مهمّ » أبوذر گفت من حاضر بودم که عمّار این بگفت . فضل بن شاذان گفت جآء بالصدق رسول

است صادقی که جز اوصادق نبود در آن وقت، وصدّق به علي بن أبي‌طالب عليه السلام مصدّقی که در آن وقت مصدّقی نبود جز او. زید بن‌جناب(؟) گفت که پیش رسول صلى الله عليه وآله رفتم‌در بدایت کار و گفتم چه گوئی‌تو یا محمد (صلى الله عليه وآله) گفت می گویم لاإله‌إلاالله وأ نارسوله بجز خدای‌خدائی‌نیست ومن پیغمبر أویم. گفتم ومن یصدّقك علي هذا ؟ترا برین که باور میدارد گفت صبّي و امرأة کودکی وزنی یعنی علی و خدیجه از اینجا گفت رسول صلى الله عليه وآله «صلّت‌الملائكة علي و على علي سبع سنين لانّه لاترفع من الأرض إلى السّماء صلاة إلاّ منّي و من علي» گفت هفت سال فرشتگان برمن وعلی‌صلوات فرستادند برای آنکه‌درین هفت سال‌نمازی بآسمان نبردند ازرمین جزازمن وازعلی واو گفت قطعة :

صدّقتهُ وجميعُ النّاسِ في بُهَمٍ ... مِنَ الضّلالةِ والإشراكِ والنّكدِ
فالحمدُ لله شكراً لاشريكَ لهُ ... ألبَرُّ بالعبدِ والباقي بلا أمدِ (١)

(أولئكَ هُمُ المتّقونَ) گفت‌ایشان متّقیانند .این دلیل می کند بر آنکه مراد بآیت رسول است و معصومان که گفت ایشان متّقیانند و آنکس که خدای برتقوی و پرهیزکاری او گواهی دهد جز معصوم نباشد .

(لَهُمْ مايَشاؤُنَ عِنْدَ رَبّهِمْ)ایشان راست‌آنچه خواهند ازو وآرزو کنند بنزدیك خدای ایشان (ذلكَ جزاؤُا المُحسِنينَ) این جزاء نیکوکاران است .

(لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنهُمْ أسوَأَ الّذي عَمِلوا) تا مکفّر کند خدای تعالی سیّئات اعمال ایشانرا بتوبه یعنی‌إسقاط‌عقاب‌آن کند (وَيَجزِيَهُمْ أجرَهُمْ بِأحسَنِ الّذي كانُوا يَعمَلونَ) و جزاء دهد ایشان را مزدشان نیکوتر آنچه‌ایشان کرده باشند .

(أليْسَ اللهُ بِكافٍ عَبْدَهُ) حمزة و کسائی وخلف خواندند «عباده» بألف علی‌الجمع وباقی قرّاء «عبده»علی الواحد .حق تعالی گفت که خدای بس نیست کفایت کننده بندگانش را ؟ و بر قراءت آنکس که عبده خواند برواحد گفت بنده‌اش را برجنس . وگفتند مراد رسول‌است صلى الله عليه وآله (ويُخَوِّفونَكَ بِالّذينَ مِنْ دُونِهِ) گفت یامحمد ترا میترسانند از آنان که دون خدایند . این آنگه گفت که ایشان گفتند یا محمد ما می‌ترسیم که این خدایان ما آفتی بتو رسانند و مضرّتی که تو طعنه میزنی در ایشان اگر باز نه‌ایستی ترا دیوانه کنند یا رنجی بتورسانند، حق تعالی گفت (ومَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ) هر که خدای اورا ضال

(١) من تصدیق او کردم و همه در تاریکی گمراهی بودند و شرك وبدبختی ، سپاس خدایرا شریك برای اونیست ببنده مهربان است و پاینده بی‌انتها .

کند بخذلان و تخلیه اورا هیچ راه نمائی نباشد، ورواست که معنی حکم وتسمیه باشد چنانکه چند جایگاه شرح داده شد.

(وَمَنْ يَهْدِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ) وهر که خدای اوراهدایت دهد بتوفیق اورا مضلّی و گمراه کننده‌ای نباشد براین معنی که گفتیم (أَلَيْسَ اللهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقامٍ) و گفت نه خدای عزیز است و منیع و غالب و کینه کشنده از دشمنان خود، صورت استفهام است و مراد تقریر.

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) آنکه گفت اگر ازین کافران بپرسید که آسمان و زمین که آفرید؟ بگویند که خدای (قُلْ) بگوی ای محمّد (أَفَرَأَيْتُمْ) نبینی اینان را که شما بدون خدای می‌پرستید که اگر خدای بمن آفتی خواهد ایشان آن آفت از من باز نتوانند داشتن و کشف کردن و برداشتن آن ازمن ومرا از آن خلاص کردن وبرهانیدن، یا اگر بمن رحمی خواهد ایشان رحمت اواز من باز نتوانند داشتن (قُلْ حَسْبِيَ اللهُ) بگوی ای محمّد که بس است مرا خدای جلّ جلاله (عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) توکّل برو کنند توکّل کنندگان آنگه گفت:

(قُلْ) بگو ای محمّد کافران را (يا قَوْمِ) ای قوم من وامّت من و از قبیله و نسب من (اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ) بکنید آنچه توانید برحسب قدرت وتمکین خود (إِنِّي عامِلٌ) که من نیز آنچه توانم خواهم کردن. (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) بدانید آنگه که عذاب خدای بشما فرود آید که از میان من وشما محق کیست و مبطل کیست. آنگه گفت:

(مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ) من موصوله است بمعنی الّذی در محلّ نصب است بآنکه مفعول «تعلمون» است یعنی بدانید آنرا که عذاب مخزی رسوا کننده باو آید وخوار وذلیل بکند اورا (وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ) و عذابی دائم برو حلال شود یا باو فرود آید.

(إِنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ) گفت مافرو فرستادیم کتاب قرآن بر تو برای مردمان بحق و درستی (فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ) هر که هدایت یابد و نظر کند تا براه حق برسد برای خود کند وهر که گمراه شود از آنکه نظرو تأمّل نکند وبال او بر او باشد (وَما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) تو برایشان وکیل وحفیظ ونگهبان نئی تا ایشان را برایمان حمل کنی، کار تودعوت است.

(اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها) گفت خدای است که جانها بردارد بوقت مرگ

چون وقت آن باشد که اجلش بر آید (وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها) ونیز آنرا که بخسبد او توفّی کند، ومراد بتوفّی حقیقةقبض نَفَس است نه قبض نَفْس وروح این قول عبدالله عباس است ، وبعضی دیگر گفتند قبض روح خواست الا آن است که خواب را مرگ خواند بر توسّع وتشبیه .

(فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ) نفس باز گیرد از آنکه مرگ براوقضا کرده باشد یعنی آنرا که أجل آمده باشد جان بردارد (وَيُرْسِلُ الأُخْرى إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى) وآن دیگر را که اجل نیامده باشد فروگذارد تا بوقت آمدن اجل نامزد کردهٔ او، وفرق میان توفّی مرگ و توفّی خواب آنست که باخواب عقل و تمیز برخیزد وروح و حیات برجای باشد و با مرگ حیات بنماند هر معنی که بوجود محتاج باشد بحیات ،با فقد حیات بنماند (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) دراین که رفت از قبض روح مرده ، و توفّی مرد خفته و امساك بعضی و إرسال دیگری آیاتی هست و علاماتی و دلالاتی گروهی را که اندیشه وتفكّر كنند (۱) حمزه و کسائی وخلف خواندند «وقُضِيَ عليها الموتُ» برفعل مجهول و رفع موت و باقی قرّاء بر فعل مستقیم و نصب موت . از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت آدمی را نفسی باشد و روحی : نفس آن است که قوام عقل و تمیز باآن باشد چون مرد بخسبد قبض آن نفس کنند و روح آنست که قوام حیات بآن باشد چون مَرْد بمیرد آن باطل شود وبراین قول تأویل نفس بر عقل شاید گرفتن ، و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون یکی از شما خسبد باید تا بردست راست بخسبد و بگوید : « اللّهمّ باسمك وضعت جنبی ، وبك أرفعه إنْ أمسكتَ نَفْسي فاغفرلها و إن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصّالحين »(۲)

(۱) اهل تفکر واندیشه گویند برای فهماندن استقلال نفس و بقای آن پس از مرگ به از این تشبیه و تنظیر ممکن نیست که خداوند عامهٔ مردم را بدان متوجه ساخته است چون جان آدمی درخواب تن را فی‌الجمله رها میکند و درعالم خویش باروحانیان وملائکه عالم قدس مربوط میگردد و در آن عالم از اسرار غیب اندکی براو افاضه میشود و خوابهای صادق که خبر از آینده میدهند می بینند باآنکه چشمش بسته است .وناچار تصدیق میکند عالمی دیگر هست وموجودات آن عالم از اسرار هستی آگاهند و خودش هم قوائی دارد غیر قوای اعضای مادی و موجودی است مستقل ومرگ هم همان خواب است وجان آدمی پس از مرگ باقی است ومدام با اهل آن عالم محشور، فرق آن است که ارتباطش در خواب ناقص و موقت است و در مرگ کامل و ثابت .

(۲) ای خدای من بنام توپهلو بزمین گذاشتم و بنام تر از زمین بر میدارم اگر جان مرا نگاه داری او را بیامرز و اگر باز فرستی آنرا از سیئات نگاه دار چنانکه بندگان پارسای خود را نگاه میداری .

(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ شُفَعَآءَ) گفتند «أم» بمعنی بل است ، بل بگرفتند این کافران بدون خدای شفاعت کنندگانی از بتان، وذلك قوله « هؤلاء شفعآؤنا عندالله » (قُلْ) بگوی ای محمد (أَوَلَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلا يَعْقِلُونَ) و اگر چه ایشان مالك نباشند چیزیرا از شفاعت و عقل ندارند تا عبادت شما بدانند ایشانرا (١) وجواب «لو» محذوف است و التقدیر لكان لهم الشفاعة مع هذه الافات ، یعنی اگر چه چنین‌اندایشان را شفاعت باشد ؟ بر سبیل تقریع و انکار و ملامت .

(قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً) بگوی ای محمد که شفاعت همه خدایرا است تا هر که شفاعت کند جز بفرمان او نتواند کردن (لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) ملك آسمان و زمین او راست (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) پس شما را باپیش او برند .

(وَإِذا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ) گفت چون نام يك خدای برند پیش این‌کافران دل‌آنان که بقیامت ایمان ندارندتنگ شود و منقبض ، این‌قول عبدالله عباس ومقاتل است ، قتاده گفت کافر شود ومستکبر. ضحاك گفت‌نافر شود . کسائی گفت بخشم آید، و اصل کلمه نفور و إزورار بود ، قال عمروبن كلثوم :

إذا عَضَّ الثِّقافُ بِها اشْمَأَزَّتْ　　وَ وَلَّتْهُ عَشَوْزَنَةً زَبُونا (٢)

(وَإِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) چون ذکر آنان کنند که فرود خدایند ازبتان(إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) ناگه ایشان شادمان و مستبشر باشند : واین‌آنگه بود که شیطان إلقاء کرد در قراءت رسول « تلك الغرانيق العلى منها الشّفاعة ترتجى » درسورة و النجم . قوله تعالی :

قُلِ اللّهُمَّ فاطِرَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ

بگوخداوندا پدیدآورندهٔ آسمانها وزمین دانندهٔ نهان وآشکارا تو حکم میکنی میان بندگان‌خود

فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٤٨) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ما فِي الأَرْضِ جَمِيعاً وَ

درآنچه‌بودندکه درآن اختلاف میکردند　　واگر باشد مرآنانراکه ستم‌کردندآنچه درزمین‌است همگی و

---

(١) یعنی بتان عقل ندارند تا بدانند شما ایشانرا عبادت‌کردید .

(٢) گوید نیزه‌های ما چنان سخت‌است‌که اگر ثقاف (آهنی‌که بدان نیزهارا راست می‌کردند) آنها را بگزد نیزه بلرزه میآیند وآهن را باز میگردانند درحالی‌که بسیار مستحکم ودور کننده آنند، خطاب باعمروبن‌هنداست‌که پادشاه حیره بود .

مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ بَدالَهُمْ مِنَ اللهِ ما لَمْ يَكُونُوا

مانند او بااو هرآینه فدا میکردند ببدی شکنجهٔ روز قیامت و ظاهر کرد آنها را از خدا آنچه نبودندکه

يَحْتَسِبُونَ (٤٩) وَ بَدالَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ حاقَ بِهِم ما كانُوا بِهِ

گمان داشته باشند وظاهرشد مرآنهارا بدیهای آنچه کسب کردند و فراگیرد آنهارا آنچه بودند که بآن

يَسْتَهْزِؤُنَ (٥٠) فَإذا مَسَّ الْإنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا قالَ

استهزاء میکردند پس‌چون برسد آدمی‌را ضرری بخواند مارا پس‌چون دادیم‌اورا نعمتی ازفضل‌خود گفت

إنَّما أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (٥١) قَدْ قالَهَا

جزاین‌نیست که داده‌شدم‌آنرا برعلمی‌بلکه‌این‌فتنه‌ایست ولیکن بیشترایشان‌نمیدانند بتحقیق‌گفتندآنکلمه‌را

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَما أَغْنىٰ عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (٥٢) فَأَصابَهُمْ سَيِّئات

آنانکه پیش‌ازایشان‌بودند پس‌باز نداشت ازایشان‌آنچه بودندکه‌کسب میکردند پس رسیدآنهارا بدیهای

ما كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلآءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ

آنچه کسب کردند وآنانکه ستم کردندازاین‌گروه زودباشدکه برسدآنهارابدیهای‌آنچه‌کسب‌کردند ونیستندآنها

بِمُعْجِزِينَ (٥٣) أَوَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشآءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ

بعاجزکنندگان‌خدا آیا ندانستندکه‌خدا پهن‌میکند روزی‌را برای‌هرکه‌میخواهد وتنگ‌میکند بدرستیکه

فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥٤) قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ

دراین هرآینه آیاتست برای‌گروهیکه میگروند بگو ای‌بندگان‌من‌آنانکه‌اسراف‌کردند برخودشان از

لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٥٥)

معاصی نومید مشوید ازرحمت‌خدا بدرستیکه‌خدا میآمرزدگناهان راهمه بدرستیکه‌اوآمرزندهٔ مهربانست

وَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (٥٦)

وبرگردید بسوی‌پروردگارخود وگردن‌نهید اورا ازپیش‌آنکه بیاید شمارا عذاب پس یاری‌کرده نشوید

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً

وپیروی‌کنید بهترین آنچه فرستاده شد بسوی شما ازپروردگار شما از پیش‌آنکه بیاید شما را عذاب ناگاه

وَأَنْتُمْ لاتَشْعُرُونَ(٥٧) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مافَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ وَإِنْ كُنْتُ
و شما نميدانيد آنكه گويد نفسى اى اندوه بر آنچه تقصير كردم در جانب خدا و اينكه بودم من

لَمِنَ السّاخِرِينَ (٥٨) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللهَ هَدٰينِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (٥٩) أَوْ تَقُولَ
هرآينه ازمسخره كنندگان يا گويد اگر اينكه خدا راه نمود مرا هرآينه بودم ازپرهيزكاران يا گويد

حِينَ تَرَى الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٦٠) بَلىٰ قَدْ جاءَتْكَ
وقتيكه بيند عذاب را اگر آنكه بود ازبراى من بازگشتى پس بودم ازنيكوكاران آرى بتحقيق آمد ترا

آياتي فَكَذَّبْتَ بِها وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكافِرِينَ(٦١) وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَى الَّذِينَ
آيتهاى من پس تكذيب نمودى بآن و سركشى كردى وبودى از كافران و روز قيامت بينى آنانكه

كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ في جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ (٦٢) وَيُنَجِّي اللهُ
تكذيب كردند برخدا رويهاى ايشان سياه شده آيا نيست دردوزخ جاى مرسركشان را ونجات دهد خدا

الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ لا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ (٦٣) أَللهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
آنانكه پرهيز كردند بجهت ايمانشان نرسدآنهارا بدى ونه آنها اندوهناك شوند خدا آفرينندۀ هرچيزاست

وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ★ لَهُ مَقالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللهِ
و او بر هرچيزى نگهبانست * مر او راست كليد هاى آسمانها و زمين وآنانكه كافر شدند بآيتهاى خدا

أُولٰئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (٦٤) قُلْ أَفَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ (٦٥)
آنها يند ز يا نكاران بگو آيا پس جز خدا را امر ميكنيد مرا بپرستم اى نادانان

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ
وبتحقيق وحى شد بسوى تو و بسوى آنانكه پيش از تو بودند اگر شرك آرى هرآينه نابود شود كار تو

وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ(٦٦) بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ(٦٧) وَما قَدَرُوا اللهَ
وهرآينه بوده باشى اززيانكاران بلكه خدارا پرستش كن و باش از شاكران وتعظيم نكردند خدارا

حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ
سزاوار بزرگى او و زمين همگى در قبضۀ قدرت اوست روز قيامت وآسمانها درهم پيچيده است بدست قدرت او

وَ تعالیٰ عَمّا یُشرِکُونَ (٦٨) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَ

پاکست او و بزرگست از آنچه شریك میسازند و دمیده شود در صور پس بیهوش شود هر که در آسمانها و

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلّا مَنْ شآءَ اللهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخریٰ فَإِذا هُمْ قِيامٌ

هر که در زمین است مگر آنکه را خواهد خدا پس دمیده شود دراو نفخهٔ دیگری پس ناگاه ایشان برخاسته

يَنْظُرُونَ (٦٩) وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدآءِ

مینگرند و روشن گردد زمین بنور پروردگارشان ونهاده شود نوشتهها وبیارند به پیغمبران و گواهان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ (٧٠) وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ

وحکم کرده شود میان ایشان براستی وایشان ستم کرده نشوند وتمام داده شود هر نفسی آنچه کرده واو دانا تراست

بِما يَفْعَلُونَ (٧١) وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ

بآنچه میکنند ورانده شوند آنانکه کافر شدند بسوی دوزخ گروه گروه تاوقتیکه بیایند آنرا گشاده شود

أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ

درهای آن وگفت آنهارا خازنان دوزخ آیا نیامدند شمارا پیغمبران ازشما میخوانند برشما آیات پروردگارتان

وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقآءَ يَوْمِكُمْ هٰذا قالُوا بَلىٰ وَلٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ (٧٢)

و بیم کنند شمارا بملاقات روز شما این گویند بلی ولیکن واجب شد سخن خدا بوقوع عذاب برکافران

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٣) وَ سِيقَ

گفته شود که درآئید درهای دوزخ را جاویدانید درآن پس بد است آرامگاه متکبران ورانده شوند

الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّٰى إِذا جآؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ

آنانکه ترسیدند پروردگارشان را ببهشت گروه گروه تاچون بیایند آنرا وگشوده شود درهای آن و گویند

لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ (٧٤) وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ

آنهارا خازنان بهشت درود برشما پاك بودید پس درآئید آنرا جاویدان وگویند سپاس مر خدای را

الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشآءُ فَنِعْمَ

که راست گردانید مارا وعده خود و بمیراث داد مارا زمین بهشت جای گیریم زمین بهشت هرجا که خواهیم پس نیکوست

أَجْرُ الْعامِلِينَ (٧٥) وَ تَرَى الْمَلآئِكَةَ حافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ
مزد كنندگان   وبینی فرشتگان‌را درآنروز فروگرفتگان ازگرداگرد عرش تسبیح میکنند بستایش

رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (★)
پروردگارشان وحکم کرده‌شود میانشان براستی وگفته‌شد ستایش مرخدای‌را که‌پروردگارجهانیا نست .

قوله تعالی(قُلِ اللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) خدای جلّ جلاله دراین آیت رسول را آموخت که دعا چگونه کند وچگونه فزع کندبا او. گفت بگوی‌ای محمّد که ای‌خدای و این میم مشدّد بدل یاء نداست که دراوّل او بیفتاد والتقدیر یا الله فاطرالسموات ای‌آفرینندهٔ آسمانها و زمین و ای دانندهٔ نهان و آشکارا (أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ) تو حکم کنی میان بندگانت در آنچه آن کرده باشند . منذر الثوری گفت بنزدیك ربیع خثیم حاضر بودم مردی در آمد از آنان که بقتل حسین بن علی علیهما السلام حاضر بودند. ربیع گفت شمائید که سرهای نبیرگان رسول بر فتراکها آورده‌اید بخدای که گزیدگانی را کشته‌اید کهاگر رسول خدای ایشان را دیدی بر کنار خود بنشاندی و بوسه بردهن ایشان دادی‌آنگه این‌آیت بخواند :«قل اللّهمّ فاطر السموات‌و الارض عالم الغیب والشّهادة أنت تحكم بين عبادك فيماكانوا فيه يختلفون» . قوله :

(وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) گفت اگر چنانچه هر ملکی که در زمین است فردای قیامت کافران وظالمان راباشد وهم چندان دیگر با آن، بفدا کنند روز قیامت از بدی عذاب که بایشان رسد . انس بن مالك روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله گفت فردای قیامت خدای تعالی گوید یکی را که ازو کمتر عذاب باشد در دوزخ اگر ملك دنیـا ترا باشد امروز بفدای خود کنی ازاین عذاب ؟گوید آری خدای تعالی گوید من ازاین خوارتر خواستم از تو در دنیا و کمتر ، اجابت نکردی وآن آن بود که گفتم بمن شرك [نیاور] آوردی .

(وَبَدا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) و ایشان را پدیدآید از خدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا و در حساب ایشان نبوده باشد .سدّی گفت‌آنچه گمان برده باشند که حسنات است بنگرند سیّئات باشد برای آنکه نه برآن وجه‌کرده باشند که خدای فرموده است . محمّد بن المنكدر درِ مرگ جزع میکرد اورا می‌گفتند جزع میکنی از مرگ گفت از آیتی میترسم که در کتاب خدا است وهی قوله تعالی « و بدالهم من الله مالم يكونوا يحتسبون » .

(وَبَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ) و پیدا شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و با ایشان رسد جزاء آن استهزاء که در دنیا بـا مؤمنان کرده باشند .

(فَإِذا مَسَّ الإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا) حق تعالی از خصال بد آدمی دراین آیت یکی باز گفت که چون آدمی را بلائی و محنتی و نکبتی رسد مارا بخواند(ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا) آنگه چون نعمتی دهیم اورا ازخزائن خود گوید (إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ) مرااینکه دادند دیدند و دانستند که من اهل اینم . قتاده گفت علی علم عندی ، برعلمی که نزدیك من بوداز معرفت وجوه اکتساب چنانکه قارون گفت ، خدای تعالی گفت بتکذیب او (بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ) بل آن نعمت فتنه و بليّةٌ اوست . حسين الفضل گفت هی راجع است با کلمه یعنی آن کلمه که گفت « اوتیته علی علم » آن فتنه و امتحان او بود و لیکن بیشتر مردمان ندانند .

(قَدْ قالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت گفتنداین کلمه یعنی «اوتیته علی علم» آنان که پیش ایشان بودند یعنی قارون في قوله «انّما أوتيته على علم عندی»،(فَما أَغْنىٰ عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ) ازایشان غنا نکرد آنچه اندوخته‌اند وبفریاد ایشان نرسید .

و بایشان رسید سیّئات و بدی آنچه کرده بودند از امّت سلف یعني جزاء سيّئات آنچه کرده باشند ، یعنی چنانکه ایشان مسلم نشدند اینان نیز مسلم نشوند (وَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ) و اینان وایشان مرا عاجز نتوانند کردن وازمن فوت نشوند .

(أَوَلَمْ يَعْلَمُوا) گفت نمیدانند که آنچه ایشان برعلم خود حمل میکنند روزی است از خدای تعالی ، و خدای تعالی روزی بگسترد برآنکه خواهد و تنگ کند برآنکه خواهد ، و القدر والقتر التّضييق في المعيشة. (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) گفت دراین که رفت آیاتی وعلاماتی و أدلّه‌ای هست گروهی را که ایمان آرند .

(قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ - الآية) خلاف کردند در آنکه مراد بآیت کیست روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت آیت درمشرکان مکّه آمد و سبب نزولش این بود که گفتند محمّد ﷺ دعوی میکند که هر که شرك آرد بخدای و خون ناحق ریزد خدای اورا نیامرزد ما هردو کرده‌ایم چرا ما را دعوت میکند ؟ که ما این هر دو کرده‌ایم و خدای مارا نیامرزد ، خدایتعالی این آیت فرستاد ، براین قول آیت مشروط باشد بتوبه . وأمّا این آیت مقدّم باشد در نزول علی قوله تعالی «إنّ الله لايغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء » و مغفرت کفّار برحکم عقل مانده باشد . قتاده گفت آیت در حق جماعتی آمد که

گناهان عظيم كرده بودند در جاهليّت چون باسلام در آمدند ترسيدند كه خداى ايشان را نيامرزد بآن گناهان خداى تعالى اين آيت فرستاد . عبدالله عمر گفت آيت در عياش بن أبى ربيعه آمد والوليد بن الوليد و جماعتى كه اسلام آورده بودند أهل مكّه ايشان را عذاب كردند ايشان بر گشتند و اسلام رها كردند . ما گفتيم خداى تعالى ايشان را نيامرزد اين آيت فرود آمد و رسول فرمود تا بايشان نوشتند ايشان بيامدند وهجرت كردند و اسلام آوردند وأقوالى ديگر گفتند متقارب بيكديگر و نزديك بهم ، و اوليتر آنست كه حمل آيت بر عموم كنندتا جمله داخل باشند در او . حق تعالى گفت يا محمّد بگوى بندگان مرا كه اسراف كرده باشند و در ارتكاب كبائر از حدّ خود در گذشته باشند كه اى بندگانى كه اسراف كرده‌ايد درظلم برخود از رحمت خداى تعالى نوميد مباشيد كه خداى تعالى گناهان همه را بيامرزد كه او آمرزنده و بخشانيده است. ابوعمرو خواند و اعمش و يحيى وعيسى و « لا تَقْنِطُوا » بكسر نون و باقى قرّاء بفتح نون وهما لغتان يقال قَنَطَ يَقْنَطُ و قَنَطَ يَقْنِطُ قنوطاً .ابوالكنود گفت عبدالله مسعود در مسجدى رفت قاضى تذكيرمى گفت ووعيدى سخت ووصف دوزخ واغلال ميكرد او بيامد و بانك براوزد و گفت چرامردم را از رحمت خداى نوميد ميكنى واين آيت برخواند « قل : ياعبادى الذين أسرفوا على أنفسهم ـ الاية » .

زيد أسلم گفت مردى بود در امم گذشته درعبادت اجتهاد كردى جز كه مردم رااز رحمت خداى نوميد كردى چون با پيش خداى رفت اورا در خواب ديدند گفتند خدا با تو چه كرد گفت مرا بدوزخ فرستاد ، گفتم بار خدايا پس عبادت من كجا رفت گفت تو بندگان مرا از من نوميد كردى من امروز تورا از رحمت خود نوميد كردم . أسماء بنت زيد گفت شنيدم‌از رسول ﷺ كه اين آيت ميخواندى كه « إنّ الله يغفر الذّنوب جميعاً لمن يشاء » أبو الجوزاء گفت صحبت كردم به بسيارى از عالمان و باصحابه رسول هر گز اشاره نكردند بگناهى كه خداى تعالى آن گناه نيامرزد ، ثوبان گفت مولاى رسول ﷺ كه از رسول شنيدم كه گفت نخواستمى تا همهٔ دنيا مرا بودى و اين آيت نيامده بودى . بل اين آيت، دوستر دارم ازهمهٔدنيا ابن سيرين گفت در قرآن هيچ آيت‌ازاين آيت فراخ‌تر نيست . معمر روايت كرد اززهرى كه يك روز عمر خطّاب در نزديك رسول ﷺ رفت گريان رسول ﷺ گفت يا عمر چرا ميگريى گفت يا رسول‌الله جوانى براين در ايستاده گريان از گريهٔ او دل من بسوخت و چشمم گريان شد رسول ﷺ گفت درآرش، او را در آورد گريان رسول ﷺ گفت چرا ميگريى اى برنا ؟ گفت يارسول‌الله از گناهى كه كرده‌ام وازخشم خداى ميترسم گفت ياجوان

شرك آوردای بخدای ؟ گفت نه یارسول‌الله . گفت خون ناحق ریخته‌ای؟ گفت نه گفت خدای گناهت بیامرزد و اگر گناهت مانند آسمانهای هفت و زمین‌های هفت و کوههای زمین است . گفت یا رسول‌الله گناه من از اینها عظیم‌تر است گفت گناه تو عظیم‌تر است یاعرش ؟ گفت گناه من، گفت گناه توعظیم‌تر است یا کرسی ؟ گفت گناه من ، گفت گناه تو عظیم‌تراست یاخدای تعالی ؟ گفت خدای ازهمه چیز عظیم‌تر است گفت برو که خدای عظیم گناه‌عظیم بیامرزد آنکه گفت بگوی تا گناه تو چیست ؟ گفت یا رسول‌الله شرم میدارم از روی تو ، گفت آخر بگوی گفت یا رسول‌الله مردی نبّاش بودم مدّت هفت سال نبّاشی کردم و گورها می‌شکافتم و کفن مردگان باز میکردم اتّفاق‌افتاد که دختری ازانصاریان فرمان یافت من گور او را باز کردم و اورا بر آوردم و برهنه کردم چون بر گشتم نفسم مطالبه کرد برفتم وبااو مواقعه کردم چون فارغ شدم و خواستم تا بر گردم آواز داد و گفت یا برنا وای برتو از دیّان روز دین‌نترسیدی آن روز که خدای‌حاکم باشد میان خلقان وظالم رابحق مظلوم‌بگیرد مرا برهنه رها کردی در لشکرگاه مردگان وپلید رها کردی مرا پیش خدای ؟ رسول ﷺ گفت بیرون کنید این فاسق را ومیگفت «ماأقربك من النّار» چه نزدیکی بدوزخ . برنا از آنجا بیرون رفت و سردر بیابان نهاد و میگریست وتضرع میکرد وباخدای توبه میکرد یکروز گفت ای خدای محمّد ﷺ وآدم وحوّاء بمنزلتی که اینها راهست بنزدیك‌تو که اگرتوبهٔمن قبول کرده‌ای‌ومرا بیامرزیده‌ای رسول را باز نمای وصحابهٔ‌اورا، وإلاّ آتشی از آسمان بفرست ومرا بسوز ومرا ازعذاب‌آخرت برهان، جبرئیل آمد پرها افراخته پری بمشرق زمین وپری بمغرب زمین و گفت یا محمّد خدایت سلام میرساند و میگوید این خلقانرا توآفریده‌ای‌یا من ؟ گفت بارخدایا لابل‌مرا وایشان را تو آفریده‌ای ، گفت میگوید تو روزی میدهی ایشان را یامن ؟ گفت نه مرا و ایشان‌را تو روزی میدهی گفت توبهٔ ایشان را تو قبول میکنی یامن ؟ گفت بار خدایا لابل تو قبول میکنی . گفت میگوید پس چرا آن بندهٔ مرا نومید کردی اورا باز خوان و توبهٔ او بپذیر وبگوی اورا که توبهٔ او قبول کردم و برورحمت کردم و این‌آیت‌آورد إلی قوله(إنّ اللهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إنّهُ هُوالغَفُورُ الرّحِیمُ) رسول ﷺ اورا بخواند و بشارت داد . واین آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب وعید ، وآنانکه گفتند خدای تعالی گناه نیامرزد بی‌توبه گفتند برای آنکه خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند و ارتکاب کبائر از حدّ برده باشند بندهٔ خود خواند ایشان را در رحمت و مغفرت طمع‌افکند و گفت« لاتقنطوا من رحمةالله» آنکه گفت خدای گناهان بیامرزد و همه بیامرزد وتوبه شرط نکرد ، بل باطلاق گفت آنکه

خودرا وصف کرد بآنکه او آمرزنده و بخشاینده است این جمله دلیل است بر صحّت رجاء و بطلان قول أصحاب وعید (١)

(وَ أَنِیبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ) با خدای گریزید و رجوع باو کنید (وَأَسْلِمُوا لَهُ)وتن در فرمان او دهید (مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ العَذابُ) پیش‌از آنکه بشما عذاب‌آید وآنکه شما را نصرت‌نکنند و یاری ندهند . جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت از سعادت مردآن بود که عمرش دراز بود وازدنیا برتوبه‌و انابه برود .

(وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ)گفت متابعت کنید نیکوترین آنچه فرود آوردند بشما از خدایتان اگر گویند چگونه گفت نیکوترین و قرآن همه‌نیکو است دروهیچ نیست که نه نیکو است . گوئیم مفسّران چنین تفسیر دادند که متابعت کنید اوامر و نواهی قرآن را بأوامر مؤتمر شوید و از نواهی منزجر شوید تاکار کرده باشیدبر او « علی أحسن ما أُرید منکم » حسن بصری گفت احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است بر سه چیز بر ذکر قبایح و ذکر أدون و ذکر أحسن ، و ذکر أحسن برای آن کرد تاازآن‌تعدّی نکنند و این تأویلی‌قریب است . سدّی گفت بأحسن مأمورات خواست که أمر خدای تعالی جزبحسن‌تعلّق ندارد ، ابن زید گفت مرادآن است که دست درمحکمات زنید آنرا کار بندید و متشابهات باراسخان علم گذارید که تأویلش ایشان دانند . بعضی‌دیگر گفتند مراد بأحسن واجبات و مندوبات است‌دون مباحات وقبایح که امر بدان دو تعلّق‌ندارد و این معنی قول حسن وسدّی است . گروهی دیگر گفتند مراد آن است که متابعت ناسخ کنید دون منسوخ (مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ العَذابُ بَغْتَةً) پیش ازآنکه عذاب بشما آید ناگاه وشما بی‌خبر باشید .

(أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ) المعنی‌لئلاّ تقول نفس کما قال‌أن‌تضلّوا، وأن تمیدوا ، المعنی‌لئلاّ تضلّوا و لئلا تمید ، چنانکه بیان کردیم. زجّاج گفت کراهة أن تقول یعنی این بیان واعذار و انذار برای آن است تا نگوید هیچ نفسی که«یاحَسْرَتی»وروا بود که بدل‌بود ازأن فی‌قوله « من قبل أن یأتیکم العذاب » و قبل أن تقول نفس ومعنی آن باشد که قبل یوم القیمة که این

(١) هر کس از رحمت خدا مأیوس شود و امید آمرزش نداشته باشد گناه و فساد بیشتر میکند و فسق و فجور وقتل وسرقت بیشتر میشود وامن از جامعه‌ای‌که مردمش چنین باشند برمیخیزد پس صلاح اجتماع بشر درآن نیست‌که مردم را مأیوس‌کنند بلکه در آن است‌که امیدوار سازند تا بحد غرور نرسد و معتقد نشوند که هرچه گناه‌کنند حتماً آمرزیده میشوند .

گفتار روزقیامت گویند . أبوجعفر خواند من طریق العلي (۱) یاحسرتای بالف پس اویاء ساکن و از طریق نهروانی عن ابی جعفر حسرتایَ بالف ویاء مفتوح وباقی قرّاء بی یاء خواندند گویند ای پشیمـانیا، وحسرة و تحسّرغمناکی باشد برفائت لانحساره عن صاحبه اما الف دراوبدل یاء اضافه است إلى نفس المتكلّم والتقدير « یاحسرتی» إلاّ آن است که عرب این یاءرا الف کنند در حال استغاثه فیقولون یا ویلا ویاأسفا ویا حسرتا ویا حزنا (عَلىٰ ما فَرَّطتُ في جَنْبِ اللهِ) بر آن که تقصیر کردم در اطاعت خدای وفرط اذا سبق و افرط اذا اسرف و فرّط اذا قصر . سعید جبیر گفت فيحق‌الله. مجاهد گفت في امرالله . حسن گفت في طاعةالله و این اقوال متقارب است و گفتند في سبيل الله و دينه . اهل معانی گفتند جنب و جانب یکی باشد چنان است که ما گوئیم جانب فلان فرو مگذار و جانب او عزیز است وآن جانبی نازك است وامثال این الفاظ و معنی آنست که امر او وآنچه تعلّق دارد بجانب او. قال الشاعر :

إلىٰ جَنْبِ بَكْري قَطَّعَتْني مَلاَمَةً لَعَمْري لَقَدْ كانَتْ مَلاَمَتُها عَتْباً (۲)

و قال آخر : « الناس جنب والامير جنب » يعني النّاس في جانب والأمير في جانب .

(وَإنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ) و «إن» مخفّفه است از ثقیله برای آنکه لام لازم است بااو المعنی و إنّي كنت لمن السّاخرين ، و آنکه من از جملهٔ مستهزیان بودم . قتاده گفت دراین آیت: بس نبود اورا که در طاعت خدای تقصیر کرد تا باتقصیر طاعت بطاعت کنندگان استهزاء نمود. ابوصالح گفت دربنی اسرائیل مردی بود عالم وعابد وخداوند مال ، ابلیس اورا وسواس کرد وگفت ترا علمی هست و مالی هست از دنیا نصیبی بردارو آنگه توبه کن ، او بغرورابلیس مغرور شده و معصیت پیش گرفت و مالی در معصیت خرج کرد . یك روز ناگاه ملك الموت پیش او آمد گفت تو کیستی ؟ گفت ملك الموتم آمده‌ام تا جان تو بردارم او گفت « یاحسرتا علی ما فرّطت في جنب‌الله » خدای تعالی حکایت اوبارسول ﷺ باز کرد .

(أوْ تَقُولَ لَوْ أنَّ اللهَ هَدٰنِي لَكُنْتُ) یا گوید اگر خدای مرا هدایت دادی من متّقی بودمی بنگر که خدای تعالی ازآن کافران فاسق چگونه حکایت جبر کرد تا مع کفره قدری باشد .

(أوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى العَذابَ) یا گوید آنگه که عذاب دوزخ بیند اگر مرا کرّتی و رجعتی بودی تا من از جملهٔ محسنان ونیکوکاران بودمی ونصب فَأكُونَ برجواب تمنّی است

(۱) درکتب قرائت ابن وردان است (۲) آن زن درباره شترمن مرا ازسرزنش پاره پاره کرد بجان خودم سوگند که سرزنش او ازخشم ونارضائی اواست .

بفاء برای آنکه کلام متضمّن تمنّی است و التقدیر یالیت لی کرّة فأکون ، وجواب «لو» محذوف است و التقدیر لوأنّ لی کرّة حتّی اُحسن لکان خیراً لي واگرچنانچه گفتیم «لو» بمعنی لیت تفسیر دهند «فأکون» جواب « لو» باشد وتقدیر محذوفی نباید کردن .

(بَلیٰ قَدْ جاءَتْكَ آیاتي فَکَذَّبْتَ بِها وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنْتَ مِنَ الکافِرِینَ) جواب دهند او را بلی آیات ما بتو آمد آن رادروغ داشتی و ترفّع نمودی ازاو وازجملهٔ کافران بودی و درشاذّ خواندند بروایتی عن عائشه واُمّ سلمة ، و مرفوع نیز آوردند این روایت(١) چنانکه فکذّبتِ واستکبرت وکنت علی مخاطبة النّفس فانّها مؤنّثة . آنگه گفت :

(وَیَوْمَ القِیٰمَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ) گفت روز قیامت بیني آنان را که بر خدای دروغ گفته باشند رویهای ایشان سیاه . اکنون بنگر تا در این چند آیت آنچه حوالت کردند برخدای که دروغ بود جز این نیست که گفتند « لوأنّ الله هدانی لکنت من المتّقین» واین دروغ است برخدای برای آنکه گفتند اگر خدای ما راهدایت دادی متّقی بودمانی یعنی برای آن نبودیم که خدای تعالی هدایت نداد و این دروغ است بر خدای برای آنکه حق تعالی چنین گفت « و أمّا ثمود فهدیناهم فاستحبّوا العمی » گفت ما ثمود را هدایت دادیم ایشان اختیار کوری و کفر کردند بر هُدی و ایمان . آنگه گفت (أَلَیْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ) دردوزخ جای نیست متکبّرانرا؟ یعنی هست. صورت استفهام است ومراد تقریر و تهدید .

(وَیُنَجِّی اللهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ) کوفیان خواندند « بمفازاتهم » بألف علی الجمع ، و باقی قرّاء « مفازتهم » علی الواحد گفت خدای تعالی برهاند متّقیانرا برستگاری وظفرشان ، و مراد آنست که بأعمالهم الحسنة الّتي هي سبب الفوز و النجاة ، و باعمال نیکو که کرده باشند که سبب فوز و ظفر باشد و مفازه هم مصدر باشد وهم موضع، وازاین جا بیابان را مفازه گویند برتفأل وآنرا مهلکه گفتند در اصل ولیکن برعکس خواندند برتفأل، چنانکه مار گزیده را سلیم گویند وسیاه را ابوالبیضاء وکافور . و ابن اعرابی گفت در مفازه که بیابان است که او مقلوب نیست بل هی من قولهم فاز الرّجل إذا هلك ، پس او خود مهلکه است و این لغت معروف نیست (لاٰ یَمَسُّهُمُ السُّوءُ) بدیشان نرسد بدی یعنی عذاب ومکروه (وَلاٰ هُمْ

(١) یعنی این روایت را باسنادمرفوع نیزاوردند و به پیغمبر صلی الله علیه وآله نسبت دادندنه آنکه «فکذبت واستکبرت» بصیغهٔ متکلم وحده چون بعید است با کلمه قدجاءتك کسي چنین بخواند .

يَحْزَنُونَ) ونه‌ایشان اندوه‌ناك شوند .

(اللهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) گفت خدای تعالی آفریدگار همه چیز است و مراد آن است که آفریدگار همه چیزها است که از خلق و فعل او باشد دون اعمال بندگان از کفر و معاصی و کلّ بمعنی جلّ ومعظم است کقوله تعالی « و اُوتیت من کلّ شیء» و قوله«فاجعل علی کلّ جبل » و مراد چهار کوه است پس اگر چه لفظ کلّ صالح باشد عموم را بدلیل تخصیص توان کرد . و دلیل دیگر بر آنکه کلّ برعموم حمل نتوان کردن در آیت آنست که خدای تعالی باتّفاق شیء است و او خالق خود نیست چون مخالف گوید تخصیص کنم بدلیلی ما نیز گوئیم تخصیص کنیم بدلیلها (وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) و او بر همه چیز وکیل و رقیب و نگهبان و تکفّل کننده است .

(لَهُ مَقالِيدُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) اوراست کلیدهای خزائن آسمانها و زمین واحدها مقلاد کمفتاح ومفاتیح و مقلید کمندیل و منادیل ، و منه لغة اخری و هو اقلید و أقالید . و گفتند اقلید فارسی است معرّب و پارسی او کلید است . حارث همدانی گفت از حضرت أمیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه که او گفت از حضرت رسول ﷺ پرسیدم که مقالید آسمـان و زمین چیست گفت یاعلی از چیزی عظیم پرسیدی مرّا . مقالید آسمان و زمین آن است که بنده هر بامداد و شبانگاه ده بار بگوید « لاإله‌إلاالله و الله‌اکبر ، وسبحان‌الله والحمد لله ، و أستغفر الله ، و لاحول ولاقوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم ، هو الأوّل و الاخر ، و الظاهر و الباطن ، له الملك وله الحمد ، یحیی و یمیت ، بیده الخیر ، و هو علی کل‌شیء قدیر » هر که این کلمات بیامداد و شبانگاه بگوید ده بار خدای تعالی او راشش خصلت دهد . اوّل: از ابلیس و لشکر ابلیس او را نگاه دارد تا ایشان را برودستی وسلطانی نباشد . دوم : ازبهشتش قنطاری دهد که در کفّه حسنات او ازکوه اُحد گران‌تر باشد . سوم : او را بدرجهٔ ابرار و نیکوکاران رساند ، چهارم جفتی دهدش از حور العین . پنجم : دوازده هزار فرشته را حاضر آرد تا این‌کلمات بنویسند برای او‌برورقی منشور و روز قیامت برای او گواهی دهند . ششم: همچنان باشد که توراة و انجیل‌وزبور و قرآن برخوانده باشد وچنان باشد که حجّ و عمرهٔ مقبول گزارده و اگر آن روز یا آن شب یادر آن هفته یا در آن ماه بمیرد اورا مزد شهیدان دهند و ثواب او ثواب شهیدان باشد . فهذاتفسیر المقالید. (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللهِ) و آنان که کافر بودند بآیات خدای ایشان زیان کاران باشند .

(قُلْ أَ فَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الجاهِلونَ) بگو ای محمّد که شما ای جاهلان مرا می‌فرمائید تا جز خدای را پرستم ، ابن کثیر خواند تأمرونّی بنون مشدّد و یاء مفتوح. و نافع وابن عامر خواندند نه در روایت داجونی «تأمروننی» بدو نون براصل ، و باقی بنون مشدّد بادغام ، و مدنیان بیك نون مخفّف خواندند علی الحذف والتخفیف ، چنانکه شاعر گوید(عمر ومعدی کرب) :

تَراهُ كَالثَّغامِ يُعَلُّ مِسْكاً تَسُوءُ الفالِياتِ إذا فَلَيْني (١)

أراد فلينني ، فحذف إحدی النونين .

(وَلَقَدْ اُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الّذينَ مِنْ قَبْلِكَ) آنكه گفت وحی کردند بتو و پیغمبرانی که پیش از تو بودند و بگفتند تو را و ایشانرا که اگر شرك آری عملت باطل شود .و اصحاب وعید را درصحّت احباط باین آیه تمسك نیست از برای آنکه بیان کردیم فیما مضی که تفسیر إحباط در الفاظ قرآن نفی وقوع است بموقع قبول یعنی هر که شرك آرد عملی که کرده باشد نه بر آن وجه بود که بجای قبول بود، بروجهی باشد که مقبول نباشدازو، از آنجا که صادر نباشد از ایمان حقیقی ، که مرد از ایمان حقیقی مرتد نشود بنزدیك ما ،علی ما بيّناه في غير موضع (وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرِينَ) واز جمله زیانکاران باشی .

(بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ) آنكه گفت بل رها کنی آنچه ایشان می گویند و خدای را پرست و جز او را مپرست ، تقدیم ذکر «الله» را بر فعل فائده‌این است. و از جملهٔ شاکران باشی .

(وَما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ) گفت ایشان خدای را تعظیم نکردند حق تعظیمش (وَالأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ القِيامَةِ) و جملهٔ زمین روزقیامت در قبضه او باشد . یعنی در دست ملك و تصرّف او باشد تصرّف همه مالکان ازو زائل بودو اورا در آن مانعی ومنازعی نبود (٢) چنانکه مالك گوید هذا في يدی و کفّی و قبضی . و اگر چه آن ملك دهی باشد وضیعتی که در دست نگنجد ، و انّما مراد نفاذ أمر و جواز تصرّف او بود دراین کنایت است

---

(١) در وصف مویسر خودگوید که سفیدی با سیاهی آمیخته است گوید آنرا بینی مانند گیاه درمنه خشك با مشك آلوده وزنان را بدآیدکه مویسر مرا بدست افشان کنند .

(٢) اکنون نیز زمین‌وهمه چیز در قبضه قدرت اواست اما چون فعلا مردم در حجاب ماده‌اند خود را چیزی پندارند در عرض‌خداوند ،تعالی الله عن‌ذلك ،وگمان‌برند دست خدارا از ملك اوکوتاه کرده‌اند اما در قیامت برآنها واضح شود چیزی غیر او نیست .

عن خلوص الملك و الملك له و مثله قوله « لمن الملك اليوم » وقوله « مالك يوم الدّين »

(وَالسَّمٰوات مَطوِيّاتٌ بِيَمينِهِ) وآسمانها در پیچیده است بدست راست او . طی برچند وجه استعمال کردند : یکی بمعنی ادراج کطیّ الکتاب و الثوب فی قوله « یوم نطوي السماء کطیّ السجلّ للکتب » و بمعنی اخفاء کقولهم طویت هذا الحدیث عن فلان أی أخفیته و بمعنی اعراض باشد کقولهم طویت کشحی عن فلان ای أعرضت عنه ، و بمعنی افناء باشد کقولهم طویته بسیفی ای افنیته و منه قول الشاعر یرثی صدیقاً له:

أَلَيْسَ عَجِيباً أَنْ طَواكَ يَدُ البِلى ... بِرَغْمِي ما بَيْنَ الصَفايِحِ وَ التُرب

وَ يُنْشِرُنِي رُوحُ الحَيوٰةِ وَ أَدَّعِي ... هَواكَ فَيا سُحقاً لِدَعوايَ فِي الحُبّ (۱)

و اصل او در طیّ الکتاب و طیّ الثوب است ، و باقی بر توسع و تشبیه است بأوّل و این نیز عبارت است از مبالغة او در اقتدار او بر آن کقولهم هذا الأمر في يدي و يميني أي أقدر علی صرفه حیث شئت و منه قوله الشاعر .

إذا ما رايَةٌ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ ... تَلَقّاها عَرابَةُ بِاليَمِينِ (۲)

أی بالقوّة ، و گفتند یمین سوگند است این جا چنانکه گفت « فقلت یمین الله أبرح قاعداً » و معنی آنکه سوگند خورده است که در نوردد وفانی کند ، و این وجه دور نیست لاحتمال الکلام له ولیکن وجه أوّل لایق‌تر است برای مناسبت « و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیمة » أمّا اعراب « والارض جمیعاً قبضته یوم القیمة » فرّاء گفت «قبضته »در محلّ نصب است و التقدير في قبضته گفت محلّ او ظرف است ،زجّاج گفت این خطا است برای آنکه نگویند زید دراك علی تقدیر في دارك بخلاف حرف جرّ . ولاشهر رمضان انسلاخ شعبان علی تقدیر في انسلاخ شعبان . و « قبضته » اگرچه بظاهر خبر مبتداء است أمّا بمعنی نیست برای آنکه خبر باید تا مبتداء باشد بعینه ، وخبر برحقیقت محذوف است و تقدیر آنکه والأرض تحصل و تثبت جمیعاً في قبضته ، ونصب «جمیعاً » برحال است دون آنکه گفتند بر اضمارکان . و کذلك قولهم «هذا بسراً أطیب منه رطباً» نصب هردو بر حال است دون اضمارکان و مثله قول الشاعر :

إذَا المَرْءُ أَعيَتْهُ المُرُوَّةُ ناشِياً ... فَمَطْلَبُهُ كَهْلاً عَلَيْهِ شَدِيدٌ (۳)

---

(۱) ایا عجیب نیست که دست کهنگی بر خلاف میل من ترا بپیچید وفرسود میان تخته‌های سنك وخاك وبا این حال روح زندگی مرا بحرکت میآورد و من دعوی دوستی تو میکنم وای براین دعوی دوستی من .

(۲) هرگاه رایت بزرگی برافرازند عرابة آنرا بدست راست میگیرد وعرابه نام مردی است .

(۳) اگر کسی در جوانی مردانگی نداشته باشد طلب آن در کهولت دشوار است .

اى في كهولته و عامل در حال و ظرف آن خبر مبتداء محذوف است مقدّر ، من قولنا تثبت و تحصل دون اضمار كان اين قول سيبويه است و مذهب درست بنزديك بصريان.

(سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ) منزّه هست خداى ومتعالى از آنكه بااوشرك آرند .

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلّا مَنْ شاءَ اللهُ) حق تعالى گفت در صور دمند . عبدالله عمر گفت رسول را ﷺ پرسيدم از صور گفت مانند سروى است باد درو دمند واين نفخ دوّم باشد كه عندآن هر كه در آسمان و زمين باشند بميرند چه نفخهٔ اوّل نفخهٔ فزع باشد و دوّم نفخهٔ صعق ومرگ و سيّم نفخهٔ إحياء باشد إلاّ من شاء الله إلاّ آنان را كه خداى خواهد . خلاف كردند در آنكه اين مستثنى كيست . أبوهريره روايت كرد از رسول ﷺ كه گفت از جبرئيل پرسيدم درين آيت كه اينان كه باشند كه خداى استثناء كرد بقوله « الاّ من شاء الله » قال : هم الشهداء متقلّدين أسيافهم گفت شهيدان باشند تيغها در گردن افكنده در پيرامن عرش ايستاده باشند روزقيامت فرشتگان باستقبال ايشان شوند بابختيان از ياقوت ومهار زبرجد . پالانهاى سندس و استبرق نرم‌تر ازحرير هركامى ازو چشم زخمى باشد در متنزّهات بهشت ميگردند .آنكه گويند بيائى تا بنگريم تا خداى تعالى چگونه حكم‌مى كند ميان خلقان خداى تعالى بايشان مستبشر باشد وآن علامت آن بود كه آنرا كه باو استبشار كنند اورا عذاب نباشد و حساب نباشد .

أنس مالك روايت كرد كه يك روز رسول ﷺ اين آيت ميخواند چون باينجا رسيد كه « إلاّ من شاءالله » من گفتم يا رسول‌الله اينان كه‌اند كه خداى تعالى استثناء كرد اينان را از صعقه نفخ صور ؟ گفت جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت چون همهٔ خلايق را جان بردارند اين چهار كس مانند . خداى تعالى ملك الموت را گويد كه‌ماند اى ملك الموت؟ ـو او عالمتر بودـ ملك الموت گويد بار خدايا تو عالم‌ترى ما چهار كس‌مانديم گويد يا ملك الموت جان اسرافيل بردار او جان اسرافيل بردارد آنكه گويد كه ماند ؟ گويد جبرئيل و ميكائيل و ملك الموت . گويد ميكائيل را جان بردار ملك الموت قبض روح او كند چون كوهى بيفتد .آنكه گويد كه ماند؟ گويد بارخدايا ملك الموت وجبرئيل ماند گويد «مت يا ملك الموت» بمير اى ملك‌الموت . بميرد و جبرئيل‌ماند و بس‌خداى تعالى گويد جبرئيل را : كه ماند؟ او گويد بارخدايا« وجهك الدائم الباقي وجبرئيل الميّت الفانى» خداى تعالى گويدياجبرئيل از مرگ چاره‌اى نيست جبرئيل بسجده در آيد بروى و پر ميزند و ميگويد « سبحانك ربّى

تبارکت و تعالیت یا ذاالجلال و الاکرام » آنگه جان بدهد تا نماند جز خدای عزّوجل . آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت خلق جبرئیل بر میکائیل چندان تفاوت دارد که کوهی بر تلی . بعضی دیگر گفتند « الاّ من شاءالله » استثناء است ازآنان که پیش آن بمرده باشند که یکبار دیگر بمیرند بنفخ صعقه .

از جابر عبدالله انصاری روایت کردند که او گفت استثناء از موسی علیه السلام که او یکبار بمرده است في قوله « و خرّ موسی صعقاً » و این بر تفسیر آن کس باشد که صعق موسي را بمرگ تفسیر کند . گفتند دلیل این تأویل آن است که انس روایت کرد که یك روز مردی جهود در بازارمدینه میگفت والذی اصطفی موسی علی البشر بآن خدای که موسی را برآدمیان بگزید . انصاری طپانچه برروی اوزد و گفت چنین میگوئی ورسول خدا درمیان ماست رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم این آیت بخواند . آنگه چون باجای استثناء رسید گفت اوّل کس که سر ازگور بردارد من باشم که بنگرم موسی را بینم که دست در قائمه‌ای از قوائم عرش زده ندانم تا او را پیش از من زنده کرده باشند یا اوازآنان باشد که خدای دراین‌آیت استثناء کرد بقوله « الاّمن‌شاءالله » کعب الأحبار گفت دوازده کس باشند هشت فرشته که حاملان عرش‌اند وجبرئیل ومیکائیل وعزرائیل‌واسرافیل. ضحّاك گفت‌رضوان باشند ومالك و حور العین و خزنهٔ دوزخ . قتاده گفت خدای عالم‌تر است بآنکه استثناء کرد . حسن گفت مستثناء خدا است لقوله « و یبقی وجه‌ربك ذوالجلال و الاکرام » و گفتند ماران و کژدمان دوزخ باشند ، و براین اقوال آنان که مستثنی باشند باین‌آیت هم بوقت دوّم فانی شوند لقوله « کل من‌علیها فان و یبقی وجه ربّك » و قوله (کل شيء هالك إلاّ وجهه » قول أصحاب تحقیق دراین باب آن است که خدای تعالی چون افناء عالم خواهد کردن جزوی فنا بیافریند لافی محل ، با یك جزء فناء همهٔ اجسام و اعراض فانی شوند اجسام بأصالة و أعراض بر سبیل تبع لعدم ما یحتاج الیه (ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخریٰ) آنگه باری دیگردردمند و آن نفخهٔ احیاء باشد و بار سوّم (فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنظُرُونَ) « إذا»مفاجات است توبینی ایشان‌ایستاده باشند می‌نگرند یعنی زنده شده باشند که قیام و نظر از کار زندگان است ، و گفتند ینتظرون امر الله ایستاده باشند انتظار فرمان خدای می کشند تا چه فرماید ، و گفتند و چه حکمت در نفخ صور است که پادشاه در وقت فرود آمدن لشکر بفرماید تا بوق‌شان بدمند تا علامت آن باشد که فرود آیند و بیارامند و چون بر خواهند نشست بفرماید تا بوق بدمند تا علامت آن باشد که بر می‌باید نشستن سوارانرا و پیادگان را بمیدان آمدن پیش پادشاه والله اعلم بمراده و افعاله .

(وأشرقت الأرض بنور ربّها) گفت زمين روشن شود بنور خداى عزّوجل. ضحّاك گفت بحكم ربّها. سدّى گفت بعدل ربّها. گفتند خداى تعالى نورى بيافريند روز قيامت كه همهٔ روى زمين منوّر شود با او و مراد بزمين زمين قيامت است (ووضع الكتاب) و نامهٔ أعمال خلايق بنهند براى حساب (وجاىء بالنّبيّين والشّهداء) پيغمبران را بيارند و شهيدان را. عبدالله عباس گفت پيغمبران را و گواهانى كه براى ايشان گواهى دادند [دهند] بتبليغ رسالت. و گفتند مراد بگواهان فرشتگان‌اند كه بر خلقان موكّلند. بيانش قوله تعالى «وجآءت كلّ نفس معها سائق وشهيد» - (وقضى بينهم بالحقّ) وحكم كندميان ايشان بحق و برايشان ظلم نكند ونقصان حظّ ايشان نكند.

(ووفّيت كلّ نفس ما عملت) و تمام بدهد هر نفسى را آنچه كرده باشنديعنى جزاى آنچه كرده باشند ازخير و شروثواب و عقاب (وهو أعلم بما يفعلون) واوعالم‌تر است بآنچه ايشان كرده باشند و كنند.

(وسيق الّذين كفروا إلى جهنّم) گفت برانند آنان را كه كافر باشند بخداى تعالى بجانب دوزخ‌راندنى باعنف بروى (زمرا) اى أفواجا گروه گروه واحدها زمره، ونصب او برحال است. أخفش گفت جماعات في تفرقة (حتّى إذا جآؤها فتحت أبوابها) تا چون بدوزخ رسند درهاى دوزخ بگشايند وآن هفت در باشد. كوفيان فتحت خواندند بتخفيف در هردو جاى من الفتح، و باقى قرّاء بتشديد خواندند على تكثير الفعل لأجل الأبواب.

(وقال لهم خزنتها)خازنان دوزخ گويند اين كافران را! (ألم يأتكم رسل منكم) نيامدند بشما رسولانى هم ازشما براى اعذار و انذار (يتلون عليكم) كه‌برشما خواندندى آيات خداى شما و بترساندندى شما را از ملاقات اين روز (قالوا بلى) ايشان گويند آرى (ولكن حقّت كلمة العذاب على الكافرين) وليكن درست شد كلمه عذاب بركافران وهى قوله «لأملأنّ جهنّم من الجنّة والنّاس أجمعين» ورواست كه كلمه عذاب آن وعيد است كه در جملهٔ آيات قرآن كرد كفّار را.

(قيل ادخلوا أبواب جهنّم خالدين فيها) گويند در شويد در درهاى دوزخ مؤبّد و مخلّد آنجا، و نصب «خالدين» برحال است (فبئس مثوى المتكبّرين) كه دوزخ بدجائى است اين متكبّران را و«مثوى» مقام‌است من‌ثوى إذا قام.

(وسيق الّذين اتّقوا ربّهم إلى الجنّة) گفت‌حشر كنند آنانرا كه متّقيان‌وخداى

ترسان وپرهیزکاران باشند بجانب بهشت(زُمَراً) گروه گروه (حَتّیٰ إذا جاؤُها وَفُتِحَتْ أَبوابُها) تا آن هنگام که بآنجا آیند و درهای بهشت بگشایند و آن هشت در باشد . گفتند خدای تعالی درهای بهشت هشت کرد و درهای دوزخ هفت تا بدانند که رحمت او سابق است و غالب غضبش را ، و قوله « وفتحت أبوابها » و او عطف است و آنچه گفتند از واوثمانیه آنرا أصلی نیست (وَقالَ لَهُمْ خَزَنَتُها) و گویند ایشان را خازنان بهشت (سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ) سلام باد بر شما خوش بـاشید (فادْخُلوها خالِدِينَ) دراین بهشت شوید مخلّد و مؤبّد ، و جواب « إذا » محذوف است در آیت ، و تقدیر آنکه دخلوها و قالوا الحمدلله .
قال الشاعر :

حتّیٰ إذا اَسلكُوهُمْ في قُتائِدَةٍ شَلا كَما تَطْرُدُ الجَمّا لَةُ الشُّرُداً (۱)

و جواب «إذا» در بیت محذوف است . برای آنکه بیت آخر قصیده است ، و گفتند«واو» زیاده است و التقدیر « فتحت » واین جواب «إذا» باشد چنانکه گفت شاعر :

« فَلَمّا أَجزْنا ساحَةَ الْحَيِّ وَ انْتَحیٰ » (۲)

و المعنی انتحی . قتاده گفت چون از دوزخ بگذرند ایشانرا بر پلی بدارند که میان بهشت و دوزخ باشد تا مهذّب و پاکیزه شوند . آنگه گویند ایشانرا « سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین » عامر بن ضمره روایت کرد از أمیرالمؤمنین عليه السلام که او را پرسیدند از این آیت « سلام علیکم ـ الایة » گفت ایشانرا بدر بهشت برند و بر در بهشت درختی باشد که از ساق آن درخت دو چشمه می آید ، اورا گویند ازاین یك چشمه غسل کن ، غسل کند ، نضرت نعیم بر اندام او برود و اندامش پاکیزه وناعم شود ، پس از آن دیگر گرد برو ننشیند ومویش کالیده نشود چنانکه پنداری ایشان را بروغن اندوده اند آنگه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غلّ و غشّ و حقد و حسد بشوید . آنگه فرشتگان باستقبال ایشان آیند در بهشت و ایشانرا گویند «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین » وغلامان هریکی ازیشان بشتابند و گرد او در آیند چنانکه خویشان مشفق کنند با کسی که از سفر در

(۱) این شعر پیش از این گذشت و قتائده نام گردنه است و شاعر عبد مناف هذلی نام دارد گویدچون آن لشکررا بگردنه قتائده راندند آنهارا ناتوان ساختند مانند شتران رمیده که یکدیگررا دفع کنند درگریختن.جواب اذا در این شعر مخذوف است ای شلوهمشلا .

(۲) و در مصرعدوم گوید« بنا بطن‌خبت‌ذی حقاف عقنقل »و پیش ازاین گذشت ، واودر«انتحی» زائده است یعنی چون از حدود منزلگاه قبیله گذشتیم روی بریگزاری داشت .

آید و او را گویند بشارت باد ترا که خدای تعالی این برای تو بجارده است . آنگه یکی از غلامان بدود و زنان‌اورا و حورالعین را خبر دهد ، ایشان باستقبال آیند تا بآستانهٔ در سرای ، گویندجفت توفلانی بن‌فلانی آمده‌او بمنزل‌خوددرسد «فاذاسررموضونة» او سریرها بیند از زروسیم بافته « و أكواب موضوعة » و کوزها نهاده « ونمارق مصفونة » و بالش‌ها بصف در نهاده « و زرابيّ مبثوثة » و نهالیها آکنده در اساس آن بنیان که نگرد بأنواع جواهر کرده باشند از یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زمرّد سبز ، آنگه تکیه زند بر سریری از سریرهای خود و بسقف آن سرای درنگرد ، اگر نه آنستی که خدای تعالی حکم کرده است که کسی را در بهشت آفتی نرسد و الاّ او را عقل بر جای نماندی از آنکه چشمش خیره بماند گوید « الحمدلله الّذی هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله »فرشتگان گویند ایشان را« تلك الجنةالّتی اورثتموها بما کنتم تعملون » .

(وَقالوُا الحَمْدُ لِلّٰهِ الّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ) گویند سپاس خدایرا که وعدهٔ خود که ما را داد راست کرد (وَأَوْرَثَنَا الأرْضَ) و زمین بهشت بمیراث بما داد(نَتَبَوَّءُ مِنَ الجَنَّةِ حَيْثُ نَشآءُ) ما آنجا که خواهیم فرود آئیم از بهشت .

(فَنِعْمَ أجرُ العامِلِينَ) در کلام‌اضماری هست‌ای‌الجنّة اواجرُنا ،نیك مزدکار کنان است بهشت یا نیك مزدی استمزدما .

(وَتَرَى المَلآئِكَةَ حآفّينَ مِنْ حَوْلِ العَرْشِ) آنگه خطاب کرد با رسول ﷺ وگفت بینی فرشتگان را گرد بر گرد عرش در آمده ، يقال حفّ به وأحدق به و أحاط به . گفتند « من » زیاده است و التقدیر حول العرش ، و گفتند ابتداء غایت است (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) تسبیح میکنند بحمد و شکر خدای برسبیل لذّت‌نه برسبیل عبادت که این روز تکلیف نباشد (وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ) و حکم کند میان اهل بهشت و اهل دوزخ بحق (وَقيلَ الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِينَ) وگویند سپاس خدای‌را که خدای جهانیان است.
محمّد بن المنکدر روایت کرد از عبدالله بن عمر که او گفت یك روز رسول ﷺ آخر سورهٔزمر بخواندبرمنبر،منبردوباربجنبیدقتاده گفت‌خدای تعالی افتتاح‌خلق‌به‌الحمد کردفي‌قوله «الحمدلله الّذی خلق السموات و الارض » و ختم به‌الحمد کرد درین‌آیت‌چون گفت « وقضى بينهم بالحق و قيل الحمدلله رب العالمين » .

سورة المؤمن

این سوره مکّی است درقول مجاهد و قتاده ودراو ناسخ و منسوخ نیست . حسن گفت در او یك آیت مدنی است و هی قوله « و سبّح بحمد ربّك بالعشيّ و الابكار » گفت برای آنکه اتفاق است که فرض نماز بمدینه أنزله بود و این مسلّم نیست واتّفاق نیست برای آنکه رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم هنوز بمکّه بود که بدو قبله نماز کرد و تحویل قبله بمکّه بود .

أبوحمزة الثمالي گفت این سوره را برای آن « المؤمن » نام نهادند که در او ذکر خربیل است مؤمن آل فرعون ، وعدد آیات او هشتاد و پنج است در عدد کوفی ، و چهار در مدنی . و دو در بصری ، و هزار و صد و نود و نه کلمه است ، و چهار هزار و نهصد و شصت حرف است .

أمّا اخباری که آمده است در فضل حوامیم : أنس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت « الحواميم ديباج القرآن » حوامیم دیباجهٔ قرآن است ، وعبدالله عباس گفت « لكلّ شيء لباب ولباب القرآن الحواميم » گفت هرچیزی را مغزی است ومغز قرآن حوامیماست رسول ﷺ گفت حوامیم هفت است ودرهای دوزخ هفت : جهنم ، وحطمه ، و لظی ، وسعیر ، و سقر ، و هاویه ، و جحیم . روز قیامت هر سورتی بیاید و بردری ازین درها بایستد ورهانکند که هیچ خوانندهٔ این سورت‌هارا که ایمان داشته‌باشد اورا بدوزخ برند .سعید بن ابراهیم گفت حوامیم را عرائس خواندندی أصحاب رسول و رسول ﷺ گفت « لكلّ شيء ثمرة و ثمرة القرآن الحواميم . هي روضات‌حسنات مخصبات متجاورات فمن‌أحبّ أن يرتع في رياض الجنّة فليقرأ الحواميم » گفت هر چیزی را میوه‌ایست و میوهٔ قرآن حوامیم است . این سورتها روضاتی‌اند نیکو پر گیاه همسایهٔ یکدیگر که هر که خواهد در مرغزارهای بهشت چرا کند گو حوامیم بخوان . عبدالله مسعود گفت چون در حوامیم اوفتم در بوستانها و مرغزارهاء انیق افتاده باشم . و رسول ﷺ گفت مثل حوامیم در قرآن مثل جامهاء حریراست در میان‌جامها ابن سیرین گفت مردی در خواب دید هفت کنیزك نیکو راکه بجمال ایشان کس ندیده بود گفت شما کرائید ؟ گفت آنانرا که این هفت حوامیم بخوانند . امّا فضل این سورهٔ خاصّ زرّ بن حبیش روایت کرد از اُبيّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوحم المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و شهیدی ومؤمنی بنماند الاّ براو صلوات فرستدو برای اواستغفار

كند صدق رسول الله ﷺ .

سورة المؤمن خمس وثمانون آية وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حمٓ (١) تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (٢) غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ

قسم بحاميم فرو فرستاده كتاب ازجانب خداى غالب دانا است آمرزندهٔ گناه وپذيرندهٔ توبه

شَدِيدِ الْعِقابِ (٣) ذِي الطَّوْلِ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (٤) ما يُجادِلُ فِي آياتِ

سخت عقوبت خداوند نعمت نيست خدائى مگراو بسوى اوست بازگشت جدال نكنند درآيتهاى

اللهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلادِ (٥) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ

خدا مگر آنانكه كافرشدند پس بايدفريب ندهد كسرا گرديدن كفار درشهرها بتجارت تكذيب كردند پيش از ايشان

قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا

قوم نوح و گروهىٔ چند بعد از ايشان و قصد كردند هرگروهى به پيمبرشان تا بگيرند اورا و جدال كنند

بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (٦) وَ كَذٰلِكَ حَقَّتْ

بباطل تا زائل كنند بآن حق را پس گرفتم آنهارا پس چگونه باشد عقوبت من و همچنين واجب شد

كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النّارِ (٧) أَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ

سخن پروردگار تو بر آنانكه كافر شدندكه آنها ياران آتشند آنانكه برميدارند عرش را و آنانكه

حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا

اطراف ويند تسبيح ميكنند بستايش خداى شان و ميگروند بآن و آمرزش ميجويند مر آنانكه گرويدند

رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

پروردگارا توسعه دادى هرچيزىرا ازرحمت ودانش پس بيامرز آنانكه توبه نمودند وپيروى نمودند راه تورا

وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ (٨) رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ

ونگاهدار ایشانرا عذاب آتش پروردگارا وداخل کن ایشانرا بهشتهای باقامت که وعده دادهای آنهارا وهرکه

صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٩) وَ قِهِمُ

کارشایسته کند از پدرانشان وزنانشان وفرزندانشان بدرستیکه توئی غالب درست کردار ونگهدار آنهارا

السَّيِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٠)

بدی گناه وهرکه‌را نگاهداری‌ازبدی درروزجزا پس‌بتحقیق‌که‌بخشیدی‌اورا واینست آن‌رستکاری‌بزرگ

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ

بدرستیکه‌آنانکه‌کافرشدند آوازکرده میشوند هرآینه دشمنی خدا بزرگتراست از دشمنی شما خود شما چون

تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ (١١) قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ

خوانده میشوید بسوی ایمان پس‌نگرویدید گفتندپروردگارا میرانیدی‌مارا دودو وزنده‌کردی‌مارا دودو

فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (١٢)۔ ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا

پس‌اقرارکردیم بگناهان‌خود پس‌آیا باشد بسوی‌بیرون‌رفتن ازراهی اینست‌عذاب‌شما بجهت‌آنکه هرگاه

دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ

خوانده شودخدا تنها کافرشدید واگرشرك‌آورده میشدبخدا میگرویدید پس‌حکم مرخدایرااست‌که بلند مرتبهٔ

الْكَبِيرِ (١٣) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَما يَتَذَكَّرُ

بزرگست اوست‌که می‌نماید شمارا آیات خودرا ومیفرستد برای‌شما ازآسمان روزی‌را وپند نپذیرد

إِلّا مَنْ يُنِيبُ (١٤) فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ (١٥)

مگرکسیکه‌بازگردد بخدا پس‌بخوانید خدارا که‌خالص‌کننده‌باشیدبرای‌او دین‌را واگرچه‌اکراه‌داشتندکافران

رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ

بردارندهٔ مرتبه‌ها صاحب عرش می‌افکند روحی‌را از امرخود برهرکه‌میخواهد ازبندگانش تابیم‌دهد مردم‌را

يَوْمَ التَّلاقِ (١٦) يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ

روز بهم رسیدن جان وجسد روزیکه‌آنها آینده‌باشند پوشیده‌نشود برخدا ازایشان چیزی که‌راست پادشاهی

الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (١٧) أَلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
آنروز خدایراست یگانهٔ قهرکننده امروزجزا داده میشود هرنفسی‌بآنچه‌کسب‌کرده نیست ستمی‌امروز

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (١٨) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ
بدرستیکه خدا زود وتند حسابست وبترسان‌کافرانرا ازروزقیامت‌آنگاه‌دلهای‌مردم‌را نزدیک‌حنجره‌های‌آنها

كَاظِمِينَ (١٩) مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (٢٠) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ
فرو‌برندگان‌خشم نیست‌مرستمکارانرا ازهیچ‌خویشی ونه‌شافعی‌که‌اطاعت‌کرده‌شود میداند خیانت چشمهارا

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (٢١) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ
وآنچه پوشیده باشد سینه‌ها و خدا حکم میکند براستی و آنانکه میخوانند از جز خدا حکم نمیکنند

بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (٢٢)
بچیزی بدرستیکه خدا اوست شنوندهٔ بینا .

(قوله تعالی (حم) أهل کوفه خواندند الاّ حفص و ابن‌ذکوان «حم» با إمالت‌حاء باقی قرّاء بتفخیم خواندند بی اماله بحاء مفتوح ، بعضی گفتند موضع او نصب است بفعلي مقدر و التقدیر اُتل حم، و گفتند موضع او جرّ است بالقسم . عکرمه روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت «حم» نامی‌است از نامهای خدای تعالی و این از کلیدهای خزائن خدای تعالی است. عبدالله عباس گفت «حم اسم الله الأعظم» حم مهترین نام خداست . عکرمه گفت ازعبدالله عباس که او گفت «الر» و«حم» و «نون» چون جمع کنی الرّحمن باشد . و البی گفت ازو که «حم» قسم است که خدای تعالی سوگند خورد باو . قتاده گفت نامی از نامهای‌قرآن است . مجاهد گفت فاتحه سورهٔ است . قرظی گفت خدای قسم کرد بحلم و ملکش که عذاب نکند آن را که از دل بگوید: «لاإله‌إلاّالله» باخلاص . عطاء خراسانی گفت « حاء » افتتاح نامها است که اولش حاء است چون حلیم و حمید وحیّ وحنّان وحکیم و «میم» افتتاح نامها است که اولش میم است چون ملك و مجید و منّان بیان این قول آن است که انس روایت کرد که أعرابی رسول را ﷺ گفت ما حم ؟ حمَ چیست که ما در لغت خود نمی‌شناسیم آن را گفت « بَدْوٌ

أسماء و فواتحُ سُوَرٍ» ابتداء نامها است و اوائل سورتها . ضحاك و كسائی گفتند ای حُم ماهو كائن يعنی قدر و قضاء كردند هرچه بودنی است وقال الشاعر :

أَلاَ يَا لَقَوْمِي كُلُّ مَا حُمَّ وَاقِعٌ　　وَمَا لِامْرِیءٍ فِيمَا قَضَى اللهُ مَانِعٌ (۱)

ای كلّ ما قدر. حسن و شعبی گفتند نام سوره است . و استدلال كردند بقول شاعر :

يُذَكِّرُنِي حَامِيمَ وَالرُّمحُ شَاجِرٌ　　فَهَلَّا تَلَا حَامِيمَ قَبْلَ التَّقَدُّمِ (۲)

وقال الكميت :

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حم آيَةً　　تَأَوَّلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرِبُ (۳)

(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ) ای هوتنزيل الكتاب الصّادر (مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) و گفتند « حم » در محل رفع است بر ابتداء و « تنزيل » خبر او است وروا بود كه « تنزيل » مبتدا بود و جار مجرور درجای خبر او وخبر بر حقيقت محذوف بود و التقدير الكتاب صدر و نزل من الله العزيز العليم . گفت اين قرآن ازقبل خدا است جلّ جلاله و كلام و وحی وتنزيل او است. و«من» ابتداء غايت را باشد واوخدائی است عزيز و منيع ودانا .

(غَافِرِ الذَّنْبِ) آمرزندۀ گناه است (وَقَابِلِ التَّوْبِ) وپذيرندۀتوبه است(شَدِيدِ الْعِقَابِ) عبدالله عباس گفت بيامرزد گناه آنكه لاإله إلاّ الله بگويد و بپذيرد توبه او وسخت عقوبت است آنرا كه نگويد لاإله إلاّ الله .

(ذِي الطَّوْلِ) ای ذی الغنی والفضل عمّن لايقول لاإله إلاّ الله مستغنی است از آنكه اين كلمه نميگويد ،اين قول ضحّاك است . قتاده گفت ذی النعم .سدّی گفت ذی السعة . حسن گفت ذی الفضل .

---

(۱) ای قوم من هرچه مقدر باشد واقع ميشود هرچه خدا برای كسی مقدركرده باشد دافعی برای آن نيست .

(۲) روايتی در جهاد آمده است كه چون برشما شبيخون زنند بگوئيد حم وچون اين كلمه گوئيد مهاجمان ظفر نيابند و اين شاعر مالك اشتر نخعی است و از ديگری نيز روايت كردندكه در جنك جمل يكی گفت حم تا اشتر او را نكشد او اين شعر گفت يعنی حم را بياد من ميآورد در وقتی كه نيزه برافراخته است چرا پيش ازآنكه برزم آيد حم نخواند .

(۳) كميت خطاب باهل بيت عليهم السلام كرده گويد ما در سورۀ حم آيه‌ای در باره شمايافتيم كه معنی آنرا كسان ما گفتند هم آنكه تقيه ميكند از گفتار حق وهم آنكه بی تقيه واضح ميگويد و مراد آيه « قل لا اسئلكم عليه اجراً الاالمودة فی القربی» است .

ابی زید گفت ذی‌القدرة، و معانی متقارب است این اقوال را ، و أصل طول انعامی باشد که مدتش دراز بود من الطول و یقال « اللهمّ طِل علینا » أی انعم ، و از اینجا نفع را طائل گویند و یقال لم أحظ منه بطائل إذا لم ینفعه بشيء . حمّاد روایت کرد از ثابت که او گفت جائی فرود آمده بودیم در پهلوی خیمه مصعب بن الزبیر در بیابانی که مرغ نمی‌پرید ووحش نمی‌جنبید من این سوره را آغاز کردم چون گفتم « غافر الذّنب » آوازی شنیدم مرا گفت بگو « غافر الذنب اغفرلی ذنبی » چون گفتم « قابل التّوب » مرا گفت بگو « قابل التوب اقبل توبتی » چون گفتم « شدید العقاب » گفت‌بگوی « شدید العقاب اعف عنّی عقابی »چون گفتم « ذی الطول » گفت بگو « یا ذا الطول طِل‌علیّ بخیر » من از خیمه بیرون آمدم از چپ و راست نگه کردم و هیچکس را ندیدم .اهل‌اشارت گفتند : غافر الذنب فضلاً و قابل التّوب وعداً ،شدید العقاب عدلاً ، لااله‌الاهو الیه المصیر فرداً . والتّوب شایدتا مصدر بود وشاید تا جمع توبه بود کدومة و دوم و عومة و عوم (لاَ إِلٰهَ إِلاّ هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) نیست خدائی مگر او بازگشت خلق با او است .یزید بن الاحمر گفت مردی بود از جملهٔ معروفان اهل شام بوفادة بعمر خطّاب آمد روزی چند پیش او می‌بود آنگه چند روز پیاپی پیش او نیامد گفت فلان کجاست ؟ گفتند چند روز است که بشرب خمر مشغول است . او دبیررا گفت کاغذی بر گیر بنویس باو : من عمر بن‌خطاب الی فلان بن‌فلان سلام علیك فا نّی أحمد الله الّذي لاإله الاّ هو «بسم الله الرحمن الرحیم‌حم‌تنزیل الکتاب من‌الله العزیز العلیم‌غافرالذّنب و قابل التّوب شدید‌العقاب ذی‌الطول لااله الاهو» ونامه مهر کرد و رسول را گفت این نامه‌را آنگه بدوده که مست نباشد ، و رسول عمر بیامد ونامه بداد عمر علیه ما یستحق صحابه را گفت‌دعا کنید تا خدای تعالی دلش بگرداند صحابه دعا کردند ،اما چون مرد نامه بستد و باز کرد و برخواند و گفت آیتی است دراووعده بقبول توبه وغفران گناه و تهدید عقاب این‌آیت باز می‌خواند تا دلش نرم شد و بگریست و توبه کرد و باپیش عمر آمد توبه کرده . واو گفت چون برادرتان زلّتی افتد تسدید و توقیف او چنین کنید و دعا کنید تا خدای توبه او قبول کند و یار شیطان مباشید براو که او خدائی است آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه و سخت عقوبت و خداوند فضل و احسان که بازگشت خلق بااواست .

(ما يُجادِلُ فِي آياتِ اللهِ إِلاّ الَّذِينَ كَفَرُوا) جدل نکند درآیت خدای الاآنان که کافر باشند یعنی آیات خدای را منکر نباشند و در ابطال او خصومت نکنند الا باطلان و کافران . ابوهریره‌روایت کرد که‌رسول ﷺ گفت‌جدال درقرآن کفر باشد (فَلا يَغْرُرْكَ)

یامحمّد ترا مغرور مکناد گشتن ایشان درشهرها وامهال ماایشانرا که من اگرچه امهال کرده‌ام اهمال نکنم .

(کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ) گفت پیش ایشان قوم نوح نوح را تکذیب کردند (وَالأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ) و آن جماعت که از پس‌ایشان بودند و مجتمع شدند برخلاف انبیاء علیهم‌السلام و بر ایشان بعداوت و مخالفت بیرون آمدند (وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ) و هر امّتی قصد کرد پیغمبرش را تا بگیرد او را و برای آن برسولها نگفت که بامّت مردان را خواست رجع الضمير إلى المعنى لا إلى اللّفظ (وَجادَلُوا بِالْباطِلِ) وخصومت کردندبباطل تاحقّ را بآن باطل کنندوزائل کنند(فَأَخَذْتُهُمْ) من بگرفتم ایشان‌را (فَكَيْفَ كانَ عِقابِ) آنکه برسبیل تعجّب گفت عقاب من چون بود .

(وَكَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ) گفت هم چنین واجب شد سخن خدای تعالی یعنی وعدهٔ او باهلاك و عذاب‌کافران که ایشان اهل دوزخند . و گفتند معنی آن است که درست است خبر او از حال کافران بآنکه ایشان اهل دوزخند .نظیره قوله « لقد حقّ القول منّی لأملأنّ جهنّم ـ الاية » تا این‌جا سخنی است‌تمام منقطع از آنکه ازپس اواست .

(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ)ابتداءسخنی‌دیگراست.گفت آنان که عرش بر گرفته‌اند (وَمَنْ حَوْلَهُ)وآنانکه پیرامن عرش‌اند ازفرشتگان.عبدالله عباس گفت خدای تعالی‌حاملان عرش را چنان آفرید که از قدم ایشان تا بکعب پانصد ساله راه است . میسره گفت پاهای ایشان بزیر هفتم زمین است و سرهاشان از عرش گذشته است و ایشان خاشع و حاضع سر در پیش افکنده‌اند و ایشان خائف‌ترند از أهل آسمان هفتم وأهل آسمان هفتم خائف‌ترند ازأهل آسمان هشتم و همچنین اهل آسمان که بالاترین است خائف‌ترند از آنان که فرود ایشانند . مجاهد گفت میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب از نور هست ، و درخبر است که چون خدای تعالی عرش را بیافرید چندان عدد که جز او نداند فرشته بیافرید و گفت عرش من بردارید اگر توانید . نتوانستند . ایشان را بعدد مضاعف کرد و گفت عرش من بردارید اگر توانید نتوانستند . همچنین مضاعف میکرد تا هفتاد بار تاعدد ایشان‌برابر شد باعدد أهل آسمان و زمین و آنچه مخلوقات است‌چون نتوانستند چهار فرشته‌را گفت جبرئیل و میکائیل واسرافیل و عزرائیل که عرش من بردارید و بردوش حاملان عرش نهید جبرئیل بیك گوشهٔ عرش آمد و گفت « سبحان‌الله » و میکائیل بدیگر گوشه‌آمد و گفت «الحمدلله »و اسرافیل بدیگر گوشه آمد و گفت « لااله‌الاالله » و عزرائیل بدگر گوشه آمد و گفت « الله اکبر » و عرش‌بآسانی

بر گرفتند و بردوش حاملان عرش نهادند چون ثقل و گرانی عرش بایشان رسید و ایشان گفتند «لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم» آن بار بر ایشان آسان شد، و در اینجا اشارتی است و و آن آنست که چون کاری سخت پیش تو آید و باری گران بردل تو آید باین کلمات التجاء کنی حق تعالی بفضل خود آن کار برتو آسان کند و آنچه رنج بود از تو بردارد. شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت تفکّر مکنید در عظمت خدای ولیکن تفکّر کنید در خلق خدای که خدای تعالی فرشته‌ای را آفریده است زاویه‌آی از زوایای عرش بر دوش اوست، و پایهای او در زیر هفتمین زمین است، و سر او بالای هفتم آسمان است، و از هیبت خدای تعالی چنان حقیر شود بمانند مرغکی کوچك. محمّد بن المنکدر گفت از جابر بن عبدالله انصاری که رسول صلی الله علیه و آله گفت مرا دستوری دادند که باز گویم از فرشته از جمله حاملان عرش که از گوش تا بدوش او هفتصد ساله راه است. در خبر است که خدای تعالی فرشتگان هفت آسمان را فرماید تا هر بامداد و شبانگاه بسلام حاملان عرش روند از کرامت وفضل ایشان برفرشتگان. این صفت حاملان عرش است (۱). أمّا صفت عرش: لقمان بن عامر روایت کرد از پدرش که او گفت خدایتعالی عرش را از جوهری سبز آفرید و عرش را هزار هزار و ششصد هزار سر است و هر سری هزار هزار و ششصد هزار رواست، و پهنای هر روئی چند هزار [هزار] و ششصد هزار بار چند دنیا، و برهرروئی هزار هزار و ششصد هزار دهان، و

از این روایت معلوم میگردد عرش جسم جامد نیست بلکه خود فرشته‌است عظیم از فرشتگان خدا و شاید جوهر سبز تعبیر از حیات است و ما گرچه نمیدانیم در عدد یك میلیون و ششصد هزار چه حکمت است امامیدانیم هرصادردومی مانند لغت، جلوه‌ایست ازصادراول مثل زبان وعددش باندازه‌او است وهمچنین شماره زبان باندازه شماره دهان است که منشأ اواست و هکذا دهان در روی و شاید حروف زبان عربی که بیست وهشت حرف است اگر صاد و سین رایك حرف فرض کنیم چون بهم نزدیك و دربعض لغات عرب بهم متبدل میشوندمانندبیبصط وسراط همچنین ظاء و ضادوذال وزاءوغیر آن تاحروف ۱۶ شوند وهرحرفی را در مقام تکثیر و تعظیم صد هزار کنیم یك ملیون وششصدهزار جلوه‌ازحروف حاصل میشود در ادای معانی غیر متناهی این شماره مناسب آید چنانکه گوئی حروف راکوچك و بی ارزش ندان که از هر یك صدهزار فائدهٔ معنوی برای انسان حاصل است و همه اینها دریك لغت‌است و در لغت دیگر هین کثرت است وشماره لغات همچنین دو ملیون و ششصد هزار است از یك زبان وهکذا و مبدء همه این لغات و زبانها ومعارف عرش الهی است و عرش الهی در بعض اخبار علم حق است تعالی.

در هردهانی هزار هزار وششصد هزار زبان است ، وبهر زبانی خدای را تسبیح می کند بهزار هزار وششصد هزار لغت بعدد هر لغتی ازلغات عرش خدای را خلقی‌است که بآن لغت تسبیح می کنند او را . امام جعفر صادق علیه‌السلام گفت از پدرانش که میان یك قائمه عرش تا بدیگر قائمه عرش چندان است که مرغی سریع الطیران هشتاد هزارسال می‌پرد تا باو رسد و عرش را هرروز هفتاد هزار لون از نور درپوشند که هیچ خلق نتواند که در اونظر کند ، وجملهٔمخلوقات درجنب عرش چون حلقه ایست دربیابانی وخدای تعالی را فرشته ایست نام اوخرقائیل واورا هژده هزار پر است از پری تا پری پانصد ساله راه بخاطر اوبگذشت که بالای‌عرش چندباشد خدای تعالی پرهاش مضاعف کرد تا سی وششهزار پرشد براین‌صفت که گفتیم . آنگه خدای تعالی گفت بپر او بیستهزار سال میپرید بماند ، خدایتعالی پرهاش مضاعف کرده بود مدد قوتّش کرد تا سیهزار سال می‌پرید گفت بار خدایا چند پریده ام و چندی مانده‌است؟ حق تعالی گفت هنوز یك قائمه ازقوائم عرش نپریده ای واگر تا نفخ صور می‌پری بیك قائمه از قوائم عرش نرسی . فرشته گفت « سبحان ربّی الأعلی وبحمده » خدایتعالی رسول‌رافرمود که این تسبیح درسجود بگوی . واز امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت کردند از پدرانش علیهم السلام که گفت عرش خائف تر چیزی است ازخدایتعالی، واز جملهٔ لغات وکلمات او این کلمات است که می گوید « أعوذ بالله من‌غضب الله وأعوذ بالله من سخط الله وأعوذ بالله من‌نقمة الله وأعوذ بالله من کیدالله » . هم او گفت علیه‌السلام عن أبیه عن‌جدّه که خدایتعالی دربدایت‌خلق عالم جوهری بیافرید ، آنگه بنظر هیبت برو نگرید از ترس اوبگداخت و آبی شد ؛ باز باو نگرید بیفسرد، بازباونگرید بگداخت ، باز باونگرید نیمهٔ از او بیفسرد و یك نیمه گداخته بماند از نیمه فسرده عرش بیافرید واز نیمهٔ دیگر آب بیافرید تا بقیامت لرزان باشد ، کعب الاحبار گفت چون خدایتعالی عرش بیافرید فرشتگان گفتند همانا مهتر از عرش آفریده ای نتواند بودن خدایتعالی ماری بیافرید تا خویشتن را گرد عرش حلقه کرد و او را هفتاد هزار بال آفریده برهربالی هفتاد هزار پر آفریده وبرهر پری هفتاد هزار روی وبر هر روئی هفتاد هزار زبان واز هرزبانی هرروز بعدد قطرات باران وبرگ‌درختان وریگ‌بیابان و عدد ایام دنیا وبعدد جملهٔ فرشتگان تسبیح براند . او را گفت گرد عرش درآی . اوگرد عرش درآمد یك نیمهٔ ویك نیمهٔ دیگر زیادت بود ازعرش(۱). مجاهد گفت میان‌آسمان هفتم ومیان عرش هفتاد

---

(۱) اگر عرش‌کنایه از علم باشد چنانکه در بعضی روایات آمده است مار کنایه از هیبت الهی است و عظمت آن تا آفریدگان بدانند کسی را بکنه علم او راه نیست.

هزار حجاب است یکی از نور ویکی ازظلمت . سعیدجبیر روایت کرد از أبوالحمراء خادم رسول الله ﷺ که او گفت ازرسول شنیدم که شب معراج که مرا بآسمان بردند بر ساق عرش دیدم نوشته « لاإله الاّ الله محمّد رسول الله أیّدته بعليّ ونصرته به » وعقبة بن‌عباس روایت کرد که رسول ﷺ گفت « الحسن والحسین شنفتا العرش و لیسا بمعلقین » گفت حسن و حسین گوشوارهای عرش اند اگرچه از او آویخته نیستند . وهب منبّه گفت گرد برگرد عرش هفتاد هزار صف فرشته هستند ، صف ازپس صف گرد عرش طواف می کنند ، گروهی میآیند وگروهی میشوند مستقبل یکدیگر تا چون بهم رسند تکبیر وتهلیل کنند واز پس ایشان هفتاد هزار صف ایستاده اند و دستها بر گردن نهاده . چون آواز ایشان بشنوند ایشان نیزتکبیر و تهلیل کنند گویند « سبحانك وبحمدك ما أعظمك وأجلّك أنت‌الله لاإله‌إلاّ أنت الأکبرالأکبر الخلق کلّهم لك راجون » واز پس ایشان هفتاد هزار صف دیگرند ایستاده ودست برهم نهاده هریکی از ایشان نوعی تسبیح گویند که آن دیگرنگویند ، میان هرپری ازایشان تاپردیگر یکساله راه است ومیان ایشان وعرش هفتاد حجاب است از نور وهفتاد حجاب ازظلمت وهفتاد حجاب ازآتش وهفتاد حجاب از درّ سفید وهفتاد حجاب ازیاقوت سرخ وهفتادحجاب اززبرجد سبز وهفتاد حجاب از برف وهفتاد حجاب ازآب وهفتادحجاب ازتگرك وآنچه جزخدای‌نداند وهریکی را از حاملان عرش چهار روی است یکی برصورت آدمی ویکی برصورت گاوویکی شیرویکی برصورت کرکس بهر روئی روزی‌آنکس می‌خواهند که برصورت ایشان‌است (١) وهریکی را از ایشان چهار پراست دوپر درپیش روی دارند تا از نورعرش خیره وبیهوش‌نشوند وایشانرا کلامی نیست مگرتسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید . زید الرّقاشی گفت خدایتعالی را پیرامن عرش فرشتگانی استکه ایشانرامخلخل‌خوانند از چشم ایشان همچنان آب آید که از چشمه آید وهیچ باز نایستد ترسان باشند از بیم خدایتعالی چون شاخ درخت تر در روز باد

---

(١) یعنی کرکس برای همه مرغان که بصورت کرکسند نه برای نوع کرکس و آنکه بصورت شیر است برای همه درندگان و آنکه بصورت گاو است برای حیوان غیر درنده واگر گوئی خزندگان را که تکفل میکند گوئیم والله اعلم آنها نیز یا مظهر لطف‌اند یا مظهر قهر و بر حکما پوشیده نیست که فیض الهی مطابق حکمت بالغه وی بواسطه فرشتگان بهرکس میرسد و چون وسائط الهی همه کار بر وفق مصلحت و تقدیر کرده‌اند آن وسائط را عقل نامیدند وعده آنها علی‌التحقیق بشماره نمی‌آید و اگر عقول ملائکه تکفل امر حیوان نکنند فکر و شعور حیوانات کافی برای ادراك و انجام دادن افعال و مصالح آنها نیست چنانکه می‌بینیم .

خدای تعالی گوید فرشتگان من ازچه می‌ترسید گویند بار خدایا اگر أهل زمین مطّلع بودندی از عظمت تو بر آنچه‌مامطّلعیم هرشراب وطعام که خوردندی منغّص بودی برایشان و هیچ یك ساعت خوش نخفتندی و بصحراء برون شدندی جزع کنان. (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ) گفت این حاملان عرش تسبیح میکنند بحمد وشکراو وایمان دارند باو و استغفار می کنند وآمرزش میخواهند برای مؤمنان(رَبَّنا وَسِعْتَ)التقدیریقولون ربّنا وسعت می گویند بار خدایا فراخی تو بسیار برحمت وبعلم وهیچ چیز ازعلم‌تو بیرون‌نیست وازرحمت تو بل علم ورحمت تو واسع است برهمه‌چیزی، ونصب رحمةً و علماً بر تمیز است بعد تمـام الکلام (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذابَ الجَحِيمِ) بار خدایـا بیامرز آنان را که توبه‌کنند ومتابعت راه توکنند ونگاه دار ایشانرا از عذاب دوزخ . اعمش گفت از ابراهیم که اصحاب عبدالله گفتندی فرشتگان بهرحال‌بهترند از پسر کوّا که‌فرشتگان از برای مؤمنان استغفار می کنند وپسر کوّا بکفربرایشان گواهی میدهد ، و این پسر کوّا از جمله خوارج بود ومذهب ایشان آن است که فاسق کافر باشد . مطرف بن عبدالله گفت‌ناصحتر کسی بندگان خدایتعالی را فرشتگانند وخیانت کننده تر کسی با ایشان شیطان است. یحیی معاذ چون این آیت خواندی اصحابش را گفتی بدانید که در عـالم چیزی نیست از این امیدوار تر .

(رَبَّنا وأَدْخِلْهُمْ) هم ازجمله دعاء ایشان مؤمنان‌را آن است که گویند (ربّنا)خدای ما ایشانرا در بهشتهای عدن ومقام بر که وعده دادی ایشانرا و نیز آن صالحان که بودند از پدران ایشان وجفتان ایشان وفرزندان ایشان (إِنَّكَ أَنْتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ) که تو خدای عزیزومنیع ومحکم‌کاری .

(وَقِهِمُ السَّيِّئاتِ) نگاه دار ایشانرا ازسیّئات ومعاصی‌به‌لطف وعصمت، و گفتند مراد بسیّئات عذاب است یعنی ایشانرا نگاه دار ازعذاب دوزخ وهر که را ازعذاب نگاه داری آن روز برو رحمت کرده باشی (وَذلِكَ هُوَالفَوْزُالعَظِيمُ) وآن رستگاری وظفر بزرگ است سعید جبیر گفت مردیرا به بهشت برند او بجای خود برسد چون ساکن شود گوید مادر وپدرم وأهل و ولدم کجا اند فرشتگان گویند ایشان این‌عمل نداشتند که توداری تا اینجابرسیدندی که تو رسیدی او گوید بارخدایا من درحق ایشان شفاعت می کنم حقتعالی بفرماید تا ایشانرا بنزدیك اوبرند ببهشت .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ) آنکه گفت آنان که کافر شدند ایشانرا ندا کنند‌در

آنحال که در دوزخ باشند وخویشتن را دشمن گرفته باشند چون عذاب بر ایشان سخت شود گویند ایشانرا : دشمنی خدای شمارا دردنیا بکفر ومعاصی تان ، بزرگتراست ازآنکه دشمنی شما خود را اینجا، آنکه علّت بگفت که چرا . گفت (إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ) چون شما را بایمان دعوت می کردند وشما کافرمی‌شدید « قالوا ربّنا» و گفتند در آیت قول محذوف است والتقدير ينادون ويقال لهم « لمقت الله ـ الاية » .

(قالُوا رَبَّنا) این کافران گویند خدای‌ما (أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ) ما را دوبار بمیرانیدی ودوبار زنده کردی خلاف کردند دراین دوبار : سدّی وجماعتی مفسّران گفتند که اماتت‌اول در دنیاست عند انقضاء الأجل و دوم در گور است بعد سؤال گور و احیاء اوّل در گوراست برای سؤال گور واحیاء دوم درقیامت وهمچنین تفسیر دادند آیت سورة البقرة را في قولـه « كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحيا كم ثمّ يميتكم ثمّ يحييكم » عبدالله عباس و ضحاك گفتند إماتت اوّل دراصلاب آباء است آنکه که نطفه بودند وإماتت دوم در دنیا و احیاء اوّل دردنیا است برای تکلیف واحیاء دوم درقیامت است برای ثواب وعقاب ، و قول اول مذهب ما است ومذهب اصحاب الحديث ومشايخ معتزله . وقول دوم مذهب اصحاب نجّار است واین‌آیت که دراوئیم‌دلیل صحّت مذهب‌مامی کندلقوله «أمتّنااثنتين » برای آنکه‌اماتت‌نباشد الاّ عن‌حیاة چه اماتت بمیرانیدن بود واین إلاّ ازحیات‌نبود ونطفه را اگرچه بر سبیل مجاز موات خوانند لفظ اماتت دراو صورت نبندد ونه‌نیز لفظ احیاء درخلق‌حیات اوّل باشدبل احیاء در مردگانی گویند که درایشان حیات بوده باشد آنکه زائل شده چه إحیاء باز زنده کردن‌بود واین‌ظاهراً لایق نیست جزبمذهب اوّل که قول ما است واصحاب حدیث ، و بآیت سورة البقرة استدلال نتوان کردن براین اصل برای‌آنکه گفت « وكنتم أمواتاً فأحيا كم » وهی جمع میّت و میّت آن باشد که دراو حیات نباشد ، مراد آن است که شما در ارحام امّهات و أصلاب آباء جمادی بودید من إحیاء کردم شما را . چون اموات گفت بنسبت آن أحیاء گفت وهردو مجاز است ودرآیت مااماتت وإحیاء گفت پس این‌آیت دلیل است وآن آیت دلیل نیست (فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا) ما بگناه خود اعتراف داریم (فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ) ما را رهی هست و ممکن است که ما را با دنیا برند تاما عمل صالح کنیم وعذرخواهیم وتلافي کنیم نظیره قوله « فهل الى مردّ من سبيل»، اما سؤال گور بیرون آنکه این‌آیت دلیل‌است براوأخبار‌بسیاری است ازطریق ما وطریق اصحاب الحديث‌بحدّ تواتررسیده، ودر آن حال باشد این سؤال که مرده را در گور نهند وسرآن گور براو راست کنند تا در خبر آمد که رسول الله ﷺ گفت

مرده در گور خفیق نعل آنان که از جنازهٔ او بازمیگردند بشنود و آن کسیکه دست بر خاك او نهد برای زیارت چون دست برهم نهد و بیفشارد بشنود (۱) واز اینجاست که درشرع هست که اولی النّاس بالمیّت چون سر گور راست کنند باز پس ایستد و تلقین او باز سر گیرد بآواز بلند اگر متمکّن باشد برای آنکه بنوبت دوّم او بشنود وحدیث فاطمه بنت‌اسد رضی‌الله عنها وآنکه حضرت رسول الله ﷺ اورا بدست خود دفن کرد ازآنکه بروحقّ تربیت‌مادری‌داشت ورسول را اوپرورده بود چون او را درلحدنهاد وسر گور راست کرد و بر سر گور او بنشست کالمصغی الی أحدٍ چون کسیکه گوش بکلام کس دارد آنگه گفت « ابنك‌ابنك‌ابنك‌ابنك » صحابه پرسیدند که این چه بود که گفتی گفت بدانید که دراین حال که خاك بر او راست کردند خدای تعالی اورا زنده کرد فرشتگان سؤال آمدند واو را ازخدای پرسیدند جواب بصواب داد واز رسول پرسیدند جواب بصواب داد واز امامش پرسیدند فروماند منش تلقین کردم و گفتم پسر تواست سه بار وأخبار بسیاراست براین معنی ، ومنها ضغطة القبر وعذاب گوروفشارش گور. وآنکه رسول‌ﷺ گفت « القبر روضة من ریاض الجنة أوحفرة من‌حفرات النیران (۲)» این جمله مصوّر بود که مرده در گور زنده باشد چه اگرمرده باشد این معنی درحق او عبث بود وبی‌فائده . ودر کلام محذوفی‌هست وآن آن‌است فاجیبوا أن‌لاسبیل إلی‌ذلك ، وهذاالعذاب والخلود فی النّار بأنّه اذا دعی‌الله وحده کفرتم ، تا کلام بمعنی متّسق شود . جواب دهند ایشان راکه این رجوع با دنیا نخواهد بود . آنگه اشارت کرد بعذاب دوزخ کـه درو باشند گفت .

(ذٰلِکُمْ بِأَنَّه إِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ) این برای آن است که چون شما

---

(۱) اگر گوئی نقل صوت بتموج هوا است و میان میت و خارجیان‌ازقبر فاصله‌ایست از خاك که نقل صوت از آن ممکن نیست‌گوئیم آن‌گوشی که این اصوات میشنود حاجت بتموج هوا ندارد زیرا که‌گوش آخرتی است مانند باغ و نیران قبور که بچشم اهل دنیـا دیده نمی‌شود و اهل آخرت خود می‌بینند .

(۲) گورباغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای دوزخ و اگر دوتن را کنار هم بخاك سپارند یکی‌شقی ودیگرسعید، گور برای یکی‌باغ بهشت‌باشد وبرای‌دیگری گودال‌دوزخ وآن‌همسایه دوزخی از باغ مجاور خود بهره نیابدگرچه‌چندان فراخ باشدکه تامد بصربرای بهشتی باغ نمـاید و قبر حضرت رضا علیه‌السلام نزدیك قبر هارون‌است، و در آیه از سوره زمرکـه گذشت موت را قرینه خواب قرار داد دونفر پهلوی هم در یك بستر خفته‌اند یکی خواب خوش می‌بیند و یکی هولناك .

را بعبادت یك خدای خواندند ومسلمانان یك خدای را پرستیدند شما کافر شدید و اگر شرك آوردندی بخدای، شما بآن شرك وانبازی ایمان داشتی وبعضی علماء گفته‌اند (وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا) آنگه باشد که ایشانرا با دنیا آرند برتقدیر یعنی اگر با دنیا آرند ایشانرا هم بخدای ایمان نیارند بکفر وشرك ایمان آرند ومثله قوله «ولوردّوا لعادوالما نهواعنه‌وإنّهم لکاذبون» (فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) گفت حکم خدای بزرگوار راست در آن که شما را با دنیا رد کند یا نکند، آنگه گفت :

(هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ) او آن خداست که آیات خود باشما مینماید وعلامات وادلّه که دلیل وحدانیّت اواست (وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا) وروزی شما ازآسمان می‌فرستد یعنی باران که کشت میرویاند ونبات‌می‌برویاند (وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ) واین اندیشه نکند الاآنکسیکه دل‌او با خدای گردد .

(فَادْعُوا اللَّهَ) آنگه امر کرد جملهٔ مکلفانرا وگفت بخوانید خدای‌راخالص کننده او را طاعت وعبادت یعنی چنانکه با او انباز نگیرید درعبادت. ونصبش‌برحال‌است (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) واگرچه کافران این را کاره باشند ونخواهند .

(رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) آنگه گفت او بلند کنندهٔ درجات ثواب‌است. وفعیل بمعنی فاعل است یعنی درجات أنبیاء وأولیاء ومؤمنان رفیع گرداند در بهشت . عبدالله عباس گفت رافع السّموات یعنی بردارندهٔ آسمانهاست، بعضی دیگر گفتند معنی آن استکه او بالای همه چیز است وهیچ چیز بالای او نیست نه بمعنی جهت بل بمعنی علوّ منزلت و استحقاق ورفعت. (ذُو الْعَرْشِ) خداوند عرش است وخالق ومالك آن است و باو قائم است و بر پای است (يُلْقِي الرُّوحَ) القاء کند وحی بآنکس که خواهد از بندگانش وبرای آن وحی را روح خواند که شرع بآن زنده شود چنانکه تن بجان وگفتند بروح قرآن خواست وگفتندنبوّت خواست (لِيُنْذِرَ) ای لینذرهم (يَوْمَ التَّلَاقِ) تا ایشانرا بترساند از روز قیامت واین‌روز را برای آن روز تلاق خوانند که اهل آسمان وزمین دراومتلاقی شوند ، واین‌قول‌قتاده‌وسدّی وابن زیداست. وگفتند روزیکه مرد عمل خود بیند . وگفتند آنروز که اولینان‌وآخرینان‌دراو متلاقی‌شوند، وگفتند خصوم متلاقی‌شوند، وگفتند ظالم ومظلوم متلاقی شوند . وگفتند عابد و معبود متلاقی شوند . ازآنان که جزخدایرا پرستیده باشند، وینذرفعل«من»است یعنی آنکس که او خواهد کش برگزیند برای نبوّت وگفتند دراوضمیر نام(۱) خواست ای‌لینذر اللهُ‌النّاس

(۱) مقصود آن‌است‌که فاعل‌ینذر ضمیراست‌که به«من» در«من‌یشاء» برمیگردد یارفیع الدرجات*

یوم التّلاق ، وقول اوّل بهتراست. وبتاء خوانند خطاباً للنبی ﷺ. ویاء بیفکند ازتلاقی اکتفاء بالکسر عنها .

(يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ) آن روز که ایشان ظاهر شوند و از گورها بیرون آیند بصحرای قیامت و برایشان پوشش نباشد (لا يَخْفى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ) پوشیده نشود از ایشان هیچ‌چیز برخدای (لِمَنِ المُلْكُ اليَوْمَ) کراست پادشاهی امروز ؟ اینجا محذوفی هست و التقدیر یقول الله لمن الملك اليوم . حسن گفت این آنگه گوید که عالم با فنا برده باشد اومیگوید و مجیبی نباشد که جواب دهد که (لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) خدای راست که‌یکی است وقهر کنندهٔ بندگان‌است بفناء. و اختلاف أخبار دراین‌باب بگفتیم و آنچه درست است پیش. واین قول که حسن گفت ممتنع نیست من حيث‌العقل إلاّ آن است که ظاهر قرآن دلیل خلاف این‌میکند چه خدای‌تعالی گفت « یوم‌هم بارزون » و این روز قیامت باشد و سیاقت آیه دلیل آن می کند چه که این قول در این روز واقع بود و این روز قیامت باشد دلیل دیگر آنکه گفت :

(أليَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ) گفت امروز هر نفسی را جزا دهند با آنچه کرده باشد و این هم روز قیامت باشد (لا ظُلْمَ اليَوْمَ) گفت امروز ظلم نیست واین هم روز قیامت باشد (إنَّ اللهَ سَرِيعُ الحِسابِ) که خدای زود شما راست و این هم لایق است بروز قیامت این جمله دلیل‌ها است برآنکه این قول خدای تعالی روز قیامت گوید با خلقان و ایشان جواب دهند که « لله الواحد القهار » وقوله « لاظلم اليوم » نفی ظلم‌مقیّد بکردن‌بروز قیامت دلیل نکند برآنکه‌دگر روزها ظلم کند برای‌آنکه این‌دلیل الخطاب بودودلیل الخطاب درست نیست بنزدیك بیشتر أهل علم . عبدالله مسعود را پرسیدند ازاین آیهٔ گفت خدایتعالی خلقان را حشر کند در صعیدی و صعید قیامت زمینی‌باشد بمانند سیم سپید که برآن زمین‌خدای را نیازرده باشند اوّل سخن که آنجا رود این باشد که خدایتعالی گوید « لمن الملك اليوم» گفتند منادی ندا کند از قبل ربّ العزّة خلایق گویند « لله الواحد القهّار »

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الآزِفَةِ) بترسان ای محمّد ایشان را ازروز آزفة و این ازجمله‌نامهای‌روز قیامت است برای آنش آزفة خواند که نزدیك است من‌قوله «أزفت الازفة » ای قربت القيامة برای‌آن قریب خواند که کلّ ماهو آت‌قریب‌هرچه آمدنی است نزدیك‌است یقال‌ازف فهو آزف ای قریب قال النابغة :

---

* و ذوالعرش و نامهای الهی‌که پیش ازآن کلمه است ودر عبارت کتاب تشویشی است .

أَزِفَ التَّرَحُّلُ غَيْرَ أَنَّ رِكَابَنَا لَمَّا تَزُلْ بِرِحَالِهَا وَكَأَنْ قَدِ (١)

(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) آنگه دلها از خوف بحلقها رسیده باشد . عرب گوید این از آنجا است که مرد بد دل چون بترسد بادی درشش او افتد ودل بالای آن است که چون شش منتفخ شود دل بگلو رسد (٢) از آنجا گویند بد دل را که انتفخ سحره اي ريته ، و مثله قوله « وبلغت القلوب الحناجر » وقوله « وافئدتهم هواء » (كَاظِمِينَ) خشم وحزن فرومیبرندوکاظم آنرا گویند که چیزی بر کراهت فرو برد از آنجا گویند کظم غیظه . ایشان نیز آنچه در دل دارند برزبان نیارند راندن ، فرو میبرند ، و عرب چاه تنك و قربهٔ پر آبرا کاظم و کاظمه گویند . وقال :

يَخْرُجْنَ مِنْ كَاظِمَةِ الْخُصِّ الْخَرِبْ يَحْمِلْنَ عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ (٣)

ونصب کاظمین برحال است از مفعول وعامل دراووأنذر هم است .

(مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ) گفت ظالمانرا نباشد هیچ خویش و نه شفاعت خواهی که اورا اطاعت دارند واصحاب وعیدرا باین آیت تمسّك نبود درنفی‌شفاعت ازچند وجه یکی آنکه تخصیص ظالم کنیم بکافر لدلالة دلت علیه قال الله تعالی « إنّ الشرك لظلم عظیم » و « الکافرون هم الظالمون » دگر آنکه خدایتعالی نفی شفیع کرد مطاع ، و شفیع خود مطاع نباشد مجاب باشد چه درجه شفیع دون درجه مشفوع إلیه باشد و درجه مطاع بالای درجه مطیع باشد پس این مناقضه بود خدای تعالی نفی شفیعی کرد مطاع ، نفی شفیع مجاب نکرد ومعنی وفائده آن است که کسی ایشانرا از چنگال عذاب من بقهربرنتواند کردن انّما شفیعانی که شفاعت کنند بروجه سؤال واستکانت وخشوع کنند تا ایشانرا اجابت کنند .

(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ) گفتند مراد بخائنة خیانت است نظیره قوله «ولایزال‌تطّلع

---

(١) کوچ‌کردن نزدیك شد اما هنوز مرکوبان مـا از جای خود نجنبیده‌اند و گویا هم اکنون براه بیفتند .

(٢) این عبارت کنایت است از ترس وگرنه لازم نیست دل جسمانی از جای خود بالاتر آید و لازم نیست هرکلام را بر معنای جسمانی حمل‌کرد و علمای علم بلاغت‌گویند درکنایات اراده معـانی حقیقی لازم نیست چنانکه‌گویند زید جبان الکلب لازم نیست راستی سگی داشته باشد وفلان قلق‌الوضین لازم نیست کمر بند او استوار بسته نباشد ودر فارسی‌گویند کفش فلان فراخ‌است یعنی‌کاهل است نه‌آنکه راستی کفشی دارد فراخ وبد دل ترسان راگویند .

(٣) بیرون میآیند مرکبها از دهی پرآب نزدیك‌خانه بافته از نی وعباس بن المطلب رامیآورند

علی خائنة منهم » أي خيانة و گفتند براضافت است علی سبيل التميیزوالنبيين من باب خاتم فضة وباب ساج أي يعلم الخائنة من الأعين . گفت خدای تعالی داند خيانت چشمها و گفتند داند چشم خاينه را از ميان چشمها . و گفتند نظرخائنه را ازچشمها و از اينجا گفت « النظرةالاولی لكم والثانية عليكم » عبدالله عباس گفت اين مردی باشد كه با جماعتی نشسته بود زنی بگذرد او دزديده دراونگرد، مجاهد گفت نظر باشد خدايتعالی از آن نهی كرده است . قتاده گفت چشم زدن و شكستن باشد بر سبيل غمزه وطعن (وما تُخفي الصُّدُور) وآنچه كه دلها پوشيده می دارد :

(وَاللهُ يَقضي بالحَقّ) وخدای تعالی حكم كند بحق وراستی (وَالذينَ يَدعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَقضُون بِشَيْءٍ) نافع خواند وابن كثير بروايت‌هشام تدعون بتاء خطاب‌باقی قرّاء بياء خواندند خبراً عن‌الغايب. وآنان راكه ميخوانند ايشان يعنی بتان را، حكم نكنند به چيزی ازآنكه ندانند و نتوانند (إنّ اللهَ هوَالسَّميعُ البَصيرُ) خدای شنواوبينا است «هو» درميان‌مبتداء وخبرفصل است كه كوفيان آنرا عماد خوانند قوله‌تعالی :

أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ
آيا سير نميكنند در زمين پس به‌بينند چگونه باشد سرانجام آنانكه بودند پيش از ايشان

كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ
بودند ايشان سخت‌تر از ايشان بتوانائی ونشانها در زمين پس‌گرفت آنهاراخدا بگناهانشان و نبود ايشان‌را

مِنَ اللهِ مِنْ واقٍ (۲۳) ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ
ازجانب خدا هيچ نگاهدارنده‌ای اين بجهت‌آنستكه‌آنها بودندكه ميآمدآنهارا فرستادگانشان بمعجزها

فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقابِ (۲٤) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ
پس‌كافر شدند پس‌گرفت آنهارا خدا بدرستيكه‌او توانای سخت‌انتقام‌است وبتحقيق‌كه‌فرستاديم‌ما موسی‌را

بِآياتِنا وَسُلْطانٍ مُبِينٍ (۲۵) إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَقارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ (۲٦)
بآيت‌های ما و حجتی هويدا بسوی فرعون وهامان وقارون پس‌گفتند موسی‌جادوگری‌است دروغگو

فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا
پس چون‌آمد ايشانرابدين راست ازنزد ما گفتند بكشيد پسران آنانكه‌گرويدند باموسی وزنده بگذاريد

نِسآءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكافِرِينَ إِلّا فِي ضَلالٍ (٢٧) وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسىٰ
زنانشان را و نيست مكر كافران مگر در گمراهى وگفت فرعون بگذاريد مرا تا بكشم موسى را

وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسادَ (٢٨) وَقالَ
و تابخواند موسى‌خدايش‌راكه من‌ميترسم‌اينكه‌بدل كند دين‌شمارا يا آنكه ظاهر كند در زمين فساد وگفت

مُوسىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ (٢٩)
موسى بدرستيكه‌من پناه‌گرفتم بپروردگارم وپروردگارشما ازهر متكبرى‌كه نگرود بروز حساب

وَقالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ
وگفت مردى‌كه ايمان داشت ازكسان فرعون‌كه ميپوشانيد ايمان‌خودرا آياميكشيد شمامردى‌را اينكه‌ميگويد

رَبِّيَ اللهُ وَقَدْ جآءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ
پروردگارمن‌خداست وبراستى‌آمد شمارا بامعجزها ازپروردگارشما واگر باشد دروغگو پس براوست‌كذب او

وَإِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ
واگر باشد راست‌گو ميرسد بشما برخى ازآنكه وعده ميكند شمارا بدرستيكه خدا هدايت نميكند هركه او

مُسْرِفٌ كَذّابٌ (٣٠) يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ
درگذرندهٔ ازحد دروغگو‌ٔاست اى‌قوم براى‌شماست پادشاهى‌امروز غالبيد بربنى‌اسرائيل درزمين پس‌كيست

يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جآءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِيكُمْ إِلّا ما أَرىٰ
يارى كند ما را از عذاب خدا اگر آمد ما را گفت فرعون نمى نمايم شما را مگر آنچه مصلحت دانم

وَما أَهْدِيكُمْ إِلّا سَبِيلَ الرَّشادِ (٣١) وَقالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ
وراه نمينمايم شما را مگر راه راست وگفت آنكس‌كه گرويد اى قوم من ميترسم بر شما مانند

يَوْمِ الْأَحْزابِ (٣٢) مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ (٣٣) وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللهُ
روزهلاك جماعت‌گذشته مانند عادت قوم نوح وعاد و ثمود وآنانكه بعد از ايشان بودند ونيست‌خدا

يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ (٣٤) وَيا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ (٣٥) يَوْمَ
كه‌بخواهد ستم‌را بربندگان خود واى‌قوم بدرستيكه‌من‌ميترسم برشما ازعذاب‌روز ندا كردن روزيكه

تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما
روگردانیده‌شوند پشت‌کننده نیست برای‌شما ازعذاب‌خدا هیچ‌نگاهدارنده‌ای‌وهرکه‌را فروگذارد خدا پس‌نیست

لَهُ مِنْ هادٍ (٣٦) وَلَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّا
اورا هیچ‌راه‌نماینده‌ای وبتحقیق‌که‌آمدشمارا یوسف پیش ازاین بمعجزه ها پس همیشه بودند درشك ازآنچه

جاءَكُمْ بِهِ حَتّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذٰلِكَ
آمد شمارا بآن تاآنکه هلاك شد گفتید هرگز برنمی‌انگیزدخدا بعداوپیمبری‌را همچنانکه شماگمراه شدید

يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ (٣٧) الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ
گمراه‌میکندخدا هرکه‌ازحد درگذرندهٔ شك‌آورنده‌است آنانکه جدال میکنند در آیات خدا بی حجتی

أَتيٰهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ
که‌آمده‌باشد ایشانرا بزرگ ازروی‌عداوت نزدخدا ونزد آنانکه‌گرویدند همچنین مهر نهاد خدا بر هر دل

مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ (٣٨) وَقالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبابَ (٣٩)
سرکش گردن‌کش وگفت فرعون ای هامان بساز برای من‌کوشکی بلند تاشاید من برسم براهها

أَسْبابَ السَّمٰواتِ فَأَطَّلِعَ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كاذِباً (٤٠) وَكَذٰلِكَ زُيِّنَ
راههای‌آسمانها پس‌آگاه شوم بخدای موسی وبدرستیکه‌من‌گمان میبرم‌اورا دروغگو وهمچنین‌آراسته‌شد

لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَما كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلّا فِي تَبابٍ (٤١) وَقالَ
مرفرعون را بدی‌کردارش وبازداشته شد ازراه راست ونبود مکر فرعون مگر در زیانکاری وگفت

الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ (٤٢) يا قَوْمِ إِنَّما هٰذِهِ الْحَيٰوةُ
آنکه‌ایمان‌آورد ای‌قوم پیروی‌کنیدمرا تا راه‌نمایم شمارا براه‌راست ای‌قوم جز این‌نیست این‌زندگانی

الدُّنْيا مَتاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دارُ الْقَرارِ (٤٣) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزىٰ
دنیا برخورداری‌اندك‌است‌وبدرستیکه‌آخرت‌آنست سرای‌آرام‌گرفتن هرکه‌کردکاری‌بد پس جزاداده‌نمیشود

إِلّا مِثْلَها وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
مگر بمانندش و هرکه‌کرد کار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد پس آنها در آیند به بهشت

يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ (٤٤) وَيا قَوْمِ ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوةِ وَتَدْعُونَنِي
روزی داده میشوند در آن بی‌حساب و ای‌قوم‌من چیست‌مرا که میخوانم‌شمارا بسوی‌نجات ومیخوانیدمرا

إِلَى النّارِ (٤٥) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللهِ وَأُشْرِكَ بِهِ ما لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنا
بسوی آتش میخوانید مرا تا کافر شوم بخدا و شریک‌کنم باو آنچه نیست مرا بآن دانشی و من

أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفّارِ (٤٦) لا جَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ
میخوانم شمارا بسوی غالب آمرزنده بلکه ثابت‌است آنچه میخوانید مرا بسوی‌او نیست‌اورا خواندنی

فِي الدُّنْيا وَلا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنا إِلَى اللهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النّارِ (٤٧)
در دنیا ونه درآخرت وبدرستیکه بازگشت ما بخداست وبدرستیکه اسراف‌کننده‌ها آنهایند یاران آتش

فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (٤٨)
پس‌زود باشد‌که یادکنید‌آنچه میگویم برای‌شماووامیگذارم‌کارخودرا بخدابدرستیکه‌خدا بیناست به‌بندگانش

فَوَقاهُ اللهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَحاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ (٤٩) أَلنّارُ يُعْرَضُونَ
پس‌نگاه‌داشت‌اورا خدا ازبدیهای‌آنچه مکر‌کردند وفروگرفت بآل فرعون بدی عذاب آتش‌که میرسند

عَلَيْها غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (٥٠) وَإِذْ
برآن در صبح و شام و روزیکه می‌ایستد قیامت‌که درآرید آل فرعون‌را سخت‌ترین عذاب را وچون

يَتَحاجُّونَ فِي النّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنّا كُنّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ
مخاصمه‌کنند درآتش پس میگویند ضعیفان مرآنان‌راکه سرکشی‌کردندکه ما بودیم برای شما پیروان پس‌آیا

أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصِيباً مِنَ النّارِ (٥١) قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنّا كُلٌّ فِيها
شما هستید دفع‌کنندگان ازما بهری از آتش‌را گفتندآنانکه سرکشی نمودند که ما همه در دوزخیم

إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ (٥٢) وَقالَ الَّذِينَ فِي النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ
بدرستیکه‌خدابتحقیق‌حکم‌کرد میان‌بندگان وگفتند آنانکه‌در‌آتشند مرخازنان‌دوزخ‌را بخوانیدخدای‌خودرا

يُخَفِّفْ عَنّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ (٥٣) قالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ
تا سبک‌کند ازما روزی را از عذاب گویند آیا نبود در دنیاکه آمد شما را پیغمبران شما بمعجزها

قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (٥٤) .

گویند آری گویند پس دعا کنید و نیست دعای کافران مگر در گمراهی .

قوله تعالی (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) آنگه حق تعالی بصورت استفهام بر سبیل تنبیه و تقریع گفت اینان درزمین نمیروند یعنی این کافران (فَيَنْظُرُوا) و نون از ینظروا بنصب بیفتاد برای آنکه جواب استفهام است بفاء واگربجای فاء واو بودی روا بودی که‌محل او جزم بودی عطفاً علی قوله«اولم یسیروا » آنگه معنی چنین بودی که نمیروند ونمی نگرند اکنون معنی آن است که نمیروند تا بنگرند که چون آمد عاقبت آنان که ازپیش ایشان بودندی ازکافران (كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً) که ایشان ازاینان بقوت سخت تر بودند . عامّه قرّاء منهم خواندند بهاء یعنی من الکافرین خبراً عن الغائب مگر ابن‌عامر تنها که اومنکم‌خواند بکاف خطاباً للکافرین علی تقدیر قل لهم (وَآثَاراً فِي الْأَرْضِ) واثر وبازماندگی ونشان‌درزمین ونصب هردو برتمیز است بعد تمام الکلام (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ) خدای ایشانرا بگرفت بگناه ایشان وایشانرا از خدای مانعی وحامی نبود که ایشان را ازعذاب خدای حمایت کردی

(ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) یاء فی قوله « بالبیّنات » روا بود که تعدیه را بود وروا باشد که بمعنی مع باشد ، گفت این برای آن است که ایشانرا پیغمبرانشان بیاوردندمعجزات یابیامدند بامعجزات وبیّنات پس‌ایشان‌کافرشدند(فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ) خدای تعالی بگرفت ایشان را (إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) که او قوی و قادر است وسخت عقوبت .

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ) گفت ما فرستادیم موسی‌را بآیات ما وأدلّه وحجج که بردست او اظهار کردیم وحجتی روشن (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) الی تعلّق دارد بارسلنا بفرعون (وهامانَ وقارُون فقالوا)ایشان گفتند که او جادوئی دروغ زن‌است .

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا) چون آمد بایشان یعنی موسی وحق آورد بنزد ایشان ازنزدیك ما (قَالُوا)گفتند یعنی‌فرعون ولشکرش (اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) بکشید پسران آنان را که بموسی ایمان آورده اند (وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ) و زنانشان را زنده رها کنید . قتاده گفت این جز قتل اوّل بوده است برای آنکه فرعون از قتل باز ایستاد چون خدای تعالی موسی را بفرستاد باز باسرقتل شد وبرای آن زنان را زنده رها کردند که ازیشان قتال نیاید ونیز تا نسل بنی‌إسرائیل منقطع نشود که ایشان بنی‌اسرائیل‌را به‌بنده گرفته

بودند (وَما كَيْدُ الكافِرِينَ إِلاّ في ضَلالٍ) گفت مکر و کید کافران از فرعون وقومش جز درضلال و گمراهی نیست یعنی برکار نیفتاد و آنرا اثری نبود ومراد بکید سکالش فرعون بود تا موسی عليه السلام درمیان آن کودکان کشته شود وملك بفرعون بماند و خدای تعالی بر رغم او موسی را در کنار اوپرورد تا دمارازو وقومش بر آورد وبردست اوایشانرا هلاك کرد .

(وَقالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسىٰ) حق تعالی حکایت قول فرعون باز کرد که او گفت قومش را رها کنیدمرا تا موسی را بکشم واورابگوئید تاخدایش را بخواند که دعوی میکند که خدای آسمان‌ها و زمین‌ها است تا اورا نگاه دارد از ما (إِنّی أَخافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ) که من می‌ترسم که دین شما را بدل کند (أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الأَرْضِ الفَسادَ) ابوعمرو خواند و مدنیان و شامیان «وأن» بی الف بواو عطف چنانکه خوف واقع باشد برهردو، در مصاحف اهل شام الف نیست و کوفیان وبعضی بصریان «أوأن» خواندند چنانکه خوف واقع باشد علی احدهما .مدنیان و بصریان خواندند « يَظْهَرَ » بفتح یاء وهاء و رفع دال از فساد باسناد الفعل اليه من الظهور یادر زمین فساد پدید آید برفعل لازم و حمزه و کسائی و ابوعمر ویعقوب و ابو جعفر و حفص عن عاصم خواندند « يُظْهِرَ » بضم یاء و کسر هاء و نصب دال علی انّه مفعول به من الاظهار و فعل متعدّی . یا درزمین فساد آشکارا بکند. موسی عليه السلام چون بشنید که اورا تهدید بقتل میکند پناه باخدای داد گفت :

(إِنّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الحِسابِ) پناه بخدای من و خدای شما میدهم از هر متکبّری که ایمان ندارد بروز قیامت .

(وَقالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ) گفت مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان داشتی . در این مرد مؤمن خلاف کردند بعضی گفتند مردی بود از آل فرعون و بموسی ایمان آورده بود پنهان ازفرعون و قومش . سدّی گفت و مقاتل مؤمن آل فرعون آن است که خدای حکایت کرد ازاو که او موسی را خبر داد که ترا بخواهند کشتن چون او قبطی را بکشت فی قوله « وجآء من أقصى المدينة رجل يسعى ـ الاية » بعضی دیگر گفتند مردی اسرائیلی بود و در آیت براین تأویل تقدیم وتأخیری هست ، و تقدیر آنکه: وقال رجل مؤمن يكتم ايمانه من آل فرعون . در نامش نیز خلاف کردند ، عبدالله عبّاس و بیشتر علماء گفتند نام او خرقیل بود ، وهب منبّه گفت : خربیائیل بود ، ابن اسحاق گفت خربیل بود . بروایتی دیگر گفتند نام او حبیب بود و گفت (أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ) میکشید مردی را که میگوید خدای من الله است (وَقَدْ جاءَكُمْ بِالبَيِّناتِ

مِنْ رَبِّكُمْ) و او حال است .واو آمد وحجّت آورد از خدای تعالی وعقوبت آن دروغ برو خواهد بود و اگر راست میگوید بشما برسد بعضی از آنچه اووعده می‌دهد شما را ازعذاب .
بعضی اهل معانی گفتند«بعض» مراد باو کلّ است یعنی کلّ الذی یعدکم چنانکه لبید گفت:

تَرّاكُ أمْكِنَةٍ إذا لمْ أرْضَها أوْ يَرْتَبِطْ بَعْضَ النُّفُوسِ حِمامُها(۱)

و این قول ضعیف است برای آنکه مخالف ظاهر است و استشهاد به‌بیت نیز ضعیف است چه اگر احتراز ازآن کرد تا خلف در وعدهٔ موسی نیاید که بهری وعدهٔ او برسید و بهری نبرسید این بر ابهام و توسّع باشد نه برحقیقت و مراد آن باشد که اگر خود بعضی برسد و همه نرسد هم کفایت باشد در بهری هلاك (إنّ اللّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذّابٌ) که خدای هدایت‌ندهد آنرا که او مسرف و دروغ زن باشد ومتعدّی که حدّ خود نگاه‌ندارد راوی خبر گوید که ازآن سخت‌تر نیامد برمن که رسول ﷺ طواف میکرد رها کردند تا فارغ شدوبیامدند ومجامع رداء اوبگرفتندو گفتندتوئی که نهی میکنی ماراازآنکه خدایان‌خود را می‌پرستیم و خدایان پدران مارا ؟یکی از أصحاب برپای خاست و گفت « أتقتلون رجلاً أن یقول ربّي‌الله » این میگفت و میگریست تا دست ازاو باز داشتند .

(يا قَوْمِ لَكُمُ المُلْكُ اليَوْمَ ظاهِرِينَ في الأرْضِ) ای قوم امروز ملك و پادشاهی در دست شماست وشما درزمین غالبید یعنی زمین مصر ودست ظفراست شما را بربنی إسرائیل این‌هم از قول مؤمن آل فرعون است (فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأسِ اللهِ إنْ جاءَنا) ما راكه نصرت كند ويار باشد ازعذاب خدای چون بحاآید (قالَ فِرْعَوْنُ) فرعون گفت (ما أُريكُمْ إلّا ما أرى) من با شما نمی‌نمایم ، إلاّ آنچه من میبینم یعنی بشما آن خواهم که بخود میخواهم و آنچه برای‌خود صواب میدانم شما را نیزمیگویم (وَما أهْديكُمْ إلّا سَبيلَ الرَّشادِ)وشما را نمی‌نمایم الاّ راه راست .

(وقالَ الّذي آمَنَ يا قَوْمِ) و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل که مؤمن آل فرعون بود أراد یا قومی فحذف الیاء اکتفاءً عنها بالکسرة ومثله کثیر، یعنی ای‌قوم فرعون (إنّي أخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الأحْزابِ) التقدیر یوماً مثل یوم الاحزاب. من میترسم از شما روزی‌مانند روز احزاب ، والأحزاب الجماعات واحدها حزب . آنکه أحزاب را تفسیر باز کرد و گفت (مِثْلَ دَأبِ قَوْمِ نوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ وَالّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ) مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود که قوم هود وصالح بودند و آنانکه ازپس ایشان بودند و

(۱) جائی را که ناپسندم آمد ترك میكنم تا وقتی‌که مرگ ببعض‌کسان یعنی خودم فرود آید .

هریکی ازاین گروه حزبی بودند، آنکه گفت(وَما اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ) خدای تعالی نخواهد که بر بندگان ظلم کند، یعنی آن با ایشان باستحقاق رود ، و نیز تفسیر توان دادن بر آنکه خدای تعالی ظلم بندگان نخواهد یعنی نخواهد تا بر بندگان ظلم کند و برهردووجه دلیل فساد مذهب مجبّره است که گفتند خدای تعالی ظلم کند و یا ظلم خواهد .

(وَيا قَوْمِ إِنّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ) خدای تعالی حکایت وعظ و تذکیر و تنبیه او قوم را باز گفت که او گفت ای قوم من میترسم برشما روز ندا کردن بریکدیگر یعنی روز قیامت و این روز را برای آن روز تنادی خواند که‌کافران در او برخویشتن بویل و ثبور ندا کنند في قوله « دعواهنا لك ثبوراً» و گفتند آن روز است که اهل دوزخ اهل‌بهشت را ندا کنند و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا کنند و اهل اعراف اهل اعراف را چنانکه در سورة الأعراف شرح دادیم في قوله « ونادى أصحاب الجنة أصحاب النار » « ونادى أصحاب النار اصحاب الجنة » « ونادى اصحـاب الأعراف رجالاً » این قول حسن و قتاده و ابن زید است وگفتند برای‌آن‌ش یوم التّناد خواند که هر کس را بامام خود باز خوانندفي قوله « يوم‌ندعوا كلّ اُناس با مامهم » وگفتند برای آنکه در او ندا کنند که یا اهل الجنة خلود فلاموت‌أبداً و یا أهل النار خلود فلاموت أبداً .

و عبدالله‌عبـاس و ضحّاك‌درشاذخواندند «يوم التنادّ» مشدّدیعنی یوم التأخّر من ندّالبعیر إذا نفر و بعیرندود أي نفور ، و این آنکه بود که ایشان از اهوال قیامت برمند ، چنانکه گفت « كأنّهم حمرٌ مستنفرة فرّت من قسورة » وایشان را گویند أين المفرّ ، وضحاك گفت این آنگه باشد که زفیردوزخ بشنوند برمند همچنانکه شتر رمنده ، و بهیچ جانب نروند وإلاّ فرشتگانرا بینند صف زده بر گردندو با جای‌خود آیند و ذلك قوله«يوم التناد»وقوله «والملك على أرجائها » و قوله « يا معشر الجنّ و الانس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات والارض ـ الآية » .

(يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ) گفت آن روز باشد که شما برگردید پشت بر کرده از موقف حساب . مجاهد گفت فارّين غير معجزين ، گریزنده نه عاجز کننده (مالَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ) شما را کس نباشد که با پناه گیرد از خدا(وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ) و هر که خدای اورا گمراه کند از ره بهشت اورا هادی ورهنمائی نباشد بآن ، و روا بود که‌مراد خذلان و توفیق باشدهر که خدای اورا مخذول بکند او را توفیق دهنده نباشد ، وروا بود که مرادحکم و تسمیه باشد .

(وَلَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالبَيِّناتِ) گفت يوسف بشما آمد پيش ازاين بامعجزات ، يعني پيش از موسى، وهب گفت فرعون موسى همان فرعون يوسف بود از عهد او تا عهد موسى بماند (فَما زِلْتُمْ في شَكٍّ) گفت وزائل نبوديد شما درشك (مِمّا جاءَكُمْ بِهِ) ازآنچه آمد بشما يعني شاك بوديد هميشه دراو ودرپيغمبرى او (حَتّى إذا هَلَكَ قُلتُمْ لَن يَبْعَثَ اللهُ) چون تا او بمرد گفتيد خداى ازپس او دگر پيغمبرنخواهد فرستاد (كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ) همچنين إضلال كند خداى بخذلان و حرمان و تخليه آن را كه او مسرف باشد ومشرك شكاك باشد .

(الَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلطانٍ) آنانكه خصومت كنند در آيتهاى خداى بى حجتيكه بايشان آمد. وقوله « في آيات الله » أي في دفع آيات الله وإبطالها على حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه ، وموضع « الّذين » نصب است بربدل « من » وشايد كه رفع بود برخبر مبتداى محذوف أي هم الّذين (كَبُرَ مَقْتاً ـ الآية) أي كبر ذلك الجدال منهم مقتاً عداوت بزرگ ، عداوت است آن جدال كه ايشان ميكنند چه بنزد خداى تعالى و چه بنزد مؤمنان (كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ) همچنين مهر كند خداى تعالى بردل هرمتكبرى جبّار وبيان كرديم كه طبع وختم براينهمه علامتى باشد كه خداى تعالى بكند بردل كافران تا علامت بود فرشتگانرا درفرق بين المؤمن والمنافق و گفتند روا بود كه فرشتگان را درآن لطفى باشد وآن مانع نباشد كافرانرا از ايمان لقوله تعالى « بل طبع الله عليها بكفرهم فلايؤمنون إلاّ قليلاً » و اگر مانع بودى اندك وبسيار را مانع بودى . أبوعمر وابن عامرخواندند على كلّ قلبٍ متكبّرٍ بتنوين على الصفة والموصوف . ومعنى آنكه دل را وصف كرد بآنكه متكبّر است براى آنكه چون دل متكبّر بودهمه اندام متكبّر، وباقى قرّاء على كلّ قلبِ متكبّرٍ براضافت قلب بامتكبر، يعنى بردل هر كافرى متكبّرى جبّار .

(وَقالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ ابْنِ لي صَرْحاً) گفت كه فرعون گفت هامانرا كه ياهامان بنا كن براى من كوشكى وصرح بنائى باشد ظاهر كه پوشيده نباشد برچشمها ومنه الصريح . و منه الصراح أيضاً ـ والتصريح التعيين (لَعَلّي أَبْلُغُ الأَسْبابَ) تا باشد كه من برسم براهها و درها آنگه بدل كرد ازآن (أَسْبابَ السَّمٰواتِ) واين بدل الكلّ من الكلّ باشد و روا بود كه بدل البعض من الكلّ باشد تا باشد كه بره آسمان برسم ويا بردرهاى آسمان مطّلع بباشم (فَأَطَّلِعَ إلىٰ إلٰهِ مُوسىٰ) از آنجا مطّلع شوم بر خداى موسى . جمله قرّاء « فأطّلعُ » خواندند مرفوع مگر حفص عن عاصم كه او منصوب خواند برجواب تمنّى بفاء و « لعلّ » را

جاری مجری « لیت » کرد دراین معنی وأنشد الفرّاء عن بعض العرب .

عَلَّ صُرُوفَ الدَّهرِ أوْ دَوْلاتِها يَدِلْنَنَا اللَّمَّةَ مِنْ لَمَّاتِها

فَتَسْتَرِيحَ النَّفْسُ مِنْ زَفَراتِها (١)

(وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كاذِبًا) ومن می‌پندارم که دروغ میگوید این موسی .

(وكَذٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرعَونَ سُوءُ عَمَلِهِ) وهمچنین بیاراستند برای فرعون عمل بدش یعنی شیطان عمل او برچشم او بیاراست تا پنداشت که کاری میکند (وَصُدَّ عَنِ السَّبيلِ) کوفیان خواندند صُدّ بضمّ صاد علی مالم یسمّ فاعله ومعنی آنکه صدّه الشیطان حملاً علی قوله « زیّن لفرعون سوء عمله » وباقی قرّاء « صدّ » علی الفعل المستقیم یعنی صدّ فرعون غیرَهُ قوم خود را منع کرد (وَما كَيْدُ فِرْعَوْنَ إلاّ فی تَبابٍ) وکیدومکر نبود الاّ درخسارت وزیانکاری وضلال وگمراهی یعنی برکار نشده .

(وَقالَ الَّذی آمَنَ یاقَومِ اتَّبِعُونِ أهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ) وگفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی مؤمن آل فرعون « یا قوم اتّبعون » ای‌قوم پیرو من باشید « أهدکم سبیل الرّشاد » تا شمارا هدایت کنم وراه نمایم براه راست وطریق حقّ . وجزم أهدِکم بجواب امر است علی تضمین الکلام معنی الشرط والجزاء (یاقَومِ إنَّما هٰذِهِ الحَیٰوةُ الدُّنْیا مَتاعٌ) گفت برسبیل موعظه ای قوم این زندگانی دنیا متاع است و برخور داری (وَإنَّ الآخِرَةَ هِیَ دارُ القَرارِ) وآخرت سرای قراراست این سرای ممرّ است و آن سرای مقرّ .حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه فرمودکه « الدّنیا دارممرّ والآخرةدارمقرّ فخذوا من ممرّکم لمقرّکم ولا تهتکوا أستارکم عند من لایخفی‌علیه أسرارکم » دنیا ره گذر است و آخرت قرارگاه ازممرّتان زادی برگیرید برای مقرّتان وپردهٔ خود مدرید نزدیك آنکسرا شما برو پوشیده نیست آنکه گفت :

(مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزیٰ إلاّ مِثْلَها) هر که کاری بد کنداورا جزاء نکنند إلاّ بمانند آن یعنی بیش ازسیّئه اورا ننویسند و مکافات نکنند (وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً) وهر که عملی صالح و کاری نیکو کند (مِنْ ذَکَرٍ أوْ أُنثیٰ) اگر مرد باشد و اگر زن (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) واومؤمن باشد «واو»حال راست (فَأُولٰئِكَ یَدْخُلونَ الجَنَّةَ) ایشان ببهشت شوند . ابن کثیر و ابوبکر عن عاصم وابوعمر « ویُدخَلون» خواند بضم یاء و فتح خاء

(١) شاید گردش‌های روزگار و نیك آمدهای آن سختی‌های آنرا برای ما بگرداند و جان از آسیب آن‌آسایش یابد .

علي مالم يسمّ فاعله . ايشانرا ببهشت برند ، و باقي قرّاء يَدخُلون بفتح ياء و ضمّ خاء على الفعل المستقيم . ايشان ببهشت شوند (يُرزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ) وايشانرا روزی‌دهند آنجابی‌حساب وشمار .

(وَيا قَوْمِ) آنكه گفت هم مؤمن آل فرعون كه ای قوم (مالي) چيست مراكه من شما را بارستگاری و نجات مي‌خوانم و شما مرا بادوزخ ميخوانيد .

(تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللهِ) مرا می‌خوانيد تاكافر شوم بخدای و با او أنبازگيرم آنچه مرا علم نيست بآن (وأَنَا أَدْعُوكُمْ) و من شما راباخدای ميخوانم خدای عزيز غالب‌منيع آمرزندهٔ گناهان .

قوله (لاَجَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنِي - الآية) زجّاج گفت اين‌كلمه ردع كلام را باشد معنی آن است كه لامحالة إنّه لأدعوه لمعبودكم . خليل گفت لاجرم الاّجواب نباشد چون قائلی گويد فعل فلان كذا فيقول لاجرم انّه سيّد . مبرّد گفت معناه حقّ يعنی استحقّ ان لادعوة له في الدّنيا و لا في الاخرة معنی آن است كه چون حال چنين است‌لاجرم اين معبودان شما كه مرا بآن دعوت ميكنيد ايشانرا دعوتی نيست كه در او انتفاعی بود نه در دنيا و نه درآخرت. سدّی وقتاده وزجّاج گفتند معنی آن است كه اين بتان را اجابت دعاء نيست نه در دنيا ونه درآخرت و التقدير ليس له اجابة دعوة يعنی خوانندگان خود را اجابت نكنند نه در دنيا ونه در آخرت (وأَنَّ مَرَدَّنا إلیَ اللهِ) و بازگشت ما باخدايست (وأَنَّ المُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النّارِ) وآنان كه مسرفان ومتجاوزان‌حدود شرعند ايشان اهل دوزخند . مجاهد گفت بمسرفان قاتلان بناحق‌را خواست. آنكه گفت هم‌مؤمن آل فرعون :

قوله (فَسَتَذْكُرُونَ ماأَقُولُ لَكُمْ) شما يادكنيد آنچه من شما را ميگويم (وأُفَوِّضُ أَمري إلیَ اللهِ)ومن كار خود را باخدای می‌افكنم كه خدای تعالی دانا و بيناست ببندگان خود تا باينجا حكايت كلام مؤمن آل فرعون‌است، آنكه حق تعالی گفت .

(فَوَقيهُ اللهُ) خدای نگاهداشت اورا از بديها آن مكرها كه ايشان كردند.

(وَحاقَ بآلِ فِرْعَوْن سُوءَ العَذابِ) وبرسيدبآل فرعون بدی عذاب وآن‌غرق بودكه بايشان رسيد .

(أَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوّاً وعَشِيّاً) گفت آتش برايشان عرضه ميكنندبامداد و شبانگاه و قوله « النار » مرفوع است بآنكه بدل سوء العذاب است و نصب غدوّاً و عشيّاً بر ظرف است . و عرض اظهار چيزی باشد يعنی عذاب إظهار كنند بر ايشان و گويند ای

آل‌فرعون این‌منازل شماست . سدّی گفت و هذیل بن شراحیل که چون ایشانرا در دریا غرق کردند أرواح ایشان در شکم مرغان سیاه کردندتا ایشان را بردوزخ عرضه میکنند بامداد وشبانگاه‌تا بروزقیامت (١). حمّاد بن محمّد الفزاری گفت حاضر بودم بنزديك اوزاعی مردی‌ازاو پرسید گفت ما مرغانی‌را می‌بینیم که از دریا می‌بر آیند وبجانب غرب میشوند فوج فوج‌چندان که عدد ایشان جز خدای نداند همه سپید نماز شام باز آیند همه سیاه باشند ، گفت دانی که آن مرغان که‌اند؟ گفتیم نه ، گفت مرغانی‌اند که أرواح آل فرعون درحوصله‌های ایشان‌است ایشان را بردوزخ عرضه‌میکنند بامداد و شبانگاه پرهای ایشان سوخته گردد و سیاه شود و با آشیانهای خود شوند با پرهای سیاه در شب آن پرهای سیاه بریزد از ایشان و پرهای سفیدبر آرند نو ، دیگر بار چون ایشان را بردوزخ عرضه کنند باز سیاه و سوخته شوند کار ایشان تا بروز قیامت همین باشد در دنیا (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ العَذابِ) أی‌یقال لهم ادخلوا گفتند ششصد هزار مقاتل بودند . عکرمه و محمّد بن کعب گفتند این آیت دلیل است برعذاب گور برای آنکه خدای تعالی فرق کرد میان این وعذاب دوزخ اینجا گفت « النّار یعرضون علیها » و درعذاب‌دوزخ گفت « و یوم‌تقوم السّاعة ادخلوا» مدنیان و کوفیان خواندند مگرابوبکر و یعقوب «أدخلوا» بألف قطع و کسر خاء من‌الادخال یعنی در آرید‌آل فرعون را بسخت‌تر عذابی . وآل‌منصوب باشد برمفعول به و باقی قرّاء خواندند « اُدْخُلوا» بضمّ الف وخاء من‌الدّخول،آل فرعون منصوب باشد برنداء یعنی یاآل فرعون . ومعنی آنکه در شوید ای آل فرعون در عذابی هر کدام سخت‌تر .

(وَإِذْ يَتَحاجُّونَ فِي‌النّارِ) یاد کن ای‌محمّد آنگه که ایشان محاجّه و مجادله کنند در دوزخ‌وبا یکدیگر مناظره کنند(فَيَقُولُ الضُّعَفاؤُا) ضعیفان و اتباع‌سفله گویندمتکبّران را (إِنّا كُنّا لَكُمْ تَبَعاً) ما شما را تبع و پیرو بودیم و تبع‌جمع تابع‌باشد فی‌قول البصریین کحارس و حرس کوفیان گفتند واحد است وجمعه‌اتباع(فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصِيباً مِنَ‌النّارِ) شما کفایت کنید مارا نصیبی از دوزخ یعنی نصیبی‌ازمابرداریدو کم کنید برای‌آنکه

---

(١) ناتوانی وکمی معرفت آنان که علم خویش از ائمه‌دین سلام الله علیه فرا نگرفتند نیك‌هویدا میگردد و این حدیث را اگر خوب دقت کنیم در می‌یابیم که آنان روح بی‌جسد تعقل نمیکردند و با تناسخیان فرق‌نداشتند وبا امثال‌آنان که غیر جسم‌را حقیقت‌ندانند سخن از نعم روحانی وسعادت روحانی و ترقی روحانی درمعارج‌کمال نامفهوم است .

ما بدعوت شما گمراه شديم .

(قالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا) متبوعان ومستكبران گويند (إنّا كُلٌّ فيها) ماهمه اينجا خواهيم بودن يعنى در دوزخ ابن السّميفع خواند در شاذ « إنّا كلاّ فيها » بنصب على الحال و شايد كه تأكيد «انّا» بود وخبرمقدّر در فيها و التقدير إنّا جميعاً كائنون فيها (إنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ العِبادِ) كه خداى تعالى ميان بندگان حكم بكرد .

(وَقالَ الَّذينَ فِي النّارِ) و گويند آنان كه در دوزخ باشند يعنى اهل دوزخ ازكافران و فاسقان (لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ) خازنان دوزخ را و خزنه جمع خازن باشد ككاتب و كتبة و حافظ و حفظة (ادْعُوا رَبَّكُمْ) خدايرا بخوانيد تا سبك گرداند يك روز از ما عذاب دوزخ را .

(قالُوا)خازنان دوزخ گويند (أَوَلَمْ تَكُ تَأْتيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ) پيغمبران بشما نيامدند و بيّنات و معجزات نياوردند و شما را دعوت نكردند تا شما دركفر بمانديد .

(قالُوا بَلى) ايشان گويند آرى آمدند بما (قالُوا فَادْعُوا) گويند اكنون شما دعا كنيد (وَما دُعاءُ الكافِرينَ إلاّ في ضَلالٍ) و دعاء كافران نباشد جز درضلال و گمراهى واز اجابت دور روا بود كه اين كلام خزنة باشد ، وروا بود كه كلام خداى باشد هر دومحتمل است.قوله تعالى :

إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ (٥٥)

بدرستيكه ما يارى ميدهيم پيمبران خودرا وآنانكه گرويدند درزندگانى دنيا وروزيكه برپاشوند گواهان

يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظّالِمينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ (٥٦) وَ لَقَدْ

روزيكه سود ندهدستمكاران را عذرهاى ايشان وآنها راست لعنت وازبراى آنهاست بدى سراى وبتحقيق

آتَيْنا مُوسَى الْهُدىٰ وَأَوْرَثْنا بَني إِسْرائيلَ الْكِتابَ هُدىً وَذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبابِ (٥٧)

داديم موسى را هدايت و بميراث داديم بنى اسرائيل را كتاب هدايت وپند مرصاحبان عقلها

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ

پس صبركن بدرستيكه وعدهٔ خدا راست است وآمرزش خواه ازبراى خود وتسبيح كن بحمد پروردگارت بشام

وَالْإِبْكارِ (٥٨) إِنَّ الَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتيٰهُمْ إِنْ في

و صبح بدرستيكه آنانكه جدال كنند درآيات خدا بى حجتى كه آمده باشد آنهارا نيست در

صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (٥٩)

سینه های ایشان مگر سرکشی نیستند آنها برسیدهٔ آن پس پناه بر بخدا که او شنوندهٔ بیناست

لَخَلْقُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ (٦٠)

هرآینه آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر است از آفریدن مردم ولیکن بیشتر مردم نمیدانند

وَما يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا

و برابر نیست نا بینا و بینا و آنانکه گرویدند و کردند کار شایسته و نه بد کار اندکی

ما تَتَذَكَّرُونَ (٦١) إِنَّ السّاعَةَ لَآتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ

پند پذیرید بدرستیکه رستخیز هرآینه آینده است نیست شکی در آن و لیکن بیشتر مردم

لا يُؤْمِنُونَ (٦٢) وَقالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ

نمیگروند وگفت پروردگارشما بخوانید مرا تا بپذیرم برای شما بدرستیکه آنانکه سرکشی نمودند

عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ (٦٣) اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا

ازپرستیدن من زودباشد درآیند بجهنم خوارشدگان خداست آنکه گردانید برای‌شما شب‌را تا آرام گیرید

فِيهِ وَالنَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرُونَ (٦٤)

درآن و روزرا ببینید بدرستیکه خدا هرآینه صاحب‌افزونی‌است برمردم ولیکن بیشتر مردم شکرنمیکنند

ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ (٦٥)

این‌است خدا پروردگار شما آفرینندهٔ هرچیزی نیست خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید

كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كانُوا بِآياتِ اللهِ يَجْحَدُونَ (٦٦) اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ

همچنین برگردانیده شوند آنانکه باشندبآیات‌خدا انکارکنندگان خداست آنکه گردانید برای‌شما زمین را

قَراراً وَالسَّماءَ بِناءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ

جایگاه و آسمان را بنائی افراشته وصورت بست شمارا پس نیکو بست صورت شمارا وروزی داد شمارا از

الطَّيِّباتِ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَتَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (٦٧) هُوَ الْحَيُّ

پاکیزه ها این‌است خدای شما پروردگارتان پس بزرگواراست خدا پروردگارجهانیان اوست زنده که

لا إِلَٰهَ إِلاَّ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٦٨)

نیست خدائی مگراو پس بخوانید اوراکه خالص سازید برای او دین را سپاس مرخدای را که خدای جهانیانست

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ

بگو بدرستیکه من بازداشته شدم اینکه بپرستم آنان را که میخوانید از جز خدا هنگامی که آمد مرا معجزه ها

مِنْ رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٦٩) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ

از پروردگارمن ومأمورشدم آنکه گردن نهم مرپروردگارجهانیان را اوست آنکه آفرید شمارا از خاك

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا

پس از نطفه پس از علقه پس بیرون آورد شما را کودك پس میرسید بسخت ترین قوهٔ جوانی پس تا باشید شما

شُيُوخاً وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٧٠)

پیران وازشما کسی است که میمیرد پیش ازپیری وتا برسید بمدت نامبرده شده وتا شاید شما دریابید

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ

اوست آنکه زنده میکند و میمیراند پس چون حکم کند کاری را پس جز این نیست که میگوید مر اورا باش

فَيَكُونُ (٧١).

پس میباشد.

قوله تعالی (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ـ الآية) حق تعالی گفت ما نصرت کنیم رسولان خود را در دنیا. عبدالله عباس گفت بالغلبة و القهر کقوله «فإنّ حزب الله هم الغالبون» وقوله «إنّهم لهم المنصورون وإنّ جندنا لهم الغالبون». ضحّاك گفت بحجّت. سدّی گفت پیغمبران و اولیاء خدای تعالی اوقاتی در دنیا مغلوب و مقهور باشند ایشان غالب و منصورند، برای آنکه آنانکه این کرده باشند ایشان را از دنیا بیرون نبرند تا خدای تعالی گروهی بنجهاند که انتقام بکشند از ایشان. بعضی دیگر گفتند مراد برسل محمّد ﷺ است چنانکه گفت «یا أیها الرّسل کلوا من الطیّبات» أبوالعالیه گفت مراد آن است که حجّت ایشان عالی و غالب داریم بر جهانیان هم در دنیا و هم در آخرت (وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) و نیز یاری کنیم مؤمنان را در آن روز که بایستند گواهان از پیغمبران و

فرشتگان و مؤمنان . و أشهاد جمع شاهد باشد کناصر وأنصار .

(يَوْمَ لاَ يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ) آن روز که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ایشان از آنجا که ملجأ ومضطرّ باشند . وآیت دلیل است بر بطلان مذهب نجّار و آنانکه گفتند در قیامت تکلیف باشد، اگر تکلیف برجای بودی کافران همه ایمان آوردندی و فاسقان توبه کردندی و بموقع قبول افتادی و هیچ کس بدوزخ نشدی و خدای نگفتی « یوم لاینفع الظالمین معذرتهم » (وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ) و نصیب ایشان لعنت و طرد و راندن و دوری باشد از رحمت خدای (وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) وایشان راباشد بدی‌سرای یعنی بدی منقلب وبازگشتگاه وآن‌دوزخ است بجزای آنکه کرده باشند .

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى) آنکه گفت ما دادیم موسی را کتاب و نبوّت وبیان .

(وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ) و چون موسی برفت ما کتاب او که توراة است بمیراث به‌بنی اسرائیل‌دادیم (هُدًى وَذِكْرَى) درمحل نصب است برحال درهدی دوم لطف و بیان است و ذکری ویادداشت و تذکیری خداوندان عقل‌را، یعنی آنانکه عقل استعمال کنند و خرد را کار بندند آنگه رسول را گفت :

(فَاصْبِرْ) صبر کن بر رنج وایذاء ایشان (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) که وعدهٔ خدای‌درست است در آنچه گفت که دین تراالظهار کنم برهمهٔ دینها وترا ظفر دهم و نصرت کنم و دشمنانت را هلاك کنم (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ) و آمرزش خواه از خدای برای گناهت یعنی برای گناهی که امّت با تو کردند و اضافه کرد مصدر را با مفعول (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) و تسبیح کن بحمد خدای وبشکراوبشبانگاه وبامداد .یعنی‌شام و خفتن و نماز بامداد بپای دار و گفتند(بِالْعَشِيِّ)مرادبعد زوال است تا نماز خفتن و نماز شام ونماز پیشین ودیگر (١) دراوداخل باشد، و(وَالْإِبْكَارِ)بامدادتمامی پنج نمازبود .

(إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ) آنگه گفت آنانکه خصومت کنند و جدل و مناظره در آیات خدای و ابطال آن ورفع حجّت آن (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ) بی‌حجّتی و بیّنتی که بایشان آمد (إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ) در دلهای ایشان نیست إلاّ تکبّری وترفّعی که ایشان بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل و مهین کند در پیش تو ، مجاهد گفت‌مراد بکبر حسد است که در دل‌ایشان بودبررسول ﷺ بنبوّت(مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)

(١) نماز شام مغرب است و نماز پیشین نماز ظهر و نماز دیگر نماز عصر وهرچهارداخل در قوله تعالی بالعشی هستند ،و الابکار خاص نمازصبح است ،

ایشان بآن نرسند وآن پایه نیابند، پناه باخدای ده ازایشان که خدای تعالی شنوا و بینا ست. شنواست با قول ایشان، و بیناست باحوال ایشان (لَخَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) بیان کردیم که هر کجا که لام ابتداء باشد جواب قسم بود إمّا ظاهراً وإمّا مضمراً. مفسران گفتند این آیت وآن که پیش ازاین است در یهودان آمد چون گفتند صاحب ما مسیح بن داود است یعنی دجّال که در آخر الزّمان بیاید و جهان بدست گیرد و آبهای عالم در دست او باشد واو آیتی باشد از آیات خدای. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت فاستعذ بالله من فتنة الدّجّال تو ازفتنهٔ دجّال پناه باخدای ده که او شنوا و بیناست. آنگه گفت خلق آسمان و زمین مهتر و بیشتر است از خلق دجّال و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند یعنی جهودان که لجاج میکنند بدجّال و با مؤمنان خصومت میکنند در امردجّال. أسماء بنت زید روایت کرد و او دختر عمّ معاذ بود، گفت جماعتی پیش رسول آمدند واورا پرسیدند ازدجّال رسول ﷺ گفت پیش از خروج او سه سال باشد که خدای در سال اول ثلثی قطر آسمان بازگیرد و ثلثی نبات زمین، سال دیگر خدای تعالی دو ثلث از باران آسمان بازگیرد دوثلث از نبات زمین، سال دیگر همهٔ قطرات آسمان بازگیرد و همه نبات زمین تا همهٔ جانوران وچهار پایان بمیرند.

أبوأمامة الباهلی گفت یك روز رسول ﷺ خطبهای بیان میکرد و بیشترین آن خطبه حدیث دجّال بود وتحذیر ازاو واز فتنهٔ او. آنگه گفت أیّها النّاس بدانید که درزمین هیچ فتنهای ازفتنهٔ دجّال عظیم‌تر نیست وخدای تعالی هیچ پیغمبررا نفرستاد إلاّ ایشان امّت خودرا بترسانیدند از فتنهٔ او و من آخر أنبیاءأم و شما آخر اُمّتان لامحال او در روزگار شما بیرون خواهد آمدن اگر آنگه آید که من بر جای باشم من برای هر مسلمان با او بحجّت مجادله کنم واگر پس ازمن آید باید که هر مسلمانی بحجّت خود قیام کند با او و خدای تعالی خلیفهٔ من است بنصرت براوبرهر مسلمانی، آنگه گفت او از میان دو کوه بیرون آید میان شام وعراق آنگه لشکر را ازچپ و راست بفرستند ای مسلمانان بر جای باشید که او اوّل دعوی نبوّت کند گوید من پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست. آنگه پس از آن دعوی خدائی کند واو دیدنی باشد و خدای را نتوان دیدن. و او أعور یك چشم باشد وخدای شما أعور نیست و بر میان چشمهای او نوشته باشد چنانکه هر مؤمن بخواند که کافر است او وهر مؤمن که او را بیند باید که خیو درروی او افکند او بهشت و دوزخی با خویشتن دارد و دوزخ او بهشت باشد

وبهشت او دوزخ هر کس که بدوزخ او مبتلا شود باید تا فواتح سورة الکهف بخواند و پناه با خدای دهد تا آتش براو برد وسلام شود چنانکه بر ابراهیم عليه‌السلام و از فتنۀ او آن باشد که شیاطین بااو باشند ومدّت ملك او چهل روز بود روزی بود که چنْدِ سالی بود روزی بود که کمتر و روزی بود که چنْدِ ماهی بود و روزی بود که کمتر، وروزی بود که چنْدِ هفته‌بود و روزی بود که کمتر و روزی بود که چنْدِ روزی بود و روزی بود که کمتر و روز آخراز ایام او چندان باشد که شرر آتشی که درپارۀ چوب گیرد چنانکه مردی از دروازه شهر مدینه دررود و بدروازۀ دیگر نرسیده‌باشد که شب درآید هیچ زمین بنماند وإلاّ براوغالب شود وآنجا رسد إلاّ مکّه و مدینه هرگه که خواهد که قصدآن دو جای کند فرشته‌ای‌بیاید باتیغی کشیده تا بقریب [بکثیب] أحمر آید عند مجتمع السّیول نزدیکی منقطع السّبخة ، آنگه مدینه متزلزل شود بسه‌زلزله که هیچ منافق در مدینه نماند الاّ بیرون شود و آن روز را روز خلاص خوانند . امّ شریك گفت یا رسول الله مردم آن روز کجا باشند گفت به بیت المقدس دجّال بیاید و حصار دهد آنرا و امام مردم آن روز مردی باشد صالح وقت نماز بامداد قامت کند و در نماز شود چون او در نماز شود عیسی عليه‌السلام از آسمان فرود آید چون این مرد او را بیند اورا بشناسد از محراب باز پس آید عیسی عليه‌السلام را اشارت کند که پیش رو و نماز کن او دست اوبگیرد و با محراب برد و گوید تو اولی‌تری تو نماز بکن او نماز بکند و عیسی‌باو اقتداء کند آنگه گویند در شهر بگشایند و بادجّال آنروز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه باساز و سلاح تمام وتیغهامجلّی عیسی عليه‌السلام بروی او برون شود چون دجّال در عیسی‌نگرد گداخته شود چنانکه ارْزیز در آتش و نمك در آب آنگه بگریزد و عیسی عليه‌السلام بدنبال او، آنگه عیسی گوید جان از من کجا بری که مرا برتو ضربتی هست که تو ازآن فایت نشوی آنگه اورا بنزدیك باب شرقی دریابد و بکشد . وهرجهود که با او باشد چون از اوبگریزداز پس هردیوار وسنگی وچیزی که پنهان شودخدای تعالی آن را بآوازآرد که در پس من‌جهودی وکافری هست ای مسلمان‌بکش اورا تا مسلمان اورا بکشد. وعیسی عليه‌السلام هر کجا صلیبی‌باشد بشکند و خوکی که باشد بکشد و خدای تعالی در آن وقت کینه از دل مسلمانان بردارد تا بیکدیگر دوست شوند .

و خدای تعالی آفات موذیات بردارد اگر کسی دست در دهن مار کند گزند نکند اورا و شیر اگر کودکی تعرّض‌او کند گزندش‌نکند . و در میان‌مردم‌شیرهمچنان گردد که سك ،

و گرگ در میان گوسفندان همچنان نگهبانی کند که سك ، و زمین جمله اسلام باشد و کفر ناچیز شود و ملك نباشد الاّ مسلمانانراو زمین همچون طشتی رخام شود و نبات هم بر آن حدود روید که در عهد آدم ، و چندانی بر کت باشد که از اناری چند کس بخورد . و این جمله که در این خبر شرح دادیم همه آن است که در اخبار ما آمد که در عهد صاحب الزّمان باشد صلوات الله و سلامه علیه و علی الخصوص حدیث امام صالح و تصدیق آن في قوله « إنّ الارض یرثها عبادی الصّالحون » و آنکه عیسی عليه السلام در قفاء او نماز کند نشاید که باشد إلاّ إمامی معصوم ، ولیکن عجب از گروهی که این خبث وشرارت ازدجّال روا دارند وروا ندارند أمامی از اهل بیت رسول که او را بکشد و قهر کند و روا دارند که عیسی منسوخ شریعت بیاید و در شرع رسول صلى الله عليه وآله حکم کند و از فرزندان او یکی را رواندارند و آن سیرت و عدل آشکارا موافق آن است که رسول صلى الله عليه وآله گفت « لولم یبق من الدُنیا إلاّ یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتّی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض عدلاً وقسطاً کماملئت جوراً و ظلماً » شعبی گفت کنیت دجّال ابویوسف باشد .

(وَما یَسْتَوِی الأَعمیٰ وَالبَصیرُ) آنکه برسبیل مثل گفت نابینا و بینا راست نباشد و مؤمن با کافر بد کردار نیز راست نباشد . آنکه گفت (قَلیلاً ماتَتَذَکَّرُونَ) کم اندیشه می کنند این کافران این حدیث را . و«ما» مصدریه است ای قلیلاً تذکرهم وشاید که زیادت بود وتقدیر آن بود که تتذکّرون تذکّراً قلیلاً آنکه مراد آن باشد که لایتذکّرون إلاّ قلیلاً ولاکثیراً چنانکه گویند قلّ ما رأیت مثله ، و کوفیان « تتذکّرون » بتاء خطاب خواندند ، باقی قرّاء بیاء علی الخبر عن الغائب ، واین اختیار أبوعبیده است .

(إنّ السّاعَةَ) و قیامت برای آنش ساعت خواند تا مبالغه کرده باشد در قرب او بما ، یعنی انگار که این ساعت است که تو دروئی گفت قیامت آمدنی است وشكّ نیست دراو ولیکن بیشتر مردمان باور نمیدارند .

(وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُوني أَسْتَجِبْ لَکُمْ) خدای تعالی جلّ جلاله گفت مرا خوانید تا شما را اجابت کنم و گفتند یعنی مرا پرستید و با من انباز مگیرید تابیامرزم شما را وظاهر آیت برقول اوّل است . أنس مالك روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله گفت یکی ازشما هر حاجت که دارد باید تاازخدای تعالی خواهد تا آن قدر که اگرشسع نعلین یکی گسسته شود دراصلاح آن بخدای استعانت کند .

(إنّ الّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتي سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ) آنانکه تکبّروترّفع

كنند از عبادت من در دوزخ شوند و ذليل و مهين باشند نعمان بن بشير گفت از رسول عليه السلام شنيدم كه گفت « الدُّعاء هو العبادة » دعاء عبادت است واين آيت بخواند « وقال ربّكم ادعوني أستجب لكم » ابن كثير و أبوجعفر خواندند « سيُدْخَلون » بضمّ ياء و فتح خاء على مالم يسمّ فاعله ، وباقي قرّاء «سيدخلون» بفتح ياء وضمّ خاء على إضافة الفعل إلى فاعله ، وقوله (داخِرينَ) أي صاغرين ونصب اوبرحال است.

(أللهُ الّذي جَعَلَ لَكُمُ اللّيْلَ لِتَسْكُنُوا فيهِ) اوآن خدا است كه شب پديد كرد و بيافريد براى شما تا در او بيارامید و بياسائيد (وَالنَّهارَ مُبْصِراً) وروز را بينا كرد يعنى روز را روشن كرد چنانكه در او بيندگان چيزها بينند من باب قولهم ليل قائم و نهارٌ صائم (إنّ اللهَ لذُو فضْلٍ علَى النّاسِ) خداى تعالى خداوند فضل واحسان ونعمت است برمردمان و ليكن بيشترمردمان شكر نعمت او نمى كنند .

(ذلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لا إلهَ إلاّ هُوَ فأنّى تُؤْفكونَ) گفت او آن خدا است كه آفريدگار همه چيزهاست و جز او خدائى نيست كجا ميگردانند شما را و بكدام راه ميبرند شما را از اين حديث ؟ چنانكه گفت : « فاين تذهبون » آنكه گفت :

(كَذلِكَ يُؤْفَكُ الّذينَ كانُوا بِآياتِ اللهِ يَجْحَدُونَ) چنين بر گردانند آنانرا كه بآيات و دلالات ما انكار كنند .

(أللهُ الّذي جَعَلَ لَكُمُ الأرْضَ قَراراً) گفت او آن خدائى است كه زمين رابقرارگاه شما كرد و آسمانرا بسقف شما كرد (وَصَوَّرَكُمْ فَأحْسَنَ صُوَرَكُمْ) و شما را بنگاشت ونيكو نگاشت(وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ) و روزى داد شما را ازطيّبات و از طعامهاى لذيذ خوش پاكيزه وحلال (ذلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ)اوست آن خداى كه خداوند وآفريدگار شماست (فَتَبارَكَ اللهُ رَبُّ العالَمينَ) متعالى است وباقى خداوند جهانيان .

(هُوَ الحَيُّ) او زنده است وحيّ ذاتى باشد حاصل بر صفتى كه بآن صفت محال نبود كه عالم وقادر بود(لا إلهَ إلاّ هُوَ) نيست خدائى جز او (فادْعُوهُ مُخْلِصينَ)بخوانيد او را خالص بكرده عبادت براى او يعنى او را پرستيد وجز او را نپرستيد نصب اوبرحال است از فاعل (أَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ) سپاس خداى را كه خداوند جهانيان است .

(قُلْ إنّي نُهيتُ) آنكه گفت بگوى اى محمّد كه مرا نهى كرده‌اند وزجر كرده‌اند ازآنكه آنان را پرستم كه شما اورا مى‌پرستيد بدون خداى (لَمّا جاءَنِيَ البَيِّناتُ مِنْ رَبّي)

چون بمن آمد آیات و بیّنات ودلائل و معجزات از خدای (وَأُمِرْتُ) ومرا فرموده‌اند که اسلام آرم و تن درده‌م واستسلام کنم خدای جهانیانرا ودرین آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معاصی برای آنکه گفت مرا بطاعت امر کرده‌اند و از کفر و معصیت نهی کرده‌اند و امر باراده امر شود و نهی بکراهت برای آنکه صفت ایشان مشترك است میان امروجز امر ونهی‌وجز نهی .آنکه خلق را یادداد نعمت او بر ایشان گفت :

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ) او آن خدا است که بیافریدشما را ازخاك یعنی پدر شما آدمَ را که اصل شماست وشما ازصلب اوئید (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ) آنکه شما را از آب منی بیافرید و نطفه فعله باشد من نطف الماء إذا قطر و فعله بنائی استمستعمل در قطع اشیاءکاللّقمة والأكلة و الغرفة و الزّبرة و الجذوة و غيرذلك (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ)آنکه‌از خونی بسته واصلها من علق بالشيء اذا تعلّق به و منه العلق الّذي في الماء ، از آنجا زرو را (۱) علق گویند که آویزنده باشد (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً) آنکه برون آورد شما را از شکم مادر و شما طفل بودید ویك تأویل این گفتند که اخرج کلّ واحد منکم طفلاً برای‌آن اطفال نگفت،وتأویل دیگر آنست که‌أخرجها مخرج المصدر وأجراها مجراه(ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) پس‌برسید بأشدّ خود و هوجمع شدّ کودّ واودّ وشدّ ایضاً کفلس وأفلس و شدّة ایضاً کنعمة و انعم یعنی بغایت برنائی. مجاهد گفت سی‌سالگی‌باشد تا بچهل سالگی و بعضی دیگر گفتند ازبیست‌سالگی تا بچهل سالگی و مراد استکمال قوّت و شدّت است (ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً) پس پیر شوید ولیکن در هردوجای لام عاقبت است چه صورت نبندد که غرض از خلق رسیدن باشد با پیری (وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ) وبعضی ازشما آنان باشند که‌ایشان را بمیرانندپیش‌ازآنکه باشُدّ رسند . (وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى) وتابرسید بوقتی که شما رانامزد کرده باشند.

(وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) وتاهمانا شما عاقل شوید وچیزی‌بدانید .

(هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) واو آن خداست که زنده کند مردگان را و بمیراند زندگان را (فَإِذَا قَضَى أَمْراً) چون حکم کند کاری و اصل قضا اتمام باشد (فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) اورا گوید بباش وکان‌تامّه است یعنی موجودشو آن چیز موجود شود .قوله تعالی :

(۱) زرو همان زالو است وگاه بتخفیف‌زلو گویندولام نیز براء مبدل میشود .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ (٧٢) الَّذِينَ كَذَّبُوا

آيا نديدی بسوی کسانیکه کارزار کنند درآیتهای خدا کجا برمیگردند کسانیکه تکذیب کردند

بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٧٣) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ

بکتاب و بآنچه فرستادیم باو فرستادگان خودرا پس زود بدانند آنگاه غلها درگردنهاشان است

وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (٧٤) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ

وزنجیرها درکشیده شوند درآب جوشان . پس درآتش تابیده شوند پس گفته شود مرآنهاراکجا بودید

تُشْرِكُونَ ★ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً

انباز میگرفتید * از غیر خدا گفتند گمراه شدند از ما بلکه نبودیم بخوانیم از پیش چیزی را

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ الْكَافِرِينَ (٧٥) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

این چنین گمراه کند خدا کافران را اینتان است بآنچه بودید خشنود شدید در زمین بغیر حق

وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (٧٦) أُدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى

و بآنچه بودید شادی میکردید در آئید در های جهنم را جاویدان در او پس بد است جایگاه

الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٧) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ

متکبران پس شکیبا شو بتحقیق وعدهٔ خدا راست است پس اگر بنمائیم ترا پارهٔ آنرا که وعده کردیم آنهارا

أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (٧٨) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ

یا بمیرانیم ترا پس بسوی ما برمیگردند وبتحقیق فرستادیم ما فرستادگانی را پیش از تو از آنها کسی است که

قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ

خواندیم بر تو و از آنها کسی است که نخواندیم بر تو و نرسد هر پیغمبری راکه آورد آیتی را مگر بفرمان

اللهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (٧٩) اللهُ الَّذِي جَعَلَ

خدا پس چون آمد فرمان خدا حکم شود بحق و زیان کردند آنجا بر باطلان خداست آنکه آفرید

لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (٨٠) وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا

برای شما چارپایان را تا سوار شوید بعضی را وازآنها میخورید ومرشمار است درآن بهره‌ها وتابرسید

عَلَيْها حاجَةً في صُدُورِكُمْ وَعَلَيْها وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (٨١) وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ

برآن حاجتی راکه درسینه های شماست وبرآن وبرکشتی سوار شوید ومینماید شمارا آیتهای اورا

فَأَيَّ آياتِ اللهِ تُنْكِرُونَ(٨٢) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ

پس کدام آیات خدارا انکارمیکنید آیا پس نه سیر کردند درزمین پس بنگرند چگونه باشد انجام کسانیکه

مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا

پیش ازآنها بودند بیشتر ازآنها وسخت‌تر توانائی وآثاری در زمین پس بی‌نیاز نکند ازآنها آنچه‌را بودند

يَكْسِبُونَ (٨٣) فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

پیشه میکردند پس آنگاه که آمدشان فرستادگان آنها بمعجزه‌ها خوشنود شدند بآنچه نزدآنها بود ازدانش

وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٨٤) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللهِ

وفروگرفت آنهارا آنچه بودند بآن استهزاء میکردند پس‌چون دیدند ستیز مارا گفتند گرویدیم بخدای

وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ (٨٥) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا

یگانه وکفر ورزیدیم بآنچه بودیم بآن انبازگیرندگان پس نبود که سود بخشدآنهارا گرویدنشان چون دیدند

بَأْسَنا سُنَّتَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ ★

ستیزهٔ مارا سنت خداکه بتحقیق گذاشته دربندگانش وزیان کردندآنجا کافران .

قوله تعالی (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللهِ) گفت نه بینی ای محمد(ﷺ) آنان را که خصومت و جدال میکنند در آیات خدای یعنی‌در ابطال آن (أَنّى يُصْرَفُونَ) کجا میگردانند ایشان را . یعنی‌چه سبب است که ایشان از آیات خدای برمیگردند .صورت استفهام است و مراد توبیخ و تقریع کافران و مورد کلام تعجّب ازبرگشتن ایشان باچندین دلائل وحجج برای آن بفعل‌مالم یسمّ فاعله ازاوخبرداد .

(أَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتابِ) محلّ « الّذين » جرّ است برای آنکه بدل الّذين اوّل است . آنانکه کتاب خدای را بدروغ دارند (وَبِما أَرْسَلْنا) و با آنچه رسولان را بآن فرستادیم از آیات . آنگه بر سبیل تهدید گفت بدانند آنچه میکنند یعنی جزای آن بینند و کیفر آن بکشند .

(إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ) آنگه که غلها در گردنهای ایشان باشد و سلسلهاوزنجیرها (يُسْحَبُونَ) و ایشان را میکشند در آب تافته . در خبر است که اگر غلی از غلهاء دوزخ بر کوهی نهند که از آن عظیم‌تر نباشد همه سنگها بسوزد تاب‌آب‌سیاه رسد . یعلی بن منبه گفت باسنادش از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه بردارد و اهل دوزخرا گوید شما را چه آرزو است ؟ ایشان گویند آبی سرد. خدای تعالی بفرماید تا ازآن ابرغلها وسلسلها بیارد بجای باران آن بندها برسر بند ایشان غل شود و بندبر بند نهاده شود آنگه آن ابر آتش بیارد ودوزخ گرم تر شود .

(ثُمَّ فِي النّارِ يُسْجَرُونَ) پس در دوزخ بتابند ایشان را گفتند ایشان را هیزم دوزخ کنند و بسوزند .

(ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ) پس گویند ایشان را (أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ) کجااند آن بتان که شما ایشان را بأنباز او کردید وعبادت کردید ایشان را بدون خدایتعالی (قالُوا ضَلُّوا عَنّا) گویند گم شدند از ما و امروز سودی نمیکنند ما را (بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً) تا پنداريد ما خود چیزی را نخواندیم و عبادت نکردیم یعنی که امروز هیچ غنا و کفاف نکردند ما را تاخود آن عبادت ما ناچیز شد و بی‌ثمره ماند . حسین بن الفضل گفت معنی آنست که هیچ نکردیم یعنی هیچ منفعت نکرد مارا .

(كَذلِكَ يُضِلُّ اللّهُ الْكافِرِينَ) خدای‌تعالی همچنین گمراه کندکافران رااز معبودان خود و ازراه بهشت .

گفت این عذاب و نکال بر شما از آن است که (تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) شما بطر کردید در زمین بناحق وبآنچه شما نشاط میکردید و بنشاط مشغول بودید ، و گفتند اوّل بمعنی خرّمی است یعنی بناحق وکارهای باطل و عبادت‌اصنام شادمانه بودید و بطر کردید و گفتند هردو یکی است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد کالنأی و البعد والكذب والمين.

(ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ) گفت در شوید بدرهای دوزخ و همیشه آنجا بمانید ، و نصب « خالدین » برحال است و عامل در او مقدّر والتّقدير واقيموا اوالبثوا برای آنکه در حال دخول خلود نباشد (فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) بدجائی است متکبران را در دوزخ ، و مخصوص بالذّم از كلام بیفکند لدلالة الكلام عليه .

(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ) گفت صبر کن یا محمّد برمشقت تکلیف و براداء شریعت و رسالت بقوم که وعده‌ای که خدای کرد ترا بنصرت وظفر حق است و درست است (فَإِمّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ) که اگر ماباتو نمائیم بعض آنچه ایشان را وعده داده‌ایم از عذاب (أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ) یا آنکه وفات دهیم‌ترّا وباجوار رحمت‌خود بریم‌مرجع ایشان باما خواهد بود و ایشان از عذاب ماجان نخواهند بردن‌و «فا» جواب شرط است و«ما» زیادت است وتاا‌ونباشد نون تأکید در شرط نیارند. نظیره « و امّاتخافنّ» و« امّا نذهبنّ بك » آنکه گفت :

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ) گفت ما پیش از تو پیغمبرانرا فرستادیم .

(مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ) بهری‌ازایشان آنانند که ماقصّهٔ ایشان گفتیم برتو وبعضی آنانند که نگفتیم .

(وَما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلّا بِإِذْنِ اللهِ) و هیچ پیغمبر را نباشد و خود نتواند که آیتی ودلالتی آرد إلاّ بفرمان خداي (فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللهِ)چون فرمان خدای‌در آید حکم بکنند بحق‌و درستی (وَخَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ) و باطل کاران آنجا زیان کار شوند .

(اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ) گفت او آن خدائی است که بیافرید برای‌شما چهار پایان را از اسب و استر و شتر و خر وگاو وگوسفند تابهری را برمی‌نشسنید که‌نشستنی را شاید و رکوب را بشاید وبهری را ازآن میخورید که خوردنی راشاید .

(وَلَكُمْ فِيها مَنافِعُ) وشما را درآن چهار پایان منافعی و سودهائی است وهی‌جمع منفعة ، واین مصدر است چون نفع إلاّ أنّه جعل اسماً ، وقيل أراد بموضع النفع فلهذا جمع على منافع‌لأنّ المصدر لايثنّى ولايجمع (وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً) وتابراین چهارپایان بحاجتی رسید که شما را در دل‌بود از تجارت وحجّ وزیارت و کارهائی که باشد دینی و دنیائی ومثله قوله « وتحمل أثقالكم إلى بلدلم تكونوا بالغيه إلاّ بشقّ الأنفس». (وَعَلَيْها وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) وشما را براین چهارپایان وکشتیها حمل میکنند ومینشانند و مثله قوله «وحملناكم في البرّ والبحر».

وخدای‌تعالی باشمامینماید آیات‌وأدلّه وحججخویشتن (فَأَيَّ آياتِ اللهِ تُنْكِرُونَ) کدام‌آیت رااز‌آیات‌خدای منکرید یعنی آیات اوبروشنی ووضوح بحدّی است که آن راانکار

نتوان کردن .

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) گفت نمی‌روند درزمین تا بنگرند که چون بوده است عاقبت آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند (كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ) بیشتر از ایشان بودند وسخت‌تر (قُوَّةً وَ آثَاراً)درزمین‌ونصب هردوبرتمیزاست (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا) نبگزیرید از ایشان‌آنچه ایشـان کسب کرده بودند . و«ما»موصوله است‌یعنی‌مال‌مکتسب‌ایشان و گفتند مصدری است یعنی کسبهم .

(فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) چون پیغمبران ایشان‌با ایشان‌آمدندباحجّتها (فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) شاد شدند بآن علم که بنزدیك ایشان‌بود. مجاهد گفت آن اعتقاد جهل بود که ایشان کرده بودند که ما به ازایشانیم ، ومابه از ایشان‌دانیم، وما را بعث ونشور وحساب وعقاب نخواهدبودن، و اعتقاد کردن که این اعتقاد علم است . آنکه آن را بر سبیل مجاز علم خواند ، چنانکه گفت « حجتّهم داحضه » أی شبهتهم وقوله « ذق إنّك أنت العزيز الكريم » أی‌عند نفسك وفی‌اعتقادك ، وگفتند بطر گرفت ایشانرا بآنچه درگمان‌ایشان علم بود . ضحّاك گفت معنی آنست که راضی شدند بکفر شرك وآنچه داشتند ازعقیدهٔباطل. بعضی دیگر گفتند این فرح راجع است با رسولان و در کلام محذوفی هست و آن آنست : فلمّا جاءتهم رسلهم بالبينات فكفروا بهم فوعدالله الرُّسل باهلاكهم فعلموا ذلك و فرحوا بما عندهم من العلم باهلاك‌قومهم . (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) وبا ایشان رسید آنچه استهزاء میکردند از وعدهٔ عذاب ، ودراین‌وجه تعسّفی هست لما فيه من حذف‌ما لادلالة فى الكلام على حذفه ولولاه لكان وجهاً لطيفاً .

(فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) چون کافران عذاب ما دیدند (قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ) گفتند ایمان آوردیم بیك خداوند وکافر شدیم بآنچه شرك آوردیم بآن یعنی به‌بتان کافر شدیم ونصب وحده برمصدری است محذوف الزوائد که کلام را براو دلیل میکند لامن لفظ الفعل ، و التقدير فى قوله آمنا ، ای‌وحّدناه توحيداً. ثم حذف الفعل و أضاف المصدر إلى الفاعل كوعدالله و كتاب‌الله‌وصبغة الله.

(فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) ایشان را ایمان سود نداشت چون عذاب ما بایشان آمد برای آنکه عند نزول عذاب ومعاینه عذاب ملجأ شدند و ایمانی که در حال الجاء و اضطرار آرند موقعی ندارد .

(سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ) ونصب او برمصدری است لامن لفظ الفعل

والتقدير فعل الله بهم ذلك فعله بمن كان قبلهم. و كوفيان گفتند بحذف الجار والتقدير كسنة الله وگفتند على اضمار فعل مقدّر اى اذكروا سنّة الله وآن را نصب براغراء گويند يعنى نهاد و طريق وعادت خداست در امّتان سلف كه با ايشان هم اين كرده است از بعثت أنبياء و ارسال رسل وانزال كتب وبيان شرايع ونصب أدلّه واقامه حجج براى انذار واعذار آنكه چون ايشان كفران كرده اند وكافر شده اند عذاب فرستاده است وچون عذاب ديده اند ايمان آورده اند عندالالجاء و الاضطرار ايمانى ناقبول. قوله « فدخلت » أى قدمضت و سبقت سابق شده است (وَخَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ) وزيانكار شدند آنجايگاه وعند آن حال كافران كه بر باطل بودند بحصول عقاب ايشان وفوت ثواب ازيشان . نعوذ بالله من تلك الحالة .

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
	سورة العنكبوت
۲	عدد آیات وثواب قراءت آن
۷	قوله تعالی « و وصینا الانسان بوالدیه ».
۱۰	قوله‌تعالی «ولقد أرسلنا نوحاً الی‌قومه».
۱۷	قصهٔ لوط وقومش .
۲۲	قوله تعالی « خلق الله السموات والارض بالحق » .
۲۶	قوله‌تعالی«ولاتجادلوا أهل‌الکتاب‌ـ الایة»
	سورة الروم
۳۵	عدد آیات و ثواب قراءت آن .
۴۴	قوله تعالی «فهم فی روضة» ومعنی‌روضه.
۴۶	بعض آیات حکمت الهی .
۵۰	قوله تعالی « فطرة الله التی فطر الناس علیها » .
۵۱	دین قیم کدامست .
۵۹	قوله تعالی « الله الذی یرسل‌الریاح » .
۶۳	قوله‌تعالی«ولقدضربنا للناس من کل‌مثل».
	سورة لقمان
۶۳	عدد آیات وثواب قراءت آن .
۶۶	قوله تعالی « و من النـاس من یشتری لهو الحدیث » .
۶۸	قوله‌ تعالی « ولقدآتینا لقمان‌الحکمة» .
۷۱	مواعظ لقمان پسر خویش‌را .
۷۴	پاورقی راجع به لقمان وکتاب او .
۷۵	قوله تعالی «أولم تروا أن‌الله سخرلکم».

موضوع	صفحه
سورة السجدة	
عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۸۳
قوله تعالی « یدبر الامر من السماء الی الارض » .	۸۶
قوله تعالی « قل‌یتوفیکم ملك الموت» .	۸۸
قوله تعالی « أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستون » .	۹۶
قوله تعالی « و جعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا » .	۱۰۰
قوله تعالی « ویقولون متی هذا الفتح» .	۱۰۱
سورة الاحزاب	
عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۱۰۲
قوله تعالی « ماجعل‌الله لرجل من قلبین فی جوفه » .	۱۰۶
قوله تعالی « النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم » .	۱۰۸
غزوهٔ خندق .	۱۱۱
قوله‌تعالی « یحسبون‌الاحزاب‌لم‌یذهبوا».	۱۲۸
قوله تعالی « من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه » .	۱۲۹
شهادت حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام.	۱۳۲
جنگ مسلمین با بنی قریظه .	۱۳۹
عهد شکنی یهود بنی قریظه .	۱۴۱
قوله تعالی « یا أیها النبی قل لازواجك ان کن تردن الحیوة الدنیا » .	۱۴۸

صفحه	عنوان

سوغات سفر

یا

تحفة الرّائد

در اصول عقائد

تالیف

محدث خبیر و دانشمند بصیر آقای

حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی